



باب گشت

دقتر سوم - بیین (۲)
(نشت های یست و، شتم تاسی و، شتم)

مدی صابر

باب گشت

ضرورت رابطه می صاف دلانه، متمر، همه گاهی و استراحتیک با خدا

دفتر سوم: تبیین - ۲

معلم شهید هدی صابر

به نام جان جهان، فعال و ناظر یگانہ

باب بگشا (ضرورت رابطه‌ی صافدلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا)

دفتر سوم: تبیین - ۲

اثر معلم شهید هدی صابر

ویرایش نخست - خرداد ۱۳۹۵

فهرست مطالب

ا	درآمد	۱
	نشست بیست و هشتم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۱)	۲۶
	آورده‌های مشارکت‌کنندگان (کار گروهی)	۴۹
	نشست بیست و نهم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۲)	۷۹
	آورده‌های مشارکت‌کنندگان	۹۷
	نشست سی‌ام: سخنرانی بنیانگذار خانه مادر و کودک	۹۷
	توضیح مقدماتی هدی صابر	۹۹
	سخنان «بنیانگذار خانه‌ی مادر و کودک»	۱۳۵
	نشست سی و یکم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۱)	۱۵۹
	ارزیابی مشارکت‌کنندگان از نشست قبل	۱۶۳
	نشست سی و دوم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۲)	۱۹۱
	آورده‌های مشارکت‌کنندگان	۱۹۹
	نشست سی و سوم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۳)	۲۲۹
	آورده‌های مشارکت‌کنندگان	۲۳۵
	نشست سی و چهارم: تبیین: دید تاریخی؛ تحلیل تاریخی (۴)	۲۴۲
	آورده‌های مشارکت‌کنندگان (کار گروهی)	۲۵۷
	سخنرانی مهندس میثمی درباره‌ی سوره‌ی «طه»	۲۶۵
	نشست سی و پنجم: تبیین: دید تاریخی؛ تحلیل تاریخی (۵)	۲۸۵
	آورده‌های مشارکت‌کنندگان (کار گروهی)	۲۹۳
	نشست سی و ششم: تبیین: دید تاریخی؛ تحلیل تاریخی (۶)	۳۱۸
	آورده‌های مشارکت‌کنندگان	۳۳۷
	نشست سی و هفتم: تبیین: دید تاریخی؛ تحلیل تاریخی (۷)	۳۶۱
	نشست سی و هشتم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۸)	۳۸۹
	آورده‌های مشارکت‌کنندگان	۳۹۵
	نمایه‌ها	۳۹۶
	فهرست اشخاص	۳۹۹
	فهرست سوره‌ها	۴۰۱
	فهرست کتاب‌ها	۴۰۱
	فهرست نهادها	۴۰۱

درآمد

«من رفیقم، ره گشایم، «باب بگشا»، نزد من آ»

مجموعه مباحث «باب بگشا» با زیرعنوان «ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا»، از جمله آثار متأخر حیات شهید هدی صابر است که طی سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹ در حسینیه‌ی ارشاد در جمع علاقمندان و دانشجویان ارائه شده و در واقع محصول دوران پختگی فکری ایشان است.

این مباحث که به‌عنوان مباحث قرآنی هدی صابر نیز شناخته می‌شوند، در جستجوی بینش و روشی برای وارد کردن خدا در پروسه‌های فردی و اجتماعی انسان است. هرچند قرآن - کتاب آخر - منبع اصلی مورد ارجاع در این مباحث بود، اما هدی صابر در طی این نشست‌ها، همواره سه متن هستی، تاریخ و انسان را نیز به‌عنوان دیگر متون مرجع مباحث ذکر می‌کرد و به همین جهت، مباحث «باب بگشا» علاوه بر ارجاعات متعدد به نشانه‌های کتاب آخر، نمونه‌ها، مصادیق و تمثیل‌های متعدد مقتبس از تاریخ، ورزش، هنر و فرهنگ عامه را نیز در بر می‌گیرد و همین امر بر سادگی و روانی زبان طرح مسائل افزوده است.

این مباحث توسط هدی صابر در سه سطح «پیشاتبین»، «تبین» و «پساتبین» تنظیم شده بود. بخش «پیشاتبین» سیزده نشست آغازین را در بر می‌گرفت که با افزودن نشست چهاردهم (سخنرانی دکتر محمدی گرگانی با عنوان «من جاویدان»)، پیش از این، مقارن با نخستین سالگرد شهادت، منتشر شده است. بخش «تبین» به داشته‌ها و کارکردهای خدا اختصاص دارد. در این بخش، طرحی که مدنظر هدی صابر بود، علاوه بر نُه محور ارائه‌شده در مباحث حسینیه ارشاد تا سال ۱۳۸۹ (خدای طراح - مهندس، خدای خالق، دید استراتژیک، نگرش روندی و سامان مرحله‌ای، دید تاریخی و تحلیل تاریخی، خدای صاحب ایده، خدای منبع الهام، خدای منشاء عشق و امید، خدای منبع انرژی)، هشت محور دیگر (خدای حافظ، خدای هادی (هدایت‌گر)، خدای مؤید - حامی، خدا ملجاء، خدای واگذارنده، خدای منبع امکان، خدای مسئول، خدای آرمان‌دار) را نیز در بر می‌گرفت که با نیمه‌تمام ماندن نشست‌ها در اثر دستگیری هدی صابر، امکان طرح در حسینیه‌ی ارشاد را نیافت. همچنان که علاقمندان به این نشست‌ها، از سطح سوم مباحث (پساتبین) نیز که اختصاص به چگونگی رابطه با خدا و خروجی‌های این رابطه داشت، به کلی محروم شدند.

دفتر پیش رو، در واقع دومین بخش از سطح «تبیین» را در بر می‌گیرد. پیش از این، دفتر دوم از مباحث «باب‌بگشا» که اختصاص به نخستین بخش از سطح تبیین داشته و حاوی سیزده نشست و سه مورد از «کارکردها و داشته‌های خدا» بود که طی نشست‌های پانزدهم تا بیست و هفتم «باب بگشا» ارائه شده‌اند، در اختیار علاقمندان قرار گرفته بود. سه کارکرد و داشته‌ی طرح‌شده در نشست‌های سیزده‌گانه‌ی دفتر پیشین عبارت بودند از: خدای طراح - مهندس، خدای خالق و خدای صاحب دید استراتژیک. افزون بر نشست‌های فوق، سخنرانی و گفت‌وگو با بانی مؤسسه‌ی محک نیز که در نشست بیست و ششم «باب بگشا» انجام گرفته، در دفتر دوم باب بگشا گنجانده شده بود.

اکنون با وقفه‌ای ناخواسته نسبت به انتشار دفتر دوم «باب‌بگشا»، سومین دفتر از این مجموعه ذیل عنوان «تبیین - ۲» ارائه می‌شود که مشتمل بر یازده نشست و حاوی بحث و بررسی شهید هدی صابر حول دو داشته و کارکرد خدا در طرح «باب‌بگشا» است: «نگرش روندی و سامان مرحله‌ای» که مربوط به توان مرحله‌بندی خداوند است و در دو نشست طرح شده است؛ «خدای صاحب دید تاریخی - تحلیل تاریخی» که همان‌گونه که از نامش پیداست به واکاوی اهمیت بینش و نگرش تاریخی به‌عنوان یکی دیگر از داشته‌های خدا می‌پردازد و در هشت نشست مورد بحث قرار گرفته است. همچنین این دفتر حاوی سخنرانی و گفت‌وگو با یکی دیگر از فعالان میدان اجتماع (مؤسس «خانه‌ی مادر و کودک»، سرکار خانم قندهاری و دو تن از همکاران این مؤسسه) نیز هست که مابین دو سری نشست فوق برگزار شده و مطابق همان ترتیب در جای خود قرار گرفته است (نشست سی‌ام).

در این دفتر از باب‌بگشا، لااقل دو ویژگی نمایان است: نخست کثرت مباحث مشارکتی ارائه‌شده در قالب جمعی توسط مشارکت‌کنندگان است که نسبت به دو دفتر قبلی (و همچنین دفترهای آتی) کم‌نظیر است. توضیح اینکه بخش دوم نشست‌های باب‌بگشا به سبب تأکید شهید صابر بر لزوم مشارکتی بودن مباحث و اجتناب از متکلم و حده شدن ایشان یا منبر مدرن به سبک روشنفکری، اختصاص به آورده‌های مشارکت‌کنندگان داشت. در دفتر اول با توجه به آغاز مباحث، آورده‌های مشارکت‌کنندگان انگشت‌شمار بود؛ اما در دفتر دوم بخش قابل‌توجهی از جلسات حاوی مباحث کیفی مشارکت‌کنندگان در قالب فردی بود. اکنون این کیفیت در دفتر جاری به سبب ارائه‌های گروهی که محصول گروه‌های مطالعاتی شکل گرفته در جنب جلسات بود، افزون‌تر نیز شده و قریب به چهار نشست از نشست‌های دفتر پیش‌رو حاوی مباحثی است که در قالب گروهی و جمعی ارائه شده‌اند.

ویژگی دوم، تقارن مباحث این دفتر با حوادث پساانتخاباتی سال ۱۳۸۸ در ایران است. این تقارن سبب شده که شهید صابر در خلال مباحث خود - گاه به اشاره و گاه به اجمال - نقدها و نکاتی در خصوص کنش ایرانیان در قالب جنبش سبز مطرح کند. در واقع بخشی از مواضع عمومی شهید صابر درباره‌ی حوادث سال ۱۳۸۸ را می‌توان از خلال مباحث این دفتر بازپایی کرد.

غالب نشست‌های دفتر نخست «باب بگشا»، مورد تصحیح و ویرایش شهید صابر قرار گرفته بود. اما نشست‌های یازدهم به بعد توسط ایشان تصحیح و تنقیح نشده و این مسئله، دشواری و مسئولیت کار تنظیم را دوچندان می‌کند. در تنظیم مباحث حداکثر تلاش به کار رفته که در تبدیل سخنرانی شفاهی به متن مکتوب و ویرایش نگارشی و ادبی متن، وفاداری به ادبیات و سبک بیان هدی صابر حفظ شود و گاه، وفاداری به این سبک و ادبیات ویژه بر درستی و صحت ادبی و فنی جملات و گزاره‌ها، ترجیح داده شده است. دلیل این امر مشخص است؛ هدی صابر ادبیات و سبک بیان ویژه و کم‌نظیری داشت، اصطلاحات و تعابیر خاصی به کار می‌گرفت و گاه دست به خلق واژگان نو می‌زد. این سبک ویژه، خود موضوعی قابل بررسی و کاویدن است، اما تا بدانجا که به تنظیم این دفتر مربوط می‌شد، کوشیده شده است این سبک و ادبیات بدون دخل و تصرف باقی بماند. راهنمای عمل برای تنظیم دفتر فعلی، روش خود هدی صابر در تنظیم و ویراستن یازده نشست نخست «باب بگشا» بوده که پیش از این در دفتر نخست انتشار یافته بود. و البته چنانچه در جایی از متن برای روانی بیان و تکمیل جملات، به گزاره یا واژه‌ای نیاز بوده، برای حفظ امانت‌داری، کلمات و گزاره‌های افزوده شده در قلاب [] قرار داده شده است. افزون بر این نکته‌ی کلی، چند نکته‌ی جزئی دیگر نیز در باب تنظیم این دفتر شایان توجه است:

- به سبب افزوده شدن افراد تازه، فاصله افتادن میان برخی نشست‌ها و با هدف مروری بر مباحث در ذهن حاضران یا تأکید ویژه بر برخی مفصل‌های بحث یا بنا به دلایل دیگر، معلم شهید در ابتدای هر جلسه بخشی از زمان نشست را به مرور و بازخوانی مهم‌ترین نکات نشست‌های پیشین اختصاص داده‌اند و این امر خواه‌ناخواه منجر به تکراری بودن برخی مباحث شده است. اما به جهت حفظ هویت مستقل تک‌تک نشست‌ها، امانت‌داری و به حداقل رساندن دخل و تصرف‌ها، این مباحث تکرار شده، بدون تلخیص و تصرف به خواننده ارائه می‌گردد؛ امید است که پس از تدوین و تنظیم و انتشار کل مباحث «باب بگشا» بتوان با تلخیص مباحث، چکیده‌ای که فاقد تکرار و تناوب باشد، به علاقمندان ارائه کرد.
- نظر به اینکه در بخش دوم نشست‌ها برخی مشارکت‌کنندگان به طور کامل خود را معرفی نکرده و برخی دیگر نیز مطالب را به صورت منظم و منسجم ارائه نکرده‌اند، اما به جهت تأکید و اصراری که معلم شهید بر جمعی بودن مباحث داشت و اهمیتی که برای مشارکت حاضران قائل بود، بخش‌های دوم نشست‌ها را با حداقل دخل و تصرف در ادامه‌ی بحث اصلی هر نشست قرار داده‌ایم و تغییراتی که صورت گرفته، در این حد بوده که در تبدیل گفتار شفاهی به متن مکتوب، انتقال پیام به درستی صورت گیرد و جملات مکتوب از ساختار قابل فهم برای عموم خوانندگان برخوردار باشند.

- آنچه در پاورقی آمده به کلی در زمان تصحیح متن افزوده شده و متعلق به سخنران یا مشارکت کننده نیست.
 - ترجمه‌ی آیاتی که در پاورقی‌ها ذکر شده برگرفته از ترجمه‌ی وزین آقای عزت‌الله فولادوند است که بسیار مورد توجه و ارجاع هدی صابر بود.
- در پایان ضمن فرستادن درود و سلامی کیفی بر معلم شاهد و شهید، هدی صابر، از خوانندگان گرامی این دفتر تقاضا می‌کنیم که نظرات و پیشنهاداتشان برای تدوین و عرضه‌ی بهتر آثار را از طریق پایگاه هدی صابر (به آدرس www.hodasaber.com) اعلام نمایند.

نشست بیست و هشتم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۱)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با عصر به خیر خدمت دوستان و با اجازه‌ی همه و بزرگ‌ترهای جمع بحث را آغاز می‌کنیم. «من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ»، تیرتی است که حدوداً هفت - هشت ماه است گرد آن جمع شده‌ایم. ان‌شاءالله کوشش داشته باشد که هم درونمان را به میدان آورد و هم بتوانیم از بیرون به یک پروژه‌ی فردی یا جمعی وصل شویم.

در نشست بیست و هشتم و ذیل تیرت جلسات قبل «تبیین ما، داشته‌ها و کارکردهای او» هستیم. بعد از بیان بحث خدای خالق و خلاق، از خدای طراح و مهندس و خدای استراتژ نیز عبور کردیم و به بحث امروز رسیدیم که تکمله‌ی نقطه‌چین بحث‌های گذشته است. خدایی که افق دارد و استراتژی طراحی می‌کند و همان‌گونه که قبلاً نیز بررسی کردیم خالق، طراح و مهندس است، با همین خصصت‌ها روندش را به‌طور مرحله‌ای سامان می‌دهد. این جلسه و جلسه‌ی بعد را بر روی این ویژگی خدا می‌ایستیم. ان‌شاءالله با مدد از خدای منتشر که انحصارطلب نیست و ویژگی‌هایش را بین همه - از جمله ما - توزیع کرده، بتوانیم شمایی از این ویژگی‌ها را حمل کنیم.

سه‌شنبه ۵ خرداد ۸۸ است، خرداد هم از دیرباز در ایران ماه حس و حال بوده و حامل رد پای بزرگانی است که ما به آن‌ها مدیون هستیم. ما رد پا و جایگاه آن‌ها را نداریم؛ به قول دوستان قدیم آن‌ها انسان‌هایی بودند که کفش بزرگ پا داشتند و ردپایشان مانده، ما هم با لی‌لی‌های خودمان ببینیم به کجا می‌رسیم.

سوتیتر باب‌بگشا، «ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا» است؛ رابطه‌ای که مدت‌هاست از آن دور افتاده‌ایم. ان‌شاءالله آرام‌آرام و پا آهسته و نرم‌نرم بتوانیم به آستانه‌ی این رابطه نزدیک شویم و دستاوردهایش را تجربه نماییم؛ البته عجله‌ای هم نداریم.

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۵ خردادماه ۱۳۸۸ است.

دوستان قبلاً تذکر داده بودند که مدت زمانی که به مرور بحث‌های گذشته اختصاص داده می‌شود، زیاد و ملال‌آور است؛ نقطه‌نظرشان درست بود، ما سعی می‌کنیم در حد دو - سه دقیقه و با چهار - پنج لوح از گذشته نقبی به بحث امروزمان بزنیم.

از آغاز تا به اینجا؛

بحران رابطه

انفعال در هستی

خروج از بحران و انفعال

متد خروج: پیشاتبیین، تبیین، پساتبیین

الگوی رابطه

از خودمان شروع کردیم؛ دریافتیم که رابطه‌مان با هستی و با مبنای هستی که «او» است، بحرانی است؛ مثل ورزشکاری که هرچقدر هم آمادگی عضلانی داشته باشد، اما اگر آمادگی روحی نداشته باشد، روح و روانش بر عضله تأثیر می‌گذارد و اجازه نمی‌دهد که اندامش آزاد شود، ما نیز تقریباً در همین موقعیت قرار داریم. همه‌ی ما، تک‌تک ما و جمع ما از ظرفیت‌های نسبی متناسب با مزیت خودمان برخوردار است، اما به هرعلت این ظرفیت‌ها در حوزه‌های فکر و اندیشه و مدنیت و سیاست و تشکیلات آزاد نمی‌شود؛ لذا، چون رابطه مختل است، هرچند که ما نیز به‌عنوان یک فعال هستی خلق شده‌ایم و به هستی آمده‌ایم تا تأثیر و تأثیری بگذاریم و بگیریم و ردپایی به جا گذاریم، در مدار تغییر گام بزنیم و وضع موجود را به سهم خودمان رو به وضع مطلوب ببریم، ولی به هر حال در موقعیت انفعال یا شبه‌انفعال قرار داریم. اما بنا نیست که در این وضعیت بمانیم و اتراق کنیم، بلکه باید از این وضعیت خارج شویم!

لذا، در سیر مباحث به ضرورت خروج از بحران رسیدیم، که البته برون‌رفت از انفعال و این خروج نیاز به متدی داشت. قدری روی متد تأنی کردیم و چهار - پنج جلسه متدی که «او» برای خروج از بحران با توصیه‌هایش بعد از شکست همه جانبه‌ی اُحد پیشنهاد داد، را بررسی کردیم. شکستی که شکست ایدئولوژیک، تشکیلاتی و نیز روحی - روانی بود. توصیه‌های «او» به بازماندگان و شوک‌زدگان از شکست الگو بود. با توجه به این‌که این‌ها توصیه‌های «او» است و «او» بیش از ما خودمان را می‌شناسد، الگوی «او» این ارزش و اهمیت را داشت که قدری بر آن درنگ کنیم. اما «او» یک منبع اصلی است، انسان‌های پیش از ما و انسان‌های هم‌عصر ما یک منبع هستند و خودمان نیز یک منبع کوچک هستیم.

از سرجمع توصیه و رهنمونی «او» و اخذ تجربه از پیشینیان و هم‌عصران و به کار انداختن ظرفیت‌های خودمان به یک متدی برای خروج از بحران رسیدیم که سه‌سطحی بود. سطح مقدماتی آن پیشاتبیین، سطح مبسوط بعدی تبیین است - که هم‌اینک در آن قرار داریم - و سطح پساتبیین که ان‌شاءالله پس از تبیین به آن برسیم. یک الگورا نیز بررسی کردیم تا ببینیم آیا امکان نزدیکی با «او» ممکن هست؟ می‌شود با «او» رابطه برقرار کرد؟ می‌شود با «او» گفت‌وگو کرد؟ می‌شود با «او» راحت و شفاف و حتی از موضع مجادله بحث، صحبت و طرح مسئله کرد و نهایتاً به یک ره‌گشایی رسید؟ چهار - پنج جلسه روی الگوی ابراهیم توقف کردیم؛ درک کردیم که الگوی ابراهیم شدنی است و هرچند یک الگوی دوران ماقبل مدرن است، ولی می‌توانیم با دست‌کاری مهندسی شده و نه تحریف آن، ان‌شاءالله آن را به یک الگوی امروزی و دورانی تبدیل کنیم.

در پیشاتبیین به این نتیجه رسیدیم که به هستی آمده‌ایم تا فعال باشیم، پروژه‌هایی با «او» اجرا کنیم و از سرجمع پروژه‌های کوچک ما و پروژه‌ی بزرگ خود «او»، ما نیز می‌توانیم در فعل و انفعالات هستی که این گوشه‌اش در ایران به ما رسیده فعال شویم.

تبیین؛

رابطه‌ی دوسویه؛ ما و «او»

دو نشانه؛ ما و کرانه‌ها

چهار متن؛ کتاب آفرینش، کتاب تاریخ، کتاب ما، کتاب آخر

پروژه مشترک

«او»؛ سرشار از داشته‌ها،

ما؛ سرشار از نیاز

در تبیین به کلیدها و مضامین خوش‌جوهری برخوردار کردیم. کلید اول یا مضمون پررنگ و خوش‌جوهر اول رابطه‌ی دوسویه است؛ یعنی، «او» تمایل ندارد با کسی که با «او» برخورد فعال نمی‌کند، فعالانه و کیفی برخورد کند. ما در روابط با یکدیگر تجربه کرده‌ایم به نسبتی که ما با کسی فعالیم، «او» نیز با ما فعال است؛ در رابطه‌ی ما با «او» نیز چنین است؛ «او» انتظار دارد که با توجه به ظرفیت‌ها و مزیت‌هایی که در وجود ما به ودیعه نهاده، ما هم با «او» فعالانه برخورد کنیم. از فعال برخورد کردن ما، با فعال برخورد کردن کیفی «او» با ما، طبیعتاً سنگ چخماق خوش‌جرقه‌ای ایجاد می‌شود که سنگ کوچک آن ما هستیم و سنگ بزرگش که معادل کل هستی است، «او».

گزاره‌ی دوم این بود که «او» ما را توجه می‌دهد و آدرس کاملاً مشخص و شفافی را به ما نشان می‌دهد و نه آدرس پیچ‌درپیچ، که شما برای برخورد فعال در همین مرحله‌ی تبیین دو نشانه و کلید دارید؛ یکی خودتان هستید و دیگری کرانه‌ها، آفاق و انفس؛ آفاق معطوف به پیرامون ما و انفس معطوف به درون ما است.

برای این‌که به یک تبیین واقع‌بینانه و کمتر ذهنی دسترسی پیدا کنیم، چهار منبع پیش‌رویمان را که مستقل از ذهنیت ما در واقعیت موجود حضور دارند، برگزیدیم. اول کتاب بزرگ هستی و آفرینش، دوم تاریخ که محصول انسان‌ها است، سومی خودمان هستیم که خودمان را می‌توانیم برگ‌زینیم و چهارم هم کتاب آخر است که می‌تواند یک منبع پژوهشی تلقی بشود. نکته یا کلید بعدی این است که ما و «او» می‌توانیم پروژه‌ی مشترک تعریف کنیم؛ پروژه‌ی مشترک تعریف کردن فقط مختص انسان‌های استخوان‌درشت همچون محمد، ابراهیم، موسی و عیسی نیست. ما هم در حد خودمان می‌توانیم با «او» پروژه‌هایی هم‌وزن و هم‌مقدار خودمان تعریف کنیم و پیش ببریم.

تبیین؛

داشته‌ها و کارکردهای «او»

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدای خالق

✓ خدای استراتژ

نکته و کلید بعدی این است که «او» سرشار از داشته‌هاست؛ الان ما در حال بررسی داشته‌ها و توانایی‌ها و دانایی‌های «او» هستیم. این‌که خلاق و اهل خلق جدید است، طراح و مهندس است، دید استراتژیک و افق دارد و امروز بررسی می‌کنیم که «او» مرحله‌بند است و ما هم سرشار از نیاز هستیم.

تبیین را که ادامه دادیم و نقطه‌چین زدیم، در محور اول ویژگی طراحی و هندسه‌پردازی «او» را بررسی کردیم؛ در پله‌ی دوم خدای خالق را مورد تدقیق قرار دادیم و در پله‌ی سوم خدای استراتژ را که حدوداً ده جلسه روی آن توقف کردیم. در این جلسه ان‌شاء‌الله نگرش روندی و سامان مرحله‌ای را بررسی می‌کنیم.

تبیین؛

داشته‌ها و کارکردهای «او»

نگرش روندی، سامان مرحله‌ای

اگر از مخرج مشترک بحث‌های قبلی‌های مان بپذیریم که «او» طراح، خالق، مهندس، افق‌دار و صاحب پروژه‌ی کل هستی است و ما هم در حد خُرد خودمان پروژه‌دار جزء هستیم، آن‌گاه می‌توانیم پروژه‌ی جزء پیش ببریم و بهره‌مند از ویژگی‌های خدای منتشر باشیم. البته ما همه‌ی این ویژگی‌ها را داریم بدون این‌که به‌طور جدی روی آن فکر کرده، یا به کار انداخته و یا روی آن تمرین کرده باشیم.

در جلسه‌ی قبل روی یک تأکید ویژه‌ی «او» در تحلیلی که از ابراهیم و اسحاق و یعقوب کرد، ایستادیم. «او» دو ویژگی برای انسان‌هایی از گونه‌ی ابراهیم و اسحاق و یعقوب که می‌توانند مابه‌ازاء روز هم داشته باشند، بیان می‌کند. کما این‌که در محل زندگی ما، و در نزدیک‌دست ما هم یافت می‌شوند؛ این دو ویژگی را آنان نیز دارند، یکی واژه‌ی «اولی‌الایدی‌والابصار»^۱ (ص: ۴۵) است؛ یعنی، کسانی که هم صاحب بصیرت‌اند و هم بازوی پر قدرت برای پیش‌برندگی دارند. ویژگی روشنفکری خاص، با این‌که انسانی فقط دالان‌های ذهنی خودش را پیچیده کند و بتواند با بیان فراتر از سطح معمول، یافته‌هایش را به جامعه، از موضع آموزگاری و معلمی و از ارتفاع منتقل کند، بیان نمی‌شود، بلکه روی گونه‌ای که بصیرت و دید استراتژیک و نافذ و توان طراحی دارد و خودش نیز پشته‌های آن طراحی است، تأکید می‌شود. روشنفکر نمی‌تواند طراحی کند و بعد سیاهی لشکرش دانشجو و طبقه‌ی کارگر باشند، [بلکه] خودش پشته‌های تشکیلاتی و سازمانی و پیش‌برنده‌ی ایده‌هایی است که طراحی کرده است.

حال با توجه به این بحث‌های پیشینی، امروز روی ویژگی نگرش روندی و سامان مرحله‌ای خدا می‌ایستیم که امر غریبی نیست. در این جلسه می‌بینیم که بشر نیز با تجربه‌ی خودش و هدایت عام و خاصی که «او» کرده، در ادبیات توسعه، در ادبیات تشکیلات و سازمان‌دهی مدیریت در نیم‌قرن اخیر به یک پلان عمومی و به یک چشم‌انداز و افق رسیده است. بیست - سی ساله گذشته این مضامین در کشور ما بسیار به بازی گرفته شد؛ مثلاً، برنامه‌ی ۱۴۰۰ و چشم‌انداز بیست‌ساله؛ ولی این‌ها در حد حرف و بازی روشنفکری حاکمیتی باقی ماند. ولی سیر بقیه‌ی ابناء بشر در کشورهایی که سیر پیشرفت را طی می‌کنند، همان سیر خداست. یک پلان عمومی و چشم‌انداز درازمدت و ذیل آن برنامه‌ی متوسط؛ در کادر برنامه‌ی متوسط، طرح‌ریزی و ذیل طرح، پروژه‌های متعدد تعریف می‌شود. بشر با این بداعت توانسته به سرفصل و برجستگی‌ای از پیشرفت برسد؛ لذا، این سیر هم سیر خداست.

۱. وَادَكُرْ عِبَادَةَ اِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَالْاَبْصَارِ : و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یاد آور.

امروز می‌بینیم که خدا بیرون از این کادر نیست، منتها آغازگر خداست و بشر نیز تحت هدایت و نظارت «او» در سیر خودش به این تجربه دست پیدا کرده است. بحث را با این مقدمه آغاز می‌کنیم، در ادامه‌ی بحث تبیین هستیم - تبیینی در حد خودمان، در حد قد و قواره و ظرفیت‌های فکری که خاص خودمان است، نه بیشتر و نه کمتر. بحث کنونی «خدای با نگرش روندی و سامان مرحله‌ای» است.

تبیین؛

خدای با نگرش روندی، سامان مرحله‌ای

کلیدواژه‌ها:

فَ: بعد، پس آن

ثَم: سپس، در پی آن، با عبور از آن مرحله

یوم: روز منظور نظر، گاه، مدت‌زمان معین، روز کاری «او»

«او» در کتاب آخر، چند کلید واژه برای این بحث بیان می‌کند. کلید واژه‌ها عبارتند از: «فَ»، «ثَم» و «یوم». «فَ» که متعدد تکرار می‌شود؛ یعنی، بعد، پس آن. هر چیزی یک پس‌ی دارد. «ثَم»: سپس، در پی آن، با عبور از آن مرحله. «یوم» در ادبیات ترجمه سنتی قرآن «روز» معنی می‌شود و معادل روز خودمان گرفته می‌شود، ولی روز منظور نظر «او» با این فهم هم‌خوان نیست، گاه منظور نظر «او» مدت‌زمان معین است. روز کاری «او» با روز کاری ما فرق دارد؛ لذا، «یوم» در لفظ به مفهوم یک روز ۲۴-ساعتی ما تلقی نمی‌شود. این کلیدواژه‌ای است که از کتاب «او» به دست می‌آید. یک کلیدواژه هم هست که از کتاب و جامعه‌ی ما به دست می‌آید. واژه‌ای که اسم آن «مرحله» است.

کلیدواژه‌ها:

مرحله:

از رحل = اسباب اقامت افکند

برش، قطعه، تکه‌ای از فرآیند

بخش بخش از پیدایش تا فرجام

مرحله در قرآن خیلی به کار برده نشده و بعید می‌دانم ریشه‌ی خالص عربی داشته باشد. اما مرحله باز معرب شده و از «رحل» می‌آید. «رَحَلَ» یعنی، اسباب اقامت افکند، در یک منزل گاهی منزل گزید، سفره‌ای پهن کرد. سفره‌ای پهن شد؛ یعنی، یک برش و قطعه است، تکه‌ای از یک فرایند و بخش بخش از پیدایش تا فرجام است.

با این کلیدواژه‌هایی که سه مورد آن‌ها در کتاب «او» آمده و یکی هم در ادبیات خودمان که معرب شده و «مرحله» نام دارد، به استقبال بحث می‌رویم. اگر براساس بحث‌های ده جلسه‌ی قبل بپذیریم که خدا دید درازمدت، افق و طرح‌های درازدامنه دارد و برای وصول به هدف نهایی برنامه‌ریزی می‌کند و پیش‌نیاز در نظر می‌گیرد، می‌توان این سؤال را مطرح کرد که خدایی که دید درازمدت دارد و روندها را رقم می‌زند و فرآوری می‌کند، آیا کُتره‌ای عمل می‌کند، یا مرحله‌به‌مرحله و قدم‌به‌قدم و به‌قول بت‌های قدیم آجر به آجر و بند به بند جلو می‌رود؟ برای این که ببینیم آیا خدا نیز معمار پر حوصله‌ای است که آجر روی آجر می‌گذارد، بندکشی می‌کند، شاقول می‌گذارد - ضمن این که «او» با این ابزارها سرو کار ندارد و ما در ذهنمان ترسیم می‌کنیم - بررسی کنیم که آیا در مدارهای مختلف این تکنیک را پیشه کرده و به کار گرفته است یا نه؟ هفت محور طراحی شده است.

تبیین؛

خدای در روند، مرحله‌بند

استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله، در:

آفرینش هستی

خلقت انسان

پیام‌رسانی دوران

روش فرورستی کتاب

اکمال - اتمام

مواجهه با فرهنگ جاری

رویارویی با حوزه‌های خرد

آیا در آفرینش هستی و در مدار خلقت انسان، خدا مرحله‌بندی را به کار گرفته است یا نه؟ در مدار بعد از خلقت انسان، خیل انبیائی هستند که می‌گویند بعضی از آن‌ها اولوالعزم هستند و بعضی‌ها قشر دو و کادر دو محسوب می‌شوند و بعضی‌ها را ما اساساً نمی‌شناسیم.

آیا بی‌فلسفه، بی‌مرحله، بی‌پیش‌نیاز و بدون ارتباط با همدیگر و پیام‌های دورانی ماقبل خودشان آمدند، یا به لحاظ مرحله‌ای ارتباطی [میانشان] برقرار بوده است؟

وجه بعدی یا مدار بعدی این است که تدقیقی در کتاب آخر می‌کنیم. آیا این کتاب آخر در این

۲۳ سال مرحله‌به‌مرحله آمده است؟ در ابتدا پیام چطور ساطع شده است؟ آیا در میانه‌ی ۲۳

سال پیام‌ها طولانی‌تر و کیفی‌تر شده است؟ و در مراحل آخر که هم پیغمبر آمادگی ذاتی برای این ارتباط پیدا کرده و هم جامعه به نقل پیام توسط پیامبر به خودش عادت کرده است، با توجه به این تحولات، آیا خدا نیز تغییری در روش فروفرستی داده است یا نه؟ وجه بعدی پروژه‌ی دین است؛ یعنی، آیا دین آخری را که فرو فرستاده در سیر خودش اکمال و اتمامی مدنظر داشته است یا نه؟ و نهایتاً در کادر اجرای پروژه‌ی آخر یا دین آخر، تکنیک‌های مواجهه‌ی خدا با فرهنگ جاری جزیره‌العرب چه بوده است؟ تحکمی و بخش‌نامه‌ای بوده و یگان پیاده و موتوریزه فرستاده تا همه‌چیز را همسان کند؟ یا نه، با حوصله، با طمأنینه و مرحله‌به‌مرحله عمل کرده است؟ آخرین مدار هم جزئی است و به محرمان برمی‌گردد، روش برخوردش با محرمان چه بوده است؟ مرحله‌ای بوده یا دفعتاً [صورت گرفته است]؟ لذا در بحثی که امروز و جلسه‌ی بعد پیش گرفتیم و پیش می‌بریم، بررسی می‌کنیم که آیا این استادکاری که استادکاری‌اش را در طراحی استراتژیک دیدیم، در مرحله‌بندی نیز همان استادکاری را با همان مینیاتوریسم و تدقیق ایفا می‌کند یا نه؟

در محور اول، خلق کل و آفرینش هستی است. خلق کل به چه ترتیبی بوده است؟ محور دوم خلق سوژه است که ما هستیم. آیا در خلقت ما مرحله‌بندی رعایت شده است یا نه؟ وجه سوم در خلق ایده است. آیا مرحله و ظرفیت مرحله در پیام‌رسانی دورانی، ایده‌های دورانی که [«او»] ساطع می‌کرده رعایت و مُرعی شده است یا نه؟ وجه بعدی خلق اندیشه است. در کتاب، در متن مرجع یا کتاب آخر، در محتوا مرحله‌بندی صورت گرفته است یا نه؟ وجه بعدی خلق پروژه است؛ یعنی، در پروژه‌ی مذهبی آخر که اسلام بوده، آیا اکمال، اتمام و نقطه‌ی فرجام مراحل ماقبل خودش هست یا نه؟ و نهایتاً در برخورد با فرهنگ جاری در آن دوران خاص، [آیا مراحل طی شده است]؟

لذا با این روش از کلان به خرد و از عالی‌ترین سطح به نزدیک‌ترین و نزدیک‌دست‌ترین سطوح می‌آییم. آیا مرحله‌بندی در کار بوده است یا نبوده؟ مدار اول که کلان‌ترین مدار؛ یعنی، خلق کل و آفرینش هستی است را بررسی می‌کنیم.

استادکار روند فرآوردی مرحله‌به‌مرحله، در:

آفرینش

(دو گزاره، یک نشانه)

۱۲-۹ فصلت، ۳۳-۳۰ انبیاء، ۶۰ نمل

دو گزاره و یک نشانه داریم. با همان روش خودمان [بررسی می‌کنیم]. کتاب متعلق به همه است، ما هم در این همه قرار داریم و تفسیر، ویژه‌ی هیچ صنف و لباس خاصی نیست، ما نیز در حد فهم خودمان - نه بیشتر و نه کمتر - و با این تصریح که این بحث‌ها همه پیش‌نویس و بهانه‌ای است برای فکر کردن - و حرف اول و حرف آخر نیست - ان‌شاء‌الله سعی کنیم که قد و قواری خودمان را بشناسیم. ما نیز با ویژگی‌های خودمان می‌توانیم در کادر بحث خودمان تکه‌گزینی و نشانه‌گزینی کنیم.

این تکه‌گزینی‌ها و نشانه‌گزینی‌ها چه بهتر که از طریق المعجم^۱ نباشد. المعجم کار را راحت می‌کند؛ یعنی، راحت الحلقوم است. شما می‌خواهید یک موضوع خاص را بررسی نمایید، [به‌صورت] الفبایی جستجو می‌کنید؛ مثلاً، می‌خواهید «خلق» را بررسی کنید؛ ممکن است حدود هفتصد - هشتصد آیه روی خلق باشد Y از آن هفتصد - هشتصد آیه، یک سرندی می‌کنید و آخر سر به بیست - سی آیه‌ی کیفی آن می‌رسید؛ این روش پژوهش نیست. روش پژوهش این است که کتاب را بالا و پایین کنید، آیه و گزاره را سر جا و با شأن انتشار و با میدان مغناطیسی مرتبط با آیات پیشینی و پسینی خودش بررسی کنید. در این جا سعی شده است این روش دوم را پیشه کنیم تا ببینیم چقدر می‌توانیم در پرده‌برداری از مفاهیم عمیقی که در کتاب آخر وجود دارد، توفیق پیدا کنیم.

دو گزاره‌ی کلیدی یافت شد، آیات ۹-۱۲ - سوره‌ی فصلت (چهار آیه) و ۳۳-۳۰ - سوره‌ی انبیاء (چهار آیه) و یک تک‌آیه در سوره‌ی نمل است.

۹-۱۲ فصلت :

قُلْ أُنشِئَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹)
وَجَعَلَ فِيهَا رِوَايَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءَ لِلنَّاسِ لَيْنٍ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَى
إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ
الْعَلِيمِ (۱۲)

۱. «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» عنوان کتابی است که آیات قرآن را بر اساس ریشه‌های کلمات مرتب کرده است. با استفاده از این معجم، می‌توان با دانستن ریشه یک واژه، آدرس آن (شماره‌ی سوره و آیه) را در قرآن پیدا کرد. همچنین کنار هم قرار گرفتن آیات حاوی کلمات با ریشه مشترک سبب می‌شود که بتوان به عنوان مثال تمام آیاتی که در آن‌ها مشتقات کلمه‌ی «خلق» به کار رفته را مشاهده کرد. این کتاب، اثر دانشمند مصری، مرحوم محمد فواد عبدالباقی (۱۲۹۹-۱۳۸۸ هـ. ق) است. المعجم، نخستین بار در سال ۱۳۶۴ق/۱۹۴۵م، در مصر به چاپ رسیده و پس از آن به همان صورت اولیه‌اش، در برخی دیگر از کشورهای اسلامی از جمله ایران تجدید چاپ شده است.

اصل متن را داریم. در جایی که لازم است اصل متن خوانده می‌شود و در جایی هم که لازم نیست - مثل اینجا - سعی می‌کنیم که عصاره‌گیری کنیم. در آیات ۹-۱۲ فصلت این مضامین طراحی شده است. قبل از این که به متن آیه پردازیم [به یک واژه دقت می‌کنیم]. یکی از ویژگی‌های خدا حکیم بودنش است. اگر بخواهیم که واژه را به استخدام بحث خودمان در بیاوریم، «حکیم» به این مفهوم است که در اعمال و در گزاره‌هایی که از «او» ساطع شده یک حکمتی مندرج و در گزاره‌ها و نشانه‌های کتاب هم حکمتی گنجانده شده است. این سلسله آیات، چه گزاره‌ها و چه تک‌نشانه‌های آخر آیات، می‌خواهد این را به ما منتقل کند که روندها را دریابید و مراحل مهندسی شده در آن را مورد دقت قرار دهید. هم ادبیات با [حافظ] شویم:

گفت آن جام جهان بین بر تویی داد حکیم

گفت آن روز که این گنبد می‌نامی کرد

یعنی، از آن روزی که داشت گنبد مینا را طراحی می‌کرد، قرار بود که این حکمت خلقت و آفرینش کل را هم به بشر منتقل کند.

۹-۱۲ فصلت:

خلق زمین (دو هنگام)

جعل کوهها بر فراز آن

برکت‌پاشی در زمین

تقدیر قوت زمین (چهار هنگام)

سپس پردازش آسمان

فراخوانش آسمان و زمین

آفرینش آسمان‌های هفت طبق (دو هنگام)

چراغان آسمان دنیا

حفظ آن

خدا می‌خواهد در این چهار آیه برای ما توضیح بدهد که چه اتفاقات ویژه‌ای در خلق زمین در دو هنگام و البته در دو یوم خاص خودش - که ما نمی‌دانیم کمیت و مقدارش چقدر است - افتاده است. خلق زمین در دو هنگام صورت گرفته، جعل کوهها بر فراز آن مرحله‌ی بعد است.

در مرحله‌ی بعد «بَارَكْ فِيهَا» رخ داده است. طبق واژه‌های کلیدی متن، در مرحله‌ی سوم برکت‌پاشی و قوت‌پاشی در زمین صورت گرفته و سیلوه‌های خوراک برای ابناء بشر تعبیه شده است. در مرحله‌ی چهارم قوت زمین اندازه‌گیری شده است.

زمین که کارش تمام می‌شود [نوبت] پردازش آسمان است. یکی از همان کلیدواژه‌ها، «ثُمَّ» است که در این جا به کار می‌رود. [ابتدا] پردازش آسمان و سپس فراخوانش آسمان و زمین [صورت می‌گیرد]. مرحله‌ی فراخوان و بعد آفرینش آسمان‌های هفت‌گانه در دو هنگام، و پس از آن چراغان آسمان دنیا و حفظ آن است. در این گزاره که چهار آیه را تشکیل می‌دهد، خدا برای ما سیر خلق از فرش تا عرش را با مراحل خاص خودش توضیح می‌دهد.

این‌گونه درمی‌یابیم که این آیات نیز به همان کلیدواژه‌های «ف»، «ثُمَّ» و «وَجَعَلَ» (و با ادبیات خودمان مرحله) مجهز شده است. در این چهار آیه یک گزاره‌ی کیفی برای توصیف [وجود دارد] و روایتی از خلق کل برای آفرینش هستی، سیر خلق از فرش تا عرش، از زمین تا آسمان و مفروضاتش و چراغان و کهکشان‌های فوقانی‌اش توضیح داده شده است و از کلیدهایی استفاده شده که دال بر رقم خوردن مرحله است.

«فَ»؛ یعنی، پس مرحله، مرحله‌ای بوده، بعد از این مرحله هم مرحله‌ای هست و هر مرحله هم فلسفه‌ی خاص خودش را دارد و به آن میزان که از آیات درمی‌یابیم و در جمع‌بندی نهایی با آن کار داریم، مرحله، مدت‌زمان و محل اقامتی است که اتفاقات ویژه‌ای باید در آن صورت گرفته و مقوم‌هایی باید فراهم شده باشد. اگر مقوم‌ها در آن مرحله سامان یافته باشد این امکان وجود دارد که از این مرحله به مرحله‌ی بعد نقل مکان بشود و اثاث‌کشی صورت بگیرد. آیات ۳۰-۳۳ سوره‌ی انبیاء نیز کیفی است.

۳۳-۳۰ انبیاء :

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَلْتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفًّا مَحْضُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳)

ما کمتر روی این آیات دقت کرده‌ایم. در گزاره‌ی اول سیر خلق از زمین تا آسمان با مراحل خاص خودش را توضیح داد، در این جا روایتی را بیان می‌کند که سیر ربط آسمان‌ها و زمین از پیوند اولیه تا تفکیک و تعبیه‌ی مدار و منظومه است.

۳۳-۳۰ انبیاء :

پیوستگی آغازین آسمانها و زمین
جداسازی
«زنده» گی هر شیء از آب
جعل کوههای آرامش بخش
جعل سقف محفوظ آسمانها
شب و روز و مه و خور
مدارهای شناوری

آن قدر که ما از این آیات می فهمیم، این چهار آیه این را مطلب را توضیح می دهد که ابتدا آسمانها و زمین پیوستگی داشتند، درهم تنیده و هم پیوند بودند و نسوجی را با هم تشکیل داده بودند. در مرحله ی بعد جداسازی و تفکیک صورت می گیرد و در مرحله ی بعد از جداسازی، آن گونه که در آیات مصرح است، زندگی شکل می گیرد. زندگی هر شیء از قطره ی آب تحقق پیدا می کند. مرحله ی بعد جعل کوههای آرامش بخش است، کوههایی که اضطراب زمین را در چرخش وضعی و انتقالی می گیرند و آرام کننده ی زمین و اضطراب گیر هستند. بعد از این مرحله، جعل یا قرار دادن سقف مفروض آسمان است و در ادامه، شب و روز و مه و خورشید و مدارهای شناوری و منظومه ی معروف است.

این گزاره با پرسش یا تشکیکی شروع می شود: آیا رؤیت نکردند، ندیدند، بر سیر عنایت نکردند؟ مراحل را درنیافتند؟ بعد از این تشکیک، توضیح ایجابی را مرحله به مرحله بیان می کند؛ ابتدا زمین و آسمان درهم تنیده، بعد تفکیک، بعد حیات، بعد کوه، بعد سایر اطلاعاتی که «او» برای اندیشه روزی به ما منتقل می کند. آیه ی ۶۰ سوره ی نمل از یک منظر و زاویه ی دیگر این موضوع را تصریح می کند.

۶۰ نمل:

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَا مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰)

آفرینش آسمانها و زمین

بارش از آسمان

رویش باغات بهجت انگیز

این آیه سیر خلق را بیان می‌کند: آفرینش آسمان‌ها و زمین، بارش از آسمان، باروری ابرها و رویش باغات روح‌بخش بهجت‌انگیز. این سیر را به‌عنوان روایت سوم توضیح می‌دهد. این مجموعه سیرها عموماً پرسشی است و ما را به تفکر دعوت می‌کند و بر اندیشه‌ی ما تلنگر می‌زند و سیری برای کشف حقیقت، برای کشف روندها و موارد مندرج در روندها است.

آفرینش
در خلال
یک روند
مرحله‌دار
گاه‌بار

تا به این‌جا می‌توانیم درک کنیم که آفرینش در خلال یک روند مرحله‌دار گاه‌بار صورت گرفته است؛ به این مفهوم که، آفرینش سیری داشته، در درون سیر مرحله‌هایی تعبیه شده و مرحله‌به‌مرحله بزنگاه‌هایی تحقق یافته است. بزنگاه؛ یعنی، «گاه»ی، که زنگش صدا می‌کند؛ مثل، ناقوس، زنگ زورخانه و آرشه‌ی وسط یک پیانو؛ آن «گاه» اگر به صدا در بیاید زمان عبور از یک مرحله و ورود به مرحله‌ی دیگر است، یا سیرهای مفصل‌دار و خطوط ممتد با گوی‌های جدا شده را برای ما ترسیم می‌کند و در حقیقت این مجموعه نشانه‌ها و گزاره‌ها ما را به چرایی عبور از یک مرحله و ورود به مرحله‌ی دیگر و این‌که چه اتفاقاتی افتاده است، رجوع می‌دهد. بعد از این آفرینش در هستی سراغ خودمان می‌آییم، مرحله‌ی دوم یا مدار دوم، خلقت انسان است.

استاد کار روند فرآوردی مرحله‌به‌مرحله در
خلقت انسان

(سه گزاره، شش نشانه)

ما سه گزاره و شش نشانه داریم. سعی شده در این گزینش‌ها از آیاتی که مشابه و هم‌پوشان هستند، صرف‌نظر و از آن‌ها عبور شود؛ لذا، گزاره‌ها و نشانه‌های بدیع و بدون تکرار را بیان می‌کنیم.

یک نکته در توضیح دوروند، توجه ما را به خودش جلب می‌کند. خدا اهل گزارش دادن است و کتاب آخر [حاوی] گزارش‌های متعدد است، خدا کسی نیست که عملی کرده و گزارش آن را ارائه نکرده باشد. خدا اهل پنهان‌کاری نیست، خدا اهل دور زدن انسان‌هایی که می‌توانند

فکر کنند و ذهن‌شان با مکانیسمی طراحی شده که نیاز به داده دارد، نیست. خدا انسان را نه تنها از دادن داده محروم نکرده بلکه رگباری از داده‌ها را بر ذهنش باریده است. حجم رگباری که در خصوص روایت خلق کل هست، کمتر از حجم داده‌هایی است که در خصوص روایت خلق خودمان هست. «او» تشخیص داده که ما باید از روند خلق خودمان بیشتر سر در بیاوریم، بیشتر روی سوژه که خودمان هستیم تأکید داشته باشیم و متوجه شویم که از چه دالان‌هایی در هستی عبور کرده‌ایم تا به این وضع موجودمان رسیده‌ایم؛ لذا، روند خلقت انسان با هفت - هشت روایت بدون مشابهت یا با حداقل مشابهت، جزئی‌تر و دقیق‌تر از سیر آفرینش کل یا خلق هستی آمده است. تک‌آیه‌ای هست که نشان‌دهنده‌ی همین سیر و مرحله‌ای است که ما دنبال آن هستیم.

۱۴ نوح:

وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا

خلق طور به طور

این آیه از سوره‌ی نوح بر خلق طور به طور تصریح می‌کند. اطوار یا طور به طور دال بر حد و حالت چیزی است. در ادبیات عام خودمان نیز می‌گویند طرف اهل ادا و اطوار است، یا قدیم هنگامی که می‌خواستند یک عروسی را که تازه به یک خانواده آمده تحقیر کنند، می‌گفتند عروس اطواری؛ یعنی، دائماً طور به طور می‌شود، یک وقت جدی و وقت دیگر شوخ است، یک وقت بد اخم است و وقت دیگر تحویل می‌گیرد و...؛ کلاً می‌گفتند طور به طور می‌شود. اینجا خدا هم از همین ادبیاتی که در ذهن ماست و در فرهنگ عرب نیز بوده بهره گرفته: «وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا»؛ در طی یک روند آفرینشی، شما طور به طور شدید و مرحله به مرحله تطور، و حد و حالت‌های گوناگونی پیدا کردید. این سرمشق یا گزاره‌ی اصلی را باز می‌کند و ذیل این گزاره و سرمشق اصلی، روایت به روایت از منازل مختلف، سیر و مراحل مندرج در سیر را توضیح می‌دهد.

۱۸۹ اعراف آیه‌ای بسیار بسیار کلیدی است، مشابه اتفاقی که در هستی افتاده، برای انسان هم رخ می‌دهد.

۱۸۹ اعراف:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا رُوحَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَعَاشَّاهَا حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱۸۹)

خلق از نفس یگانه
زوج آفرینی
سبک «بار» شدن
سنگین «بار» شدن
محصول داشتن

این مشابهت، مشابهت کیفی است. این آیه توضیح می‌دهد که در ابتدا خلق از نفسی یگانه و موجودی به نام بشر بود، در مرحله‌ی بعد خدا زوج آفرینی می‌کند. یعنی، همان‌طور که در گزاره‌ی قبلی بیان گردید که آسمان‌ها و زمین یگانه بودند و بعد عمل تفکیک صورت گرفت، اینجا هم بیان می‌شود که ابتدا نفس یگانه بود، البته نه ما می‌دانیم مکانیسم آن چیست و نه می‌توانیم سردر بیاوریم و نه مسئله‌ی ماست؛ ما اگر اسیر تشریح بشویم، از تبیین باز می‌مانیم. متدولوژی بخشی از جامعه‌ی روشنفکری ما که روی مذهب و علم آمدند، متدولوژی تشریح بود. تشریح فقط سراغ چند و چون می‌رود، ولی تبیین سراغ کُنه و جوهر می‌رود. ذهن ما از چسب کُنه و جوهر می‌تواند شکل بگیرد و آرایش پیدا کند، ولی اگر سراغ تشریح برویم، کل جهان برای ما سالن تشریح می‌شود، می‌خواهیم همه چیز را تیغ بزنی‌م، همه چیز را برش بزنی‌م، نسوج را تحلیل کنیم [در نهایت] به درک و دریافت میبانه‌ای از هستی نائل نمی‌شویم؛ لذا، بهتر این است که خیلی روی تشریح نایستیم و نخواهیم از مکانیسم‌ها سر در بیاوریم، [چون] اگر نتوانیم از مکانیسمی سر در بیاوریم به نوعی هراس و خودکم‌بینی و تشویشی مبتلا می‌شویم که از کُنه، اصل و جوهر باز می‌مانیم. لذا روش خدا هم روش تبیینی است، گزاره‌ها را توضیح می‌دهد، ولی مکانیسم‌ها را خیلی توضیح نمی‌دهد؛ [در مورد] مکانیسم‌هایی که خیلی پیچیده است، مثل روح که اصلاً قابل اثبات نیست، به پیغمبر می‌گوید که اگر [درباره‌ی] روح از تو سؤال کردند بگو مکانیسم آن را «او» می‌داند و شما می‌توانید با تبیین آن سروکله بزنید.

اینجا هم بیان می‌شود که خلق از نفس یگانه شکل می‌گیرد، ما نمی‌دانیم مکانیسم نفس یگانه چیست، بشر چگونه بوده، اندامش، اعضایش، جوارحش، روحش و روانش [چه مکانیسمی دارند] کم‌این که نمی‌دانیم آن درتیدگی آسمان و زمین چگونه بوده است. آمورفا چگونه با هم درآمیخته شده بودند و بعد چگونه از هم جدا شده شده‌اند. اینجا هم به اعتبار ویژگی صداقت و امانت‌داری «او» در روایت می‌پذیریم که خلق از نفس یگانه بوده است. این‌گونه برای ما توضیح می‌دهد تا بتوانیم روی آن فکر کنیم، ضمناً چندوچون نماییم و راحت نپذیریم. خلق از نفس یگانه صورت می‌گیرد و بعد زوج آفرینی انجام می‌شود، زیبا بیان می‌کند و تصریح می‌شود «تزوید تسکین بخش»؛ یعنی، هر دو طرف برای هم مُسکنی هستند؛ از تزوید

تسکین بخش‌شان ابتدا بار سبک و خفیفی حاصل می‌شود، و در ادامه، حامل بار تبدیل به جزا انتقال می‌شود. لغت «انقلت» هم آمده است؛ یعنی، موثقی که بار سبکی را ابتدا با خودش حمل می‌کرده، به کسی تبدیل می‌شود که بار سنگین را با خودش حمل می‌کند. بسیار زیبا تمام می‌شود؛ زوجی که ابتدا از یک نفس واحد بودند، به هم می‌رسند، و آرامش می‌یابند، همدیگر را [از لحاظ] جسمی، روحی، روانی و عاطفی تجربه می‌کنند، از خدا می‌خواهند که این بار را تبدیل به یک محصول مشترک و تضمین‌شده، فرزندی صالح بکند و خدا هم این کار را می‌کند و نهایتاً به محصول‌دار شدن می‌رسند.

آیه‌ی ۱۸۹ سوره‌ی اعراف، ذیل آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی نوح که به‌طور کلی می‌گوید آفرینش شما روند طوره‌طور شدن داشت، یکی از این طوره‌طور شدن‌ها را که حامل و حاوی مرحله است، توضیح می‌دهد: نفس یگانه، زوج آفرینی، سبکباری، سنگین‌باری و نهایتاً محصول‌دار شدن. اینجا مکرر از «ف» استفاده شده، حد فاصل (ف)؛ یعنی، مرحله‌ای بوده، به پایان رسیده و مرحله‌ی دیگری آغاز شده است. آیه‌ی ۳ سوره‌ی تغابن روایت دیگری را تصریح می‌کند:

۳ تغابن :

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكَ فَأَخْسَنَ صَوْرَكَ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۳)

تصویرگری

نیکو صورتی

این روایت‌ها هر کدام از منظری است و هر کدام دریچه‌ای را روی ذهن ما باز می‌کند. در این روایت خدا از بیرون به درون انسان می‌آید. بیان گزاره‌ها روشی دارد، گتره‌ای، تصادفی و باری‌به‌هر‌جهت نیست. اول روایت تفکیک را توضیح می‌دهد، از نفس واحد به مذکر و مؤنث و سیری که در آیات قبلی ترسیم شد. اینجا فعل و انفعالات درونی را توضیح می‌دهد و تصریح می‌کند که سیر صورت‌گیری درونی روی شما انجام گرفت، از تصویرگری و صورت‌بخشی اولیه تا نیکو صورتی پایانی که شما شکل و شمایل پیدا و به این جهان ورود کردید. گزاره‌ی بعدی آیه‌ی ۵ سوره حج است. این آیه از آیات کاملاً تبیینی و کلیدی است.

۵ حج :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ نُوْظِفُكُمْ مِّن مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لَّئِن لَّكُمْ وَنُفُورٍ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّهُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يَرْدُ إِلَىٰ أَزْدَلِّ الْأَعْمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِئَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵)

آفرینش از خاک	جنین
سپس از نطفه	طفل
سپس از علقه	رشد
سپس از مضغه	پیری
خلقت کامل	مرگ

سوره‌ی حج از جمله سوره‌هایی است که در دوره‌ی تبیینیات آمده، طول آیات آن نسبتاً طولانی و تعداد کلمات و حروفی که به کار گرفته شده پر و افزون است و نشان‌دهنده‌ی این است که مخاطبان کتاب آخر به مرحله‌ای از درک و دریافت رسیده‌اند که می‌توانند وارد مرحله‌ی تبیین شوند. ان‌شاءالله جلسه‌ی آینده بحث می‌شود که آیات اولیه کوتاه، مقطع، سمبلیک و صریح است؛ خدا در ابتدای انزال به تبیین وارد نمی‌شود، ولی اینجا در حج که میانه‌ی ارسال کتاب و پیام آخر است، به تبیین پا می‌گذارد. در این مرحله‌ی تبیین، خدا دو سیر را کامل، ریز، شفاف، سینماتیک، سناریویی و امانت‌دارانه برای ما توضیح می‌دهد.

در سیر اول بیان می‌شود که روایت آفرینش از ابتدا تا فرجام با ماهیت بیولوژی یک آفرینش‌تان از خاک بوده، سپس از نطفه، سپس از علقه و سپس از مضغه تا به خلقت کامل می‌رسد. در این سیری که توضیح می‌دهد، یک مرتبه خلقت کامل یا «مخلقه» را به کار می‌برد و مرتبه‌ی دیگر «غیرمخلقه» به معنای خلقت ناقص. در این سیر ابتدا ترابی بوده، بعد نطفه، بعد علقه (خون خشکیده) و سپس مضغه‌ای (تکه‌گوشت جویده) می‌شود، خلقت ناقصی و بعد خلقت کاملی صورت می‌پذیرد.

در سیر دوم از منظر دیگری روایت را به ما منتقل می‌کند؛ جنین، طفل، رشد، پیری و مرگ بیان می‌شود. آیه نیز این‌گونه شروع می‌شود: «آیا نسبت به روز موعود و رستاخیز تردیدی دارید؟» [و در مقام پاسخ بر می‌آید که] اگر تردیدی [نسبت] به فرجام دارید، به این روند نیک دقت کنید؛ اگر این روند فلسفه‌دار و مرحله‌دار است، پس پایان نیز هم حاوی فلسفه و هم حاوی مرحله است.

آن‌گونه که ما از این آیات درک می‌کنیم در روایت دوم می‌خواهد این را توضیح بدهد که جنین، طفل، رشد، پیری، مرگ [یک سیر فلسفه‌دار است]. کار توضیحی خدا برای ما کاملاً عقلانی و کاملاً مهندسی شده است. از نطفه تا مضغه، از آن خون خشکیده تا آن گوشت اولیه‌ی جویده، اندک مدتی زمان می‌برد؛ از مضغه تا طفل؛ یعنی، مرحله‌ی جنینی نه ماه است که کوتاه‌مدت است. از نوورودی به بلوغ؛ یعنی، از طفل تا سن رشد و بلوغ ۱۵-۱۰ سال است که میان‌مدت است. از بلوغ تا فوتوتی مرحله‌ی آنتروپیک است؛ یعنی، بالاخره از بلوغ تا پیری نیم‌قرن طول می‌کشد که درازمدت است.

لذا از نطفه تا مضغه خیلی خیلی تندآهنگ و اندک مدتی است، کوتاه کوتاه، از کوتاه هم کوتاه تر است. از مضغه تا طفل کوتاه زمان است، نه ماه، مرحله قدری طولانی تر می شود، از لحظه یا زمان کوتاه به نه ماه می رسد. از طفل و طفولیت به بلوغ ۱۵-۱۰ سال و میان مدت می شود. زمان آرام آرام مبسوط می شود، مرحله به مرحله از بلوغ تا فرتوتی حدوداً و متوسط نیم قرن طول می کشد. نیم قرن فرصت اثرگذاری ماست، فرصت اجرای پروژه هاست، فرصت گام زدن در مسیر تغییر است؛ لذا، این فرصت خیلی مبسوط است؛ خدا زمان را بسیط کرده و انبساط داده است. هندسه و مهندسی خدا که قبلاً آن را تحسین کردیم [در اینجا کاملاً مشهود است] - نه تحسین از موضع مغلوب در مقابل غالب، نه به خاطر این که خداست و ما از «او» هراس داریم و بزرگ است، از این موضع نیست - موضع تحسین موضع درک و دریافت آن چیزی است که «او» رقم زده؛ لذا، از خلاقیت و هندسه ی «او» تحسین بیرون می آید، تحسین این روند این است که هر مرحله نسبت به مرحله ی قبل زمان وسیع تر و بسیط تر شده ای دارد؛ بسیط تر شدن زمان بیش از همه به نفع ما رقم خورده است، در حد فاصل عنفوان که تیز و فرز هستیم تا فرتوتی که پنجاه سال است، زمان مکفی است برای این که ما بتوانیم با «او» پروژه اجرا کنیم، پیش برنده باشیم و همین بحث هایی که این بیست - سی جلسه پیش گرفتیم را تحقیق کنیم. بعد از این سه تک آیه یا نشانه به سه گزاره می رسیم که نخستین آن، آیات ۱۶-۱۲ سوره ی مؤمنون است.

۱۶ - ۱۲ مؤمنون:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَيْتُونَ (۱۵) ثُمَّ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَيْتُونَ (۱۶)

خلق از گل خالص

از نطفه به علقه

از علقه به مضغه

سپس ها

به استخوان

پوشش استخوان

تا مرحله ی آخر آفرینش

خجستگی بر برترین آفرینندگان

سپس مرگ

سپس برانگیختگی

این روایت باز یک روایت کاملاً بیولوژیک است. خلق از گل خالص (سلاله) است، سپس از نطفه به علقه می‌رسد، از علقه به مضغه و در ادامه [واژه‌ی] استخوان (عظام) آمده، سپس استخوان پوشش گوشتی (لحم) پیدا می‌کند تا مرحله‌ی آخر که آفرینش است. در این چهار آیه به لحاظ ادبی پنج «ثم» و پنج «ف» به کار رفته است؛ یعنی، مثل فیلمی که می‌خواهد پنج دهه را سریع روایت کند؛ از یک دهه به دهه‌ی بعد بسیار سریع پیش می‌رود تا به پلان آخر برسد، این سپس‌ها و «ف»ها و «ثم»ها مرحله‌به‌مرحله تکرار شده‌اند. اما این مجموعه آیات یک اتفاق کیفی را در درون خودش نهفته دارد. آخرش خیلی مهم است. خلق تبدیل به انشاء می‌شود. این، جان توصیف است. تاکنون فقط صحبت از خلق بوده [ولی] اینجا به انشاء می‌رسد، «ثُمَّ أَنْشَأْنَا خَلْقًا آخَرَ» یعنی، مرحله‌به‌مرحله پیش می‌آید تا این‌که انسان از مرحله‌ی خلق به مرحله‌ی شکل گرفتن می‌رسد. خدا در اینجا انشاء می‌کند، بین آن سه آیه‌ی اول با دو آیه‌ی بعدی که مجموعاً یک روند را از ابتدا تا فرجام توضیح می‌دهد، یک سکنه‌ی ادبی می‌اندازد: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». خدا بر خودش به‌عنوان خالق مهندس و بدیع درود می‌فرستد. مضمون این آیه خجستگی بر برترین آفرینندگان است. خدا واژه‌ی «تبارک» را از ادبیات عرب در خصوص شتر قرض می‌گیرد؛ ریشه‌اش «برک» است؛ یعنی، سینه‌ی شتر، خیلی زیبا است. شتر که می‌خواهد بنشیند و بعد هم بخوابد سینه‌اش را به مدت زیادی روی زمین می‌گذارد، سینه‌ی شتر ذخیره‌گاه، انباشت‌گاه و سیلویش است. خدا «فتبارک» را به کار می‌برد که اشاره به سینه‌ی شتر نیز دارد؛ یعنی، یک مرحله‌ای مستقر می‌شود که بشر از روند خلق به مرحله‌ی کیفیت انشاء می‌رسد.

آن‌گاه که انشاء صورت می‌گیرد، بشر که سیر خلق را طی کرده است، تبدیل به صحیفه‌ای مثل سینه‌ی شتر می‌شود، که در آن صحیفه خدا انشاء او را می‌نویسد. این بشری که ما هستیم، هم محصول خلق و هم محصول انشاء خدا هستیم. بعد از این‌که این سکنه‌ی ادبی را می‌اندازد، سیر را ادامه می‌دهد و [بیان می‌کند که] سیر انسان یک سیر آنتروپیک است و بعد می‌میرد و باز برمی‌خیزد. این سیر را از یک زاویه‌ی دیگری روایت می‌کند، بحث را یک مقدار تندتر مطرح می‌کند که به آخرش برسم. در این آیات توضیح داده شد که از گل خالص می‌رسد به نطفه و... و نهایتاً می‌گوید خلق تبدیل به انشاء می‌شود و خدا برخوردش درود می‌فرستد و نهایتاً مرگ و سپس برانگیختگی است. گزاره‌ی بعدی آیات ۹-۷ سوره‌ی سجده است:

۹-۷ سجده :

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۹)

نیکو آفرینشگر پدیده‌ها:

خلق انسان از گل
سپس از آب بی‌ارج
سپس آرائیدن
از روح خود دمیدن
اعضای کلیدی را جعل کردن

[خدا در این آیات] بر آفرینشگر نیکو بودن خودش تصریح می‌کند و می‌گوید که نیک آفریدگار است، خلق انسان از گل، سپس [ادامه‌ی نسل] از آبی بی‌ارزش، سپس آرائیدن، سپس از روح خود دمیدن و اعضای کلیدی را جمع کردن. یک مرحله‌ی دیگر از روابط بیولوژیک از منظر دیگری است که باز همان عمل تقویم و عمل تصفیه صورت می‌گیرد که در آیات آخر خواهیم دید. این روایت، [وجه] ممیزه‌ای که با روایت‌های دیگر دارد [این است که] روی اعضای کیفی می‌ایستد، اعضای کیفی انسان «شنیداری»، «دیداری» و «حس و تپشی» اوست؛ یعنی، گوش و بصیرت و قلب، ارکان انسان مقوم است. به آخر بحث نزدیک می‌شویم. آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی روم آیه‌ی زیبایی است:

۴۰ روم:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ
مَنْ شَاءَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۰)

آفرینش

روزی‌رسانی

مرگ

برانگیختگی

در این آیه از مکانیسم‌ها بیرون می‌آید و به زندگی واقعی وارد می‌شود؛ آفرینش، روزی‌رسانی، مرگ و برانگیختگی مطرح می‌شود. در آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی طه دور روایت عوض می‌شود:

۵۰ طه:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)

اعطای حیات

سپس هدایت

خدا تصریح می‌کند که حیات را اعطا کردیم و بعد از حیات، هدایت می‌آید. روی یک گزاره‌ی کیفی می‌آید، مرحله را به یک مرحله‌ی کیفی‌تر می‌برد. آخرین گزاره، سوره‌ی اعلی است:

سوره اعلی :

سَجَّ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴)
فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَنَفَرُوكَ فَلَا تَنسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْتَى (۷) وَنُبَسِّرُكَ
لِلْيَسْرَى (۸) فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى (۹) سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخْتَى (۱۰) وَبَجَبْنَهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصَلَّى النَّارَ
الْكَبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ
تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَنِ الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى (۱۹)

این سوره به عبارتی عالی‌ترین روایت از روند و مراحل است. ۱۹ آیه را در برمی‌گیرد، جزء سوره‌های اولیه و آیات آن خیلی مُقطع و سمبلیک است، کاملاً آهنگین است، همه‌ی آیات با «یا» تمام می‌شود و این «یا»های نوزده‌گانه یک نت آهنگینی را به «اعلی» می‌بخشد. «اعلی» حاوی حداقل چهار سیر مرحله‌دار است، سیر اول عبارت است از آفرینش، هماهنگی، آرایش، اندازه‌گیری به‌مقدار و رهنمونی؛ سیر دوم شامل خروج گیاه و خشک و سیاه شدن همان گیاه است، سیر سوم نیز خواننده کردن پیامبر آخر، آسان‌سازی بعد از خواننده شدن و یادآوری مترتب بر خواننده کردن و آسان‌سازی را در برمی‌گیرد و سیر آخر هم مرحله‌ی حیات و مرحله‌ی فرجامین است.

سوره‌ی اعلی :

آفرینش	خروج گیاه	خواننده کردن	مرحله حیات
هماهنگی، آرایش	خشک و سیاه	آسان‌سازی	مرحله فرجامین
اندازه‌گیری به‌مقدار / رهنمونی	یادآوری		

«سَجَّ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳)» خدا یک سیر را در این سه آیه توضیح می‌دهد به این مفهوم که اسم، سمبل است. اسمی که کل داشته‌ها را در خودش جای داده، از نظر «او» شایان تسبیح است. تسبیح به مفهوم جنبش درونی سمت‌دار است. در ادامه توضیح می‌دهد که کسی که اسم اعلی است و شایسته‌ی تسبیح است و انسان باید جنبش درونی به سمت «او» داشته باشد، این مراحل را رقم زده؛ خلق کرده، بعد آرایش داده، بعد تقدیر و سپس هدایت کرده است.

خلقی که اینجا آمده عمیق‌تر از مفاهیم قبلی است، روند مرکب و شکل‌یافته‌ای از صورت‌ها و محتوای متعدد است، استارت آغازین زده می‌شود، ذرات بنیادین گزینش می‌شوند، ماده‌ی مستعد تطور و تحول با هم در آمیخته می‌شوند و [تبدیل به] انسان می‌شود. [بدین‌گونه] سیر خلقت انسان را توضیح می‌دهد. بعد تسویه صورت می‌گیرد، هارمونی اجزاء، تنظیم مرتبت، بالانس و ترکیب می‌شود و آرایش و تقویم می‌یابد - که قبلاً صحبتش را کرده‌ایم - وزن‌کشی هر عنصر دست‌اندرکار خلقت متناسب با مزیت و کشش خودش و نهایتاً هدایت و رهنمونی صورت می‌گیرد.

سپس می‌گوید: «وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ (۴) جَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ (۵)». در ترجمه‌های سنتی این را بیشتر به گیاه ربط داده‌اند، ولی اگر بپذیریم که خدا هم در تفهیم و روایت منطقی دارد و نیز از انواع و گونه‌های متعدد ادبی، سبک‌ها و صنعت‌ها در کتاب آخر بهره برده است، آن‌گاه با این فروض مفروض می‌توانیم این آیات را به همان روند چهارمرحله‌ای اول متصل کنیم؛ اول، خلقتی هست و آراییدنی هست و تقدیر و اندازه‌گیری به‌مقداری و هدایتی صورت می‌گیرد.

«وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ» دال بر شکوفایی است؛ یعنی، همه‌ی این اتفاق‌ها افتاده تا سرانجام جوانه‌ای سبز شود، غنچه‌ای بزند و بهاری بیاید و به قول آقای طالقانی تکاملی صورت گیرد و انسان نوبه‌نو شود، و سپس «جَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ»؛ یعنی، همان گیاه شکفته، برده‌یده، عطرناک و مشعشع سیر خود را طبق قانون هستی و طبق قانون درونی خودش طی می‌کند و به مرحله‌ی آنتروپیک می‌رسد و بعد هم حذف موقت از طبیعت صورت می‌گیرد.

این را که برای حضرت محمد روایت می‌کند، خودش مرحله است و پیش‌نیاز دارد. از هستی شروع می‌کند، به انسان می‌رسد تا روی نقطه‌ی حضرت محمد [می‌ایستد و] تصریح می‌کند: «سُقِّرَنَّكَ فَلَا تَنْسَىٰ»؛ یعنی، به زودی خواننده‌ات می‌کنیم. بسیار مهم است. «به زودی خواننده‌ات می‌کنیم» نشان‌دهنده‌ی این است که مرحله‌ی ساطع شدن پیام دورانی هم عوض شده است. بزرگترین‌های قبل از محمد، پیامبر آخر، [یعنی] ابراهیم و موسی در مرحله رؤیت بودند، ولی محمد در مرحله‌ی خوانندگی قرار می‌گیرد.

قبلاً با هم مرور کردیم: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ یعنی، تاروپود آسمان‌ها و زمین را به رؤیت ابراهیم رسانیدیم، ابراهیم در مرحله‌ی رؤیت بود و در مرحله‌ی قرائت نبود، موسی هم همین‌طور است. موسی ابتدا آتش و بعد دست سپید خودش را مشاهده کرد، سپس عصایش را که تبدیل به اژدها یا عصای دینامیک شد، مشاهده نمود؛ آن زمان جامعه و بشر در مرحله‌ی مشاهده بود.

مرحله‌ی مشاهده در سرریز کتاب آخر تمام شده و به مرحله‌ی قرائت رسیده است، محمدی که اصلاً قاری و خواننده نبوده، سواد نداشته و از نظر خدا امی بوده است؛ در این مرحله تصریح بر این دارد که «گاه» قرائت کیفی فرا می‌رسد، آن قرائت کیفی در تو رسوب خواهد کرد و تو را خواننده می‌کنیم. این خودش یک سیر است و اگر این نوع خوانندگی استمرار پیدا کند، خوانندگی‌ای است که فراموش‌کاری در ذاتش نیست؛ [خدا تأکید می‌کند که] چنان خواننده‌ات می‌کنیم و چنان آموزه‌های رسوب‌یافته‌ای را به تو منتقل می‌کنیم که به مرحله‌ی فراموشی دچار نشوی.

به حضرت محمد می‌گوید بعد از این که قاری، خواننده و اهل کتاب شدی «وَأَنْتُمْ لَلْأَسْرَى»؛ یعنی، تو را بر طریقه و مسیر آسان، میسر می‌سازیم. زین پس حرکت تو به اعتبار مرحله‌ی پیشین که مرحله‌ی قرائت بوده و استمرار نیز دارد و دیگر از ذهن پاک نمی‌شود و لوح ذهن محفوظ است، کار بر تو آسان می‌شود و در این مرحله «فَدَكَّرْنَا إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى» بیان می‌شود؛ یعنی، قدر بدان، بعد از مرحله‌ی خواننده شدن و مرحله‌ی آسان‌سازی، مرحله‌ی «یاد» است. بقیه‌ی سوره هم باز به نوعی مراحل کوتاه را با همان روش دیزالو^۱ رقم می‌زند تا به آخر می‌رسد که دیگر از حوزه‌ی بحث ما خارج است. به قدر فهم خودمان از سیر آفرینش به درکی رسیدیم:

آموزش از آفرینش

هنر ریزانه، ماهرانه؛

مرحله در مرحله

از یگانگی تا زوجیت تا محصول مشترک

از خاک تا مرگ

از مرگ تا رستخیز

از آفرینش تا رهنمونی

از خوانندگی تا به‌کارگیری

این‌قدر که ما تا این‌جای بحث آموزش از آفرینش، چه آفرینش کل و چه آفرینش انسان، فهمیدیم این بود که یک دیزالو هنرریزانه، ماهرانه و مهندسانه است و مرحله در مرحله را رقم

۱. درآمیزی یا دیزالو (Dissolve) فنی است در تدوین و در اتصال دو نما (سینما) از فیلم به کار می‌رود. در این فن تصویر «الف» تدریجاً محو می‌شود و تصویر «ب» جای آن را می‌گیرد. از دیزالو برای نشان دادن گذر زمان استفاده می‌شود (دانشنامه‌ی ویکی).

می‌زند؛ از یگانگی تا زوجیت و محصول مشترک، نفس واحد، زوجی (مذکری، مؤنثی) تسکین جسمی و روحی و روانی و عواطفی که به وجود می‌آید، سبک‌باری، سنگین‌باری و محصول مشترک.

روایت بعدی از خاک تا مرگ، روایت بعدی از مرگ تا رستاخیز، روایت بعدی از آفرینش تا رهنمونی، آخرین روایت هم که کیفی است و به زندگی روز ما نیز می‌خورد: از خوانندگی تا به‌کارگیری است. فقط محمد نیست که خواننده می‌شود، فقط محمد نیست که خوانش فراموش نمی‌شود، ما هم می‌توانیم کیفی‌خوان شویم! کیفی‌خوان هستی و کتاب آفرینش، کیفی‌خوان کتاب تاریخ، کیفی‌خوان کتاب آخر و کیفی‌خوان کتاب خودمان. اگر کیفی‌خوانی کنیم، ما نیز مثل محمد هستیم، البته در حد و اندازه‌ی خودمان. ظرفیت‌ها و تقاضاهای محمد بیشتر از ما بود و ما هم به حد خودمان [ظرفیت و تقاضا داریم].

در آخر از این روندها و مرحله‌های درون آن می‌خواهد نتیجه بگیرد که ما هم می‌توانیم خواننده شویم و خوب‌خوانی کنیم؛ اکنون خوب‌خوانی در جامعه‌ی ماصورت نمی‌گیرد و حداکثر تورق است؛ انتظار از کتاب، انتظار تقالاً به فال حافظ است؛ [درحالی‌که] با این سرعت و با این تعجیل و با این تورق چیزی حاصل نمی‌شود. اگر این کتاب‌ها با دست ما اخت شود، اثر انگشت ما و خیزی عرق کف دست ما با کتاب‌ها کاملاً مماس شود و اثر انگشت ما روی کتاب بماند، می‌توانیم بگوئیم که به نوعی خواننده‌ی کیفی شده‌ایم. اگر ما هم خواننده‌ی کیفی شویم، راه همچنان که بر محمد آسان شد، بر ما هم آسان می‌شود؛ به این مفهوم که، ما هم می‌توانیم از خوانندگی، به ربط با عینیت پیرامون خودمان، از خانه و محل و محل تحصیل به جامعه‌ی بزرگ، برسیم. ما هم می‌توانیم رسوبات ناشی از خوانندگی را به کار بگیریم و درنهایت مرحله‌به‌مرحله پروژه تعریف کنیم و در خود پروژه هم به کمک «او» هندسه به کار ببریم و مرحله تعبیه کنیم تا به سرفصل مقصود برسیم.

انشاءالله جلسه‌ی آینده بحث دقیق‌تر و جدی‌تر از بحث امروز می‌شود و چند گزاره بررسی خواهد شد. این جلسه روی آفرینش کل و روی آفرینش خودمان درنگ کردیم، جلسه‌ی بعد ببینیم که اصلاً به چه مناسبت دوران‌های پیام‌رسانی یک‌به‌یک از پی هم می‌آیند، آیا فلسفه و مرحله‌بندی دارند یا نه؟ بعد به خود کتاب آخر می‌رسیم؛ آیا کتاب آخر متناسب با ظرفیت آغازین حضرت محمد و متناسب با ظرفیت محل و عقل بشر قطره‌چکانی بوده یا از اول خدا پارچ را روی سروکله‌ی ملت ریخته است؟ این را می‌توانیم با استفاده از حقایق مندرج در کتاب و هندسه‌ی خاصش بررسی کنیم. به نظر من این خیلی راه‌گشا است. یک راه‌گشای تکنیکی و روشی برای خودمان هم می‌شود. الان خیلی‌ها می‌گویند ما اصلاً با این کتاب نمی‌توانیم رابطه

برقرار کنیم، کتاب نمی‌تواند با ما رابطه برقرار کند، کتاب، کتاب خشونت است، کتاب، کتاب دوران ماقبل مدرن است و با امروز ما هیچ ربطی نمی‌تواند برقرار کند. ببینیم مشکل از کتاب است یا مشکل از روش ماست. ان‌شاءالله می‌توانیم این را از بحث جلسه‌ی آینده بفهمیم؛ بعد به بحث اکمال و اتمام برسیم و آخر سر بتوانیم در جلسه‌ی آینده بحث خدای مرحله‌بند را به اتمام برسانیم؛ با این توضیح که در نهایت خروجی این بحث این است که خود ما هم بتوانیم خلاق، طراح، مهندس، استراتژ، افق‌دار و مرحله‌بند شویم، البته نه مثل «او» بلکه با کمک «او» و با تاسی به ویژگی «او» که در ما هم هست، این‌گونه شویم.

قسمت دوم جلسه، بحث جمعی است که چهار نفر از دوستان ارائه می‌دهند و یکی دو ماه روی آن کار کرده‌اند. از همه تقاضا داریم که در بحث دوستان جوان که جمعی ارائه می‌دهند و ما هم نه در ترکیبشان و نه در بحثشان دخل و تصرفی نداشته‌ایم، شرکت کنند. ان‌شاءالله جلسه آرام‌آرام به دستاوردهای خودش برسد. دستاورد فقط متکلم وحده بودن یک نفر نیست. اگر بتوانیم به دستاورد نائل شویم و بچه‌ها بحث بیاورند و این بحث اول را هم نقد کنند و خودشان هم ایجابی بر آن بگذارند، ما هم آرام‌آرام به سمت خوب خوانی و آسان‌سازی می‌رویم و سیری که خدا برای محمد ترسیم کرد [را ما نیز در حد خودمان خواهیم داشت و] ما هم کمتر از او نخواهیم بود.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان (کار گروهی)

مشارکت‌کننده‌ی اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بعد از مقدمه‌ی کوتاهی سراغ اصل مطلب می‌روم. بعد از جلسه‌ای که پیشنهاد کار گروهی مطرح شد، ما هم تصمیم گرفتیم در این کار سهیم شویم. این تصمیم دلایل مختلفی داشت، ولی مهمترین دلیلش این بود که می‌خواستیم بحث‌ها برای ما درونی شود. فارغ از کیفیت جلسه به دنبال این بودیم که از نفس این بستر، بهره‌ی مطلوب را ببریم. از زمانی که اعلام شد، ما تقریباً هر هفته یک جلسه داشتیم. در جلسات ابتدایی بحث‌های زیادی شد در این باره که چه بحث و موضوعی را پیش بگیریم که اولاً به زبان مشترکی بین خودمان چهار نفر برسیم و در مرحله‌ی بعد با سیر جلسات هم همخوانی داشته باشد تا مفید واقع شود. بحث‌های زیادی شد از جمله بررسی جلسات «باب‌بگشا». موضوعات زیاد و مختلفی مطرح شد تا رسیدیم به موضوع «خلق جدید و خلق مداوم». بعد از طرح این موضوع، همه‌ی دوستان موافقت خودشان را اعلام کردند. قرار شد روی این بحث کار کنیم. توافق بر سر این موضوع هم علل مختلفی داشت که مهمترین آن‌ها این بود که این موضوع نسبت تنگاتنگی با رابطه‌ی مستمر با خدا دارد. خلق جدید و خلق مداوم یعنی رابطه‌ی مستمر با خدا داشتن. این موضوع هم با روند جلسات هماهنگ بود و هم با درون ما همخوانی دارد.

این موضوع پی‌گیری شد و بحث‌ها صورت گرفت. احساس می‌کردیم اگر این بحث باز شود هم چستی بحران مشخص می‌شود و هم راه خروج از بحران. تقسیم کار شد، هر کدام از دوستان متناسب با علاقه‌ای که داشتند بحث‌هایی را آماده کردند؛ اعم از مباحث عرفانی، شعر و ادبیات، ادبیات قرآن. بحث‌ها صرفاً دینی هم نبود. در خلق جدید موضوعات خلاقیت در مدیریت، در روان‌شناسی و زمینه‌های دیگر مطرح است. هر کسی گوشه‌ای از کار را گرفت. سعی کردیم هر بحثی که آماده می‌شود، در جلساتمان که هر هفته برگزار بود، ارائه شود، چکش خوری شود، نقدها وارد و نقص‌ها برطرف شود، اصلاح شود و طی چند جلسه این کار تکرار شود. مثلاً در یکی از جلسات بحث شد که آیا اصلاً به انسان هم می‌توان صفت خالق بودن را نسبت داد یا خیر؟ خالق بودن برای انسان معنادار است یا خیر؟ دو جا در قرآن «احسنُ الخالقین» مطرح می‌شود. از همین جا به این نتیجه رسیدیم که اطلاق صفت خالقیت به غیر خدا هم پذیرفتنی است، ولی خدا «احسن الخالقین» است. یا خلقت را در جایی به حضرت عیسی نسبت می‌دهد. البته خلقت خالقینی غیر از خدا زیر نظر خود خدا انجام می‌شود.

از دیگر مباحثی که ذیل این موضوع مطرح شد این بود که آیا این خلق جدید را می‌توان به همه نسبت داد؟ چون اکثر جاهایی که خلق جدید مطرح است، توأم است با قیامت، اما سیر آیات،

به‌خصوص در سوره‌ی غافر، می‌گوید مردم از خلق جدید در اشتباه‌اند، چون اگر سیر طبیعت را نگاه کنید خلق جدید را در سیر طبیعت می‌بینید و لامحاله به قیامت می‌رسید. دوستان این موضوعات را بررسی کردند، می‌خواستند با هم بحث کنند، ولی بحث‌ها زیاد است و وقت کوتاه است. بحث آقای دردکشان بیشتر درون قرآنی است، بحث آقای اکبرزاده از دیدگاه فلسفه اسلامی و اقبال است و سرکار خانم یامینی هم از دیدگاه شعر و عرفان موضوع را مورد بررسی قرار دادند، ولی چون همه‌ی ادیبان مورد بررسی نظیر مولوی، ابن عربی و اقبال و امदार قرآن هستند، بحث‌ها ذیل قرآن مطرح می‌شود. ان‌شاءالله که دوستان هم با نظرات خودشان ما را یاری کنند.

مشارکت‌کننده‌ی دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در ابتدا روشی را که برای این کار استفاده کرده‌ام، خدمت دوستان می‌گویم، بعد چارچوب کلی و در آخر وارد خود بحث می‌شوم.

بنده ابتدا چهار سوره‌ای را که فکر می‌کردم موضوع خلق در آیات آن خیلی دخیل و معنادار است چندین مرتبه بررسی کردم؛ سوره‌های مؤمنون، غافر، نحل، الرحمن. چارچوب بحث من از همین چهار سوره اخذ شده است. در این سوره با کلیدواژه‌هایی نظیر خلق، جعل، انشاء، فَطَرَ، زَرَعَ سعی کردم چارچوب حاصل از آن چهار سوره را دسته‌بندی کنم. لغات را ریشه‌یابی کردم و نهایتاً به تک‌تک آیاتی پرداختم که بحث خلق را مطرح کرده‌اند. چارچوب از این قرار است که من چهار بخش برای بحث در نظر گرفته‌ام:

- ◆ بخش اول: شناخت ابعاد خلق و خلق جدید؛
 - ◆ بخش دوم: آیات مرتبط با نتایج فهم و پذیرش صفت خالقیت خدا و تعیین رابطه با خود خلایق و مخلوقات؛
 - ◆ بخش سوم: انتظار خدا از انسان در راستای خلقت؛
 - ◆ بخش چهارم: چگونگی پدید آمدن انسان خداگونه که توان خلق و خلق جدید را داشته باشد و در تمام طول زندگی بتواند از صفت خالقیت استفاده کند.
- البته دو بخش آخر به‌صورت تلفیقی ارائه می‌شود.

بخش اول، شناخت ابعاد خلق و خلق جدید است. از دقت در واژه خلق می‌توان دو ویژگی را از خود این واژه پیدا کرد:

۱. اندازه‌گیری میزان و مقداری که اساساً خیلی از تفاسیر خلق را به معنای اندازه گرفتن و نه حتی ایجاد و تبدیل گرفته‌اند. ولی جمع‌بندی این آیه این است که در کنار ایجاد و تبدیل و اندازه‌گیری، هدفمندی هم مطرح است. آیات خیلی زیادی در باب این موضوع هست؛ اما در مورد هدفمندی، آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون است: «الْحَسْبُ لَنَا مَا خَلَقْنَاكُمْ عَجَبًا»؛ برای اندازه‌گیری، آیه ۲ سوره فرقان است: «وَوَخَّلِقُ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»^۲، آیه ۳ سوره طلاق «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۳ و آیه ۸ سوره رعد: «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَ بِمَقْدَارٍ»^۴ نیز هستند. این آیات در ادامه به فهم بحث کمک می‌کنند.

۲. اندازه‌گیری زمانی که به خاطر ضیق وقت از اشاره به آیاتش صرف نظر می‌کنم و در اینجا صرفاً گزارشی از کار انجام شده بیان می‌کنم.

همان طور که مطرح شد بحث هدفمندی آیات متعددی دارد؛ من هشت آیه را به دلیل اهمیتش جدا کردم؛ از جمله آیه ۲۷ سوره صاد: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»^۵. در آیه دیگری تعبیر عبث و آیه دیگری تعبیر بازیچه دارد.

با آن دو ویژگی بیان شده از واژه «خلق» به ضمیمه‌ی توضیح داده‌شده به این نتیجه می‌رسیم که خلق لامحاله خلق جدید را هم با خود به همراه دارد. اینجا سؤال این است که آیا خدا برای خلق جدید و خلق مدام اراده‌ای هم دارد؟ آیات متعددی در این باره هست. آیه ۲۹ سوره رحمان می‌گوید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۶ یعنی کاری که امروز می‌کند، کاری نیست که دیروز می‌کرد و کاری هم که فردا می‌کند، قطعاً با کار امروزش متفاوت است. آیه ۱ سوره فاطر می‌گوید: «يَزِيدُنِي الْخَلْقَ مَا يَشَاءُ»^۷. در آیه ۱۷ سوره مؤمنون می‌گوید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ»^۸. قسمت اول آیه خیلی زیباترست، می‌گوید ما در آسمان برو و بیایی برای خلق راه انداخته‌ایم و خلق اصلاً تعطیل‌بردار نیست.

۱. آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟

۲. و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.

۳. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است.

۴. و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد.

۵. و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم.

۶. هر زمان او در کاری است.

۷. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید.

۸. و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی] آفریدیم و از [کار] آفرینش غافل نبوده‌ایم.

بنده در قرآن هشت مورد پیدا کردم که صریحاً از خلق جدید می‌گوید. البته در بعضی موارد، خلق جدید به معنای قیامت گرفته شده است که در نگاه اول این معنا با بحث ما زاویه دارد، ولی همان معناست. برای نمونه آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی ابراهیم است که می‌گوید «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يَذْهَبِكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»^۱. صراحت آیات این است که پشت خلق‌های جدید آمده خدا هست، ولی سؤال این است که نسبت این خلق‌های جدید با خلق اولیه چیست؟ اصلاً ارتباطی میانشان هست یا بی‌ارتباطند؟ گسستی میانشان هست یا در دل خلق اولیه به وجود آمده‌اند؟ در خلق اولیه بستری برای این خلق‌های جدید هست یا به کلی با هم بی‌ارتباطند؟ در مرحله‌ی بعد این سؤالات مطرح می‌شود که آیا انسان توان همراهی با این خلق‌های جدید را دارد؟ کشش خلق‌های جدید را دارد یا خیر؟

از جمله واژه‌های کلیدی که با آن می‌توان این موضوع را در قرآن رصد کرد، عبارت است از «جعل» به معنی قرارداد. در کتاب‌های لغت «جعل» واژه‌ای دانسته شده است که معمولاً در تالی وجود و ربط به موجود به کار برده می‌شود. در آیات هم ۳۴۶ بار این واژه و مشتقاتش به کار رفته است. البته من همه‌ی آن‌ها را نگاه نکرده‌ام، اما از همان بررسی معدودی که انجام دادم به این نتیجه رسیدم که معمولاً بعد از واژه‌ی خلق به کار می‌رود. این تقارن این معنی را در ذهن آدم تداعی می‌کند که «جعل» بستری است برای خلق جدید. آیات ۱۲-۱۳-۱۴ سوره‌ی مؤمنون خیلی صریح و شفاف همین را می‌گوید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْمَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (۱۴)»^۲. قرار دادن انسان بعد از خلق در مکانی استوار، امکان رشد و طوربه‌طور شدن را برایش فراهم می‌کند.

۱. آیا در نیافت‌های که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده اگر بخواید شما را میرسد و خلق تازه‌ای می‌آورد.

۲. و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم (۱۲) سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم (۱۳) آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است (۱۴).

بحث دیگر بحث زوجیت است که برای نمونه در آیه ۳ سوره ی لیل مطرح شده است: «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»^۱. در زوجیت و زوج آفریدن، امکان خلق جدید وجود دارد. از دل این زوجیت، توسعه‌ی خلق بیرون می‌آید. بنابراین زوجیت بستری است برای خلق جدید. از دیگر مباحثی که دوستان ما در جلسات قبل و بحث «خدای طراح - مهندس» اشاره داشتند هنر حیات‌بخشی آب بود. این مطلب را در آیات مختلف می‌توان دید؛ از جمله آیه ۴۵ سوره ی نور «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ»^۲ و آیه ۳۰ سوره ی انبیاء «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»^۳. می‌گوید هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم. بر این مطلب در قرآن اصرار و تأکید عجیبی است. بعد از اشاره به هر عذاب و هر خلقی می‌فرماید که آب را از آسمان نازل کردیم تا حیاتی به طبیعت و موجودات ببخشد.

بخش دیگری که از توجه به آن‌ها می‌توان به بحث خلق جدید متفطن شد، افعال مضارع در مورد توانمند کردن انسان در قرآن است که مؤیدی هستند بر بحث خلق جدید. از جمله مؤیدات قوی این بحث آیه ۳۰ سوره ی فاطر است که می‌فرماید «هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۴. در این آیه رزق دادن خدا به بندگانش با فعل مضارع آمده است که یعنی دائماً به بندگان رزق می‌رساند. از رصد رزق در قرآن به این نتیجه می‌رسیم که این کلمه به معانی مختلفی در قرآن مطرح شده است از جمله علم، نبوت، طعام و... دایره‌ی بسیط و وسیعی دارد.

نهایتاً اینکه به نظر بنده می‌رسد اولاً خدا اراده‌ای برای خلق جدید دارد؛ ثانیاً امکان همراهی و بستر مناسبی هم فراهم است. اما دو وجه از خلق جدید به نظر مهمتر می‌آید که آن‌ها را جداگانه بررسی می‌کنم. بنده به چند دلیل «ارسال رسل» را هم خلق می‌دانم، خلق پیام، خلق ایده. دلیل اول این است که دو صفت گفته شده در خلق، در ارسال رسل هم هست که عبارت بودند از هدفمندی و زمان‌مندی و اندازه‌گیری. دست‌کم بیست آیه درباره‌ی همین موضوع دیده شده است. دلیل دیگر تنوع‌ها، تفاوت‌ها و تغییراتی است که در طبیعت بین همه‌ی موجودات اعم از انسان و غیرانسان مشهود است. همین تفاوت و تنوع و تغییر هم به نظر من خلق جدید است.

۱. و [سوگند به] آنکه تر و ماده را آفرید.

۲. و خداست که هر جنبه‌ای را [ابتدا] از آبی آفرید.

۳. و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم.

۴. آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد.

در اینجا می‌خواهم موضوع خلق پیام و ایده را بازتر کنم. خیلی جاها قرآن اصرار دارد بر اینکه بر ما واجب است که مردم را هدایت کنیم؛ از جمله در آیه ۱۲ سوره ی لیل «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»^۱. و همان‌طور که آقای صابر اشاره کردند آیه ۳ سوره ی اعلی می‌گوید: «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ»^۲. برای اینکه فقط به کاری که خودم کرده‌ام، بسنده نشود، شما را ارجاع می‌دهم به کتاب «آفرینش و رستاخیز» که شینا ماکینو، شاگرد ایزوتسو، آن را نوشته است. نویسنده در آن کتاب، همان‌طور که اینجا مطرح شد، رسالت انبیاء را نوعی خلق تلقی کرده است و می‌گوید نمی‌شود احساس کنیم این‌ها بعد از اینکه اول بار به وجود آمدند، از خدا فاصله می‌گیرند. بعد از اینکه به وجود آمدند، به قرار و قاعده‌ای، خودبنیاد به حیاتشان ادامه نمی‌دهند. بعد از اینکه یک بار خلق شدند، خدا آن‌ها را به طرز فعالی در امتداد خلق هدایت می‌کند. چون وقت بنده رو به اتمام است بیشتر از این روی این موضوع مانور نمی‌دهم. ولی در اذهانمان بماند قرآن خودش یک پروژه است و دقیقاً مصداق خلق و خلق جدید است. چون برای هر قومی یک پیام ارسال شده است، آن هم به خاطر تفاوت اقوام با یکدیگر. فضا و شرایط و مناسبات و تضادهای متفاوت اقوام، طبیعتاً پیام‌های جدید و متفاوت را می‌طلبد (علی‌رغم مشترکات پیام‌ها). این موضوع دقت زیادی می‌طلبد.

بحث بعدی بحث تفاوت‌ها و تنوع‌هاست. آیاتی داریم که صراحتاً به این تفاوت اشاره دارد از جمله آیه ۱۲ سوره ی فاطر که می‌فرماید «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلِّ تَاكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَجِرُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ فِيهِ مَوَازِيرَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ يَشْكُرُونَ»^۳. با همه‌ی تفاوت‌هایی که بین دو آب می‌گوید، ولی یک سازگاری با پیکره هستی دارند. از این آیه به حضور جدی خدا در طبیعت و خلق تک‌تک عناصر پلی می‌زنند. آیاتی هست که می‌گوید از آبی که از آسمان فرستادیم گیاهان گوناگون و متفاوت و متنوعی خلق کردیم. درباره‌ی انسان هم می‌گوید ما شما را به زبان‌ها و رنگ‌های مختلف خلق کردیم.^۴

۱. همانا هدایت بر ماست.

۲. و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود.

۳. و دو دریا یکسان نیستند: این یک، شیرین تشنگی‌زدا [و] نوشیدنش گواراست و آن یک، شور تلخ‌مزه است و از هر یک گوشتی تازه می‌خورید و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید و کشتی را در آن، موج‌شکاف می‌بینی تا از فضل او [روزی خود را] جستجو کنید، و امید که سپاس بگزارید.

۴. آیه ۲۲ سوره ی روم: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْأَوَابِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ» (و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماسات قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است).

با بررسی این آیات به نظر می‌رسد آن گستردگی ابعاد خلقت و این‌که خدا همه چیز را به خودش نسبت می‌دهد، حتی آن چیزی را که انسان خودش مستقیم ساخته است، بی‌دلیل نیست، تعارف نیست، شوخی نیست، یک مکانیسمی دارد. با حساسیتی که خدا به پروژه‌ی خلق دارد، وقتی می‌گوید «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱ جایی است که خدا دیگر به وجد آمده است. در آیه‌ی ۳ سوره‌ی تغابن است که می‌فرماید «وَصَوَّرَكُمُ أَحْسَنَ صُورًا»^۲. در مجموع آیات خداوند می‌فرماید سستی و خلل در کارش نبوده است، همیشه خلق کرده است. برای اینکه بتواند خلق مدام داشته باشد، تشکیلاتی راه انداخته است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقٍ»^۳.

بخش دوم بحث من درباره‌ی تأثیر این دیدگاه در منش آدمی است. من بر این تصور هستم که این دیدگاه به انسان درکی می‌دهد از جمله‌اینکه که اساساً هستی دارد مسیر خودش را با صلابت طی می‌کند. یک جسارت توام با حریم‌گذاری، یک شعف توام با شرم و حیا به انسان می‌بخشد. چون در این نگاه تک‌تک این خلائق مقدس‌اند. به نوعی، هیچ چیز مقدس نیست و به نوعی همه چیز مقدس است چون عنایت خدا پشت همه‌ی آن‌هاست. در کنار این، با لحاظ آموزه‌ی هدفمندی، هر خلقی برای این است که پیامی به ما منتقل کند. وقتی من یک سیاه‌پوست می‌بینم، فارغ از اینکه به حقوقش تن بدهم یا ندم، خود حضور او، یک پیام برای من دارد، من باید آن پیام را دریافت کنم، با آن زندگی کنم، بدون فهم آن پیام، درک من از هستی ناقص است. وقتی نگاه ما به جهان این‌طور باشد، دیگر با هیچ خلق، پدیده، اتفاق و مخلوقی تفننی نگاه نمی‌کنیم. دیگر نمی‌شود گذرا و از سر سیری از کنار جهان گذشت. این موضوعات جای کار بسیار دارد، ولی چون پنج دقیقه بیشتر فرصت ندارم، سراغ دو موضوع بعد می‌روم.

بخش سوم صحبت من درباره‌ی انتظار خدا در راستای خلقت است. آیه‌های پاسخ‌دهنده به این سؤال بسیارند. آیه‌های دال بر خدا ترسی، ایمان داشتن به خدا، شرک نوزیدن، جدی گرفتن خدا و زندگی و خلقت. این‌ها مسائلی است که در زندگی بخشی از دین‌داران جامعه موج می‌زند. در امتداد توجه به این صفات سؤالاتی از این قبیل برای انسان مطرح می‌شود که مثلاً آدمی که می‌ترسد مگر می‌تواند خلاق هم باشد؟ خالق هم باشد؟ چنین آدمی را چه به صحبت از این مسائل؟ در این باره آیات بسیاری هم داریم؛ از جمله آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی بقره که می‌فرماید:

۱. آیه ۱۴ سوره مومنون: آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

۲. و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو آراست.

۳. آیه ۱۷ سوره مومنون: و به راستی [ما] بالای سر شما هفت راه [آسمانی] آفریدیم.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اغْبُدُوا لِلَّذِي خَلَقَكُمْ»^۱ که به مردم می‌گوید عبد خدا باشید؛ یا آیه‌ی ۵۷ تا ۵۹ سوره‌ی مؤمنون که می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ (۵۹)». این‌ها انتظاراتی است که از انسان مطرح است. اما در کنار این انتظارات صریح که در آیات مطرح شده است، پارادوکسی اینجاست که این انتظار صریح مطرح می‌شود که تو باید جانشین من باشی؛ آنچه در آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی بقره مطرح شده است «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲؛ و بعد در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی هود می‌فرماید آباد کردن زمین با تو است ای انسان (وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا)؛^۳ و می‌فرماید تغییر احوال قوم نیز با توست (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ).^۴ این هم به تمام معنا نیاز به خلاقیت دارد. چهار کاری که از ما خواسته شده که خلیفه خدا باشیم، زمین را آباد کنیم، تغییر احوال قوم داشته باشیم و در کار خیر سبقت بگیریم، لازمه‌ی همه‌ی این‌ها خلاقیت است. اگر برای انجام این‌ها تنها یک صفت نیاز باشد، همان خلاقیت است.

حال باید از پل ارتباطی میان این‌ها با بندگی کردن بپرسیم. میان بندگی کردن و ترسیدن و شرک نورزیدن و این توانمندی‌ها چه ارتباطی است؟ این توانمندی‌ها چطور از دل آن صفات بیرون می‌آید؟ چه فهمی از انسان در کار است و انسان‌شناسی پشت این‌ها چیست؟ این انسان‌شناسی چه گرهی از ذهن انسان و زندگی انسان را باز می‌کند و چنین هنری به انسان می‌دهد و چنین کاری از او طلب می‌کند؟

برای اندکی جا افتادن بحث، می‌رویم سراغ این موضوع که در همین پارادایم دینی و قرآنی چه چیزهایی برای انسان خلاقیت‌زا هستند؛ یا از چه راه‌هایی انسان می‌تواند خود را به خالقیت خدا پیوند بزند و کسب خالقیت کند؟ ما دنبال جاهایی هستیم که حضور خدا بیشتر است و بیشتر دست دراز می‌کند. در آیاتی که به ایمان و عمل صالح و جهاد و صبر می‌پردازد، چیزی که به چشم می‌خورد این است که گویی در همه‌ی این‌ها عنایت ویژه‌ای از خدا موج می‌زند.

۱. ای مردم پروردگارتان را که شما را... آفریده است پرستش کنید.
۲. در حقیقت کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند ۷۵- و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان ایمان می‌آورند (۵۸) و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند (۵۹).
۳. من در زمین جانشینی خواهم گماشت من در زمین جانشینی خواهم گماشت.
۴. و آبادی آن را به شما واگذاشت. (ترجمه‌ی مکارم شیرازی) / در آن شما را استقرار داد (ترجمه‌ی فولادوند)
۵. سوره‌ی رعد، آیه ۱۱: در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

سوره‌ی نصر دستورالعمل برای انسان صادر می‌کند. سوره‌ی عنکبوت برطرف‌کننده‌ی ضعف‌هاست؛ توصیه به پیامبران است که با عمل صالح برای ادامه‌ی پیامبری، برای خودشان ایجاد توان کنند. آزمایش انسان در آن سوره به انجام اعمال صالح‌تر است. در آیات دیگری خیلی جدی‌تر برخورد می‌کند. می‌فرماید «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»^۱ در «لنهدینهم سبلنا» است که خلقت با فاعلیت خدا ارتباط و پیوند مستقیم برقرار می‌کند. همین‌طور در آیه‌ی «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲ و «إِنَّمَا نُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۳. به نظر من این آیات کلیدی‌ترین آیه‌هاست برای اینکه بفهمیم چطور می‌شود با فاعلیت خدا پیوند خورد. این آیات حداقل این انتظار ما را برآورده می‌کند که نشان می‌دهد چطور می‌شود وارد وادی خلایقیت شد. باید امکان ورود به این وادی را برای خودمان فراهم کنیم. آیه‌ای است که به سنگین بودن کفه‌ی ترازوی اعمال برخی افراد اشاره می‌کند. در این آیات برای انسان خلایقیت در نظر گرفته شده است. در آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی مانده و در سوره‌ی صافات به خالقیت حضرت عیسی اشاره شده است. اساساً خدا به خلق تشبیه می‌کند و می‌گوید: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۴.

آنچه گفته شد گرچه خیلی سریع، گذرا، محمل و بعضاً مبهم بود، ولی آنچه بعد از درگیری با این بحث در ذهنم خودم شکل گرفت، فکر می‌کنم خلایقیت و خالقیت که به مدد خدا در وجود انسان شکل می‌گیرد، بتواند بر تمام وجوه زندگی آدم تأثیر می‌گذارد. زندگی ما باید پر از خلاقیت باشد. این‌ها شعار نیست. انسان که با بحث درگیر شود، می‌تواند به آن برسد. خلاقیت انسان باید تا جایی پیش رود که آدمی حتی خالق نوع مرگ و چگونگی رجعت خودش باشد. خلاقیت می‌تواند منبای شیوه‌ی پایان‌بخشی به زندگی دنیا باشد و خلاقیت حتی در این موقعیت‌ها هم باید نفوذ کند. شهادت، خلاقیت در انتخاب‌گری نوع مرگ است، حتی آن جایی که انسان احساس می‌کند بیشترین انفعال را دارد.

۱. سوره‌ی عنکبوت، آیه ۶۹: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.

۲. سوره‌ی نساء، آیه ۹۵: جاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

۳. سوره‌ی زمر، آیه ۱۰: بی‌تردید شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب [و] به تمام خواهند یافت.

۴. سوره‌ی نحل، آیه ۱۷: پس آیا کسی که می‌آفریند چون کسی است که نمی‌آفریند آیا پند نمی‌گیرد.

مشارکت‌کننده‌ی سوم

به‌نام خدا. با سلام و سپاس از جمع، آقای صابر و دوستان عزیز می‌گویم که به ما فرصت این پژوهش و مطالعه کوتاه را دادند، من از این بابت احساس خیلی خوبی داشتم. همانطور که گفته شد قرار بود بنده متکفل قسمت فلسفه شوم. همانطور که می‌دانید دست‌کم در اصطلاحی که ما برای پژوهش انتخاب کردیم، مباحث فلسفه، کلام و عرفان با یکدیگر همپوشانی بالایی دارند. اگر دقت کنیم تمام مفاهیم حول و حوش تکامل و تغییر و دینامیسم در فلسفه هم مطرح بوده است. از فلسفه‌ی باستان و هراکلیتوس گرفته که می‌گفت در یک رودخانه نمی‌توان دو بار شنا کرد تا فلسفه‌ای که امروز معروف به فلسفه‌ی پویشی وایتهد که از مکاتب فلسفی معاصر است، همه به این مباحث اشاره دارند و در پی این تغییر و دینامیسم و نوبه‌نوشدن هستند. بین عرفای خودمان هم این بحث با عبارت «لا تکرر فی تجلی» مطرح و مشهور است. جایگاه خود آیات قرآن که در فلسفه‌ی اسلامی و فیلسوفان مسلمان جایگاه دترمینیسم را با یک دینامیسمی به هم زده است. حتی می‌توانیم از مارکس یاد کنیم که گفت فیلسوفان تاکنون تفسیر کرده‌اند و ما از الان به بعد باید جهان را تغییر دهیم. اگر داستان نوگرایی و نوخواهی را که به نوعی در وجود انسان است، کنار بگذاریم، سراغ فلسفه‌ی اسلامی می‌رویم که در آن به‌خصوص نظریه‌ی ملاصدرا را داریم که نظریه‌ی حرکت جوهری را به‌عنوان نظریه‌ای بنیادی و جوهری مطرح می‌کند که طبق آن حرکت در گوهر، ذات و جوهر موجودات است و نه در اعراض. نکته‌ی مهم در این نظریه، امتداد شخصیت، اتصال و جریان است؛ مثلاً می‌گوید این سیب همان دانه است، انسان همان جنین است که روزی در رحم مادر آویخته بود، ولی این‌ها هر کدام امتداد وجودی دارد. لازمه‌ی فهم این نظریه این است که بدانیم ملاصدرا اصالت وجودی است. قسمت‌های پیچیده‌ی نظریه‌ی او را کنار گذاشتیم و بیشتر بر بخش‌هایی از آن تمرکز کردیم که پیامی برای بحث ما دارد؛ گرچه معرفت را نمی‌شود دور زد! وقتی بحثی، معرفتی را می‌طلبید باید وارد وادی آن معرفت هم شد.

به هر حال اگر به عرفان نظری برگردیم می‌بینیم که مرحوم دهخدا ذیل واژه‌ی خلق جدید از «کشف اصطلاحات فنون» که یکی از فرهنگ اصطلاحات عرفاست می‌نویسد «خلق جدید در اصطلاح صوفیان، عبارت است از اتصال امداد وجود از نفس حق در ممکنات». فهم چنین چیزی نزد عرفان می‌طلبید که از پیش مفاهیم ممکن‌الوجود و قائم‌الوجود بالذات را بدانیم و اتصال گفته‌شده را فهم کنیم. البته چیزی که عرفان به فلسفه اضافه می‌کند این است این اتصال را الهی و از ناحیه حق می‌داند و می‌گوید امداد وجود متصل است که ادامه‌ی فیض هستی را

برای ممکن الوجودها مهیا می‌کند. در همین جاست که ما «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۱ و در خدا چرت و نوم وجود ندارد و خستگی راه ندارد^۲ را درک می‌کنیم و به خلق جدید می‌رسیم که گاهی هم با تعبیر خلق مدام اظهار شده است. خلق جدید واقعاً مفهومی جدی است و رساله‌ی دکترایی پیرامون همین موضوع هم در حال دفاع است. در این موضوع کتابی کار شده است با عنوان «اظهار در خلق مدام»^۳ که توصیه می‌شود دوستان آن را ببینند. از تمام مباحث موجود فقط به چند بحث پرداخته شد از جمله هستی‌شناسی پویشی و ایتهد به روایت ایان باربور در کتاب «علم و دین». علت انتخاب این بحث این است که می‌خواهم به اقبال برسیم. علامه اقبال لاهوری بسیار از استادش و ایتهد تأثیر گرفته است. و ایتهد می‌گوید اگر در هستی‌شناسی چهار عنصر را شناسایی کنیم، یکی از آن‌ها تفوق زمان است. تفوق زمان می‌گوید جهان امری سیال است از صیوروت حوادث. و ایتهد در مقابل تصویری که از عهد ارسطو در فلسفه غلبه یافته بود به مخالفت برخاست. تصور رایج این بود که هر موجودی یک جوهر تغییرناپذیر و چند عرض متغیر دارد، یا محملی است حافظ کیفیات تغییرپذیر. و ایتهد مؤلفه‌های اصلی واقعیت را به صورت حوادث متحول درهم تنیده توصیف می‌کند، نه جوهرهای راکد مکتفی به ذات. از اصطلاحات فلسفی می‌گذریم. این نکات را از این بخش به خاطر بسپارید تا برویم سراغ بخش بعدی:

۱. تفوق زمان؛

۲. درهم‌تیدگی حوادث (این‌که جهان شبکه‌ای است از حوادث مرتبط با هم یا تأثیر و اثرهای متقابل)؛

۳. واقعیت همچون یک پویش ارگانیک است و تشبیه درست برای تعبیر جهان، ماشین نیست. اقبال هم کلمه‌ی مکانیزم را دقیقاً نقد می‌کند. فکر می‌کنم بحث اسلام وجودی یا دین وجودی در کسانی مثل شریعتی و نوگرایان برگرفته از همین فلسفه‌ی پویشی و ایتهد و اقبال هم هست. می‌گوید که تشبیه درست برای تعبیر جهان ماشین نیست، بلکه اندام زنده‌ی ارگانیک است که انگاره‌ی متحول و کاملاً متحد حوادثی مرتبط است. یعنی جهان را باید یک موجود زنده دانست، نه یک ماشین یا ساعتی که یک ساعت‌ساز آن را راه انداخته باشد (مثال معروف در قرون وسطی). هر عضو یا جزئی هم به فعالیت یگانه و یکپارچه‌ی کل

۱. سوره‌ی رحمان، آیه ۲۹: هر زمان او در کاری است.

۲. سوره‌ی بقره، ۲۵۵: لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ (نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران).

۳. نوشته‌ی نرگس قنبری، انتشارات بصیرت.

مدد می‌رساند و هم از آن تغییر می‌یابد. شاید دانش سیستم‌ها (تئوری سیستم‌ها) این را تأیید کند.

۴. وایتهد قائل به خودآفرینی حوادث است. یعنی به یک اصالت کثرت واقعی معتقد است که در آن هر حادثه‌ای برآیند منحصر به فرد مجموعه تأثیراتی است که به آن رسیده است. هر حادثه‌ای کانون خودجوش و خودآفرینی است که سهم مؤثر و شخصی در کاروبار جهان دارد. یک بار که سوره‌ی شمس^۱ بررسی می‌شد، یکی از دوستان که اینجا هم تشریف دارند، به نکته‌ی خیلی خوبی اشاره کردند. می‌گویند، پرسوگندترین سوره‌ی قرآن همین سوره است که یازده سوگند در آن هست. دوستان گفتند گویی که خدا پدیده‌هایی آفریده است که خود آن‌ها مایه‌ی آفرینش‌های بعدی شدند. و بعد در آیات دیگر هم نشانه‌های این معنا را زیاد می‌بینیم از جمله آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی بقره «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»^۲ که به قول آقای صابر بیان‌کننده‌ی سیر ربط زمین و آسمان‌ها، نور، خورشید، زمین و خاک هستید، در واقع می‌خواهد بگوید در این‌ها فرایندهای رشد وجود دارد و دنباله‌ی این آیات است که خدا خودش را در پدیده معرفی می‌کند و می‌گوید «الَّذِينَ يُزْعَمُونَ أَنَّهُم مُّزْعَمُونَ»^۳ و به این صورت حضورش در پدیده‌ها را متذکر می‌شود. به این ترتیب وایتهد نقش خداوند را در پویش باز می‌نمایاند (در اینجا ما با فلسفه به معنای اخص یا الهیات یا تئولوژی سروکار داریم): «نخست اینکه خداوند اس‌و‌اساس نظم است، او در وجود خویش، نظم امکانات را تجسم می‌بخشد؛ یعنی هستی را تجسمی از خداوند می‌دانم.^۴ دوم اینکه خداوند در عین حال اس‌و‌اساس ابتکار نیز هست.^۵ جدا از خداوند هیچ چیز تازه‌ای و هیچ نظم و سامانی در جهان نخواهد بود^۶».

۱. پر قسم ترین سوره قرآن که در آن ۱۱ قسم آمده است.

۲. و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد.

۳. آیا شما آن را [بی‌باری ما] زراعت می‌کنید یا ماییم که زراعت می‌کنیم.

۴. برخلاف اگریستانسیالیست‌ها.

۵. در اندیشه‌ی قائلان به خدای ساعت‌ساز، خدا بیرون از هستی بود، گویی هستی را کوک کرده و کناری نشسته و دیگر ارتباطی با آن ندارد؛ اما در تلقی پویشی، خداوند هر لحظه در حال صبرورت و حرکت با هستی است و منظور از اینکه فلسفه پویشی می‌گوید خداوند اس‌و‌اساس ابتکار است یعنی خداوند مرتباً در حال نوآوری و ابتکار در متن هستی است. به قول اقبال اصلاً آفرینش و خلاقیت متقابل با ایستایی است.

۶. خداوند امکانات تازه‌ای پیش می‌آورد و چون تعدد این امکانات زیاد است، بدیل‌های فراوان وجود خواهد داشت و این اندیشه با همان آموزه‌ی «لا تکرر فی التجلی» تکمیل می‌شود.

حال اگر به اقبال برسیم؛ همین‌جا از آقای امیر رضایی هم تشکر می‌کنم که از شرح ایشان هم استفاده می‌کنم که با ایشان بحث اقبال‌شناسی داشتیم و کتاب «احیای فکری دینی در اسلام» با ایشان مرور شد. در کتاب احیای فکر دینی اقبال سراغ نظریات او در این موضوع رفتم. مقاله‌ای از این کتاب یک سخنرانی است از او که از فلسفه به قرآن و از کلام به فلسفه و علم جدید می‌رود و از همه‌ی آن‌ها استفاده می‌کند.

اقبال بر آن است که جهان یک فعل است، یک کنش است. پرسش «از کی؟» بی‌معناست. گذشته در حال تنیده است و جهان بر پایه‌ی طرحی از پیش تعیین شده نیست و خداوند دارد این را بر پایه‌ی یک عشق اشراقی پیش می‌برد و می‌گوید فقط علم کافی نیست و اندیشه در کنار اشراق برای فهم لازم است. در حکمت متعالیه و در عرفان نظری، کمال را در مرتبه‌ی لازمان قائل‌اند. مولانا در این باره شعری دارد که ذیل حدیثی از پیامبر سروده است؛ پیامبر زیدبن مالک را می‌بیند و می‌گوید:

گفت پیامبر صبحی زید را

کیف اصبحت ای رفیق دیرما

گفت عبداً موقابا ز اوش گفت

کو نشان از باغ ایمان کر شکفت^۲

گفت حیران بوده‌ام من روزها

شب نختتم ز آه و نوزها

جمله خفتان را دیدم یک بیک ...

تا می‌رسد به این جمله:

۱. کیف اصبحت ای صحابی باوفا

۲. به او می‌گوید عقل و فهم این دیار، از اندیشه‌ورزی‌ات ثمری بی‌آور.

تا بدیم جلوی ملت کی است
صد هزاران سال و یک ساعت کی است
هست ازل را و ابد را اتحاد
عقل راه نبود بدان سوا افتاد
این بگویم یا فرو بندم نفس
لب‌گزیدش مصطفی یعنی که بس

در این شعر می‌گوید این انسان است که می‌تواند بر فراز زمان و تاریخ بایستد و بر زمان غلبه کند؛ به قول هایدگر که گفته بود انسان حیوانی است که تاریخ دارد. اقبال با بحث تقدیر و نقد زمان تسلسلی شروع می‌کند و مفهوم دوام را در واقعیت زمان پی‌جویی می‌کند و می‌گوید «اگر زمان واقعیت دارد و تنها تکرار آن‌های یکنواخت نیست که تجربه‌ی خودآگاهانه را به‌صورت فریبی درمی‌آورد، آن وقت هر لحظه در زندگی واقعیت اصالت دارد و سبب تولد چیزی می‌شود که مطلقاً جدید و غیرقابل پیش‌بینی است. قرآن می‌گوید «او هر روز در کاری است». در زمان واقعی وجود داشتن به معنی در قید زمان تسلسلی نیست، بلکه به معنی آفریدن آن از لحظه‌ای به لحظه دیگر و در این آفرینش آزادی مطلق و ابداع داشتن است. در واقع هر فعالیت خلاق، فعالیت آزاد است». و همینجاست که می‌گوید آفرینش متقابل با تکرار است. تکرار از خصوصیات عمل ماشینی است. امروزه می‌گویند اتوماسیون روح خلاقانه را محدود کرده است. کجاست آن کوزه‌گری که موقع ساخت کوزه روحش را در آن می‌ریخت تا اینکه امروز دستگاهی بسازیم که همه را بر اساس یک قالب می‌سازد. ادامه می‌دهد که «به همین جهت است که فعالیت خلاق حیات با تعبیر ماشینی‌گری^۱ قابل توضیح نمی‌شود». ادامه می‌دهد که «جهان یک شیء نیست، بلکه فعل است، یک کنش است که اراده و حرکت دارد و اگر چنین نبینیم دیگر آزاد و خلاق نخواهد بود». در باب هدفداری می‌گوید «اگر هدفداری به معنای صورت بستن نقشه‌ای بود برای رسیدن به هدفی که از پیش معین شده البته آن وقت زمان غیرواقعی می‌شد، جهان به‌صورت تجدید پیدایش یک طرح ابدی یا ساختمان از پیش موجود

۱. ترجمه مرحوم احمد آرام است، احتمالاً این واژه را در برابر مکانیسم گذاشته است.

در می‌آمد که حوادث فردی از پیش در جاهای خود قرار گرفته و همان گونه که بوده‌اند، منتظر آن مانده‌اند که نوبت آن‌ها برسد و جاروی تاریخ آن‌ها را برود. همه چیز از پیش در جایی از ابدیت معین شده است، ترتیب زمانی حوادث چیزی بیش از تقلیدی از یک قالب ابدی نیست». و بعد این نگاه را نقد می‌کند و می‌گوید «این یک ماتریالیست و مادی‌گری پوشیده و در پرده است که در آن تقدیر یا سرنوشت آمده و جای دتر مینیس را گرفته است... در این جا هیچ محلی برای آزادی انسان و حتی آزادی الهی باقی نمی‌ماند. جهانی که به صورت فرایندی به آن نگاه کند که هدفی از پیش تعیین شده را صورت تحقق ببخشد، دیگر جهانی از عوامل اخلاقی، آزاد و مسئول نخواهد بود. صحنه‌ای است که بر آن عروسک‌هایی با فشاری که از پشت به آن‌ها وارد می‌شود حرکت می‌کنند». در اینجا حتی با برگسون که هر دو (اقبال و برگسون) هم بر شریعتی بسیار مؤثر بوده‌اند، مرزبندی پیدا می‌کند.

پایه‌های اندیشه‌اش در این عبارت که نقد زمان است، بسیار آشکارتر است: «فرایندی زمانی را نمی‌توان به صورت خطی تصور کرد که از پیش رسم شده باشد؛ بلکه خطی است در حال کشیده شدن». این است بیان اقبال درباره‌ی جهان. به قول شرحی که آقای رضایی گفت، طبیعت، هستی، خدا و جهان، غنچه‌ای در حال باز شدن است. البته هر تصویری از خدا بی‌آوریم باید بگوییم «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» یا «سبحان الله». اقبال در ادامه می‌گوید «و فعلیتی است از امکان‌های گسترده، تنها بدان معنی هدفدار است که خصوصیت انتخابی دارد و با نگاهداری و تکمیل فعالانه‌ی گذشته در زمان حال نوعی تکامل پیدا می‌کند... در نظر من هیچ چیز نسبت به طرز نگرش قرآنی بیگانه‌تر از این فکر نیست که جهان صورت عملی نقشه‌ای باشد که از پیش تصور شده باشد؛ بلکه جهان بنا بر قرآن قابل افزایش است، جهانی در حال نمو است و چون در حال نمو است، کامل نیست، بسته نیست، محصولی از پیش کامل شده‌ای نیست که اعصاری پیش از دست سازنده‌اش خارج شده و اکنون همچون توده‌ی مرده‌ای از ماده در مکان افتاده باشد و زمان هیچ کاری در آن نکند و بنابراین هیچ نباشد... امید من آن است که اکنون در وضعی باشیم که بتوانیم معنی این آیه را فهم کنیم که "اوست آنکه شب و روز را در پی یکدیگر قرار داد برای کسانی که بخواهند به یاد دارند یا سپاس گذارند". بعد صحبت از دوام محض می‌کند و واژه‌ای که خودش تحت عنوان selfness یا «خودی» قرار می‌دهد و می‌گوید ما در مکان محض و زمان محض وحدت داریم، نه کثرت؛ به همان معنی که در شعر مولانا بود. در جای دیگری می‌گوید طبیعت هم رفتار خدا و جزئی از اوست: «در بیان تصویر قرآن طبیعت عادت خدا یا سنت الله است». این در بیش ماست که آن را محدود می‌بینیم. ولی به خاطر اینکه این طبیعت ارتباطی سازمانی با خودی خلاق یعنی خداوند دارد قابل افزایش

است، در نتیجه طبیعت بسته نیست و حد قطعی برای گسترشش وجود ندارد و تا بی نهایت می تواند گسترش پیدا کند. بنابراین «طبیعت را باید همچون موجودی زنده و سازواره‌ای پیوسته در حال نمو فهم کرد که نمو آن حدود خارجی نهایی ندارد». در جایی شعری از گوته می آورد که می گوید:

در تکرار بی پایان پیوسته یک چیز جریان دارد

حراران طاق زده و بهم پیوسته ساختمان عظیم را ساکن نگاه می دارد

عشق به زمین در هر چیز جریان دارد

از بزرگترین ساره تا حقیرترین ذره سرد

هر تلاش و هر کوشش در خدا

آرامش ابدی است

آخرین نکته‌ای که از او می گویم این است که می گوید «مکان و زمان تعبیرهایی است که اندیشه از فعالیت خلاق من مطلق - خداوند - می کند. زمان و مکان امکانات خدا هستند که به صورت جزئی به شکل زمان و مکان ریاضی تحقق پیدا می کنند. در ماورای او و جز از فعالیت خلاق او زمان و مکانی نیست که او را نسبت به من های دیگر جدا و بسته نشان دهد. بنابراین من مطلق نهایی نه به معنی بی پایان مکانی نامحدود است و نه به معنی مکان مند بودند انسان». بنابراین می گوید هستی تمام شده نیست، در حال بسط و انبساط است و حتی خدا هم در عین کمال، کامل تر می شود. اقبال جهان را فعل خداوند می داند که گذشته و آینده در آن راه ندارد و آفرینش حادثه‌ی خاصی نبوده که قبل و بعد داشته باشد. به طبیعت هم نمی شود به عنوان یک واقعیت مستقل نگاه کرد که در حالت مقابله با خدا ایستاده است.

دامنه‌ی بحث از نقطه نظر فلسفی و عرفان نظری خیلی گسترده تر است. بنده خیلی مختصر عرض کردم. ان شاء الله توضیحات آتی پیام را کامل می کند. خلاصه اینکه قرآن برای فیلسوفان مسلمان هم پیامی را دامن زد که در اوجش در ملاحظه به حرکت جوهری رسید. پیامی که می گوید با نگاه به طبیعت می فهمیم که این جهان دائماً در حال نوشدن است و به همین ترتیب

انسان هم می‌تواند این پیام را با خودش حمل کند؛ اگر قبول داشته باشیم که انسان در حد و سطح خودش می‌تواند متصف شود به صفت‌های الهی که یکی از آن‌ها خلاقیت است.

مشارکت‌کننده‌ی چهارم

زین کمنه‌خدايي که تو را هست و دم نخت

هر روز مرا تازه خدای دگری هست

همان‌طور که دوستان گفتند بنا بر این است که من پژوهش‌م را درباره‌ی خلق جدید از رویکرد عرفان و ادبیات بازگو کنم. قاعده‌ای معروف نزد عرفاست که می‌گوید «لا تکرار فی التجلی». ابن عربی از قول ابوطالب مکی می‌گوید «لا تجلی الحق فی صورة واحده مرتین ولا فی صورة لاثین». بدین معنا که «هرگز در یک آینه به یک صورت، دو بار روی ننماید و در دو آینه به یک صورت پیدایی نیاید». «لا تجلی الحق سبحانه فی صورة واحده لثمن واحد مرتین» یعنی «حق تعالی برای دو بار در صورت واحدی برای یک فرد تجلی ننموده، چرا که وجود او بی‌نهایت است و احوال فرد نیز متغیر و نیز برای دو فرد هم به یک صورت واحد ظهور نمی‌یابد؛ برای هرکس به حسب استعداد و عین ثابت او تجلی می‌نماید». صدرالدین قونوی نیز در مفتاح الغیب به این قاعده اشاره دارد و می‌گوید «آنچه از جانب حق تعالی برای عارف سالک در هر لحظه جلوه‌گر می‌شود، امری بدیع و نوظهور بوده و تنوع تجلیات و انوار به نحوی است که به هیچ وجه فیض و تجلی تکراری مشاهده نمی‌شود. و اقتضای فیاض و جواد علی الاطلاق و غنی محض بودن حق تعالی نیز همین است که به مفاد آیه «کل یوم هونی شان» و «و لا تزیل کثرة العطاء الجوداً و کراماً» یعنی هر لحظه فیضی جدید و اثر و برکتی نوین در قالب تجلیات ذاتی و اعمالی و افعالی به عارف برسد».

با صد خزار جلوه برون آمدی که من

با صد خزار دیده‌تاشا کنم تو را

در کتاب «اظهار در خلق مدام» نوشته‌ی خانم نرگس قنبری از قول شبستری آمده است که بی‌ثباتی و دگرگونی لحظه‌ای هسته‌های ممکن را بدیهی می‌داند و درباره‌ی تقلب به معنای دگرگونی جوهرها و تبدیل یعنی تبدیل و دگرگونی تعینات و پدیده‌ها می‌گوید: «هر تعینی نسبت با وجود و عدم دارد (یعنی به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود، زندگی و مرگ دارد) زیرا هستی‌های

ممکنات، اعتباری است. بدین جهت تعینات به مقتضای ذات خود به سوی عدم که مرکز فطری آن‌هاست، پیوسته در حرکت‌اند و سرعت سیر و تجدد وجودی آن‌ها در هر لحظه به حدی است که اکثر اهل عالم که محبوس در قید زمان و مکان هستند، از دریافت آن غافلند (یعنی اگر مشاهده جدی‌ای نداشته باشند، ممکن است اصلاً متوجه این تغییرات نشوند) و در نظر آنان وجود متجدد مانند قطره‌ی باران و نقطه‌گردان به صورت نقطه‌ی ثابت می‌نماید. به عقیده‌ی شبستری چون هستی‌های ممکن عَرَض است و به حکم "العرض لایبقی زماناً هیچ تعینی در دو آن به یک حال باقی نمی‌ماند، بنابراین تجدد امثال تعینات در هر لحظه بدیهی است».

هر زمان نیست می‌گرد و جهان

هم در آن دم هست گرد و بی‌کمان

هست عالم و انما در سیر و حبس

نیست خالی یک نفس از خلع و لبس

بچ کس را آنگهی زین حال نیست

غیر آن که ز قید باکلی بری است

در او چیزی دو ساعت می‌نپاید

در آن لحظه که می‌میرد بزاید

فصل نهایی این کتاب به خالقیت انسان پرداخته است. از جمله به تحلیل عبارت «خلق الله تعالی آدم علی صورته» که آورده است «جهان او آفریدن این خوب‌تر ساخت/ یقین با ایزد انباز است آدم» و اشاره دارد به اینکه صفات خداوندگاری در وجود انسان هم نهاده‌ینه شده است: «صورت انسان مظهر اسم اعظم الله و صورت الوهیت است و هر چه در حسب الوهیت از اسماء حسنی است همه در وجود انسان ظهور یافته است. الله روح حقیقت باطنی اوست و دلیل اینکه انسان جامع جمیع حقایق الاهی است و به اعتبار مظهریت اسماء الاهی قابلیت پذیرش استعدادهایی را که به اراده‌ی الاهی در وجود او به ودیعه نهاده شده است، دارد. و استحقاق

خلیفه‌اللهی در کره ارض را به جهت آموختن اسماء حسنی و کسب معلمی فرشتگان کسب کرده است. از این رو توانست متخلق به اخلاق الاهی گردد. و در نتیجه افعال الاهی نظیر خلاقیت و خالقیت به او تفویض گردیده».

این جنبه از خالقیت از دو جنبه‌ی انسان عادی و انسان کامل چون پیامبران مورد بررسی قرار گرفته. درباره‌ی انسان عادی زن را مثال می‌زند که چه به لحاظ جسمانیت و فیزیکش که قابلیت باروری و تولید مثل و به وجود آوردن همنوع خودش را دارد و هم از این بعد که این توانایی ایجاد مهر و محبت را در عرصه‌ی زندگی بین همسر و فرزندان را دارد، مثال می‌زند. در مورد انسان کامل هم می‌گوید: «انسان‌های برگزیده جان جهان هستند. همان‌طور که لاهیجی می‌گوید: تو مغز عالمی زان در میانی/ بدان خود را که تو جان جهانی. انسان کامل کسی است که از خود خود که سبب تقید او می‌شود، رها گردد و از تعین و تشخیص خود درگذرد و به بقای بعد از فنا برسد. انسان کامل آینده‌ی تمام‌نمای صفات و اسماء الاهی است و متخلق به اخلاق الاهی است؛ زیرا افعالی از او سر می‌زند که از افراد عادی امکان‌پذیر نیست و این توانایی‌ها بر انسان‌های برگزیده معجزه نام دارد».

در عرصه‌ی شعر می‌دانید که ایران کانون شعرای بزرگی است که آثار زیادی در این زمینه‌ها دارند، ولی من به علت ضیق وقتی که داشتم بیشتر به منبع محمدتقی جعفری رجوع کردم و قسمت‌هایی از کتاب او را انتخاب کردم که به اشعاری از مولانا در ارتباط با بحث ما و همچنین به شعر کوچکی درباره‌ی خود مولانا اشاره داشت. محمدتقی جعفری می‌گوید:

«به ندرت اتفاق می‌افتد کسی در سنین بالاتر از میان‌سالی بتواند به نگاهی خاص، نوگرایی و نوینی برسد و این پدیده‌ی روانی شگفت‌انگیز خاصی است که با گام گذاشتن به مافوق زیرویم و روبروای هستی و زمان و گسیخته شدن از جاذبیت سرسخت ماده و جلوه‌های مادی بوده که مولانا گاه‌گاهی در خودش احساس می‌کرده. او مبنای وجود آدمی را بر اصل تجدد و تحول استمراری هستی قرار داده و می‌گوید: "هر نفس نو می‌شود دنیا و ما/ بی‌خبر از نو شدن اندر بقا/ عمر همچون جوی نو نو می‌رسد/ مستمری می‌نماید در جسد". با ملاحظه‌ی این ابیات، این تجدد و حرکت‌های نوظهور دائمی هم جنبه‌ی درون‌ذاتی دارد و هم جنبه‌ی برون‌ذاتی؛ اما این تجدد و تحول مستمر چیزی است که معمولاً انسان‌ها از آن بی‌خبر و ناآگاه هستند. از این رو توصیه می‌کند: "ای برادر عقل یک دم با خود آر/ دم‌به‌دم در تو خزانست و بهار". در اصل به فنای آفرینش و فیضی الاهی بر جهان هستی ریزش و تجدد مستمر است. "در وجود آدمی جان روان/ می‌رسد از غیب چون آب روان/ هر زمان از غیب نو نو می‌رسد/ و ز جهان تن برون شو می‌رسد"».

محمدتقی جعفری اشاره می‌کند که کهنگی در ذات هستی نیست، بلکه در ذهن ما اتفاق می‌افتد؛ چون انسان درشت‌بین است و چیزهای ظریف، ریز و خیلی آرام را به سختی می‌تواند ببیند یا به طور جدی مشاهده نمی‌کند. ما نیز معمولاً مشاهده‌گرهای خوبی نیستیم، چند نفر ما مانند ابراهیم آفتاب و مهتاب را می‌بیند؟ ادامه می‌دهد که از این رو مولانا می‌گوید «جانفشا ای آفتاب معنوی/ مر جهان کنه را بنمای نو». پس در واقع کهنگی و ثباتی که در عالم هستی می‌بینیم به خاطر نوع نگاه ماست. مولانا می‌گوید «این زمین و آسمان‌های ثمین/ هست عکس مدرکات عالمی/ باده از ما مست شدنی ما از او/ قالب از ما هست شدنی ما از او» در جایی اشاره می‌کند حتی اگر این تغییرات را در عالم هستی نبینیم، خدا اشاره دارد به اینکه در ورای این هستی دنیای دیگری است که آنجا نو است و نوظهور «أَفَتَبَيَّنَّا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي آيَاتٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»^۱. مولانا در این باره می‌گوید:

چیت نشانی آنک هست جهانی دگر

نوشدن حال با رفتن این کهنه‌هاست

روز نو و شام نوباغ نو و دام نو

حرفش اندیشه نو و نوشی و نوغناست

نوز کجایم رسد کهنه کجایم رود

گر نه و رای نظر عالم بی منتهاست

عالم چون آب جوست برت نهاید و یک

می رود و می رسد نو این از کجاست

این ابیات می‌گویند نوظهورهای در عرصه‌ی هستی از کجا می‌آیند و موجودی هم که می‌میرد کجا می‌رود؟ پس در واقع عالم بی‌منتهاپی و رای همه‌ی این‌ها هست. سپس محمدتقی جعفری

۱. سوره ق، آیه ۱۵: مگر از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم [نه] بلکه آنها از خلق جدید در شبیه‌اند.

اشاره می‌کند که علت نوبینی و نوگرایی مولانا و آدم‌هایی از این دست، «گسیختگی آنی وی از طبیعت بوده که یکی از مؤثرترین عوامل او بود از مشاهدات عینی. آن همه تشبیهات و مثال‌های نو و مبتکرانه را استخراج می‌کرد. در حالی که مغز انسان در حالات طبیعی با دو بار دیدن رویدادهای طبیعی خسته می‌شود و در بارهای سوم و چهارم بیشتر به نظرشان کهنه و فرسوده می‌آید». در جایی اشاره می‌کند که برای معنای نو، فرهنگ نو، باید الفاظ نو و قالب نو هم ایجاد کنیم: «نیست مثل آن مثال است این سخن/ قاصر است از معنای نو حرف کهن».

در جای دیگری اشاره می‌کند که «انسان روحاً نوجوست. همواره در جستجوی موضوع تازه‌ای است تا حس نوگرایی خود را اشباع کند اما باید مراقب بود که در این راه به بیراهه نرود و سعی و تلاش خود را هدر ندهد؛ بشود مصداق این فرموده خداوند که «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى»، کوشش‌های بی‌محاسبه‌ی شما پراکنده می‌شود و خنثی می‌شود و به هدر می‌رود؛ و هوی و هوس‌ها و جوش و خروش‌های حیوانی و تنوع‌طلبی‌های سطح پایین و بی‌حاصل، آسیاب متحرک روح انسان را اشغال خواهد کرد». امروزه پدیده‌ای که بسیار رایج است و مصداق این سخن است، مُدگرایی است که پی‌خواسته‌ی نوجویی درونی‌مان به این امور ظاهری و سطح پایین رضایت می‌دهیم و به نوگرایی‌مان عمق نمی‌بخشیم و این متأسفانه انسان را به جایی که باید نمی‌رساند. در این مسئله‌ی گذار از هوی و هوس برای رسیدن به خلاقیت حتی در کتاب‌های مربوط به خلاقیت در حوزه‌ی تجارت و بازاریابی و کتاب اوشو نگاه کردم، دیدم اشاره شده، پس اشاره به این نکته اختصاص به انسان‌های مذهبی ندارد. مولانا درباره این موضوع می‌گوید:

تازه کن ایمان فی از گشت زبان

ای هوار تازه کرده در نهان

تا هوار تازه ست ایمان تازه نیست

کین هوار بزر فضل آن دروازه نیست

با تغییر و تکامل یافتن اندیشه و فکر انسان، روح انسان هم بزرگ‌تر می‌شود و هر اندازه فکر و روح انسان بزرگ‌تر شود، ایمان او فربه‌تر می‌شود.

۱. سوره‌ی لیل، آیه ۴: که همانا تلاش شما پراکنده است.

نشست بیست و هشتم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۱) ۴۷

هر نظرم که بگذرد جلوه‌ی رویش از نظر

بار دگر کتوترش بنم از آن چه دیده‌ام

و به قول حافظ:

می‌تا گل برایشانیم و می‌درسانند ازیم

فکاک را سخت بشکافیم و طرحی نودراند ازیم

خیلی ممنونم.

مشارکننده‌ی اول: خیلی ممنون که وقت‌تان را به ما دادید. امیدواریم بحث مفید واقع شده باشد و از نظرات‌تان ما را بی‌بهره نگذارید.

نشست بیست و نهم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۲)^۱

به نام همراه یاریگر
من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ
ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با عصر به خیر خدمت دوستان جلسه‌ی بیست و نهم را آغاز می‌کنیم. روی «تبیین ما» و «داشته‌ها و کارکردهای خدا» ذهنمان را فعال می‌کنیم. داشته‌ای که جلسه‌ی قبل بحثش را آغاز کردیم، دید روندی و سامان‌بخشی مرحله‌ای خدا بود که در این جلسه ان‌شاء الله آن را به پایان می‌رسانیم. در سه‌شنبه ۱۲ خرداد هستیم، به انتهای بهار نزدیک می‌شویم؛ ان‌شاء الله بحث‌هایمان هم بتواند مثل بهار باروری داشته باشد.

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با «او» را ذیل «باب‌بگشا» بررسی می‌کنیم. بخش اول را سریع مرور بکنیم. سیزده جلسه را به خودش اختصاص داد، یک درون‌کاوی و بعد از آن یک برون‌کاوی نیز کردیم.

از آغاز تا به اینجا؛

بحران رابطه

انفعال در هستی

عزم خروج از بحران و انفعال

متدی برای خروج

الگوی رابطه

اول گام: تبیین ره‌گشا

از بررسی و سرجمع شرایط درونی و بیرونی خودمان، از مدار کوچک و ریز تا مدار حداکثری، به بحرانی که در جامعه‌ی ما موج است، پی بردیم. مواقعی بوده که جامعه‌ی ما با کارهای پیشینی و انباشته‌ها، موج بودن دیگری را نشان داده، انگیزه‌ای و ملاتی آورده و روی انگیزه و ملات، مطالباتی سوار شده است.

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸ است.

ولی وضعیتی که دوران اخیر در آن به سر می‌بریم، دورانی بوده که تمّوج، تمّوج انفعال بوده، بحران رابطه به منفعل بودن ما در هستی انجامیده است و نمی‌توانیم خیلی در هستی فعال باشیم و پیرامون خودمان را به سمت تغییر پیش ببریم. با توجه به اینکه فلسفه آمدن هر انسانی به این جهان در هر گوشه‌ای که قرار دارد، شرکت در مدار تغییر و تحول هستی است، بنا نیست که در وضعیت بحران اتراق کند و با آن مأنوس شود، بلکه بنا بر آن است که از بحران، خروجی صورت گیرد و ما نیز به سنن انسان‌های پیش از خودمان پیوندیم.

برای اینکه این اتفاق رخ بدهد، به یک متدی نیاز داشتیم. برای ساخت‌وساز این متد به متدسازی انسان‌ها و هموعان خودمان نظر افکندیم؛ توصیه‌هایی که «او» در آیات ۱۸۰-۱۲۰ سوره‌ی آل‌عمران بعد از شکست احد کرده را بررسی نمودیم و نهایتاً آنچه از سرجمع تجارب انسانی و توصیه‌ی «او» که به ذهن محدود خودمان می‌رسد، و توانایی متوسط و کمتر از متوسط خودمان، به متدی دست یافتیم که سه طبقه را تشکیل می‌داد و مطبق بود. طبقه‌ی اول پیش‌نیاز یا پیشاتبیین، طبقه‌ی دوم تبیین بود که اکنون در آن قرار داریم و طبقه‌ی سوم هم پساتبیین است. در پیشاتبیین باید یک تکلیف روشن می‌شد که آیا ما در این جهان محصوریم و شرایط ما در این جهان شرایط از قبل رقم‌خورده‌ای است؟ آیا رابطه‌ی «او» که ما را به این جهان آورده، با ما رابطه‌ی رئیس قبیله و سرخ‌پوست یا ارباب و رعیتی است؟ یا نه، ما نیز می‌توانیم از ویژگی‌های «او» به سهم خودمان بهره ببریم؛ البته نه مانند «او»، بلکه در مدار خودمان، تا بتوانیم مثل «او» هستی را در پیرامون خودمان به پیش ببریم؟ لذا اتفاقی باید می‌افتاد و آن تصحیح ذهن در پیشاتبیین بود.

در تبیین دیدیم و می‌بینیم که توصیه می‌کند در بحران‌ها حداقل کار این است که بین دو مبنا قدم بردارید که در این قدم زدن حتماً چیزی عاید و حاصل می‌شود. یک مبنا‌ی کوچک خودتان هستید و مبنا‌ی بسط هم من هستیم. بررسی کردیم که آیا این توصیه‌ای که «او» به ما کرده، تحقیقی بوده است؟ نمونه‌ای از تحقق و دستیابی در ذهن برای ما متصور هست یا نه؟

چند جلسه‌ای روی رابطه‌ی ابراهیم با «او» درنگ کردیم. ابراهیم خودش را مبنا فرض کرد، نه خودکم‌بین و نه خودبزرگ‌بین بود؛ بلکه به قدر خودش بها داد، به جبر پیرامونش تن نداد و درک و دریافت خودش را سرمایه‌ای قرار داد؛ با آن سرمایه آرام‌آرام شروع به کار با مادر و آذر و پیرامون کرد. جایی هم که نتوانست هجرت نمود و شرایط برایش با کمک «او» بهبود پیدا کرد و هم‌زمان نتوانست در یک پروژه‌ی مشارکتی با خدا، مؤسس محتوا، مناسک و بنای توحید شود. اکنون بحث این است که آیا می‌شود این الگو را روزآمد و به‌هنگام کرد یا نه؟ برای پیشبرد بحث، ببینیم آیا این رابطه فقط برای دوران ماقبل مدرن است یا در دوران جدید نیز می‌توان آن

مضامین را امروزی و بازسازی کرد یا نه؟ ضمن بحث به چند کلید رسیدیم. بخشی از این کلیدها ناشی از اشارات «او» در کتاب است و بخشی هم ناشی از فعال شدن ذهن جمع ما بود.

تبیین ره‌گشا؛

رابطه دوسویه؛ ما و «او»

سهم ما از هستی

دو نشانه؛ ما و کرانه‌ها

چهار متن؛ آفرینش، تاریخ، ماه انشاء «او»

پروژه‌ی مشترک

«او»؛ لبریز از داشته‌ها،

ما؛ سرشار از نیاز

وجه اول این است که رابطه‌ی بین ما و «او» قابل‌تصور نیست مگر اینکه دوسویه باشد. اصلاً حضور «او» در این جهان و شرح وظیفه‌ای که برای خودش در نظر گرفته، فعال شدن روی پدیده‌های فعال است. اگر ما هم با فعالیت خودمان یک سوی رابطه بشویم - که البته طبیعتاً بالانس برقرار نبوده و همانند الاکلنگ همیشه سنگینی به نفع وزن مخصوص اصلی هستی است - می‌توانیم تأثیرگذار شویم. ما نیز یک وزن مخصوص و محدودی برای خودمان داریم، اگر وزن مخصوص ما فعال و وزن مخصوص «او» نیز با ما فعال شود و یک رابطه‌ی دوسویه شکل بگیرد، آنگاه یک «ما» تشکیل می‌شود و یک «او».

آنچه از کتاب «او» و سیر تاریخ رقم‌خورده توسط انسان‌ها و تجربه‌ی خودمان می‌فهمیم این است که «او» برای ما در این سطح از هستی، سهمی اختصاص داده است. ضمن اینکه همه‌ی هستی تمام و کمال در ید قدرت «او» است، اما به دلیل اینکه انحصارطلب نیست و سفره‌ی مشارکتی برای همه باز کرده، از جمله سهمی را هم متناسب با قدر، قد و قواره و فسفری که مصرف می‌کنیم، به ما اختصاص می‌دهد.

در مدار سوم، توصیه‌ی «او» است؛ می‌گوید اگر خواستید دست به تبیین بزنید و رابطه‌تان با من را فهم و فعال کنید، دو نشانه دارید؛ یکی خودتان هستید (انفس) و یکی هم «آفاق» که کرانه‌ها هستند. از تدقیق و تأمل بر خودتان و پیراموتان، می‌توانید روان‌تر و روغن‌کاری‌شده‌تر، سیر تبیین را طی کنید.

اگر ما بخواهیم سیر تبیین را طی کنیم، صرفاً به ذهن خودمان نمی‌توانیم متکی باشیم. چهار متن را برای این تدقیق‌گزینش کردیم: متن بزرگ کتاب آفرینش، کتاب تاریخ که محصول بشر

است و سنت‌های «او» هم در آن دخیل است، کتاب خودمان، فرد خودمان، جمع خودمان و نهایتاً کتاب آخر که انشاء «او» است. از چهار متن و آن گزاره‌های قبلی درک می‌کنیم که می‌توان با «او» پروژه‌ی مشترک پیش برد و اجرا کرد؛ کما اینکه قبل از ما این پروژه‌ها پیش رفته است، همزمان با ما هم در حال پیش‌روی است. ما نیز به سهم خودمان می‌توانیم پروژه‌ای تعریف کنیم، از جمله این تجمع می‌تواند یک پروژه تلقی شود.

حال اگر که رابطه فعال و دوسویه باشد و ما نیز خودمان را صاحب سهم از هستی بدانیم، به درون خودمان نظر بیفکنیم و به کرانه‌ها هم نظر اندازیم، چهار متن را خوب و ارسی کنیم و بجوریم و به آستانه‌ی پروژه‌ی مشترک با «او» برسیم، «او» لبریز از داشته‌هاست - داشته‌هایی که از آن بحث می‌کنیم - ما هم سرشار از نیاز هستیم. می‌رسیم به داشته‌ها:

تبیین؛ داشته‌ها و کارکردهای «او»

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدا خالق

✓ خدای استراتژ

داشته‌ی اول مورد بررسی که یک جلسه روی آن ایستادیم، توان طراحی و مهندسی خدا بود. جلسات بعد را به خدای خالق و خدایی که به خلق اول اکتفا نکرده و اهل خلق جدید است، اختصاص دادیم. کارگاه کماکان فعال و سه‌شیف است؛ با توجه به اینکه روز «او»، از روز ما بسیط‌تر و کیفی‌تر است، ولی تعطیلی‌بردار نیست و به قول خودش بی‌خستگی و بی‌خواب‌زدگی این کارگاه فعال است. انسان‌هایی که توانسته‌اند دور و بر خودشان را تغییر بدهند و به درخت توت بهاری تکانه‌ای بدهند که هم زبان خودشان و هم دهان دوران و شرایط شیرین شود، انسان‌هایی از گونه‌ی خدا بودند. خدا اهل خواب نیست، ولی بالاخره انسان به یک چرتکی نیاز دارد؛ آن انسان‌ها هم تمام‌وقت و عرق‌ریزان و دوان‌دوان‌اند؛ مثل خود «او» که کارگاه را فعال نگه داشته و ملات فعال بودنش را همیشه فراهم کرده است.

بعد از خدای خالق رسیدیم به خدای استراتژ. خدایی که افق دارد، خودبه‌خودی بر اساس صدفه و تصادف عمل نمی‌کند، از قبل طرحی دارد و برای طرح‌هایش مجری در نظر می‌گیرد. برای اینکه ببینیم این درهم‌تنیدگی ایده‌ی «او» با یک مجری انسانی به چه ترتیبی است، نه جلسه سوره‌ی طه را وسط گذاشتیم و در کنارش سوره اعراف، شعراء و سایر آیات منتشر در کتاب آخر را که حول پروژه‌ی مشترک خدا و موسی در مواجهه با مصر آن زمان و محور تشکیلاتی و ایدئولوژیکش که فرعون بود، بررسی کردیم.

نشست بیست و نهم: تبیین: نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۲) ۵۳

حال آمده‌ایم ببینیم این خدایی که افق دارد و طراح است، آیا در درون این ترسیم افق دار و طراحی‌هایش به مرحله‌بندی، به بندبند کردن و به مفصل مفصل کردن قائل هست یا نه؟ و اگر قائل هست، این هندسه‌ی بندبند چه نفعی می‌تواند به حال امروز ما داشته باشد؟

تبیین؛

داشته‌ها و کارکردهای «او»

نگرش روندی، سامان مرحله‌ای (۲)

جلسه‌ی قبل روی «خدای در روند» ایستادیم؛ خدایی که روندها را رقم می‌زند و در دل روند، مرحله‌بند و استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله است. «او» استاد هستی است، نه ما اهل مداهنه هستیم نه «او» نیاز به مداهنه دارد، ولی وقتی دقیق می‌شویم به ساخت‌وساز درون هستی و سیر تاریخ و ژن خودمان و مهندسی ساختمان ذهن و اندام‌واره‌ی خودمان، و از طرفی کتاب آخر را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در حوزه‌های مختلف دست به آفرینش زده، این آفرینش‌ها هم روند داشته و هم درون خودش مرحله‌دار بوده است. لذا به این اعتبار، استادکار روند فرآوری است. در چند حوزه فهرست تهیه کردیم که دو مورد اول را هفته‌ی پیش مرور نمودیم:

تبیین؛

خدای در روند، مرحله‌بند

استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله در

(خلق کل) آفرینش هستی

(خلق سوژه) خلقت انسان

(خلق ایده) پیام‌رسانی دورانی

(خلق اندیشه) روش فرورستی کتاب آخر

(خلق پروژه) اکمال- اتمام پروژه‌ی نو

(خلق روش) مواجهه با فرهنگ جاری

رویاری با حوزه‌های خرد

از کلان به خرد، خدا اهل رقم زدن روندهای کلان تا روندهای خرد است. روندهای کلان عبارتند از: آفرینش هستی، خلق انسان یا خلقت انسان، پیام‌رسانی دورانی و مرحله‌به‌مرحله که امروز روی آن تدقیق می‌کنیم، روش فرورستی کتاب آخر، اتمام و اکمال پروژه‌ی نو که آخرین مذهب بوده است. سطح خرد هم که مواجهه با فرهنگ جاری روزمان و رویاری با حوزه‌های خرد بوده است. لذا یک خلق کل داریم، کلان‌ترین خلق که آفرینش است؛ خلق

سوژه هم به اعتقاد «او» و هم به درک خودمان و هم با پژوهش‌هایی که بشر انجام داده، کیفی‌ترین و عالی‌ترین پدیده‌ی کل هستی است. وجه بعدی خلق ایده است؛ پیام‌های دورانی را می‌شود ایده تلقی کرد. وجه چهارم خلق اندیشه است که مستتر و مندرج در کتاب آخر است. مذهب آخر هم پروژه‌ای است که امروز بررسی می‌کنیم و می‌بینیم که آغازی و پایانی متناسب با سیر پیشرفت خودش داشته است. و آخری هم خلق روش است.

جلسه‌ی پیش عنوان شد که در کتاب آخر، کلیدواژه‌هایی است مثل «ف» و «نم» که با ادبیات خودمان می‌شود مرحله؛ مرحله به مفهوم اقامتگاه، سفره‌ای پهن شد، از گذرگاهی عبور شد. یا رحلی که در مساجد قرآن روی آن می‌گذارند، کتاب در یک مرحله روی آن قرار می‌گیرد؛ کتاب را که از رویش برداریم، رحل هم بسته می‌شود. یا وقتی می‌گویند کسی رحلت کرد یا می‌گویند راحل، یعنی کسی که رسید به سفره‌ی آخر، منزل آخر و بناست که در آنجا اقامت ابدی داشته باشد.

در این چارچوب هفت - هشت طبقه‌ای، یک طراحی کلان، یک مفصل‌بندی و بندبندی وجود دارد. در همه‌ی این گونه‌های آفرینش - از آفرینش کل تا آخری که آفرینش تکنیک است - می‌بینیم که مراحل وجود دارد و ضمناً این مراحل با هم هارمونی‌هایی هم دارند. هنوز در فضای جلسه‌ی قبل هستیم:

آفرینش هستی (خلق کل)

آفرینش

در خلل

یک روند

مرحله‌دار

گاه‌بار

از کتاب آخر که حالت گزارش از طبیعت، تاریخ، انسان، وحی و دیگر مضامین خرد و ریز دارد، دریافتیم که آفرینش هستی یا خلق کل، در خلل یک روندی صورت گرفته که آن روند مرحله‌دار و گاه‌بار بوده است. آن چنان که به ما در آن گزارش اطلاع می‌دهد، ابتدا یک هم‌پیوندی بین زمین و آسمان وجود داشته و با هم در تنیده بوده‌اند و بعد به تفکیک می‌رسند؛ بعد از تفکیک، زمین شکل می‌گیرد و بعد به ترتیب آسمان‌ها، تزیین آسمان‌ها، بارش و نهایتاً رویش شکل می‌گیرد. لذا روندی با مراحل تعبیه‌شده در آن و دارای گاه و بزرنگاه وجود داشته است. خلق خودمان که سوژه‌ی اصلی این هستی هستیم نیز مراحل خاص خودش را دارد که هنرریزانه و زبردستانه بود:

خلقت انسان (خلق سوژه)

هنر ریزانه، ماهرانه؛

- از یگانگی تا زوجیت تا محصول مشترک
- از خاک تا مرگ
- از مرگ تا رستخیز
- از آفرینش تا رهنمونی
- از خوانندگی تا به‌کارگیری

ابتدا توضیح می‌دهد که نفس واحدی بودید، از یگانگی تا زوجیت پیش آمدید؛ بعد از زوجیت حواس سبک‌بار می‌شود، بعد سنگین‌بار می‌شود، بعد فرزندشان محصول مشترک زوجی است که ابتدا نفس واحدی بودند. سیر از خاک تا مرگ بیان می‌شود، سیر از مرگ تا رستاخیز و سیر از آفرینش تا رهنمونی (خلقی صورت گرفت، تسویه‌ای شد، هدایتی شد که در سوره‌ی اعلیٰ مرور کردیم)؛ و نهایتاً انسانی که این سیرها را طی می‌کند، که سمبل آن آخرین پیامبر بود، سیر از خوانندگی تا به‌کارگیری آنچه آموخته در پروژه و پروسه را طی می‌کند.

امروز وارد تیتراژ سوم می‌شویم. «او» در موضع خلق پیام و همچنین در موضع نشر آن نیز هست. این طور که توضیح داده و در تاریخ هم آمده، فصل به فصل پیامی منتشر کرده است. به اعتباری، فصل‌نامه‌ای منتشر می‌کند که به ضرورت و مناسبت، پیام‌های خاص خودش را دارد. به نظر من این پیام‌رسانی نوبه‌نو خیلی جای کار و دقت دارد.

پیام‌رسانی دورانی (خلق ایده)

پیام‌رسانی، نوبه‌نو است؛

۲/ انبیاء:

مَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ

هیچ یادآوری [پیام اصلاحی] نوینی از جانب پروردگارشان بدیشان نمی‌رسد، مگر اینکه بازی‌کنان گوش فرادهند.

پیام‌ها بزنگاهی است؛

درک عام از وجود:

پیام‌های اصلی در شرایط فساد همه‌گیر

انحراف ویژه از متن فطرت

یک آیه در سوره‌ی انبیاء کلید است: «مَا بِأَتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ بُلَعِبُونَ»؛ یعنی، هیچ یادآوری یا پیام اصلاحی نوینی از جانب پروردگارتان به ایشان نمی‌رسد، مگر اینکه بازی‌کنان گوش فرا دهند. این آیه دال بر این است که مرحله‌به‌مرحله، رحل‌به‌رحل و سفره‌به‌سفره پیام آمده است. این پیام‌ها بزنگاهی است و آنچه ما به‌طور عام از سوره‌های اصلی اعراف و هود درک می‌کنیم، این است که پیام‌های اصلی در شرایطی که فساد همه‌گیر و یک مه پر غلظتی بر جامعه فراگیر شده و در انسان‌های آن دوران انحراف و ویژه‌ای از متن فطرتشان صورت گرفته و نهایتاً دوران آیین پدران سر آمده است، بزنگاهی صورت می‌گیرد که در آن بزنگاه، پیام نوساط می‌شود:

بزنگاه‌ها :

نوح بر قوم نوح
 هود بر قوم عاد
 صالح بر قوم ثمود
 لوط بر قوم لوط
 شعیب بر قوم مدین

از اعراف، هود و مؤمنون و شعراء درمی‌یابیم که در این بزنگاه‌ها نوح که از آمادگی‌های ویژه‌ای برخوردار بوده و خدا هم تقویت و تجهیزش کرده، بر قوم خودش ظهور می‌کند، هود بر قوم عاد، صالح بر قوم ثمود، لوط بر قوم لوط و شعیب بر قوم مدین ظهور می‌کنند. حال، همه‌ی این صاحبان پیام که از آن‌ها یاد می‌کنیم و پیش از آنان و پس از آنان تا صاحب پیام آخر، همگی یک‌جان‌پیمای داشتند:

جان پیام‌ها؛ تأکیدی بر توحید، تلنگری بر فطرت

سرمشق عام پیام‌داران - بارداران :

۶۲ / اعراف :

أَتْلُفُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَصْحَ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پیام‌های باردار پروردگaram را به روشنی به شما انتقال می‌دهم و حداکثر خیر شما می‌جویم و [در این بزنگاه] مجموعه دانشی از او دارم که شما را بر آن علمی نیست.

جان‌پیامشان تأکید بر توحید و تلنگر بر فطرت بوده و مجموعشان یک سرمشق عام دارند که در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی اعراف می‌توانیم آن را پی‌جویی کنیم: «أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَصْحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». از زبان نوح است: پیام‌های باردار پروردگارم را به روشنی به شما انتقال می‌دهم و حداکثر خیر شما را می‌جویم و در این بزنگاه مجموعه‌ی دانشی از «او» دارم که شما را بر آن علمی نیست. در این بزنگاه هر کس ظهور می‌کند با این کوله‌بار می‌آید: پیامی دارد، بنا است که پیام را به روشنی به دوران خودش انتقال بدهد و گزینه‌ی مرجح را برای آن‌ها ترسیم کند؛ گزینه‌ی مرجحی که خیر و ورود به مرحله‌ی کیفی از حیات است. هر کدام از این‌ها به زبان خودشان رسالت و بارداریشان را اذعان می‌کنند؛ در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی هود، نوح تصریح می‌کند:

۲۵ / هود : نوح :

...إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ؛ [من از سوی او] انذاردهنده‌ای روشن‌گویم برای شما

در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی هود، از زبان صالح پیام را بیان می‌کند:

۶۱ / هود : صالح :

وَإِلَىٰ نُوْحٍ أَخَاهُ صَالِحٍ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَفِرُّوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ

و به سوی [قوم] نوح، برادرشان صالح را راهی کردیم. [صالح] گفت: «ای قوم من! با «او» رابطه‌ای نرم پیشه کنید. موجود نیست معبودی جز «او». «هم «او» شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد. پس، از او آمرزش طلبید، به سویش بازگردید. پروردگار من نزدیک‌دست و پذیراست.»

در دوره‌ای که آیین پدران غالب، فطرت‌زنگار گرفته و فضای اجتماعی از مه‌غلیظ مسموم است، در این شرایط تلنگری می‌زند و می‌گوید «او» نقش مربی و آموزشی دارد، نزدیک‌دست و پذیرا و اجابت‌کننده هم است. و آخر، در آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی هود، شعیب هم از زبان خودش بیان می‌کند:

۹۰ / هود : شعیب :

وَاسْتَفِرُّوْا رَّبَّكُمْ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُوْدٌ

«و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است.»

در این مراحل بنا است که صاحبان پیام شریطی برای بازگشت انسان به فطرت خودش و به سمت «او» فراهم کنند. آیات و گزاره‌ها را پی‌گیری کردیم، این مراحل رقم می‌خورد، انسان‌ها چطور با این مراحل برخورد می‌کنند؟ فراز آیات ۱۸۵-۱۸۱ اعراف از پنج آیه تشکیل می‌شود:

مرحله‌ی مواجهه با پیام‌ها در بزرنگاه‌ها:

۱۸۵-۱۸۱ اعراف :

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (۱۸۱) وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۸۲) وَأَمْلِي لَهُمْ إِنْ كِيدِي مَتِينٌ (۱۸۳) أَوْلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بَصَّحْتُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۸۴) أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بِهِ عَدُوٌّ يُؤْمِنُونَ (۱۸۵)

و از کسانی که آفریده‌ایم، مجموعه‌هایی راه می‌گیرند و به جانب حقیقت گام می‌نهند و به آن به اعتدال می‌رسند. (۱۸۱) و کسانی که [کنه حقیقت] نشانه‌ها را تکذیب کردند، به تدریج، از جایی که نمی‌دانند با آنان برخورد می‌کنیم. (۱۸۲) و به آنان [مدت زمانی] مهلت می‌دهم زیرا که نقشه‌ی من متین و استوار است. (۱۸۳) آیا آنان تفکر نورزیده‌اند که که هم صحبت آنان هیچ جنونی ندارد! او جز هشداردهنده‌ای آشکار نیست. (۱۸۴) آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و [به عقل] نظر نینداخته‌اند و در هر آنچه خدای آفریده و اینکه شاید اجلسان [مهلت ویژه‌شان] نزدیک شده باشد؟ پس به کدام پیام نو، بعد از آن ایمان می‌آورند؟ (۱۸۵)

این مجموعه آیات (۵ آیه) دو گونه‌ی اصلی برخورد مردمان یا مجموعه‌های انسانی با مرحله و پیام مرحله‌ای را نشان می‌دهد. این آیات دال بر این است که پیام دورانی بالذاته رهیافت می‌شود و انسان را به مرحله‌ی کیفی رهنمون می‌کند، مگر اینکه کسی خودش نخواهد. از آیات ۳۴ و ۳۵ اعراف می‌توانیم درک کنیم که این مرحله برای مخاطبان فرصت ویژه‌ای است:

ویژه‌فرصت‌ها برای مخاطبان:

۳۵-۳۴ اعراف :

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳۴)
يَا بَنِي آدَمَ إِذَا بَأَيْبْتُمْ مِنْكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُضُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنْ أَتَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۵)

و برای هر مجموعه‌ی انسانی، مهلتی [در پی ویژه‌فرصت‌ها] است. آن هنگام که سرآمد آن فرارسد، توان آن ندارند که لحظه‌ای آن را به پس اندازند یا به پیش آورند.

فرزندان آدم، چون پیام‌دارانی از [جنس و نوع] خود شما بر شما وارد شدند و نشانه‌های مرا بر شما بخوانند، پس هر که حریم پیشه کند و اصلاح جوید، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می‌شوند.

سوره‌ی هود، سوره‌ی فلسفه تاریخ است؛ یعنی، سوره‌ی چرایی‌ها، توضیح‌ها و حکمت‌ها است؛ سمت، جان، روح و دینامیسم تاریخ را بیان می‌کند. در آیه‌ی ۱۰۰ سوره‌ی هود، خدا روی سخن با آخرین پیامبر دارد. اگر قبل و بعد آن را هم نگاه کنیم خدا به حضرت محمد خیلی خودمانی و آموزشی توضیح می‌دهد که:

کارکرد خوانش مواجهه‌ها با پیام‌ها:

۱۰۰ / هود:

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُضُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ (۱۰۰)

این، از آن ویژه‌خبرهای آن شهرهاست که بر تو قرائت می‌کنیم. برخی از آن‌ها [هنوز] بر سر پا مانده و بعضی بر باد رفته‌اند.

برای پیغمبر توضیح می‌دهد که واکنش این مجموعه‌ها در مراحل خاص ساطع شدن پیام چه بود. برخی پیام را درک کردند که مایه‌ی رهیافتشان شد و به اعتبار آن درک، پایدار و باقی ماندند و مقوم‌های درونی پیدا کردند، بعضی هم اعتناء نکردند، نخواستند راهشان را عوض و به دوران نو قدم بگذارند، نخواستند به مرحله‌ی حیات کیفی وارد شوند؛ لذا، بر باد رفتند، حصین شدند و از ایوان تاریخ خودشان را به بیرون انداختند.

از آیاتی که پشت سر هم آمد و برخی مربوط به سوره‌ی هود بود، از آیه‌ی ۱۰۰ و قبل آن تا ۱۱۲ می‌خواهد به این برسد: همه‌ی این روایت‌ها برای چیست؟ و ویژه‌پیام این روایت‌ها برای محمد(ص) که صاحب خبر است و برای مخاطبان محمد(ص) از آن زمان تا اکنون که ما هم هستیم، چیست؟ ما نیز به سهم و در حد خودمان می‌توانیم صاحب خبر، پیام و بار باشیم. به محمد(ص) و به همه ما تصریح می‌کند، اکنون که سیر تاریخ را دیدید، دقت کنید که برخی این سیر را جدی گرفتند و پیام‌هایش را به دیده‌ی دقت و نظر نگریستند، بار برداشتند و از پیام‌های دورانی ثمر گرفتند و به مقوم‌های درونی رسیدند.

به حضرت محمد توضیح می‌دهد، اکنون که پروژه‌ای را تعریف و پروسه‌ای را شروع کرده‌ای و در کمرکش و میانه‌ی آن هستی، پیام آنچه برای تو و برای مخاطبان تو - که آن‌ها هم می‌توانند صاحب پیام و خبر باشند - روایت شد، این است:

ویژه پیام روایت‌ها:

۱۱۲ / هود :

فَأَسْقِمُ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْفُوا إِنَّهُ يَتَعَمَلُونَ بَصِيرٌ

پس، همان گونه که به تو تأکید خاص صورت گرفته است، پایدار و مستقیم باش، و هر که با تو بازگشت کرده، چنین کند، و از حد خویش بیرون مروید چرا که «او» به آنچه عمل می‌کنند، بیناست و به دیده‌ی بصیرت می‌نگرد.

روند را طی کن، روند مرحله به مرحله است. مرحله‌ای زبر است، مرحله‌ای، مرحله‌ی آسودگی است؛ صرفاً به این مرحله‌ای که در آن هستی، نگاه نکن. سیر را بین و مرحله به مرحله پیش برو، و هر که با تو به پروژه، فطرت بازگشت کرده، چنین کند؛ یعنی، آن‌ها هم استقامت پیشه کنند، بنده بند مراحل را با حوصله طی کنند، از مرارت نهراسند، از حد خویش بیرون نروند، طغیان نکنند، جوش نیاورند، نبرند، خسته نشوند، در حد خودشان باقی بمانند. «او» ناظر بر پروژه‌ی شماست و به آنچه شما عمل می‌کنید، بر مسیری که پیش می‌روید و بر کاروانی که چرخش را به گردش در می‌آورد، بصیرت و نظارت دارد.

پیام داران ارشد و مراحل انتقال پیام و بار؛

ابراهیم، موسی، محمد (ص)

اول مرحله - نشر محدود - مخفی : هسته

دوم مرحله - پیرامون نزدیک و کمتر علنی : مدار

سوم مرحله - علنی : حوزه

چهارم مرحله - دورانی : عرصه

این مهم است! خود این پیامبران ارشد در انتقال پیام هم به عقل و درایت خودشان و هم به کمک «او» مرحله‌ی را تعبیه کردند. یعنی، نخواستند همه‌ی بار را یک‌جا بر زمین بگذارند. در بازار یا بارانداز، وقتی بارکشی خسته می‌شود، بار را به شدت به زمین می‌کوبد، دیگر معلوم نیست آن بار، بار باشد. آن پیام [که بر زمین کوبیده شود] هم دیگر معلوم نیست پیام باشد.

اینجا هم از توجه به آنچه ما از روایت‌های خدا در کتاب گزارش آخر درک می‌کنیم و هم از توجه به تایخ‌نگاری‌های مذهبی‌ها و یا غیر مذهبی‌ها که برای این پیام‌داران ارشد شده و بیرون از قرآن است، درمی‌یابیم که سیری را که طی کردند - سیر موسی، ابراهیم و سیر پیامبر آخر - این‌گونه بود که پروژه‌ی پیام‌رسانی را تقسیم بندی کردند.

در مرحله‌ی اول، همه‌ی آن‌ها نشر محدودی داشتند، مخفی کار کردند. در مرحله‌ی دوم با پیرامون نزدیک خودشان پیوند خوردند و باز کمتر علنی و به‌صورت نیمه‌مخفی بودند. در مرحله‌ی سوم با هزینه‌های خاص و اصطکاک‌های خاص خودش، علنی می‌شوند. در مرحله‌ی چهارم، پیامشان دورانی است و دیگر از حوزه‌ی خودشان بیرون می‌زند. لذا در مرحله‌ی اول، همه‌ی آن‌ها هسته بودند. در ابتدا ابراهیم با مادر و بعد با آزر است. موسی با مادر و پدر و بعد با هارون است.

در مرحله‌ی بعد، پیرامون نزدیک است. آیه‌ای که در سوره‌ی شعراء است و تصریح می‌کند: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» راه‌حل تشکیلاتی به محمد می‌دهد؛ «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی، حالا که آن هسته را تشکیل دادی، در مرحله‌ی دوم، که می‌خواهی مدار بزنی [پیرامون نزدیک را پوشش بده]. خدا توضیح می‌دهد مرحله‌ی اول تمام شد. مرحله‌ی کاملاً مخفی که هسته بودی و افرادی مثل همسرت و علی که از خصیصین و رازدان‌های تو بودند را دعوتشان کردی، تمام شد. با دو نفر و سه نفر نمی‌شود تموج راه انداخت؛ از آن‌ها بیرون بزن و پیرامون خودت و نزدیک‌ترین‌ها درعشیره‌ی خودت را پوشش بده. «وَ اخْفِضْ» یعنی باز هم در مدار مخفی - علنی با آن‌ها مدارا کن، سر فرود آر، هوای آن‌ها را داشته باش، با آن‌ها نجوا کن، کار توضیحی انجام بده و آن‌ها را آموزش بده؛ مدار تشکیل بده. مرحله‌ی سوم، دیگر علنی شده و حوزه تشکیل می‌شود. هر کدام از پیام‌داران ارشد صاحب تشکیلاتی می‌شوند، پیرامونی پیدا می‌کنند و نهایتاً با طولانی‌تر شدن مرحله‌شان از حوزه پا فراتر می‌گذارند و به عرصه‌ی بزرگ و بزرگ‌تر رهنمون می‌شوند.

پیام‌رسانی دورانی (خلق ایده)؛

انتشار نوبه‌نو

ارتباط بزنگاهی

منظرگاه‌های فرصت‌آفرین - مرحله‌زن

مرحله‌ی مواجهه با منظرگاه‌ها

کاربست روایت بزنگاه‌ها - مرحله‌ها

مراحل انتقال پیام مرتبط با ظرفیت‌ها

از این پیام‌رسانی دورانی و خلق ایده و از مجموعه‌ی نشانه‌ها و گزاره‌هایی که برای بررسی ما گزارش شده، درک می‌کنیم که انتشار، نوبه‌نو و فصل‌به‌فصل بوده است. هر زمان که دین و آیین پدران به سر آمده، مه غلیظی جامعه را گرفته، فساد قبیله‌ای به وجود آمده و صاحبان فطرت در حد اقلیت ظاهر شدند و نمی‌توانستند بر اکثریت تأثیر بگذارند، پیام نو می‌آید و فصل انتشار فرامی‌رسد. فلسفه‌ی وحی نوبه‌نو تا مرحله‌ی کتاب آخر این بوده است.

صاحبان پیام با دوران و پیرامون خودشان ارتباط‌های بزنگاهی ایجاد می‌کنند. بنا بوده خود پیام هم از طریق آن‌ها در بزنگاه ارتباط ایجاد کند و بر فطرت‌ها تلنگر و شوکی وارد کند - بر فطرت‌هایی که هنوز ته‌فعالیت‌هایی دارند. در این مرحله منظرگاه‌هایی برای مخاطبین باز و دریچه‌هایی تعبیه می‌شود که فرصت‌آفرین است؛ مرحله‌ای را برایشان رقم می‌زند که بتوانند از این دوران به دوران کیفی‌تر، پرتحرک‌تر، دینامیک‌تر و سرزنده‌تر عبور کنند.

طبیعتاً در این مرحله، یک مرحله‌ای هم برای خود انسان و مجموعه‌های انسانی باز می‌شود که چگونه با این منظرگاه‌ها مواجهه پیدا بکنند. بخشی آن را جدی می‌گیرند و با منظرگاه‌ها برخورد فعال می‌کنند، برخی نیز خشی برخورد می‌کنند یا جدی نمی‌گیرند و پنجره را به روی خودشان و ظرفیت‌هایشان می‌بندند. آخر الامر این روایت‌ها یا «نَقْضُ عَلَیْكَ» که خدا برای پیامبر آخرش و به تبع آن برای ما می‌گوید، دارای این کاربست است که ما آمادگی داشته باشیم با روندهای پیش روی خودمان، مرحله‌بندی‌شده برخورد کنیم و پیش برویم.

روش فرورستی کتاب آخر (خلق اندیشه)؛

تلاقی «طلایه» با مرحله‌ی نبی:

تقاطع برآمد تقاضا

با

اول شعاع عرضه

سربه‌سری تعمق

با

قرائت

بعد از این، به روش یا مهندسی فرورستی کتاب آخر می‌رسیم؛ اینکه خدا کتاب آخر را چطور مهندسی‌شده فرو فرستاد؟ یا مقدمتاً در مرحله‌ی آخر که ارسال وحی با آن مکانیسم خاص است، یک تلاقی صورت می‌گیرد. تلاقی طلایه با مرحله‌ی نبی. نبی؛ یعنی، صاحب خبر؛ به این معنی که قبل از رسیدن وحی به او، خودش با تلاشی که کرده آرام‌آرام صاحب اخباری شده

است. [حافظ]^۱ می‌گوید: «ای بی‌خبر بکوش تا صاحب‌خبر شوی». محمد نیز در ابتدا یک بی‌خبری بوده مثل سایر بی‌خبران قوم خودش؛ ولی تکاپو می‌کرده و راه می‌جسته برای اینکه به اخباری از این هستی دست پیدا کند. در سال‌های آخر قبل از وحی، به تبعیت از سنت حنفاء یا پاک‌دینان، خودش داشته به اخباری دست پیدا می‌کرده است - می‌گویند حنیف یعنی مردان متن، مردانی که در پی حقیقت‌اند، حق‌گرا هستند و قبل از دین، موحد بوده‌اند که سرآمدشان ابراهیم است. قبل از اینکه دین آخر بیاید، بزرگانی از قوم قریش که خوددار و اهل طمانینه بودند و ضمناً درون‌گرا و تشکیلاتی نیز بودند، خیلی تموج بیرونی نداشتند، دو ماه در سال را از پیرامون می‌کنند و خلوتی، نجوایی، خواب و خور کمی و درک و دریافت‌هایی داشتند. پیغمبر در این سیر و سلوک‌هایی که قرار داشته، خودش آرام‌آرام داشته صاحب‌خبر می‌شده است. کما اینکه ابراهیم هم قبل از وحی صاحب‌خبر شده بود؛ موسی هم قبل از وحی صاحب‌خبر خودش شده بود و تشکیلاتش را برای مواجهه با فرعون درست کرده بود، منتها روشش مشکل داشت.

اینجا مهم است که طلایه‌ی اول وحی که «اَقْرَأْ» است، با مرحله نبی - نه تصادف و صدفه - بلکه تلاقی پیدا می‌کند. یعنی، نبی فعال بوده، تقاضایش انباشته شده و برآمده، و خدا هم با این تقاضا برخورد کیفی و فعال می‌کند و اول شعاع عرضه‌اش را ساطع می‌کند. اینجا پیغمبر با وجود خودش پژواک می‌کرده که من خواهنده‌ام، خدا هم می‌گوید من هم دارنده‌ام. او می‌گوید من خواهانم، خدا هم می‌گوید من هم عرضه‌کننده‌ام. یعنی، هر زمان که نیاز صاحب‌خبر با نیاز دوران و با طراحی خدا تلاقی پیدا کند، وحی آمده است. این قدر که از کتاب می‌فهمیم و تاریخ را نیز می‌خوانیم، سه اتفاق باید رخ می‌داده است: نیاز دوران و طراحی خدا بوده و سوم این‌که بالاخره باید کسی پیدا شده باشد که زمین‌تمرینی برای خودش در نظر گرفته، تکاپو کرده و به سرفصل تقاضا رسیده باشد. نبی که خودش مستقل از خدا، صاحب‌اخبار اولیه شده، صاحب‌تقاضا است؛ جامعه هم صاحب‌نیاز، خدا هم صاحب‌ایده است. هنگامی که ایده و نیاز کلان و تقاضای خاص با هم سر سه‌راهی کیفی تاریخ برخورد می‌کنند، وحی ساطع می‌شود.

لذا در نقطه‌ای که بر پیامبر وحی ساطع شد، به قول اقتصادی‌ها «نقطه‌ی سر به سر» بود. نقطه‌ی سر به سر را در اقتصاد، فقط در عرضه و تقاضای مادی در نظر می‌گیرند. در این سیر خدا نیز برای خودش نقطه‌ی سر به سر دارد؛ در منحنی‌اش می‌بیند که بالاخره یکی اهل تکاپو است، باریکس می‌رود و خودش را بالا می‌کشد، ذهن را فعال کرده، فسفری مصرف می‌کند و

۱. در سخنرانی مولوی ذکر شده که حافظ صحیح است.

دغدغه‌ای، تپشی، عرقی، بی‌خوابی و التهایی و ... دارد؛ یعنی، او جدی و تقاضادار است، خدا نیز جدی و عرضه‌کننده است. از این دو سیر به‌جد، از آن تقاضا و از این عرضه، نقطه‌ی سربه‌سری ایجاد می‌شود. نقطه‌ی سربه‌سر برای موسی، ابراهیم، محمد، گاندی و حنیف‌نژاد ایجاد شد؛ برای هر کدام از ما که نیز در این فضا هستیم، ایجاد می‌شود. آن‌ها هم آدم‌های محیرالعقولی نبودند، حتی انبیاء.

هنگام شکل‌گیری سربه‌سر، حضرت محمد در نقطه‌ی کیفی تعمق بوده؛ یعنی، آینه‌اش کاملاً مقعر و در قعر خودش و در قعر هستی فرو رفته است؛ خدا نیز با قرانت، با او برخورد می‌کند. او اهل تعمق و در پی متنی بوده است، فهمیده متنی هست؛ همه‌ی جهان حاشیه نیست که صرفاً قریشی باشد و سرکوبی و تجارتي و زن‌گُشی و مردسالاری و ... این‌ها حاشیه است؛ ولی یک متن و حقیقتی هست، [پیامبر] به متن رجوع می‌کرده است. خدا هم الی‌ماشاءالله متن می‌دهد ما نیز الی‌ماشاءالله متن در اختیارمان است. همین چهار متن خودش یک عمر اتاق پژوهش و کتابخانه است.

خدا می‌بیند که او اهل تدقیق و تعمق، در خود فرو رفتن، در عمق رفتن و لباس غواصی پوشیدن و به عمق ۳۰۰۰ متری راه بردن است؛ به آب‌تنی و دست در دریا کردن و به تن مالیدن بسنده نمی‌کند که تا یک نیم‌موجی آمد و پا را خیس کرد، کنار بکشد؛ بلکه اهل از موج نترسیدن و اهل شناست و اهل رفتن به عمق و اهل رجوع به متن است. متن در اختیارش می‌گذارد. حال، متنی که در اختیار او می‌گذارد، در اختیار دوران و تا امروز، در اختیار ما نیز هست. لذا، این نقطه‌ی سربه‌سر یا نقطه‌ی تلاقی تعمق پیغمبر با عرضه‌ی اول یا گزاره‌ی اول است.

اگر به کتاب آخر نگاه کنیم، ما می‌توانیم با فهم نسیمان که مشمول آزمون و خطا است [آن را بفهمیم]. این درک، پیش‌نویسی است برای فکر کردن، اما بالاخره فهم ما و حق ماست؛ این سی سال حداکثر تلاش ایدئولوژیک و تشکیلاتی صورت گرفت برای اینکه به نقطه‌ی سربه‌سر برسیم و برعکس به نقطه‌ی صفر و زیر صفر برسیم؛ به این برسیم که ما اصلاً درکی و فهمی نداریم، نمی‌توانیم به متن ورود و لباس غواصی تن‌مان کنیم. سرکوب، فقط سرکوب فیزیکی نیست، بلکه ساده‌ترین سرکوب، سرکوب فیزیکی است. بدترین و پیچیده‌ترین سرکوب، سرکوب ذهن و شخصیت است. تقریباً این باور را به جامعه‌ی ما خوراندند که نمی‌تواند به کیفیتی نائل آید و تحت ولایت باید قرار گیرد؛ ما ولی‌ایم؛ تشکیلات ولایتی پایه‌گذاری شد که تشکیل آن، یعنی تشکیلات فردی تعطیل! ما هر کدامان تشکیلاتی برتر از تشکیلات کلان ولایتی حاکم هستیم. این را می‌خواستند برای ما جا بیندازند که تشکیلات شما ارزشی ندارد، خیلی نکاپو نکنید.

اما آنچه ما از کتاب متوجه می‌شویم این‌گونه نیست. آنچه ما در حد خود از پروژه‌ی خدا می‌فهمیم این است که ابتدا خدا می‌خواسته فرد را راه بیندازد و از تشکیلات فردی به تشکیلات حداقلی و از تشکیلات حداقلی به یک تشکیلات اجتماعاً لازم و جمعی برسد. آنچه ما می‌فهمیم آن است که این کتاب در ۲۳ سال نازل شده است. در حد فهم خودمان؛ نه کودن‌ایم و نه هرکول‌ایم؛ خودمان می‌توانیم این‌قدر درک کنیم. کل این ۲۳ سال، پروسه‌ی نیاز و تقاضای محمد و پیرامون بوده، که هم شامل پرسش و اصطکاک محمد و هم پرسش و اصطکاک پیرامون می‌شده است، کتاب برای قاعدین و نشستگان نیامده، بلکه برای رزمندگان و مجاهدین آمده است؛ مجاهدین هم الزاماً اسلحه به دست‌ها نیستند، بلکه هرکس در سطح و سیر خودش می‌تواند دینامیس داشته باشد؛ کما اینکه مصدق در مدار خودش و در پارلمان‌تاریسم و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز و قانونی و علنی، رزمنده‌ای بود که بعداً جامعه‌ی ایران دُز مجاهدت به‌سان او را ندید.

مراحل انتشار - حکمت انتشار؛

دور اول:

اقرء، نون، مزمل، مدثر، مسد

صورت:

کوتاه، مقطع، سمبلیک

محتوا:

شوک آگاهی‌بخش، تلنگر مسئولیت، تجهیز روح و روان

در حد فهم خودمان از کتاب این را می‌فهمیم که در برش اول این کتاب، سوره‌های اقرء، نون (قلم)، مزمل، مدثر، مسد، در دور دوم، سوره‌های تکویر، اعلی، لیل، قمر، ضحی، در دور سوم که طولانی‌تر می‌شود، سوره‌های اعراف، طه، شعراء، هود، ابراهیم، انبیاء و مؤمنون و در دور چهارم، سوره‌های بقره، انفال، آل عمران و نساء نازل شده است. جلسه‌ی قبل روی خلق سوژه با انسان بحث کردیم که سیر بیولوژیکی آن به ترتیب عبارت بودند از نطفه، علقه، جنین، نوزادی، نوجوانی، نوجوانی تا پیری و آنتروپی و بعد مرگ. آنجا دیدیم که مرحله‌به‌مرحله طولانی‌تر شد. از لحظه برای انعقاد نطفه آغاز شد و دوران جنینی ۹ ماه زمان می‌برد و از نوزادی تا نوجوانی ده - دوازده سال به طول می‌انجامد و از نوجوانی تا پیری حدود نیم‌قرن طول می‌کشد؛ یعنی، مرحله‌به‌مرحله زمان منبسط می‌شود. اینجا هم می‌بینیم همین قاعده تکرار می‌شود؛ «هندسه‌ی تقسیط زمان»؛ به قول اصفهانی‌ها که می‌گویند، پولی داری، «قسط‌اش کن»، یعنی تقسیط کن. خدا هم اهل تقسیط زمان و مرحله است.

در دور اول خود خدا پیامبر را اُمّی می خواند، که نه می خوانده، نه می نوشته و نه می توانسته با متن ها رابطه ی فعال برقرار کند. در این دور، آیاتی که در کادر این چند سوره نازل می شود، یک صورت و یک محتوا دارد. صورت آن عبارت است از آیات کوتاه، بریده بریده، مُقطع و سَمبلیک با یک انشاء فشرده؛ محتوای آن شوک آگاهی بخش، تلنگر مسئولیت و تجهیز روح و روان است.

مراحل انتشار - حکمت انتشار؛

دور دوم:

تکویر، اعلی، لیل، قمر، ضحی

صورت:

کوتاه، مقطع، آهنگین

محتوا:

آغاز و فرجام داری، تحیر، توجه

در دوره ی بعد متناسب با افزایش ظرفیت نبی و افزایش ظرفیت دوران، سوره های کورت، اعلی، لیل، قمر و ضحی می آیند. آیات گرچه کوتاه اند ولی طویل تر از آیات قبلی هستند؛ مقطع و آهنگین هستند و محتوا کیفی تر می گردد و بیان می شود که جهان آغاز و فرجامی دارد. آیات، هم صاحب خبر (حضرت محمد) و هم مخاطبان بعدی را متحیر و متوجه می کند؛ تحیری به آن ها دست می دهد. هنر هندسه این است.

مراحل انتشار - حکمت انتشار؛

دور سوم:

اعراف، طه، شعراء، هود، ابراهیم، انبیاء، مؤمنون

صورت:

طول دار، پرغوغا، موج آلود

محتوا:

فلسفه، سمت، جان و جوهر تاریخ

فلسفه ی پیام داری

سرنوشت اقوام

در دور سوم به اعراف، طه، شعراء، هود، ابراهیم، انبیاء و مؤمنون می‌رسد؛ یعنی همه‌ی سوره‌های مربوط به فلسفه‌ی تاریخ صورت با سور قبلی متفاوت است؛ آیات طول پیدا می‌کنند، پهلو پیدا می‌کنند، شانه‌شان عریض‌تر می‌شود؛ آیات، پرغوغا و موج‌آلودند، تمّوجی در آن‌هاست؛ سیر تاریخ، سمت تاریخ، جان تاریخ و دینامیسم تاریخ را می‌بینیم؛ در واقع خدا فواره‌ای را باز می‌کند. محتوای آن‌ها فلسفه، سمت، جان و جوهر تاریخ، فلسفه‌ی پیام‌داری و سرنوشت اقوام است.

مراحل انتشار - حکمت انتشار؛

دور چهارم:

بقره، انفال، آل‌عمران، نساء

صورت:

مطول

محتوا:

تبیین‌های عام، فلسفه‌های عام، روندهای کلان

دور چهارم، دوران بقره، انفال، آل‌عمران و نساء است؛ سوره‌های طویل طویل. و به‌خصوص بقره پرآیه‌ترین سوره‌ی قرآن است و آیه‌ی ۲۸۶ آن طولانی‌ترین آیه‌ی کل قرآن است که با رسم‌الخط عثمان طه، یک صفحه را در بر می‌گیرد. در دور چهارم که همه ظرفیت و حوصله پیدا کرده‌اند و می‌توانند به تبیینات گوش فرا دهند، صورتِ مطولِ مطول می‌شود. آیه‌ای داریم که یک صفحه را در بر می‌گیرد، یک پاراگراف است؛ آیه‌ای که یک پاراگراف یا دو پاراگراف است. دیگر آیه‌ی بریده‌بریده‌ی دوکلمه‌ای و دو واژه‌ای اول کار نیست. در محتوا هم حال که بعد از چند سال و بیش از یک دهه، همه ظرفیت پیدا کرده‌اند، تبیین‌های و فلسفه‌های عام و روندهای کلان ترسیم می‌شوند.

اگر کمی عمیق شویم، می‌بینیم نبی آخر در دور اول خیلی آمادگی نداشته است و کلافه و عرق‌ریزان و ملتهب می‌شود، خواب و خور از سرش می‌افتد، پاورچین‌پاورچین مسئله را با همسرش مطرح می‌کند و همسرش با علی مطرح می‌کند، در مدار حداقلی خودشان. برای چنین فردی طبیعتاً نمی‌توانسته تبیینات و آیات و سوره‌های طویل ارسال شود؛ بلکه سوره‌های کوچک، مقطع و سمبلیک نازل می‌گردد. ببینیم مضمون‌ها چیست؟ مضمون‌ها خیلی مهم است. در سوره‌ی اقرآء یا علق ابتدا دعوت به خوانش شده «اقرآء»، کوتاه کوتاه کوتاه؛ دعوت به خوانش، آموزش، دانش است، خطر طغیان انسان گوشزد می‌شود و دعوت پیامبر آخر به وارستگی و نزدیک شدن به مبداء هستی است.

سوره‌ی دوم که نون (قلم) است، به عامل انتشار آگاهی سوگند یاد می‌کند؛ قلم خیلی مهم است! اول کار، آموزش است. به پیامبر آموزش ندیده و خط‌نخوانده و به قول شاعر کتاب‌نوشته؛ ابتدای کار آموزش می‌دهد؛ آموزش هم کوتاه و مقطع و سمبلیک و آهنگین است. سوگند به قلم که عامل انتشار آگاهی است. بعد به او تصریح می‌کند و روحیه می‌دهد که مجنون نیستی، به جنون دست پیدا نکرده‌ای، بلکه به آگاهی دست پیدا کرده‌ای و به او روحیه می‌دهد که خُلقت خُلُق عظیم و ویژه است؛ خُلقت سرمایه‌ی توست؛ سرمایه که فقط خواند و نوشتن نیست. تو کیفیت و ویژگی‌هایی داری که این می‌تواند نواقصت را بپوشاند و ما هم در پوشاندن نواقصت فعال هستیم؛ خُلُق‌ی داری، ما هم به تو کتاب می‌دهیم، راه را در مقابلت می‌گذاریم و بدان که این راه پیچ‌وخم‌های خودش را دارد و سخت است.

سوره‌ی مزمل با «هان» شروع می‌شود، و به پیغمبر که شوک‌زده بود، یک شوک کیفی‌تر وارد می‌کند و می‌گوید: «ای که ملحفه و جامه‌ی خواب را به دورت پیچیده‌ای، برخیز». واژه مرکبی می‌آید (قَوْلًا ثَقِيلًا)، ما بر تو پیامی بار کردیم که گویشی سنگین و پیام دورانی است، آخرین پیام هم هست؛ تو خودت بار خواستی، تو خودت تسمه به گرده انداختی! حال چون خودت با طمانینه و سنگین پیش آمدی، ما یک بار گران بر تو حمل کردیم؛ تو بار خواستی و بارت هم گران است، دیگر زمان پارچه به سر کشیدن و ملحفه بر سر انداختن نیست، بلند شو و دعوت کن، در شب وقتی را برای قرائت بگذار که بتوانی متمرکزتر شوی و تدقیق جدی‌تری بکنی. شرایط پیرامونت عصبانی و راهت راه سنگینی است.

مدرثر باز با «هان» شروع می‌شود؛ ای کسی که لباسی به دور خودت پیچیده‌ای برخیز، بخوان، یاد کن و صبوری پیشه کن که یک جبهه‌ی فعال ضدتحوّل و ضدتکامل مقابل توست. باید جدی‌تر باشی و به اکتساب بیندیشی. در مسد هم با نماد جبهه‌ی مقابل که ابی‌لهب است، برخوردی قاطع می‌کند.

در مجموع در دور اول، شوک آگاهی‌بخش، تلنگر مسئولیت و تجهیز روح و روان صورت می‌گیرد؛ خیلی عقلی است. واقعاً از انصاف به دور است که در این ده - پانزده سال گذشته در جامعه‌ی ما، بخشی از روشنفکران - به خصوص روشنفکران مذهبی - یک پروژه‌ی ویژه‌ای دارند و به جد هم روی آن می‌آیند و ایستاده‌اند روی اینکه خدا مقابل علم است و دین هم مقابل عقل است. اینکه آدم پروژه تعریف کند و به جد روی آن بیاورد، خیلی خوب است، ولی خروجی آن مهم است. اصلاً فارغ از اینکه مذهبی و موحد هستیم و یا اینکه اصلاً به معناداری هستی هم معتقد نباشیم، ولی همین موارد و یک مقدار تدقیق یا پژوهش که روی آن می‌کنیم، آیا جز این می‌فهمیم که مشحون از عقل، درایت، هندسه و تعقل است و ظرفیت فرد و ظرفیت دوران را در نظر می‌گیرد؛ یعنی، از اول بر سر صاحب خبر، [پیام را] انباشته نمی‌کند.

یکی - دو دفعه در آن بحث تاریخ^۱ مطرح شد، آبان ۶۰ تلویزیون برنامه‌ی جهاد سازندگی را نشان می‌داد که در ذهن من مانده به همین خاطر هم دو - سه مرتبه تکرار شده، تکرار خوب نیست، ولی به بحث ما می‌خورد. نشان می‌داد که جهاد آمده بود برای کار فرهنگی در روستاهای زاهدان، کتاب‌های «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مرحوم علامه را پخش کرده بود. نشان می‌داد روستایی گاوی داشت که اصلاً علوفه نداشت که بخورد و او کتاب روش رئالیسم علامه را جلوی گاوش انداخته بود و گاوان را می‌خورد. ولی خدا با نبی آخر این‌طور برخورد نکرد! جدول لگاریتم به ذهنش تزریق نکرده، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» علامه را به او نداد! آرام آرام، تلنگر تلنگر تلنگر، نقطه چین، بخوان، برخیز آماده شو، راه سخت است، خودکم‌بین نباش، اخلاقی و کیفیتی داری، سواد نداری، سوادت را ما جبران می‌کنیم. دائم خیزش و ریزش و از نو و از نو، مثل پیام‌ها که نوبه‌نو است، اینجا هم از نو و از نو، شوک آگاهی بخش، تلنگر مسئولیت و تجهیز روح و روان انجام می‌شود.

پیامبر پیام‌ها را به پیرامون منتقل می‌کرده تا در دور دوم تکویر، اعلی، لیل، قمر و ضحی می‌آید. کل سوره‌ها برای تدقیق در اختیار همه هست. در کورت [تکویر] ترسیم قیامت است. جهان اول و آخری دارد، به محمد تفهیم می‌شود که همه‌ی تاریخ این نقطه نبوده، اولی، آخری که شما فعلاً در کشاکش آن هستید؛ ولی فرجامی خواهد داشت و بعد از ترسیم قیامت با پیرامون محمد برخورد می‌کند. می‌گوید محمد هم صحبت شماست؛ یعنی، محمد نمی‌رود در برج عاج روشنفکری بایستید و از بالا رهنمون بدهد، انشاء و بیانیه بخواند؛ نه! اصلاً این‌گونه نیست، خیلی زیبا از واژه‌ی «صاحبکم» به معنی هم صحبت شما، استفاده می‌کند. صحابه که می‌گویند؛ یعنی، هم صحبت پیامبر؛ یا اینکه خود محمد می‌گوید صحابی؛ یعنی، هم صحبت من. در کورت قیامت ترسیم و پیامبر آخر هم صحبت پیرامونش تلقی می‌شود؛ باز به نبی تأکید می‌شود که تو دیوانه نیستی، عقل و تعادلی داری، ما داریم تو را به تعادلی کیفی می‌رسانیم، خود تو نیز از قبل داشتی یک خط تعادل کیفی را سیر می‌کردی و در آخر کورت تصریح می‌شود که قدر این کتاب و این پیام مشروعی را که به تو می‌رسد، بدان و منتشرش کن.

در اعلی هم روی خلق، آرامش، تدقیق، تسویه، هدایت و هارمونی این مراحل و روی ذکر می‌رود.

۱. منظور سلسله نشست‌های «هشت فراز، هزار نیاز» شهید هدی صابر است.

در [ضحی] با محمد که دیگر اکنون از این اتفاقات - از اول و آخر و فرجام و شمس و طور و مه و ... - متحیر و آشفته شده است، تصریح می‌کند که خدا ترکت نگفته است. مراحل قبل را که یتیم بود یادآوری می‌کند، مثل همان داستانی را که برای موسی می‌گوید: از به دنیا آمدن، تابوت در رود نیل و رسیدن به مادر و ... اینجا با حضرت محمد همان برخورد را می‌کند و می‌گوید مسیرت حفاظت شده است، خدا ترکت نگفته، مراحل قبل که طی کرده‌ای این‌هاست، خودت را تصحیح کن، روشمند شو و ما را هم یاد کن.

در مرحله‌ی دوم صورت یک مقدار تغییر می‌کند، آیات کمی طولانی‌تر ولی باز مقطع است. آهنگین‌تر می‌شود، دوره نیز به آهنگ نیاز داشته است؛ خود محمد صاحب حال و احوالی بوده است، آهنگ حال و احوالش را ارنجمان [چینش] جدی‌تر می‌بخشد. در آن دوران، خشونت، فساد و عقب‌ماندگی بیداد می‌کرده است؛ بالاخره این پیام کیفی به یک آهنگ کیفی هم مجهز می‌شده، که هم در پس پیشانی صاحب‌خبر و هم در پس پیشانی مخاطبان صاحب‌خبر جدی‌تر می‌نشسته است. محتوا نسبت به محتوای دوره‌ی قبل کیفی‌تر می‌شود، روی هستی - اول و ازل و آخر و فرجام و تحیر و توجه - می‌آید.

در مرحله‌ی سوم از هستی آرام آرام بیرون می‌آید، این سوره‌ها هم سوره‌های میانی، سوره‌های شصت و هفتاد و خرده‌ای هستند؛ وسط قرآن و وسط ۲۳ سال است. اعراف، شعراء، طه، ابراهیم، انبیاء، هود و مؤمنون همه چند ویژگی مشترک دارند. از اول تاریخ تا این زمان، روند و مراحل روند را ترسیم می‌کنند، فلسفه‌ی وحی و خبرآوری را ترسیم می‌کنند، سیر و مراحل تاریخ را ترسیم می‌کنند، تصادم انبیاء با توده‌ها، تصادم توده‌ها با توده‌ها، تصادم حقیقت‌پوشان با خدا، همه‌ی این‌ها را توضیح می‌دهند. آن آکاردئونی که ابتدا تنگ‌تنگ است، باز می‌شود؛ آیات طول‌دار، پرغوغا و فواره‌ای هستند، موج افشان‌اند؛ خدا فورانی را به ذهن صاحب‌خبر و پیرامونش منتقل می‌کند. محتوایش، محتوای کیفی است؛ یعنی، فرد را به تفکر و به مصرف فسفر وامی‌دارد که قبل از ما خبرهایی بوده و در دوران ما هم خبرهایی هست، بعد از ما هم خبرهایی خواهد بود، پس بین خبرهای ماقبل و خبرهای مابعد هستیم، پس خودمان هم نقشی داریم. سرنوشت اقوام هم اینجا می‌آید، جامعه فکورتر می‌شود، جامعه‌ای که آرام آرام با کتابت و پیام آشنا شده است، ظرفیت جذب جدی‌تری را پیدا می‌کند.

۱. در سخنرانی «لیل» ذکر شده که با توجه به مضمون آیات که در ادامه ذکر می‌شود، سوره‌ی «ضحی» مد نظر بوده است.

دور چهارم بسیار طولانی می‌شود؛ بقره، انفال، آل عمران و نساء بسیار طولانی‌اند. بقره ۱۷ سال طول می‌کشد، خیلی مهم است! [نزول] طولانی‌ترین و پر آیه‌ترین [سوره] ۱۷ سال طول می‌کشد^۱؛ یعنی، خدا روی تبیینات هیچ عجله‌ای ندارد؛ آرام آرام آن را انجام می‌دهد؛ ۱۷ سال از ۲۳ سال یعنی چهار ششم [دوران رسالت] را در بر می‌گیرد. خیلی مهم است! آرام آرام همانند سیستم آبیاری قطره‌ای تا بقره جا بیفتد. در بقره تاریخ، فلسفه، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و اصطکاک‌ها هست، همه چیز در آن وجود دارد. انفال هم همین طور است. متن آل عمران داستان موسی و آل او است، پیرامون، پهلو و شانه نیز زیاد دارد. نساء یک سوره‌ی مرکب از همه‌ی این مضامین است. [در این مرحله‌ی چهارم] صورت مطوّل می‌شود؛ یعنی، همه ظرفیت پذیرش مضامین طولانی را دارند، قبلاً این طور نبود. اینجا محتوا هم به تبیین‌ها و فلسفه‌های عام و روندهای کلان می‌رسد.

این جدول را از پژوهش مهندس بازرگان که انصافاً کار کیفی روی قرآن انجام داد، عاریت می‌گیریم.^۲ از مجموعه داده‌های پژوهش مهندس می‌توان جدول درست کرد که خیلی قابل فهم است. سال اول و سال آخر؛ تعداد سوره‌ها سال اول ۲۶ سوره، آیات ۲۶۲ عدد و تعداد کلمات ۱۰۲۳ کلمه است؛ یعنی، کامل می‌رساند که مُقطع، کوتاه و بریده است. از ضرب و تقسیمی که صورت می‌گیرد طول میانگین ۳/۹ است.

-
۱. لازم به توضیح است که مقطع زمانی نزول سوره بقره یا ۱۸ ماه آغاز هجرت است (از ربیع‌الاول سال یکم هجری تا ماه رمضان سال دوم) یا ۱۲ ماه (از ماه رمضان سال اول تا ماه رمضان سال دوم) بخش اندکی از آیات آن نیز پس از این تاریخ نازل شده است؛ از جمله آیات ۱۹۶-۲۰۳ که در حجة الوداع نازل شده و «حج تمتع» را تشریح می‌کند و آیات ۲۷۵-۲۸۰ که بر حرمت ربا تأکید دارد و پس از سوره‌ی آل عمران نازل شده است، حتی برخی این آیات را جزو آخرین آیات نازل شده از قرآن یاد کرده‌اند؛ همچنین آیه ۲۸۱ که در حجة الوداع نازل شده و آخرین آیه فرود آمده بر پیامبر اکرم (ص) است. تأمل در مضامین این سوره نیز نزول آن را در مقطع زمانی مذکور تأیید می‌کند، زیرا حوادث و مناسبت‌های سال اول و دوم هجرت مانند تغییر قبله در آن سوره منعکس شده است. (تسنیم، ج ۲، ص ۴۱-۳۹؛ المیزان، ج ۲، ص ۷۵ و ۴۰۸ و ۴۲۴؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۶۸-۶۷۶؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۲۷؛ التحریر و التنویر، ج ۱، ص ۲۰۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۴۶۰).
 ۲. بنگرید به مجموعه آثار ۱۲ مهندس مهدی بازرگان - سیر تحول قرآن (۱). ص ۴۵. جدول ۲ با عنوان «تعداد کلمات، تعداد آیات و طول متوسط آیات نازله در هر سال».

نظری به آغاز و پایان انتشار؛

ویژگی‌های گزاره‌های نخستین و گزاره‌های فرجامین:

طول میانگین	تعداد کلمات	تعداد آیات	تعداد سوره	زمان
۳/۹۱	۱۰۲۳	۲۶۲	۲۶	سال اول
۲۲/۷۶	۷۲۸۴	۳۲۰	۲	سال بیست و سوم

در سال ۲۳ که خود صاحب پیام و پیرامون ظرفیت دارند، تعداد سوره‌ها ۲، آیات ۳۲۰ و تعداد کلمات ۷۲۸۴ عدد است که حدود ۷ برابر کلمات بیشتری نسبت به سال اول را دارد و طول میانگین هم ۲۲/۷ است. این ۳/۹ [در مقایسه] با ۲۲/۷ نشان‌دهنده‌ی ظرفیت ایجادشده در این دوره است. اگر خدا می‌خواست از آخر شروع کند، اصلاً این کتاب را همه پس می‌زدند. چه کسی حوصله داشت این سوره‌های طویل را بخواند و حفظ، تدقیق و درک کند؟ ممکن بود خود صاحب‌خبر هم پس بزند. ولی می‌بینیم که نهایت درایت و مهندسی آموزشی انجام گرفته که این امر خیلی مهم است. اکنون در جامعه‌ی ما آموزش‌هایی هست که شاید اول با آخرش هم خوانی نداشته باشد؛ ولی اینجا از اول شروع می‌شود، شامل چهار مرحله‌ی تجهیز ابتدایی، تجهیز میانی، تجهیز میانی کیفی‌تر و مرحله‌ی آخر، پایان تجهیز است. روش فرورستی کتاب آخر را که خلق اندیشه است، نگاه می‌کنیم.

روش فرورستی کتاب آخر (خلق اندیشه)؛

معطوف به:

طبقه‌بندی محتوا

ظرفیت نبی

ظرفیت دوران

عنصر زمان

عامل رسوب

عنصر عمل - عنصر نیاز

۱. در سخنرانی و جدول مندرج در اسلایدهای جلسه، به اشتباه عدد ۳۲ ذکر شده که در مراجعه به کتاب مهندس بازرگان مشخص شد عدد ۳۲۰ صحیح است.

محتوا طبقه‌بندی شده است؛ یعنی، خودش می‌دانسته چه می‌خواهد بگوید. ایده‌ی اولیه مهم است؛ البته همه‌ی قرآن ایده اولیه‌ی «او» نیست و پرسش‌ها، تشکیک‌ها، تردیدها و تلاطم‌های صاحب‌خبر هست؛ پرسش‌ها، تلاطم‌ها، تشکیک‌ها و تقاضاهای پیرامون هم هست که مجموعاً حجمی از محتوا را تشکیل می‌دهد. حجمی از محتوا بین این ۲۳ سال در چهار مرحله تقسیم می‌شود و طبیعتاً انسان‌هایی هم که در پروسه‌ی آموزش قرار می‌گیرند، ظرفیت جذبشان بیشتر، بیشتر و بیشتر می‌شود و این محتوا می‌تواند رسوب کند. ورزش ما را در نظر بگیرید، مثلاً عنوان می‌شود این ورزش‌های تیمی ما تاکتیک‌پذیر نیستند؛ یعنی، بازیکن‌ها تاکتیک‌پذیر نیستند، کیفی‌ترین مربیان برای چهار - پنج ماه می‌مانند و واقعاً دیوانه می‌شوند و می‌روند! به این خاطر که بازیکنی که اکنون ۲۶ - ۲۵ ساله است و به تیم ملی رفته، دیگر چندان آموزش‌پذیر نیست؛ نمی‌شود به او استاپ کردن یاد داد یا نمی‌شود گفت با بغل یا این کار را بکن و پاس بده و...! این کارها را باید در مدرسه فوتبال و در نوباوگی (در ۸ - ۷ سالگی) یاد می‌گرفت؛ کاری که آلمانی‌ها می‌کنند، کاری که الان کره‌ی جنوبی می‌کند. ولی اینجا یک مربی می‌آورد و فکر می‌کنند که در یک دوره کوتاهی می‌تواند دانشش را به ۲۲ نفر منتقل کند، درحالی‌که این‌گونه نیست. روش خدا هم به این ترتیب است، مرحله‌ای که انسان نوباوه بوده و مرحله‌ای که به بلوغ می‌رسد. خود پیغمبر هم ظرفیت‌هایش افزون و افزون‌تر می‌شود و می‌توان گفت محصول این دوران حضرت علی است. یعنی، او هم یک دانش محدود اولیه داشته و در آخر این ۲۳ سال به کیفی‌ترین سطح دسترسی پیدا می‌کند البته بقیه را خیلی نمی‌شناسیم، ولی حتماً کسانی هم بوده‌اند که ظرفیت‌هایشان جهشی صعود کرده است. این‌گونه نیست، الا این‌که طبقه‌بندی محتوا و تزریق مرحله‌به‌مرحله و قدم‌به‌قدم ظرفیت پیامبر در نظر گرفته شده و ابتدا با روح و روان و با انگیزه‌هایش برخورد شده و بعد به دید هستی‌شناسانه، بعد به دید تاریخ‌شناسانه، انسان‌شناسانه و آخر هم به تبیینات تجهیز شده است. پیامبر هم دیگر پیامبر اولیه نیست.

مخار من که مکتب زلفت و نخط توشت

به غمزه حکمت آموز صد مدرس شد

در بیست و سه سال به یک مدرس تبدیل شد. به ظرفیت دوران توجه و عنصر زمان تزریق می‌شود. خدا به عامل رسوب خیلی توجه می‌کند و بالاخره اینکه دانش و اطلاعات همین‌طور با سبب به بیرون ریخته نمی‌شود. از مجرای خودش رسوبی صورت می‌گیرد و همه‌ی این‌ها برای تقویت عنصر عمل و عنصر نیازی است که در صاحب‌خبر آن دوران و پیرامونش وجود داشت.

لذا ما از این درس می‌گیریم که با مرحله‌بندی اولیه یک ظرفیت آغازینی هست، ظرفیت آغازین افزوده‌شدنی و کیفی‌شدنی است، تغلیظ‌شدنی است و امکان غنابخشی دارد. این‌ها ناشی از مرحله‌بندی خدا است.

این کتاب ضمن اینکه کتاب آخر بوده، مذهب آخر - با این مکانیزم آمده - هم بوده است.^۱ سوره‌ی مائده خیلی کیفی است، هرچند که اسمش را انسان‌ها گذاشته‌اند، ولی کاملاً با خودش می‌خواند. مانده هم از سوره‌های تبیینی قرآن است. در آن تاریخ، انسان، پیچیدگی‌های انسان و هستی و پیشبرد پروژه هست؛ همه چیز در آن هست. شکل تمام شدن دین آخر، خیلی مهم است.

اکمال - اتمام پروژه (حلق پروژه)؛

ظهور دین نو

کمال دین نو

اتمام دین نو

الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

آیه‌ی معروفی که در ذهن همه هست، می‌گوید: «دین بر شما کامل شد، نعمت بر شما تمام شد». آیات قبل و بعد را بخوانید، قابل درک است که چرا پروژه تمام شد و اکمالی و اتمامی صورت گرفت. کل سوره فضاسازی می‌کند و نشان می‌دهد که از اول تا آخر مردم و جامعه با چه ترتیب و کیفیتی به آموزش و انباشت مجهز می‌شوند؛ بعد نتیجه‌ای می‌گیرد. این سوره‌ها از سوره‌های آغازین [در مصحف] است. اگر کل سوره را هم که در نظر بگیریم، چهار اتفاق افتاده است. این آیه به «آیه‌ی اکمال و اتمام» معروف است و یوم هم که آمده (الیوم) - روز موعود - روز عرفه‌ی سال حجة‌الوداع - حج آخر پیامبر - است. از نظر آیات این سوره چهار اتفاق رخ داده است:

یکم؛ تأکید بر عقد است. عقد یعنی بستن چیزی به چیز دیگر که سخت باز شود. عقدی صورت می‌گردد و با پیامبر بیعتی صورت می‌گیرد و علی‌جانشین می‌شود؛ یعنی، مهندسی شده برای بعد از پیامبر، عقدی صورت می‌گیرد. خدا روی عقد و قرارداد خیلی جدی است؛ طولانی‌ترین آیه‌ی قرآن که در سوره‌ی بقره است، به توافق مربوط می‌شود که می‌گوید توافقاتان را کتبی نمایید، تأکید بر عقد می‌کند.

۱. اشاره‌ی شهید صابر به بحث اکمال دین و اتمام نعمت در ابتدای سوره‌ی مائده است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

دوم؛ در این سوره این‌طور که به نظر می‌رسد بقایای جاهلیت دیگر کاملاً باطل شده است؛ یعنی، به نظر خدا دیگر دوران خفه کردن، زنده به گور کردن، زدن، کشتن، انسان و حیوان را از ارتفاع پرتاب کردن، قرعه کشیدن، به جان هم انداختن دو حیوان و نظاره کردن جان دادن آن‌ها و تغذیه از گوشت دو حیوان جان‌داده، به سر آمده است. پس یک اتفاق کیفی صورت می‌گیرد و جامعه می‌رسد به سرفصل قرارداد؛ قراردادها هم جمعی بوده، مثل همین سازوکارهایی که الان همه‌جا برقرار است و بناست در کشور ما هم برقرار شود؛ حال با چه کیفیتی [مشخص نیست]. الان اگر انتخابات یک بیعت جمعی است، یک ابراز تمایل یا عدم ابراز تمایل جمعی است، در آن دوران که نه این امکانات و نه این مناسبات بوده، همگی جمع شده‌اند و توافقی را به‌صورت شفاهی برای بعد از پیامبر صورت داده‌اند. این اتفاق مهم است؛ ابطال بقایای جاهلیت هم مهم است.

سوم؛ می‌رسد به کمال. کمال از منظر ادبیات خودمان و ادبیات قرآنی این است که پدیده به یک حدی برسد که مقوم‌های داخلی‌اش جدی شده و خیلی به بیرون نیازی نداشته باشد؛ یعنی، به پستی صندلی نیازی نباشد و ما که اینجا می‌نشینیم آن‌قدر مقوم درونی داشته باشیم که بتوانیم دو ساعت را بدون تکیه دادن سر کنیم. کمال چنین مضمونی دارد. آیه‌ی اکمال دال بر این است که یک اتفاق منجر به کمالی رخ داده است.

چهارم؛ عبور از حامل شخصی است. می‌گوید بناست جامعه به سرفصلی برسد که اگر لیدرش نبود، بتواند ادامه حیات بدهد. مشکل تاریخی‌ای که جامعه‌ی ایران دارد؛ لیدر و مراد را نتوانسته ترک کند. لذا، آن‌قدر که از کل سوره و آیات می‌فهمیم قرار است که پایان یک پروژه و ادامه‌ی آن بدون لیدر رقم بخورد؛ عقد، کتاب، قرارداد، وداع نبی؛ ظهور دین نو در ۲۳ سال قبل و کمال آن در پروسه و اتمام و مرحله‌ی کیفی نعمت که همین پروژه‌ی جدید بوده، اینجا رقم می‌خورد و بعد از آن هم وحی قطع می‌شود و هم لیدر که نبی و صاحب‌خبر بوده دیگر بناست که نباشد. جامعه با عقل و راهنمایی آن کتاب آخر، و با توافق و قرارداد و اجماع می‌توانسته سیر خودش را پیش ببرد - هرچند خود جامعه نخواست.

مواجهه با فرهنگ جاری

رویاری با حوزه‌های خرد (خلق روش)

رویاری مرحله‌بندی‌شده‌ی

((او))

با فرهنگ مسلط

با محرّمات

مواجهه‌ی خدا با فرهنگ مسلط عرب جاهلیت و با محرمات هم مهندسی شده و مرحله‌به‌مرحله است؛ به این مفهوم که با شراب، قمار، خفه کردن، قرعه‌کشی، و به جان هم انداختن حیوانات، مرحله‌به‌مرحله برخورد می‌شود. با شراب در سه مرحله و استدلالی هم است. آیه‌ی تحریم [شراب] آیه‌ای کیفی است؛ به این مضمون می‌گوید که این هم یک نوشیدنی مثل بقیه نوشیدنی‌ها است، ولی تعادلتان را به هم می‌زند. اینجا دیگر تکنیک است؛ خدا در مواجهه با فرهنگ جاری و رویارویی با حوزه‌های خرد، خلق روش می‌کند و مرحله‌بندی شده با فرهنگ مسلط و محرمات برخورد صورت می‌گیرد.

خدای در روند، مرحله‌بند

استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله

عنایت ویژه به

ظرف

ظرفیت

زمان

رسوب

حلالی

رابطه مرحله با روند

بحث روبه‌اتمام رفت؛ خدای در-روند و مرحله‌بند که استادکار روند فرآوری مرحله‌به‌مرحله است، عنایت ویژه به ظرف و ظرفیت دارد. بالاخره ظرف هر کسی ظرفیتی دارد و شرایطمان گنجایش مشخصی دارد. البته ظرفیت فیکس نبوده و قابل افزایش است؛ کما اینکه ظرفیت صاحب‌خبر آخر و پیرامونش دم‌به‌دم افزایش پیدا کرد و مرحله‌به‌مرحله فزونی یافت. تزریق عنصر زمان به پروژه و پروسه [مورد عنایت ویژه] است، رسوب صورت می‌گیرد، حلالی وجود دارد به این مفهوم که بالاخره بتواند مسئله‌ای را حل کند؛ آموزش و کیفیتی که به ظرف و مطروف و ظرفیت و زمان توجه کند، بتواند رسوب کند و مسئله‌ای حل کند و حلال باشد و نهایتاً دقت به رابطه‌ی مرحله با روند است.

بنا به سیری که در این دو جلسه طی کردیم، تصریح می‌کند به مرحله، فرصت زمانی قوام پیدا کردن، فرصت زمانی انتقال، تضمینی برای ورود به مرحله‌ی بعد - ورود عقلی، ورود کیفی، ورود تجهیز شده.

همه‌ی این (ف)ها که در کتاب تکرار شده و (ثم)ها یک طراحی هنرریزانه‌ی عبور از یک مرحله و ورود به مرحله‌ی بعد است. هر چند که اصطلاح خوبی نیست، ولی بالاخره در کشور ما خیلی از پروژه‌ها قن‌داق‌سوز می‌شود! یعنی، در همان مرحله‌ی اول کار پروژه و پروژه سر می‌آید و اصلاً اجازه ادامه داده نمی‌شود یا خود پیش‌برنده‌ها فرصت را [به‌صورت] عقلی برای خودشان ایجاد نمی‌کنند که به دوران جنینی و ... برسد؛ در نقطه و در قن‌داق سوخته می‌شود. ایران ما هم کشور هزار پروژه و هزار پروژه‌ی رها است. و شاید یکی از علت‌هایی که چیزی به سرانجام نمی‌رسد، این باشد که مرحله‌بندی صورت نمی‌گیرد و هندسه‌ی مفصل‌بندانه و بندکشی در آن وجود ندارد.

خدا می‌خواهد به ما آموزش بدهد، خودش مرحله‌بند و بندکش است، آجر روی آجر می‌گذارد، فله‌ای با پدیده‌ها و ظرفیت‌ها برخورد نمی‌کند و به این خاطر است که همه‌ی پروژه‌هایش جواب داده و پروژه‌ی ناکام ندارد. خیلی مهم است! مشی «او» مشی پیروز است؛ بر خلاف کشور ما که مشی‌ها عموماً شکست خورده و ناکام هستند، ابتدای کار شادابی و آخر کار لب‌ولوچه‌ها آویزان است. نه! خدا این‌طور نیست؛ اول شاداب، آخر شاداب، اول انرژی و آخر انرژی است. علت این است که هندسه‌ای و طراحی‌ای در کار است، مرحله‌بندی در کار است. پروژه‌ی ابراهیم و پروژه‌ی موسی را دیدیم و پروژه‌ی نوح را بعداً به مناسبت خواهیم دید. پروژه‌ی آخر را دیدیم؛ چه دین، چه کتاب، چه روش برخورد با فرهنگ مسلط؛ همه منجر به محصول و منجر به ظفر است. مشی، ظفرنمون است و هندسه دارد.

جلسه‌ی بعد از خدای مرحله‌بند عبور می‌کنیم؛ داشته‌ی بعدی «دید تاریخی و تجربه‌ی تاریخی» است. دوستانی که می‌خواهند به این موضوع فکر کنند، همین هفت سوره (طه، اعراف، انبیاء، شعراء، مؤمنون، مانده، انفال) را بررسی کنند. اگر تورق هم شود، می‌توان درک کرد که خدا به «دید تاریخی» توصیه می‌کند و خودش هم دید تاریخی دارد و تجربه و دید تاریخی را به ما توصیه می‌کند. خودش انباشت دانش است و اصلاً نیاز به تجربه ندارد.

بحث آینده‌ی ما این است که تاریخ به چه کار آید؟ تجربه به چه کار آید؟ که این‌ها توصیه‌های «او» است. جلسه‌ی آینده به دلیل اینکه تقارن با سرفصل انتخابات دارد، بعضی‌ها فعالیت می‌کنند و بعضی ممکن است ذهنشان متمرکز روی این موضوع نباشد، با توافق دوستانی که زحمت جلسه را می‌کشند، برگزار نخواهد شد. اما دو هفته‌ی دیگر که یک بزنگاه است، بحث ما موقتاً یک جلسه قطع می‌شود و جلسه در اختیار گویش یک تجربه است.

خانم قندهاری خواهند آمد که حدوداً ۷۰ سال یا بیشتر دارند؛ ایشان با تشکیلاتی که درست کرده‌اند (خانه‌ی مادر و کودک) حدوداً ۵۵۰ بچه‌ی بی‌سرپرست زلزله‌بم را که حدود یک دهم

بچه‌ها بوده‌اند تحت پوشش خود قرار داده‌اند. سامان خیلی کیفی است، از بی‌امکانی محض شروع کرده‌اند و اکنون امکانات ویژه دارند. با ایشان صحبت شده که دوستانی که تمایل دارند بتوانیم ان‌شاءالله طی یک برنامه‌ی یک‌روزه برویم پروژه‌ی رودبارشان را ببینیم. لذا جلسه‌ی بعد خانم قندهاری صحبت خواهند کرد و بعد هم ان‌شاءالله «خدای صاحب دید تاریخی و تجربه‌ی تاریخی» شروع می‌شود.

تکه‌ی دوم هم یک بحث جمعی داریم. سه نفر از دوستان جلسه‌ی پیش بحث خوبی را ارائه دادند. از این منظر [مشارکت حاضران] شاید بتوان گفت کیفی‌ترین جلسه بود؛ تکه‌ی دوم خیلی خیلی خوب بود و یک بحث جمعی شسته - رفته آمد. یک درس داشت، مجری جلسه که یکی از چهار نفر بود خودش بحثی را آماده کرده بود، ولی به نفع دیگران بحث خود را ارائه نکرد؛ روش ایشان مهم بود. بقیه‌ی دوستان هم بحث کیفی ارائه کردند؛ نکاتی را که بچه‌ها در بحث «خلق و خلق جدید» گفتند در نکات بحث ما نبود. اگر جلسه بتواند، تولیدکننده باشد و همچنین حاضران نقدکننده‌ی این بحث‌ها - که به عنوان پیش‌نویس این جا ارائه می‌شود - باشند و در ضمن یک چیزی بیفزایند، آن‌گاه این پروژه‌ی ما، یک مفهومی پیدا می‌کند. ان‌شاءالله قسمت دوم هم همه حضور داشته باشند، مشترکاً محصول کار جمعی دوستان را استماع کنیم و جلسه آرام‌آرام به سمت کیفیتی پیش برود. من زیاد صحبت کردم عذر می‌خواهم و خسته نباشید.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده‌ی اول

به نام خدا. از آقای صابر تشکرمی‌کنم که این فرصت را در اختیار من قرار دادند که بتوانم دغدغه‌هایم را مطرح کنم. مطلبی که بنده می‌خواهم ارائه کنم ارتباط تنگاتنگی با موضوع جلسات «باب بگشا» دارد. یکی از دوستان نوشته‌اش را برایم ارسال کرد؛ دیدم مطالب همان دغدغه‌های شخصی من در رابطه با جهان‌بینی و ایمان نوشونده یا شناخت به‌روزشده از خدا [است]. این‌ها مسائلی بودند که حدوداً دو سال پیش برای مدتی دغدغه‌های من بودند و یادداشت‌های پراکنده‌ای بر روی کاغذ نوشته بودم. الان تحت تأثیر آموزه‌های کیفی این کلاس‌ها تصمیم گرفتم دوباره این‌ها را بازنویسی کنم و نظم دهم. نتیجه آن نوشته‌ای است که قرار است امروز خدمتتان ارائه دهم.

بحث من سه محور دارد: اول اینکه شناختی که ما از خدا داریم در زندگی فردی ما به چه شکل است، ماهیتش چیست و نیاز به چه اصلاحات و بازبینی‌هایی دارد؟ بحث این است که رابطه‌ای که تغییرش داده‌ایم یا طبق موضوع بحثمان معتدلش کرده‌ایم، در ارتباط شخصی خودمان چه تأثیری دارد و مهمتر اینکه در ارتباطات اجتماعی‌مان چه تأثیری دارد؟ شما از صبح که بیدار می‌شوید تا شب که به خواب می‌روید باید ببینید واقعاً چقدر ارتباطتان با خدا در زندگی‌تان تأثیرگذار است؟ یعنی اگر بخواهید از «او» استمداد کنید یا به نوعی طلب کمک بکنید، واقعاً چقدر صحت دارد و به «او» معتقدید؟

من در مورد خودم نتوانستم آن ارتباطی را که باید با خدا برقرار می‌کردم، برقرار کنم و انتظاری که از خودم داشتم [برآورده] نشد. تصور بالاتری نسبت به خدایی که من باید با «او» در ارتباط باشم داشتم. باید با استدلال‌های عمیق‌تر و پیوندهای خیلی ملموس‌تر و جدی‌تر و در عین حال ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر با «او» ارتباط برقرار کرد. رشته‌ی من پزشکی است و احساس می‌کنم خدایی که می‌خواهیم با «او» ارتباط برقرار کنیم باید بتواند همزمان که ما داریم پیشرفت می‌کنیم، آپدیت شود. یعنی با داشته‌های ما پیوند بخورد. هرچه قدر که جلوتر می‌روید کشف می‌کنید که خدا از بشر نباید عقب بماند، خود بشر باید بیاید و این گستره را فتح کند. در این گستره که متعلق به خداست، خیلی از صفاتی که متعلق به بشر است، چه در حوزه‌ی علم و چه هنر و... وجود دارد و بشر باید آن را فتح و کشف کند. نه اینکه [خدا را از] آن را خارج کند، مانند کلود برنارد که گفت من تا خدا را زیر چاقوی جراحی نبینم، حسش نمی‌کنم.

من برای اینکه به تعمیم برسم، اول از یک سلول شروع کردم. من دارم روی جریانی حرکت می‌کنم که خودش یک تکامل است. خود من در این تکامل وجود دارم و از یک سیری شروع

کرده‌ام. یک مثال ساده بزnm. یک سلول از مولکول‌ها انرژی می‌گیرد. این کم‌هزینه‌ترین عمل در کل دنیای زیست‌شناسی و در کل هستی است. یا مثلاً بعضی سلول‌ها وجود دارند که مواقعی خودشان نمی‌توانند مقاومت کنند، ولی با اجزای خود به بقیه سلول‌ها کمک می‌کنند تا مقاوم شوند. این به «فداکاری» تعبیر می‌شود، یعنی می‌توان گفت این روحیه فقط مربوط به بشر نیست و در همه‌ی گستره‌ی هستی هست. یک روال است، مانند ریلی که ما در آن در حال حرکت هستیم. اگر یک مورد عمومی‌تر را بخواهیم مثال بزnm، قتل یا یک گناه یا کاری ناپسند است که بخواهید انجام بدهید. از ابتدای شروع کار سلول‌های مغزی‌تان یک سری واسطه‌هایی تولید می‌کنند؛ به دلیل بالا رفتن سدیم در پیچه کلیه شما تنگ می‌شود، فشار بالا می‌رود و تمرکز زیاد می‌شود. آدرنالین زیاد می‌شود و تمام این جریانات به سمتی می‌رود که شما حتی در مسیر کار غلط و خطایی که می‌خواهید بکنید به تکامل می‌رسید. من تردید ندارم حتی مبنای قتل هم تکامل است. نمی‌دانم شما چه برداشتی می‌کنید. حتی اگر طرح ضد تکامل هم باشد باز مبنایش تکامل است.

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که انسان باید خودش را با این شرایط هماهنگ کند. چون این شرایط در همه هست؛ هیچ چیزش انحصاری نیست و به همه‌ی بشر و به کل مخلوقات و موجودات احاطه دارد. اکنون اگر بخواهیم تعمیم بدهیم، متوجه یک سری وقایع اجتماعی هم می‌شویم. درحقیقت جهت‌گیری ما باید از یک تحلیل شخصی به یک تحلیل منضبط اجتماعی برسد. اگر بخواهیم یک مثال ساده بزnm، قضیه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است که مراتب و انواعی دارد. خود آقای صابر هم امروز تحلیل جالبی داشتند و گفتند «سرکوب ذهنی». یعنی ولایتی که می‌خواهند بر شما داشته باشند و شما آن ظرفیت و توان را ندارید. ایشان گفتند [سرکوب ذهنی یعنی] این توانایی در شما نیست، شما به یک واسطه به نام ولایت نیاز دارید که باید از کانال آن به یک جهان‌بینی برسید که منحصر به آن طبقه‌ی خاص یا آن قشر خاص است، انسان اگر ظرفیت خودش را بشناسد می‌بیند که در حقیقت یکی است و هیچ فرقی نمی‌کند. این طور نیست که یک کارگزار یا وکیلی بخواهد دست شما را بگیرد و به سمت تشخیص خاصی از خدا برود. در این نوع شناخت از خدا جایی برای انسان و رابطه‌ی دو نفره او با خدا وجود ندارد. و به دنبال آن است که تحجر، جهل و تعصب و مراتب بالاتر از آن می‌آید.

فقط می‌خواستم بگویم که چنین دیدگاهی می‌تواند خیلی از مسائل را حل کند. اعتلابخشی که من گفتم، تمام روابط اجزا با همدیگر و همه‌ی انسان‌ها را که شامل خودمان هم می‌شود،

در برمی‌گیرد و باید بدانیم که ماحق دخالت و دست بردن و تعیین تکلیف کردن برای بقیه‌ی موجودات را هم نداریم.

نکته‌ی دیگر بحث هم این است که مرگ انسان هم بالطبع از همین جریان پیروی می‌کند. دوباره به همان چرخه‌ی زمان برمی‌گردیم. روح انسان هم مانند هیچ اتم و هیچ مولکولی زوال‌پذیر نیست. یکی از پزشکانی که در زمینه‌ی مدیتیشن خیلی کار کرده کتابی با عنوان «چگونه خدا را بشناسیم» دارد. این کتاب با تحقیق علوم کوانتوم یا زیست‌شناسی و علوم اعصاب و این‌گونه مسائل، راهکارهای خیلی جالبی برای شناخت خدا دارد. نویسنده هم اول کتاب گفته هیچ چیز جز بقین، شایسته‌ی ذات خدا نیست و جایی برای اثبات وجود ندارد. این را اول کتاب گفته که شما فکر نکنید او می‌خواهد چیزی را اثبات کند. نکته‌ای که در آن مطرح می‌کند این است که در حقیقت وجود انسان یک تکه از جهان ماورایی است که نامش وجدان است. اگر آن را برعکس کنید خودش را به صورت درد، عذاب یا تلنگر نشان می‌دهد. شما چون یک تکه هستید، نمی‌توانید دست ببرید، در صورتی رستگار می‌شوید که در همان مسیر حرکت کنید. نکته‌ی آخر که می‌خواهم عرض کنم و بحثم را به پایان ببرم این است که مرگ غایت جاودانگی است. یک انقلاب و یک جهش است. همان‌طور که تولد و تکامل یک جهش است. بنابراین ترس از مرگ جایی ندارد. خیلی‌ها برای رابطه‌ی خود با خدا مسیری پیدا نمی‌کنند و به دنبال ریاضت و... می‌روند. این با روح مبارزه و سعادت و آزادگی سازگار نیست. این روح با امید و تأثیر روانی‌ای که ایجاد می‌کند، جا باز می‌کند برای اینکه انسان منفعت‌طلبی‌اش را کنار بگذارد و به آرامش برسد. متشکرم.

هدی صابر: اگر بخوایم چکیده بحث را به زبان علوم انسانی بگوییم، چگونه برخورد می‌کنی؟ مثلاً می‌توانی از رشته خودت کمی بیرون بیایی و کمی ساده‌تر و به زبان علوم انسانی پیام بحث را منتقل کنی؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: پیام بحث این است که پروسه‌ی خود خدا در حقیقت همان هدایت است. آن چیزی که مارکسیست‌ها در نظریه تکامل تحت عنوان ماده‌ی ازلی و ابدی می‌گویند، در حقیقت هدایت است که باعث می‌شود در یک مسیر خاصی به جریان بیفتد و انسان خارج از این هدایت نیست.

هدی صابر: منظورت از آن تعادلی که گفتی ما در رابطه با خدا به کار می‌بریم و رهنمون می‌شویم، چیست؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: منظوم این است که هیچ چیز جدا از خدا وجود ندارد و اگر چنین وجودی [مجازی] را در نظر بگیریم، خدا وجودی دور از ذهن می‌شود و برخورد ما با «او» هم برخوردی کاسبکارانه می‌شود. در حالی که مهم این است که انسان بداند خودش هم جزئی از این مجموعه است و به این شکل در مسیر و جریان خود حرکت می‌کند.

هدی صابر: به روش نزدیک شدن به «او» با عنصر تعادل فکر کرده‌ای؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: مشکل من هم مسئله‌ی روش است. آنچه گفتم درک من از این کلاس‌ها بود و برای روش این مسیر نیاز به تفکر بیشتر دارم.

هدی صابر: می‌توانی روی روش آن هم فکر کنی و بحث بیاوری؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: بله، می‌توانم اما نیاز به مطالعه‌ی خیلی بیشتری دارم.

هدی صابر: تلاش خودت را بکن تا این بحث ادامه داشته باشد. پس پراتز بحث باز می‌ماند. دست شما درد نکند.

مشارکت‌کنندگان دوم و سوم (کار گروهی)

مشارکت‌کننده‌ی دوم: با عرض سلام خدمت حضار محترم و با عذرخواهی از اینکه وقتتان را می‌گیرم، ما یک کار گروهی سه نفره داشتیم که متأسفانه یکی از اعضای گروهمان امروز به دلیل کاری که برایش پیش آمد نتوانست خدمت شما عزیزان برسد؛ ما سعی کردیم این بحث را به صورت دونفره خدمتتان ارائه کنیم.

از زمانی که آقای صابر به ما توصیه کردند که می‌توانید گروه‌هایی را تشکیل بدهید و کار گروهی کنید، ما پی‌گیر بودیم که گروه تشکیل بدهیم. کار گروهی که می‌خواهیم ارائه بدهیم در راستای دو موضوع بود، یکی ارتباط با خدای استراتژ و دیگری در راستای مدیریت بحران‌ها که موضوع خود کلاس‌های درس بود. از طرف دیگر مدنظر ما این بود که پروژه‌ی خیلی کوچکی بین خودمان را هم تا حدی طرح کنیم تا بتوانیم در همین کار گروهی نتایجی هم دریافت کنیم.

موضوعی که ما دنبال کردیم، نگاه به تحول انسان از ابتدا تا زمانی است که می‌خواهد برای رسیدن به خدا به درک برسد. البته من اینجا نکته‌ای را اضافه می‌کنم، ما یک هدف خیلی کوچکی را در کنار این مبحث دنبال کردیم. شاید خیلی افراد بپرسند که شما چطور می‌توانید ادعا کنید که چنین مبحثی بزرگی را ارائه می‌کنید. پاسخ ما این است که هدف ما این نبود که مبحثی را ارائه کنیم و عزیزان محترم خیلی راحت بگویند ما راه‌حلی پیدا کردیم که مثلاً به چه

نحو با خدا ارتباط برقرار کنیم. هدف ما این بود که جمع سه نفره مان چگونه می‌تواند راه‌حلی را برای خودش - نه برای دیگران - پیدا کند، چون تا زمانی که شما فکر کنید نمی‌توانید پیشرفت کنید، نمی‌توانید به دیگران کمک کنید که پیشرفت کنند و برای خودشان راه‌حلی را پیدا کند. البته [پیشرفت ما در حد] کم است، نه آن قدر که فردا ادعا کنیم خدا را شناخته‌ایم. فقط توانستیم در راستای یک انسان در حال تحول پیش برویم که فقط کمی از نقطه‌ی قبلی خودش به جلو حرکت کرده است. این شاید بتواند درس و مفهوم بزرگی هم برای دیگران باشد. یعنی اگر ما بگوییم از نقطه‌ی قبلی خودمان به جلو رفتیم، دیگران می‌گویند بینیم این‌ها چه کردند که به جلو رفتند. این برای ما مفیدتر است و هدفمان همین است.

در حقیقت ما یک پروژه‌ی کوچکی را با پارامترهای خودمان در گروهمان تعریف کردیم، اسم این پروژه را "راه" گذاشتیم یعنی یک سیر تکاملی یا مسیری که در آن حرکت می‌کنیم تا به یک نقطه‌ی تعالی برسیم. برای اینکه موضوع از دستمان خارج نشود و مبحث پراکنده نباشد سعی کردیم یک مسیر حرکتی را برای خودمان تعریف کنیم که دارای عنوان و کاراکتر باشد، عنوان بندی شده باشد و مرحله به مرحله پیش برویم. همان‌طور که در جلسه‌ی امروز هم دیدیم آقای صابر عنوان کردند کارهایی که انسان مرحله به مرحله و قدم به قدم انجام نمی‌دهد، اصولاً با شکست مواجه می‌شود. ما سعی کردیم با این کار خودمان جلوی شکست مسیر حرکتی جلسات گروهی مان را بگیریم. بنابراین ما یک مسیر انسانی را برای تحول در خودمان مشخص کردیم و جلسات را بر اساس آن تبیین می‌کنیم. من تک‌تک و خیلی شمرده سعی می‌کنم به هر یک از این مراحل فقط در حد عنوان‌هایش و مختصر خلاصه‌ای که چرا ما این مرحله را انتخاب کردیم، اشاره کنم. نکته‌ی بعدی اینکه امروز فقط به سه مورد از آن مراحل اشاره می‌کنیم و سعی می‌کنیم مراحل را بشکافیم و بازگو کنیم.

مرحله‌ی اول «غریزه» است. یعنی انسانی که به دنیا می‌آید اولین ابزاری که می‌تواند برای شناخت جهان هستی داشته باشد غریزه است. ما غرایز را به دو دسته‌ی انسانی و الهی تقسیم کردیم. مرحله‌ی بعدی «تفکر» است. انسان برای آنکه بتواند هم غرایز خودش را کنترل کند و هم داده‌ها و اطلاعات خودش را بسنجد سعی می‌کند از ابزاری به اسم تفکر استفاده بکند. سوم «گفت‌وگو» است. شما برای انتقال آنچه در مورد آن تفکر کرده‌اید نیاز دارید که بیان کنید و بشنوید پس در نتیجه وارد مرحله گفت‌وگو می‌شوید. مرحله‌ی بعدی «تفاهم» است. آنچه را که می‌گویید باید فضایی را ایجاد کند که بین افراد تفاهم ایجاد کند. ابزار انسان برای اینکه بتواند گفته‌های خودش را به یک نتیجه‌ی ملموس‌تر نزدیک‌تر کند، ایجاد تفاهم بین افرادی است که با آن‌ها گفت‌وگو می‌کند. مرحله‌ی بعدی ایجاد «ارتباط» است. من باید بتوانم آنچه

را که بیان می‌کنم و با آن ایجاد تفاهم می‌کنم برای همه اثبات کنم. ارتباط یعنی گرفتن نتیجه‌ی مثبت از گفت‌وگو؛ گفت‌وگویی که به تفاهم برسد. اگر دقت کنیم، مثلاً در کشور ما در اکثر موارد گفت‌وگو انجام می‌شود، تفاهم هم ایجاد می‌شود، آخر سر قرار است که ارتباط برقرار شود و همه تأییدش کنند و بعد هم روی آن بحث کنند و کار بکنند، ولی آن تأیید ایجاد نمی‌شود. یعنی نتیجه‌ی مثبت از گفت‌وگو و تفاهم گرفته نمی‌شود.

مرحله‌ی بعد تعامل عملی است. حالا همه نظر مثبت دارند و همه تأییدش کردند. «تعامل» را هم‌مشین می‌کنیم تا مبحث و موضوع و تفکر ارائه شده را ارتقا بدهیم. در مرحله‌ی بعدی انسان به «ادراک» می‌رسد. وقتی در کنار هم گفت‌وگو کردیم، به ادراک می‌رسیم. این ادراک می‌تواند فردی یا جمعی باشد. بعد از مرحله‌ی ادراک، «سنجش» است. یعنی انسان چیزی را که درک کرده می‌سنجد. در مرحله‌ی بعد «تصمیم» می‌گیرد که آیا آن چیزی را که سنجیده می‌تواند به مرحله‌ی عمل برساند یا خیر؟ در مرحله‌ی بعدی «عمل» می‌کند و سعی می‌کند چیزی را که سنجیده و درک کرده، پیاده‌سازی کند. مرحله‌ی بعد «خلق» نتیجه است. اینجاست که انسان به روح خدایی خودش نزدیک می‌شود. یعنی چیزی را خلق می‌کند، بعد از خلق نیاز به «پشتیبان» دارد. چون بعد از اینکه انسان چیزی را خلق می‌کند دچار غرور شده و احساس می‌کند خودش هم خالق است. پس در نتیجه آنجاست که تهی می‌شود و وقتی از خود تهی می‌شود با خودبینی‌های خود روبرو می‌شود و می‌بیند با چه مشکلات و مسائلی مواجه است. اینجاست که احساس نیاز به پشتیبان می‌کند. شاید همه در مرحله‌ی اول، نیاز به خدای خالق نداشته باشند. حداقل در آن نتیجه‌ای که ما گرفتیم احساس نیاز به پشتیبان است. بعد از نیاز به پشتیبان نیاز به «خالق» است. یعنی احساس می‌کند همان‌طوری که خودش دارد در این دنیا با نظم چیزهایی را می‌آفریند و نظم ایجاد می‌کند، این نظم را هم حتماً باید کسی خلق کرده باشد. این درک ساده‌ی انسان به اینجا می‌رسد.

بعد از درک خالق، «ارتباط با خالق» است. سعی می‌کند که با این خالق ارتباط برقرار کند؛ چون مسلماً خالق بینا و شنواست. حال اگر گویا نباشد - که به عقیده‌ی ما گویا هم هست - حداقل بینا و شنواست. مرحله‌ی آخر «بهره‌گیری از خالق» است. مثل این است که یک راننده‌ی مسابقه، تمامی دورها را با موفقیت طی کرده و نفر اول بوده ولی به دور آخر که می‌رسد، درست در لحظه‌ی رسیدن به خط پایان ترمز می‌زند و نمی‌تواند از خط پایان رد شود. فرض کنیم انسان تمامی این مراحل را با موفقیت طی بکند و در مرحله آخر نتواند از خالق خودش بهره بگیرد. او می‌تواند با خالق خود ارتباط برقرار کند و صحبت کند، ولی نمی‌تواند از این

ارتباط بهره‌ای بگیرد و تکامل خودش را بهتر کند. ما سعی می‌کنیم وقتی به مرحله‌ی آخر می‌رسیم یک چیز پویا را به دوستان ارائه بدهیم.

این موضوعات کلی‌مان بود، اگر هر یک از دوستان سؤال دارد که شما به چه نحوی چنین مرحله‌ی را برای اینکه یک انسان تکامل پیدا کند، درآوردید، جواب این است که ما چندان از مباحث مطرح‌شده در دانشگاه سوربن فرانسه و دانشگاه کلمبیای آمریکا در مباحث علوم انسانی و فلسفه را مورد بررسی قرار دادیم و دیدیم که این‌ها همین استوری‌برد (storyboard) را آنجا استفاده می‌کنند و سعی کردیم یک چیز خیلی ساده‌تر و قابل‌فهم‌تر برای عزیزان ارائه بدهیم و اینکه حرف‌هایمان خیلی روشنفکرانه و حالت استادی و جنبه آموزش دادن نداشته باشد. سعی کردیم در هر کدام از این موضوعات که بحث شد یافته‌های خودمان را بیشتر به کار بگیریم. ما تجربیات خودمان را بیان کردیم و سعی کردیم که نتیجه‌ی خیلی روشنی از کارمان ارائه بدهیم و بگوییم کجای کارمان درست بوده و کجا غلط. سعی کردیم که در کنار کار علمی که انجام دادیم، یک کار تجربی هم باشد که من فکر می‌کنم این کار ما را خیلی خوب پیش برد.

امروز سه موضوع این استوری‌برد انسانی را مطرح می‌کنیم که گزینه، تفکر و گفت‌وگو است. من گزینه و تفکر را بحث می‌کنم و دوست عزیزمان آقای مهدی امامی‌زاده بحث گفت‌وگو را مطرح می‌کنند. دقیقاً می‌شود گفت موضوع اصلی ما هم روی بحث گفت‌وگو می‌چرخد. چون الان نقطه‌ی حساس جامعه‌ی ما بحث گفت‌وگو است.

ما یک زمانی خوب تفکر می‌کنیم و خوب کتاب می‌نویسیم ولی وقتی می‌خواهیم کتاب بنویسیم و در یک جمع صحبت کنیم نه آن کتاب را کسی خوب می‌فهمد و نه صحبت ما را کسی خوب درک می‌کند. این یکی از مشکلات اساسی جامعه ماست، مشکلاتی که حتی بین خودمان هم دیده‌ایم. یعنی این طور نبوده که ما از جامعه برتر باشیم. ما هم به‌عنوان جزئی از جامعه دچار این مشکل بودیم. ما هم در همین جامعه بزرگ شدیم و احساس می‌کنیم این مشکلات در ما هم بوده است. اتفاقاً موقعی که در حال بحث بودیم تجربیات خودمان را گفتیم و فکر می‌کنم آن موقع خیلی به کارمان آمد.

من موضوع گزینه را مطرح و باز می‌کنم. همان‌طور که گفتیم انسان از زمانی که به دنیا می‌آید اولین ابزاری که دارد گزینه است و سعی می‌کند با گزینه خودش زندگی‌اش را به پیش ببرد. مؤلفه‌ی مشترک ما و حیوان هم همین است. مغز یک کودک انسان که تازه به دنیا آمده است، خیلی ساخت‌یافته و پیچ‌درپیچ نیست، بلکه خیلی ساده است. خیلی ساده فکر می‌کند، سعی می‌کند موضوعات دور و بر خودش را با لمس کردن درک کند، سعی می‌کند بچشد، بیشتر

بیند و از حواسش بیشتر استفاده کند. در حقیقت می‌شود گفت اولین ابزاری که انسان با آن روبرو می‌شود تا بتواند خودش را در جهان هستی رشد بدهد گزینه است. یعنی با گزینه سعی می‌کند که بتواند جهان پیرامون خودش را بهتر بشناسد و بر آن تأثیر بگذارد.

یکی از مسائلی که در مباحث علمی که در مکان‌های مذهبی مان بیشتر مطرح می‌شود این است که اصولاً باید گزینه را مدیریت کنیم، ولی آنچه بیشتر استنباط می‌شود این است که باید سرکوب شود و گزینه اصولاً دست‌وپای انسان را بسته و انسان را به گمراهی می‌کشاند. ولی این طور نیست. واقعیتش این است که گزینه ابزار انسان برای تسلط بر دنیاست. یعنی در کنار استفاده از تفکر از گزینه هم استفاده می‌کنیم تا به دنیای خودمان مسلط شویم. این تسلط به معنای سیطره نیست و من این موضوع را به معنای کنترل به کار می‌برم. گزینه‌ی انسان مثل صفحه‌ی خالی است که آهسته‌آهسته هرچه زمان پیش می‌رود شکل پیدا می‌کند و این شکل‌گیری باعث ایجاد رفتارهایی در انسان می‌شود. گاه دیده‌اید ما روی خیلی از رفتارهای خود فکر نمی‌کنیم و خیلی گزینه‌ی آن‌ها را انجام می‌دهیم و رفته‌رفته به عادت تبدیل می‌شوند. این عادت‌ها بر اساس اصول گزینه‌ی ما تنظیم می‌شود. چیزی را که بر اساس غرائز ما شکل گرفته به صورت ناخودآگاه پیاده می‌کند.

ما اینجا متوجه شدیم که یک‌سری فاکتورها و مؤلفه‌ها بر روی گزینه تأثیر می‌گذارد و باعث می‌شود گزینه شکل بگیرد. اولین گام مهم برای اینکه ما بتوانیم بر این فاکتورها و مؤلفه‌ها غلبه کنیم و گزینه‌ی خودمان را کنترل کرده و به‌عنوان یک ابزار از آن استفاده کنیم، شناخت درست از گزینه‌مان است. شناخت درست از گزینه تنها زمانی حاصل می‌شود که در گام اول انسان به صورت کاملاً شفاف و بدون پرده با خودش صحبت کند، یعنی بگوید من چه هستم، الان چه شرایطی دارم و چگونه دارم رفتار می‌کنم؟ این گام اساسی است که باید نقاط مثبت و منفی خودش را درست ببیند و درک کند. ما با تجربه‌ای که داشتیم نتوانستیم این کار را انجام بدهیم و در جمع سه‌نفره‌ی ما این یکی از کسری‌های بزرگ بود. علت اینکه این موضوع را عنوان می‌کنم این است که اینجا مبحث درس نیست، مبحث تجربیات است و سعی می‌کنیم آنچه را خود تجربه کرده و یاد گرفته‌ایم، عنوان کنیم.

بعد از اینکه انسان مؤلفه‌های خودش را شناخت، متوجه می‌شود که دچار یک سری عادات و الگوهای ذهنی شده است. در نتیجه در مرحله‌ی بعد باید بتواند الگوهای ذهنی و رفتارهای خودش را تغییر دهد. مرحله‌ی بسیار بسیار سختی است. ما در مباحثی که گفتیم این را تأکید کردیم. برای انسانی که می‌خواهد بر جهان خودش تسلط داشته باشد این یک امر حیاتی است یعنی باید بتواند الگوهای رفتاری خودش را مدیریت کند و تغییر بدهد. یک انسان قدرتمند به

این انسان می‌گویند؛ وگرنه ما همه انسان هستیم، ما همه دو دست و دو پا داریم، همان مغزی که من دارم با همان حجم همه دارند، یعنی مغز ما چه از لحاظ حجمی و چه از لحاظ کاری هیچ فرقی با هم نمی‌کند. پس در نتیجه در مرحله‌ی اول که مرحله‌ی غرایز است، انسانی قوی‌تر است که در این شرایط بتواند الگوی رفتاری خودش را تغییر بدهد. یعنی قابلیت این را داشته باشد که بتواند الگوی رفتاری خودش را بر اساس شرایط خود تغییر دهد. اینجا می‌توان گفت میخ اصلی کوبیده شده است. هر انسانی به جایی می‌رسد که می‌تواند غرایزش را کنترل کند و می‌تواند روی فاکتورهای خودش تأثیر بگذارد و آن‌ها را فهرست کند.

راه‌حلی را که ما ارائه کردیم این است که نوشتن بهترین راه است. اینکه بنویسید که چه هستید و چه می‌کنید؟ و چه تأثیری را بر شرایط بیرون می‌گذارید؟ البته با توجه به آن مقطع سنی که هستید. مثلاً کسی که سنش پایین‌تر است به زبان خودش و کسی که سنش بالاتر است کمی مفصل‌تر و دقیق‌تر می‌نویسد. ولی این روراستی باعث می‌شود که کمک کنیم به خودمان دروغ نگوئیم و مؤلفه‌های منفی را بشناسیم. وقتی مؤلفه‌های منفی را بشناسیم، نسبت به شرایط قبل از آن، راحت‌تر می‌توانیم آن‌ها را حذف کنیم.

اینجا به فصل مشترک و نقطه‌ی اتصال گزینه و تفکر می‌رسیم. همان‌طور که در گفت‌وگوهای قبلی در نظر گرفتیم، زمانی که ما هر آیمی از مبحث را ارائه می‌کنیم بخش ارتباطش با فصل بعد را باید حتماً ارائه کنیم. یعنی اینکه بگوئیم گزینه با تفکر چه رابطه‌ای دارد؟ چطور از مرحله‌ی گزینه به مرحله‌ی تفکر می‌رسیم؟ الان من سعی می‌کنم مراحل ارتباطی را هم بگویم و اگر آقای امامی‌زاده می‌تواند چیزی را اضافه کنند من خوشحال می‌شوم که در این فصل مشترک بگویند. شاید من چیزی را از قلم انداخته باشم. آنچه ما در نظر گرفتیم این است که انسان از مرحله‌ی گزینه به تفکر می‌رسد. زمانی که شما می‌خواهید به شناخت برسید و آن فاکتورهای خودتان را در قسمت گزینه تغییر بدهید، یعنی می‌خواهید به یک شناخت کامل برسید. این مرحله‌ی شناخت صددرصد باید از درون تفکر رد شود. پس در نتیجه شاید بتوان گفت دومین ابزاری که به انسان کمک می‌کند تا بتواند بر جهان خودش تسلط داشته باشد، مکمل با گزینه می‌شود. یعنی این دو با همدیگر چفت می‌شوند. در صورتی که ما الان داریم این را مدیریت می‌کنیم. یعنی تفکرمان بر این منباست که این‌ها را مدیریت کنیم و به هم اتصال بدهیم. دیدگاهمان دیگر مثل سابق نیست که گزینه را سرکوب می‌کردند و بعد، از تفکر استفاده می‌کردند. از هر دوی این‌ها در کنار همدیگر می‌شود استفاده کرد و با استفاده از هر دوی این‌ها می‌توانیم بر شرایط جامعه‌مان مسلط شویم. آنچه که در مبحث گزینه داریم این است که اصولاً شرایط بیرونی بر انسان خیلی فشار می‌آورد و حرکت انسان را در زندگی تغییر می‌دهد. در نتیجه

تفکر باعث می‌شود که عجز بودن - یعنی بی‌فکری‌ای که انسان در هنگام استفاده از غرائزش دارد - از میان برود. زمانی که ما عجز هستیم، غرایز ما به شکلی منفی عمل می‌کنند و همه فکر می‌کنند که این غرایز باید سرکوب شوند.

تفکر، عجز بودن را از بین می‌برد، ما را با غرائز ما آشنا می‌کند و به راحتی می‌تواند به ما کمک کند تا دنیای پیرامونمان را بشناسیم. ما در باب عجز بودن خیلی بحث کردیم. بحثی مطرح شد در مورد اتفاقاتی که در جامعه‌ی ما می‌افتد؛ مانند بالا رفتن آمار خودکشی‌هایی که در جامعه یا دانشگاه‌ها یا در جاهای دیگر اتفاق می‌افتد. وقتی به مبحث خودکشی رسیدیم دیدیم که انسانی که به این مرحله می‌رسد، انسانی است که عجله کرده است. واقعیت هم همین بود. ما از داشته‌هایمان استفاده کردیم و از کتاب‌هایی که خواندیم به این نتیجه رسیدیم انسانی که می‌خواهد خودکشی کند انسانی است که سطح تفکرش پایین‌تر آمده و نسبت به آینده‌ی خود عجز است و دارد زود تصمیم می‌گیرد. چرا؟ چون خیلی از محققان نتیجه گرفتند که انسان زمانی که خودکشی می‌کند در نیمه‌ی راه پشیمان می‌شود و نکته‌ی جالب اینکه در حین خودکشی مثلاً در حال پرت شدن از ساختمان در رابطه با کاری که کرده تفکر می‌کند.

ما به این نتیجه رسیدیم که اگر بخواهیم عجله را از بین ببریم و به قولی سبطره‌ی خودمان را بر غریزه افزایش بدهیم، حتماً باید از دلان تفکر رد شویم تا بتوانیم قدرت تفکرمان را افزایش بدهیم. راه افزایش قدرت تفکر ما در یک چیز است: این که دوباره بیاییم و بحث کنیم و بگویم و بنویسیم که در گذشته، حال و آینده‌ی خودمان چه بوده‌ایم، چه هستیم و چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ من در یکی از مباحث قبلی خودم به اسم «جوامع بینش‌مند»^۱ یکی از نکاتی که مطرح کردم همین بود. یعنی برای خودمان یک سیر و یک مرحله و برنامه‌ای را در نظر بگیریم. این طرح مبحث یا طرح برنامه به ما کمک می‌کند تا ذهنمان بازتر شود. این طور نباشد که مثلاً بگوییم تفکر می‌کنیم که الان چه کار بکنیم.

موضوع خیلی جالبی که می‌خواستم مطرح کنم درباره‌ی همین بحث تفکر است که فکر می‌کنم به نتیجه‌گیری در این موضوع خیلی کمک می‌کند. انسان اصولاً دو سیر پیشرفت را طی می‌کند: توسعه‌ی مرحله‌ای و توسعه‌ی چشم‌اندازی. تکامل یا به صورت مرحله‌ای است یا چشم‌اندازی. تکامل مرحله‌ای به تکاملی می‌گویند که انسان هدفی را برای خودش انتخاب می‌کند. یعنی چیزی را به صورت بسیار ساده می‌خواهد. بعد چه کار می‌کند؟ او می‌گوید من

۱. اشاره‌ی مشارکت‌کننده به بحثی است که در قسمت دوم نشست بیست و دوم به عنوان مشارکت‌کننده‌ی اول با تیتراژ «جوامع بینش‌مند یا جوامع هدفمند» ارائه کرده است و در دفتر دوم «باب بگشا» در دسترس است.

برای اینکه به این هدفم برسیم باید اول باید این کار را بکنیم. بعد صبر می‌کنم تا بینیم شرایط بیرونی چه برای من پیش می‌آورد و بر اساس شرایط بیرونی خودم را تغییر می‌دهم. ولی تفکری که الان در دنیا رایج است، تکامل یا سیر تکامل چشم‌اندازی است که باید ترسیم کنید. من هدفی دارم و می‌خواهم به چیزی برسیم و در این راستا موفق باشم. الان چه ظرفیت‌هایی دارم؟ می‌خواهم چه کار کنم؟ به کجا می‌خواهم برسیم؟ در طی این راه چه کارهایی را می‌خواهم انجام دهم؟ یعنی از اول تا آخر مسیر را تشخیص می‌دهم. اگر اتفاقی افتاد، برنامه‌ام را تغییر می‌دهم. ولی بدون plan پیش نمی‌روم. این خیلی مهم است، اتفاقی که ما خیلی کم روی آن فکر می‌کنیم. یعنی سیستم زندگی ما و آنچه از پدرانمان یاد گرفتیم این‌طور بوده که اصولاً تکامل ما تکامل‌های مرحله‌ای بوده است. می‌رویم دانشگاه درس می‌خوانیم بینیم بعد از آن چه می‌شود، می‌رویم یک کاری پیدا می‌کنم، بینیم بعد چه می‌شود... بینید انسانی که به صورت مرحله‌ای در حال پیشرفت است اصولاً نمی‌تواند مدیریت درستی بر غرائز خودش داشته باشد. نمی‌تواند تفکر درستی داشته باشد و برای آینده‌ی خودش برنامه‌ریزی کند. این انسان چگونه می‌خواهد با خالق خودش ارتباط برقرار کند؟ خالق خودش که - به استناد آنچه آقای صابر در کلاس‌ها گفتند - بیست سال برای امتی برنامه‌ریزی می‌کند، در این بیست سال طوری برنامه‌ریزی کرده که سنگ بنای دو هزار و پانصد سال آینده جهان هستی را گذاشته است، پس قاعدتاً اگر ما بخواهیم به‌صورت پلکانی و مرحله‌ای تکامل پیدا کنیم، نمی‌توانیم ارتباط چندانی با خالق خودمان داشته باشیم. شاید کسی کتاب بنویسد، شاید خیلی‌ها اظهار نظر کنند، شاید ما علمای زیادی داشته باشیم؛ ولی من می‌گویم زمانی ما می‌توانیم ادعا کنیم که انسان‌هایی هستیم که با خالق خودمان در ارتباط هستیم و ملت‌پویایی هستیم که نتیجه بگیریم - و نتیجه‌مان به صورت علنی در کارنامه‌مان ساری و جاری باشد - که نیازی نداشته باشیم که کسی راجع به این مورد کتاب بنویسد. این چیزی است که کسی در حال قدم زدن در کنار ما هم می‌تواند به ما بگوید. و این چیزی است که ما باید تک‌تک در خود داشته باشیم. تفکر این کمک را به ما می‌کند، به شرطی که تفکر ما یک تفکر اصولی باشد. به گذشته، به حال و به آینده‌ی خودمان فکر کنیم. مولانا می‌گوید: "

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود؟

به کجای روم آخرت‌نالی و طم؟"

ما باید روی این بیت خوب فکر کنیم. شاید این بیت نقطه عطف تفکر است، وقتی انسان وارد مرحله‌ی تفکر شده و به این نقطه برسد، نقطه‌ی شروع موفقیتش است. یعنی ضربه‌ی موفقیت

را کوییده، به مرحله‌ای می‌رسد که شروع به کمک کردن به خودش و شروع به ساختن خودش از درون می‌کند. چون ما هنوز به مرحله‌های بیرونی نرسیده‌ایم. من موضوع را جمع می‌کنم. زمانی که شما تفکر می‌کنید، بر شرایط بیرونتان مسلط می‌شوید و سعی می‌کنید شرایط بیرون را مهار کنید. فصل مشترک تفکر با گفت‌وگو هم این است که زمانی که تفکر می‌کنیم نیاز داریم که تفکراتمان را بیان کنیم و نیز تفکرات دیگران را هم بشنویم. دیگران تفکر می‌کنند و بیان می‌کنند، ما هم تفکر می‌کنیم و بیان می‌کنیم. اگر قرار باشد شنیدنی در کار نباشد، به قولی می‌شود گفت «آب در هاون کوییدن» است. کسی صدای دیگری را نمی‌شنود. ولی اینجاست که می‌شود گفت آن فصل مشترک اتفاق می‌افتد و ما نیاز پیدا می‌کنیم تفکرات همدیگر را بشنویم که مبحث تفکر را آقای امامی‌زاده به طور کامل بیان خواهند کرد.

مشارکت‌کننده‌ی سوم: به نام خدا، با سلام خدمت دوستان. تشکر می‌کنم از آقای صابر که این فرصت را در اختیار ما قرار دادند. می‌خواستم گفت‌وگو را به‌عنوان یکی از بحران‌های موجود در جامعه‌ی خودمان بیان کنم. به نظر من گفت‌وگو در حال حاضر مقوله‌ی واقعاً ارزشمندی است. ما بحران زیادی در جامعه داریم که باید بشناسیم و تا آنجا که می‌توانیم مدیریت کنیم. من گفت‌وگو را در مرحله‌ی اول به‌عنوان یک بحران در جامعه می‌بینم. گفت‌وگو به ظاهر جاری و ساری است، ما باید فکر کنیم ببینیم مقصودمان از آن واقعاً چیست؟ آیا فقط حرف زدن و صحبت کردن است؟ آیا فقط شنیدن است؟ یا اینکه مجموعه‌ای از این‌هاست؟

کلاً نوع بشر برای ارتباط برقرار کردن نیاز به گفت‌وگو دارد. گفت‌وگو در قالب مرسومش گفت‌وگوی کلامی است. ولی در یک سیطره‌ی بیشتر، هر ارتباطی را می‌شود گفت‌وگو حساب کرد. به‌عنوان مثال انسان خودش می‌تواند با نگاه کردن یا با حرکات و اعمالش نوعی گفت‌وگو برقرار کند. به هر حال گفت‌وگو یک حالت اعتلا یافته‌ی ارتباط است. در بحثی که داشتیم با توجه به بحران‌هایی که از دیدگاه‌های مختلف می‌شود به آن نگاه کرد، تلاش کردیم در راستای کار جمعی، گفت‌وگو را هم به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های استوری‌برد بگنجانیم و روی آن بحث کنیم. لذا گفت‌وگو می‌تواند ابزار باشد، و نیز می‌تواند هدف باشد. یعنی گفت‌وگو به‌تهایی ممکن است بدون هیچ هدفی و فقط به‌عنوان یک گفت‌وشنود بین دو نفر یا بین جوامع، یا به‌صورت گسترده‌تر بین کشورها و حکومت‌های مختلف صورت بگیرد و خیلی هم نتیجه‌ی خاصی ندهد.

امروزه در جامعه‌ی ما در سطحی‌ترین و قشری‌ترین لایه تا موارد آکادمیک گفت‌وگو صورت می‌گیرد. ولی گفت‌وگوی مؤثری که مدنظر اخص است، به نظر من نتیجه‌ی خاصی نمی‌دهد.

گفت‌وگو می‌تواند هم ساده باشد و هم پیچیده. فرآیند پیچیده این است که آدم از قبل مسیر خودش را مدنظر قرار بدهد. اصولاً اگر از لحاظ جامعه‌شناختی نگاه کنیم، گفت‌وگو در جامعه می‌تواند یا تحقیقاتی باشد و یا تصادفی و بدون برنامه؛ مانند اینکه دو نفر همدیگر را ببینند و گفت‌وگو کنند یا اینکه بر روی یک موضوع مشخصی و خاص با اطلاعات قبلی و برنامه‌ریزی شده گفت‌وگو کنند که قطعاً آن گفت‌وگویی که برای انجام آن برنامه‌ریزی شده، نتیجه و محصول عمیق‌تری می‌دهد.

منظور از گفت‌وگو هر واکنشی است که ممکن است در جامعه با یک محرک خاصی برانگیخته شود. می‌تواند کنشی باشد که در مقابل آن واکنشی صورت می‌گیرد یا عکس‌العمل معطوف به عمل باشد یا اینکه کلامی و فقط در حد یک گفت‌وشنود باشد. در بحث «باب‌بگشا» بیشتر از دید بحرانی است که به نظر من در رابطه‌ی انسان با خدا وجود دارد. گفت‌وگو در سطح جامعه و در بین انسان‌ها جاری است. این بحران در پایین‌ترین سطحش بحرانی است که نوع انسان با خدا دارد. قرار شده که ما در این بحث‌ها الگویی بگیریم. از روش و منشی که خدا و آن چهار متن اصلی - انسان، تاریخ، هستی و کتاب - در راه اعتلا و رابطه‌ی بهینه‌شده‌مان با خدا به ما داده‌اند، استفاده کنیم. این هم قابل ذکر است که خود خدا واقعاً نشان داده چه در هستی و چه در سیر تاریخ و به خصوص در کتاب، تأکید «او» بر گفت‌وگو است. من بررسی‌ای اجمالی روی قرآن داشتم که البته خیلی مدل پژوهشی نبوده و می‌خواهم بیشتر از تجربیات و دیدی که نسبت به گفت‌وگو و دریافتی که من از کتاب‌ها داشتم خلاصه‌ای ارائه بدهم.

اگر دقت کنید گفت‌وگو در قرآن در جاهای مختلف و به بهانه‌های مختلفی مطرح شده است. این گفت‌وگو ممکن است شرح حال یا بیان خود خدا نسبت به پیامبر باشد، ممکن است بین پیامبر و قومش، بین پیامبر و شیطان، یا بین شیطان و بنده باشد. نفس گفت‌وگو مهم است و مضامینش در اینجا خیلی مدنظر نیست. من تأکیدم این است که از بحث اول، ما ابراهیم را نماینده‌ی خودمان فرض کردیم. طبق بحث‌های اولیه‌ای که داشتیم ابراهیم نماینده‌ی ماست و اینک ما پیرو ابراهیم. حالا باید ببینیم ما باید چه الگویی از ابراهیم در این زمینه بگیریم؟ باید ببینیم چگونه گفت‌وگو می‌کرد؟ با مراجعه به منبع در دسترس و قابل تورقی که داریم، این‌ها را می‌شود در حد مشاهده بررسی کرد و تحقیق بیشتری روی آن داشت. با توجه به آیاتی که در سوره‌ی ابراهیم است، همان‌طور که در جلسات گذشته یکی از دوستان به این گفت‌وگو اشاره داشت، از آن استفاده می‌کنم. در تعبیراتی که در سوره‌ی ابراهیم آمده، یک سوم آیات گفت‌وگویی خدا و ابراهیم و پیام‌های آن است.

طبق برآیند صحبت‌هایی که آقای صابر داشتند، در تمام آیات، ابراهیم فردی مشاهده‌گر بود و واقعاً دقت می‌کرد. یک دینامیسمی داشت و پی‌گیر بود. خواسته‌هایی داشت که در قالب گفت‌وگو با خدا مطرح می‌کرد. یکی از راه‌های مشاهده کردن، خود گفت‌وگو و سؤال و جواب کردن و صحبت کردن و شنیدن است. ابراهیم بارها گفت‌وگو را تجربه کرده، دوران نوجوانی با مادرش، بعد در حین رشد و جوانی با ماه و طبیعت و خورشید مناظراتی داشته و من این‌ها را در قالب گفت‌وگو می‌بینم. دریافت‌ها و سؤالاتی که برایش پیش آمده را بارها مشاهده کرده است. البته این معنای گفت‌وگو خیلی گسترده‌تر و توسعه یافته‌تر است، ولی در مرحله‌ی بعد دیدگاه خودش را در مورد این‌ها خیلی جزئی‌تر بیان می‌کند. موقعی که از زندان می‌آید و مورد اتهام واقع شده، یک دیالوگ کیفی با نمرود دارد و اظهار می‌کند پروردگار من کسی است که می‌میراند و زنده می‌کند. این شروع دیالوگ‌های جدید است. نمرود هم مقابله‌به‌مثل می‌کند و می‌گوید من هم می‌توانم همین کار را بکنم. و یک زندانی محکوم به مرگ را آزاد می‌کند و فرد بی‌گناهی را می‌کشد. بعد وارد فاز دوم می‌شود و در موضع مدیریت هستی می‌ایستد. یعنی موضعی که فراتر از موضع اول است. می‌گوید پروردگار من آفتاب را از شرق برمی‌آورد و در غرب فرومی‌برد. اگر تو خدایی آفتاب را از مغرب برآورد.^۱

در اینجاست که نمرود با آن سطح دریافتی که داشته، خلع سلاح می‌شود؛ یعنی گفت‌وگو و دیالوگی بین ابراهیم با نمرود حاصل می‌شود و اینجاست که به نظر من گفت‌وگو تأثیر خودش را می‌گذارد. این یک کار صرفاً رادیکال و عمل‌گرایانه نیست و این گفت‌وگو در همین حد می‌تواند خیلی تأثیرگذار باشد. در فاز خیلی بالایی آن می‌شود به آن گفت‌وگوی خودی و ناخودی گفت و در جامعه در سطح پایین‌تر هم اثرات خودش را به صورت مشهود می‌گذارد. کما این که در این زمینه تجربیاتی داشتیم.

ابراهیم مناظره‌ای هم با نمرود دارد. چون مناظره را هم می‌شود نوعی گفت‌وگو حساب کرد. زیرمجموعه‌ای از گفت‌وگو با هدفمندی و با قصد قبلی و به صورت کامل برنامه‌ریزی شده است. در مناظره انسان می‌داند که نتیجه می‌گیرد و طرفش قانع می‌شود. ولی در انواع گفت‌وگو شاید منظور فقط به اشتراک گذاشتن داده‌ها و اطلاعات انسان با طرف مقابلش باشد و به قصد غلبه کردن و پیروزی بر طرف مقابلش نباشد.

ابراهیم گفت‌وگویی با آزر و قومش دارد که آن هم می‌تواند یک گفت‌وگوی کیفی باشد. او می‌گوید این چیزهایی که می‌پرستید چیست؟ یعنی فقط با طرح سؤال آزر و قومش را تا حد

۱. این دیالوگ در آیات ۲۵۸ و ۲۶۰ سوره‌ی بقره منعکس شده است.

بالایی مجاب می‌کند و آن‌ها نمی‌توانند استدلالی بیاورند که قابل قبول باشد. اشاره می‌کنند ما اجداد و نیاکان خود را پرستنده این تخته‌سنگ‌ها یافتیم.^۱ ابراهیم در مراحل مختلفی که خواسته‌های خودش را با خدا مطرح می‌کند، واقعاً بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌کاری نیازی که داشته را با خدا در میان می‌گذارد و این خود می‌تواند الگوی خوبی باشد. یعنی امکان دیالوگ در رفاقت خیلی بیشتر است و خیلی نتیجه‌ی بالاتر و بازده بیشتری دارد.

مراحلی که برای ابراهیم حاصل شده و پاسخ‌هایی که از طرف خدا به او داده می‌شود، سیر تعالی را ایجاد می‌کند. آن پلکان به صورت یک گفت‌و شنود در مناظره و به شکل توسعه یافته در جریان کلام و بیانش کاملاً مشهود است. همان‌طور که آقای صابر گفتند، سطح برخورد‌های ابراهیم با خدا به صورت پله‌پله و مرحله‌بندی شده بود؛ نه اینکه یک پله بالا بیاید و ده پله جا بگذارد یا اتفاقی و تهاجمی شروع کند. نفس گفت‌وگو و آن خواسته‌هایی که ابراهیم با خدا مطرح کرد، واقعاً یک‌به‌یک ردوبدل می‌شود و در آخر منجر به نتیجه می‌گردد.

در بحث ابراهیم، قطعاً تمام مراحل بدون خطا نبود. اما منجر به کسب درک شهودی ابراهیم از خدا و توانایی‌های خودش با توجه به سبک برخوردی که خدا با ابراهیم داشت، شد. یعنی مسئله به نظر من نمی‌تواند مختص ابراهیم باشد و برای هر انسانی می‌تواند قابل استفاده و الگو برداری باشد. موسی هم گفت‌وگو‌هایی با قومش، با هارون و با خدا داشته و این گفت‌وگو‌ها می‌تواند یک تلنگر و جرعه‌ای برای ما باشد. در جامعه‌ی امروز ما گفت‌وگو واقعاً مغفول مانده و یکی از بحران‌های ما بحران فقدان گفت‌وگو است. به نظر من خیلی از بحران‌ها با گفت‌وگو حل می‌شود و یکی از ساده‌ترین و بدون دردسرتین راه‌حل‌ها است. فقط کافی است هر کدامان به خودمان مراجعه کنیم. یکی از آثاری که گفت‌وگو دارد این است که می‌تواند آستانه‌ی تحمل را بالا ببرد. ممکن است ما با یک گفت‌وگوی خیلی تند و پرخاش‌گرانه از کوره در برویم. من خودم این [بالا رفتن آستانه‌ی تحمل] را خیلی تجربه کرده‌ام و نتیجه‌اش برای خودم واقعاً مثبت بوده است. تا آنجا که در رابطه‌ی من با دوستان - حتی دوستانی که پیش از آن هیچ آشنایی قبلی نداشتیم - منجر به اتفاقات خیلی خوشایندی شده و آغاز گفت‌وگو تبدیل به تفاهم و اشتراکاتی شده است.

من از کتابی که نکات خاصی درباره‌ی گفت‌وگو داشت استفاده کردم. آنجا ذکر کرده بود که تنها با ردوبدل کردن اطلاعات و داده‌های یکدیگر، تفاهم و هم‌فکری بین انسان‌ها به وجود نمی‌آید. محصول نهایی ما و خدا می‌تواند چنین چیزی باشد. اگر ما تنها خدا را ناظری بدانیم که آن بالا و در دوردست و دست‌نیافتنی است، امکان گفت‌وگو سخت می‌شود. پی بردن به

۱. این گفت‌وگو در آیات ۵۲ تا ۵۶ سوره‌ی انبیاء روایت شده است.

کنه گفت‌وگو یکی از آن حلقه‌های مفقوده‌ای است که به نظر من باید به دنبال آن رفت و ریسمان را رها نکرد. با ردوبدل کردن اطلاعات گفت‌وگو حاصل نمی‌شود. گفت‌وگو، رسیدن مشترک به بصیرتی بر سر بارور شدن هوش جمعی است. هوش جمعی هم ممکن است بین دو نفر یا در یک جامعه‌ی گسترده‌تر باشد یا اینکه در نهایت بین انسان و خدا باشد که به راحتی می‌شود آن را تمرین کرد.

مطابق آنچه من از کتاب فوق راجع به گفت‌وگو درک کردم، گفت‌وگو می‌تواند شرایط خاصی داشته باشد. [این کتاب] ده شرط اساسی را برای آن گفته که من به صورت تیتروار آن‌ها را یادآوری می‌کنم. اولین شرط اساسی گفت‌وگو به صورت سازنده می‌تواند این باشد که انسان «موضع یادگیرنده» داشته باشد و موضع مجاب کردن طرف مقابل را نداشته باشد.

مرحله‌ی دوم «احترام کامل و متقابل» در گفت‌وگو است. همچنین «آمادگی و باز بودن ذهن برای گفت‌وگو» در مرحله‌ی دریافت می‌تواند در تبادل اشتراکات و بسته نبودن ذهن بسیار اثرگذار باشد. مورد بعدی «از دل سخن گفتن» است. گاه گفت‌وگوهایی در رسانه‌ها و جاهای مختلف توسط خیلی از بزرگان و نوادر می‌بینیم که از دل سخن نمی‌گویند یا تظاهر به گفت‌وگو می‌کنند. سخن کسی که از دل برنیاید نمی‌تواند خیلی تأثیر داشته باشد. فاکتور پنجم «شنیدن» است. در گفت‌وگو شنیدن نیمی از گفت‌وگو را تشکیل می‌دهد. تجربه‌ی من از جامعه‌ی ایران این است که یکی از نشانه‌ها و نمادهای مشخصه‌اش پرحرفی و سخن گفتن یک‌طرفه است. در حالی که شنیدن است که خیلی اهمیت دارد. گام بعدی «طمانینه و پرهیز از شتاب» است. شتاب در گفت‌وگو می‌تواند خیلی بازدارنده باشد. خیلی از موانع و عکس‌العمل‌ها به خاطر این است که انسان‌ها با فرضیه‌های قبلی به سراغ گفت‌وگو می‌روند. در گفت‌وگوهای برنامه‌ریزی شده این فرضیات را تا حد قابل توجهی به حال «تعلیق» در می‌آوریم و بعد فرضیات دیگری را می‌شنویم و آنچه را داریم، ارائه می‌کنیم. بعد یا می‌توانیم اثبات کنیم و یا با توجه به فرضیات طرف مقابل تغییرش می‌دهیم. یعنی باید یک حالت انعطاف‌پذیر به آن بدهیم.

عامل هشتم عامل «حمایت خلاق» است که می‌تواند تأثیرگذار باشد. نهم «جویندگی» در گفت‌وگو است. در خیلی از مکان‌ها و زمان‌ها گفت‌وگو نمی‌تواند خیلی مؤثر باشد و شاید فقط برای گذراندن وقت باشد و می‌تواند در دسته‌ی گفت‌وگوهای تصادفی استفاده شود. در اتوبوس، مترو یا هر جایی که اتلاف وقت هست، مانند حاشیه‌ی سمینارها و... این‌ها می‌تواند کلیدهایی برای جویندگی یا برای فهم و دریافت چیزهای جدید باشد. آخرین عامل، «نظاره کردن» به کسی است که گفت‌وگو می‌کند؛ اعم از گوینده و شنونده. نگاه متقابل می‌تواند خیلی در فرایند گفت‌وگو تأثیر بگذارد.

بحثم را با یک شعر از مولانا به پایان می‌برم:

جمله ذرات عالم در نهان
باتومی کویند روزان و شبان
ما سبیم و بصیریم و خوشیم
باشان احرمان مانا خوشیم

مشارکت‌کننده‌ی دوم: دوستان عزیز، ان‌شاءالله ما ادامه‌ی مباحث استوری‌بردمان را در جلسات آینده زیر نظر استاد صابر خدمتتان ارائه خواهیم کرد. بعد از تکمیلشان من خودم شخصاً خدمت آقای صابر می‌گویم که کدام بخش‌ها را آماده کرده‌ایم. ان‌شاءالله در هر جلسه سه یا چهار بخش را ارائه می‌دهیم و سعی می‌کنیم هم اجمالی باشد که وقت عزیزان گرفته نشود و هم اینکه مفید باشد تا دوستان بتوانند استفاده کنند. فقط در انتها بگویم که فصل مشترک بحث گفت‌وگو با تفاهم این است که نتیجه‌ی آنچه که می‌خواهیم از گفت‌وگو بگیریم ایجاد تفاهم و فصول مشترک بین افراد است. سپاسگزارم.

نشست سی‌ام: سخنرانی بنیانگذار خانه مادر و کودک^۱

توضیح مقدماتی هدی صابر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. به نام خدا. سلام به جمع. با کسب اجازه از دوستان، بزرگان جمع و مهمان محترم جلسه. سی‌امین جلسه از سلسله جلسات «باب بگشا» را برگزار می‌کنیم؛ جلساتی که از ابتدای ماه رمضان سال گذشته آغاز کردیم. علی‌رغم وقفه‌های پیش آمده امیدواریم بتوانیم بحث را ادامه دهیم.

«من رفیقم، رهگشایم، باب بگشا، نزد من آ»

بحث ما از ابتدا این بود که «او» تصریح می‌کند که دری وجود دارد، دق‌الباب کنید، پشت در ظاهراً خبرهایی است. تصریح و تأکید دارد که من را به روندها، پروسه‌ها و پروژه‌هایتان فرابخوانید. با این مبنا پیش آمدیم و آرام‌آرام مدل‌های این رابطه را بررسی کردیم؛ از جمله مدل رابطه‌ی ابراهیم با «او» که این ویژگی‌ها را داشت: صریح، شفاف، ساده‌دلانه، مستقیم، بدون پیچیدگی و پیچ‌وتاب روشنفکری و از سر دغدغه بود. ابراهیم دغدغه‌ای داشت، خدا دغدغه‌های او را فرآوری کرد و به سطح تقاضای تاریخی رساند؛ خدا با آن تقاضای تاریخی جدی برخورد کرد، پروژه‌ای تعریف شد، آن پروژه منجر به اشتراک خدا و ابراهیم در اجرا و محتوا شد؛ ابراهیم موسس محتوایی، فیزیکی و مناسکی توحید شد.

در نه جلسه پروژه‌ی مشترک خدا و موسی را بررسی کردیم. آن زمان در مصر تحولی رخ داد برای نوع مواجهه با محور آن دوران که فرعون بود. ابتدا موسی ایده‌ای داشت، ایده‌اش را تبدیل به دغدغه کرد، به سطحی از تقاضا رسید، در برآورده کردن آن تقاضا مشکل روشی داشت، خدا با او برخورد متعالی کرد و شرایطی برای او فراهم کرد که بتواند بار رسالت دورانی را به دوش بکشد و پیش برود.

در سی جلسه‌ی گذشته بحث‌هایی از این نوع داشتیم و تصریح شد که اگر ما با خودمان و «او» تعیین تکلیف کنیم، یعنی بخوایم رابطه‌ی مستمر، صاف‌دلانه و استراتژیکی با «او» داشته باشیم و برای این رابطه آورده‌هایی تعریف کنیم، «او» آورده‌هایی جدی‌تر از ما خواهد داشت.

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۸۸ است.

از آورده‌ی کوچک ما و آورده‌ی بزرگ «او» می‌توان پروژه‌ای تعریف کرد و به سرمنزلی رسید. در بزنگاه‌های بحثمان از مهمان‌هایی دعوت کردیم که در رابطه‌ی انسان با «او» دیدگاه نظری یا تجربی داشتند. میهمان اول، آقای محمدی گرگانی بودند که دیدگاه نظری داشتند و بحث «من جاودان» را مطرح کردند. بعد از آن از خانم قدس، بنیان‌گذار محک، با دیدگاه تجربی دعوت کردیم. ایشان سیرشان از سال ۶۸ تا ۷۸ را توضیح دادند؛ سیری که ابتدا با چهار مادر مشابه خودشان آغاز شد که کودکان سرطانی داشتند. امکاناتی نداشتند. از فعالیتی کوچک و زیرزمینی شروع کردند تا رسیدند به امروز که فعالیتی روی زمینی دارند، بیمارستان دوازده‌طبقه‌ی مجهز دارآباد را در سیری که طی کردند، پیش روی خود دارند و امروز بیش از پنج هزار کودک سرطانی را پوشش می‌دهند.

امروز نیز برای شنیدن تجربه‌ای دیگر خدمت سرکار خانم قندهاری خواهیم بود. حدود بیست سال پیش زلزله‌ای خانمان‌برانداز در رودبار منجیل رخ افتاد. در ایران معمولاً در این نقاط عطف فضای همگرایی ایجاد می‌شود. در این همگرایی بخشی بخشی وقت می‌گذارند، بخشی کمک می‌کنند، بخشی پول می‌آوردند، بخشی امکانات و بخشی تخصص‌شان را می‌آوردند. ولی معمولاً بعد از این پیک روانی - عاطفی همه به طور طبیعی سرکار خودشان می‌روند و تعداد کمی هستند که پی‌گیر می‌شوند و پروژه را ادامه می‌دهند. سرکار خانم قندهاری سیر خودشان را توضیح می‌دهند. من فقط یک مدخل بابتی باز می‌کنم. آن سال [زلزله رودبار] خانم قندهاری به اتفاق چند خانم دیگر رده‌ی سنی خودشان به رودبار رفتند و مثل همه کمک‌های اولیه را آغاز کردند؛ اما تفاوت ایشان و همراهانشان با بقیه این بود که از آن منطقه‌ی تکان‌خورده و امکانات از دست داده پا پس نکشیدند و در سیر خودشان با خلق امکانات، امکانی به منطقه امکان از دست‌داده افزودند. از خانم قندهاری خواهش می‌کنم تشریف بیاورند و سیر بیست‌ساله‌شان را توضیح دهند. بعد از صحبت‌های ایشان، در خدمت دو جوان هستیم که از کودکان آن زمان رودبار هستند و تحت سرپرستی و امکان‌بخشی خانم قندهاری و دوستانشان قرار گرفتند.^۱ از اظهارات دوستان جوان هم استفاده خواهیم کرد. با تشکر از خانم قندهاری، تقاضا می‌کنیم که تشریف بیاورند.

۱. با توضیحاتی که خانم قندهاری در ادامه می‌دهند مشخص می‌شود که دو دوست جوان، از نواده‌های ایشان و همکاران «خانه‌ی مادر و کودک» هستند، نه کودکان به‌جامانده از زلزله که تحت سرپرستی موسسه بوده‌اند.

سخنان «بنیانگذار خانه‌ی مادر و کودک»

سلام علیکم. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در دوره‌ی بیست‌ساله‌ی فعالیت‌مان هیچ‌وقت حاضر به سخنرانی، جلسه، صحبت کردن درباره‌ی آن نبودیم. زیرا اصرار داشتیم فعالیت‌مان ساده و مخفیانه باشد. نمی‌دانم در گفتار آقای صابر چه بود که بعد از دوسه بار ملاقات تن‌دادم به این کار و علی‌رغم تمام خواهش‌هایی که کردم که خانم‌های دیگر تشریف بیاورند، قبول نکردند. بالاخره دست‌کم برای اینکه تنها نباشم، از دو نفر از دانشجویان عزیزمان که شاید با شما نزدیک‌تر باشند و با ما همکاری نزدیکی داشتند و همان‌طور که آقای صابر فرمودند، در اول زلزله بچه‌های دو-سه ساله‌ای بودند، خواستم که من را همراهی کنند و به‌عنوان کسانی که در این سیر قرار گرفته‌اند، نظراتشان را بگویند.

فعالیت‌های ما از حدود ۴۰ سال پیش آغاز شد. زمانی که با جمعی از اقوام به مشهد سفر کرده بودیم و در آنجا با یکی از دوستان برادرم دیدار داشتیم. او که کار خود را با ۲۴ ریال و یک صندلی کنار دفترشان و حمایت از یک خانواده شروع کرده بود، آن زمان انجمن خیریه «امام زمان» را دایر کرده بودند که امروز نزدیک به ۲۰ هزار خانواده را تحت پوشش دارند. نحوه‌ی کار و رسیدگی آن‌ها به این شکل بود که شبانه با همکارانشان به دهات‌های اطراف مشهد می‌رفتند و وسایل مورد نیاز زندگی اعم از مواد خوراکی و غیر خوراکی را به سرپرست هر خانواده نیازمندی می‌دادند. چند شب هم من و دوستانم ایشان را همکاری کردیم. بسیار شیفته کار این انجمن شدیم. از آن‌ها کاغذها و اوراقشان را گرفتیم و گفتیم به ما نمونه‌ی کار بدهید که ما بتوانیم مشابه این کار را در تهران انجام دهیم. کار ما از اینجا شروع شد ولی خیلی جزئی، مخفیانه و فامیلی.

سال ۶۹ که زلزله رودبار که اتفاق افتاد، برخی که ما را می‌شناختند و می‌دانستند چنین فعالیت‌ی داریم گفتند «زلزله در ماه خرداد اتفاق افتاده است و الان ماه آذر است و چون سال [مالی] دولت نبوده و بودجه‌ای برای زلزله پیش‌بینی نشده، ماه آذر است و بچه‌ها همه در سرما هستند و بدون امکانات می‌گذرانند و دولت هم نمی‌تواند رسیدگی کند. چه کاری می‌توانید بکنید؟». به بهزیستی رشت رفتیم و با آقای صوفی‌نژاد که آن موقع رئیس بهزیستی رشت بودند گفتند «هر کاری از دست‌تان بر بیاید و برای اینجا انجام دهید لازم است». گفتیم می‌توانیم رسیدگی به پنجاه بچه را تقبل کنیم که خانواده‌ی خودمان آن‌ها را اداره کنند؛ به بقیه هم کاری نداشتیم. اما از آنجایی که کار ما باید منظم و با تنظیم اوراق [اداری] باشد، خودتان پنجاه بچه را انتخاب کنید، عکس بچه‌ها و رونوشتی از شناسنامه‌شان برای ما بفرستید.

اوراق که رسید به عنوان نمونه کار در جمع خانم‌های انجمن که اکثراً هم‌سن و سال هم بودیم گفتیم ما رفتیم این کار را شروع کردیم. همان‌جا خانم‌ها یکی‌یکی داوطلب شدند که آن‌ها هم دست به چنین کاری بزنند. کار به جایی رسید که همان روز در همان جلسه خانم‌ها در مجموع برای سرپرستی ۳۵۰ بچه داوطلب شدند. مجدد تماس گرفتیم با آقای صوفی نژاد و گفتیم مدارک ۳۵۰ بچه را بفرستند. مدارک آمد، عکس‌ها را گذاشتیم روی میز و خانم‌ها آمدند. هر کسی با ملاکی هر تعداد بچه را که می‌توانست سرپرستی کند، انتخاب کرد. مشخص کردیم هر بچه‌ای از کدام روستا، سرپرستش کدام خانواده است و چه مبلغی برای سرپرستی باید پرداخت شود. بهزیستی به ما گفت ما برای هر نفر در ماه ۱۵۰۰ تومان می‌دهیم. درست است که بیست سال پیش ۱۵۰۰ تومان مبلغ معتنا بهی بود، ولی به نظرمان آمد برای گذران زندگی کم است و مبلغی که ما تعیین کردیم که سرپرست‌های خانواده بپردازند بیش از این بود. بهزیستی هم قبول کرد. مدتی به این روال عمل کردیم ولی بعد متوجه شدیم مشکل‌ساز شده‌ایم! چون مبلغی که ما می‌دادیم از مبلغی که بهزیستی و کمیته‌ی امداد می‌داد بیشتر بود و همین موجب شد افرادی که از طرف بهزیستی و کمیته‌ی امداد سرپرستی بچه‌ها را قبول کرده بودند، با بردن دفترچه‌های مرکز ما به عنوان سند به آن دو مرکز اعتراض کنند که فلان مؤسسه‌ی خصوصی از شما که مؤسسه‌های دولتی هستید بیشتر می‌دهد! این اختلاف آسیب‌زا طبیعتاً به منطقه هم داشت کشیده می‌شد؛ چرا که بچه‌های یک روستا به دو دسته تقسیم شده بودند؛ بچه‌هایی که از ما به آن‌ها کمک می‌رسید و بچه‌هایی که از بهزیستی و کمیته به آن‌ها کمک می‌رسید که خب بچه‌های تحت سرپرستی ما اوضاع بهتری داشتند و مبلغ بیشتری می‌گرفتند. تصمیم بر این شد که مبلغ پرداختی را کم کنیم و در عوض کمک کالایی کنیم. به این ترتیب اگر کسی دفترچه‌ی ما با دفترچه‌ی بهزیستی یا کمیته را مقایسه می‌کرد می‌دید ما ۲۵۰۰ تومان می‌دهیم و آن دو ۱۵۰۰ تومان و اختلاف چندانی نمی‌دید.

سال ۷۰ شد. دولت به ما پیغام داد که در سال جدید برای آسیب‌دیده‌های زلزله بودجه تعریف شده است، اگر بخواهید می‌توانید از سرپرستی بچه‌ها دست بکشید. به خانم‌ها گفتیم، ولی کسی موافق کنار گذاشتن بچه‌ها نبود. اما روند باید تغییر می‌کرد. چون ما بهزیستی یا کمیته‌ی امداد نبودیم، به این شکل سرپرستی نمی‌توانستیم کار را ادامه دهیم و باید بچه‌ها را به فرزندخواندگی می‌گرفتیم به این معنی که نه فقط ماهانه پرداختی به آن‌ها داشته باشیم، بلکه مانند یک فرزند به آن‌ها برسیم؛ اگر حمام ندارد، برایش بسازیم، اگر خانه‌اش خراب است، تعمیر کنیم، گویی که یک بچه عین بچه‌ی خودمان در روستا داریم. همه‌ی خانم‌ها قبول کردند

و آن روز داوطلب فرزندخواندگی بچه‌های بیشتری هم شدند، به حدی که تعداد بچه‌های تحت پوشش ما از ۳۵۰ نفر به ۵۵۰ نفر افزایش پیدا کرد.

ما از سال ۷۰ سرپرست ۵۵۰ بچه شدیم. پرداخت‌ها هم مرتب توسط بچه‌ها انجام شده است. تقریباً می‌توانم بگویم که در رودبار، رستم آباد یا روستاهای دورافتاده‌تر ما خانواده‌ای نداریم که حمام نداشته باشد. اولین کار ما راه انداختن چیزی در روستاهای آن منطقه بود که اصلاً سابقه نداشت، آن هم ساخت حمام جداگانه برای هر خانه بود. ابتدا فردی از خارج از کشور آمد و گفت ۲ میلیون تومان به ما پول می‌دهد که برای این روستاها حمام عمومی بسازیم. مشکلات حمام عمومی را برایشان گفتم و از ایشان اجازه گرفتم که اگر موافق‌اند حمام شخصی بسازیم. ایشان موافقت کردند و بنا شد با هزینه‌ی او برای هر خانه‌ای یک آبگرمکن خریده شد و بعد هم با هزینه خود سرپرست‌ها با ساخت یک چاردیواری ساده حمام هر خانه ساخته شود. به این ترتیب شکل روستا عوض شد و هر خانه‌ای دارای یک حمام شد. الان تمام بچه‌های آن‌ها بدون منزل و بدون سرپرست نیستند.

تصمیم گرفته شد در زمین‌های پدری آن‌ها برایشان خانه ساخته شود. منازل روستایی (نه منزلی مانند منازل ساخته‌شده در بازسازی بم) برایشان ساخته شد. لوازم اولیه هم به آن‌ها داده شد. از آنجایی که اکثراً پدر و مادرهایشان را از دست داده بودند، یکی از اقوامشان (عمه، خاله، خانم برادر و...) را با خود بچه‌ها در آن خانه‌ها ساکن کردیم؛ ولی نه به این شکل که بچه‌ها جیره‌خوار آن‌ها شوند، بلکه این آن‌ها بودند که جیره‌خوار بچه‌ها شدند آن هم به این علت که بچه‌ها بتوانند خودمختاری داشته باشند. مخارج این‌ها تأمین شد. الحمدلله از میان این بچه‌ها الان چهار - پنج دخترخانم پزشک داریم، دو - سه پسر مهندس داریم، کاسب داریم، اکثر دخترهایمان هم ازدواج کرده‌اند و الان از آن ۵۵۰ بچه فقط ۱۲۰ بچه باقی مانده‌اند و بقیه همه سر خانه و زندگی خودشان رفته‌اند. این قصه رستم آباد بود.

اکنون می‌پردازیم به ماجرای چگونگی جاگیر شدن ما در آنجا. اولی که رفتیم برای کمک‌رسانی که خود رودبار به قدری ویرانه شده بود که اصلاً جایی برای ماندن نبود، نه فقط برای ما که برای خود بچه‌ها هم جایی نبود. حتی کانکس هم نبود که بچه‌ها بتوانند روزها و شب‌ها در آن کانکس‌ها سر کنند. تصمیم گرفتیم شب‌ها در رشت باشیم و روزها به رودبار برویم. هتلی در رشت گرفتیم ولی اصلاً بر خورد خوبی با ما نشد. مرتب به ما می‌گفتند «چرا آمده‌اید؟! دیوانه‌اید آمده‌اید؟! دولت خودش هر کاری بخواهد می‌کند! زلزله شده است که شده است! به شما چه!». می‌گفتیم «سرماست! بچه‌ها گرسنه‌اند!» می‌گفتند «به من چه! به شما چه!». اول کار مردم این نظر را به ما داشتند. دیدیم شرایط خیلی بد است. بعد از کلی اصرار پیش شهردار که

هم مسافت این رفت و آمد، هم این برخوردها، هم وسیله‌ی رفت و آمد که ۱۲-۱۳ خانم داخل یک مینی‌بوس می‌نشستیم، برایمان دشوار است و جایی به ما بدهید. پاسخ اولیه که منفی و فقط مقاومت بود. اصرارهای ما منجر شد به اینکه شهرداری وسط گاراژ حمل و نقل و وسایل نقلیه که محل رفت و آمد صنف راننده‌ها است دو کانکس به ما داد. کانکس که غیر از نامناسب بودن محلشان، خودشان هم خراب بودند! کف کانکس به قدری پوسیده و شکاف خورده بود که شب‌ها موش روی سر ما راه می‌رفت! با همه‌ی این اوضاع و احوال، همه‌ی خانم‌ها با خوبی و خوشی کنار هم بودند. شب‌ها در این کانکس‌ها بودیم و روزها به روستاها برای مرتب کردن کارها و بچه‌ها می‌رفتیم. بالاخره برنامه‌ی ما این‌طور شد که پنج روز، یک هفته، ده روز می‌ماندیم، کارها را می‌کردیم و برمی‌گشتیم. هر بار هم یک سری از روستاها را می‌رفتیم؛ چون خیلی بد به ما خانوادها داده بودند.

یکی از درس‌هایی که در خلال این تجربه گرفتیم این بود که برای این کارها نباید اختیارمان را دست دولت و بهزیستی بدهیم! نه از آن جهت که کار نمی‌کنند، بلکه گاهی بعضی امور را لحاظ نمی‌کنند. وقتی به بهزیستی گفتیم پانصد بچه به ما بدهید، انصاف به خرج ندادند که دست‌کم از روستاهای یک منطقه، آن هم منطقه‌ای که رفت و آمدش میسر باشد، به ما بچه بدهد. بچه‌هایی که به ما داده بودند از بدترین روستاها، بدترین راه‌ها و دورترین روستاها، آن هم بسیار پراکنده بود. برای مثال برای رفتن به یکی از روستاها با ماشین کمک‌دنده‌دار می‌رفتیم تا سنگرود، از سنگرود با قاطر باید از رودخانه‌ای پرآب رد می‌شدیم تا می‌رسیدیم به روستای زردکش می‌رسیدیم، روستایی که سهم ما از آن بعد از رسیدن به آنجا با این همه مصیبت تنها دو خانواده بود! بدترین روستاها، بی‌امکان‌ترین روستاها و فقیرترین روستاها را به ما داده بودند که خودشان نروند! اگر خانواده‌هایی که به ما داده بودند مثلاً از ده روستای کنار هم بود برای رستم‌آباد و رودبار کارهای زیادی می‌توانستیم بکنیم. ولی چون پراکنده بود و ما هم بعد از اینکه بچه‌ها را گرفتیم متوجه این پراکندگی شدیم، هم برای حل این مشکل دیگر نمی‌توانستیم کاری بکنیم هم برای کمک‌رسانی دست‌مان بسته بود و محدود بودیم.

همان‌طور که گفتم برنامه ما این بود که در ماه ۵ تا ۱۰ روز رشت باشیم. بعد از این سفر اول وقتی برگشتیم، تهران از شهرداری با ما تماس گرفتند که بیایید و کانکس‌ها را خالی کنید! هرچه وضعیت را برایشان توضیح دادیم کوتاه نیامدند! برگشتیم رشت، رفتیم سراغ کانکس‌ها، دیدیم درب آن‌ها را شکسته‌اند! لوازم ما را وسط گاراژ ریخته‌اند و می‌گویند ما اینجا را می‌خواهیم و بی‌جهت اینجا را به شما داده‌اند.

شوهر من، آقای احمدزاده، از تاجرهای بزرگ خرمشهر بودند و حمل و نقل آبی و زمینی داشتند. آقای احمدزاده در همان سال دید چشم‌شان را از دست داده بودند، ولی از این بابت ذره‌ای ناراحت نبودند و می‌گفتند خدا چشم مرا از من گرفته، در عوض پانصد بچه به من داده است. بدون هیچ شکایت و گل‌های بدترین جاها و در بدترین وضعیت‌ها با ما می‌آمدند. وقتی فهمیدند شهرداری چنین کاری کرده است، نامه‌ی تشکر آمیزی برای شهرداری فرستادند و از شهرداری تشکر کردند که چنین کاری کرده است و گفته بودند «اگر این کار را نمی‌کردید من همیشه به امید دو کانکس شما مانده بودم. حالا توکلم را از تو برداشتم؛ دم در خانه‌ی خدا می‌روم، خدا خودش برای من درست می‌کند. خودش بلد است چطور درست کند». بعد برای شهردار نوشته بودند می‌دانی من این را چطور آموختم؟ روزی که دو کانکس را از شهرداری گرفتم، برای تعمیر قفل خراب کانکس‌ها یک قفل‌ساز آوردم. قفل‌ساز تعریف کرد که دو - سه فرزندش زیر آوار مرده بودند و تنها یکی از فرزندانش زنده بود. همان یک فرزندش هم زیر آوار بود و نه خودش می‌توانست بیرون بیاید و نه من در آن نصف شبی که نه بیل و کلنگ داشتم و نه چراغ و نه هیچ چیز دیگر نتوانستم او را بیرون بیاورم. تمام مدت هم فرزندم داد می‌زد «پدر کمک کن!» آن قدر این را گفت تا مرد. آقای احمدزاده همان وقت برگشته بودند به آن قفل‌ساز گفته بودند می‌دانی چرا فرزندت مرد؟ چون امیدش به تو بود. اگر یک بار گفته بود «خدا کمک کن»، خدا دری را برایش می‌گشود و او می‌توانست نجات پیدا کند. آقای احمدزاده این درس را از این واقعه گرفته بودند. آقای احمدزاده با نقل این ماجرا برای شهردار، در ادامه نامه نوشته بودند «حال با این کار تو، من هم امیدم را از تو برداشتم، به خدا امید می‌بندم و دنبال زمین می‌روم». الحمدلله الان با کارهایی که در آنجا شده است، دانشگاه ساخته شده است، چهارصد دانشجو داریم، خوابگاه دانشجویی داریم که بهترین خوابگاه خاورمیانه هم به پای آن خوابگاه نمی‌رسد. پدران دانشجوها وقتی می‌آمدند بچه‌هایشان را آنجا بگذارند با این تصور می‌آمدند که بچه‌هایشان قرار است در چه جای نامناسبی باشند ولی وقتی خوابگاه ما را دیدند خم شدند و دست مهندس ما را بوسیدند و گفتند اصلاً فکر نمی‌کردیم در این منطقه چنین جایی با این امکانات داشته باشیم. الحمدلله هنرستان فنی و حرفه‌ای ساخته شده است. محل سکونت برای بچه‌ها ساخته شده است. خانه‌هایشان ساخته شده است. مجتمع‌های بچه‌ها ساخته شده است.

همه‌ی این کارها با امید به خدا انجام شده است. همه کار خود خداست. اعضای انجمن ما چشمشان غیر از خدا به چیز دیگری نبوده است. به بچه‌هایمان هم می‌گوییم ما نمی‌گوییم درس بخوانید یا نخوانید، درس خواندن خیلی خوب است، اما آدم شدن از درس خواندن

خیلی بهتر است. به بچه‌ها می‌گویم فرض کنید پزشک یا جراح شده اید. مریض می‌آید پشت درب مطب‌تان و می‌گوید چهار - پنج میلیون پرداز تا عملت کنم. مریض می‌گوید نمی‌تواند این مبلغ را پرداخت کند و شما به او می‌گویید برو و بمیر! این یک درس خواندن است. اما یک حالت دیگر را هم در نظر بگیرید. فرض کنید درس نخوانده‌اید و قصاب شده‌اید. بچه‌ای می‌آید از شما گوشت می‌گیرد و می‌فهمید یتیم است یا زنی می‌آید و می‌فهمید بی‌سرپرست است، به خودتان می‌گویید اشکال ندارد، یک مثال گوشت بیشتر برایش می‌گذارم، یک تکه چربی هم برایش می‌گذارم تا شب شام بهتری بخورد. اگر این چنین قصابی شوید برای من خوشایندتر است تا آن چنان پزشکی شود. هر کاره‌ای می‌خواهید بشوید قبلش آدم بشوید! چه بهتر که درس خوانده باشید و آدم هم باشید. اما بین این دو حالت که درس خوانده باشید و آدم نباشید یا اینکه درس نخوانده باشید ولی آدم باشید، چه بهتر که حالت دوم باشید. کار معمولی کنید، ولی آدم باشید.

زلزله‌ی بم رخ داد. رفتیم آنجا چهارصد بچه هم از بم تحت پوشش گرفتیم. خدا را شکر اصلاً نمی‌شود وضعیت بم را با وضعیت رودبار مقایسه کرد، چون وضعیت خانواده‌ها متفاوت است. بچه‌های بم همه خانواده‌دار و دارای امکانات حداقلی هستند. البته مشکل بزرگ ما در اینجا این بود که بخش زیادی از خانواده‌ها دچار اعتیاد هستند، هم پدرها و هم مادرها. الان در بم یک ۲۸ واحدی ۸۵ متری با مدرن‌ترین تجهیزات رفاهی ساخته شده است، به بچه‌ها تحویل داده شده است و بچه‌ها از اردوگاه‌ها و کانکس‌ها بیرون آمده‌اند و در واحدهایشان زندگی می‌کنند.

این بچه‌های نازنین دانشجو که امروز با من هستند، از رودبار با ما همکاری می‌کردند. در بم هم با همکاری می‌کنند. مرتب به وضعیت رسیدگی می‌کنند. به ما هم کاری ندارند! خودشان تعطیلاتشان را می‌روند با بچه‌ها فعالیت فرهنگی دارند.

اکثر بچه‌های [تحت سرپرست] ما الان مشغول درس کامپیوتر هستند و مادرهای بیسوادمان هم در حال درس خواندن هستند. از آن‌ها می‌خواهم خودشان بیایند و بگویند چطور با دست‌خالی با ما همکاری می‌کنند. هزینه‌ای ندارند که از خودشان خرج کنند، ولی همین برنامه‌های فرهنگی‌ای که برای بچه‌های ما مثلاً در مجتمع‌مان در بم دارند، چنان در روحیه‌ی بچه‌های ما تأثیرگذار است و برای دیدن این‌ها مشتاق‌اند و برایشان گریه می‌کنند که وقتی ما می‌رویم می‌گویند شماها را نمی‌خواهیم و سراغ این جوانانمان را از ما می‌گیرند! سن‌های این جوانان ما به بچه‌های ما در بم نزدیکتر است و دردشان را بهتر می‌فهند. اگر از من سؤال‌ی ندارید بروم و بچه‌های ما بیایند.

♦ هدی صابر: خیلی ممنون. قبل از اینکه بچه‌ها بیایند و سیر را توضیح دهند، ممکن است بفرمایید با چه امکاناتی کار را شروع کردید و به تدریج امکانات تان به چه بناهایی تبدیل شد و به چه سطحی رسید؟

خانم قندهاری: درباره‌ی رودبار خدمت‌تان عرض کردم ابتدا ما فقط بچه‌ها را تحت پوشش گرفتیم. بعد دیدیم اکثر بچه‌ها بعد از سوم راهنمایی ادامه تحصیل نمی‌دهند. وقتی علت را از آن‌ها جویا شدم، پاسخ اکثر آن‌ها اشاره داشت به اینکه صدمه روحی خورده‌اند. مثلاً یکی از بچه‌ها به من گفت «تو پدر و مادر داری؟» «گفتم بله. گفت «اگر پدر و مادر ت زیر آوار مرده باشند، بعد با دست خودت آن‌ها را از زیر آوار بیرون کشیده باشی، سه روز جنازه‌های آن‌ها روی دستت مانده باشد، نتوانسته باشی آن‌ها را دفن کنی، جنازه‌هایشان بو گرفته باشد اصلاً درس می‌خوانی؟!».

آقای احمدزاده گفتند لازم است برای این‌ها هنرستانی ساخته شود که این‌ها بعد از سوم راهنمایی وارد فنی و حرفه‌ای شوند و دست‌کم کاری بیاموزند. این شد که آنجا هنرستان تاسیس کردیم. ابتدا بودجه‌ی ما خیلی کم بود، ولی مردم ما خیلی خوب‌اند، خیلی خوب‌اند. هیچ جای دنیا چنین مردمی ندارد. آقای احمدزاده می‌گفتند کسی اگر می‌خواهد کاری کند، کارش را شروع کند، مردم بدانند جیبش سوراخ ندارد، اگر پولی می‌دهند در راهی که می‌خواهند خرج می‌شود و تمام دخل و خرج‌ها مدرک داشته باشد و به همه سند داده شود تا بدانند پول در جای درست خرج می‌شود و نتیجه را ببینند، مردم به شما اطمینان می‌کنند. مهمتر از جمع کردن پول، جلب اطمینان است. اطمینان که جلب شود، سرمایه هم جمع می‌شود.

افرادی که در خیریه ما بودند دیگر به ما اطمینان داشتند، همین که می‌گفتیم می‌خواهیم برای فلان بچه دوچرخه بخریم بدون اینکه سؤالی از ما بپرسند مبلغ را می‌دادند، ولی ما امکان نداشت به آن‌ها رسید و سند ندهیم، امکان نداشت نامه‌ی تشکر بچه‌ای را که صاحب دوچرخه شده بود به آن‌ها نرسانیم. می‌دانستند اگر چهل [هزار] تومان می‌دهند برای خرید یک دوچرخه، دو هزار تومان دیگر رویش گذاشته می‌شود و کالایی بالاتر از پولی که داده‌اند خریده می‌شود. ما همه جور کالای دست دوم از خانواده‌ها می‌گرفتیم؛ از کفش کهنه گرفته تا چارچوب آهنی در و پنجره. برای مثال آقای احمدزاده اجازه نمی‌دادند اگر جایی آهن زیاد لازم است، آهن گرفته‌شده از مردم فروخته شود، به پولش مبلغ دیگری اضافه شود و آهن بیشتری خریده شود و به کار برود. بلکه اصرار داشتند اگر آهنی کم است، به خود همان آهن، اضافه کنید، اگر زیاد است، از همان ببرید و خود همان آهن‌های جمع‌آوری‌شده را عیناً در ساختمان به کار ببرید و از آن عکس بگیرید و عکس آن را برای کسی که آن مثلاً چارچوب آهنی پنجره را داده است بفرستید.

می دانم وقت تان گرفته می شود ولی چند ماجرای کوچک را تعریف می کنم، شاید برایتان مفید باشد. آن زمان «روغن اصیل» خیلی کم بود. در آن شرایط به ما بن روغن اصیل رسید. روغن اصیل خریدیم و درب منازل در رودبار بردیم. خانمهایی که با ما همراهی می کردند گفتند روغن اصیل در بازار تهران پیدا نمی شود. اجازه بدهید روغن های اصیل را ببریم تهران بفروشیم، به ازای هر یک «روغن اصیل» دو «روغن لادن» بگیریم. به نظرم آمد فکر خوبی است و موافقت کردم. به آقای احمدزاده گفتم. گفتند «غلط می کنید! چرا می خواهید چنین کاری کنید؟! وقتی روغن اصیل از این در خارج شود همه می بینند ولی وقتی در افزایش روغن لادن وارد اینجا شود هیچ کس نمی بیند!».

آن زمان شایع شده بود که هلال احمر پتوهای خارجی را که برای کمک به رودبار فرستاده شده بود، در بازار فروخته است. آقای احمدزاده این جریان را تعریف کردند گفتند «هلال احمر همین کاری را کرده است که تو می خواهی بکنی! من نمی گویم هلال احمر دزدی کرده است، بلکه پتوهای خارجی را فروخته است که در افزایش سه پتوی ایرانی از بازار بگیرد. ولی می بینی که مردم فقط قسمت اول کار آن ها را دیده اند! این کار را هیچ وقت نکنید. هر جنسی برای اینجا می آید، خوب است برای خود بچه هاست، کم است برای خود بچه هاست. چیزی که وارد اینجا می شود، به هیچ قیمتی نباید از اینجا خارج شود، مگر به دست خود بچه ها برسد. ولی بگویند یک روغن بده، پنج برنج بگیر. هیچ وقت چنین کاری نکن. آن برنج را خود خدا می رساند». ما که هیچ کدام عاقل نیستیم. وقتی وارد کار می شویم باید ببینیم چه کاری به نفع خیریه است، به نفع بچه است، به نفع اسم و آبروی خیریه است. الحمدلله پانصد بچه مان در رودبار را به ثمر رسانده ایم و الان چهارصد بچه در بم داریم. هر روز برای گرفتن بچه ی جدید به دفتر ما مراجعه می کنند. علت این مراجعه ها چیست؟ هر مقداری هم که لازم باشند حاضر است بدهند، از هزینه گذران زندگی بچه ها تا ساخت مسکن برای آن ها. ولی ما قبول نمی کنیم دیگر بچه ای تحت پوشش خیریه ی ما به خانواده ای واگذار شود. چون ما نمی خواهیم تعداد بچه هایمان زیاد شود. چون ما کمیته ی امداد نیستیم و نمی خواهیم کمیته ی امداد شویم. ما با این سن و سال، مرتب ماهی چند روز می رویم و خانه های تحت نظارتمان را بازدید می کنیم. این بار که ما رفتیم در گرمایی که بود طی دو روز، سی خانه را بازدید کردیم. از ریز جزئیات زندگی شان می پرسیم. از اینکه چه چیزی دارند و چه چیزی ندارند، چه چیز کمبود دارند، بچه شان درس می خواند یا نمی خواند، خدایی ناکرده به قلیان و مواد مخدر روی نیاروده باشد. ما مرتب سرکشی می کنیم. اگر نخواهیم سرکشی نکنیم اصلاً چرا ما سرپرستی شان را به عهده بگیریم؟! اگر غرض فقط رساندن پول باشد، کمیته ی امداد و بهزیستی هم پول می دهد.

پنج هزار بچه در زلزله‌ی بم بی‌سرپرست شدند، از این پنج هزار بچه ما فقط سرپرستی چهارصد بچه را تقبل کردیم و کمک مالی برای همان چهارصد بچه قبول می‌کنیم. ولی ثمره چهارصد بچه‌ای که ما داریم ان‌شاءالله آدم است. سؤال دیگری اگر هست در خدمت‌م.

♦ **هدی صابر:** ممکن است وظایف پدریار و مادریارهایی را که برای بچه‌ها گرفته‌اید توضیح دهید؟

خانم قندهاری: پدریار و مادریارها دو دسته بودند. یک سری (که بیشتر هم شامل پدریارهاست) می‌گفتند ما فقط سرپرستی مالی بچه را به عهده می‌گیریم، تمام خرج و مخارجش را می‌دهیم، ولی نه خودمان برای کمک می‌آییم، نه بچه را می‌بینیم، نه نامه‌اش را برای ما بفرستید و نه حوصله داریم نامه‌اش را جواب دهیم. ما به بچه‌هایی که پدریار یا مادریاری از این دست داشتند، می‌گفتیم پدریار یا مادریار شما خارج از کشور است، نمی‌تواند بیاید شما را ببیند، اسمش را هم به شما نمی‌گوییم چون فایده‌ای برای ما ندارد، شما فقط می‌توانید برای او نامه بنویسید و او هم نامه‌ات را جواب می‌دهد. این بچه‌ها نامه می‌نوشتند، ما خودمان نامه‌شان را از زبان پدریار یا مادریارش جواب می‌دادیم، رونوشتی از نامه‌ی بچه و جواب خودمان را هم برای پدریار یا مادریارش ارسال می‌کردم.

دسته‌ی دیگر پدریار یا مادریارهایی بودند که تا همین الان هم که بچه‌شان به سرانجام رسیده است و ازدواج کرده است و حتی صاحب فرزند شده است، با او ارتباط دارند. مثلاً مادریاری با من تماس می‌گیرد و می‌گوید بچه‌اش تماس تلفنی گرفته، پولی در دستش نیست، همین امروز کسی را به رودبار بفرستم و مثلاً پنجاه هزار تومان به دستش برسانم. ما هم این کار را برایشان می‌کنیم. بعضی‌ها این طور نزدیکی پیدا می‌کردند.

اینها را می‌گویم برای اینکه خدا را بهتر بشناسیم. ما متأسفانه اصلاً خدا را نمی‌شناسیم. حتی خود من در این سن بالا خدا را نمی‌شناسم. بچه‌ای داشتیم که پدر و مادر نداشت. با مادربزرگش زندگی می‌کرد. وقتی زلزله اتفاق افتاد خیلی کوچک بود. مرتب به او سر می‌زد. هر بار هم می‌رفتم عروسکی چیزی برایش می‌بردم و خیلی او را ناز و نوازش می‌کردم. یک بار مادریارش گفت می‌شود من هم با شما بیایم؟ گفتیم بله. مادریارش همان موقع سش از من بالاتر بود و ظاهر خیلی زیبایی هم نداشتند. با هم راهی خانه این دختر بچه شدیم. تصورم این بود که وقتی برسیم بچه می‌آید و خودش را در بغل من می‌اندازد، چون مرا همیشه دیده بود و همیشه از دست من عروسک و هدیه گرفته بود. ولی وقتی رسیدیم خدا شاهد است به محض این که این مادریار وارد خانه شد، بچه‌ای که اصلاً نمی‌دانست خانمی که با من است مادریارش است، مرا زد کنار و رفت سمت مادریارش، در بغلش نشست و از بغلش بلند نشد.

این راهنمایی خدا است. وقتی هم که می‌خواستیم از خانه خارج شویم دختر بچه می‌گفت «بقیه بروند، ما با شماها کاری ندارم، ولی این خانم (مادریارش) اینجا بماند». این بچه با این واکنش چنان مادریارش را تحت‌تاثیر قرار داد که همان‌جا با شوهرش تماس گرفت و گفت من نمی‌توانم امشب بیایم و ماجرا این است. شوهرش هم گفت همان‌جا بمان و هر کاری از دستت بر می‌آید برای این بچه انجام بده. این خانم آنجا ماند و کارهای بچه را سر و سامان داد و خانه‌اش را ساخت و مادر بزرگ بچه را به خانه‌ی بچه منتقل کرد و الان هم که آن دختر بچه بزرگ شده است و دو فرزند دارد، هنوز با هم در ارتباط‌اند. این خداست که دل‌ها را این‌طور هدایت می‌کند؛ و گرنه قاعدتاً آن بچه آن روز اصلاً نباید واکنشی نسبت به آن خانم نشان می‌داد. پس می‌فهمیم راهنما کس دیگری است. کسی که بچه می‌گوید برود در بغل چه کسی بنشیند و از بغلش بلند نشود؛ کسی که به بچه می‌فهماند چه کسی وسیله‌ی خدا برای راه انداختن کار آن بچه است.

همه‌ی این‌ها کارهایی بود که ما با بودجه‌ی بسیار اندکی شروع کردیم. چیزی که من در این میان فهمیدم این است که انسان‌های درستی باشید، خدا کمک می‌کند، مردم هم خیلی خوب هستند، مردم ما خوب مردمی هستند، از هیچ چیز کوتاهی نمی‌کنند.

♦ هدی صابر: هنرستان با چه بودجه‌ای ساخته شد؟

خانم قندهاری: ذره ذره جمع شد. اگر به شما بگویم بیلان سالیانه‌ی ما را که می‌دهند و می‌بینیم که خرج‌مان چند میلیارد شده است، خودمان می‌مانیم که خدایا! این پول از کجا آمده است؟! چگونه این پول‌ها جمع شد و این کارها انجام شد؟!

الان در بم دو ساختمان داریم؛ یک ۲۸ واحدی و یک ۱۶ واحدی ساخته شده است. هر واحد ۲۵ میلیون تومان هزینه برداشته است. خودمان نمی‌فهمیم سرمایه‌اش از کجا جور شده است؟ همراهان ما شب می‌گویند بودجه کم است، فردا صبح بودجه فراهم می‌شود. این را باور کنید، خدا می‌داند که حقیقت می‌گویم، هر جا من خوف کردم و از ترس ماندن در خرج و مخارج گفتم کاری را نکنیم، آقای احمدزاده گفتند «اللّه موجود»؛ کار را انجام دادند. می‌گفتم فردا چک داریم دست مردم! می‌گفتند «اللّه موجود» و فردا صبح می‌آمد در حساب... من نمی‌فهمم چه حساب و کتابی است. یک دفعه یکی می‌آید می‌گوید پدرم فوت کرده است، می‌خواهم ثلثش را به شما بدهم، دیگری می‌آید می‌گوید نذر کرده است و به این ترتیب فردا صبح روزی که ما نگران بودجه و چک هستیم، جای همه چیز پر می‌شود، کسی می‌آید بخشی از کار را تقبل می‌کند و خلاصه هر طوری هست، می‌رسد.

«بسم‌اللّه» بگویید، کارتان را شروع کنید و نترسید. جوان‌ها، عزیزانم، نمازتان را بخوانید. هیچ‌کار دیگری را نمی‌گویم بکنید یا نکنید ولی نمازتان را اگر ترک نکردید، خدا راه را نشانان

می‌دهد و آخرش همه چیز درست می‌شود. رابطه‌تان را با خدا قطع نکنید، برای خدا هم کار کنید، بگویید خدایا برای تو، به اسم تو؛ خودش همه چیز را درست می‌کند.

♦ **هدی صابر: خانه‌ی مادر و کودک را چه زمانی و با چه سیری به سرانجام رسانید؟ خانم قندهاری:** حدود سال ۷۱. سیر آن خیلی ساده بود. گروه بانوان نیکوکار که با ما همکاری می‌کردند، در آسایشگاه کهریزک هم کار می‌کنند. آسایشگاه کهریزک از جایی شروع شد که مرحوم دکتر حکیم‌زاده - خدا رحمتشان کند - یکی دو بار دیده بودند مریضی را پشت در جایی می‌گذارند. علت را که جو یا شده بودند گفته بودند این‌ها دیگر مریض نیستند، ولی دیگر عمرشان را کرده‌اند و زنده نمی‌مانند؛ بنابراین نمی‌توانند تختی در بیمارستان اشغال کنند. دکتر حکیم‌زاده هم طی ماجراهای بسیار مفصلی اتاق مخروبه‌ای را گرفته بودند و ۱۰-۱۵ مریض را آنجا جا داده بودند، در اتاقی که هیچ‌گونه امکاناتی نداشتند.

از آنجایی که با گروه بانوان آشنایی پیدا کرده بودند و خانم‌ها رفته بودند آنجا را دیده بودند آهسته‌آهسته آهسته آن اتاق مخروبه تبدیل شده است به آسایشگاه کهریزک با دو هزار مریض که بهترین امکاناتی را که در خاورمیانه نظیر ندارد، هم برای آن‌ها فراهم شده است و به همین علت مرتب از آن بازدید می‌شود و از آنجا فیلمبرداری می‌شود. الان معلول‌ها در آنجا همه نوع کلاس، امکانات، زندگی و کارآموزی می‌کنند و زندگی‌شان را ادامه می‌دهند.

این گروه بانوان نیکوکار [در تاسیس خانه‌ی مادر و کودک] با ما هم همکاری می‌کردند. در واقع آمدند به ما پیشنهاد دادند حالا که هنوز به ثبت نرسیده‌اید، برویم تحت پوشش فعالیت آن‌ها در آسایشگاه کهریزک و با آن‌ها یکی شویم. ته دلمان دوست نداشتیم این چنین شود، چون بالاخره فعالیت ما برای بچه‌های یتیم و فعالیت آن‌ها برای معلولین بود و تداخل پول این‌ها ممکن بود اشکال شرعی پیدا کند. با این حال قبول کردیم.

ولی وقتی پیشنهاد تلفیق فعالیت‌هایمان را به دولت ارائه دادند، دولت نپذیرفت و گفت در اساسنامه‌ی خانه‌ی معلولان کهریزک قید شده است که برنامه‌شان نگهداری افراد معلول است و نمی‌شود یتیم‌ها را هم در بر بگیرند. در اینجا ما درخواست ثبت خانه‌ی مادر و کودک را دادیم و خیلی هم فوری به ثبت رساندند. در رودبار ما به ثبت رسیدیم، هیئت مدیره‌ی پنج‌نفره داریم که البته اکثرشان فقط سر می‌زنند و اگر کار واجبی داشته باشیم انجام می‌دهند، ولی کارهای دیگر الحمدلله با همین گروه پنج تا ده نفری انجام می‌شود.

♦ **هدی صابر: هیئت مدیره‌تان چه آورده‌هایی دارند و چه کمک‌هایی به شما می‌کنند؟**

خانم قندهاری: غیر از کمک فکری ای که می‌کنند، احیاناً اگر کار اداری هم داشته باشیم انجام می‌دهند. چون الان دیگر آقای احمدزاده سنشان خیلی بالاست و بینایی‌شان را هم که از دست داده‌اند. ولی [هیئت مدیره] در تصمیم‌گیری‌ها نمی‌توانند کمک کنند، چون از نزدیک با ما در فعالیت‌ها نیستند، درکی از وضعیت بچه‌ها ندارند. بچه‌های ما بیشتر می‌توانند در تصمیم‌گیری‌ها به ما کمک کنند تا هیئت مدیره‌مان. چون حضور هیئت مدیره‌مان در همین حد است که می‌آیند کار را انجام می‌دهند و می‌روند و اوراق را امضا می‌کنند و نقشی در تصمیم‌گیری‌ها برای بچه‌ها ندارند.

ما امسال چهل دانشجو داریم. خیلی است! از این چهل نفر فقط ده نفر دانشگاه سراسری‌اند، بقیه همه دانشگاه آزادند. حساب کنید ما سالی چهل میلیون تومان هزینه‌ی دانشگاه آزاد می‌دهیم و منبع این هزینه‌ها می‌رسد و خدا را شکر نمی‌شود دانشجویی اوراق مالی‌اش را حواله کند و من به او بگویم سه روز صبر کن تا مبلغ را برایت بفرستم! پیش از اینکه بچه‌ها اوراق مالی‌شان را بفرستند، می‌بینم پول رسیده است و برای دادن به بچه‌ها آماده است. الحمدلله بچه‌ها هم دارند درس‌شان را می‌خوانند.

♦ **هدی صابر:** در دفتر «خانه‌ی مادر و کودک» از اعضای خانواده‌ی خودتان چه کسانی به شما کمک می‌کنند؟

خانم قندهاری: خیلی‌ها. کارهای کامپیوتری‌مان را نوه‌هایم انجام می‌دهند؛ برخی کارهای متفرقه‌مان بر عهده‌ی فرزندانم و عروس‌هایم هست. اکثرشان کمک می‌کنند. البته نتوانستم زنجیری گردن یک کدامشان بیندازم و بیاورم جای خودم بنشانم که ان‌شاءالله درب اینجا بسته نشود، ولی برای چنین چیزی خدا خودش حتماً ذخیره‌ای دارد و به وقتش می‌فرستد. افراد خانواده‌ی من کمک‌های متفرقه می‌کنند، ولی این طور نیست که دائم آنجا باشند و کار را زیر نظر بگیرند.

♦ **هدی صابر:** در بیست سال گذشته به طور متوسط روزی چند ساعت وقت صرف این کار می‌کردید؟

خانم قندهاری: تمام وقتم را. تقریباً بعضی اوقات، جمعه و شنبه و شب هم نداشتم. چون بعضی کارها طوری بود که اگر روی زمین می‌ماند، همه‌چیز عقب می‌افتاد. وقتی زلزله‌ای رخ می‌دهد، آن روزها و ساعات اولیه کارهای خیلی خیلی زیادی هست که نیاز به رسیدگی دارد. خیلی وقت‌ها در تراکم کاری شب‌ها کارهای آقای احمدزاده را که انجام می‌دادم و در خانه دیگر کاری نداشتم به دفتر برمی‌گشتم.

مثلاً الان زمان آمدن کارنامه‌های بچه‌هاست و یکی از اوقاتی است که کارهای زیادی باید انجام شود. پیش از آمدن به اینجا با بچه‌های مؤسسه مشغول صحبت بر سر این بودیم که چه چیزی به‌عنوان جایزه‌ی کارنامه به بچه‌های نخبه بدهیم. از کلاس اول تا کلاس پنجم چه جایزه‌ای تعیین کنیم. تشویق راهنمایی‌ها و دانشجویهایمان به چه ترتیبی باشد. ما امسال دانش‌آموز پیش‌دانشگاهی داریم با معدل ۱۹/۵ و ۲۰؛ پیش‌دانشگاهی بودن با این معدل چیز کمی نیست. چند نفر از بچه‌های ما الان برای پزشکی اسم نوشته‌اند. برای همه‌ی این‌ها باید فکر شود. این قبیل زحمات ما با بچه‌های جوانمان است. جایزه‌ها را معین می‌کنند، لیست تهیه می‌کنند، چند جایزه لازم داریم، چند نفر معدل ۲۰ داریم. این کارهای اضافی بعدازظهرها در دفتر انجام می‌شود. از صبح ساعت ۸ تا ۱ بعدازظهر ساعت کارهای رسمی است، ساعت ۱ می‌رویم برای نماز و ناهار و اگر کار اضافی‌ای باشد، بعدازظهر به دفتر برمی‌گردیم. اکثر بچه‌های دانشجویی ما که کمک‌بار ما هستند، بعدازظهر از ساعت ۴-۵ بدون اینکه کاری به من داشته باشند، می‌آیند در دفتر و شروع به انجام این کارها می‌کنند. همه‌ی لیست‌ها را در می‌آورند، بچه‌ها و جایزه‌هایشان را تعیین می‌کنند و آخر سر لیست را روی میز ما می‌گذارند و بعد هم ما می‌گوییم ما این کارها را کردیم! قضیه‌ی «بگیر و ببند و امانش مده. به دست من پهلوانش بده» است. واقعیت این است که ما کاری نمی‌کنیم و همه‌ی کارها را خودشان انجام می‌دهند.

♦ **هدی صابر:** چند نفر از همکاران شما در دفتر حقوق بگیر و چند نفر داوطلب‌اند؟ خانم قندهاری: حقوقی جزئی به‌اندازه‌ی هزینه رفت‌وآمد به اعضاء می‌دهیم. به جز حسابدار و راننده که کارشان زیاد است و حقوق ثابت دارند و بیمه هم هستند، به بقیه‌ی اعضاء پولی نمی‌دهیم که بشود گفت حقوق می‌دهیم؛ تقریباً می‌ود گفت کم‌هزینه می‌دهیم.

♦ **هدی صابر:** منابع و مصارف‌تان را بیلان سالیانه می‌دهید؟ آیا کسانی که به شما کمک کرده‌اند را برای ارائه‌ی بیلان سالیانه دعوت می‌کنید؟ خانم قندهاری: بله. هر سال. ما به کسانی که مبالغ زیادی کمک کرده‌اند یا کمک‌های معتدبانه مستمر دارند، حتماً بیلانمان^۱ را می‌فرستیم. برای کسانی که مبالغ جزئی می‌دهند یا هر از گاهی کمک می‌کنند بیلانمان در دفتر موجود است و هر وقت بیایند می‌گوییم که می‌توانند بردارند و بیلانمان را ببینند. البته کمک‌هایشان به بچه‌هایشان از این حساب خارج است، چون به هر

۱. بیلان: صورت ریز دارایی و بدهی شرکت‌ها و مؤسسات که معمولاً در آخر سال مالی تهیه شود، ترازنامه (فرهنگ معین).

پدریار و مادر یاری لیستی از مخارج ماهیانه‌ی بچه‌ها داده‌ایم و اینکه هر ماه چقدر هزینه‌ی خوراک و پوشاک و مسکن و رفت و آمد و دیگر مخارجشان است. این‌ها در لیست پرداختمان هست. اگر کسی بیاید و بگوید من به شما این مقدار پول داده‌ام، چگونه خرج شده است، لیست مخارج فرزندش را بیرون می‌آوریم و با مبلغ اضافه‌ای که روی آن گذاشته‌ایم که در لیست ثبت شده است، به دستش می‌دهیم. غیر از این‌ها کسانی هستند که ماهانه کمک جانبی می‌کنند. ما حتماً به این‌ها لیست مخارجمان را می‌دهیم. الان مثلاً از ساخت‌وساز ۲۸ واحدی مان عکس می‌فرستیم. برای افتتاح دعوتشان می‌کنیم و ثمره‌ی کمک جانبی‌شان را به آن‌ها نشان می‌دهیم و مثلاً می‌گوییم با فلان مبلغی که فلان فرد داده است، مثلاً یک پنجم کار انجام شده است.

♦ هدی صابر: شما چه مبلغی را قلم بزرگ حساب می‌کنید؟

خانم قندهاری: شاید از جوابم خنده‌تان بگیرد، ولی من به جای رقم مبلغ کمک‌شده به برکتش نگاه می‌کنم. خانمی مسن داشتیم که متأسفانه چند روز پیش هم فوت کردند. این خانم ماهی صد تومان به ما می‌داد؛ صد تا تک‌تومانی، نه صد هزار تومان. من با خودم می‌گفتم این خانم بیشتر از صد تومان کرایه می‌دهد تا به اینجا بیاید و این صد تومان را کمک کند. ولی نگاه من به برکت پولی بود که داده می‌شد. یک وقت پولی می‌آید در دفتر، می‌بینم در چنان جای درست و حسابی‌ای خرج شد که من اصلاً حیرت می‌کنم.

داستانی هست که می‌گوید «آقای پیش یکی از علما رفت و گفت پولی دارم که می‌خواهم آن را به فقیرترین و محتاج‌ترین مردم بدهم. آن عالم گفتند از در برو بیرون، پول را به اولین نفری که سر راهت حاضر می‌شود بده. آن مرد هم همین کار را کرد. با خودش گفت بروم و مرد را که به گفته‌ی عالم باید مستحق‌ترین باشد، تعقیب کنم تا ببینم پول را چه کار می‌کند. رفت و دید مردی که پول را گرفته بود وارد مشروب‌فروشی شد، با پولش مشروب گرفت و خورد و پولش را تمام کرد و بیرون آمد. مرد خیر برگشت و به آن عالم گفت من می‌خواستم پولم را به محتاج‌ترین آدم بدهم! او با پولم چنین کرد! آن عالم هم گفت آن مرد محتاج این بود. عالم پولی به مرد داد و گفت این پول را بگیر و همان کار را تکرار کن. مرد پول را گرفت و از در رفت بیرون و به اولین نفری که دید پول را داد به زنی که چادر بر سر داشت. این بار زن را تعقیب کرد و دید زن رفت در خرابه‌ای و مرغ مرده‌ای را از زیر چادرش بر زمین انداخت و رفت. جلوی خانم را گرفت و ماجرای مرغ را پرسید. زن هم گفت بچه‌های من خیلی خیلی گرسنه هستند. چون در حالت اضطرار خوردن گوشت مردار، جایز می‌شود، داشتیم این مرغ مرده را که پیدا کرده بودم برای فرزندانم می‌بردم. تو که این پول را به من دادی دیگر اضطرار رفع شد. مرغ مرده

را انداختم تا بروم مرغ ذبح‌شده بخرم. مرد برگشت و از عالم پرسید قصه‌ی این ماجرا چیست؟ آن عالم هم گفت قصه، قصه‌ی تفاوت پول است. تو پولت را از راه حرام درآوردی، در راه حرام هم خرج شد. پولی که من به تو دادم، از راه حلال به دست آمده بود و در راه حلال هم خرج شد.» اگر پول حلال باشد، مقدار اصلاً مهم نیست. برکت را خدا می‌دهد. هیچ مبلغی با لحاظ کردن رقمش برای من بزرگ نیست. من به صد تومان این خانم می‌گویم مبلغ بزرگ. یک وقت هزار تومان می‌دهند، مبلغش بزرگ است؛ ولی یک وقت پنجاه هزار تومان می‌دهند، ولی مبلغش بزرگ نیست و فوراً خرج می‌شود و تمام می‌شود.

♦ هدی صابر: بیشتر افراد یک‌بار کمک می‌کنند یا مستمر؟

خانم قندهاری: بیشتر مستمر کمک می‌کنند. اول به نیت یک‌بار کمک می‌آیند، ولی غالباً مستمر می‌شود. جریان‌ی تعریف می‌کنم برای اینکه ببینیم هر کاری در این مسیرها انجام می‌شود، کار خداست و ما این وسط هیچ کاری نمی‌کنیم. تمام نکته این است که اگر ما کار درست بکنیم، خدا هم راه را به ما نشان می‌دهد. آسایشگاه کهریزک مرتب بازار دارد. یک بار بازار آسایشگاه جمع شد دختر خانمی با لباسی فوق‌العاده معمولی بسته‌ای درب منزل خواهر من برد، که بسته‌های کمک به آسایشگاه آنجا جمع می‌شد. خواهر من بسته را که در دستمال کهنه‌ای هم پیچیده شده بود می‌گیرد و می‌گذارد داخل جیبش و سراغ رفع و رجوع بقیه کارها می‌رود و آخر سر سراغ آن می‌رود. بالاخره بسته را باز می‌کند و می‌بیند انگویی داخل آن است. با خودش می‌گوید حتماً طلا نیست. با این حال در جیب گذاشت تا یک وقت احتیاطاً ببرد نشان زرگر بدهد. النگو را به آقای پورجواهریان سر میدان فاطمی نشان می‌دهد و آقای پورجواهریان هم می‌گوید طلاست و سیصد - چهارصد هزار تومان هم ارزش دارد. حال ما مانده بودیم و این النگو و اهداکننده‌ی مفقود آن که هیچ اسم و نشانی از او نداشتیم. بالاخره النگو را نگه داشتیم تا در بازار بعد به مزایده بگذاریم و ببینیم به چه قیمتی فروخته می‌شود. با کف قیمت ۳۵۰ هزارتومن آن را برای فروش گذاشتیم. از روز اول بازار تا روز آخر بازار خانمی می‌آمد و می‌گفت به من تخفیف بدهید و بگذارید این النگو را ۲۵۰ هزار تومان بردارم. ما هم مخالفت می‌کردیم. بازار جمع می‌شود و می‌گویند بگذاریم برای بازار بعدی. برنامه‌ی آن‌ها این است که این‌گونه اجناس را تا سه بازار عرضه می‌کنند، اگر در بازار سوم هم فروش نرفت به طلافروشی می‌فروشند. بازار دوم دوباره همان جریان با همان خانم تکرار می‌شود و باز النگو فروش نمی‌رود. خواهرم بعد از بازار دوم رفت که النگو را بفروشد، ولی بعد منصرف شده بود و گذاشته بود برای بازار سوم هم بماند. خواهرم النگو را نمی‌فروشد. بازار سوم برگزار می‌شود. دوباره همان خانم می‌آید و می‌بیند النگو فروش نرفته و سر جایش است. به دفتر بازار می‌آید.

می‌گوید «من خودم کسی هستم که النگو را برای شما آوردم (مشخصات دستمالی هم که النگو داخل آن بود داد). شنیده بودم که کار شما درست است، ولی باور نمی‌کردم. در دو بازار قبل آدم و هر بار مطمئن بودم بالاخره با اصرارهایم حاضرید النگو را زیر قیمت بفرشید. ولی به‌هیچ وجه این کار را نکردید. اکنون که دیگر درستکاری شما برای من ثابت شده است، خانه، مغازه و ملکم را می‌خواهم به اسم آسایشگاه کهریزک کنم. فردا مأمورتان را بفرستید برای انجام کارهای اداری سند». خدا را می‌بینیم یا نمی‌بینیم؟ خیلی محتمل بود النگویی که قیمتش سیصد هزار تومان بود با پنجاه هزار تومان کمتر فروخته شود تا هرچه زودتر پولش خرج آسایشگاه شود. در بازار اول چنین چیزی نشد، دیگر احتمالش در بازار دوم زیاد بود. ولی اینجاست که خدا مانع این کار می‌شود و روی دست کسی می‌زند که می‌خواهد آن را بفروشد و می‌گوید این النگو را نگه دارد که مبالغ بزرگی زیر آن خوابیده است. مبلغ کوچک را برای خاطر خدا نگه دارید و اصلاً نترسید.

امروز دو دانشجو به دفتر ما آمده بودند و می‌گفتند می‌خواهند جایی باز کنند برای کمک به خانم‌های پایین شهر که راهنمایی بگیرند. به آن‌ها گفتم از هیچ چیزی نترسید، اصلاً نترسید، از چه می‌ترسید؟! با خدا معامله کنید و بگویید «خدایا! تو گفتی برویم، من هم دارم می‌روم. خانه، جا و امکانات را خودت بده، دانشجویان را خودت بفرست و همه کارها را خودت بکن. من رفتم، بقیه‌اش با تو». و کیلت را خدا قرار بده و همه چیزت را به دست خدا بسپار. قطعاً خواهی دید خدا خودش هم چیز را درست می‌کند! به آن‌ها گفتم شما دو دانشجو هستید که دارید پیش قدم می‌شوید، قطعاً خواهید دید کم‌کم پنجاه دانشجو پشت شما خواهد آمد. تابستان که تعطیل شود، دانشجویهای دیگر ببینند برای تعلیم زنان و کودکان به جنوب شهر می‌روید، همراهتان نمی‌شوند؟! صددرصد شما را همراهی خواهند کرد؛ خدا آن‌ها را برایتان می‌فرستد.

شروع کنید. «بسم‌الله» بگویید و نترسید. از مبلغ کم، تعداد کم و حرف مردم اصلاً نترسید. شما هر کاری بخواهید بکنید، مردم می‌گویند نمی‌شود، نکن، آبرویت می‌رود و... بگویید آبرویم را خدا داده است و اگر هم برود در راه او رفته است. اگر من بروم کاری را برای خدا انجام دهم و در آن راه آبرویم برود چه اشکالی دارد؟! اگر آبرویم برای خدا نرود، برای که برود؟! اصلاً نترسید. بسم‌الله بگویید و بدون ترس شروع کنید. اگر ضرر کردید دفتر خیریه‌ی مادر و کودک بگویید ضرر کرده‌ایم، ضررمان را بدهید! من ضامن ضررتان هستم.

♦ هدی صابر: اعتماد کسانی که به شما کمک مستمر می‌کنند چگونه به شما جلب شد؟

خانم قندهاری: مثل همین جریان النگو. مثل جریان چارچوب آهنی پنجره و عکسی که گفتیم برای صاحب آن ارسال می‌کردیم و می‌دید آنچه داده است در خانه‌ی من به مصرف نرسیده است! در جای خودش خرج شده است. مثل جریان «روغن اصیل» که بانی می‌بیند جنسی داده است و همان جنس دارد به مصرف می‌رسد. حیف و میل نشده است. وقتی اعتماد چند نفر به این شکل جلب شود، اطرافیان این‌ها هم که این جریان‌ها را از این‌ها بشنوند، اعتمادشان جلب می‌شود. خداست که پی این اعتمادها می‌فرستد. ما اصلاً تبلیغ نداریم. هیچ‌جا شما تبلیغ ما را ندیده‌اید. اگر هم تبلیغی شده است به همین شکل دهان‌به‌دهان بوده است؛ آن هم از طرف کسانی که خودشان مستقیماً اعتمادشان جلب شده است.

زلزله‌ی قزوین رخ داد. افراد مرکز ما برای کمک رفتند. الحمدلله در آن زلزله فقط یک بچه بدون پدر شده بود. بقیه همه مانده بودند و خرابی هم نبود. برای این زلزله به قدری برای ما کمک جمع شده بود که از حد تصور خارج شد. به هم‌هی کمک‌کنندگان اعلام کردیم که ما اصلاً مشارکتی در زلزله قزوین نمی‌خواهیم داشته باشیم چون گرفتن سرپرستی فقط یک نفر از قزوین کارمان را خیلی مشکل می‌کند. اجازه می‌دهید در مصارفی دیگر، غیر از سرپرستی، ولی در همان قزوین خرج کنیم؟ همه موافقت کردند. رفتیم قزوین. زمستان سرد بود. سه - چهار مدرسه در قزوین بود که مستراح نداشت، تانکر آب نداشت، چندین روستا بودند که ظرف نفت نداشتند و تمام زمستان بخاری‌هایشان خاموش بود، چون ظرفی برای آوردن نفت نداشتند. این مدارس تعمیر شد، ساخته شد، به بچه‌ها لباس داده شد. از هم‌هی فعالیت‌ها عکس گرفته شد، کار کاملاً برای اهداکنندگان مبالغ گزارش شد. آدرس دادیم و گفتیم می‌توانید بروید ثمره‌ی کمک‌هایتان را در فلان مدرسه و برای فلان بچه‌ها ببینید.

♦ **هدی صابر: باغ گردو و زیتون چه زمانی و چگونه احداث شد؟**

خانم قندهاری: تقریباً سه سال بعد از زلزله از وزارت کشاورزی با هدف سرمایه‌گذاری برای بچه‌ها زمین خواستیم. وزارت کشاورزی هم با ما همان کاری را کرد که بهزیستی کرده بود! بدترین زمین‌هایش را روی دو کوه به ما واگذار کرد و سر کوه به ما زمین دادند. برای آبیاری استخر زدیم با ۱۲ هزار متر آب و چهار دیوار ضد زلزله که به قدری در آن آب است که اگر دیوارها خراب شود، آب شهر را می‌برد. آقای احمدزاده گفتند برای استخر از رودخانه لوله‌کشی قطره‌ای می‌کنند. همه گفتند آب رودخانه جواب نمی‌دهد. آقای احمدزاده گفتند من لوله‌کشی می‌کنم، آبش را خدا می‌رساند. بعد از لوله‌کشی از جایی که ما موتور پمپاژ آب رودخانه را زده بودیم، سه چشمه‌ی آب جوشیدن گرفت. آب می‌آید در استخر، از استخر پمپاژ می‌شود و سر

کوه می‌رود. در تمام این مسیر درخت گردو و زیتون کاشته شده است. وقتی به ثمر نشست وزیر کشاورزی آمد دید و گفت حالا که این قدر خوب کار کرده‌اید، یک تکه زمین ناجور دیگر هم به شما می‌دهیم! یک تکه زمین ناجور دیگر به ما داده شد! ولی بعد از اینکه کشت در آن زمین انجام شد، سپاه بدون اجازه‌ی ما آمد در آن زمین تمرین نظامی کرد. موادشان منفجر شده است و تمام میوه‌های ما، درخت‌ها و لوله‌های آب سوخته و همه چیز از بین رفته است. ولی الحمدلله الان دوباره دارند روی آن زمین کار می‌کنند. مردم برای هر درختی هزار تومان به ما می‌دهند. برای درختان باغ اول لیست داریم، گفته‌ایم هر کسی دوست دارد می‌تواند پلاکاردی تهیه کند که روی آن اسم خودش، والدینش یا فرزندش نوشته شده است و ما آن پلاکارد را برایش روی درخت منتخبش می‌زنیم و مثلاً سی - چهل سال دیگر که فرزندشان از لای این جنگل‌های زیتون می‌گذرد، اسم خودش را روی درخت‌ها می‌بیند.

♦ هدی صابر: باغ زیتون و گردو در آمدزاست؟

خانم قندهاری: بله. روغن زیتون‌ها گرفته می‌شود، بهترین روغن زیتون است، بدون هیچ‌گونه مواد اضافی. به قدری مرغوب است که روغن هنوز به تهران نرسیده است تمام می‌شود. برای روغن‌ها به نفع بچه‌ها قیمت می‌گذاریم؛ زیتون را هم جداگانه می‌فروشیم. گردوها را هم یا در روستاهای همانجا یا همین جا دانه‌ای می‌فروشیم. از باغ زیتون‌مان الحمدلله سالی چهار - پنج میلیون درآمد داریم که ان‌شاءالله کم‌کم بهتر هم می‌شود چون الان تازه سال‌های اول است.

♦ هدی صابر: درآمد این باغ‌ها در چه راهی خرج می‌شود؟

خانم قندهاری: درآمد خیریه است و برای کارهای خیریه به مصرف می‌رسد. به صندوق موجودی اضافه می‌شود، هر وقت هر جا لازم باشد خرج می‌شود. مثلاً یکی از مخارج کنونی خیریه، بازسازی همان باغ سوخته است. البته مخارج ما خیلی بیشتر از این نوع درآمدهایمان است. اگر آخر سال نگاهی به بیلان ما بیندازید، می‌بینید که مخارج ما میلیاردی است. عمده‌ی درآمد ما از منابع دیگر است. چهار - پنج میلیون تومان درآمد در مقابل مخارجی که ما داریم چیزی نیست.

♦ هدی صابر: مهندس بناهایتان چه کسانی هستند؟

خانم قندهاری: آقای مهندس پدیدار، داماد بنده است؛ که هیچ‌وقت هم هزینه‌ای برای این کارها نگرفته‌اند، همیشه هم بهترین نقشه‌ها را داده‌اند و همیشه هم با خرج و وسیله‌ی خودشان برای سرکشی به پروژه‌ها رفته‌اند و آمده‌اند.

الان هم در حال ساخت ورزشگاهی در رودبار هستند که ان‌شاءالله بناست ورزشگاهی بین‌المللی شود. ان‌شاءالله اگر این ورزشگاه به سرانجام برسد، بچه‌های منطقه نجات پیدا می‌کنند؛ چون مواد مخدر آنجا خیلی نفوذ کرده است. اگر بچه‌ها از کنار خیابان‌ها جمع شوند و ورزشگاه پناه‌شان شود، از مواد نجات پیدا می‌کنند. بام هم دو ورزشگاه خیلی بزرگ دارد که دو شرکت خارجی آن‌ها را با کمک دولت خودمان ساخته‌اند.

♦ **هدی صابر: فاصله‌ی زلزله‌ی رودبار و بام سیزده سال بود. با چه تجربه‌ای از رودبار به بام رفتید؟ تجارب سیزده‌ساله‌تان چه بود؟**

خانم قندهاری: چکیده‌ی تجربه‌های ما خدا بود. ما در رودبار گفتیم فقط بچه‌ی بدون پدر و مادر می‌گیرم؛ چون بیشتر می‌توانیم به او رسیدگی کنیم. در زلزله‌ی بام هم می‌خواستیم همین سیاست را پیش بگیریم، اما انگار خدا به من گفت این را نگویم. تنها چیزی که من در بام گفتم این بود که بچه‌ی بدون مادر نمی‌گیرم. بعد دیدم این من نبودم که چنین حرفی زدم، من نمی‌توانم این حرف را زده باشم، چون اصلاً عقل من به این نمی‌رسید. در رودبار که ما این کار را کردیم، در نهایت بچه را پیش عمو، عمه، خاله، دایی و برادر بزرگتر می‌گذاشتیم. در بام هم اگر این کار را می‌کردیم همه‌ی بچه‌هایی که می‌گرفتیم زیر دست افراد معتاد می‌رفتند! در صورتی که وقتی بچه‌ی بدون مادر نگرفتیم دست‌کم این مزیت را داشت که بچه‌ای که ما گرفته بودیم، پیش مادرش بود، نه پیش اقوام معتادش! اگر کاری را که در رودبار کرده بودیم تکرار می‌کردیم و بچه‌های ما نزد اقوام معتادشان می‌شدند، ممکن بود وسیله‌ی خرید و فروش موادشان می‌شد. ولی مادر هیچ‌وقت این کار را نمی‌کند. مادر از جانش می‌گذرد، ولی از بچه‌اش نمی‌گذرد.

الان از همه بچه‌های بام فقط دو نفر بدون مادر داریم که آن هم مادرانشان بعد از زلزله قطع نخاع شده بودند و چند سال بعد از دنیا رفتند. ما به بچه‌ها و مادرهایشان گفته‌ایم هر امکاناتی به شما می‌دهیم، جز اینکه اقوامتان اجازه‌ی مصرف مواد در واحدهای مسکونی شما ندارند. با اقوامتان رفت‌وآمد داشته باشید، ولی خانه‌ی خودشان موادشان را مصرف کنند، دست و صورتشان را بشویند و بعد به خانه‌های شما بیایند. همه‌ی این‌ها برای این است که بچه مصرف مواد را نبیند و قبح آن برایش نریزد. الان در بام وضعیت طوری است که وقتی می‌پرسم فلانی معتاد است می‌گویند، نه معتاد نیست، تریاک می‌کشد! اعتیاد در آنجا الان شیشه و کراک است.

♦ **هدی صابر: چطور بچه‌هایتان را کنترل می‌کنید؟**

خانم قندهاری: با سرکشی‌های مرتب.

♦ **هدی صابر: الان بیشتر برای بچه‌های بم وقت می‌گذارید یا رودبار؟**

خانم قندهاری: بم. چون بچه‌های رودبارمان دیگر بزرگ شده‌اند و جا افتاده‌اند. مؤسسه‌ی رودبارمان الان مدیر و مسئول رسیدگی دارد. سرکشی به آن صورت هم ندارد، فقط پرداخت ماهانه دارد. پول را با صورت مخارج به مؤسسه‌ی رودبارمان می‌فرستیم، بچه‌ها می‌آیند، پولشان را می‌گیرند و می‌روند.

♦ **هدی صابر: چند درصد از بچه‌های رودبار کمک کار شما در بم هستند؟**

خانم قندهاری: در بم هیچ کدام. اگر هم کمکی بکنند در همان رودبار است. کمکی هم اگر از طرف بچه‌هاست، در واقع استفاده‌ای است که ما از آن‌ها به‌عنوان نیروهایمان می‌کنیم. تمام نیروهایمان در هنرستان و دانشگاهی که ساخته‌ایم اعم از نگهبان، راننده، نظافت‌چی، حسابدار، تلفن‌چی و... همه از بچه‌های خودمان هستند. به این صورت هم شغلی برای آن‌ها فراهم شده است و هم ما از توانمندی‌های آن‌ها استفاده کرده‌ایم. ولی کمک و استفاده به این صورت که از رودبار بیایند بم برای کمک اصلاً امکان ندارد. راهش نزدیک نیست، زبانشان را نمی‌فهمند، مدلشان کلاً با هم فرق می‌کند.

ما از اینجا لحاف‌دوز به بم فرستاده‌ایم که برای بچه‌هایمان تشک پنبه‌ای بدوزد؛ لحاف‌دوزی که سال‌های سال با ما همکاری داشت. برگشته بود می‌گفت «خیلی عجیب است! می‌ایستم در صف نانواپی، نوبتم که می‌شود شاطر می‌پرسد کراک یا شیشه یا هروئین؟ می‌گویم هیچ‌کدام، نان می‌خواهم. می‌گوید برگرد برو آخر صف!».

وقتی با بچه‌ها به بم می‌رویم در فرودگاه از فرق سر تا نوک پای بچه‌های ما را می‌گردند. به مأمورین فرودگاه می‌گویم «در بچه‌های من دنبال چه هستید؟! اگر دنبال مواد هستید بروید سوپر مارکت‌های خودتان که در آن‌ها عین شکلات و کشک و بقیه‌ی چیزها مواد فروخته می‌شود! در این‌ها دنبال چه می‌گردید؟! خودتان را گول می‌زنید؟!» می‌خواهم بگویم وضع در بم این‌طور خراب است. خدا کند بچه‌های جدیدمان در بم آفت‌زده نشوند. ما به قدری روی بچه‌هایمان در بم حساس هستیم که حتی نگهبان مجتمع‌هایمان را هم قبول نمی‌کنیم سیگاری باشند.

♦ **هدی صابر: در سیر اشتغال و ازدواج بچه‌های رودبار هم هستید؟**

خانم قندهاری: در ازدواج نه لزوماً. فقط به ما خبر می‌دهند که کسی را انتخاب کرده‌اند. اگر از ما بخواهند که برایشان تحقیق کنیم، مأموری برای تحقیق می‌فرستیم و گرنه من از پیش خودم نه کسی را برای تحقیق می‌فرستم و نه نسبت به ازدواج‌شان نظری می‌دهم. چون درباره‌ی دختر

یا پسر انتخاب شده چه شناختی دارم که برای بچه‌ام انتخابش بکنم یا نکنم. خودشان انتخاب می‌کنند. بعد از دیدن و پسندیدن، دخترهایمان عقدنامه‌شان را برای ما می‌آورند، ما چیزی به می‌دهیم. هیچ دخالت دیگری نداریم.

♦ **هدی صابر:** چه تعداد از بچه‌هایتان با هم ازدواج کرده‌اند؟
خانم قندهاری: کم.

♦ **هدی صابر:** با توصیفی که از رودبار و بم کردید، خدا چقدر موظف بود و وظیفه داشت کمک کند؟
خانم قندهاری: اصلاً اگر خدا کاری نمی‌کرد، کاری انجام نمی‌شد.

♦ **هدی صابر:** شما خدا را موظف می‌بینید؟
خانم قندهاری: من خودم را موظف می‌بینم. من قانلم خودم که کارم را بکنم، خدایی که ایستاده است و تماشا می‌کند و می‌داند که من بی‌عقلم، قدرت جسمی‌ام را هم که می‌داند کمک می‌کند. باور می‌کنید من تا وقتی تهران هستم، اگر جایی که می‌روم پله داشته باشد چقدر مشکل دارم؟ اما وقتی بم می‌روم به سی خانواده سرکشی می‌کنم و مرتب سوار ماشین می‌شوم و پیاده می‌شوم، یک ذره هم ناراحت نیستم، یک ذره هم اذیت نمی‌شوم، یک ذره هم از گرمای بم آزار نمی‌بینم؟! من همین‌ام که هستم! اما خدا دارد مرا می‌بیند و قدرت مرا می‌داند. جایی را که مافوق قدرت من است، «او!» خودش انجام می‌دهد. به بچه‌ها هم خود خدا رسیدگی می‌کند، من فقط می‌گویم خدایا خودت همه‌ی بچه‌ها را حفظ کن. زلزله شد، پدرشان را از آن‌ها گرفتی، بی‌سرپرست شدند، بقیه‌اش را هم خودت درست کن.

♦ **هدی صابر:** با اجازه‌تان بچه‌ها بیایند.
خانم قندهاری: بله حتماً. ما به‌عنوان نمونه یک دانشجوی پسر آورده‌ایم، یک دانشجوی دختر. که شما بدانید هم دختران ما کار می‌کنند و هم پسران ما. [تشویق حضار].

سخنان همکار اول خانه‌ی کودک و مادر

سلام. من احمد فتوت هستم، نوه حاج خانم قندهاری و می‌خواهم دو خاطره برایتان تعریف کنم. خاطراتی که می‌گویم طرف دیگری است از همین خاطراتی که حاج خانم از رودبار و بم گفتند. خاطرات من تجربیات خودم در رودبار است. آن زمان من در رودبار بچه‌ی کوچکی بودم. وقتی زلزله‌ی بم اتفاق افتاد، جوان‌تر بودم. تقریباً چهار - پنج سال داشتم که زلزله‌ی

رودبار اتفاق افتاد. تنها چیزی که از آن زلزله یادم می‌آید حسی است که نسبت به رودبار دارم و آن هم این است که حقیقتش از رودبار خیلی بدم می‌آید. چون وقتی بچه بودم و آن اتفاق افتاد پدر و مادرم می‌رفتند کمک حاج خانم و من هم مجبور بودم با آنها بروم. از آنجا بدترین خاطرات زندگی‌ام را دارم. چون خیلی حوصله‌ام سر می‌رفت، هیچ کاری نداشتم بکنم و اصلاً نمی‌دانستم چرا آنجا هستم. هنوز هم که به رودبار فکر می‌کنم و صحبت این می‌شود که به رودبار برویم، اصلاً دوست ندارم آنجا بروم.

این حس و ماجرا جریان داشت تا زمانی که زلزله‌ی بم رخ داد. آن موقع من تازه وارد دانشگاه شده بودم. یکی دو سال بعد از وقوع زلزله بود که با چند نفر از دوستانم تصمیم گرفتیم با آنها برای کمک به بم برویم. شروع کارمان خیلی ساده بود. مؤسسه سالی دو بار (یک بار قبل از عید و یک بار قبل از شروع مدرسه‌ها) به بچه‌ها پرداخت کالایی داشتند (اعم از کفش، کیف، لباس)، پرداخت نقدی‌شان هر ماه بود. ما مسئول غرفه‌ی کفش شده بودیم و به بچه‌ها کفش می‌دادیم. در آن غرفه بود که من فهمیدم چقدر راحت، ساده و جوان‌پسند می‌توانیم در کارهای خیلی بزرگ شریک شویم. می‌توانیم در یک روز سیصد بچه را خوشحال کنیم و برای یک سال زندگی از این اتفاق انرژی بگیریم. حسی که آن کار برای من داشت به هیچ وجه به توصیف در نمی‌آید.

حسی را که از بم گرفتم با حسی که از رودبار گرفتم مقایسه کنید. علت تفاوت هم به نظر من این است که در بم توانستم متوجه شدم با چه کار ساده‌ای آدم می‌تواند نیرویی را از طرف خدا به بچه‌ها منتقل کند و چقدر راحت می‌تواند دری باشد برای کارهای بزرگی که خدا می‌خواهد برای بندگانش انجام دهد. سه - چهار سال بود که ما سالی دو بار مسئول غرفه‌ی کفش بودیم. چند جوان شیفته‌ی کامپیوتر و نمودار بودیم که هر سال وضعیت کفش‌های داده‌شده و سن و سال و سایز بچه‌ها را روی نمودار می‌بردیم و می‌گفتیم برای سال بعد چقدر کفش از چه سایز و مدلی نیاز است و از این کار خودمان لذت می‌بردیم. اسم می‌گذاشتیم روی کفش‌ها، اسم‌های جوانانه! سرنده‌پیتی، پرستو، گلباران و...!

خانم قندهاری: هر کفشی را که بچه‌ها بر نمی‌داشتند، اسمش را عوض می‌کردند و بچه‌ها همان کفش را به هوای اسم جدیدی که داشت بر می‌داشتند. [خنده‌ی حضار]

♦ **هدی صابر:** متولد چه سالی هستید؟

آقای فتوت: ۱۳۶۴.

♦ **هدی صابر:** داوطلبانه وارد این کار شدید یا به توصیه مادر بزرگتان؟

آقای فتوت: بادم نیست اولین باری که رفتیم از روی چه جرقه‌ای بود؛ فقط یادم است چند نفر دوست بودیم که چنین تصمیمی گرفتیم. فکر نمی‌کنم کسی پیشنهاد داد. صرفاً گفتیم خوش می‌گذرد، برویم.

♦ **هدی صابر:** با برنامه کار می‌کردید یا بر اساس هرچه به ذهن خودتان می‌رسید؟
آقای فتوت: در شروع کار نمی‌دانستیم چه خبر است. یک سری کفش‌های خریده‌شده‌ی مؤسسه یا اهداشده در غرفه ریخته می‌شد. یک نفر مسئول انبار می‌شد. یک نفر هم مسئول دادن کفش‌ها به بچه‌ها. کم‌کم جا افتادیم، می‌گفتیم چه سازی و چه مدلی بخرند، سراغ سیستم‌های جدید، دکورهای جدید و کارهای جدید می‌رفتیم تا کارمان بهتر باشد.

♦ **هدی صابر:** در چند سال اخیر متوسط چقدر وقت می‌گذارید؟
آقای فتوت: کارهایم در بم را دو قسمت می‌کنم. قسمت اول سه - چهار سال اول حضور من در بم بود که فقط سالی دو بار بود که بعضی وقت‌ها هم به علت امتحانات دانشگاه نمی‌رفتیم. اگر مرتب می‌رفتیم سالی نهایتاً شش روز وقت می‌گذاشتیم، هر بار که می‌رفتیم سه روز. قسمت دوم از زمانی شروع شد مجتمع ۲۸ واحدی در بم ساخته شد. ۲۶ خانواده که فقط مادر و بچه بودند در مجتمع ساکن شدند. یک روز حاج خانم همه‌ی ما را جمع کردند و گفتند این کاری بود که ما می‌توانستیم بکنیم، مجتمع احداث شد، خانواده‌ها هم ساکن شدند، بقیه‌ی کارها با خودتان. هیچ چیزی بیشتر از این نگفتند و توضیحی ندادند بقیه کارها یعنی چه و چیست.

خودمان دور هم برای هم‌فکری جمع شدیم. مؤسسه یکی از مجتمع‌های مسکونی را کنار گذاشته بود برای همین که مرکزی باشد برای کارهای فرهنگی و برنامه‌های جانبی‌ای که می‌خواهیم داشته باشیم. سه - چهار ماه دور هم جمع می‌شدیم فقط برای هم‌فکری و تنظیم پروپوزال که چه کاری می‌شود کرد. هر چند وقت یک بار فرمی پر می‌شد و بعد از چند روز کنار گذاشته می‌شد. تصمیم‌هایی گرفته می‌شد از قبیل احداث مرکز درمانی، تاسیس مهدکودک مدرن، برگزاری کلاس کامپیوتر.

بالاخره یک روز به این نتیجه رسیدیم که از دور نمی‌شود برای یک عده در جای دیگر با فرهنگ‌ها، نیازها و طرز فکرهای دیگر تصمیم گرفت. بالاخره تیرماه پارسال جمعی بلند شدیم و به مجتمع ۲۸ واحدی رفتیم و در یکی از واحدها بین بچه‌ها ساکن شدیم. باورتان نمی‌شود که با چه فکرها و انرژی‌ای رفتیم و با چه فکرها و انرژی مضاعفی برگشتیم و چقدر فکرایمان عوض شده بود.

اولین جلسه‌ای که بعد از آن سفر داشتیم تنها حرفی که به هم زدیم این بود که از اینجا نمی‌شود کاری پیش برد و باید به همان جا برویم و وارد میدان شویم. تصمیم گرفتیم برنامه‌های رفتن مان به بم را بیشتر کنیم، با بچه‌ها بیشتر آشنا شویم، آن‌ها را بیشتر بشناسیم، ببینیم اصلاً که هستند و چه فکر می‌کنند و واقعاً چه نیازی دارند؟ مهدکودک می‌خواهند یا فقط تویی که با آن فوتبال بازی کنند؟

اولین قدم مهمی که برداشته شد این بود که بنا شد جلسه‌ای برگزار کنیم تا هم بچه‌ها یکدیگر را بشناسند و هم ما آن‌ها را بهتر بشناسیم و دستمان بیاید که چه کاری از دستانمان بر می‌آید. بعد از کلی صحبت و مشورت و طوفان فکری به این نتیجه رسیدیم که یک برنامه‌ی تئاتر برای آن‌ها بگذاریم. گفتیم می‌رویم، نمایشنامه‌ای به آن‌ها می‌دهیم، پنج نفر را به‌عنوان بازیگر، یک نفر کارگردان و یک نفر را مسئول صحنه انتخاب می‌کنیم و بعد ببینیم خودشان چه کار می‌کنند. پیش از اینکه برویم چشم‌ام آب نمی‌خورد که عملی شود. رفتیم و مشغول به گرفتن تست بازیگری از بچه‌های داوطلب شدیم. بچه‌هایی برای بازیگری انتخاب شدند در نقش‌های کبوتر و صیاد و آهو و لاک‌پشت و بقیه‌ی نقش‌ها. دنبال هدایت این بچه‌ها و کارگردان بودیم که به دختری ۱۶-۱۷ ساله از مجتمع مسکونی برخورداریم فوق‌العاده باهوش و بااستعداد و مناسب این کار البته آن هم در بم، با آن ساختار سنتی که فضای فکری غالب این است که نقش زن‌ها باید کم‌رنگ باشد، نباید امر و نهی کنند و نباید مشارکت اجتماعی داشته باشند. ولی این دختر شدیداً مناسب این کار بود. شعر می‌گفت، قصه می‌نوشت، نقاشی می‌کرد، درسش خیلی خوب است. دختری که هنوز هم نفهمیده‌ایم که چطور پیدایش کردیم، بالاخره راضی که با ما همکاری کند. دختری که وقتی به حاج خانم گفتیم برای کارگردانی انتخابش کرده‌ایم، حاج خانم گفتند مگر فلانی حرف هم می‌زند؟! این دختر تا این اندازه خجالتی و ساکت و آرام و کم حرف و غرق در غم‌های خودش بود که اصلاً کسی فکر نمی‌کرد از پس این کار بر بیاید.

دو- سه پسر را انتخاب کردیم که چند نفری با هم کارگردان شوند؛ درحالی هر طور حساب می‌کردیم می‌دیدیم آن دختر یک سر و گردن از همه‌ی این‌ها بالاتر است. با انتخاب یک کارگردان و حدود تعدادی بازیگر گروه تئاتر را بستیم و خودمان به تهران آمدیم.

به دختر کارگردان گفتیم برای یک ماه برنامه‌ریزی کن و ببین چطور باید تمرین‌های را شروع کنی و پیش ببری. اول تمرین خام، بعد در صحنه، بعد با لباس. به او گفتم یک جدول زمانی تنظیم کند. یک گانت چارت^۱ برای او رسم کردم و به او گفتم از او چنین جدولی می‌خواهم. بالاخره یک گانت چارت درست و حسابی برای من کشید و مشخص کرد در هر روزی چه

۱. نوعی نمودار میله‌ای که برنامه زمانبندی پروژه را نشان می‌دهد.

نقشی را با چه کسی می‌خواهد تمرین کند. مرتب تلفنی با او در تماس بودیم. بعد از انتخاب این دختر به‌عنوان کارگردان بددلی من درباره‌ی این کار برطرف شد و کمی به خوب بودن نتیجه امیدوار شدم؛ ولی هنوز فکر نمی‌کردم کار قابل قبولی از آب در بیاید.

بعد از یک ماه به بم برگشتیم. نمی‌دانستیم با چه چیزهایی قرار است مواجه شویم. رفتیم و دیدیم خودشان وسایل لازم برای دکور را تهیه و درست کرده‌اند. برای صحنه‌آرایی پارچه خریده بودند و نقاشی کرده بودند. خودشان دور هم جمع شده بودند و لباس‌های بازیگرها را که حیوانات مختلف بودند دوخته بودند. کارهایی کرده بودند که به فکر من و شما هم نمی‌رسید. همه‌ی این کارها را هم داوطلبانه انجام داده بودند. علی‌رغم اینکه ما مرتب گفته بودیم فاکتور تمام خرج‌هایی را که کردید به ما بدهید تا مبالغ آن‌ها را به شما پرداخت کنیم ولی در نهایت خیلی از فاکتورها به ما داده نشد و گفتند کار خیر مشترکی است که هم آن‌ها در آن سهم دارند و هم ما.

روز نمایش رسید. آن روز را در ایامی قرار داده بودیم که حاج‌خانم برای کمک‌های کالایی به بم می‌آمدند. در آن ایام غیر از حاج‌خانم ۱۵-۲۰ نفر دیگر هم از تهران همراه ایشان می‌آیند. همه‌ی افراد مؤسسه را که از تهران آمده بودند در میدان وسط مجتمع ۲۸ واحدی جمع کردیم. به بچه‌ها کمک کردیم و پرده را نصب و صحنه را آماده کردند. خودشان با موادی که گرفته بودند، بچه‌ها را گرم کردند و نمایش شروع شد. تا قبل از شروع نمایش، که با یک ساعت تاخیر هم شروع شد، با خودم می‌گفتم یک نمایش است، چیز خاصی نیست، من یا هر کس دیگری هم بود این کار را انجام می‌داد. ولی باورتان نمی‌شد که آخر نمایش گریه می‌کردم، از شدت تأثیرگذار بودن کارشان و انرژی‌ای که می‌داد.

آن موقع بود که فهمیدم تمام این فکریایی که با خودم داشتم که من برای بچه‌ها در بم شق‌القدر می‌کنم و سالی دو بار برای غرفه‌ی کفش می‌روم و از درس و دانشگاهم می‌زنم، دود شد و به هوا رفت و من تازه فهمیدم که هیچ کاری نمی‌کنم و حتی اگر هم بخواهم نمی‌توانم برای آن بچه‌ها کاری بکنم. همه‌ی کارها و انرژی‌ها خود این بچه‌ها هستند؛ ما فقط یک جرقه هستیم برای اینکه بچه‌ها را متوجه این نکته کنیم که «می‌شود»، «تو هم می‌توانی»؛ گرچه زلزله آمده است، پدرت مرده است، پول نداری ولی فرقی ندارد، تو هم می‌توانی! ما این انرژی را از بچه‌ها دریافت می‌کردیم. واقعا از تأثیری که نمایش بر من داشت، گریه‌ام گرفته بود و آن نمایش انرژی را نه فقط به من، بلکه به همه‌ی جوانانی که آنجا دور هم جمع شده بودیم داد تا راهمان را ادامه دهیم و هر کاری از دستان برمی‌آید انجام دهیم. و می‌دانستیم هم که هر کاری یعنی فقط جرقه‌هایی که می‌توانیم برای بچه‌ها بزنیم تا خودشان راه بیفتند.

صحبتیم را طولانی تر نمی‌کنم. کارهایی که بچه‌ها آنجا با کمک مؤسسه توانسته‌اند تاکنون برای خودشان بکنند عبارت است از برگزاری کلاس کامپیوتر، کلاس قرآن، تاسیس کتابخانه‌ای با دو هزار کتاب، مجهز به نرم‌افزاری که بچه‌ها خودشان با آن کتابخانه و وضعیت کتاب‌ها را کنترل و اطلاعات را وارد می‌کنند و ما وقتی می‌رویم فقط گزارش می‌گیریم. الان تقریباً هر بار ماه روزی سه تا پنج روز به بم می‌رویم، وسایل نقاشی، گلاژ، گل سفال دستی و این قبیل وسایل می‌بریم و بچه‌ها دور هم مشغول کار می‌شوند. این بار که رفتیم پارچه‌ی بزرگی پهن کردیم و حدود ۴۰ نفر از بچه‌ها دور آن نشستند و هر کس گوشه‌ای از آن را نقاشی کرد و در نهایت پارچه‌ی بزرگ نقاشی خیلی قشنگی شد. خلاصه هر کاری از دستان برمی‌آید انجام می‌دهیم. تنها سرمایه‌ای هم که برای این کار وسط می‌گذاریم وقتی است که صرف رفتن به بم می‌کنیم که در قبال انرژی‌ای که از آن می‌گیریم و تأثیری که در زندگی مان دارد اصلاً ارزش ندارد. غیر از این هزینه بلیطی است که می‌گذاریم و مرخصی‌ای است که می‌گیریم. که این‌ها هم در قبال منافی که این کار برای ما دارد، اصلاً هزینه به شمار نمی‌آیند.

♦ **هدی صابر: این «ما» که می‌گویید یعنی چه جمعی؟**

آقای فتوت: در شروع من، دختر خاله‌ام، دختر دایی‌ام و یکی از دوستانم بودیم. دختردایی و یکی از دوستانم الان خارج از کشور مشغول تحصیل هستند و به جای آن دو، مدام اعضای دیگری اضافه و کم می‌شوند. بعضی‌ها می‌آیند، کاری برایشان پیش می‌آید، می‌روند، چند نفر دیگر جایگزین می‌شوند و خلاصه به این ترتیب است این گروه دوام دارد و به طور متوسط پنج - شش نفر هستیم که دور هم جمع هستیم و با هم مشورت می‌کنیم و هر کاری از دستان بریاید انجام می‌دهیم. البته خیلی دوست داریم به جمعمان اضافه شود. چون چند وقت پیش به مجتمع خیریه‌ی رعد رفتیم. آن‌ها یک گروه جوانان دارند که با کاری نظیر ما شروع کردند و الان حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ عضو دارند. البته اعضا لزوماً فعال همیشگی نیستند، ولی برخی‌شان برای کمک‌های فکری و برخی دیگر برای کمک‌های یک روز در سال حاضر می‌شوند. همه‌مان می‌دانیم که با آدم‌های بیشتر کارهای بزرگتری انجام می‌شود.

♦ **هدی صابر: شما چند نفر در تصمیم‌گیری‌ها آزاد بودید یا نظارت بزرگترها هم بود؟ آقای فتوت:** در ابتدا که ۲۰ تا ۲۴ ساله بودیم، مادر دو نفر از بچه‌ها که البته دلشان از ما خیلی جوان‌تر است، به‌عنوان بزرگتر در جمع ما بودند.

♦ **هدی صابر خطاب به خانم قندهاری: شما چقدر در کار بچه‌ها دخالت داشتید؟**

خانم قندهاری: بی‌خبر که نیستیم و بالاخره ما را در جریان می‌گذارند ولی بعضی کارها را دقیقه‌ی ۹۰ خبر می‌دهند؛ چون می‌ترسند اگر زودتر بگویند با آن‌ها مخالفت شود! ما به اقتضای سن مان می‌گوییم کاری انجام نشود، آن‌ها به اقتضای سن‌شان تشخیص می‌دهند باید انجام دهند و انجام می‌دهند و بعد هم با آن‌ها برخورد می‌کنیم و بعد تازه ما می‌فهمیم چه کار خوبی انجام داده‌اند! الحمدلله خودشان موفق‌اند، کارهایشان را انجام می‌دهند، خوشحالند. بعد از اضافه شدن این‌ها به جمع ما و برگشت‌شان از بم، بچه‌ها خیلی برایشان گریه‌واری می‌کنند. این‌ها را به جای پدرشان پذیرفته‌اند. بچه‌ها می‌گویند وقتی این‌ها نیستند ما چه کار کنیم؟! آن‌هم در بعدازظهرهای گرم بم. وقتی این‌ها باشند پنج بعدازظهر که می‌شود زیراندازی بزرگ پهن می‌کنند و همه‌ی بچه‌ها سرگرم می‌شوند. این باریک طاقه پارچه چهل متری برده‌اند و بچه‌ها دور تا دورش چه نقاشی‌های قشنگی کرده‌اند!

خیلی عجیب است! بچه‌ای داریم که در زلزله خیلی صدمه خورده است، کلیه، کبد و دستش معلولیت پیدا کرده‌اند. رفته دیدم یک تکه نقاشی فقط سیاه است. پرسیدم این نقاشی کیست؟ گفتند فلان دختر (همان دختر بسیار آسیب‌دیده). گفتم این بچه هنوز دلش سیاه است. چون این بچه معلولیت دارد و خیلی مریض است، تمام رنگ‌هایی که به کار برده، سیاه و تیره بود. ولی باز بعد از رفتن این‌ها کمی تغییر کرده است، تقاضای میز تحریر کرده است و کم‌کم دارد راه می‌آید.

بچه‌ها به ما به چشم مادر بزرگ نگاه می‌کنند، به‌خصوص چون من خیلی دعوایشان می‌کنم و ایرادهایشان را می‌گیرم! ولی به این جوان‌ها نگاه دیگری دارند و از این‌ها دلگرمی دیگری می‌گیرند، بچه‌ها با این‌ها خوش‌اند، با رفتن این جوان‌ها خوشحالی به زندگی بچه‌ها اضافه می‌شود. وقتی این‌ها به آنجا می‌روند من می‌فهمم که خدا به این‌ها نظر می‌کند. شاد کردن دل بچه‌های یتیم کار کوچکی نیست. شاد کردن هم فقط به دادن شیرینی و موز نیست. اینکه روحشان عوض می‌شود، بزرگترین شادی برای بچه‌ها است. ممنونیم از وقتی که می‌گذارند. البته وقتشان را برای من یا مؤسسه نمی‌گذارند، برای خدا وقت می‌گذارند. خدا خودش هم مزدشان را می‌دهد.

♦ **هدی صابر: الان برنامه‌داریتان بیشتر شده است؟**

آقای فتوت: الان دست‌کم می‌دانیم چطور باید برنامه‌ریزی کنیم. الان برنامه‌دارتر شده‌ایم. هفته‌ی پیش که آخرین سفری است که به بم داشتیم، اولین سفری بود که برنامه‌ی حضور پنج‌روزه‌مان را در آنجا در کاغذی A3 با عکس و نقاشی، طراحی کرده بودیم و به بچه‌ها دادیم. تقریباً همه‌ی کارهایمان هم طبق برنامه پیش رفت. یک لیگ فوتبال برای بچه‌ها داشتیم، یک

لیگ وسط‌بازی (به قول خودشان، وسط دو سه) گذاشتیم، کارهای نقاشی و کلاژ و مسابقه‌ی عکاسی داشتیم. این‌ها همه کارهایی است که بدون برنامه نمی‌شود انجام داد.

خانم قندهاری: ما در بم دو محل اقامت در نظر گرفته‌ایم. یک جا که مکانی بزرگتر است و بیشتر برای برگزاری برنامه‌هاست و اتاق‌های بزرگی دارد و برای مهمان‌های زیاد است که روبروی ارگ قدیم است. یک جا هم داخل خود مجتمع بچه‌ها. وقتی خودمان می‌رویم من ترجیح می‌دهم در مجتمع خود بچه‌ها باشیم که بچه‌ها بتوانند تا دیروقت بیایند، صحبت کنند و مشکلاتشان را بگویند. یک بار یکی از بچه‌ها آمد و به من گفت این‌ها (اشاره به گروه جوان‌ها) چرا دیر کرده‌اند؟ گفتم: قرار بود چه ساعتی بیایند؟ گفت ساعت پنج. گفتم الان ساعت چند است؟ گفت پنج و ده دقیقه. گفتم وقتی آمدند علت تاخیرشان را بپرس، شاید مشکلی برایشان پیش آمده، شاید آژانس گیرشان نیامده است. اگر علت دیرکردنشان را قبول کردی آن‌ها را ببخش، ولی اگر قبول نکردی حتماً توبیخ‌شان کن. بچه هم که انکار آمده بود از من کسب اجازه کند، برای توبیخ این‌ها با حالتی گفت چشم! چشم! بچه‌ها می‌فهمند. وقتی با آن‌ها صحبت شود متوجه می‌شوند؛ حتی اگر بچه سه‌ساله باشند. ولی مادرها نه این مفاهیم را با ما دارند و نه با خود این بچه‌ها چون هنوز خیلی افسرده هستند، خیلی ضربه خورده‌اند، خیلی بلا سرشان آمده است. همه‌ی مادرها جوان‌اند. ما مادری ۱۸ ساله با دو بچه داریم.

سخنان همکار دوم خانه‌ی کودک و مادر

به نام خدا. احمدزاده، نوه‌ی حاج خانم هستم، متولد سال ۶۸ که وقتی زلزله‌ی رودبار اتفاق افتاد فقط یک سال داشتم. من هم از زلزله‌ی رودبار هیچ حس خاصی ندارم و از خیلی از اتفاق‌هایی که در رودبار افتاده است و فعالیت‌هایی که انجام شده است و الان حاج‌خانم توضیح دادند بی‌خبر بودم.

اما زمان زلزله بم دوم دبیرستان بودم. با دوستانم در مدرسه گفتیم بازارچه‌ی کوچکی در مدرسه درست کنیم و پول حاصل از آن را برای بم خرج کنیم. خیلی مشتاق اجرای ایده بازارچه در مدرسه بودم. طرحمان را اجرایی کردیم. وقتی مبلغ حاصل از آن را برای حاج‌خانم آوردم، گفتند که چرا خودت به بم نمی‌آیی تا خودت پول را به آن‌ها بدهی و کاری برایشان انجام دهی؟ با یکی از دوستانم تصمیم گرفتیم با آن پول برای بچه‌های بم شیرینی و شیر بگیریم. رفتیم شیرینی و شیر گرفتیم و به بم فرستادیم. آن موقع اسفندماه بود که هم همزمان با یکی از سفرهای حاج‌خانم برای پرداخت‌ها و برپایی نمایشگاه و بازارچه‌ی آخر سال بود. غرفه‌ای درست کردیم و در آنجا به بچه‌ها شیرینی و شیر می‌دادیم. حس خیلی جالبی بود.

این تجربه‌ی اول‌مان بود. بعد از آن طبق روالی که گفته شد سالی دو بار برای نمایشگاه می‌رفتم تا اینکه با سال کنکورم تقارن پیدا کرد و اسفند آن سال نتوانستم آن سه روز را بروم. آن نرفتن مرا خیلی اذیت کرد، تمام آن سه روز همه‌ی فکرم آنجا بود؛ تا این حد دلم برای کار در این مسیر همراه و مشتاق شده بود.

این جریان ادامه داشت تا تیر پارسال که بعد از بهره‌برداری از مجتمع ۲۸ واحدی و اسکان بچه‌ها تصمیم گرفتیم حضوری پررنگ‌تر و کاری مفیدتر داشته باشیم. تیر پارسال که رفتیم، در همان سه روزی که آنجا بودیم خیلی عجیب به بچه‌ها وابسته شدیم که حس خیلی خاصی داشت. الان اسم تک‌تک بچه‌ها را می‌دانیم، با علاقه مندی‌ها و روحیاتشان آشنایی داریم. با شناختی که از آن‌ها به دست آورده‌ایم سعی می‌کنیم با آن‌ها کنار بیاییم، آن‌ها را از خودمان نرنجانیم. بعد از ماجرای نمایش هم که از نتیجه‌ی کارشان واقعاً شگفت‌زده شده بودیم، دنبال راه‌اندازی کلاس‌هایی بودیم که آقای فتوت توضیح دادند. در آخر هم ما کاری نکردیم، خود نیروهای حاضر در بزم بودند که کارها را پیش بردند، از جمله اداره‌ی ارشاد بزم و کانون پرورش فکری بزم. این‌ها خودشان در تلاشند برای بچه‌ها کاری بکنند و فقط ما نیستیم.

♦ **هدی صابر:** به نظر شما این مدل همکاری دو نسل - مادر بزرگ و نوه - مدل موفق‌ی بود؟ از آن راضی هستید؟

خانم احمدزاده: بله، من واقعاً خوشحالم که چنین مادر بزرگی دارم که باعث شدند من در این مسیر قرار بگیرم. همیشه برداشتن قدم اول خیلی سخت است، ولی من به خاطر حمایتی که از مادر بزرگ دریافت می‌کردم و الگویی که می‌گرفتم قدم اولم را خیلی راحت برداشتم. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم درباره مادرهایی است که در مجتمع داریم. همان‌طور که حاج‌خانم گفتند خیلی جوان‌اند. بعضی‌هایشان واقعا کم سن و سال‌اند؛ ۲۰ سال، ۲۲ سال، با دو - سه بچه. میزان آسیب‌دیدگی این مادرها در این زلزله اصلاً نه قابل توصیف است و نه با وضع بچه‌ها قابل مقایسه. بچه‌ها انعطاف‌پذیر هستند و خیلی راحت تغییر می‌کنند، ولی مادرها به هیچ وجه این‌طور نیستند. مادری داریم که هنوز در افسردگی بعد از زلزله است، هر روز سردرد دارد و هر روز تعداد زیادی قرص می‌خورد. تلاش می‌کنیم با او و امثال او هم صحبت شویم، ولی این کار، کار ما نیست. تک‌تک این‌ها نیاز به صحبت با روان‌شناس و روان‌درمانی دارند.

مادری داریم که چشمانش ضعیف و شماره چشم او هفت است! یعنی بینایی‌ای برای او نمانده است و هیچ‌کاری نمی‌تواند انجام دهد چون حاضر نیست عینک بزند! نه کلاس کامپیوتر می‌آید برای خودش و نه هیچ‌کاری برای بچه‌اش انجام می‌دهد. وقتی می‌گوییم چرا عینک

نمی‌زنی؟ می‌گویند نمی‌خواهم عینک بزنم! آسیب‌های خیلی عمیقی دارند که واقعاً نیازمند درمان است. این هم درست نیست که آن‌ها فکر کنند ما همه کار برای آن‌ها می‌کنیم.

♦ **هدی صابر: رفت و آمد به بم چه تحولی در شما به وجود آورد؟ آیا شما الان همان فرد چندسال پیش هستید؟**

خانم احمدزاده: واقعاً خیر. روز اولی که به بم می‌رفتیم، اصرار داشتیم که به بچه‌ها اسباب‌بازی بدهیم. تازه بعد از دو سال به این نتیجه رسیدم که اسباب‌بازی کاری برای این‌ها انجام نمی‌دهد و مشکلات و نیازهای این‌ها عمیق‌تر از آن است که با اسباب‌بازی حل شود. بیشتر از امکاناتی که می‌گیرند، این حضور ماست که برای آن‌ها مهم است که البته برای خود ما چندین برابر مهم است.

♦ **هدی صابر: دوست دارید خودتان هم مثل حاج خانم شوید؟**

آقای فتوت: خاطره‌ای تعریف کنم. کسی که در بم کارهای مؤسسه را انجام می‌دهد؛ آقای اهل خود بم است. مرد خیلی خوبی است. تقریباً هم سن و سال ماست و سی و اندی سال سن دارد. رابطه‌ی گرم و راحتی با او داریم. یک بار درباره‌ی حاج خانم صحبت بود و یکی از خانم‌های بزرگی که همراه ما بود به ما گفت شما چقدر شانس دارید که نوه‌ی حاج خانم هستید و می‌توانید از درس‌ها و تجربیات ایشان استفاده کنید. ما هم گفتیم همه مثل هم هستیم و همه می‌توانیم از خاطرات حاج خانم بهره ببریم. آقای که در بم مسئول کارهای مؤسسه است گفت بله همه می‌توانیم ولی شما که نوه‌ی حاج خانم هستید، مثل این است که در دانشگاه سراسری حاج خانم هستید، ولی کسانی که به شکل‌های دیگر با ایشان ارتباط دارند مثل دانشجویان دانشگاه آزاد هستند و من هم که کلاً بم هستم و ماهی یک بار ایشان را می‌بینم حکم دانشجوی دانشگاه پیام نور را دارم! [خنده‌ی حضار]. می‌خواهم بگویم فکر نکنم هیچ کدام از ما بتوانیم مثل حاج خانم شویم و به طرز فکر ایشان برسیم؛ ولی تا جایی که می‌توانیم از درس‌هایشان استفاده می‌کنیم.

خانم قندهاری: حتماً می‌توانید بشوید چونکه شما از این سن شروع کرده‌اید و درس خوانده و تحصیل کرده‌اید و کار را اصولی‌تر انجام می‌دهید، ما هر کاری کردیم با آزمون و خطا پیش رفتیم. ما با تجربه پیش رفتیم و شما با علم پیش می‌روید. نیروهای جوان ما خیلی خوب هستند و صد درصد آمادگی‌شان بیشتر از ماست. ان شاء الله خیلی موفق‌تر از ما هستند.

- ♦ هدی صابر خطاب به دو دوست همکار: شما از سن کمی کار جمعی را شروع کردید. نظرتان درباره‌ی سادگی و پیچیدگی کار جمعی چیست؟ چقدر کارا هست؟ بهتر از کار فردی است؟

خانم احمدزاده: صددرصد کار جمعی بهتر از کار فردی است. یکی از ویژگی‌هایی که من داشتم - که امیدوارم به لطف خدا کم شده باشد - خودرأیی است. همیشه فکر می‌کردم نظر من بهترین نظر است. ولی از وقتی وارد این فعالیت‌ها شده‌ام، مجبور به هم‌فکری شدم و این ویژگی من کاملاً تغییر کرد. بعضی جاها نظر من فائق می‌شود و بعضی جاها در مقابل نظرات دیگران سکوت می‌کنم؛ چون می‌دانم نظر فنی‌تر و بهتری دارند. به‌خصوص که در گروه جوانان هم از من دست کم سه - چهارسال بزرگتر بودند و وقتی من تازه وارد دانشگاه شدم آن‌ها فارغ‌التحصیل شده بودند.

- ♦ هدی صابر: به نظرتان تلفیق دو نسل در عمل آسان است؟
خانم احمدزاده: کاملاً بستگی به شخصیت‌ها و روحیات دارد و اینکه نسل دوم که باشد. اختلاف نظر بین دو نسل طبیعی است. کاری از نظر من لازم ولی از نظر نسل بالاتر از من ممکن است اسراف باشد. چگونگی کنار آمدن افراد با هم است که مهم است.

- ♦ هدی صابر: شما بم را هم زمان زلزله (۱۳۸۲) و هم الان که شش سال از آن روز می‌گذرد (۱۳۸۸) دیده‌اید. در رفت‌وآمدها و تجربیاتی که کسب کرده‌اید، خدا را ناظر دیدید یا شریک و کمک کار؟ خدا در تحولات آمد؟ کمک کرد؟

خانم احمدزاده: من هم نظر حاج‌خانم را دارم و می‌گویم افراد باید در حد وسع خودشان تلاش کنند. من شخصاً افرادی را در بم اطراف خودم می‌بینم که خودشان هیچ کاری برای خودشان نمی‌کنند و انتظار دارند همه‌ی کارها باید برایشان انجام شود. این طرز فکری است که ما برای محو آن از آن فضا تلاش می‌کنیم.

اگر خود مردم بخواهند، شهر و فضا تغییرات زیادی می‌کند. ولی الان که حتی در سطح و ظاهر شهر هم تغییری نمی‌بینم. از همان اول داریست‌هایی در شهر بستند که یعنی می‌خواهند مشغول بازسازی و تعمیر شوند، ولی علی‌رغم همه‌ی تبلیغاتی که شده است، هیچ چیزی تغییر نکرده است، نه شهر و نه ارگ قدیم. هنوز خیلی از مغازه‌ها کانکس است. هنوز خیلی‌ها در اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند.

♦ هدی صابر: فکر می‌کنید در این پنج - شش سال خدا آنجا تماشاچی بود یا ناظر؟ کمک کار بچه‌ها و برنامه‌ها بود؟ حضورش را حس کردید یا نه؟

خانم احمدزاده: حس من می‌گوید فضای ظاهری شهر تغییری نکرده است، آن هم به خاطر اینک خود مردم نمی‌خواهند. ناظر بودن یا فعال بودن خدا بستگی به خود مردم دارد.

♦ هدی صابر: رابطه‌ی خدا با خودت چطور بود؟ خدا با خودت برخورد فعالی کرد؟ حس کردی در کارهایت نیروی دیگری هم مکملت شده است؟

خانم احمدزاده: کاملاً. چون وقتی آنجا هستیم علی‌رغم همه‌ی کارهایی که هست، نیروی ما چند برابر است. از صبح زود بلند می‌شویم و تا دیر وقت مشغول هستیم؛ در صورتی که وقتی تهران هستیم، هیچ وقت نمی‌توانیم با این فشردگی کار کنیم.

آقای فتوت: یک خاطره می‌خواهم بگویم. در برنامه‌ریزی‌های فشنگی که اول کار می‌کردیم، یکی از برنامه‌هایمان کلاس کامپیوتر بود. برنامه می‌ریختیم، میزها را می‌چیدیم، امکانات لازم و تقسیم‌بندی امکانات را لیست می‌کردیم. وقتی به تعیین مربی می‌رسیدیم کسی را نداشتیم. دفعه‌ی بعد دوباره همین اتفاق می‌افتاد. پنج - شش ماه برای برگزاری کلاس کامپیوتر برنامه‌های مختلف ریختیم، ولی آخر هر برنامه‌ریزی لنگ معلم بودیم. تا اینکه یک روز که تهران بودیم یکی از خانم‌های خیلی فعال مؤسسه، که کارهای عجیبی برای مؤسسه می‌کنند و سنگ را طلا می‌کنند، تماس گرفت و گفت بم بوده است و آنجا خانمی را پیدا کرده است که هم خیلی مشتاق است که داوطلبانه مربی کلاس‌های کامپیوتر ما شود و هم به مؤسسه کمک کند. خودمان نفهمیدیم چه شد! شش ماه دنبال مربی بودیم، ناگهان از جایی دیگر مربی فراهم می‌شد؛ دقیقاً مشابه فراهم شدن کارگردان برای تئاترمان.

من هم مانند خیلی از جوان‌ها خیلی در بحران‌های فکری و عقیدتی سیر کرده‌ام و دوران‌های سختی را گذرانده‌ام. خیلی جاها ایمانم سست شده است، دوباره وصل شده است، دوباره و دوباره رفتم و برگشتم. در همه‌ی این دوران‌ها، با همه‌ی تجربیاتی که از سر گذراندم، دیدم همیشه یک چیزی غیر از من حاضر است، می‌خواهید آن را خدا بنامید یا هر چیز دیگر مثل یک نوع انرژی. بعضی وقت‌ها کارها طوری جور می‌شود که کاملاً از دست ما خارج است و نیرویی دیگر پشتیبان آن‌هاست. ده سال دیگر هم کار می‌کردید شما نمی‌توانستید این کار را انجام دهید.

♦ هدی صابر: حاج خانم پادگانی هستند یا دموکراتیک؟ [خنده حضار]

آقای فتوت: پادگانی دموکراتیک [خنده حضار]. مثلاً برای تعیین جایزه‌دهی به بچه‌ها حاج‌خانم نظری داشتند و من هم نظری. حاج‌خانم به من مجال دادند نظرم را اعمال کنم و در آخر دیدیم که به همان نظر اولیه‌ی خود حاج‌خانم رسیدیم! ولی حُب قیافه‌ی کار دموکراتیک بود!

♦ هدی صابر: خانم قندهاری، به نظر شما بچه‌ها چه کارهایی می‌توانند بکنند؟ خانم قندهاری: همه کار! جوان و تحصیلکرده هستند، با نیرو و با خدا هستند. لازم نیست به آن‌ها گفته شود چه کاری کنند. هرکس راه خودش را دارد. از جمله دو دانشجویی که صبح پیش من آمدند و گفتند می‌خواهند برنامه‌ای برای باسواد کردن زنان پایین‌شهر داشته باشند. هیچ نیازی نیست من به این‌ها بگویم چه کاری کنند، هر کس خودش با نگاه به امکانات اطرافش متوجه می‌شود که چه کاری می‌تواند انجام دهد و باید انجام دهد.

نیروی جوان مؤمن دیندار با خدا به هر کاری که مورد علاقه‌اش باشد می‌تواند دست بزند. مهم این است که ما خودمان دست به زانویمان بگیریم و بگوییم «یا علی» و بلند شویم. منتظر نباشیم کسی کاری برای ما و وطن‌مان بکند. تا ما خودمان دست به کار نشویم، هیچ‌کس دلش به حال ما نمی‌سوزد. فقط خود ما هستیم که باید دلمان برای خودمان و وطن‌مان و بچه‌هایمان بسوزد. دست هرکس را بگیریم، خدا دستمان را می‌گیرد.

♦ تا کنون چیزی از تجربیات‌تان را مکتوب کرده‌اید؟ خانم احمدزاده: همیشه دنبال ثبت آنها به نحوی بوده‌ایم. از مکتوب کردن گرفته تا فیلم ساختن. من خودم تجربیاتم را با عکاسی ثبت می‌کنم.

آقای فتوت: من متأسفانه معروفم به این‌که چیزی را ثبت نمی‌کنم؛ همه چیز در حافظه‌ام می‌ماند تا پاک می‌شود. ولی به دوستان باذوقی که همراه ما بودند خیلی اصرار کردم که خاطراتشان را به هر نحوی که می‌توانند اعم از داستان و دیگر قالب‌ها ثبت کنند.

هدی صابر: خیلی متشکریم. دو ساعت کنار هم بودیم که فکر می‌کنم در آن گذر زمان چندان محسوس نبود. نشست امروز ما بیگانه با موضوعات سی جلسه‌ی گذشته‌مان نیست. بحث ما درباره‌ی این بود که انسان‌های دغدغه‌مندی که دغدغه‌شان را تبدیل به تقاضا می‌کند، خدا با تقاضایشان برخورد فعال می‌کند. اگر آورده‌ای در تقاضایشان داشته باشند آورده‌ی خدا جدی‌تر است و به این ترتیب می‌شود با خدا پروژه‌ای مشترک تعریف کرد.

پروژه‌ی مشترک فقط از آن استخوان‌درشت‌های تاریخ مانند ابراهیم و موسی نیست، بلکه همه می‌توانند وارد چنین رابطه‌ای شوند؛ بیست‌ساله می‌تواند، نوجوان می‌تواند، کهنسال هم می‌تواند.

بیست سال پیش زلزله‌ای آمده است که حضور فعال خدا را در آنجا باید در فعالیت بزرگ و کوچک‌هایی که امروز مهمان ما بودند دید. اینکه ۵۵۰۰ بچه‌ی رودبار بی‌سرپرست می‌شوند و یک‌دهم آن‌ها یعنی ۵۵۰ نفرشان تحت سرپرستی خانم قندهاری و امثال ایشان قرار می‌گیرند؛ حضور خداست. بعد از زلزله خانم قندهاری و دوستانشان سه ماه را در یک کانکس می‌گذرانند، شهرداری آن کانکس را می‌گیرد، بعد در سرمای آنجا با آن بارش رودبار و با شرایط رانش قبلی زمین شش ماه در چادر UN بودند. به تدریج صاحب امکاناتی شدند، طوری که توانستند خانه‌ای تملیکی برای هر کدام از بچه‌ها بنا یا بازسازی کنند. با درایت هم پیش رفته بودند. به نحوی که اگر مادر بچه ازدواج می‌کرد، آن پدر حق تملیک خانه‌ی بچه را که صغیر هم بوده نداشته است. خیلی پختگی و درایت هم در این ساخت‌وسازها و کار تشکیلاتی‌شان بوده است.

هر بچه‌ای یک پدریار و مادریار داشته، کار منتهی می‌شود به تاسیس هنرستان و دانشگاه. مدل کارشان هم خانوادگی است. اگر دفترشان تشریف ببرید در زرگنده‌ی قلعهک فضای خانوادگی آنجا را کاملاً درک می‌کنید. لذا اگر بپذیریم که ذات خدا هم در عمود است و هم در افق و منتشر هم هست، تشکیلات این‌ها یک تشکیلات افقی در رودبار بوده است. دیگران هم کار افقی کردند، ولی کار این‌ها جدیدتر و به‌سامان‌تر و به‌قاعده‌تر بوده است. تشکیلات خدا، شاخ‌و‌دم‌دار نیست، بلکه تشکیلات خدا همین افرادی است که امروز با یک نمونه و یک بخش آن آشنا شدیم.

ایشان هم تصریح کردند که کار از زیر صفر شروع شد، به امکانات قابل توجهی رسید. سیری بود مشابه سیر خانم قدس در «محک» که در اینجا و همه‌ی جاهای دیگر مشابه تکرار می‌شود. در دورانی که جامعه‌ی سیاسی ما، احزاب، نیروهای فکری - سیاسی و جامعه‌ی روشنفکری مان عموماً دستاوردی ندارند، نیروهای اجتماعی ما که دغدغه‌های اولیه داشته‌اند که به تقاضا تبدیل شده است، سازمان‌یافته شده‌اند و خدا با تقاضای آن‌ها برخورد فعال کرده است، دستاوردهای سترگی دارند. ما که عموماً در جریانات روشنفکری هستیم، چون خودمان دستاوردی نداریم، فکر می‌کنیم خدا و عالم و آدم هم دستاوردی ندارد و بقیه‌ی نیروهای قبل از ما هم دستاوردی ندارند. در صورتی که دستاوردها جدی بوده و هست و برخلاف این نُت‌آهنگ و موسیقی متن دوران ما که «نمی‌شود، نمی‌شود» است و جریان و قدرت مستقر هم می‌خواهد به نسل نو

بگوید «نمی‌شود»، به افرادی بر می‌خوریم که توانسته‌اند آغازگر باشند. آغازگر یک جریان بودن هم چنانچه در گفت‌وگوی امروز برای ما ثابت شد، ارتباطی به سن و سال ندارد و هم که‌نسال می‌تواند شروع‌کننده باشد و هم نوجوان و جوان.

این یک تشکیلات کیفی شد و مهم این است که در ادبیاتی که خانم قندهاری به کار بردند و ما هم دخالت و دخل و تصرفی در آن نداشتیم، خدا آماده‌ی فراخوان است و خم می‌شود و در پروژه‌ها و پروسه‌ها، به قول قدیمی‌ها، شرایط را آب و جاروب می‌کند. این آب و جاروب کردن شرایط هم برای تک‌تک من و شما می‌تواند اتفاق بیفتد.

از همه‌ی مهمان‌ها و حاضران متشکریم. در روزگاری که با اتفاقاتی که اخیراً رخ داده، همه افسرده هستند، با حضور خانم قندهاری و میهمانان عزیز که داشتیم، دوپینگی به همه‌ی جمع تزریق شد. ان‌شاء‌الله که دوپینگ ادامه داشته باشد و جامعه به سرفصل تحول برسد. خیلی متشکرم.

نشست سی و یکم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۱)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با عصر به خیر و تبریک عید روزی که گذشت؛ تقاضا دارم شدن پیامبر و برخورد فعالی که خدا با او کرد. از تقاضای او و عرضی خدا و از ظرفیت کوچک و ظرفیت بزرگ، اتفاق کیفی‌ای رخ داد که بازتاب آن تا الان هم هست و پس از این هم ان‌شاء‌الله خواهد بود.

جلسات ما دچار وقفه‌های ناخودخواسته شد.^۲ از جلسه‌ی پیش مرتب شد. جلسه‌ی پیش مهمانی را داشتیم که در چارچوب همین بحث‌هایی که خودمان داریم، ایشان هم تجربه‌ی شخصی و به نوعی جمعی خودشان را مطرح کردند. از امروز، بحث‌های خودمان را پی خواهیم گرفت با این توضیح که مرداد، به سبک سال‌های گذشته، ماه تعطیلی حسینی خواهد بود. امروز جلسه‌ی سی و یکم را خدمت‌تان هستیم و کل مرداد تعطیل خواهد بود و اگر خدا خواست در سه شنبه‌ی سوم شهریور که هفته‌ی اول ماه رمضان است، جلسات را پی می‌گیریم. به نام همراه یاریگر که وقتی ما عزم می‌کنیم برای حرکت، «او» هم برای همراهی، همکاری، مشارکت و راه‌گشایی تضمین داده است. عنوان بحث هم مطابق سی نشست قبلی، «من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ» است. نشست سی و یکم هستیم، در مدار تبیین ما به سر می‌بریم. ما هم در حد خودمان یک تبیین داریم و چند جلسه است که در این مدار به سر می‌بریم. عنوان بحث، ذیل مدار «تبیین ما»، «داشته‌ها و کارکردهای او؛ دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است.

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۳۰ تیرماه ۱۳۸۸ است.

۲. اشاره‌ی شهید صابر به وقفه ناشی از برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۸۸ و حوادث متعاقب آن است.

پس از این که چهار داشته^۱ را پشت سر گذاشتیم، به داشته‌ی پنجم رسیدیم. اگر ما در موضع تقاضا باشیم، «او» داشته‌دار و داشته‌ریز است. داشته‌ی فعلی که روی آن درنگ می‌کنیم، «دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است که یکی از حلقه‌های مفقوده‌ی جامعه‌ی ماست و تا حدودی هم خود را در تحولات اخیر به نمایش گذاشته است. ان‌شاءالله ببینیم داشته‌ی «او» [در این زمینه] چیست و چقدر می‌تواند نقیصه‌ی ما را رفع کند.

او در کتاب آخر خود، مکرر عنوان کرده که «در»ی وجود دارد، در را بزنید. دق الباب کردن در موضع نشستن، غنود^۲، فیکسیسم و از این نوع نیست و طبیعتاً از موضع بشارت و حرکت و شور در انداختن و طرح نو در افکندن است. [خدا] عنوان می‌کند [که اگر] در این پروسه‌ها رفتید، می‌توانید ما را هم خبر کنید، ما هم ظرفیت‌هایی داریم که اگر ضمیمه‌ی ظرفیت‌های شما شود، حتماً اتفاقی از آن متصاعد خواهد شد.

ذیل «باب بگشا»، «ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا» مطرح است. قبل از اینکه وارد بحث بشویم، جلسه‌ای که بعد از انتخابات و تعاقبات پس از آن داشتیم، جلسه‌ای نیمه‌کاره بود که تنها خواستیم، نخ و سوزنی در دست بگیریم تا فاصله‌ای را که میان جلسه‌ی قبل و بعد انتخابات بود، به هم وصل کنیم؛ نه وصله و پینه در ادبیات عرفی؛ وصلی که بتواند وصل بحث‌هایمان را به تعاقبش در بر داشته باشد.

آنجا بحث مختصری روی اوضاع [جاری] شد - [«مختصر»] از این جهت که نه بحث ما سیاسی است و نه بنا داشته‌ایم وارد [مباحث سیاسی] شویم - منتها، آن شرایط، شرایطی نبود که بخواهیم از آن پرش کنیم؛ ضرورتاً می‌بایست اشاره‌ای به شرایط هم می‌کردیم. آنجا نکته‌ای مطرح شد و برخی دوستان هم پس از جلسه آمدند و انتقاد کردند که انتقادشان هم تا حدودی درست بود. آنجا، آنچه من به کار بردم این بود که ما هزینه‌ی استراتژی خود را بدهیم؛ این [سخن] هم به نوعی درست و هم به نوعی می‌تواند نادرست باشد. درستش این هست که همچنان که این حاکمیت برای خود حق طراحی‌هایی قائل است که بخشی از این حق، «غصب‌شده» است و بخش دیگر ظاهراً ناشی از جایگاه حقوقی‌اش است که [البته] جایگاه حقوقی‌اش هم در شرایط کنونی، زخمی‌تر از گذشته شد. حال خودش می‌داند که چه کار می‌کند.

۱. این چهار داشته که در نشست‌های شانزدهم تا بیست و نهم مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند به ترتیب عبارتند از: «خدای طراح - مهندس»، «خدای خالق»، «دید استراتژیک» و «نگرش روندی - سامان مرحله‌ای». سه مورد اول در جلد دوم مجموعه مباحث «باب بگشا» (تبیین - ۱) و مورد چهارم در جلد فعلی، در دسترس است.

۲. آر میدان و آسودن. استراحت و آسایش.

هر حاکمیتی خود می‌داند که چه می‌کند و سرنوشتش را خودش تعیین می‌کند، نه نیروی مقابلش؛ همه جای جهان این گونه بوده، اینجا هم، این گونه خواهد بود. نیروهای دیگر هم برای خود استراتژی‌هایی داشتند که عمل کردند، ما هم به سهم خودمان - نه صاحب قد و قواره‌ای هستیم و نه شانه‌ای با عرض و طول گسترده داریم، در حد خودمان - ما هم می‌توانیم، چشم‌اندازی داشته باشیم. طبیعی است در کشوری که «کشور هزینه» است و تنفس، موهبتی است که جمهوری اسلامی به شهروندانش عطا کرده! در این شرایط، طبیعی است که هر استراتژی‌ای، حتی استراتژی علمی و دانشگاهی هم هزینه داشته باشد. حال، چه [استراتژی و فعالیت] اجتماعی و... و به طریق اولی، [فعالیت] سیاسی هم که هزینه‌ی بالاتری دارد. طبیعی است که هر کسی آن راهی را که خودش برمی‌گزیند، محاسباتش را هم خودش انجام می‌دهد و تعاقباتش را هم خودش می‌پذیرد. این سخن از این حیث درست است.

اما از سوی دیگر هم، اگر حرکتی در جامعه صورت گرفت که از صلاحیت‌های خاص خود، برخوردار بود - خودبه‌خودی نبود، چشم‌اندازی، سازمان حداقلی، صداقت متناسبی و... داشت - می‌شود با او همراهی کرد و اگر صلاحیت‌های جدی‌تری داشت، می‌شود هم‌زمنی او را هم پذیرفت. ما همیشه عنوان کرده‌ایم که متوسط و مادون متوسط هستیم و نه محوریم و نه جلودار، ولی در خط خودمان، همچنان که این‌ها با کسی تعارف ندارند، ما هم با کسی تعارف نداریم. اما این به این منزله نیست که حرکت‌های دیگری که در جامعه صورت می‌گیرد، نادیده گرفته شود و یا امر و اجباری باشد که با آن همراهی نشود. این تذکری که دوستان دادند، تذکر درستی بود و من هم خدمتتان گفتم و اکنون بحث را پی می‌گیریم.

به سنت همیشه، نگاهی خیلی فشرده به بحث‌های آغازین خواهیم داشت که بتوانیم پلی بزنیم به بحث‌های امروز. حدود ده، یازده ماه گذشته که برای اول بار گرد هم آمدیم با هم یک سری از گزاره‌های بحرانی را تیک زدیم:

نظری بر گذشته بحث؛

ما: معضل‌دار

پیرامون: بحران‌دار

انسان: بن‌بست‌نادر

پیشینیان: متددار

خدا: توصیه‌دار

ما: تبیین‌دار

ابراهیم: الگودار

آن زمان حس می‌کردیم که تک‌تک خودمان معضل‌دار هستیم و از خودمان که بیرون آمدیم، یکی دو جلسه بر مدار پیرامون خودمان ایستادیم؛ جامعه‌ی بزرگ و حاکمیت و جامعه‌ی بزرگتر که مردم و آحادش را تشکیل می‌دهد، نیروهای فکری و سیاسی، نیروهای اجتماعی، نسل نو - که خود را مشخصاً در شاکله‌ی دانشگاه نشان می‌دهد که در شرایط اخیر از دانشگاه هم بیرون زد و در عرصه‌ی اجتماعی هم به‌طور خیلی جدی‌تر و تمام‌قدرتر، خود را عیان کرد. درک کردیم که بیرون از ما هم بحران‌هایی وجود دارد و ما معضل داریم، به این مفهوم که اختلالی در روابطمان با هستی و منشاء هستی به وجود آمده که ما و پیرامون مجموعاً دچار نقص^۱ و لکنتی شده‌ایم که این نقص و لکنت، هم در مواجهه‌مان با هستی و فعالیت در آن معنادار می‌شود و هم در رابطه با «او».

جلوتر که آمدیم، به این گزاره‌ی حقیقی و کیفی رسیدیم که انسان‌های پیش از ما هم این بحران‌ها را با غلظت و شدت بیشتر و کمتر، دوز متفاوت‌تر و دوره‌ی زمانی گوناگون از سر گذرانده‌اند. چون سنستان این بود که به بحران و بن‌بست، تن در ندهند - حال در هر عرصه‌ای که هستند، از مادری خانه‌دار تا فردی ایدئولوگ، سیاسی، تشکیلاتی، استاد دانشگاه، معلم مدرسه و... بن‌بست‌های درونی و بیرونی خود را شکسته‌اند و کاروان هستی را تا این جا پیش آورده‌اند - طبیعتاً ما هم ادامه‌ی همان سنت هستیم. انسان در مدار «خود»ش - و نه مدار بالاتر - بن‌بستی ندارد. بالاخره، منفذی، روزنی، دریچه‌ای، شکافی باز می‌کند و گذشته را به آینده‌ای می‌دوزد که تا پیش از آن فکر می‌کرده، امکان توسل به آن نیست. پیشینیان ما هم برای عبور از این بن‌بست، متدی داشتند و ما هم آن متدها را در حد توان خودمان بررسی کردیم.

خدا هم در کتاب آخر به کمک می‌آید برای انسان‌هایی که بخواهند از این دالان‌های پیچ در پیچ بحران، راه خود را به سمت روشنایی باز کنند، توصیه‌هایی داشت. توصیه‌ها برخی روشی، برخی منشی و برخی هم مثل انسان‌ها، متدیک بود - منتها از مدار بالاتر و به‌عنوان ارشد هستی. به این جا رسیدیم که ما هم می‌توانیم صاحب تبیین شویم و الگویی را بررسی کردیم که الگوی ابراهیم بود. پس خلاصه اینکه ما معضل‌دار بودیم و پیرامون‌مان، بحران‌دار؛ نوع انسان، بن‌بست‌ندار؛ پیشینیان ما متددار؛ خدا توصیه‌دار؛ ما هم صاحب تبیین و تبیین‌دار و ابراهیم هم الگودار و الگووار. به این رسیدیم که ما هم مثل ابراهیم یا انسان‌هایی از نوع ابراهیم - انسان‌هایی که با وضع موجود کنار نیامدند، برای [دستیابی به] وضع مطلوب، جنگیدند و بنیان‌گذار فکر، مناسک و بنا شدند - می‌توانیم صاحب تبیین شویم.

۱. توقف و بازایستادن از کار.

پلکان تبیین؛

پیشاتبیین

تبیین

پساتبیین

پلکان تبیینی را که طی کردیم، این بود که برای خود کردوری را در نظر گرفتیم که پیش از رسیدن به مدار تبیین، برای خود، پیشاتبیینی را صورت دهیم و بعد به شکل جدی و طولانی‌تر، روی مدار تبیین بایستیم، چرخ بخوریم، دور بزنیم و تبیین خود را پخته‌تر کنیم، به مقوم‌های درونی مجهز کنیم و نهایتاً پساتبیین هم راه خروجی باشد برای برون‌رفت از وضع موجودمان. پیشاتبیین ما، جدال و نزاع با یک انگاره‌ی تاریخی بود و سلام دادن و آشتی با یک انگاره‌ای که خودمان می‌توانیم به آن دست پیدا کنیم. وداع با یک تلقی و سلام بر یک دیدگاه:

پیشاتبیین؛

یک وداع - یک سلام:

وداع با یک تلقی

سلام بر یک دیدگاه:

هستنده

فعال

مدار تغییر

اثرگذار

تلقی ما از گذشته، تلقی‌ای بود که نوعاً در دیدگاه روحانیت سنتی - هم مسیحی، هم اسلامی - با آن مواجه بوده و هستیم. دیدگاهی بود که به ظاهر، تارک جهان است، [اما در عمل بسیار وابسته به جهان است]. چسبنده‌ترین نیروها به جهان همین نیروهایی بودند که در ده قرن زندگی کردند و الان هم در کنار ما دارند زیست می‌کنند. ظاهر، عدم چسبندگی است، اما چسبنده‌ترین نیروها به زمین و امکانات و جهانی هستند که مذمتش می‌کنند. دیدگاه آخرت‌گرا از ده قرن وسطی اروپای غربی و مرکزی درآمد، به این طرف هم انتشار پیدا کرد، حوزه‌ی خودمان هم عموماً این دیدگاه را دارد؛ مگر استثناءها و مگر نخواستارانش. آن دیدگاه، جهان را مذمت و تحقیر می‌کند، به جهان سرکوفت می‌زند، انسان موجود در این جهان را سرکوب می‌کند، هویت و موجودیت انسان و جهان را کریدور پستی تلقی می‌کند که تنها می‌توان از آن گذر کرد به قصد ورود به جهانی که وعده و وعیدهایی از نظرشان در آن مندرج و مستتر است.

انسان در این جا کوچک است، مدار فعالیت گسترده‌ای ندارد و به لحاظ فکری هم تحت هژمونی همین نیروی مذمت‌کننده قرار می‌گیرد.

اگر بخواهیم در این مدار، زیست کنیم، وضع موجودی که با آن مواجه هستیم همین وضعی می‌شود که به لحاظ تاریخی داریم. اما از آن جا که انسان‌های ماقبل ما - چه آن‌هایی که تلقی مذهبی و معنوی از جهان داشتند و چه آن‌هایی که نداشتند - به دیدگاه جدیدی نائل آمدند و سلام بلند بالایی به آن دیدگاه دادند، [می‌توان به این دیدگاه جدید اتکا کرد]. [این دیدگاه مبتنی بر] این است که هستی‌ای وجود دارد، ما هم جزئی از هستی هستیم؛ ما هستی را به وجود نیاوردیم، اما هستنده هستیم و تا وقتی در این هستی هستیم، فعالیم. فعالیت نه ناشی از حقوق وضع‌شده، [بل] که ناشی از حقوق ذاتی و ژنتیکی ما که در ما به ودیعه گذاشته شده منشاء می‌گیرد و اگر بپذیریم هستنده هستیم و تا وقتی که هستیم فعالیم، در مدار تغییر دور می‌زنیم. آدم اول با زوجش به این جهان آمدند تا وضع موجود را از مناظر مختلف تغییر دهند. ما هم ادامه‌ی پروژه‌ی آدم هستیم و اگر هستنده هستیم، به فعالیت می‌پردازیم، می‌خواهیم جهان پیرامون مان را از وضع موجود به وضع مطلوب تغییر دهیم، طبیعتاً صاحب رد پا هستیم و اثرگذار خواهیم بود. بعد آمدیم به تبیین:

تبیین؛

حرکت در میان دو مبنا:

ما و «او»

ما؛

روی آورِ مستمرِ غیرمناسبتی غیر تاکتیکیِ پر نیاز

او؛

روی نشانِ کمک‌کارِ پرداشته

تبیین متدی است که خدا عرضه کرد به شکست‌خوردگان و شوک‌زدگان بعد از جنگ احد در شصت‌آیه‌ای که یکی دو جلسه روی آن ایستادیم، این بود که در بحران‌ها خود را مبنا فرض کنید؛ «خس و خاشاک» نیستید و من را هم مبنا فرض کنید. مبنای کوچک با مبنای بسیط، می‌توانند حدفاصلی را بین خودشان تعیین کنند. بین این دو مبنا گام بردارید، در آن گام برداشتن فکر کنید، روی صحبت باز کنید، من هم با صحبت شما برخورد فعال خواهم کرد. لذا انسان دیگر آنجا در پاندول تشویش و حیرانی چرخ نمی‌خورد، گیج نمی‌خورد و سرش به دیواره‌ی هستی گیر نمی‌کند و زخمی نمی‌شود، بلکه در این رابطه‌ی بین مبنای کوچک (که خودمان هستیم)، و مبنای بزرگ (که «او» هست) می‌توانیم به کیفیتی جدید نائل آییم. این نوع تبیین ما بود.

قبلاً مفصل بحث شد که اگر بخواهیم به این مدار تبیین وارد شویم، باید با «او» سنگ‌هایمان را و بکنیم و با خودمان هم تعیین تکلیف کنیم. آیا روی آوردن ما به «او» تاکتیکی است یا نه مستمر، غیرمناسبتی، غیرتاکتیکی و از سر نیاز است؟ آیا «او» روی نشان و کمک کار هست یا نه؟ این تعیین تکلیف را سعی کردیم در حد خودمان تیک بزنییم. ما روی آورِ مستمر غیرمناسبتی غیرتاکتیکی پر نیاز می‌توانیم باشیم؛ اگر این چنین باشیم، «او» هم روی نشان خواهد داد، کمک کار خواهد بود و بسیار لبریز و پرداخته است.

تبیین ما؛

متن‌ها

کلیدها

روش و «ما»

پروژه

شراکت با داشته‌ریز

در این تبیین چهار متن پیش روی ماست: متن بزرگ و پرورق هستی، متن تاریخ، خودمان هم که متنی کوچکیم و متن کتاب آخر. کلیدهایی را هم «او» برای برخورد جدی‌تر و کارتر با چهار متن به ما داد. کلیدها را بررسی کردیم. بعد سراغ خودمان آمدیم که اگر ما روشمند شویم و پروژه‌ای را در حد توان خودمان تعریف کنیم، «او» به اعتبار روشمند بودن ما و رویکرد ما به خودش، با پروژه‌ی ما برخورد مشارکتی خواهد کرد و اگر «او» با ما شراکت کند، با داشته‌هایی بس کیفی‌تر و سرریزتر از مادر این پروژه وارد خواهد شد. تبیین را مشترکاً یکی دو لایه عمیق‌تر کردیم، مشارکت‌کنندگانی که کار کردند هم به سهم خودشان [چنین کردند] و به این رسیدیم که داشته‌های «او» چیست و کارکردهای «او» در کجای هستی جلوه و تجلی پیدا می‌کند؟

تبیین؛

داشته‌ها و کارکردهای «او»

طراحی - مهندسی

خلق - خلق جدید

دید استراتژیک

مرحله‌بندی

ابتدا چند جلسه روی ویژگی طراحی - مهندسی «او» متمرکز شدیم و این که «او» اهل خلق است، خالق است، بدیع است، خلاق است، به خلق اول بسنده نکرده و خلق را ادامه داده؛ دید استراتژیک دارد - دید استراتژیک را مفصل تر از بقیه‌ی داشته‌ها بررسی کردیم، ده جلسه روی آن ایستادیم - و روی مشارکت «او» در پروژه‌ی مشترک با موسی درنگ کردیم. نهایتاً بعد از اینکه دریافتیم که «او» دید و طراحی‌های استراتژیک دارد، [ملاحظه کردیم که] اهل مرحله‌بندی هم هست، به این مفهوم که یک مرحله باید به قوام کیفی خود نائل بیاید تا مرحله‌ی بعد بتواند مبتنی بر داشته‌ها و دستاوردهای مرحله‌ی قبل، آغاز شود تا پروژه به سرانجام برسد. امروز بحث خدای تاریخی و تجهیزگر را داریم. تبیین خود را در حد فهم متوسط ادامه می‌دهیم؛ داشته‌ی پنجم، خدایی است که اگر از یک وجه دیگر به «او» نگاه کنیم، صاحب دید تاریخی و تحلیل تاریخی است. این شعار ریتیمیکی که از جلسه‌ی اول داشتیم - «من رفیقم، ره‌گشایم، باب بگشا، نزد من آ»، در چهار داشته‌ی گذشته ترجمان خاص خودش را داشت، در این داشته هم که «دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است، برگردان ویژه‌ی خود را خواهد داشت:

تبیین ما؛

خدای صاحب دید تاریخی - تحلیل تاریخی
 من رفیقم، ره‌گشایم، باب بگشا، نزد من آ
 من؛ اشراف دارم
 مجهزت می‌کنم
 منظرت می‌بخشم
 دیدگاهت می‌دهم

ترجمان یا برگردان در این مجرای که وارد شدیم، این است که خدا به ما عنوان می‌کند که من به تاریخ، اشراف دارم، صاحب دید تاریخی هستم، به اعتبار اشرافم بر تاریخ اگر به این پروسه وارد شوی، مجهزت می‌کنم، منظرت می‌بخشم و صاحب دیدگاهت می‌کنم. پیش از این - هم در بحث تاریخ [سلسله مباحث «هشت فراز، هزار نیاز»]^۱ و هم در این بحث‌ها [«باب بگشا»] - تصریح شد که خدا بر تاریخ اشراف دارد؛ [گرچه که] تاریخ کار انسان است، انسان‌ها تاریخ را می‌سازند و «او» با سنت‌هایش به ساخت‌وساز انسان‌ها وارد می‌شود.

۱. شهید صابر در مباحث مقدماتی سلسله جلسات «هشت فراز، هزار نیاز»، نشست سوم با عنوان «درک توحیدی از تاریخ» در این خصوص سخن گفته است که این نشست در نخستین دفتر از مباحث «هشت فراز، هزار نیاز» در پایگاه اینترنتی www.hodasaber.com در دسترس است.

آیه‌ای بود^۱ که آعرش این گونه تمام می‌شد که «وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ»؛ یعنی ما هیچ وقت از سیر تحول و تطور تاریخ، غائب نبودیم؛ بر روندها، تحولات، مکانیسم تحولات، جوهر تحولات، دستاوردها و ناکامی‌های انسان‌هایی که تاریخ را در سطوح ریز و درشت خودشان رقم زدند، مشرف بودیم. خدا به اعتبار آن اشراف، ما را مجهز می‌کند. با داشته‌های تاریخی‌اش ما را تجهیز می‌کند. به ما برای این‌که بتوانیم صاحب منظر و چشم‌انداز شویم، امکان می‌دهد، ارتعای برای نظر افکندن، افقی برای نظر انداختن [به ما می‌بخشد]. ما را صاحب دیدگاه می‌کند - گاه به مفهوم قید مکان است - ما را صاحب منزلگاه تاریخی می‌کند، ما را با سیر تجهیزش به منزلی رهنمون می‌کند که بتوانیم با تاریخ کیفی‌تر و از ارتفاع جدی‌تر برخورد کنیم. این صاحب‌منزلی، صاحب دیدگاه کردن، منظر بخشیدن و تجهیز را در سیری که در آیات سوره‌ی طه طی کردیم، خدا از فرعون هم دریغ نکرد. در دیالوگ فعالی که موسی با فرعون برقرار کرد، فرعون لحظه‌ای نسبت به گذشته، وضع موجود و چشم‌انداز ایدئولوژیکش دچار شک و تردید شد و در آن‌جا جمله‌ای را مطرح کرد که بسیار پرژواک بود. این جمله‌ی پر ژواک را خدا آورد و در سوره‌ی طه کُذ کرد. فرعون خطاب به موسی گفت: «فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى» [طه: ۵۱]. وقتی موسی سیر تاریخ را برای او تشریح کرد، حداقل برای یک لحظه مسئله‌دار شد؛ اما مشککش این بود که روی مسئله‌اش نایستاد؛ مسئله‌اش را پی‌گیری نکرد. آنجا به موسی گفت بگو ببینم حال پیشینیان و سیر تاریخ چه بوده؟ گذشتگان ما، قدیم یک واژه‌ای داشتند می‌گفتند «سل کن»! با حذف حرف «ی» و [استفاده از حرف «ل»] به جای «ر» که در ادبیات شیرازی‌ها به معنای «تماشا کن» است که در اصل، همان تکامل‌یافته‌ی معکوس «سیر کن» است، تماشا کن، روندها را ببین، مشاهده کن، مکانیسم‌ها را دریاب، اشراف پیدا کن. شعار خدا هم همین است. وقتی که موسی به سرفصل دیالوگ با فرعون رسید، موسی تک‌پیماش به فرعون این بود که تو هم سیر کن. فرعون هم به این سرمنزل رسید، اما خودش خیلی با خودش جدی و فعال برخورد نکرد.

شعار خدا هم این است که اگر ما «او» را صاحب دید تاریخی و تحلیل تاریخی بدانیم، «او» به ما عنوان می‌کند که همچنان که در مسیرهای گذشته این توان را داشتم که به شما کمک کنم و مجهزتان کنم، در این مسیر هم با اشرافی که بر سیرها دارم، می‌توانم تجهیزتان کنم، صاحب منظرگاه و منزلگاه تاریخی‌تان کنم. به این اعتبار، خدا صاحب دید و تحلیل تاریخی است.

۱. «فَلَنَنْصُنَّ عَلَيْهِمْ وَعَلِيمٌ بِمَا كُنَّا غَائِبِينَ»: «و از روی دانش به آنان گزارش خواهیم داد و ما [از احوال آنان] غایب نبوده‌ایم.» (اعراف: ۷)

در سوره‌ی طه [موسی در پاسخ به سؤال فرعون می‌گوید] «قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي» (طه: ۵۲). بعد از اینکه فرعون به موسی می‌گوید از حال گذشتگان و سیری که بر آن‌ها گذشت به من بگو، موسی سرفصلی را باز می‌کند، تصریح می‌کند که این علم - علم تحلیل گذشتگان و پیشینیان - کیفیت و کلیدواژه‌هایش در دست «او» است، و «او» فراموشکار نیست و سیر گذشتگان را از یاد نمی‌برد. کیفیت گذار گذشتگان را از دالان‌های پیچ‌درپیچ تاریخ، فراموش نمی‌کند و دچار نسیان نمی‌شود. با توجه به این‌که صاحب اشراف است و دچار نسیان هم نیست و کمبود حافظه‌ی تاریخی هم ندارد و حافظه‌ی تاریخی‌اش هم مثل ما جاهایی پاک و یا پررنگ نمی‌شود و از یکنواختی و یکپارچگی برخوردار است، پس می‌توان به «او» اعتماد کرد و «او» را خدایی دانست که صاحب دید و تحلیل تاریخی است.

حال اگر کتاب آخر «او» را وسط بگذاریم، می‌بینیم که صاحب چینشی است که در حد فهم خودمان می‌توانیم آن را درک کنیم. آیه‌ای هست «كِتَابٌ أُخْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (هود: ۱). در این آیه توضیح می‌دهد که این کتاب به تفصیل آمده. «فصلت» هم دال بر تفصیل است، یعنی در حد ضرورت، مفصل است؛ وجه دوم آن است که فصل به فصل است؛ و وجه سوم این است که روشن است. روشن، [واجب] صراحت و شفاف بودن یک وجه، فصل به فصل بودن یک وجه و به تفصیل هم در حد ضرورت وجه سوم [معنای «فصلت»] است. ما اگر بخواهیم از یکی از برگردان‌ها استفاده کنیم، از ترجمه‌ی میانی استفاده می‌کنیم؛ این کتاب، فصل به فصل است و این را هر کس در حد فهم و غور خود می‌تواند درک کند. مهندس بازرگان یک جور می‌تواند درک کند؛ حاج یوسف شعار یک جور، مرحوم حنیف، یک جور، ما یک جور، آقای جوادی آملی یک جور، علامه [طباطبایی] یک جور. هر کس با توجه به ویژگی‌های کتاب می‌تواند از فصول این کتاب درکی داشته باشد. آنچه به ذهن متوسط می‌رسد، ترتیب داده‌ها در کتاب آخر به ترتیب نزول است؛ چینش خدا این منطق را دارد:

تبیین ما؛

جایگاه تاریخ در چینش «او»:

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر

✓ هستی

✓ رستاخیز - فرجام

✓ تاریخ

✓ انسان

اول از هستی صحبت می‌کند؛ بعد، از رستاخیز و فرجام؛ بعد، از تاریخ؛ آخر سر هم از انسان. جایگاه تاریخ در چینش «او» در کتاب آخر، جایگاه سوم است، یعنی سر فصل سوم به ترتیب نزول.

بخش اول آیات، آیات هستی‌شناسانه است؛ بخش دوم آیات، انسان را به روز موعود و روز محاسبه و فرجام‌های استراتژیک که نوع بشر یا اجتماعات بشر داشته‌اند، [متوجه می‌سازد]؛ سرفصل سوم تاریخ است؛ سرفصل چهارم هم خود انسان است. این ترتیب را هر کس می‌تواند در کتاب آخر پژوهش کند. آنچه از ذهن متوسط ما درمی‌آید این است که چینش بدین ترتیب است. ما با [مؤلفه‌ی] سومی بیشتر کار داریم و ربط آن را با سه مؤلفه‌ی دیگر در حد ضرورت توضیح خواهیم داد.

خدا خطاب به محمد (ص) می‌گوید: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» (طه: ۹۹) «اخبار گذشتگان دیگر را نیز بر تو خواهیم خواند و بر تو یادآوری مترتب بر تجهیز تاریخی را عطا کردیم». کارکرد تجهیز به دید تاریخی، جدا از اشرف، این است که انسان ذاکر می‌شود. حال «ذاکر» در ادبیات سنتی این است که از صبح بنشیند بدون توجه به روند تولید و گذران جامعه، بدون این که کاری داشته باشی، مشارکتی در سیر تولید بکنی، سری، همسری، ازدواجی، اشتغالی [داشته باشی]، از صبح بنشین تسبیح بینداز و ذکر بگو! خدا نه این ذکر را تصریح کرده و نه قبول دارد. ذکری که مورد نظر «او» است، ذکر دینامیک است؛ ذکری که در پروسه مفهوم پیدا می‌کند و در پروژه معنا خواهد یافت.

در یکی از آیات سوره‌ی هود^۱ که از سوره‌های تاریخی و فلسفه‌ی تاریخ قرآن است، به پیغمبر می‌گوید سر آخر همه‌ی تجهیزات که ما بر تو قصه‌ها و روایت‌ها و گزارش‌ها را خوانش می‌کنیم (نَقُصُّ عَلَيْكَ)، جدا از این که تو صاحب دیدگاه تاریخی بشوی، آخر سر «ذکر» است. یعنی عصاره‌ی تجهیز به دیدگاه تاریخی را بتوانی در پروژه و پروسه‌ات، مصرف کنی؛ اگر غیر از این باشد، به یک استاد کلاسیک تاریخ بدل خواهی شد که محفوظاتی دارد، دوره به دوره را توضیح می‌دهد، محورهای دوره، پیرامون‌های محور دوره و نهایتاً جمع‌بندی کلاسیک. ولی پیغمبر نه کلاسیک است و نه می‌خواهد به جمع‌بندی کلاسیک نائل بیاید. خود خدا هم کلاسیک نیست! اگر خدا کلاسیک بود، از نوع روشنفکران انبوه کلاسیکی که ما پیرامون مان می‌بینیم و از نوع

۱. در آیه‌ی ۱۲۰ سوره‌ی هود تصریح می‌شود: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَنْبُئُ بِهٖ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» «و هر يك از سرگذشت‌های پیامبران [خود] را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم، و در اینها حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و تذکری است.»

حاکمیت کلاسیک، یک سرمایه‌ی اولیه‌ای تشکیل می‌داد و با ضرب و زور و هر امکافی می‌خواست آن وضع موجود و سرمایه‌ی اولیه را حفظ کند. اما از آن‌جا که خدا به سرمایه‌ی اولیه‌اش بسنده نکرد و اهل سرمایه‌ی در گردش است، مردان و زنان پیام‌دار و کادرهای خدا در اعصار مختلف، بر خوردشان با تاریخ، دینامیک خواهد بود.

توصیه‌ای هم که خدا در این آیه به پیغمبر دارد این است که حافظ طوطی‌وار روایت‌هایی که ما بر تو خوانش می‌کنیم، نباش. ما تو را به کیفیت‌ها، مکانیسم‌ها و جوهر تحولات مجهز می‌کنیم و تو نهایتاً باید ذاکر یافته‌های تاریخی پیشینیانت باشی و در سیر خودت و در پروژه‌ای که من با تو تعریف کردم و تو با من تعریف کردی، بتوانی [آن‌ها را] به کار بیاندازی.

اگر از «فصلت»، فصل‌بندی را استفاده کنیم، منطق چینش «او» [بدین ترتیب است که] چهار عنصر را در کتاب آخر می‌چیند که این چینش خودبه‌خودی نیست و طبیعتاً دارای یک هارمونی است و یک موسیقی متن واحدی از این چینش بیرون می‌آید. در منطق چینش او، رده‌ی اول هستی بود. رده‌ی دوم، فرجام، رده‌ی سوم، تاریخ و رده‌ی چهارم، انسان:

منطق چینش «او»

اول:

✓ هستی

آغاز از وجود و آنچه هست

خلق، سرشت، طبع

جوهر، دینامیزم، حیات

انسان جزئی از هستی و وجود

چرا در صدر و اول کار، دیدگاه هستی‌شناسانه را مطرح می‌کند؟ علت این است که از وجود و آنچه هست، آغاز می‌کند. سراغ خلق، سرشت، طبع، جوهر، دینامیزم و حیات می‌رود و نهایتاً انسان را که جزئی از هستی و وجود است با این خلق و جوهر و حیات پیوند می‌زند. ابتدای کار که این کتاب می‌آید همان جزء سی‌ام است که از آفرینش و فراهم آمدن ذرات بنیادین برای خلق اول و خلق‌های نوبه‌نوی پس از خلق اول گفت‌وگو به میان می‌آورد. آنچه انسان در قدم اول از جزء سی‌ام درمی‌یابد این است که هستی عظیم است، هستی شوخی‌بردار نیست، نه آفریننده‌ی هستی اهل شوخی است و نه هیچ‌کدام از موجوداتی که در کادر هستی وارد شده‌اند، می‌توانند با هستی شوخی کنند. هستی ضمن اینکه لطافت‌های خاص خود را دارد، بس جدی است، هدف و سمت و شعوری دارد و خودبه‌خودی نیست. از سر تصادف و

صدفه به وجود نیامده است. انسان مقدمتاً به این نائل می‌شود و این که وجود برتری موجود هست و ما هم با آن وجود برتر پیوند خورده‌ایم. وجود، واقعی است و قابل اثبات هم نیست، آن را درک می‌کنیم، با آن در تنیده هستیم، با آن پیوند می‌خوریم و با آن وجود به خلق پی می‌بریم و به توان شگرف خلاقیت خدا راه پیدا می‌کنیم.

کارگاهی راه انداخته که تعطیل‌پذیر و شیفت‌پذیر نیست و خودش جستان و خیزان و عرق‌ریزان، بی‌خستگی و بی‌خواب‌زدگی این خلق را ادامه می‌دهد. این خلق به سرشت و طبیعت ما پیوند خورده است. هم هستی و هم ما که درون این هستی تکاپو می‌کنیم، از جوهری برخورداریم که این جوهر مثل خون دلمه‌شده نیست که بعد از مدتی خشک شود و کپک بزند؛ نه، خون جهنده‌ای است، دینامیسم خود را دارد و سیال است. کما اینکه ما هم سیال‌ایم و جان‌مایه‌ی آن حیات است. نهایت جزء سی‌ام، انسان در وسط قرار می‌گیرد؛ انسانی که جزئی از هستی است و جزئی از وجود کل است. لوح اول در کتاب آخر به هستی اختصاص پیدا کرده است.

منطق چینش «او»

دوم:

✓ رستاخیز - فرجام

هدف‌داری، سمت‌داری

بازتاب اندیشه، اثر عمل

قانون - قاعده

حساب - کتاب

آغاز - پایان

انسان اندیشمند عمل‌کننده‌ی اثرگذار

دوم؛ هستی در جایی به منزلگاه کیفی می‌رسد که ما از چند و چون آن آگاه نیستیم، اما «او» وعده داده و وعده‌ی «او» هم بی‌تناسب با سرشت هستی و بی‌تناسب با سرشت ما نیست. همچنان که ما برای همه‌ی پروژه‌های طول حیات خودمان فرجام قائلیم - برای تحصیل‌مان، اشتغال‌مان، ازدواج‌مان، عشق‌ها، مهرها و نفرت‌ها - ما که یک مدل کوچک از هستی هستیم، وقتی که استارتی می‌زنیم، طبیعتاً فرجامی برایش قائل هستیم؛ همچنان که همه‌ی موجودات فعال در این هستی اهل اندوختن و توشه‌اندوزی هستند - از مورچه و زنبور بگیریم تا دایناسور و ماموت‌هایی که از هستی غائب شدند و بعضی سعی می‌کنند امروز آن‌ها را نمایندگی کنند! - به هر حال سرانجامی برای پروژه‌های خود قائل هستند.

پس فرجام‌داری و رستاخیز پایانی، سنت هستی است؛ این را در لوح دوم می‌خواهد به ما بگوید. هستی سیال و خون‌دار و جان‌دار است، اما فرجامی هم دارد که ناشی از هدف‌داری و سمت‌داری آن است. اندیشه‌های همه‌ی ما صاحب بازتاب است، اثر عمل ما به جا می‌ماند، در این پروسه‌ها، پروژه‌ها، طراحی‌ها و استراتژی‌رقم زدن‌ها، قانون و قاعده‌ای وجود دارد. اگر ما هم بخواهیم قواعد و قوانین را بر هم بزنیم و زیر قاب پلوی تاریخ بزنیم - کما این‌که می‌بینیم در کشورمان دم‌به‌دم، می‌زنند - اما «او» این اجازه را نمی‌دهد که دم‌به‌دم عناصر و اجتماعاتی زیر قاب پلویی بزنند که با مشقت بشر، دم کشیده، زعفران‌ریزی شده و آب روغنش داده‌اند و آمده در دیس پلویی که همه‌ی تاریخ بتوانند از آن استفاده کنند. «او» می‌گوید قاعده، قانون، حساب و کتاب و آغاز و پایانی وجود دارد.

و نهایتاً مجدداً آخر این فرجام، پای انسان، به میان می‌آید؛ انسان اندیشمندِ عمل‌کننده‌ی اثرگذار. انسانی که صاحب اندیشه است و اندیشه‌اش بازتاب پیدا می‌کند. عمل او که اهل عمل است، اثرگذار است. و نهایتاً انسان صاحب اندیشه که اندیشه‌اش از پژواک و اثربخشی برخوردار است و عملی که باز از مدار اثربخشی برخوردار است، سرآخر باید مورد محاسبه قرار بگیرد.

به هر کدام از این لوح‌ها که نگاه می‌کنیم، در چپ‌پیش چهارگانه «او» در این «فصلت»ی که خودش می‌گوید، جمع‌بندی با انسان، تمام می‌شود. چند بار این نکته مطرح شد و باز اینجا مطرح می‌کنیم: نقدی که حنیف‌نژاد به بخش‌بندی پنج دوره‌ی تاریخی کارل مارکس زد این بود که در آن پنج دوره‌ی تاریخ، عنصر اصلی و پایدار، ابزار است. حنیف‌نژاد، با همه‌ی جوانی خود، تبصره زد که عنصر پایدار همه‌ی ادوار تاریخ، انسان است. این با مشی خدا هم‌خوانی دارد. آخر همه‌ی این اسلایدهایی که در کتاب آخر به ما نشان می‌دهد - اسلاید هستی، فرجام، تاریخ و اسلاید خود انسان - جمع‌بندی با انسان است. هستی را در جمع‌بندی غایی و نهایی با انسان پیوند می‌دهد، فرجام را هم همین‌طور؛ تاریخ و خود انسان را هم نگاه خواهیم کرد.

منطق چپ‌پیش «او»

سوم:

✓ تاریخ

جریان سیال

جان‌دار

خون‌دار

روح‌دار

انسان تاریخ‌ساز

سوم؛ این‌طور که از «کتاب» می‌توانیم استنباط کنیم، فصل سوم در این منطق چینش به تاریخ اختصاص دارد. هستی کار «او»ست؛ ما هم می‌توانیم در جاهایی کارگاهی برای خودمان بزینم، در کارگاه بزرگ «او» فعال شویم؛ «او» هم بخیل، کنس و ناخن خشک نیست و نمی‌خواهد که همه‌ی تاریخ و هستی برای خودش باشد. جاهای بازی به ما داده است. جای بزرگ بازی ما، ایران است. جاهای کوچک‌تری هم در ایران داریم.

تاریخ، محل بازی و جست‌وخیز انسان‌هاست. فصل سوم را بعد از هستی و معاد به این جایگاه بازی انسان‌ها اختصاص داده است. این جایگاه - [یعنی همان] تاریخ که محل بازی انسان است، انسان ورقش می‌زند و نقطه‌چینش را امتداد می‌بخشد - از نظر «او» سیال است؛ جریان‌ی است سیال که از همان قاعده‌ی حرکت جوهر و عَرَض پیروی می‌کند؛ جاندار است؛ روح و خون دارد؛ و انسان تاریخ‌ساز هم مجدداً جمع‌بندی خداست؛ یعنی آخر سر، [خداوند] تاریخ را به انسان پیوند می‌زند - انسانی که در دو اسلاید پیشین [«هستی» و «رستاخیر - فرجام»] هم این پیونددهی با او صورت گرفته بود.

آیه‌ای هست: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه: ۱۱-۱۰)؛ خداوند جایگاه می‌دهد و وزانت و مرجعیت نسبی برای انسان‌هایی که به نوعی اهل گذشته هستند، قائل است. «سابقون» یعنی هم در گذشته استارت‌تر بودند و هم در پروژه و پروسه‌ی خود، از بقیه‌ای که انگیزه‌ی استارت زدن نداشتند یا استارت را زدند و پروژه را رها کردند، سبقتی گرفته‌اند. این «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» به این مفهوم است که با جمع‌بندی خدا در پیوند زدن تاریخ با انسان هم‌پیوند می‌شود؛ یعنی انسان‌هایی که هم اهل استارت‌اند و هم در استارت خودشان سبقت می‌گیرند. اهل ماراتن‌اند و در سر پیچ‌ها از دیگران سبقت می‌گیرند؛ «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». یعنی آن‌ها کسانی هستند که هم به خدا، هم به هستی، هم به فرجام و هم به خودشان نزدیک‌اند و هم به سیر تاریخ، قربت و نزدیکی ویژه دارند.

نوعاً ما با این انسان‌ها احساس قربت می‌کنیم. چه از نژاد و هم عصر خودمان باشند چه نباشند. همه‌ی ویتنامی‌ها به هوشی‌مین^۱، «عمو هوشی‌مین» می‌گفتند، در جهان نیز به او «عمو هوشی‌مین» اطلاق می‌شد.

۱. Ho Chi Minh: هوشی‌مین رهبر انقلابی ویتنام و نخست‌وزیر (۱۹۵۵-۱۹۴۵) و رئیس‌جمهور (۱۹۶۹ - ۱۹۴۵) جمهوری دموکراتیک ویتنام (ویتنام شمالی) بود. وی رهبر جنبش استقلال‌خواهی ویتنام از سال ۱۹۴۱ میلادی در مقابل استعمار فرانسه و آمریکا و رهبر ویتنامی‌ها در جنگ آمریکا علیه ویتنام بود. به سبب مشکلات جسمی در سال ۱۹۵۵ از قدرت کناره گرفت، اما به عنوان یک رهبر انقلابی، تا پایان حیات (۱۹۶۹)، مورد احترام ویتنامی‌ها بود.

قربانیت ما با هوشی مین، ماندلا، حنیف نژاد، مصدق و هر انسانی که در جای خود نمی نشیند و قصد تغییر دارد و مدار تغییر را می پیماید، از نوع «أَوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» ای است که «او» در این جمع بندی تصریح می کند. انسان هایی هستند که در جمع بندی خدا، اهل بشارت اند؛ هم به خودشان، هم به پیرامونشان و هم به کل تاریخ.

منطق چینش «او»

چهارم:

✓ انسان

هستنده

فعال

مدار تغییر

اهل ساخت و ساز

ردپادار

چهارمین و آخرین اسلاید که منطق چینش خدا در «کتاب» است، بعد از هستی و فرجام و تاریخ، انسان است که موضوع اول جهانی است که ما در آن به سر می بریم. انسان، هستنده است، فعال است، اهل پیمودن مدار تغییر است، اهل ساخت و ساز است و ردپادار است. در سوره ی هود^۱ (ان شاء الله در جلسات بعد، دوستان هم در جستجوگری و یافته برداری از سوره، مشارکت خواهند کرد) آیه ای هست: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ» (هود: ۱۲۰). به پیغمبر از زاویه ی دیگری عنوان می کند؛ می گوید همه ی این گزارش دهی ها، همه ی این روایت خوانی های تاریخی، از گذشتگان و صاحبان خبر پیش از تو [برای] این است که تو به مقوم های درونی نائل شوی، قلب و موجود تپنده ای که تو را جلو می برد، بتواند با او تثبیت پیدا کند و دارای استحکام شود. اگر بخواهیم کل کتاب را برای فهم مهندسی محتوا در چینش «او» تحلیل کنیم، چهار اسلاید اصلی و چهار لوح کیفی از آن قابل استخراج است. لوح اول هستی، لوح دوم فرجام، لوح سوم تاریخ، لوح چهارم انسان - انسانی که از نظر «او» در همه ی ادوار گذشته هم به نوعی شریک و در تنیده و ممزوج هست:

۱. در سخنرانی، شهید صابر از سوره ی اعراف یاد کرده است. آیه ی مشابه مضمون آیه ای که در جلسه قرانت می شود، در سوره ی اعراف به این شرح است: «تِلْكَ الْأَنْبِيَاءُ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِهَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ يُطْغَىٰ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ» (اعراف: ۱۰۱). اما آیه ی قرانت شده متعلق به سوره ی هود است.

مهندسی محتوا در چینش «او»

- اول: درک هستی، ضرورت هستندگی فعال،
فهم دینامیسم خود و جهان.
- دوم: درک اثربخشی و آزمون اثربخشنده،
تجهیز به دیدگاه استراتژیک و فرجام‌نگری.
- سوم: درک دینامیسم تاریخ،
تجهیز به حافظه تاریخی - دیدگاه تاریخی.
- چهارم: درک «عامل»یت تغییر،
فهم پیش‌برندگی پروژه.

اسلاید اول در نهایت این را می‌خواهد بگوید که ضرورت درک هستی وجود دارد و متعاقب درک هستی، ضرورت هستندگی فعال؛ هستی هست، هستی واقعی است و نیاز به اثبات ندارد؛ ما هم هستیم، و تا وقتی که هستیم، ضرورت دارد که در این هستی مطابق جان هستی که هستندگی است، بتوانیم فعالیت از خود نشان داده و دینامیسم خود و جهان را درک کنیم. لوح بعدی، درک اثربخشی و آزمون اثربخشنده است؛ یعنی درک کنیم که اندیشه‌مان، تصمیم‌گیری‌مان، کار تشکیلاتی‌مان، طراحی و عمل‌مان، حوزه‌های کوچک و بزرگ اثربخشی دارد و آزمون‌نی است برای صاحب اثر. وجه دیگر در لوح دوم، تجهیز ما به دیدگاه استراتژیک است. اینکه هم در مدار فردی خود و هم بیرون از مدار فردی‌مان - در مدار منزل و محل و محل تحصیل و... تا جامعه‌ی بزرگ - بتوانیم به دیدگاه استراتژیک نائل آییم؛ در آن دیدگاه استراتژیک بتوانیم صاحب فرجام‌نگری شویم و به فرجام جهان هم فکر کنیم. هم فرجام خُرد در پروژه‌ها و پروسه‌های خودمان و هم فرجام غایی و کلان جهان.

اسلاید سوم می‌خواهد به مخاطبش که ما هستیم و دیگران قبل و بعد از ما هم می‌توانند باشند، درک دینامیسم تاریخ را بگوید. تاریخ، خشک و منجمد و بی‌روح نیست، خونی در آن منتشر است؛ هم خون هستی و هم خون انسان‌های فدیہ‌بخش در تاریخ در آن جاری‌ست؛ [همچنین می‌خواهد] درک دینامیسم تاریخ از سیالیتش، تجهیز به حافظه‌ی تاریخی و دیدگاه تاریخی [را] یادآور شود. همانطور که به پیامبر یا صاحب‌خبر آخرش عنوان می‌کند که «هم صاحب حافظه‌ی تاریخی شو و هم بعد از اینکه صاحب حافظه‌ی تاریخی می‌شوی، به دیدگاه تاریخی مجهز شو»^۱، این توصیه هم متوجه ما و هر کسی که کتاب آخر را با هر تحلیلی بخواند، خواهد بود.

۱. اشاره به آیه‌ی ۹۹ سوره‌ی طه است که پیش‌تر در همین نشست قرائت، و پیرامون آن سخن گفته شد.

چهارم هم جان همه‌ی بحث‌های ما از اول تا اکنون بوده است: ما درک کنیم که عامل تغییر تاریخ و جهان پیرامون مان هستیم؛ [هرچند عامل تغییر] همه‌ی هستی و کائنات نیستیم. در همین جهانی که زمین ماست، درک کنیم که عاملیت تغییر جهان، پیرامون و خودمان، مائیم. دیگران هم هستند؛ ما هم هستیم. از این حق هم استفاده می‌کنیم و جای کوتاه آمدن، تخفیف و بخشش هم نیست. این را درک کنیم که عامل تغییر ما هستیم؛ چه عامل تغییر جهان، چه عامل تغییر تاریخ و چه عامل تغییر فرد خودمان و پیرامون مان. نهایتاً فهم کنیم که ما می‌توانیم تعریف‌کننده و پیش‌برنده‌ی پروژه باشیم، که اگر لوازمش فراهم شود، «او» هم در این پیش‌برندگی با ما برخورد فعال پیشه خواهد کرد.

اکنون برای بحث‌های آتی جمع‌مان در [سرفصل] خدای صاحب دید تاریخی و صاحب تحلیل و حافظه‌ی تاریخی، زمینه فراهم کنیم: وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او» در کتاب آخر:

وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او»؛

<u>عنوان تاریخی</u>	<u>اجتماعات تاریخی</u>	<u>چهره‌های تاریخی</u>	<u>رخداد‌های تاریخی</u>
قصص	آل‌عمران	یونس	روم
عصر	کهف	هود	فتح
	طه	یوسف	
	یاسین	ابراهیم	
	قریش	مریم	
		لقمان	
		سباء	
		محمد	
		نوح	

این کتاب آخر را اگر از مناظر مختلف ببینیم - هم در عنوان‌بندی‌های تاریخی، هم در روایت اجتماعات تاریخی، هم چهره‌های تاریخی و هم رخداد‌های تاریخی - صاحب وزن تاریخی است. می‌توان گفت تاریخ در کتاب آخر، در پردازش‌های محتوایی صاحب وزن جدی است. دو سوره عنوان محتوایی تاریخی جدی دارند؛ یکی «قصص» است و یکی هم «والعصر» به مفهوم «زمان فشرده» که دال بر این است که تاریخ و دوران، آکاردئونی است.

زمانی منبسط، و زمانی منقبض است و ما فریب انبساط آن را نخوریم؛ فرجام ما - چه فرجام فردمان، چه پروسه و پروژی ما - درون انقباض رقم خواهد خورد. سوره‌های «قصص» و «عصر»، عناوین تاریخی دارند.

«آل عمران»، «کهف»، «آل طه» (که به صورت «طه» آمده)، «آل یاسین» (که به صورت «یس» آمده) و «قریش» سوره‌هایی هستند که به اجتماعات تاریخی و صاحب نقش تاریخی اختصاص پیدا کرده‌اند.

اما برخی افراد هم هستند که سوره به اسم‌شان است. درست است اسم سوره‌ها را خدا نگذاشته، انسان گذاشته - انسان هم در جمع کردن، عنوان‌بندی و تیتراژ کتاب آخر نقش داشته - اما محور این سوره‌ها از نظر خدا این انسان‌ها هستند؛ عناوین سوره‌ها به ترتیب: «یونس»، «هود»، «یوسف»، «ابراهیم»، «مریم»، «لقمان»، «سبأ» (که در ادبیات ما معروف به «ملکه‌ی سبأ» است)^۱، «محمد» و «نوح».

از رخداد‌های تاریخی هم در عنوان‌بندی و پردازش محتوا استفاده شده است. سوره‌ی «روم» که عطف به جنگ تاریخی ایران و روم است که [در قرآن] پیش‌بینی شده و سوره‌ی «فتح» که معطوف به فتح مکه است. لذا اگر نگاه کنیم [تاریخ] در کتاب آخر هم در صورت و هم در محتوا از یک وزن مخصوص برخوردار است؛ هم در عنوان‌بندی و هم در پردازش‌های محتوایی. آنچه گفتیم بیشتر در فرم بود؛ اما در محتوا:

وزن تاریخ در محتوا پردازشی‌های «او»؛

لوح‌های فلسفه‌دار - حکمت‌دار تاریخی:

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

۱. شایان توجه است که «سبأ» نام قومی بود که سلیمان به دیارشان لشکر کشید و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران سدشان شکست و خانه ویران شدند. قوم سبأ دارای حکومت بودند و زنی بر آنها سلطنت می‌کرد (قاموس قرآن، ج ۳، ص ۲۰۳) که او را «ملکه‌ی سبأ» یا «بلقیس» نامیده‌اند؛ گرچه نام «بلقیس» نیز در قرآن نیامده است. داستان قوم سبأ، علاوه بر سوره‌ای به همین نام، در سوره‌ی «نمل» با تفصیل بیشتری آمده است.

در محتوا شش سوره‌ی خُلَّص و ناب تاریخی داریم که عناوین آن‌ها به ترتیب: «اعراف»، «هود»، «طه»، «انبیاء»، «مؤمنون» و «شعراء» است. اسامی هم - به ویژه چهار عنوان اول - اسامی‌ای هستند که به نظر حامله، باردار، پرپژواک و پرنشین می‌آیند. تا جلسه‌ی آینده، حدود یک ماه فاصله هست؛ خود این سوره‌ها را دوستانی که تمایل به پژوهش دارند و «کتاب» را - مستقل از اینکه چقدر به آن نزدیک باشند یا نباشند، چقدر قبول داشته باشند یا نداشته باشند - بخواهند منبع پژوهش تلقی کنند، فرصتی هست که توفیقی روی این سوره‌ها داشته باشند.

موضوع همه‌ی این سوره‌ها تاریخ است؛ سیر تاریخی، سمت تاریخی، فلسفه‌ی تاریخی، روح و جان تاریخی، مکانیسم و جان تحول تاریخی، تعریف‌کننده‌ها و پیش‌برنده‌های پروژه‌ها. از هر منظری که بخواهیم نگاه کنیم، سوره‌ها همه باردار و چندقلو حامله هستند. اینکه ان‌شاءالله جمع - به خصوص چند گروه [مطالعاتی‌ای] که خودشان تشکیل شده‌اند - بتواند روی این سوره‌ها فعال شوند و بتوانیم این لوح‌های فلسفه‌دار و حکمت‌دار تاریخی را مثل درخت توتی که در خرداد ماه پا بر آن می‌کوبند و از بالا تکان‌تکانش می‌دهند و همه‌ی توت بر چادر شبی می‌ریزد، ما هم در حد قوت دست و پای خودمان بتوانیم به این سوره‌ها تکانه‌ای بدهیم و سردرختی‌های آن را جمع کنیم، ببینیم نهایتاً چه چیزی عایدمان می‌شود. ان‌شاءالله این سوره‌ها بتوانند منبع پژوهش بشوند در دو جلسه‌ی آینده که به بحث «خدای صاحب دید و تحلیل تاریخی» اختصاص می‌دهیم.

روش شناسی تجهیز تاریخی ((او))

خبررسانی کیفی

تقطعه‌چین زنی رخداد

ترسیم سمت

فرجام روند

آموزش

قاعده - قانون

روش مواجهه با پیشاروی

از غور و تعمقی در این سوره‌ها این طور بیرون می‌آید که خدا همچنان که در کتابش فصل‌به‌فصل (فصلت) چینی‌اش دارد، چینش‌اش منطقی دارد، در تجهیز تاریخی‌اش هم در این شش سوره‌ی صاحب وزن مخصوص تاریخی، روشی مستتر است که می‌شود آن را شناسایی کرد و از آن بهره گرفت.

در نگاهی به این شش سوره (که ان شاء الله بتوانیم با آن‌ها برخورد فعال کنیم و چند و چون‌ها را بیرون بیاوریم)، این روش می‌تواند بیرون بیاورد که هر کسی می‌تواند آن را [مستقلاً و به شکل خاص خود] شناسایی کند؛ سطح شناسایی ما که سطح متوسطی هست این است که خدا ابتدا در این شش سوره، «خبررسانی‌های کیفی» می‌کند. بعد از آن، شوکی وارد می‌کند و انسان را متوجه یک رخداد تاریخی می‌کند. آن رخداد را نقطه چین می‌گذارد و جلو می‌آورد. سرفصل‌ها، مفصل‌ها و سمت آن را ترسیم می‌کند. روند آن را به فرجام می‌رساند. فرجام روندش را توضیح می‌دهد. بعد از خبررسانی و اطلاع‌رسانی کیفی، نقطه چین زنی، ترسیم سمت و سوسو و نهایتاً مقابل روی ما قراردادن فرجام روند، آموزش‌های خاص آن اتفاق کیفی را پیش روی ما قرار می‌دهد.

از آن آموزش‌ها، قانون و قاعده بیرون می‌آورد و اسم آن را سنت می‌گذارد که نه تحول‌پذیرند و نه تجدیدپذیرند و نه تخفیف‌پذیر: «سِنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَلَنْ يَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (فتح: ۲۳)؛ «قُلْ: يَجِدْ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ يَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» (فاطر: ۴۳). تحول و تبدیلی در این قواعد و قانونی که از سیر تاریخ بیرون می‌آید، نیست و نهایتاً روش مواجهه با تاریخ را پیش روی ما قرار می‌دهد.

پیش از این ما این بحث را داشته‌ایم که تنها این کتاب آخر، منبع پژوهش نیست. شعر و سرود و فیلم و رمان و کتاب و هر گزاره‌ی سمعی و بصری، دیداری و شنیداری و... می‌تواند کمک‌کار ما قرار بگیرد. یکی از این کمک‌کارها، کتاب نهج البلاغه است. علی از ابتدا در سیر تکوین قرآن بوده، خودش قرآن را جمع می‌کند و می‌گویند خودش قرآن ناطق است، دیدگاه‌های علی خیلی نزدیک به دیدگاه‌های خداست. دیدگاه خدا، دیدگاه انحصاری نیست. درست است که حد کامل دیدگاه، فقط متعلق به خداست، اما هر انسانی به نسبتی که جهان، خودش و «او» را جدی بگیرد، می‌تواند پاورچین، پاورچین - نه به مفهوم پنهان‌کارانه‌اش، بلکه به مفهوم صریح و شفاف و متناسب با صلاحیت خود - جلو برود؛ صلاحیتی کسب کند و یک وجب جلو برود؛ [مجدداً] صلاحیتی کسب کند، و وجبی جدی‌تر [به پیش برود]. علی خیلی وجب‌به‌وجب جلو رفته است. فراز ۱۳ از نامه‌اش به فرزند ارشدش امام حسن [نامه‌ی ۳۱ در نهج البلاغه]:

کارکرد روش شناسی تجهیز تاریخی «او»

فراز ۱۳ از نامه به فرزند ارشد:

«أَيُّ بَنِي إِبْنِي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُصْرَتْ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَرْتُ فِي
أَخْبَارِهِمْ وَسَزْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَتَيْتَنِي إِلَيْ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمُرْتُ مَعَهُ
أَوْلَهُمْ إِلَى آخِرِهِمْ»

«ای پسرک من! و اگر چه عمر [دراز] نکردم [به مانند] عمر آنان که پیش از
من بودند [اما] در [روند] عملشان نظر افکنده، در اخبارشان اندیشه‌ورزیده و
در آثار و بازمانده‌هاشان سیر کردم، گویی [همانند] یکی از آنان گردیدم. و نیز
به سبب آنچه از کارهای آنان به من رسید [و انتقال یافت] چنان شد که من با اول تا
آخرشان زندگی کرده‌ام».

کل چیزی که قرآن می‌خواهد از نشانه‌ها و سوره‌های تاریخی‌اش به ما منتقل کند این است که
این فرد پرتکاپوی هم‌عصر پیغمبر به پسرش وصیت می‌کند: «پسرک من، وگر چه عمر، دراز
نکردم (صاحب عمر طولانی نبودم، ۶۳ سال بیشتر عمر نکردم)، به مانند عمر آنان که پیش از
من بودند، عمر، دراز نکردم، اما در روند عملشان نظر افکنده (نظر؛ نه تماشا و یک نگاه؛ نظر
به معنای غور و تعمق کردن) در اخبارشان اندیشه‌ورزیده (یعنی اندیشه‌ام را مثل شانه‌ای که
نانوا به چانه‌ی نان می‌اندازد، ورز کردم؛ مثل حلوانی که خانم‌ها در تابه تاب می‌دهند، ورز
دادم تا روغنش درآید، تا عرقش درآید، عرق اندیشه‌ی من درآمد. روغن و زعفران و خرما
ممزوج شد با آرد سرخ شده؛ اندیشه‌ورزی علی این است که در اخبارشان اندیشه‌ورزیده)، در
آثار و بازمانده‌هایشان سیر کرده (همان «سیر کن»ی که قدمای ما می‌گفتند) گویی همانند
یکی از آن‌ها گردیدم و نیز به سبب آنچه از کارهای آنان به من رسید و انتقال یافت، چنان شد
که من با اول تا آخرشان زندگی کردم».

در سیر هم می‌بینیم، خدا وقتی محمد(ص) را مجهز می‌کند گویی محمد(ص)، با همه‌ی اقوام
و طیف‌های بشری قبل از خودش بوده است. قرآن در نهایت می‌خواهد کاری را کند که علی
در فراز ۱۳ از نامه به فرزند ارشدش تصریح کرده است.

کارکرد روش شناسی تجهیز تاریخی «او»

اندیشه‌ورزی در داده‌ها	نظر افکنی
هم‌فضا شدن با گذشتگان	سیر در به جا مانده‌ها
سیر در تنیدگی تاریخی	زیست روندی با آنان

و

مجهز شدن

در روش‌شناسی تجهیز تاریخی خدا در کتاب آخر، تصریح نظر افکنی، اندیشه‌ورزی در داده‌ها، سیر در به جامانده‌ها (آثار پیشینیان)، هم‌فضا شدن با گذشتگان، زیست روندی با آنان را می‌بینیم. آن قدر تحلیل و اطلاع‌رسانی از قوم موسی را برای محمد مکرر هم می‌زند، هم چنان که علی می‌گوید، گویی محمد با اول تا آخرشان زیست کرده و محشور و سرخوش بوده است. و نهایتاً سیر در تئیدگی تاریخی انسان با تاریخ و معجز شدن به دیدگاه تاریخی [مطرح است]. ما هم از همین حق خود در تبیین که ادامه دارد، داشته‌ها و کارکردهای او، سرفصل پنجم: دید و تحلیل تاریخی استفاده خواهیم کرد. یعنی خدایی که تا حالا درک کرده‌ایم، طراح و مهندس است - دید هندسی «او» هم تنها به اول جهان منحصر نمی‌شود و تا آخر جهان خواهد بود - صاحب دید استراتژیک است، در استراتژی خود مرحله‌بند است، و صاحب دید و تحلیل تاریخی است.

ان‌شاءالله جلسات اول و دوم بعد از تعطیلات یک ماهه را بتوانیم به تمام کردن دید تاریخی و تحلیل تاریخی اختصاص بدهیم. آن شش سوره را بتوانیم خوب درک کنیم و به قول گذشتگان، خوب حلاجی کنیم و پنبه‌اش را بزینم و به سهم خود در تحلیلی مشارکت کنیم.

نیمه‌ی دوم جلسه را با همان روشی که قبلاً داشتیم اختصاص می‌دهیم به برخورد تجربی با جلسه‌ی گذشته که مهمان داشتیم. حدوداً دو ماه قبل خانم قدس آمدند و از تجربه‌ی خودشان در «محک» گفتند، جلسه‌ی قبل هم خانم قندهاری کهنسال همراه دو نوه‌ی جوان‌شان آمدند و تجربه‌ی خودشان را از «خانه‌ی مادر و کودک» گفتند. نیمه‌ی دوم جلسه را مثل جلسه‌ی بعد از سخنرانی خانم قدس که دوستان آمدند و تجربه‌ی خودشان از بحث میهمان را طرح کردند، به برخورد تجربی با جلسه‌ی گذشته که میهمان داشتیم اختصاص می‌دهیم.

ان‌شاءالله بعد از تعطیلات، سه - چهار گروه [مطالعاتی تشکیل شده] بتوانند برخورد فعالی با بحث‌های خود و بحث‌های ارائه شده در اینجا بکنند. این یک ماه که تعطیل هست می‌توانیم توافق کنیم برای تاریخ ۱۵ و ۱۶ مرداد که پنج‌شنبه و جمعه می‌شود؛ می‌توانیم با خانم قندهاری هماهنگ کنیم و یک سفر دو روزه داشته باشیم از پنج‌شنبه صبح زود تا جمعه به رودبار؛ هم دستاوردهای «خانه‌ی مادر و کودک» را ببینیم، با بچه‌هاشان آشنا شویم، با بچه‌هایی که سه‌ساله در زلزله‌ی رودبار تحت سرپرستی این NGO قرار گرفتند تا الان که بیست و اندی سال دارند، مزدوج شده‌اند، پدر و مادر شده‌اند، ببینیم که احساس آن‌ها چیست و چطور در چتر و بستری که این NGO برای‌شان فراهم کرده، رشد کرده‌اند.

دوستانی که تمایل دارند به این سفر بیایند، الان می‌توانند نزد آقای «روئین» اسم‌نویسی کنند و از طریق شماره‌ای که اعلام می‌شود برای سفر هماهنگ کنیم.^۱ خسته نباشید، من زیاد و یکنواخت صحبت کردم و خسته‌تان کردم. خیلی متشکرم.

۱. این سفر اجتماعی، مطابق برنامه‌ریزی صورت‌گرفته در اواخر مردادماه ۱۳۸۸، برگزار شد.

ارزیابی مشارکت‌کنندگان از نشست قبل

شهید صابر: دو نفر از دوستان جلسه، زندگی مشترک تشکیل دادند. ان‌شاءالله که بعد از تعطیلات شیرینی ازدواجشان را هم برای ما بیاورند که شرعی بودن ازدواجشان برای ما هم اثبات شود! هفته‌ی پیش خانم قندهاری آمدند روند کارشان را توضیح دادند. بعد از جلسه‌ی که خانم قدس آمدند، دوستان آمدند دیدگاه‌هایشان را گفتند. الان هم تربیون در اختیار دوستان هست تا نظرشان را درباره‌ی جلسه‌ی پیش و هم درباره‌ی دعوت‌های بعد از این که ان‌شاءالله ادامه خواهد داشت، بگویند.

مشارکت‌کننده‌ی اول

مباحث تئوریک، می‌تواند به یک نقطه‌ضعف تبدیل شوند. اگر مابه‌ازای اجتماعی‌شان را پیدا نکنیم، ممکن است ما را به انتزاعی‌گری پیش ببرند و از تحولات و بحران‌های اجتماعی که در جامعه‌مان جاری و ساری است، ممکن است عقب بمانیم. یک پیشنهاد، NA بود که ان‌شاءالله در آینده محقق می‌شود. چون NA یکی از موفق‌ترین NGOهای گسترده در کشور بود که توانست یک حیات دوباره به خانواده‌ها دهد. فرد معتاد، خانواده‌اش را تحت تأثیر قرار می‌دهد و روش‌هایی که NA به کار برده، می‌تواند ما را به پویایی اجتماعی و روش‌های نوبی که فعالان اجتماعی به کار بردند، برساند. یا مثلاً مسائل کودکان و کلاً مباحثی که با بحران‌های اجتماعی سروکار دارند. به‌هرحال با توجه به این که جامعه ما با بحران‌های متعددی روبه‌رو است، به نظر من مقداری کمرشکسته است. زیر فشارهای سیاسی، اجتماعی، مشکلات ناشی از تورم و... [فرسوده شده است] و بنابراین من فکر می‌کنم تا با این بحران‌های اجتماعی، پیوند نخوریم، مباحث نظری، عقیم‌اند. این چند تجربه‌ای که درباره زلزله رودبار و زلزله بم مطرح کردند و ممارستی که کردند و معطوف به نتیجه شد، می‌تواند بسیار مهم باشد.

ولی پرسش همیشگی من این است که فرآیند کارهای اجتماعی را مانند همین NGOها که به نظرم در فضای کنونی، سیاسی‌تر هم می‌شوند، چگونه می‌توانیم به مسائل سیاسی مهم پیوند بزنیم؟ با دوستان که درباره تأسیس یک NGO که با بحران‌های اجتماعی پیوند داشته باشد، گفت‌وگو می‌کردیم، می‌گفتند نیکوکاری است و نمی‌تواند به‌عنوان یک کنش سیاسی مطرح شود.

هدی صابر - خودت هم روی این پرسش فکر کرده‌ای؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: من خودم به این موضوع، اعتقاد ندارم و فکر می‌کنم نباید اسیر این فضاها شویم؛ اعتراض به هر حال حق ماست، ولی باید بلندمدت‌تر نگاه بکنیم. بحران‌های موجود در جامعه‌مان، یک زمان‌هایی عمیق می‌شوند، این زخم، باز می‌شود. به‌رحال نیاز داریم با بحران‌های اجتماعی - مثل اعتیاد، کودکان کار، بیماری‌ها - که ملموس هستند و به راحتی در جامعه‌مان می‌بینیم، پیوند بخوریم. من بعید می‌دانم این‌ها با کنش سیاسی، منافاتی داشته باشد من شخصاً باور دارم ما برای این‌که از لحاظ اجتماعی موفق شویم، نیاز به شبکه‌های اجتماعی داریم. شبکه‌های اجتماعی هم صرفاً به معنای تسخیر قدرت سیاسی و این‌گونه مسائل نیست؛ به معنایی پویایی جامعه مدنی است، جامعه‌ای که زیر بار بحران‌های اجتماعی له شده و کمرش شکسته است. من خودم این‌ها [فعالیت‌های اجتماعی] را بیش‌تر مسائل راهبردی می‌بینم. مسائل اجتماعی، مسائلی نیست که به تعبیر عامیانه، سوسولی باشد. این فعالیت‌ها را متن می‌بینم. اما سازوکار اجرایی‌اش برای من چون در این مسائل تجربه نداریم و با توجه به مشکلاتی که بچه‌ها دارند، جای سؤال است. مشکلاتی که بچه‌ها دارند، نظیر مشکلات معیشتی یا اشتغال است؛ مثلاً با یکی از دوستان صحبت می‌کردم، می‌گفت من روزی ۹-۸ ساعت سرکار هستند و فرصت پرداختن به این مسائل را ندارند.

می‌خواهم پرسش این پرونده‌هایی که [فعالان اجتماعی نظیر موسسان «خانه‌ی مادر و کودک»] طی کرده‌اند - و جلسه پیش توضیح دادند، با کم‌ترین امکانات آغاز کرده‌اند و فرازونشیب‌های بسیاری داشته‌اند، ولی توانسته‌اند آن بچه‌ها را نجات دهند - آیا برای ما امکان تحقیقش هست؟ مشکلاتی در این زمینه وجود دارد. چگونه می‌تواند تحقیق یابد؟

هدی صابر: الان شما می‌توانی روی این مسائلی که دغدغه‌ی فکری خودت هست، کار کنی و جلسه بعد ارائه بدهی؟ یک عنوان هم به بحث بده؛ مثلاً «ضرورت پیوند خوردن با تجارب اجتماعی و محدودیت‌ها و تنگناها».

مشارکت‌کننده‌ی اول: بله می‌توانم. امیدوارم با همکاری دوستان، بتوانیم برون‌دادی از این مباحث داشته باشیم.

مشارکت‌کننده‌ی دوم

من یک فهمی داشتم از این دو عزیز که کاری انجام داده بودند و اینجا آمدند [خانم قدس، موسس «محک» و خانم قندهاری، موسس «خانه‌ی مادر و کودک»]. من متوجه نشدم خانم قندهاری استارت اولیه‌شان را چگونه توضیح دادند. خانم قدس نخستین گام‌هایشان را به

خوبی توضیح داد. مثلاً یک‌سری مسائل را به ژن خانوادگی‌شان ربط داد و این که ارث پدری و مادریمان این است که به فکر تغییر هستیم و توضیح دادند که فرزند خودم هم با مشکلاتی درگیر شد که باعث شد خودم عصیان کنم. بعد آن خانم را دیدند که موجب تغییراتی در ایشان شد.

درباره‌ی خانم قندهاری، نقطه آغازین را متوجه نشدم. ولی این را گفتند که از تجربیات گروه‌های دیگر استفاده کردیم. وقتی زلزله آمد، از دولت خواستیم سرپرستی برخی افراد را بر عهده بگیریم. من متوجه نشدم دغدغه‌شان چه بود که به چنین موردی رسیدند؟ به نظر من نقطه مشترک هر دو این دوستان، امیدشان بود که در آغاز داشته‌اند، با آن شروع کرده‌اند و واقعاً هم وقت گذاشته‌اند، سختی‌ها را تحمل کرده‌اند و کارشان را در نیمه‌ی راه، رها نکرده‌اند. چیزی که برای من جالب بود، امید اولیه ایشان به خدا است که طی راه، تبدیل به اطمینان شد. مثلاً این که وسط کار، دولت به آن‌ها پیشنهاد داد که دیگر کافی است، ما خودمان امکانات داریم، تا این جا که آمده‌اید، بس است. اما این‌ها باز هم پروژه‌ای را که آغاز کرده بودند، قطع نکردند و ادامه دادند. خانم قدس هم به همین ترتیب.

شاید ما اول راه، با «چگونه»های بسیاری روبه‌رو شویم که موجب شود نتوانیم کار را آغاز کنیم. اطمینان به خدا که در شروع کارمان نیاز داریم، این دو نفر، به‌ویژه خانم قندهاری که به همسرشان هم خیلی ارجاع می‌دادند، در روند کارشان به دست آوردند. ممکن است ما فکر کنیم این جلسه، دید مهندسی شده‌ای دارد و من خودم خیلی [از این دید مهندسی‌ده] استفاده می‌کنم. اما ظاهراً بر خلاف این دید مهندسی شده [این‌ها پله‌به‌پله پیش رفتند. مثلاً می‌گفتند که ما در سیر کار می‌دیدیم نیازی داریم، و بعد این این جمله همسرشان [را نقل می‌کردند] که می‌گفته که مطمئن باش خدا از ما حمایت می‌کند، و فردا صبح آن نیاز یا آن پول وارد حسابشان می‌شد.

چندبار از خانم قدس پرسیده شد که شما برنامه‌ای نداشتید و بیش‌تر مشاهده بوده است و همه چیز پیشامد و مثل خواب بوده است، ولی فقط یک اطمینان قلبی داشتند. ولی برای من، این امید و اطمینان قلبی که بر آن تأکید داشتند، بسیار درس بود. ممکن است ما خدا را طوری تصور کنیم که در پیشامدها مدام ببینیم یا لمس کنیم؛ یا خدا را آن‌قدر بالا ببریم که اصلاً قابل دست‌یافتن نیست. ولی این‌ها یک اطمینانی داشتند که این اطمینان به آن‌ها خیلی کمک کرد.

هدی صابر: شما روی این هم فکر کردی که پدر بزرگ و مادر بزرگ به همراه بچه‌ها و نوه‌ها بتوانند [در قالب مؤسسه‌ی «خانه‌ی مادر و کودک»] یک کار درازمدت بیست‌ساله بکنند؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: اتفاقاً اول فکر کردیم این دو نفر هم از همین بچه‌ها [که پس از زلزله توسط مؤسسه سرپرستی شده‌اند] هستند و صرفِ بزرگ‌تر بودن، به ایشان مادر بزرگ می‌گویند. ولی وقتی متوجه شدم خانواده‌اند، نگاهم متفاوت شد. صمیمیت و شادی‌ای میانشان بود. آدم وقتی نسبت به آن کاری که دارد انجام می‌دهد، عشق و محبت داشته باشد، بسیار به تداومش کمک می‌کند. و هم‌زمان با این‌ها، یک تدبیر هم چاشنی این قضایا هست. مثلاً دفعه‌ی پیش، دوستان را دعوت کردند و گفتند شما هم بیایید، خیلی خوش می‌گذرد. وقتی پرسیدیم ما اگر بیاییم، چه نقش مفیدی می‌توانیم ایفا کنیم، توضیحاتی دادند که البته خود من قانع نشدم.

هدی صابر: شما فکر می‌کنی مدل خانوادگی، قابل تحقق است؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: به نظرم در جامعه‌ی ما، کم‌ترین حرکتی که می‌شود انجام داد، حرکت خانوادگی است. معمولاً فکرها بزرگ است، اما به نظرم این مدل خانوادگی، مؤثرترین حرکت است.

هدی صابر: خیلی متشکرم.

نشست سی و دوم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۲)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

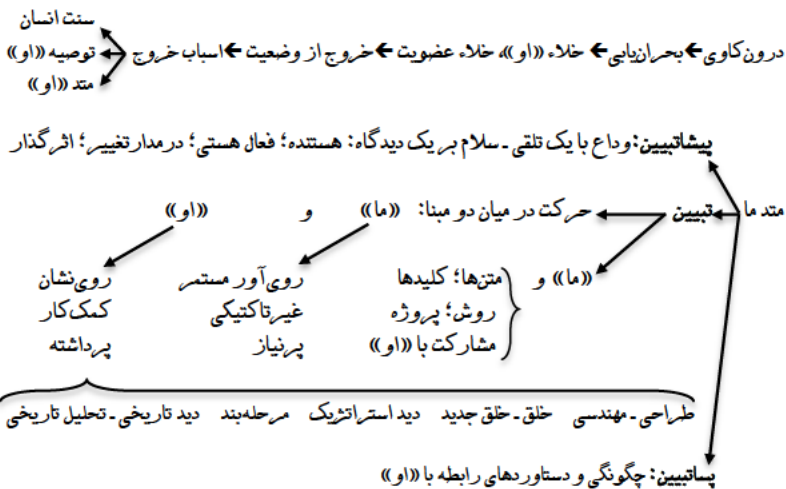
با سلام و وقت به‌خیر خدمت دوستان. وقفه‌ی یک ماهه‌ای بود به دلیل تعطیلات سنتی مردادماه هر سال حسینیّه که [اکنون] بعد از تعطیلات حضورتان هستیم. سال قبل درست اولین دوشنبه‌ی ماه رمضان بود که بحث را شروع کردیم، الان هم اولین سه‌شنبه‌ی ماه رمضان است ان‌شاءالله بتوانیم بحث‌ها را ادامه دهیم. در ایران، وقفه همیشه معضل است. در سه چهار ماه گذشته هم با وقفه‌های خودخواسته و خودناخواسته مواجه بودیم اما به هر حال معتقدیم که وقفه‌ها موقت است و روندها پایدار. ان‌شاءالله بتوانیم روندی را که از سال گذشته شروع کردیم به سرانجامی برسانیم؛ فارغ از کمیت جلسه و اتفاقات پیرامونمان. نه به این مفهوم که با اتفاقات پیرامون، پیوند نداشته یا در قبالشان هم مسئولیت نداریم ولی از آن طرف هم در ایران تا به حال هرچه به وجود آمده در تندبادها از بین رفته است. از طرف دیگر مسئولیت ایجاب می‌کند در دورانی که هیچ چیز نیست و اجازه نمی‌دهند هیچ چیزی شکل بگیرد و انسان‌ها را از موضع برتر از خدا له می‌کنند، خرد می‌کنند و هر شب پای تلویزیون می‌آورند و اعتراف می‌گیرند و به قربانگاه می‌برند، ما در این شرایط، حداقل بتوانیم محفل خودمان را حفظ کنیم و با آن مسئولانه برخورد کنیم.^۲ همه خوش‌نماز و خوش‌روزه در آستانه‌ی افطار بحث را تمام می‌کنیم و افطاری با هم باز می‌کنیم و بعد از آن یکی از دوستان جوان، بحثی را آماده کرده‌اند که خدمتشان هستیم. «من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ». نشست سی و دوم است. عنوان بحث «تبیین ما؛ داشته‌ها و کارکردهای او» است. این داشته و کارکردی که روی آن متمرکز هستیم، «دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است. باب‌بگشا با زیرتیتر یا سوتیتر «ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همگامی و استراتژیک با خدا».

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه سوم شهریورماه ۱۳۸۸ است.

۲. اشاره شهید صابر به حوادث بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ و از جمله دادگاه‌های نمایشی است.

رخدادهای اخیر هم ضرباهنگ جدی به ذهن ما وارد کرد که این رابطه می‌باید ضروری‌تر از قبل برقرار شود و چنانچه این رابطه با مبدأ هستی و مبدأ خودمان برقرار نشود، حرکت، حرکت پرتوان، پایدار و با فرجام جدی و همه‌گیری نخواهد بود. اگر از فاصله‌ی دو رمضان که حدود سی بحث را با هم گذرانندیم، و از این سی بحث سه جلسه را به میهمانان اختصاص دادیم^۱، بخواهیم آنچه را که از ابتدا تا این جا پیش آمدیم سریع مرور کنیم، [به نموداری توجه می‌کنیم که] دوستان زحمت کشیده و برای مجموعه بحث‌ها تهیه کرده‌اند.

یک سال، یک نگاه



از سال گذشته درون‌کاوی و بحران‌یابی کردیم که خودمان مبدع آن بودیم. درون‌کاوی و بحران‌یابی ای نبود که از مجرای بازجویی از موضع خدا صورت بگیرد. افراد را به تلویزیون بیاورند و آنان را مقدمتاً جلوی خانواده‌شان، [بعد] جلوی خودشان و جلوی پروردگارشان، به نفع استقرار یک نظامی که به هر وسیله‌ای بخواهد ادامه‌ی حیات بدهد، له کنند. درون‌کاوی ما خودانگیخته بود. به بازجویی تن نداده بودیم. بحران خودمان را شناختیم. بحران خودمان خلاء رابطه با «او» و رابطه با خود بود که این خلاء، خللی هم در عضویت ما در هستی ایجاد می‌کرد.

۱. سخنرانی دکتر محمدی گرگانی در نشست چهاردهم (دفتر اول «باب بگشا»): سخنرانی بنیانگذار موسسه‌ی «محک» در نشست بیست و ششم (دفتر دوم «باب بگشا») و سخنرانی بنیانگذار «خانه‌ی مادر و کودک» در نشست سی ام (دفتر سوم «باب بگشا»).

نمی‌توانستیم به‌عنوان یک عضو هستی، فعالانه تلاش کنیم و در مدار تغییر گام بگذاریم. در ادامه به ضرورت خروج از وضعیت رسیدیم که به اسبابی احتیاج داشت که آن اسباب؛ یک؛ میراث انسان‌های ماقبل ما بود که سنت انسان بود برای خروج از بحران و بن‌بست‌شکنی. دوم یا مهم‌ترین عنصر؛ توصیه‌ی «او» بود و سه؛ متد ما.

متد ما

پیشاتبیین

تبیین

پساتبیین

ما با استعانت از سنت انسان از آدم که پروژه‌ای را آغاز کرده بود تا ما که در مدار خودمان می‌توانیم ادامه‌دهنده‌ی آن پروژه باشیم، به اضافه‌ی توصیه‌های «او» و به اضافه‌ی تلاشی که خودمان کردیم به متدی دست پیدا کردیم که این متد مُطبّق بود و سه سطح داشت؛ پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین.

پیشاتبیین:

وداع با یک تلقی

سلام بر یک دیدگاه:

هستنده

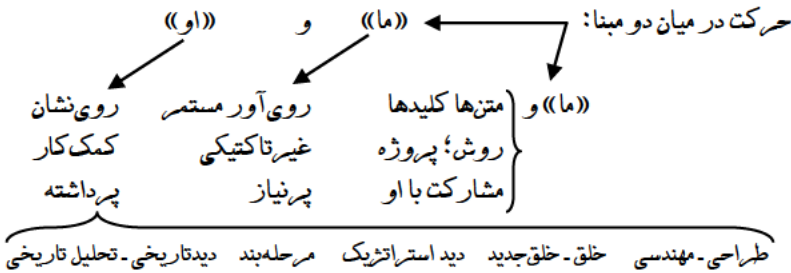
فعال هستی

در مدار تغییر

اثرگذار

در پیشاتبیین باید تکلیف خودمان را با یک تلقی سنتی و آخرت‌گرا و به دور از مدار تغییر روشن می‌کردیم و به یک دیدگاه جدید، سلام عرض می‌کردیم. آن سلام بر یک دیدگاه، دیدگاهی بود که ما هستنده‌ی این هستی هستیم و به تبع آن، در این هستی مجوز ذاتی و ژنتیک فعالیت از گذشته داریم، خواهیم داشت و اکنون هم داریم. با این مجوز فعالیت در هستی، در مدار تغییر، سیر می‌کنیم و در سطح و حد خودمان، اثرگذار هستیم. حقوق ذاتی‌ای که خدا از ابتدای خلقت انسان به آدم و زوجهش اهدا کرد، با ما هست و با انسان‌های قبل از ما هم بوده است.

تبیین؛



بعد از این تعیین تکلیف، به مدار تبیین آمدیم. با توصیه‌ای که «او» به ما کرد در دوران‌های بحران و بن‌بست بین دو مینا حرکت کنیم؛ مینای بسیط: «او» و مینای خرد: «ما». بین «او» و خودمان در حرکت و تلاطم باشیم، با این تبصره که ما روی آور مستمر هستیم نه تاکتیکی، مناسبی و بزنگاهی و غیر از این روی آوری، پرنیاز هم هستیم. اگر ما این چنین باشیم، «او» هم متناسب با روی آوری ما، «روی نشان»، «کمک کار» و «پرداشته» خواهد بود؛ داشته‌هایی که در ذهن ما مفروض است و ذهن ما خود را به منابع بیرون از خود مجهز کرده است. چهار منبع را در نظر گرفتیم؛ منبع بسیط که هستی است: کتاب آفرینش. منبع دوم، تاریخ است که محصول کار انسان‌هاست. منبع سوم، کتاب آخر است که محصول «او» هست. منبع چهارم هم خودمان هستیم. از این چهار منبع ما ویژگی‌هایی را برای خدا و کارکردهایی را برای «او» درمی آوریم. ما از سر «نیاز» و «او» از سر «داشته». داشته‌هایی را که تا به حال بررسی کردیم، [اول] این است که خدا طراح-مهندس است. داشته‌ی بعدی، توان خلق؛ خلق شگرف و خلق جدید و مستمر بود. وجه بعدی، دید استراتژیک که در یازده جلسه که به آن اختصاص دادیم، سیر موسی را به‌عنوان پروژه‌ی مشترک استراتژیک «او» و انسانی چون موسی بررسی کردیم. داشته‌ی بعدی این است که «او» اهل مرحله‌بندی است؛ یک مرحله را با حوصله آغاز می‌کند، مقوم‌ها را فراهم می‌کند. مقوم‌ها که بار بدهد و مرحله به پایان برسد، با استعانت به داشته‌های مرحله‌ی قبلی، به مرحله‌ی بعدی وارد می‌شود. این درس‌های اوست. و نهایتاً دید تاریخی و تحلیل تاریخی. در ادامه‌ی بحث، خانه‌های داشته‌های «او» را پر و تکمیل خواهیم کرد که کندوی بسیار بسیار پر و چندضلعی‌ای است که ما چندین چندضلعی آن را پشت سر گذاشته و به «خدای صاحب دید تاریخی و تحلیل تاریخی» رسیده‌ایم. با توجه به اینکه یک ماه وقفه افتاد و امکان دارد از ذهنمان تا حدودی فاصله گرفته باشد، در حد ده دقیقه بحث جلسهِ گذشته را مرور می‌کنیم.

تبیین ما؛

خدای صاحب دید تاریخی - تحلیل تاریخی

من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ

من؛

اشراف دارم

مجهزت می کنم

منظرت می بخشم

دیدگاهت می دهم

«من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ». ترجمان این گزاره‌ی همیشگی در بحث امروز ما جلوه‌ای دیگر از داشته‌های «او» می‌شود؛ مفهومی این است که من بر تاریخ، مشرف هستم و با اتکاء به این اشراف، مجهزت می‌کنم، منظر به شما می‌بخشم و به شما دیدگاه می‌دهم. اگر اعتقاد داشته باشیم که «او» در همهی عالم منتشر است و این انتشارش با جلوه‌ها، کارکردها، توانایی‌ها و دانایی‌های متعدد است، یکی از این جلوه‌های «او» دید تاریخی و تحلیل تاریخی است. مابه‌ازای «من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا نزد من آ» در این بحث، این است که «او» به ما توصیه می‌کند، اگر که پروژه‌ای دارید، من شما را تجهیز تاریخی می‌کنم. پروژه از تو، تجهیز تاریخی از من. اگر ایده‌ای در ذهن می‌پرورانی، توجه تاریخی‌ات حول ایده از جانب من است. لذا دید تاریخی و تحلیل تاریخی، جلوه‌ایست از رهنمایی‌ها و رهنمونی‌های «او» که مجرد از پروژه‌ها و پروسه‌های ما خوش معنا نیست و فیکس است. اگر ما استارتی بزنیم «او» می‌تواند، داشته‌هایش را در پروژه و پروسه‌ی ما سرریز کند. به تبیین خودمان بر می‌گردیم. تبیین خودمان این بود که جایگاه تاریخ در چینش «او» در کتاب آخر، چیست؟

جایگاه تاریخ در چینش «او»:

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر

✓ هستی

✓ رستاخیز - فرجام

✓ تاریخ

✓ انسان

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر، ترتیب انزال آن است؛ پژوهش‌گرانی پیش از ما زحمت کشیدند و کار ما را ساده کردند و ما پا روی شانه‌ی آن‌ها می‌گذاریم، این طور مسائل پژوهشی‌شان را تدوین کردند که اولین آیات، آیاتی است که هستی‌شناسانه است و با هستی و آفرینش ماقبل انسان آغاز می‌کند. دسته‌ی بعدی یا گروه بعدی آیات، روی رستاخیز و فرجام جهان متمرکز می‌شوند. دسته‌ی سوم، سفره‌ی تاریخ را پهن می‌کنند و دسته‌ی چهارم، گروه-آیات یا گروه-نشانه‌هایی هستند که به انسان می‌پردازند. اگر ما بپذیریم که خدا مهندس است، مهندسی «او» تنها در آفرینش هستی و انسان نیست. توان مهندسی را در هر گزاره‌ای را که خلق کرده یا خلق جدید کرده مشاهده می‌کنیم:

اول :	مهندسی محتوا در چینش «او» درک هستی، ضرورت هستندگی فعال فهم دینامیسم خود و جهان
دوم :	درک اثربخشی و آزمون اثربخشنده تجهیز به دیدگاه استراتژیک و فرجام‌نگری
سوم :	درک دینامیسم تاریخ تجهیز به حافظه تاریخی - دیدگاه تاریخی
چهارم :	درک «عامل»یت تغییر فهم پیش‌برندگی پروژه

مهندسی محتوا در چینش «او» در کتاب آخر این است که اول درکی از هستی می‌دهد و ضرورت هستندگی فعال ما را بیان می‌کند و فهمی از دینامیسم جهان و دینامیسم خود ما به ما منتقل می‌کند. به طور خلاصه، [تمرکز] این گروه از آیات که گروه اول آیات منتشره و منتزله هستند، بر این است که ما، جنس هستی و خودمان را درک می‌کنیم و می‌توانیم سهم خودمان را از هستی در این فعل و انفعالات، درک کنیم.

وجه بعدی، مجموعه آیاتی است که انسان را با «فرجام»، آشنا می‌کند. گروه دوم از آیات می‌خواهد به ما درکی را از اثربخشی و آزمون انسان صاحب اثر منتقل کند؛ انسانی که در این جهان، زمین، میدان بازی اوست. در این زمین، انسان، آغازگر و پایان‌بخش هم هست.

می‌خواهد ما را به کیفی بودن یا چگونگی فرجام یا آخر پروژه توجه بدهد - چه پروژه‌های خودمان و چه پروژه‌ی اصلی که «او» هدایت می‌کند و ما هم جزء آن هستیم. سطح سوم چینش «او» در مهندسی محتوا در کتاب آخر، درک دینامیسم تاریخ است. قبلاً دینامیسم هستی را به ما منتقل کرده، بعد دینامیسم پایان جهان را که بر اساس توصیف «او»، پویاترین روز تاریخ است. همه‌ی موجودات در تکاپو هستند و می‌روند که جایگاه جدید خود را پیدا کنند. دینامیسم سوم هم دینامیسم تاریخ است؛ تاریخی که محصول انسان جان‌دار و حس‌دار و مهرداد و سیال است و برای تغییر آمده و به این دلیل، این تاریخ هم داستان جان‌دار تغییر است و ما را به حافظه و دیدگاه تاریخی مجهز می‌کند. چهارم یا سرگل آخر یا مدار آخر چینش این است که ما از خودمان هم درکی داشته باشیم؛ درک عاملیت خودمان؛ ما آمده‌ایم در این جهان که عامل تغییر باشیم و فهمی از پیش‌برندگی پروژه‌ی خود و دیگران داشته باشیم. این مهندسی محتوا در کتاب آخر است. حال، وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او» در کتاب آخر، وزن وزینی است:

وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او»؛

<u>عنوان تاریخی</u>	<u>اجتماعات تاریخی</u>	<u>چهره‌های تاریخی</u>	<u>رخداد‌های تاریخی</u>
قصص	آل‌عمران	یونس	روم
عصر	کهف	هود	فتح
	طه	یوسف	
	یاسین	ابراهیم	
	قریش	مریم	
		لقمان	
		سباء	
		محمد	
		نوح	

در پردازش می‌بینیم که در کتاب آخر، عنوان‌های تاریخی، سرفصل‌اند. مثل سوره‌ی قصص و یا سوره‌ی عصر؛ ذات عنوان، تاریخی است. قصص گزاره‌های تاریخی را روایت می‌کند و عصر هم فشرده‌ی تاریخی است. جدا از عنوان‌های تاریخی، در چینش محتوایی کتاب آخر که عنوان‌بندی‌هایش با انسان بوده، اجتماعات تاریخی را هم تبدیل به سرفصل می‌کند؛ آل‌عمران،

اصحاب کهف، طه، یاسین، قریش که همه عنوان گروهی از آیات می‌شوند که اصطلاحاً به آن‌ها «سوره» اطلاق می‌شود. چهره‌های تاریخی هم در عنوان بندی کتاب آخر، [در موارد] متعدد، جایگاه دارند؛ یونس و هود و یوسف و ابراهیم و مریم و لقمان و ملکه‌ی سباء و محمد و نوح؛ یعنی کسانی که صاحبان تقاضا بودند صاحبان تقاضا آغازگران، اثرگذاران، پیام‌داران و عوامل تغییر تاریخ هستند. این مهم است که اگر از عنوان‌های تاریخی دو بار استفاده شده، از اجتماعات تاریخی، پنج بار و از رخداد‌های تاریخی که روم و فتح بوده‌اند دو بار، ولی فهرست طویلی از انسان‌های تاریخ‌ساز را در عنوان بندی کتاب آخر مشاهده می‌کنیم. [انسان‌هایی که] صاحبان تقاضا، آغازگران و اثرگذاران و پیام‌داران بودند.

وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او»؛

لوح‌های فلسفه دار - حکمت دار تاریخی:

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

وزانت مهم‌تر وزن تاریخ در محتواپردازی‌های او، در لوح‌های فلسفه‌دار و حکمت‌دار تاریخی است که موضوع این جلسه خواهد بود؛ اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء؛ عموماً هم سوره‌های تفصیلی و پررنگ‌های کتاب آخر هستند.

روش‌شناسی تجهیز تاریخی «او»

خبررسانی کیفی

تقطه‌چین‌زنی رخداد

ترسیم سمت

فرجام روند

آموزش

قاعده - قانون

روش مواجهه با پیشاروی

اگر قدری در روش‌شناسی تجهیز تاریخی «او» دقت کنیم که چطور «او» با کتاب آخر، انسان‌های صاحب‌پروژه و قرارگرفته در ابتدای پروسه را تجهیز می‌کند، روش‌شناسی‌ای که ما می‌توانیم بنا به فهم خودمان استخراج کنیم این است که «او» ابتدای همه‌ی این سوره‌های تاریخی یا گزاره‌های تاریخی در سوره‌های دیگر، یک خبررسانی کیفی می‌کند و تلنگری وارد می‌کند که این اتفاق در فلان دوره رخ داد. سپس سیر رخداد آن اتفاق کیفی را نقطه‌چین می‌زند. بعد از نقطه‌چین زدن سیر و سمت آن را ترسیم می‌کند و نهایتاً فرجام آن را نشان می‌دهد. با حوصله، اول تا آخر یک رخداد تاریخی را با دید استراتژیک، ایدئولوژیک و با جان‌مایه‌ی تاریخی، برای ما بیان می‌کند.

هنر این بیان این است که بعد از خبررسانی کیفی، نقطه‌چین‌زنی رخداد، ترسیم سمت و مشخص کردن فرجام آن روند، آموزش‌هایش را هم بیرون می‌آورد، با حوصله‌ی خاص خودش مرتب می‌کند، مقابل دیدگان ما قرار می‌دهد و مهم‌تر این‌که از این آموزش‌ها، قاعده و قانون خارج می‌کند. سپس روش مواجهه‌ی ما با تاریخ پیش روی را مقابل ذهن ما قرار می‌دهد. پس به‌طور خلاصه، روش‌شناسی خدا در بیان گزاره‌ها و تجهیز تاریخی که در کتاب آخر متوجه ما می‌کند، این است که نقطه‌عطف را پررنگ می‌کند، سرفصل را رقم می‌زند، سیر و جهت‌گیری آن را نشان می‌دهد، انتهای آن را مقابل دیدگان و بصیرت ما قرار می‌دهد و نهایتاً از آن، آموزش، قاعده و قانون، استخراج می‌کند. به‌عبارتی، زمانی که می‌گوید، پروژه از شما، تجهیز از من، آغاز پروسه از شما، مجهز کردن از من، از این منظر کاری که «او» با گزاره‌های تاریخی با ما می‌کند این است که ذهنمان را صاحب‌جهاز می‌کند. جهاز ذهنمان با «او»؛ ما ذهن را فعال می‌کنیم، جل و جهازش با «او»ست، چراغان و آذین‌بندی ذهنمان برای طراحی پروژه از طریق تجهیز تاریخی با «او» بوده، هست و خواهد بود.

کارکرد روش‌شناسی تجهیز تاریخی «او»

نظرافکنی

اندیشه‌ورزی در داده‌ها

سیر در به‌جا مانده‌ها

هم‌فضا شدن با گذشتگان

زیست‌روندی با آنان

سیر در تنیدگی تاریخی

و

تجهیز

کارکرد روش‌شناسی تجهیز «او» چیست؟ این هست که مقدمتاً ما را تبدیل به یک انسان نظرافکن می‌کند. ما را در مقابله و مواجهه با تاریخ از سطح اول که سطح مشاهده‌ی صوری، روایت‌پردازی و داستان‌سرایی است، خارج می‌کند و صاحب نظر و اندیشه‌ورز می‌کند و قدرت نظرافکنی به ما می‌دهد. ما را در سیر به‌جامانده از پیشینیان دقیق می‌کند و نهایتاً با گذشتگان هم‌فضا می‌کند و زیست‌روندی ما را با گذشتگان، رقم می‌زند.

اگر بپذیریم که انسان متصل است، [این اتصال] هم به پیشینیان خود، به آدم ابوالبشر، اولین انسانی که خدا او را صاحب پروژه کرده است و هم با خود مبداء. اگر این دو نقطه‌ی اتصال را بپذیریم، خواهیم پذیرفت یا حداقل در ذهن تلقیف^۱ خواهیم کرد که «او» سیر آدم را برای ما گزارش می‌کند تا ما درک کنیم که پروژه‌ی آدم ادامه دارد و ما هم متصل به آدم هستیم و بعد از آدم حرکت خواهیم کرد. «او» در کتاب آخر و در گزاره‌های تاریخی آن، یک دید جامع و کامل را با مدل‌های متعدد نصیب ما می‌کند. از این افراد تاریخی که نام بردیم و نام آن‌ها در عنوان‌بندی کتاب آخر آمده، برخی مدل‌ها فردی است، استارتر و صاحب پروژه فرد بوده است. برخی زوجی است، مثل پروژه‌ی مشترک موسی و هارون برادرش. در برخی هسته، استارتر است و برخی جمع و جماعت، استارتر آن شده‌اند. وجه دیگر این است که متعدد مدل آمده است و متعدد هم تجربه. بخشی از این تجارب، کامیاب بوده، برخی نافرجام، برخی ناتمام، در برخی، صاحب پروژه برای تمام کردن و پایان‌بخشی آن، خیز مجدد برداشته است. اگر بپذیریم که سرشت، سرنوشت و اثربخشی انسان، با آدم اول، مشترک است و پروژه‌ی آدم اول که پروژه‌ی تغییر در این جهان بوده، به ما هم رسیده است؛ خدا می‌خواهد ما از طریق این تجهیز تاریخی‌اش - به قول حضرت علی در خطبه‌ای که هفته‌ی پیش، فرازهایی از آن بیان شد - ما با تاریخ درتیده شویم و برای پروژه‌ها و پروسه‌های امروزین خودمان مجهز شویم.

خلاصه می‌خواهد به ما بگوید وقتی صاحب این دید تاریخی شدی و مجهز شدی، بزی، بفهم، بجزم، بکوش، بکش و به پیش ببر و به عبارتی می‌خواهد به ما بگوید، بار تاریخ، روی زمین نماند. شما هم می‌توانید بارداران و حاملان این بار تاریخی باشید. بار را با حوصله حمل کنید. سقط‌جنین نکنید، سزارین نکنید، سنگ به شکم نکوبید که بار در مرحله‌ی جنینی‌اش نابود شود. با حوصله بار را حمل کنید. این تجویز خدا در تک‌بیت مولوی در یک قطعه‌ی بلند می‌آید:

خوش سفیدست این سفر بکش، بکش، قافدر را

قافله‌ای اهل بگش بگش و کش آمدن و به آخر رسیدن نخواهد بود مگر اینکه بتواند این حوصله‌ی تاریخی را از دل تجویزهای تاریخی این کتاب استخراج و به خود، تزریق کند. به سراغ بحث امروز می‌آییم؛ قرار بود شش لوح از یک متن و در صورت امکان، هر جلسه دو - سه لوح از آن را مورد بررسی قرار بدهیم. این جلسه چون سوره و لوح فلسفه‌دار و حکمت‌دار مورد نظرمان بسیار مبسوط و تفصیلی است، یکی را مورد اجرا می‌گذاریم ان شاء الله از جلسات بعد خود دوستان هم فعال شوند.

۶ لوح از یک متن؛

لوح‌های فلسفه‌دار - حکمت‌دار تاریخی

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

آن شش لوح، اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء بود. هر شش لوح صدا دار هستند، عناوین طنین دار و پرپیژواکی دارند به خصوص طه و انبیاء که درست وسط قرآن قرار گرفته‌اند. هر قرآنی با هر خطی را که باز کنید، چهار سوره در وسط‌اند که دو سوره از آن چهار سوره، طه و انبیاء هستند که میان قرآن، مغز کاهو، ابریشم درپيله و نهایتاً جان گزارش خدا است که مقابل روی ما قرار گرفته‌اند.

لوح اول؛ اعراف

برگرفته مفهومی از: عُرْف = یال اسب؛ تاج خروس

مکان‌هایی مرتفع میان بهشت و دوزخ

شناسه

تفصیلی: از محدود سور با بیش از ۲۰۰ نشانه (۲۰۶ آیه) با ۳۳۲۱ کلمه

و ۱۴۳۱۰ حرف

آهنگین: ختم به حرف نون

با یک ترجیع‌بند: «ای جماعت با خدا رابطه ویژه برقرار کنید که جز او خدایی ندارد»

لوح اول، اعراف است که برگرفته‌ی مفهومی از «عرف» است. عرف در فرهنگ عرب، یال اسب و تاج خروس، معنا می‌شود و معنای دیگر آن، مکان و جایی را به آن اطلاق می‌کنند که مرتفع است؛ میان بهشت و دوزخ. وجهی از اعراف این است که گزاره‌های تاریخی را برای ما شناسایی کند؛ عرف و شناسه است. وجه دیگر، مکان افرادی را که هنوز به سرانجام پروژه‌شان نرسیده‌اند، نه این طرف هستند و نه آن طرف، مشخص می‌کند. این به لحاظ مفهومی از عرف گرفته شده است. مثل یال اسب؛ اسبی که می‌دود و در کورس است، شاخص‌ترین عضو - به قول شاعر که می‌گوید، اسیر باد است و «باد دیوانه یال بلند اسب تمنا را آشفته کرد خواهد»^۱ - آن یالی است که در باد، تکانه می‌خورد. یال معرف اسب است و تاج هم معرف خروس. حال ببینیم معرف این ۲۰۶ آیه‌ای که اجمالاً آن را بررسی می‌کنیم چیست؟

این سوره از سوره‌های تفصیلی و از معدود سوره‌های قرآن است که بیش از ۲۰۰ نشانه (۲۰۶ نشانه) را در خود جای می‌دهد؛ همراه با ۳۳۲۱ کلمه و ۱۴۳۱۰ حرف. عموماً این شش لوح حکمت‌دار و فلسفه‌دار تاریخی از تفصیلی‌ترین سوره‌های کتاب آخر هستند. جدا از تفصیل، این سوره آهنگین است که اکثر حروف آخر کلمه‌ی آخر این ۲۰۶ نشانه با «نون» تمام می‌شود که حرف اصلی و حرف آرامش است و حرفی است که از آن ریتم و حرکت بیرون می‌آید و نه سکون. در این سوره، یک ترجیع‌بند هم گنجانده شده که ترجمان فارسی آن این است که «ای جماعت با خدا رابطه‌ی ویژه‌ای برقرار کنید که جز "او" الهی برای شما نیست».

لوح اول؛ اعراف

مضمون‌ها: روایی، تجربی، آموزشی

روایت محوری: روایت موسی و فرعون (۱۷۱-۱۰۳)

موضوع‌ها: خلقت، هدایت، پیام، مردم، ملاء، علل عدم تمکین‌ها،

فرصت‌ها، گذشت‌ها، فرجام‌ها، اجل، توصیه‌ها.

آغاز لوح: نفی تردید

پایان لوح: دعوت به یقین، رابطه مستمر با «او»، یاد، سپاس، خضوع

۱. احمد شاملو: «از زره جامه تان اگر بشکوفید / باد دیوانه / یال بلند اسب تمنا را / آشفته کرد خواهد».

این ۲۰۶ نشانه که در سوره اعراف گنجانده شده سه مضمون را در خود جای می‌دهد؛ گروهی از نشانه‌ها روایی هستند، گروهی تجربی هستند و گروهی، آموزشی. روایت محوری این سوره، روایت موسی و فرعون است که از نشانه‌های ۱۰۳ تا ۱۶۸ را دربرمی‌گیرد. روایت‌های دیگر هم هست که جلوتر خواهیم دید، اما مطول‌ترین روایت در اعراف مانند طه، روایت موسی و فرعون است. موضوعات آن، خلقت، خلقت انسان، هدایت، پیام، ضرورت پیام، مردم (ناس)، ملاء (مهران)، علل عدم تمکین مهران، فرصت‌ها، گذشت‌ها، فرجام‌ها، اجل‌ها و توصیه‌ها است. مهندسی این سوره به این ترتیب است که در آغاز، اولین نشانه، تردید را مطرح می‌کند اما آخرین نشانه که پایان لوح است، دعوت به یقین می‌کند که مقابل تردید است. رابطه‌ی مستمر با «او»، یاد، سپاس و خضوع را مورد تأکید قرار می‌دهد.

سرفصل‌های لوح اول؛

تأکیدها

تصریحات

توصیه‌ها

روایت‌ها

تجویزها

این سوره را مثل سوره‌های دیگر، می‌توان با این دید نگاه کرد که آیا هندسه دارد یا نه؟ آیا محتوا دارد یا نه؟ آیا مسئله‌ای را حل می‌کند یا نه؟ هندسه دارد و محتوایش را بررسی خواهیم کرد و آخر الامر می‌توانیم بررسی کنیم که مسئله‌ای از مسائل روز ما را روبه‌حل می‌برد یا نه. اگر بپذیریم که کل اعراف، یک باکس محتوایی است، با تحلیلی که روی ۲۰۶ نشانه‌ی آن صورت می‌دهیم، به فایل‌های متعدد قابل تمیز و تشخیص مجهز می‌شویم. اگر محتوا تجزیه شود، از درون آن پنج گزاره بیرون می‌آید: تأکیدها، تصریحات، توصیه‌ها، روایت‌ها و تجویزها.

سرفصل‌های لوح اول؛ تأکیدها:

۱-۹ : کتاب فرو فرستاده اعتماد آفرین؛ منبع ذکر برای مبناداران

پیروی کردن از آنچه فرو فرستاده شده

پیوند با «او» نه با غیر «او»

پرسشگری از مخاطبان پیام و نیز از پیام‌رسانان

آگاهی خدا بر عملکردها و حضور و اشراف «او» بر روندها

وزن مخصوص عمل و ارتباط آن با فرجام انسان

سرفصل‌های لوح اول، تأکیدهای آن است. تأکیدها را به‌عنوان آجرهای آغازین، گنجانده است. آیات یک تا نه در سوره‌ی اعراف، تأکیدهاست. اگر تأکیدها را به فارسی روان برگردانیم، تأکید اول این است که کتاب، فروفرستاده‌ی اعتمادآفرینی است. اگر دچار تردید، بحران و حیرانی هستید، ضرری ندارد اگر به این کتاب، اعتماد اولیه و نسبی کنید. منبع ذکر است برای مبناداران و مبنایران. تأکید دوم، پیروی کردن از آن چه فرو فرستاده شده و برقرار کردن پیوند با «او» و نه پیوند با غیر است. تأکید سوم این است که «او» تصریح می‌کند، قطعاً هم از مخاطبان و هم از صاحبان پیام‌هایی که دوره‌به‌دوره ارسال شدند، آخر الامر در آن فرجام موعود پرسش‌های جدی به عمل خواهد آمد که با این گزاره چه کردید؟ چه طور به کار بستید؟ روش مواجهه‌تان با این گزاره‌ها چه بوده؟ آنچه به نظر می‌رسد در این است که آخر کار پرسش‌هایی از این دست از پیام‌آوران و مخاطبان پیام صورت خواهد گرفت. تأکید چهارم این است که «او» بر عملکردها - چه فردی و چه اجتماعی - آگاه است و بر همه‌ی روندهای تاریخی حضور و اشراف دارد. و نهایتاً در آخرین تأکید مندرج در ۹ آیه‌ی اول سوره‌ی اعراف بر وزن مخصوص عمل و ارتباط عمل با فرجام انسان تأکید می‌کند؛ هم فرجام خود و پروژه‌اش و هم فرجام پایانی و غائی. در نهایت، اعراف در مسئولیت و رسالت تجهیز ما به گزاره‌های تاریخی، لایه‌ی اول تجهیز را لایه‌ی «تأکید» قرار می‌دهد. خدا این طور با ما صحبت می‌کند که اگر ادامه‌ی آدم، هستی و اگر می‌خواهی در حد فهم و توان خودت پروژه‌ی آدم را ادامه بدهی، اگر می‌خواهی فعال هستی بشوی یا هستی، اگر تقاضا داری، پروژه‌ای تعریف کردی، اهل مدار تغییر هم هستی، نیک توجه کن به این تأکیدها.

سرفصل‌های لوح اول؛ تصریح‌ها :

۳۴ : سرآمد معین در پایان فرآیند حیات هر مجموعه انسانی

۴۱-۳۶ : بدفرجامی تکذیب‌کنندگان پیام

۴۶-۴۲ : نیک‌فرجامی پذیرایان پیام

سرفصل دوم، تصریحات است. جنس آیات ۳۴ و ۳۶ تا ۴۱، و ۴۲ تا ۴۶، جنس تصریح است؛ لایه‌ی دوم از تجهیز. تصریحاتش این است که قطعاً این گزاره‌ها رخ خواهد داد و گریزی نیست. تصریح اول آن، «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» است یعنی تصریح می‌کند قطعاً هر مجموعه‌ی انسانی در پایان فرآیند حیات خود، سرآمد معینی خواهد داشت و در آیه‌ی ۳۴ تصریح می‌کند که این حتماً رخ خواهد داد و گریزی از آن نیست.

در پنج آیه ۳۶ تا ۴۱، تصریح دیگری دارد؛ از مجموع این آیات برمی آید که فرجام تکذیب‌کنندگان پیام‌هایی که حقانیت تاریخی با خودشان حمل می‌کردند، فرجام خوشی نیست. پنج آیه ۴۲ تا ۴۶، می‌خواهد بیان کند که پذیرایان پیام‌ها یعنی کسانی که با این پیام‌ها برخورد جدی کرده‌اند، آن را شوخی نگرفته‌اند، اعتنا کردند، روی پیام‌ها عمل کرده‌اند. کار آموزشی کرده و در پروژه‌هایشان آن را به کار بسته‌اند، طبیعتاً نیک‌فرجام و خوش‌فرجام و خوش‌مآب خواهند شد. این لایه‌ی دوم از تجهیز تاریخی در تصریحات بود.

سرفصل‌های لوح اول؛ توصیه‌ها:

۳۲-۲۶: پیشه کردن زیست متعادل هم پیوند با «او»

۳۵: خطاب عام بر فرزندان آدم: پذیرش پیام از رسولان

رعایت حریم «او»

عملکرد شایان

۵۵: خوانش خدا با فروتنی و آرامی، پرهیز از تجاوز

۵۶: در زمین پس از «اصلاح»، فساد بر پا نکردن،

خوانش «او» با بیم و طمع

سرفصل سوم، توصیه‌ها است که با یک دید تحقیقی در ۲۰۶ آیه، پراکنده است اما چند توصیه است که توصیه‌های کلیدی هستند که در آیات ۲۶ تا ۳۲، که یک گزاره است؛ آیه‌ی ۳۵ و آیه‌ی ۵۵ و ۵۶ مجتمع شده‌اند.

مهم این است که توصیه‌هایی که در آیه‌ی ۲۶ تا ۳۲ انباشته شده، بعد از روایت خلقت انسان و انحراف و اعوجاج و اغوای آدم است. بعد از این که این گزاره را مطرح می‌کند، به انسان‌ها - فرزندان آدم - یک توصیه‌ی کلیدی می‌کند؛ می‌گوید زیست متعادل پیشه کنید؛ مشمول این نوسان و اعوجاجی که پدر اول و سرسلسله‌ی شما طی کرد، نشوید. شما با عنایت به این روایت تاریخی که من برایتان کردم زیست متعادل پیشه کنید، زیستی که هم‌پیوند با مبدا هستی باشد. آیه‌ی ۳۵، ادامه‌ی آن است که خطاب عام بر فرزندان آدم می‌کند، که پیام‌ها از رسولانی هم‌چون خودتان را - که تفاوت ویژه‌ای با شما ندارند، فقط تقاضا داشتند و ما مبتنی با آن تقاضا، آن‌ها را صاحب پیام کردیم - بپذیرید، نه پذیرش پادگانی، [بلکه] به آن فکر کنید. در آرام‌باز ذهن‌تان بیندازید. مدتی با آن هم‌آغوش و هم‌بستر ذهنی شوید. اشکالی ندارد، شاید پذیرش پیام از رسولانی هم‌چون خود، رعایت حریم «او» و نهایتاً عملکرد شایان در این جهان چیزی به شما بدهد. این جهان با همه‌ی امکاناتش در اختیار شماست. سعی کنید ردپای قابل تقلید و اقتباسی از خودتان به جا بگذارید.

توصیه‌ی آیه‌ی ۵۵ در ادامه‌ی توصیه‌های قبلی، خوانش خدا با فروتنی و آرامی است؛ خدا را با فروتنی و آرامی در خلوتتان، در پروژه‌هایتان، در طراحی‌هایتان، در ایده‌پردازی‌هایتان بخوانید و از تجاوز، پرهیز کنید. در طول سوره خواهیم دید که یکی از چیزهایی که خدا از آن نفرت دارد، که در سوره‌ی اعراف و بعد طه، آن را پررنگ‌تر کرده، نفرت از تجاوز است. یعنی فردی یا جمعی، از حدود خود بیرون بزنند و حدود دیگران را مخدوش کنند. حد شما، منطقه‌ی هاشورخورده با حدود دیگران دارد. به حدود دیگران تجاوز نکنید و از حد خودتان حداکثر استفاده را کنید.

توصیه‌ی آخر، توصیه‌ی مهم‌تری است که آیه‌ی ۵۶ است که متمم ۵۵ است: «در زمین، پس از اصلاح، فساد برپا نکنید». جان‌مایه‌ی اعراف این است که من شرایط حرکت اصلاحی را فراهم کردم، هر جا انحرافی بوده، من با یک پژواک و پیام جدید و پیام‌دار جدید، سعی کردم با آن انحراف معیاری که در فطرت شما و در روند تاریخ رخ داده، برخورد اصلاحی پیشه کنم. اگر اصلاحی صورت گرفت، لوح اصلاح‌شده را ملکوک و خط‌خطی نکنید. لذا توصیه‌ی آخر این است که در زمین پس از اصلاح فساد برپا نکنید. به سراغ روایت‌ها می‌رویم که بیشتر جان‌مایه‌ها از روایت‌ها بیرون می‌آید.

سرفصل‌های لوح اول؛ روایت‌ها:

خلقت، آدم، شیطان

نوح

هود

صالح

لوط

شعیب

موسی

روایت‌ها هفت‌گانه هستند. روایت اول در سوره‌ی اعراف، خلقت آدم، بعد اغواء و بعد هبوط، چند آیه را به خود اختصاص داده است. روایات بعدی، نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی هستند. به لحاظ پژوهشی فارغ از این که ما این کتاب را در باور خودمان بپذیریم یا نه، ارزش پژوهشی جدی دارد. ارزش پژوهشی‌اش این است که در چینه‌ی هندسی آن، هفت مدل را پیش روی ما می‌گذارد. متعدد موضوع، متعدد زاویه‌انحراف، متعدد مدل، متعدد پروژه، موجود است که ان‌شاءالله‌ضمن کار خواهیم دید.

روایت خلقت، آدم، شیطان:

آفرینش آدم

واکنش ابلیس

فرصت اغوا به ابلیس

اغوای آدم و حوا در جنت

بخشش خواهی انسان

هبوط

زمین میدان انسان

روایت اول، روایت خلقت است؛ خلقت آدم و زوجش، پدیدار شدن شیطان، عدم تمکین و نهایتاً اغواء. چون این روایت را ما در گذشته چند بار مرور کرده‌ایم، شاید [توصیف کل روایت] از حوصله جمع خارج باشد، تنها به بیان سرفصل‌ها بسنده می‌کنیم: مفصل‌های آفرینش آدم، واکنش ابلیس، فرصت اغواء به ابلیس دادن از طرف خدا، اغواء شدن آدم و حوا در جنت، بخشش خواهی آن‌ها بعد از این که متنبه می‌شوند، هبوطشان و آخر هم این گزاره با این تمام می‌شود که زمین، تمام و کمال در اختیار انسان است برای اینکه آدم، استراتر پروژه باشد و آدمیان پس از آدم، بتوانند ادامه‌دهنده‌ی پروژه‌ی تغییر و گذر دم‌به‌دم از وضع موجود به وضع مطلوب باشند. این روایت که ۱۴ تا ۱۵ آیه [را در بر می‌گیرد]، ضرباهنگ‌ها و گره‌های خاص خود را دارد. از خلقت آدم شروع می‌کند و تا میدان مانور آدم در روی زمین می‌رسد و زمین - این طور که ما از ادبیات خدا درک و استنباط می‌کنیم - محل اجرای پروژه‌ی آدم و آدمیان بعد از او است و ما مخاطب این روایت‌ها هستیم.

اما روایت‌های بعدی، روایت مواجهه‌ی قوم نوح، لوط، هود، صالح و شعیب است با پیام‌داران قوم خودشان که این افراد باشند.

عناصر ثابت روایت‌های نوح، هود، صالح، لوط، شعیب:

۹۳-۵۹:

پیام پرپشواک:

ای جماعت مردمان با «او» پیوند خورید و «او» را عبادت

کنید. نیست برایتان الهی جز او

واکنش مهتران:

صاحب پیام! تو گمراهی، بی‌خردی، دروغ‌زنی
کافریم بر مبنای تو، هر آینه بیرون‌ت کنیم

بیان رسالت:

بیانگر رسای پیام پروردگارم، ناصحم بر شما،
و می‌دانم از خدا آنچه نمی‌دانید.

ضرب‌آهنگ فطری:

آیا به شگفت آمدید که پیامدتان یادی از پروردگارتان توسط
مردی از درون خودتان که توجه‌تان دهد تا حریم پیشه کنید
و مورد رحمت قرار بگیرید؟

تکذیب و ناپذیرایی:

نابودی تکذیب‌کنندگان، نجات پیام‌دار و گروندگان

از آن جایی که این مجموعه آیات در آیات ۵۹ تا ۹۳ سوره‌ی اعراف انباشته شده و این پنج روایت حدوداً چهل و چند آیه را به خود اختصاص می‌دهد، ادبیات ادبیات واحدی است. بدین نحو که اگر روایت این پیام‌داران را با اقوامشان در یک آب‌میوه‌گیری بریزیم، عصاره‌ای که بیرون می‌آید، عصاره‌ی پنج‌عنصره است. وجه مشترک این پنج روایت این است که ابتدا پیام پرپژواکی می‌آید، که پس از ساطع شدن پیام پرپژواک، مقدمتاً مهتران قوم، واکنش نشان می‌دهند. صاحبان رسالت کار توضیحی‌شان را وانمی‌نهند و به عکس‌العمل دچار نمی‌شوند. در مرحله‌ی بعد صاحبان پیام ضرب‌آهنگ فطری به مخاطبان، وارد می‌کنند. برخی از مخاطبان مشمول مثبت جذب ضرب‌آهنگ فطری می‌شوند و بخشی هم از جمله مهتران نمی‌شوند. و سطح پنجم، خدا سرنوشت تکذیب‌کنندگان و ناپذیرایان پیام را توضیح می‌دهد. در آجرچین اول که عنصر اول از عناصر پنج‌گانه‌ی فشرده‌ی این پنج داستان است، پیام پرپژواک است و این ترجیع‌بند جابه‌جا تکرار می‌شود. نوح، هود، صالح، لوط و شعیب همه عیناً این گزاره را مطرح می‌کنند. در انشای خدا هیچ چیز در بیان اولیه‌ی این پنج صاحب پیام، ظاهراً تغییر نکرده و همه عیناً این را گفته‌اند: «ای جماعت مردمان، با "او" پیوند خورید و "او" را عبادت کنید. نیست برایتان الهی جز او». طبیعتاً در جامعه‌ی خودمان در مواردی استماع پیام نوح را تجربه کرده‌ایم؛ پیام نوح پرپژواک و پرتشعشع می‌شود. ترکش‌های محتوایی زیادی پیدا می‌کند و متناسب با تعداد تشعشع و ترکش‌ها، تلقی و تحلیل روی آن سوار می‌شود. مقدمتاً مهتران، واکنش نشان می‌دهند.

ویژگی مهتران این است که لایه‌ی شکل بسته‌ی قومند؛ هم طبقه‌ی ممتازند، هم ایدئولوگ‌ها، هم استراتژها و قشر اول یا مشاور اول محور دوره‌ی خودشان هم هستند. این‌ها به این دلیل که حافظان وضع موجودند، زودتر از بقیه واکنش نشان می‌دهند و سعی می‌کنند اجازه‌ی فکر کردن از دیگران را سلب کنند که این فکر به اندیشه‌ها نفوذ پیدا نکند، در آرام‌پزها نیفتد و می‌خواهند پاسخ آخر را اول بدهند.

پنج نوع برخورد با این پنج صاحب پیام درمی‌آید: تو گمراهی، تو بی‌خردی، دروغ‌زنی، کافریم بر ایمان تو و هرآینه بیرونت کنیم. مهتران قوم، پنج گونه برخورد اما با جان‌مایه‌ی مشترک از خود نشان می‌دهند. همه، پیام و صاحب پیام را پس می‌زنند، برخورد آنتاگونیستی پیشه می‌کنند و خصلت فکری ارتجاعی از خود بروز می‌دهند. صاحب پیام از پا نمی‌نشیند و هر پنج نفر این را مطرح می‌کنند که «من بیانگر پیام پروردگارم هستم، ناصحم بر شما و از خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید». بعد از این که رسالت خود را به طور شفاف تصریح می‌کنند، یک ضرب‌بانهنگ فطری به مخاطبان خود از جمله مهتران وارد می‌کنند: «آیا به شگفت آمدید که پیامدتان یادی از پروردگارتان توسط مردی از درون خودتان که توجّهتان دهد تا حریم پیشه کنید و مورد رحمت قرار بگیرید». برخورد عاطفی و فطری می‌کنند. می‌گویند این مایه‌ی تعجب نیست، ما هم یکی از خود شما ایم. مردی از درون قوم خود شما هستیم که بنا به علل مختلف صاحب پیام شدیم و آمدیم که پیام را به شما منتقل کنیم. آخرالامر، مهتران و بخشی از جامعه‌ی مخاطب، تکذیب می‌کند و ناپذیرا است و خدا هم با آن‌ها به اعتبار روششان و به اعتبار آنتاگونیسمی که پیش گرفته و عکس‌العمل ارتجاعی که بروز داده‌اند، برخورد می‌کند و از طرف دیگر، به پیام‌دار و گروندگانش امکان می‌بخشد و ناجی آن‌ها می‌شود.

روایت بعدی، روایت موسی است که آیات ۱۰۳ تا ۱۶۸ را دربرمی‌گیرد. بیشترین فراوانی آیات از روایات، روی موسی و فرعون است که قبلاً بحثش را کردیم و فقط سرتیترهایش را مرور می‌کنیم و از آن می‌گذریم.

روایت پیش‌یادشده‌ی موسی؛

۱۶۸- ۱۰۳:

از برانگیخته شدن موسی

تا تقابل سحر و اعجاز

تا ریزش در طیف ساحران

تا عذاب آل فرعون

تا اسکان قوم موسی در دوازده شعبه

تا فرجام هر طیف و تیره

این چند دهه آیه از برانگیختن موسی شروع می‌شود و تا تقابل سحر و اعجاز می‌آید، سپس ریزش در طیف ساحران فرعون، عذاب آل فرعون، اسکان قوم موسی در دوازده شعبه و نهایتاً فرجام و معاد و سرنوشت هر طیف و تیره از طیف و تیره‌های دوازده‌گانه‌ی قوم موسی است که این چند دهه آیه از تقاضادار شدن موسی شروع می‌شود و تا فرجام شعبه‌های قوم او ادامه می‌یابد.

دو آیه هست که توضیح می‌دهد، فلسفه‌ی خوانش این روایات چیست؟ چرا خدا این روایت‌ها را برای محمد و برای انسان‌های بعد از محمد روایت می‌کند. آیات ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره‌ی اعراف: «تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ جَاءَ بِهِنَّ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»؛ «این شهرهایی است که برخی از خبرها [و گزارش‌های] آن را بر تو روایت می‌کنیم و به‌راستی پیام‌آوران‌شان، دلایل روشن عرضه کردند. اما آنان نمی‌خواستند آنچه را که پیش از این تکذیب کرده بودند، مینا بگیرند. این گونه خدا بر دل‌های حق‌پوشان مهر می‌زند».

آیه‌ی ۱۰۲: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا لَكُمْ لَهُمْ لَقَائِسِينَ»؛ «و در بیشتر آنان (مخاطبان پیام)، عهد پایدار نیافتیم و اکثر آنان را نافرمان یافتیم».

فلسفه‌ی خوانش روایت‌ها؛

احاطه بر گذشته

عرضه‌ی پیام روشن و مستند

پس زدن پیام‌های دوران‌ساز

کمیت محدود باربرداران در روند تاریخ

در این دو آیه خدا می‌خواهد چهار گزاره را مطرح کند؛ یکی این‌که احاطه بر گذشتگان، ضرورت دارد. دوم؛ عرضه‌ی پیام در مراحل مختلف خیلی روشن و مستند بوده، با حوصله و با زمان مکفی عرضه شده است. سوم، مهتران و بخشی از ناس مخاطب پیام، پیام‌های دوران‌ساز و تحول‌آفرین را پس زده‌اند. آخرالامر، خدایی - که می‌گوید ما پیدا نکردیم در اکثر مخاطبان پیام، صاحبان عهد و صاحبان امر را - تصریح می‌کند که باربران در روند تاریخ، محدودند. بار تاریخ را - این‌طور که ما از این دو آیه درک می‌کنیم - همیشه اقلیت‌ها حمل کردند؛ اقلیت‌هایی که حامل حداکثری بودند و یک سفره‌ی حداکثری را به روی مخاطبان، پهن کردند.

سابق در بازار تهران و حتی بازار تجریش، حمال‌هایی بودند. این حمال‌ها کوله داشتند یا سبده‌ی حمل می‌کردند. فردی بود که زبانش هم لکنت داشت و خودش به سبد می‌گفت «سبت» و

همه به او «سبتی» می‌گفتند. در بازار شمیران تا سال ۵۸ - ۵۹، از مجموعه‌ی حمال‌ها تنها همین یک حمال باقی مانده بود که هر کس - به‌خصوص خانم‌ها - بار سنگین داشت، او با جثه‌ی نحیفش بارها را تا سر [خیابان] شریعتی فعلی و سر [خیابان] شمرون قدیم حمل می‌کرد.

این‌طور که ما از این دو آیه می‌فهمیم، حاملان مثل همین «سبتی» بودند. انسان‌های محیرالعقولی نبودند، اما با پیام، برخورد وحدت‌بخشی کردند. جان پیام را گرفتند، تا آخر پیش بردند و همه را منتفع کردند. این دو آیه بر احاطه بر گذشتگان و ضرورت آن، تصریح می‌کند که عرض‌هی پیام‌ها روشن بوده است. پیام‌ها را مهتران (کریستال شکل‌بسته‌ی اقوام و مخاطبان اصلی)، پس زدند و تأکید کرده که بار تاریخ را اقلیت‌ها حمل می‌کنند و حاملان اصلی، آن‌ها هستند.

سرفصل‌های لوح اول؛ تجویزها، رهنمودها:

۲۰۴-۲۰۵ :

عطف توجه مستمر به کتاب
خوانش همه‌گامی پروردگار

به آخرین سرفصل (تجویزها و رهنمودها) می‌رسیم که دو سطح است. سطح اول، عطف توجه مستمر به کتاب و خوانش همه‌گامی پروردگار است. آیات ۲۰۴ و ۲۰۵ که در آخر سوره‌ی اعراف جای گرفته‌اند: «و صبح و شام به فروتنی و آهستگی و خشیت، پروردگارت را در درون خود بخوان، مستمر». این‌طور که ما از آیات می‌فهمیم، این خوانش شامل طرح مسئله هم می‌شود. خوانش برخلاف تلقی سنتی فقط تسبیح گفتن و ورد خواندن نیست. این است که با «او» در این تکلم‌ها طرح مسئله و طرح پرسش می‌کنیم، طرح تشکیک می‌کنیم، بحران و نیاز خودمان را مطرح می‌کنیم و سر آخر هم دعا می‌کنیم. «دعا» به مفهوم این که ما استارت را می‌زنیم و از «او» می‌خواهیم که به ما ملحق شود. در اعراف شاید بیشتر از هر سوره‌ی دیگری بر خوانش تأکید شده: بخوانید، بخوانید، بخوانید! منظور وردخوانی و مؤانست با او را نیست؛ منظور این است که دم‌به‌دم طرح مسئله، طرح پرسش، طرح تشکیک، طرح کلافگی و طرح بحران کنید؛ ایده مطرح کنید؛ من مجهزتان می‌کنم و اگر مرا فرا بخوانید، با شما برخورد فعال پیشه خواهم کرد.

اما جان‌مایه‌ی اعراف چیست؟ هشت جوهر را می‌توان از اعراف بیرون کشید.

جان‌مایه‌ی اعراف؛

اشراف «او» بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌اش در سیرها
 ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی از طریق مردی
 از درون و همچون خود
 مبنا گرفتن «او»
 مهتران: سد دوران
 اصلاح: جوهر تحولات (۵۶)
 اصل جانشینی و وراثت (۶۹، ۷۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴)
 کتاب؛ موضع (۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۰)
 خدا؛ یاور روندها، صاحب کتاب، متولی شایسته‌کاران (۱۹۶)

اگر با همین مدل با همان پنج سوره هم برخورد کنیم، از جمع‌بندی آن می‌توانیم درک کنیم که منظور خدا از تجهیز به حافظه‌ی تاریخی چیست و چه طور می‌خواهد ما را مجهز کند و با چه جان‌مایه‌هایی می‌خواهد به ما جهاز تاریخی ببخشد. اولین جان‌مایه‌ی اعراف، اشراف «او» است. دوم ارسال پیام‌های نوبه‌نو است. سوم مبنا گرفتن «او» یا ایمان است. چهارم، تحلیل مهتران است به‌عنوان سد دوران؛ پنجم، اصلاح، جوهر تحولات؛ ششم، اصل جانشینی و وراثت؛ هفتم، کتاب نه به‌عنوان برگ زدن و خواندن، کتاب به‌عنوان یک موضع و نهایتاً خدا. جان‌مایه‌ی اعراف با خدا شروع می‌شود، با خدا هم پایان می‌یابد. عصاره‌ی اولی که از اعراف می‌توان بیرون کشید، تأکید بر اشراف «او» بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌ی «او» در سیرها و روندهایی که انسان‌ها رقم می‌زنند است. «ماکثراً غائبین» که در بحث تاریخ و بحث استراتژی آمد، از اعراف گرفته شده بود. یعنی از بالا و از وسط و از پایین، منتشر است و چون منتشر است بر روندهای تاریخی که انسان‌ها رقم زده‌اند، مشرف است و از روندها غائب نبوده است. تأکید یا جوهره‌ی دوم، آن طور که از اعراف درک می‌کنیم این است که ارسال پیام‌ها، نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی از طریق مردی از درون و همچون خود صورت گرفته است. یعنی قومی عمل کرده و در جریان عمل خود به یک سرفصل انحرافی رسیده، انحراف در او پایدار و تبدیل به یک خصلت اجتماعی شده - که آن خصلت اجتماعی در یک دوران کم‌فروشی و تقلب و دستکاری ترازو است و در دوران دیگر، انحراف جنسی و هم‌جنس‌بازی؛ در دوره‌های مختلف این انحراف صورت می‌گیرد. به‌عنوان جان‌مایه‌ی دوم از اعراف درک می‌کنیم که هر زمان انحرافی در جامعه‌ی بشری پدید آمده، پیام‌نویی برای رفع آن انحراف دورانی، از طریق مردی صالح از درون آن قوم و همچون مردمان آن جماعت، شکل گرفته است.

جان مایه‌ی بعدی، مینا گرفتن «او» است؛ یعنی حال که شما روند‌هایی را ترسیم می‌کنید که آن روندها در برآیند خود، تاریخ را تشکیل می‌دهد و حال که پیام‌ها نوبه‌نو در اختیار شما قرار می‌گیرد، با پیام‌ها برخورد فعال کنید و منشاء پیام را که «او» هست، مینا بگیرید. با این مینا دریابیم‌یزید، مینا را تجربه کرده و آن را به پروسه‌ها و پروژه‌های خود، فرا بخوانید.

جوهر دیگر این است که در اعراف و دیگر سوره‌ها، خدا برخورد تند و حذفی با مهتران دارد. طبقه‌ی ممتازی که حق اندیشیدن را از قوم سلب کردند و در انحصار خود قرار داده‌اند؛ تعیین‌کننده‌ی سرنوشت قوم هستند و آن‌ها هستند که تعیین می‌کنند چه گزاره‌های فکری به جامعه‌ی آن‌ها وارد شود، رسوب کند یا نکند و «ولایت‌فقیه» شرک‌آلود قوم خود هستند. یا رهبر شکل‌گرفته‌ی کریستال‌کپک‌زده‌ی قوم خود هستند که فقط می‌خواهد موجودیت را حفظ کند. هر پیام نو، هر ایده‌ی نو، هر گزاره‌ی نو و هر طرح‌دراندازی نو را پس می‌زند و می‌خواهد با آن برخورد سرکوب‌گرانه داشته باشد. خدا با مهتران، برخورد جدی‌ای دارد. این مهتران، کسانی هستند که اصلاً نمی‌توانند جلوی خود را نگه دارند. هر آینه که پیام، طرح، ساماندهی و سازماندهی نویی به جامعه برسد، اول از همه و مقدم بر همه، آن‌ها موضع می‌گیرند. موضعشان هم موضع سلبی، نفی‌ای و آنتاگونیستی است که ارتجاع خود را هم می‌خواهند به کل جامعه ترشح کنند. چون آن‌ها مرتجع‌اند، می‌خواهند بر سنت پدران بایستند و در را بر همان پاشنه‌ی پیشین بچرخانند؛ هیچ‌کس هم اجازه ندارد از آن سنت عبور کند و از آن چارچوب و پاشنه‌ی در پدران، پا بیرون بگذارد و سرنوشت خود را خودش رقم بزند. خدا با مجموع این‌ها برخورد تندی دارد و ردیف اول حذفی‌ها هم آن‌ها بودند.

وجه بعدی «اصلاح» است. از کل اعراف می‌توانیم این طور بفهمیم که جوهر تحولات، اصلاح است؛ «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا». یعنی ما بعد از انحراف، برای اینکه جامعه به ژن اصلاحی و فطری خودش برگردد، همه‌ی امکانات را فراهم می‌کنیم. انحراف را که تشخیص دادیم نبی و صاحب‌خبری می‌آوریم از جنس خودتان که بیگانه از شما نیست. هیچ نبی‌ای از بیرون قوم خود بر قومی نازل نشده و مشکل ارتباط‌گیری، زبان و فرهنگ مشترک نداشته، از درون خودشان بوده تا بتواند راحت‌تر با خودشان ارتباط برقرار کند. ما این فرد را آماده کردیم، او را مجهز کردیم و پیام نویی به او دادیم تا او به شما انتقال دهد و این پیام، پریژواک و قابل مهندسی شدن هم هست و صرفاً یک گزاره‌ی روشنفکری بی‌هنده‌ی بی‌ساماندهی بی‌استراتژی بی‌برنامه‌ی بی‌سرنیست. سر و برنامه و هدف دارد. این طور نیست که بگویند ما پیامی را می‌آوریم و این با خود جامعه است که چه بخشی از آن را بگیرد و چه بخشی را نگیرد.

خدا با پیامی که ساطع می‌کند، مسئولانه برخورد می‌کند. استراتژی‌اش را دارد، صاحب‌خبر و صاحب‌پیام را دارد، توده‌ی اولیه را دارد، حلقه و هسته‌ی اولیه را هم می‌آورد و استراتژی را هم پیش‌رویشان می‌گذارد. باکس و جامه‌دان، پر و پیمان است و تُنک و کچل نیست. این خیلی مهم است. این تمیز استراتژی‌های خدا با استراتژی‌های انسانی است که در نوع خودشان با مشکلات مواجه می‌شوند و جامعه‌ی هدف خود را نوعاً با مشکلات مواجه می‌کنند.

اینجا عنوان می‌کند که همه زمینه‌ها و همه بسترها برای «لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» فراهم است. ما زمینه‌های اصلاح را فراهم می‌آوریم، اما بعد از اصلاح، سعی نکنید که روند اصلاحی، مخدوش شود. این جوهره در طه هست، در پنج لوح بعدی هم هست که ان‌شاءالله فرصت بررسی فراهم شود.

جوهر بعدی دو اصل جان‌شینی و وراثت است که مکمل هم هستند. آیات ۶۹، ۷۴، ۱۲۸، ۱۲۹ و ۱۳۷ آیات جان‌شینی و وراثت هستند. هر دو هم، جنس و مایه‌ی تاریخی دارند. در آیه‌ی ۶۹ زمانی که خدا می‌گوید «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» عنوان می‌کند تشکیلات خود را درست کن و دیگر معطل تشکیلات بزرگ نباش. این پیام استراتژیک مهمی است. از این جماعت آشفته و متلون که ۹۰۰ سال - حال ما کمیت سال را نمی‌دانیم و به سند اعتماد می‌کنیم - صرف آن‌ها کردی، دیگر چیزی در نمی‌آید. زوج‌زوج‌ها و جفت‌جفت‌هایی را که ممکن است انسان هم نباشند، ولی می‌توانند در کنار تو باشند و به نوعی پیام تو را گرفته‌اند، سوار کشتی کن و برو. «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» یعنی تشکیلات زوجی را تحت نظر ما [درست کن]، این خیلی مهم است. تشکیلات و استراتژی اگر تحت نظارت مبداء باشد، [به فرجام می‌رسد]. ما آخوندی یا درون‌دینی بحث نمی‌کنیم، درون هستی بحث می‌کنیم؛ تشکیلاتی که «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ» آن‌ها که زیر نظر خدا یا وحی باشند، حال این فرد چه انبیاء باشد، چه گاندی و چه ماندلا، آن تشکیلات و آن استراتژی تضمین شده است و به فرجام می‌رسد. در طوفان و گردباد، گم نمی‌شود و بالاخره راه خود را پیدا می‌کند. به نوح می‌گوید «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» تشکیلات خود را با همین اقلیت، شکل بده و به اکثریت دل خوش نکن. هر چقدر زور کنی، همسر و پسر بزرگت با تو همراه نمی‌شوند. به آن‌هایی نگاه کن که پیام تو را گرفته‌اند. ممکن است آن‌ها که پیام تو را گرفته‌اند، ماکیان یا بره و بزغاله باشند، ممکن هم هست که زوج‌های انسانی باشند. این‌هایی که پیام تو را گرفته‌اند، سوار تشکیلاتت بکن و زیر نظر ما و با وحی ما تشکیلاتت را بساز و راه بینداز.

زمانی که اثری از آثار قوم نوح پس از طوفان نمی‌ماند، [خدا] به قوم بعدی که صاحب‌پیام دارند (هود) و برایشان پیام می‌آید، [خطاب] به هود می‌گوید، بگو: شما جان‌شین قوم نوح هستید.

یعنی اتفاقاتی افتاده و فعل و انفعالات تاریخی انجام شده که قوم قبلی شما مردود شده، الان شما برای پیش‌برد پروژه‌ی آدم اول، فرصت تاریخی دارید؛ اصلاح کنید، از وضع موجود به وضع مطلوب بروید، تغییری، تکوینی، تحولی [صورت دهید]، فرصتی برای شما هست که بتوانید یک عروسی تاریخی راه بیندازید.

آیه‌ی ۷۴ مهم است. هر قومی که می‌رود و قوم بعدی می‌آید این تصریح [در موردش] هست. در آیه‌ی ۷۴ به قوم صالح که جانشین قوم هود هستند می‌گوید یادتان باشد شما جانشین قوم عاد هستید؛ یعنی قومی بر خصلت‌های ارتجاعی پدران خود ایستاد و نخواست عادات ژنتیک اجتماعی خود را ترک کند، پیام را پس زد، مشمول تصفیه‌ی دورانی شد و الان شما جای آن قوم آمدید. زمین فراخ است. تجربه‌ی تاریخی اقوام از رده‌خارج‌شده‌ی قبل از خودتان هم هست، پیام‌آور هم که آمده، خودتان هم که می‌توانید با پیام جدید خودتان را نو کنید، پس منتظر چه هستید؟ به نوح گفت «وَاصْنِ الْفُلْكَ»، به این‌ها هم به زبانی می‌گوید «وَاصْنِ الْفُلْكَ» و به ما هم به زبانی می‌گوید «وَاصْنِ الْفُلْكَ». اینجا خانم قدس و خانم احمدزاده [قندهاری] آمدند، این‌ها هر کدام، «وَاصْنِ الْفُلْكَ» ی هستند «بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا». حال این‌ها با وحی موسی و نوح فرق دارد. هر کدام از ما مشمول وحی خودمان می‌شویم. دوره‌به‌دوره به همه می‌گوید، که شما جانشینید اما مهم‌تر از جانشینی، وراثت را هم مطرح می‌کند.

در آیه‌ی ۱۲۸، خدا موسی را واسط قرار می‌دهد برای این که پیام پر پژواکی را ساطع کند: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»؛ ارض متعلق به اوست ولی وراثت و بخشایش میراثی آن به انسان می‌رسد. همان چیزی که اول به آدم گفته بود با یک ادبیات دیگر [به موسی می‌گوید]. [به آدم گفته بود] هبوط کردی و این اشکالی ندارد، از یک سطح برتر به یک سطح نازل‌تری تنزل کردی. ولی این سطح هم سطح پیش پا افتاده نیست! یک زمین است با همه‌ی امکاناتش، [تو] بشری، قدرت غوغا داری، قدرت طوفان مثبت داری، قدرت جابه‌جایی اندیشه داری، قدرت تحول و دگرگونی داری.

اینجا هم با ادبیات جدید به موسی می‌گوید: «یادآور». [این نکته مهم است که] ادبیات جدید می‌شود و خدا دیگر آن ادبیاتی را که با آدم مطرح کرده بود، با آدمیان جدید مطرح نمی‌کند. اینجا بحث وراثت را مطرح می‌کند. این زمین متعلق به همه است و می‌تواند مورد بهره‌برداری کیفی شما قرار بگیرد. در آیه‌ی ۱۲۹، موسی پس از رخ‌به‌رخ غایی با فرعون، به قومش می‌گوید: «پروردگار، دشمنانتان را هلاک کرد و شما را در زمین جانشین آن‌ها ساخت (یا سازد)». یعنی یک جانشینی کیفی مطرح است.

آخراً لمر در آیه‌ی ۱۳۷ هم واگذاری و میراث بخشی از مشرق و مغرب زمین به قومی که به ضعف، کشانده شده بودند [مطرح می‌شود]. یعنی یکی از جان‌مایه‌های اعراف این است که این زمین میدان بازی و مانور آدم بود که استارت آن را زد. از آدم به بعد، میدان مانور شما برای هر ساخت‌وساز فکری، فرهنگی، فیزیکی و... است.

اما من فکر می‌کنم - در کنار مسئله‌ی اصلاح و اصل جان‌بینی وراثت - هسته، «کتاب» است. کتاب نه به‌عنوان یک مجموعه‌ی خواندنی و نه به‌عنوان یک مکتوبی که مجتمع شده است؛ کتاب به‌عنوان موضوع. آیات ۱۴۴، ۱۴۵ و ۱۷۰ از سوره‌ی اعراف. هر سه هم در روایت موسی است.

۱۴۴: «یا موسیٰ تو را با رسالت و کلام خود بر مردم برگزیدم و فرآوردیم. آنچه را که به تو دادم از محتوا، نیک بگیر و از شاکران و به‌کاربندان باش.»

۱۴۵: «ما برای او (یعنی موسی) در الواح، از هر گزاره، مکتوب کردیم («من کُلُّ شَیْءٍ» همه ترجمه می‌کنند «هر چیز»). این «هر چیز» چیست؟ بالاخره یک گزاره‌ی فکری است. گزاره‌هایی است که انسان را به اندیشه‌وامی دارد یا پرسش‌های اندیشه‌ورزانه‌ی انسان را پاسخ می‌دهد و صرفاً «چیز» نیست) که پند و جان‌مایه باشد و بیان هر گزاره، فصل به فصل (تفصیلی). ای موسی این گزاره - آنچه را به تو داده‌ایم - را به جهد و به نیرو بگیر و به قوم خود امر کن تا کیفی‌ترین گزاره‌ها را فرا گیرند.»

آیه‌ی ۱۷۰ هم که پایان جمع‌بندی گزاره‌ی روایی موسی است تأکید می‌کند بر «يَمْشُكُونَ بِالْكِتَابِ» و کسانی که بر کتاب تمسک کردند. از این واژه «يَمْشُكُونَ» [یعنی] کسانی که کتاب را مستمسک گرفته‌اند، آن را محکم گرفته‌اند و از اینکه به موسی می‌گوید کتاب را محکم بگیر و قبلاً هم به یحیی گفته بود؛ «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»^۱، درک می‌کنیم که کتاب، فراتر از مجموعه‌ی مکتوبات است. کتاب؛ مبنا، سکو و پایه است. ما هم [باید] برخوردارمان را با قرآن فعال‌تر کنیم. طی اتفاقاتی که اخیراً افتاد، ما بیشتر به ضرورت مبنا گرفتن - هم مبنا گرفتن «او»، هم خودمان و هم یک مرجع که هر کتابی می‌تواند باشد - پی می‌بریم. اما کتابی که پر و پیمان‌تر از همه است، می‌تواند کتاب آخر باشد که سرجمع همه‌ی تجارب و مدل‌ها و گزاره‌ها و الگوها بوده و هست. از «يَمْشُكُونَ بِالْكِتَابِ» و اینکه به موسی می‌گوید الواح را محکم بگیر و به این جماعت یعنی مخاطبان محکم منتشر کن، درک می‌کنیم که این کتاب فراتر از مکتوبی است که حاوی برگ‌ها باشد؛ موضعی است برای تعریف و تدوین پروژه و پیش بردن پروژه. صرفاً خواندنی نیست. مبناگرفتنی است و به کار بستنی.

آخر هم با خدا تمام می‌شود. اعراف به‌عنوان یکی از جان‌مایه‌ها، با اشراف خدا بر تاریخ شروع شد و با خدا هم تمام شد. آیه‌ی ۱۹۶ «إِنَّ وَلىَّ اللَّهِ الَّذِى نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» خیلی انباشته از معنا است. خدا ولی مجموعه‌ی کسانی است که کتاب را مبنا قرار داده و تنزیل را باور داشته‌اند و «هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» یعنی متولی و ولایت‌دار بر کسانی است که می‌خواهند پروژه‌های شایسته‌کاران را پیش ببرند. این ولایت، ولایت کیفی است. ولایت در لغت عرب آن چیزی نیست که در این سی سال به خورد ما داده‌اند. ولایت یعنی دوستی ممزوج‌شده و بی‌شیله‌پيله. این دوستی بی‌شیله‌پيله را فقط و فقط خدا می‌تواند با انسان برقرار کند نه کس دیگری. هر تئوری‌ای در این حوزه شرک‌آلود و باطل است؛ [از جمله] آنچه در این سی سال به خورد ما داده‌اند. [خدا] در آخر اعراف دو بار «ولی» را به کار برده است. وقتی که همه‌چیز را توضیح داده، سیر تاریخ و سیر انبیاء و مسئولیت تاریخی انسان‌ها را توضیح داده، گفته که تاریخ کار اقلیتی است، حمال‌های کف بازار تاریخ را پیش برده‌اند نه روشنفکران مغز حلزونی‌کرده‌ی شعارده و آروغ ایدئولوژیک‌زن! همه‌ی این‌ها را مطرح می‌کند و بعد می‌گوید هر کس که می‌خواهد باربری کند، این کتاب هست، پیام هست، من هم هستم. من متولی شما هستم. متولی‌ای که اینجا آمده، متولی ولایت فقیه‌ی نیست. متولی مهتران که خدا روی آن‌ها شمشیر کیفی کشیده نیست. متولی به معنای این که اگر این جان‌مایه‌ها را گرفتید و خواستید پروژه‌ی آدم را به لحاظ تاریخی پیش ببرید، خودتان را آدم می‌دانید [من هم متولی شما هستم] - ما آدمیت خودمان را از یاد بردیم، از یادمان برده‌اند. آدم خیلی اسم معناداری است. آدم اول، به‌رغم هبوط، آدم بوده، خطایی کرده، اغواشده اما آدم بوده، به این کروی ارض آمده تا پروژه اجرا کند. اگر خودتان را ادامه‌ی آدم می‌بینید، اگر باربر کف بازار هستید، اگر آن «سبتی» هستید، اگر می‌خواهید حل مسئله کنید نه صرفاً روشنفکری، اگر می‌خواهید پروژه‌ها و پروسه‌های به‌کپک فساد رسیده را اصلاح کنید، این کتاب، این نبی، این هم من! من به این اعتبار که شما می‌خواهید اصلاح‌گر روند تحولات و حوادث باشید و انسان‌ها و جوامع را به فطرت‌آمازین خود بازگردانید و انحراف‌معیارها را رفع کنید، متولی این پروژه خواهید شد. متولی به این مفهوم که اشراف بر تاریخ دارم، نبی می‌فرستم، پیام پریژواک دوره‌به‌دوره می‌فرستم. اگر شما استارت بزیند من «ولی» شما هستم. «ولی» در زبان عربی به مفهوم رفاقت ممزوج‌شده و از سرحد تعارف گذشته است. این ولی قابل‌پذیرش است. یک ولی هم بیشتر نیست؛ ولی‌ای که پروژه تعریف می‌کند، پیام می‌دهد، انسان را تجهیز می‌کند و اگر ما هم پروژه تعریف کنیم، «او» دوست ممزوج‌شده‌ی متولی ما خواهد بود.

متأسفانه اتفاقاتی که افتاد مثل همه‌ی اتفاقات قبلی، انباشته‌های جمع را هم دچار تزلزل کرد. اینجا جمع تشکیل شده و ما مجاز نیستیم که با هر اتفاقی که بیرون رخ می‌دهد بضاعت‌های خود را [محدود کنیم. همان‌طور] که قرآن می‌گوید؛ مانند زن سالخورده‌ای ناشید که رشته‌ها را پنبه می‌کند. دلیلی ندارد به خاطر این اتفاقاتی که افتاده ما پروژه‌های خرد خودمان را زمین بگذاریم. [سعی کنیم] دوباره همان سه - چهار گروه را داشته باشیم. اگر دوستان جمعی، امکان تجمع دوباره را دارند، طه یا هر کدام از سوره‌ها؛ مؤمنون، شعراء، انبیاء و حتی اعراف را که امروز یک بحث مختصری روی آن صورت گرفت، بیاورند و چه فردی چه جمعی بحث کنند، بگذارید بحث صورت بگیرد. اگر غوغایی در بحث شود، پس از آن می‌شود غوغای مثبت اجتماعی ایجاد کرد. بدون ملات و مبنای تئوریک، نمی‌شود جابه‌جایی از وضع موجود به وضع مطلوب کرد. چند بار این باید ثابت شود؟ بدون فرآوری جدید و ملات نو که روی آن پژواک باشد و سازمان‌دهی جدیدی سوار شود، امکان پیشروی جدی نیست. شاید امکان پیشروی حسی باشد، ولی امکان پیشروی جدی نیست. اگر ملات فراهم شود، هیچ جریان‌ی قادر به جلو گرفتن نیست. با آوردن و مچاله کردن پیر و خرد و کلان [به هدف‌شان نمی‌رسند]. شما نمی‌توانی دانشجو را مچاله کنی، سحابی هشتادساله را مچاله کنی، ملکی را هم مچاله کنی، حجاربان قبلاً مچاله‌شده را هم مچاله کنی، دانشجوی ۲۲-۲۳ ساله که آمده ستاد و موج سبز راه انداخته را هم مچاله کنی! اگر ملات باشد، هیچ کسی قدرت مچاله کردن ندارد. ما نباید اغوای قدرت شویم. مگر قدرت مستقر، توانست محتوا و ملات موسی را پخش و پلا کند؟ مگر شد؟ باید ملات فراهم شود. همان سیکل طبیعی که خودتان پیشنهاد دادید که جمع‌هایی شکل بگیرد. کجاست؟ بالاخره ما در قبال چیزی که ایجاد کردیم، مسئولیم. آن هم در کشوری که هزار بار استارت ایجاد زده می‌شود، هزار بار هم بوم‌غلتون و بولدورز از روی آن رد می‌شود. ما زیر این دست و پاها باید یافته‌های خود را محفوظ بداریم. شاید رسالت بزرگ ما در دورانی که خیلی نمی‌توانیم عمل جدی داشته باشیم، حفظ همین کتب‌ها و همین بحث‌های دست‌وپا شکسته است. دستاورد ما این است که بتوانیم همین را حفظ کنیم. بنابراین جلسه‌ی بعد به سنت گذشته، متکلم وحده نباشد. بچه‌ها یا جمعی یا فردی بحثشان را بیاورند. بگذارید طه و اعراف و شعراء را خوب هم بزنیم و لعاب آن را بیرون بکشیم که ان‌شاءالله ملات شود. من پر حرفی کردم، عذر می‌خواهم ان‌شاءالله از جلسات بعد تعداد بحث‌ها بیشتر شود.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سلام عرض می‌کنم خدمت دوستان عزیز، تشکر می‌کنم از آقای صابر به خاطر این فرصتی که فراهم آوردند. من چون ذهنم خیلی منسجم نبود سعی کردم آن چیزی که می‌خواهم بگویم را به صورت مکتوب در بیاورم. تعدادی هم تکثیر کردم، دوستان زحمت می‌کشند توزیع می‌کنند. بحث من مربوط به «نگرش روندی و سامان مرحله‌ای» است که فکر می‌کنم دو جلسه پیش آقای صابر طرح کردند.^۱ چند نکته‌ای به ذهنم رسید که اینجا مطرح کنم و از روی متن می‌خوانم. خوشحال می‌شوم دوستان هم در بحث مشارکت کنند تا اینکه بتوانیم به یک نقطه مشخصی برسیم.

طرح نکاتی در ارتباط با بحث «نگرش روندی، سامان مرحله‌ای»

الف. سیر پیامبران در قرآن: پرورش نگرش روندی

در بحث آقای صابر به طور مفصل و در محورهای متنوع (خلقت جهان و انسان، پیام‌رسانی، مواجهه با فرهنگ جاری، مواجهه با حوزه‌های خرد و ...) به موضوع نگرش روندی پرداخته شد؛ در بحث پیش رو با طرح یک مقدمه‌ی کوتاه قصد دارم به طرح یک نکته پیرامون «رویکرد گام‌به‌گام و تدریجی در ایجاد تغییرات اجتماعی» بپردازم.

یکی از محورهای اصلی آیات قرآن، تشریح سیر پیامبران است. سؤالی که اینجا مطرح است از این قرار است که اختصاص این حجم از آیات قرآن به تشریح و گاه تکرار سیر پیامبران، با چه هدفی صورت گرفته است؟ آیا هدف سرگرمی مخاطبان و ارائه‌ی اساطیر عامه‌پسند برای گرد آوردن مردم در حول خود هدف بوده است؟ مسلماً چنین نبوده و قرآن بارها این اتهام را که داستان‌های قرآن اساطیر اولین است، رد می‌کند نه فقط از این جهت که بر وجه حقیقی بودن سیر پیامبران تأکید نماید، که علاوه بر آن این مسئله را یادآوری کند که قرآن کتاب اسطوره‌ها نیست، بلکه کتاب هدایت و راهنمای عمل است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل تخصیص حجم وسیعی از آموزه‌های قرآنی به سیر پیامبران، آموزش مواجهه با واقعیت‌های سخت اجتماعی به پیامبر بوده است. پروژه‌ی پیامبر در جامعه‌ی قبیله‌ای جزیره‌العرب، رشد و تعالی فرهنگ و ساختار اجتماعی در پرتو آموزه‌های خداوند است. این پروژه، پروژه‌ای درازمدت و نیازمند حرکت گام‌به‌گام و تدریجی است. از این جهت، بازخوانی تجربه‌ی اجتماعی پیامبران و مصلحان اجتماعی پیشین، در راستای آموزش روش تدریجی رشد و تعالی فرهنگ و ساختار

۱. این بحث توسط شهید صابر در نشست‌های ۲۸ و ۲۹ که در همین دفتر (تبیین - ۲) مندرج است، مطرح شده است.

اجتماعی جاری جامعه است. بنابراین نفس تکرار و تأکید بر سیر پیامبران، تأکیدی تلویحی بر لزوم پرورش بینش و روش تدریجی و روندی و مرحله‌مند است. اکنون با این مقدمه به بحث اصلی (رویکرد گام‌به‌گام و تدریجی در ایجاد تغییرات اجتماعی) می‌پردازم.

ب. رویکرد گام‌به‌گام و تدریجی در ایجاد تغییرات اجتماعی

۱. تغییرات اجتماعی در هر جامعه‌ای برای آنکه بتواند پایا و مؤثر باشد، باید به گونه‌ای تدریجی، مرحله‌مند و گام‌به‌گام صورت پذیرد. همچنان‌که واقعیت‌ها و ساختارهای اجتماعی در طول زمان و به تدریج ایجاد شده، تثبیت می‌گردند و رشد و تطور می‌یابند، برای تغییر این واقعیت‌ها و ساختارها نیز باید فرآیندی به همان اندازه زمان‌بر طی شود. راه برخورد با واقعیت‌های اجتماعی هیچ میانبری ندارد؛ هرگونه میانبر نهایتاً به دور باطل می‌انجامد. مصلحان اجتماعی که درصدد ایجاد تغییرات اجتماعی هستند باید به این مرحله‌مندی و تدریج تن دهند؛ در غیر این صورت واقعیت اجتماعی به گونه‌ای انعطاف‌ناپذیر و سخت در مقابل آن‌ها ظاهر شده و در برابر هرگونه تغییری مقاومت می‌کند.

۲. رسالت پیامبران در جوامع متضمن نوعی عمل اصلاحی بوده است؛ اصلاح در مناسبات ناعادلانه و غیراخلاقی جامعه؛ مبارزه با برخورد ظالمانه با متهمان (پیام دورانی هود)، مواجهه با کم‌فروشی (پیام دورانی شعیب)، ترک تفکر سنگ‌واره‌ای و بت‌پرستی (پیام دورانی ابراهیم)، مقابله با مانع‌آفرینی در روند طبیعی تولیدمثل در جامعه (پیام دورانی لوط)، رفع بهره‌کشی و تفرقه‌افکنی حاکمیت در بین مردم (پیام دورانی موسی) و ... همگی مستلزم تلاش تدریجی پیامبران برای اصلاح واقعیت‌هایی است که خود به طور تدریجی شکل گرفته و در قالب ارزش‌ها و باورهای افراد جامعه رسوخ یافته‌اند.

۳. پیامبر(ص) در مواجهه با برخی سنت‌ها و باورهای جاهلی جامعه‌ی خود، گاه دست به کار برخورد انقلابی و بنیان‌افکن می‌شد؛ چنانکه از مقاومت نیروهای ارتجاعی در برابر تغییرات و سختی و رسوخ‌ناپذیری تفکر سنگ‌واره‌ای قومش به تنگ می‌آمد. در قرآن در موارد چندی، این تذکر خداوند به پیامبر(ص) که باید به قانون‌مندی تغییرات اجتماعی تن داده و از تلاش برای تغییر یک‌شبه‌ی مناسبات حاکم دست کشیده شود، انعکاس یافته است. از آن جمله آیه‌ی ششم سوره‌ی کهف است:

«فَلَمَّا كَبُخِعُ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَاذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»

«شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند تو جان خود را از اندوه در پی‌گیری

[کار] شان تنبه کنی»

ذکر آیات متعدد در تشریح روند کاری پیامبران پیش از محمد(ص) در قرآن نیز نه از باب قصه‌گویی و نقلی برای سرگرمی مخاطبان پیامبر که دارای کارکرد ویژه برای رویکرد پیامبر(ص) و مسلمین در اصلاح جامعه بوده است؛ برای مثال در آغاز سوره‌ی طه بار دیگر این مسئله به پیامبر گوشزد می‌شود که باید در فرآیند تغییر در وضعیت موجود، از اقدام فراتر از توان اجتماعی خود و جامعه دست بکشد:

«طه* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ»

«طه* قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی»

آن‌گاه، از پی این تذکر است که با تشریح تفصیلی رویکرد موسی در مواجهه با نظم حاکم در جامعه‌اش، خداوند به پیامبر(ص) می‌آموزد که برای ایجاد تغییر، باید صبر و حوصله‌ی بیشتری به کار گرفته و روند تدریجی در پیش بگیرد - همچنان که موسی در مواجهه با نظام فرعونی و قوم بنی‌اسرائیل صبر و خویشتن‌داری در پیش گرفت.

۴. روش قرآن در برخورد با واقعیت‌هایی نظیر برده‌داری، مردسالاری و تبعیض شدید علیه زنان، کودکان و یتیمان و تجارت شراب نیز مبتنی بر همین برخورد تدریجی و گام‌به‌گام است. چنانکه آیت‌الله طالقانی و مهندس میثمی گفته‌اند، حرمت شراب در قرآن به دلیل رسوخ مناسبات تجاری نافع در بین جمع کثیری از قبایل عرب و دشوار بودن تغییر بلافصل این مناسبات، مشمول روندی تدریجی (طی سه مرحله) بوده است، که در آن، ابتدا این انگاره مطرح می‌شود که «شراب دارای منافع و مضراتی است، اما مضرات آن به مراتب بیشتر است» (بقره: ۲۱۹)؛ در این مرحله سخنی از حرمت شراب وجود ندارد. در گام دوم و به فاصله‌ی چند سال، این حکم جاری می‌شود که «در حال مستی نباید وارد مسجد شد و به جمع نمازگزاران پیوست» (نساء: ۴۳) و در نهایت در مرحله‌ی آخر است که حکم تحریم شراب نازل می‌شود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیره‌های قرعه‌پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آن‌ها دوری گزینید؛ باشد که رستگار شوید» (مائده: ۹۰)

همچنین است بحث رویکرد قرآن به نظام برده‌داری و مردسالاری حاکم در جامعه‌ی عرب که در هر دو موضوع در جهت کاهش گام‌به‌گام تبعیض‌ها و جایگزینی مناسبات عادلانه‌تر بوده است.^۱

۵. رویکرد اصلاحی در هر جامعه‌ای متضمن توجه به توان اجتماعی افراد و نیروهای اجتماعی و باور به حرکت گام‌به‌گام و تدریجی در کنار ارائه‌ی الگوی جایگزین و واقع‌گرایانه برای اصلاح

۱. دکتر کدیور در مقاله‌ای با عنوان «برده‌داری در اسلام» در ماهنامه‌ی آفتاب، با بررسی تاریخی رویکرد قرآن به بحث برده‌داری، این روند تدریجی را نشان داده‌اند.

مناسبات است. این تلقی اصلاح‌طلبان در جنبش دوم خرداد (طی دوران هشت‌ساله‌ی اصلاحات) که در استراتژی فتح‌گام‌به‌گام نهادهای حاکمیت و گزاره‌هایی نظیر «به دریا ریختن اقتدارگرایان» و الگوهای نظیر «جمهوری‌خواهی» تجلی یافت، نتیجه‌ی عدم توجه به همین توان اجتماعی و سختی و انعطاف‌ناپذیری واقعیت‌های اجتماعی در برابر تغییرات یک‌شبه بود. جریان راست در ایران، هم در ساختارهای حکومتی، هم در نهادهای اقتصادی و هم در سطح اجتماعی ریشه دوانده و دارای سازماندهی و شبکه‌ی گسترده‌ای از ارتباطات است؛ بر هم زدن این ساختارها و مناسبات، حداقل به اندازه‌ی دوران شکل‌گیری‌شان (بیست‌و‌پنج‌سال پس از سال‌های آغازین انقلاب) نیاز به زمان و کار و پی‌گیری مداوم دارد.

۶. جنبش‌های اجتماعی نظیر حرکت‌های دانشجویان و جنبش زنان، همیشه در معرض این خطای مشابه هستند که بدون توجه به واقعیات سخت اجتماعی، دست به کار برخورد انقلاب‌گونه و حذفی با نهادها و مناسباتی شوند که در طول زمان شکل گرفته و رسوخ یافته‌اند. برخورد رادیکال با این نهادها و مناسبات، به واکنش رادیکال از جانب گروه‌های منفعتی می‌انجامد که با تغییر و تحول، منافع آن‌ها در معرض خطر قرار می‌گیرد. نتیجه‌ی چنین برخوردی، اتحاد نیروهای ارتجاعی و حافظ وضعیت موجود برای نابود کردن تمام تلاش‌ها و دستاوردهای تحول‌خواهان است. تلاش‌هایی نظیر محدود کردن گستره‌ی نفوذ نهادهای رهبری در دانشگاه‌ها یا شعارهایی نظیر انتقال تشکل شبه‌نظامی بسیج به بیرون دانشگاه، طرح رفاندوم برای تغییر قانون اساسی و ... همگی نمونه‌هایی از اقدامات جریان‌های دانشجویی در دوران اصلاحات بود که بدون توجه به اصل ذکرشده صورت گرفته و جز اتحاد نیروهای ارتجاعی برای سرکوب جریان‌های دانشجویی و همچنین فرصت‌سوزی و هدر دادن پتانسیل‌ها، هیچ دستاورد دیگری نصیب دانشجویان نکرد.

این نکته‌ای بود که به ذهنم می‌رسید که با توجه به نگرش روندی وسامان مرحله‌ای در رابطه با تغییرات اجتماعی می‌شود در قرآن پی‌گیری کرد.

یک نکته دیگری هم در رابطه با بحث آقای صابر پیش آمد که من حس کردم ممکن است به تدریج اگر این بحث مطرح نشود، منجر به سوءبرداشت شود. اجازه دهید با این مقدمه شروع کنم: در دانش مهندسی امروز، زمان‌بندی پروژه‌ها مسئله اساسی و مهمی است. یکی از گام‌های اولیه‌ای که در هر پروژه مهندسی انجام می‌گیرد، بحث زمان‌بندی و مرحله‌بندی است. یعنی خواه یک پروژه فیزیکی باشد مثل ساختن یک ساختمان و یا ایجاد یک پل و تاسیس یک تونل و یا یک سیستم نرم‌افزاری یا هر چیز دیگر، یکی از گام‌های اولیه که در پروژه باید انجام

گیرد، این است که فزایدی شود. یعنی مشخص شود دقیقاً این پروژه چند فاز دارد، هر کدام از این فازها چه زمانی نیاز دارد، چقدر زمان می‌برد، در پایان هر فاز پروژه باید چند درصد پیشرفت فیزیکی داشته باشد. در کشورهای دیگر هم عموماً برنامه زمانبندی رعایت می‌شود یعنی به فرض اگر می‌گویند دوساله می‌خواهیم این پروژه را به پایان برسانیم، این اتفاق می‌افتد. در ایران هم مسئله‌ی زمانبندی کم و بیش وجود دارد. در هر صورت نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که در نگرش مهندسی شده این زمانبندی و مرحله‌بندی وجود دارد و اتفاقاً خیلی هم مهم است. وقتی ما داشتیم از داشته‌های خدا صحبت می‌کردیم و عنوان «طراح - مهندس» را به کار بردیم، یکی از داشته‌های خدا «طراح - مهندس» بودن است و باز جلوتر هم که آمدیم بحث مرحله‌بندی و زمانبندی که هست، ممکن است به تدریج این تلقی پیش بیاید که آن چیزی که ما داریم راجع به آن صحبت می‌کنیم - که یک پروژه‌ی اجتماعی هست - از جنس پروژه‌های مهندسی است. یعنی یک زمانبندی انجام می‌شود؛ کاملاً طبق زمانبندی کارها پیش می‌رود و به هدف می‌رسد و تمام می‌شود و پروژه به سرانجام می‌رسد. من می‌خواهم روی این مورد مقداری بحث کنم. این بخش از بحث را هم مکتوب کرده‌ام و از روی مکتوب می‌خوانم:

پ. مرحله‌مندی ملازم طرح انعطاف‌ناپذیر یا پیش‌گویانه نیست

آیا ما در یک حرکت اجتماعی، طرح پیشینی ایجاد می‌کنیم که واجد یکایک مراحل پیش‌رو است و مشخص می‌کند که بعد از هر مرحله، روند کار بایستی به چه صورت رقم بخورد؟ به عبارت دیگر آیا تأکید بر سامان مرحله‌ای به گونه‌ای که در بحث آقای صابر طرح شد به معنای آن نیست که ما پیش از آغاز حرکت، نقشه‌ی راه را در اختیار داریم؛ در این نقشه‌ی راه مشخص کرده‌ایم که آغاز و پایان هر مرحله چیست؛ ورودی و خروجی‌های هر مرحله چیست؛ اهداف خُرد هر مرحله کدامند؛ و در نهایت این مراحل چگونه به یکدیگر پیوند می‌خورند و یک طرح واحد و منسجم را شکل می‌دهند؟ برای مثال در بحث از آفرینش هستی به سیر خلقت زمین در قالب طرح پیشین زیر پرداخته شد:

خلق زمین (دو هنگام) ← جعل کوه‌ها بر فراز آن ← برکت‌پاشی در زمین
← تقدیر قوت زمین (چهار هنگام) ← پردازش آسمان ← فراخوانش آسمان و
زمین ← آفرینش آسمان‌های هفت‌طبق (دو هنگام) ← چراغان آسمان دنیا ←
حفظ آن

به طور مشابه در مورد پیام‌رسانی انبیاء طرح کلی زیر ارائه شد:

اول مرحله - نشر محدود - مخفی
دوم مرحله - پیرامون نزدیک و کمتر علنی
سوم مرحله - علنی
چهارم مرحله - دورانی

در مورد خدا، طبیعتاً با باور به اینکه علم خدا مطلق است و مشمول مرور زمان یا سیر آزمون و خطا نمی‌شود، این سخن که طرحی پیشین برای خلقت هستی یا انسان به شکل بی‌کم‌وکاست به کار بسته شده، پذیرفتنی می‌نماید یا حداقل موضوع بحث ما نیست. اما هنگامی که سخن از پروژه‌ی مشترک خدا و انسان است؛ پروژه‌ای که یک سوی آن‌ها خدا با ظرفیت و امکان نامحدود و سوی دیگر آن انسان، با دانش و توان محدود است، آیا می‌توان مرحله‌مند بودن را به همان معنا که در مورد آفرینش هستی و انسان به کار برده می‌شود، فهمید؟ به نظر می‌رسد که در پروژه‌ی مشترک انسان و خدا، تعیین طرحی پیشین با مراحل مشخص و با تعیین شرایطی که به تغییر از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر می‌انجامد، به‌طور مطلق امکان‌پذیر نیست. واقعیت تاریخی و سیر انبیاء نیز از این تصور پشتیبانی می‌کند که سیر مرحله‌به‌مرحله‌ی انبیاء سیری از پیش تعیین شده نبوده است؛

- نخست اینکه بعثت پیامبران اغلب در شرایطی غیرمنتظره و پیش‌بینی‌ناشده رخ داده است؛ موسی (ع) هنگامی که در جستجوی آتش برای گرم کردن خود و خانواده‌اش بود، مخاطب وحی قرار می‌گیرد و محمد (ص) نیز پس از مراتب متعددی که برای خلوت‌گزینی به غار حراء می‌رفت مورد خطاب وحی قرار گرفته است. بنابراین نخستین گام پروژه‌ی مشترک انسان و خدا، ممکن است غیرقابل انتظار و پیش‌بینی‌ناشده باشد. این مسئله به معنای فقدان جستجوگری و اعلام نیاز برای هدایت نیست؛ اما در عین حال گویای این واقعیت است که دعوت انبیاء در گام نخست خود که تعریف پروژه مشترک با خداست، واجد هیچ طرحی پیشینی نیست.
- آیا اینکه مسلمانان مجبور می‌شوند که برای حفظ خود به حبشه مهاجرت کنند یا تصمیم پیامبر (ص) برای هجرت به مدینه گامی از پیش تعیین‌شده در سیر محمد (ص) بوده است؟ آیا تصمیم مسلمانان برای جهاد با مشرکان مرحله‌ای از پیش تعیین‌شده در دعوت محمد (ص) بود؟ به طور مشابه خروج ابراهیم از زادگاه خود و هجرت آن بر مبنای طرحی پیشین و از پیش تعیین‌شده بوده است؟ آیا تصمیم موسی و بنی‌اسرائیل برای سکونت در مصر بخشی از مراحل طرح پیشین موسی برای پروژه‌ی مشترک خود با خدا

بود؟ در تمام این موارد پاسخ منفی است. بسیاری از رویدادهایی که طی حرکت اجتماعی پیامبران و مصلحان اجتماعی رخ می‌دهد، اصولاً پیش‌بینی‌ناپذیر است و این اصل ناشی از این سنت خداست که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرَ مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

انسان هستی‌ای دائماً در حال تغییر است؛ اینکه شرایط ایجاد می‌کند اکنون تغییر مرحله صورت گیرد، متأثر از مجموعه‌ی متعددی از عوامل است که بدون وصول به آن شرایط، تغییر مرحله و حتی محتوای مرحله‌ی بعد به‌طور کامل مشخص نیست.

با این وصف معنای نگرش روندی و سامان مرحله‌ای در پروژه‌ی مشترک انسان و خدا چیست؟ اگر نتوان مراحل پروژه را از پیش تعیین کرد و مشخص نمود چه زمان باید تغییر مرحله صورت پذیرد، مرحله‌مندی در پروژه‌ی مشترک انسان و خدا چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ به نظر می‌رسد این مرحله‌مندی به معنای این باشد که:

■ اولاً انسان تحول‌خواه این مسئله را بپذیرد که بدون طی تدریجی و گام‌به‌گام کار نمی‌تواند به یکباره به هدف یا چشم‌انداز ترسیم‌شده دست یابد. بنابراین انگاره‌ی «زود و زور» را رها کند و به مشی تدریجی ایمان بیاورد. همچنان که ابراهیم (ع)، موسی (ع) یا محمد (ص) در اندیشه‌ی آن نبودند که یک‌روزه و یک‌ماهه و یک‌ساله تغییری در پیرامون خود ایجاد نمایند.

■ ثانیاً مرحله‌مندی به منزله‌ی آن است که انسان باید در سیر خود دائماً به بازبینی و جمع‌بندی گام‌های گذشته و ترسیم وضعیت‌های ممکن و احتمالی آینده بپردازد و با رصد کردن شرایط آماده باشد که در صورت وصول به شرایط خاص، مرحله‌ی جدید را آغاز کند.

■ تعیین اینکه چه زمانی باید از یک مرحله وارد مرحله‌ی دیگر شد و محتوای مرحله‌ی بعدی باید به چه صورتی باشد، چنانکه اشاره شد به عوامل متعدد درونی و بیرونی وابسته است. با این حال به پیروی از نگرش مرحله‌مند می‌توان طرحی کلی و انعطاف‌پذیر از شرایط احتمالی ممکن و گزینه‌های پیش‌رو، از پیش در انداخت که با پیش‌بینی وصول شرایط معین، تغییر از یک مرحله به مرحله جدید و خطوط کلی مسیر آینده را ترسیم نماید.

بنابراین وقتی از نگرش روندی و سامان مرحله‌ای در پروژه مشترک انسان و خدا سخن می‌گوییم، منظور این نیست که از ابتدا مراحل دقیق کار را به‌طور جزئی ترسیم نموده‌ایم. در واقع مرحله‌مندی در پروژه مشترک انسان و خدا به معنای زمان‌بندی پروژه از نوع مرسوم آن نیست.

هدی صابر: توضیح اضافه‌ای هم دارید بر متنی که نوشتید؟

مشارکت‌کننده: فقط نکته‌ای که الان یادم افتاد این است که یکی از شاخه‌های علمی جدید آینده‌پژوهی یا آینده‌نگری (Future Study) است. منظور از این شاخه‌ی علمی این است که تلاش شود با یک سری ابزارها و روش‌های مشخص، خط سیر آینده ترسیم شود؛ مشخص کنیم که تغییرات اجتماعی - مثلاً طلاق - در جامعه‌ی ایرانی در بیست سال آینده به چه صورت می‌خواهد پیش برود؟ و با توجه به این پیش‌بینی که انجام می‌شود، برنامه‌ریزی و خط‌مشی اجتماعی مشخص شود. این آینده‌پژوهی اولاً یک علم کاملاً احتمالی است مثل تمام علوم دیگر؛ علم مطلق و یقینی و ازپیش‌تعیین‌شده‌ای نیست. ثانیاً صرفاً سعی می‌کند گزینه‌ها و احتمالات پیش‌رو را ترسیم نماید و بگوید در صورت وقوع هر کدام از این گزینه‌ها، چه ابزارها و راهکارهایی در اختیار ما هست. یعنی اصلاً فرض مفروض این نیست که ما می‌توانیم بگوئیم خط سیرمان دقیقاً چه چیزی است و بر این اساس مرحله‌بندی کنیم. بعد گزینه‌های پیش‌رو را که ممکن است در آینده رخ دهد پیش‌بینی می‌کند و بر این مبنای راهکارهای ممکن را تسری می‌دهد.

هدی صابر: خیلی متشکر. خیلی بحث خوبی بود. به این مفهوم که موضوع، ساختار و سازمان داشت؛ موضع هم داشت، بحث‌های اینجا را هم نقد کرد. این می‌تواند مدلی قرار بگیرد برای بحث‌های جمعی که پیش می‌آید یا بحث‌های فردی. بحث، کارشده بود، مستندات داشت، برای هر کدام از گزاره‌ها مستندات فراهم کرده بود. بحث خیلی شسته‌رفته و ضمناً نقادانه‌ای بود. نقدی را که ایشان روی بحث‌های گذشته کرد و شبهاتی که ایشان گفت، فکر می‌کنم ان‌شاءالله بتواند آرام‌آرام زدوده شود.

افطاری خیلی ساده‌ای فراهم شده. تشکر می‌کنیم از دوستانی که هم نان و پنیرش را فراهم کردند و هم آش را. حدود ده - دوازده دقیقه تا اذان هست. ده - دوازده دقیقه را با هم هستیم. بعد از اذان، افطار صورت می‌گیرد و راهی منزل می‌شویم. ان‌شاءالله هفته دیگر هم ساعت یک ربع به شش حضور به هم می‌رسانیم، شش بحث شروع می‌شود تا یک ربع به هشت. دو هفته دیگر ظاهراً یکی از شب‌های قدر است؛ جمع با هم تصمیم می‌گیریم که جلسه باشد یا به هفته بعدی موکول شود. خیلی متشکر از همه.

نشست سی و سوم: تبیین: دید تاریخی، تحلیل تاریخی (۳)^۱

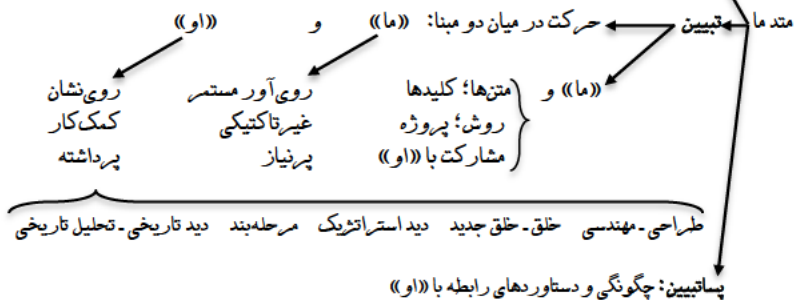
به نام همراه یاریگر
 من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ
 ضرورت رابطه‌ی صاف دلانه، مستمر، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با سلام و عصر به‌خیر خدمت دوستان، دومین هفته‌ی رمضان است. ان‌شاء‌الله خوش‌نماز و خوش‌روزه بتوانیم بحثمان را هم پیش ببریم. در یک سال گذشته از رمضان پارسال تا رمضان امسال، سیری را با هم طی کردیم. این اسلاید، بحث‌ها را از پارسال تا الآن به نمایش گذاشته است. چون چندبار تکرار کردیم، ممکن است از حوصله بحث خارج شود.

یک سال، یک نگاه

سنت انسان
 درون‌کاوی ← بحران‌یابی ← خلاه «او» ← خلاه عضویت ← خروج از وضعیت ← اسباب خروج ← توصیه «او»
 متد «او»

پیشاتبیین: وداع با یک تلقی - سلام بر یک دیدگاه: هستنده؛ فعال هستی؛ درمدار تفسیر؛ اثرگذار



۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۱۰ شهریورماه ۱۳۸۸ است.

از بحران‌های خودمان شروع کردیم. راه‌های خروج از بحران را ترسیم کردیم، پیشاتبیین را پشت سر گذاشتیم و الآن در مرحله‌ی تبیین هستیم. با چند فرض که اگر ما پرتقاضا باشیم، «او» پرداخته است. داشته‌های خدا را یکی یکی باز کردیم. در این آکولاد افقی که سبزرنگ است، ابتدا از داشته‌ی طراحی - مهندسی شروع کردیم، بعد خلق و خلق جدید، دید استراتژیک که «او» به ابناء بشر منتقل می‌کند، مرحله‌بندی که آن هم قابل تزریق و انتقال به پروژه‌های انسانی است و ما هم می‌توانیم از آن استفاده کنیم و نهایتاً دید تاریخی و تحلیل تاریخی است که یکی از داشته‌های ویژه‌ی خدا است. زیر صفحه، جا برای مرور بقیه‌ی داشته‌ها باز هست که ان‌شاءالله با کمک دوستان بتوانیم داشته‌ها را یک‌به‌یک پر کنیم. این توضیح همان چارت است:

یک سال، یک نگاه

درون‌کاوی

بحران‌یابی

خلاء «او» - خلل در عضویت

خروج از وضعیت

اسباب خروج

سنت انسان

توصیه‌ی «او»

متد «او»

همان‌طور که خدمتتان گفته شد، الآن در مرحله‌ی تبیین هستیم. یک وجه تبیین، ما هستیم و یک وجه تبیین «او» است. ما از متن‌ها استفاده می‌کنیم. متن‌هایی که کلید دارند و می‌توانیم با استفاده از کلیدها، متن‌ها را بگشاییم؛ متن هستی، متن تاریخ و متن پیش رو که کتاب است و متن خودمان. روش هم پیش‌برد پروژه‌ی مشارکتی با «او» است. ما بناست که مستمر روی آور باشیم و روی آوریمان غیرتاکتیکی و از سر نیاز باشد. اگر این شرایط که شرایط محیرالعقول و دست‌نیافتنی هم نیست - حتی در شرایط سخت امروز فراهم باشد - فراهم باشد، «او» هم روی نشان خواهد داد و کمک‌کار و پرداخته خواهد بود.

به سراغ داشته‌های تاریخی «او» آمدیم؛ خدای صاحب دید تاریخی و تحلیل تاریخی.

تبیین ما؛

خدای صاحب دید تاریخی - تحلیل تاریخی

من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ

من؛ اشراف دارم؛ مجهزت می کنم؛ منظرت می بخشم؛ دیدگاهت می دهم

ترجمان «من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ» این است که اگر تو بخواهی پروژه ای را طراحی کنی و به تاریخ پل بزنی و از تجارب پیشینیان استفاده کنی، من اشراف دارم، مبتنی بر این اشراف تو را مجهز می کنم، به تو منظر تاریخی می بخشم و به تو دیدگاه عرضه می کنم. کتاب را که برگ زدیم، در یک جلسه ایستادیم تا ببینیم که داده هایی که «او» در کتاب آخر چینش کرده، چگونه ارنج شده است.

تبیین ما؛

جایگاه تاریخ در چینش «او»:

ترتیب داده ها در کتاب آخر

هستی

رستاخیز - فرجام

تاریخ

انسان

ابتدا از هستی بحث کرد. ورودی اول در کتاب آخر، آیات و نشانه های هستی شناسانه بود. بعد رستاخیز و فرجام، بعد تاریخ و نهایتاً انسان را ترسیم کرد. بسیطی را باز کرد، عرصه ی بی انتهای هستی؛ و رستاخیزی که برپایی نهایی همه ی موجودات و انسان است. سیر از ابتدای هستی تا رستاخیز که تاریخ است، نقطه چینی که انسان ها طی کردند و تاریخ را شکل دادند و نهایتاً انسان به عنوان عامل تغییر [مطرح شده است].

در کتاب آخر، شش اسلاید بزرگ هست که هر کدام ماتریس پروپیمانای هستند و می شود با آن ها بازی های مختلفی کرد؛ نه از سر بازی، بلکه از سر نیاز می توان با آن ها بازی های محتوایی کرد. اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء که همگی مبسوط، تفصیلی و فلسفی هستند. خدا خودش عنصر فلسفی نیست، شناختی هم که به ما عرضه می کند، شناخت فلسفی نیست. این فلسفه به مفهوم حکمت و جان گزاره است. به این مفهوم، اعراف، هود، انبیاء، طه و مؤمنون و شعراء همگی فلسفی و حکمت دار هستند.

کارکرد روش شناسی تجهیز تاریخی او، در این شش سوره که مقابل دید ما است:

کارکرد روش شناسی تجهیز تاریخی «او»

نظرافکنی

اندیشه‌ورزی در داده‌ها

سیر در به‌جامانده‌ها

هم‌فضا شدن با گذشتگان

زیست روندی با آنان

ابتدا ابرو باز می‌کند و ما را در موضع نظرافکنی قرار می‌دهد. اندیشه‌ورزی را در داده‌ها لحاظ می‌کند. در به‌جا مانده‌ها از پیشینیان سیر می‌کند. ما را هم‌فضا با گذشتگان می‌کند و شرایط زیست روندی ما با آنان را رقم می‌زند. به عبارتی باب می‌گشاید، امکان تدقیق اطلاعات تاریخی ما را فراهم می‌کند، شرایط را برای شناخت آثار به‌جا مانده مهیا می‌کند و نهایتاً ما را صاحب خصلت درتیدگی با نقش‌آفرینان پیش از خودمان می‌کند.

این روش‌شناسی منطبق و هم‌خوان با روش‌شناسی‌ای است که حضرت علی به‌عنوان قرآن ناطق و کسی که از اول با قرآن بوده، با قرآن فعال برخورد کرده، قرآن در ذاتش رفته و ملکه‌اش شده، در فراز ۱۳ به فرزند ارشد خودش امام حسن می‌گوید:

فراز ۱۳ از نامه به فرزند ارشد :

«أَيُّ بَيْتِي وَإِن لَّرَأْسُنُ عُمَرُتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ تَنَزَّلَتْ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَرَتْ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى غَدَتْ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنَّي بِمَا أَتَيْتَنِي إِلَى مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ».

[یعنی] ای پسرک من! اگرچه عمر دراز نکردم، مانند عمر آنان که پیش از من بودند، اما در روند اعمالشان نظر کرده و در افکارشان اندیشه ورزیده و در آثار و بازمانده‌هایشان سیر کردم. گویی همانند یکی از آنان گردیدم، و نیز به سبب آنچه از کارهای آنان به من رسید و انتقال یافت، چنان شد که من با اول تا آخرشان زندگی کردم.»

خود کتاب بنا دارد که ما را با پیشینیان درتیده کند. به فاصله‌ی اندکی بعد از کتاب، کسی که با کتاب ممزوج است، دم‌خور است، کتاب را مستمر به کار می‌بندد و کتاب هندیوک او است، چنین تلقی‌ای دارد.

تاریخ‌نویسان و تیپ‌های تئوریک و نظریه‌پردازان تاریخ در دورانی که ما به سر می‌بریم، همین تلقی را از تاریخ دارند. ای. اچ. کار در کتاب «از تاریخ بیاموزیم» می‌گوید ما تاریخ را وامی‌رسیم برای اینکه با گذشتگان هم‌فضا شویم. لذا هم تلقی خدا، هم تلقی انسان‌های نزدیک به «او» و هم تلقی انسان‌های پژوهشگر این است که ما از واریسی تاریخ می‌خواهیم که با گذشتگان در تنیده شویم و تجارب آن‌ها را به تجارب خود بیندوزیم و بیفزاییم تا بتوانیم در ادامه‌ی آن‌ها این کاروان را به پیش ببریم.

جلسه‌ی قبل سوره‌ی اعراف را در حد توانمان بررسی کردیم و امروز سوره‌ی هود را در دستور کار داریم.

جان‌مایه‌ی اعراف؛

اشراف «او» بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌اش در سیرها

ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی

از طریق مردی از درون و همچون خود

مبنا گرفتن «او»

مهران؛ سد دوران

اصلاح؛ جوهر تحولات

اصل جانشینی و وراثت

کتاب؛ موضع

خدا؛ یاور روندها، صاحب کتاب، متولی شایسته‌کاران

جان‌مایه‌ی سوره‌ی اعراف بعد از بحث و بررسی‌ها، مقدمتاً توضیح اشراف خدا بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌اش در سیرها است. «او» ما را دعوت می‌کند به در تنیده شدن با پیشینیانمان از ابتدا تا کنون و «او» نیز با آن‌ها در تنیده و مشرف و محاط بر روندی است که انسان‌های پیش از ما طی کرده‌اند.

جان‌مایه‌ی دوم یا سطح دوم از جان‌مایه، ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی از طریق مردی از درون و همچون خود بود. کسانی که پیام‌آور و صاحب خبرهای استراتژیک و کیفی بودند، هیچ‌کدام از بیرون نیامدند، وارداتی و تحمیلی نبودند، نام‌آشنا، کارآشنا و خصلت‌آشنا بودند و قوم آن‌ها را می‌شناختند. از درون جوشیدند و با تقاضای خودشان بالا آمدند. خدا هم پلکانی فراهم کرد که آن‌ها بالا بیایند. نه اینکه [مانند فرعون] ارتفاع بگیرند، بلکه بتوانند از یک سکوی استدلالی با قوم خودشان - هرگاه که انحراف‌ها جدی و ساختاری شد - کار توضیحی بکنند.

سطح سوم تصریح بر این بود که «من» را در حرکت خودتان، چه در شناخت تاریخ، چه در حرکت تاریخی خودتان، چه در پیش‌برد پروژه‌ها و پیش‌گرفتن پرسه‌هایتان مبنای فرض کنید و مبنای بگیریید. برخورد بعدی، برخورد بسیار جدی و رادیکال خدا با مهتران بود. مهتران انسان‌هایی با سه لایه هستند؛ هم لایه‌ی ایدئولوژیک و عقیدتی دارند، هم لایه‌ی تاریخی و استراتژیک و هم لایه‌ی طبقاتی دارند. تاری هستند که هم با اعتقاد، هم با تاریخ و دوران و هم با تشکیلات و طبقات در تنیده شده‌اند. این افراد خودشان را سخنگوی دوران اقوام خودشان می‌دیدند، لذا هر زمان پیامی آمده است قبل از اینکه دیگران فرصتی برای فکر کردن پیدا کنند و پیام جدید را در آرام‌پز ذهن ببینازند و تحلیل کنند و آن را برناتافته یا برتانبند، مهتران علیه آن پیام جدید موضع گرفتند و بر موضع ارتجاعی پدران اصرار کردند و بر پاشنه‌های در چرخیدند و عملاً مقابل خدا و انسان‌های عامل تغییر که انبیاء باشند و مقابل طیف گرونده به انسان‌های عامل تغییر، ایستادگی کردند و مانع تحول شدند. برخورد خدا هم با آن‌ها برخورد بی‌مماشاتی است. سطح چهارم تأکید اعراف بر اصلاح بود. اصلاح جوهر تحول است. کتاب و انبیاء نیامدند و انسان‌های مدار تغییر به تکاپو و ترقص نایستادند، مگر برای تحول و رفتن و اسباب‌کشی از وضع موجود به وضع نسبتاً مطلوب یا مطلوب.

بحث بعدی، بحث جانشینی و وراثت بود. هر قومی که به خاطر خصلت‌های ارتجاعی که بروز می‌داد، دیگر جایی در تاریخ نداشت و محو شد، به‌رغم اینکه آثار تکنولوژیک و فکری و اندیشه‌ایشان باقی مانده است، اما خودشان دیگر جایی در تاریخ نداشتند و مثل فیل‌های ماموت نتوانستند با دوران نو در بیامیزند و آن را درک کنند و مرحله‌به‌مرحله جلو بیایند. اما این باعث نمی‌شود که تاریخ تمام شود. آن‌طور که ما از اعراف دریافتیم و در هود هم هست، فرصت اجتماعی اصلاح و تغییر به قوم بعدی داده می‌شود. البته به این مفهوم نیست که قوم بعدی نبوده است. خیر، قوم بعدی از قبل بوده است، منتها جانشین قومی شده است که منهدم و از عرصه خارج شده است.

وجه بعدی که بر آن تأکید می‌کند و امروز هم در این شرایط سخت و پرتنگنای اخیر از ذهن روشنفکری مذهبی دور افتاده - و ان‌شاء‌الله این شرایط سخت و پرتنگنای اخیر روشنفکران مذهبی را مجدداً به سمت کتاب ببرد، نه به شکل تاکتیکی، بلکه استراتژیک - [موضع تلقی کردن کتاب است]. بحث خدا هم در مخاطب قرار دادن موسی و قوم موسی در سه آیه‌ای که جلسه‌ی پیش به آن اشاره شد، این بود که کتاب فقط خواندنی، ورق‌زدنی و مطالعه‌کردنی نیست؛ کتاب موضع است. این موضع اخذ کردنی، گرفتنی، تمسک‌جستنی و مورد اتکا قراردادی است. مرحوم حنیف‌نژاد در سن ۲۷ سالگی و به‌رغم جوانی‌اش جمله‌ای داشت که می‌گفت یک دست سلاح، یک دست روش. حال سلاح متناسب با آن دوران بوده که مشی بوده، الآن آن سلاح دیگر در جهان و ایران کارآیی ندارد. روش هم از همین کتاب درمی‌آید.

روش فقط تجربه‌ی بشر نیست. خدا هم در این کتاب تجربه‌ی بشر را طبقه‌بندی کرده و فاکت‌های متعددی از تجربه‌ی بشر ارائه داده، مستندسازی‌اش کرده و این با ما هست که آن را فرآوری تحلیلی کنیم. این که از اعراف دریافتیم که کتاب، «موضع» است و همان‌طور که در سوره‌های قبل به موسی و یحیی گفته بود که کتاب را محکم بگیر، محکم گرفتن کتاب به مفهوم گرفتن مجلد نیست، بلکه به مفهوم یک دستمایه و راهنما برای پروژه و پروسه‌ای است که بناست تدارک دیده شود.

وجه بعدی این است که اعراف با خدا شروع و با خدا تمام می‌شد. این دال بر انحصارطلبی «او» نیست، بلکه همان روشی بود که به ما توصیه کرده و ما سعی می‌کنیم آن را به کار ببریم؛ بین دو مبنا حرکت کنید. مبنا بی‌سبب و اول «او» است، مبنا ی جزء و خرد ما هستیم. اینجا هم ادامه‌ی همان متدولوژی است. «او» ابتدا و انتهای روند است. ابتدا با «او» آغاز شده و اگر انسان‌هایی بخواهند پروژه تعریف کنند، با «او» آغاز و به «او» منتهی شد. اگر انسان‌هایی بخواهند پروژه‌ای در ادامه‌ی پروژه‌ی انبیا و انسان‌هایی که خارج از کادر وحی بودند - و امروز این یک آیه‌ی کلیدی را خواهیم دید که حرکت تاریخ فقط با انبیاء نبوده و انسان‌های بیرون از کادر وحی هم می‌توانند تاریخ را پیش ببرند و مسئول‌اند - تعریف کنند، «او» هم یاور روند خواهد بود. یعنی اگر خودنگیخته شدید، به تقاضا رسیدید و با من ارتباط ویژه برقرار کردید، من یاور روندهایتان هستم (آیه‌ای بس کلیدی بود)، صاحب کتاب - به این مفهوم «موضع» که گفته شد - هستم و بر شما ولایت خواهم داشت. ولایت، نه با مفهوم و مضمونی که در این سی سال به ما تزریق کرده‌اند؛ [زیرا] هیچ انسانی شایسته و در سطحی نیست که بر انسان‌های دیگر ولایت داشته باشد. ولایت به معنایی که اینجا مطرح شده - «وَهُوَ تَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (اعراف: ۱۹۶) - یعنی اگر شایسته‌کار شوید، به این مفهوم که اگر پروژه‌تان را چه کوچک، چه متوسط و چه بزرگ و با هر اندازه‌ای که خودتان هستید، تعریف کنید و بخواهید روندی را سامان دهید، من یاور آن روند هستم، کتابی را در این روند به شما معرفی می‌کنم و بر شما ولایت خواهم داشت؛ ولایت به مفهوم دوستی‌ای است که در مرحله‌ی صمیمیت مزوج است. نه آن چیزی که در این سی سال ترجمه کرده و آن را با سخت‌افزار روی سر و مغزها به خورد ملت داده‌اند. این که اگر کتاب به عنوان موضع گرفته شده و ما هم بپذیریم که ما هم جانشین پیشینیان هستیم، جوهر تاریخ را اصلاح بدانیم، با مهربانان در دوران‌های مختلف در بیفتیم - نه درافتادن سازشکارانه و از دور و این‌ور جوی - آن‌ور جوی، بالاخره اصطکاک‌ی وجود دارد - و «او» را مبنا بگیریم، اگر این اتفاقات که اتفاقات سخت و محیرالعقول و پیچیده‌ی حلزونی‌ای نیست، هم بیفتد، «او» یاور روند و پروژه است، کتاب را برای یاری همین پروژه معرفی می‌کند و صمیمیتی را با ما رقم می‌زند که دال بر مزوجیتش با تعریف‌کننده‌های پروژه است.

لوح دوم؛ هود

برگرفته از: یک نام تاریخ‌ساز

به طور نسبی تفصیلی: ۱۲۴ نشانه، ۱۹۱۵ کلمه و ۷۵۶۷ حرف
حروف غالب: «ن» (۵۶) و «د» (۲۳)

لوح دوم هود است. به ترتیب چینش در کتاب، اول اعراف است، بعد هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء هستند. از اعراف که سوره‌ی هفتم بود عبور کردیم و می‌رسیم به هود که سوره‌ی یازدهم است. اگر نام سوره‌ی اعراف به معنی عرف و شناسه، تاج خروس و یال اسب بود و عنوان آن سوره از طبیعت گرفته شده بود، هود نام یک انسان تاریخ‌ساز است. در نام‌گذاری در مجموعه‌ی ۱۲۳ نشانه‌ای که فشرده شده، انسان‌هایی که ممزوج و هم‌کلام با قرآن بودند، نام هود را برای آن برگزیدند. احساس کرده بودند که شاید پیام کلیدی این ۱۲۳ آیه که این سوره را تشکیل می‌دهد، می‌تواند از روش، منش و پروژه‌ی هود برگرفته شده باشد. در قبلی، اسم از طبیعت گرفته شده بود و اینجا از یک انسان تاریخ‌ساز.

سوره‌ی اعراف کاملاً تفصیلی بود، اما سوره‌ی هود تقریباً و به‌طور نسبی تفصیلی است. ۱۲۳ نشانه، ۱۹۱۵ کلمه و ۷۵۶۷ حرف را در خود جای می‌دهد. اگر حرف غالب سوره‌ی اعراف فقط «نون» بود، این سوره چند حرف غالب دارد. حرف «نون» ۵۶ بار به‌عنوان حرف آخر کلمات آخر آیات تکرار شده است؛ ۲۳ کلمه با «دال» و ۱۱ کلمه هم به «ر» ختم شده‌اند. «نون» حرف طمأنینه، حرف انجام و پایان بخشیدن است که تمثیلی از طی کردن پروژه است. «دال» حرف کم‌تر طمأنینه‌دار نسبت به نون، ولی حرف استمرار است. «ر» هم حرف حرکت است. حرف طمأنینه و حرف استمرار و حرف حرکت که با هم دربیامیزند، مجموعاً ۹۰ حرف از حروف [انتهایی کلمات پایانی] ۱۲۳ آیه‌ی سوره‌ی هود را دربرمی‌گیرد که نشان می‌دهد این سوره هم از سوره‌های دینامیک قرآن است. ویژگی‌های لوح دوم را بررسی می‌کنیم:

لوح دوم؛ هود با سه ترجیع‌بند:

«ای جماعت مردمان، با «او» رابطه‌ی ویژه برقرار کنید و «او» را ستایش

ورزید. نیست برای شما الهی جز «او»».

«ای جماعت مردمان، من از شما مزدی طلب نمی‌کنم. نیست مزد من جز بر آنکه مرا

آفریده است، پس آیا نمی‌اندیشید؟».

«ای جماعت مردمان، آمرزش جوئید از پروردگار خود، سپس به سوی «او»

بازگشت کنید».

لوح اول (اعراف) یک ترجیع‌بند داشت، اما هود سه ترجیع‌بند دارد که در جاهای مختلف تکرار شده است. [این ترجیع‌بند] پیام انبیاء و صاحبان خبر در مقابل مخاطبانشان است. ترجیع‌بند اول که آهنگین هم هست [می‌گوید]: «ای جماعت مردمان؛ با "او" رابطه‌ی ویژه برقرار کنید و "او" را ستایش ورزید. نیست برای شما الهی جز "او"».

ترجیع‌بند دوم: «ای جماعت مردمان، من از شما مزدی طلب نمی‌کنم. نیست مزد من جز بر آنکه مرا آفریده است، پس آیا نمی‌اندیشید؟» یعنی نمی‌اندیشید که من برای بالا رفتن بر منبر - نه منبر آخوندی - پولی دریافت نمی‌کنم، مزدی نمی‌طلبم و بهایی ندارم؟ من بی‌بها هستم. اگر هم اجری باشد، در آن سکویی که برای انتشار پیام بر آن قرار گرفته‌ام، مزد من با «او» هست و پرداخت می‌شود.

ترجیع‌بند سوم: «ای جماعت مردمان، آمرزش جوید از پروردگار خود، سپس به سوی "او" بازگشت کنید».

لوح دوم؛ هود؛ مضمون‌ها: روایی، تجربی، آموزشی

روایت محوری: روایت نوح (۴۸-۲۵)

موضوع‌ها: استواری کتاب، فلسفه‌ی پیام، فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی فرجام، خروجی‌های استراتژیک

آغاز لوح: بازگشت همه‌ی امور به جانب «او»، اعتماد و توجه ویژه به «او»

سوره‌ی هود هم مانند سوره‌ی اعراف سه مضمون پرلعباب را در خودش جای می‌دهد. اعراف روایی، تجربی و آموزشی بود، هود هم در ادامه‌ی اعراف، هم روایت‌ها را در خودش جای می‌دهد، هم تجارب انباشته و متراکم سیلووار را و هم آموزش‌های برگرفته از این سیلوی تجربی. روایت محوری سوره‌ی اعراف، روایت موسی بود، اما روایت محوری سوره‌ی هود، روایت نوح است که آیات ۲۵ تا ۴۸ را در برمی‌گیرد. موضوعات اساسی مورد بررسی سوره‌ی هود، استواری کتاب است - کتاب به همین مفهومی که گفتیم، به عنوان موضع، مستمسک و عنصر قابل تمسک و راهنما در پروژه - [آن‌گاه] فلسفه‌ی پیام، تاریخ و فرجام را توضیح می‌دهد. به اعتبار این سه فلسفه می‌توان گفت که سوره‌ی هود، فلسفی‌ترین سوره‌ی قرآن است. فلسفه و تحلیل حرکت تاریخ را بیش و پیش از همه‌ی سوره‌ها پیش روی ما می‌گذارد. بعد از اینکه بر استواری کتاب و سه فلسفه دست می‌نهد، موضوع آخر هم خروجی‌های استراتژیکی است که از کتاب و فلسفه‌ی پیام و تاریخ و فرجام برانگیخته می‌شود.

آغاز و آیه‌ی اول سوره‌ی هود، تصریح بر بازگشت همه‌ی امور به جانب «او» هست و آیه‌ی آخر تأکید بر اعتماد و توجه ویژه به «او». اولی می‌گوید که همه‌ی پدیده‌ها به سوی «او» بازگشت می‌کنند و آخری هم به ما بیدارباش می‌دهد و توصیه‌ی دوستانه می‌کند که به من اعتماد ویژه بورزید و توجه ویژه داشته باشید. از ویژگی‌های سوره‌ی هود عبور کردیم و به سراغ تأکیداتش می‌رویم.

سرفصل‌های لوح دوم؛ تأکیدها

- (۱) کتاب آخر؛ کتابی است با نشانه‌های محکمه و تفصیلی^۱
- (۴) بازگشت شما به سوی خداست^۲
- (۷) آزمون انسان در شایسته‌کاری^۳
- (۱۹) بازدارندگان مسیر خدا و کج‌خواهان آن، فرجام را حق‌پوشانند.^۴

چهار تأکید در آیات ۱، ۴، ۷ و ۱۹ دارد. این تأکیدات به نوعی با بحث ممزوج و درگیر است. آیه‌ی ۱ می‌گوید: «کتاب آخر، کتابی با نشانه‌های محکم و تفصیلی است». اینجا در اول سوره تأکید می‌کند که کتاب را جدی بگیرید و صرفاً یک مجموعه‌ی خواندنی تلقی نکنید. موضع و استوانه‌ای بدانید که اگر خواستید در گوشه‌ای از این تاریخ، چادر پروژه‌ی خودتان را استوار کنید، می‌توانید تجربه کنید که این کتاب می‌تواند استوانه‌ی پروژه‌ی شما در این چادر زمین بیابان و تاریخ قرار بگیرد.

آیه‌ی ۴ و تأکید دوم، روی صیورت است. مبدأ «او» و بازگشت شما به سوی «او» است. آیه‌ی ۷ آزمون انسان در پروژه‌های شایسته‌کاری است. عمل صالح صرفاً یک عمل اخلاقی نیست. اعمالی است که تکانی به درخت توت خردامه‌ای بی‌اراده‌ی تاریخ بدهد. پای یا دستی پیدا شود که این درخت را تکان دهد. انسان‌های اخلاق‌گرا در طول تاریخ زیاد بوده‌اند و پیرامون ما هم هستند. ولی الزاماً انسان‌های اخلاقی تاریخ را تکان مثبت نداده‌اند؛ انسان‌هایی که اخلاقی بوده‌اند، مسئولیت داشته‌اند، به کنج نخزیده‌اند، به پروژه‌های فردی بسنده نکرده‌اند، اهل پروژه‌های اجتماعاً لازم بوده‌اند و ضمناً اخلاق هم داشته‌اند، پای محکمی به این تاریخ زده‌اند و سیر را پیش برده‌اند.

۱. «الرَّكَاظُ أَحْكَمْتُ» آيَاتُهُمْ فَضَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود: ۱)

۲. «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (هود: ۴)

۳. «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنْ لَدُنِّهِ مَاءً غَيْرًا مُنْتَهِنًا وَتَسْتَبِقُوا بِهِ صَبَاحَ النَّاسِ» (هود: ۷)

۴. «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (هود: ۱۹)

در تاریخ پهلوانی ایران، پهلوان حاج سید حسن رزاز را داریم که در اسفند ۱۳۲۰ مرحوم شد. شغل ایشان رزازی بود و پهلوانی بود که به جای دست، از پایش نان می خورد. آن موقع دستگاه‌های برنج کوب نبودند. الوار بزرگی بود که حدوداً دویست کیلو وزن داشت. جاهای دیگر در برنج کوبی‌ها چند کارگر می آمدند و با دست و پا روی الوار می کوبیدند که الوار مثل الاکلنگ حرکت کند، برنج نکوبیده و شلتوک دار کوبیده شود، شلتوک‌ها جدا شود و برنج باقی بماند. حاج سیدحسن که قواره و قد و سرشانه‌ای هم داشت که وسط گود [زورخانه] را پر می کرد، یک تنه با همان تک‌پا - پای راستش - به این کیسه‌های برنج تکان می داد. انسان‌هایی هم که آمدند و مسیر تاریخ را تغییر دادند، انسان‌هایی بودند که [مانند] حاج سیدحسن‌ها، رزازی کردند و بر درخت‌های تناور و پرثمر تاریخ کوبیدند. آیه‌ی ۷ می خواهد این را بگوید که آزمون انسان در همین پا کوبیدن‌ها، دست‌افشانی‌ها و پای کوبی‌ها برای حرکت دادن به ارابه‌ی تاریخ است.

آیه‌ی نوزدهم تأکید می کند که بازدارندگان مسیر خدا و کج‌خواهان آن - که همان مهتران هستند - [فرجام را حق پوشانند]. «يُضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا»؛ کسانی که مسدود می کنند و استاد انسدادند. کارشان فقط انسداد است و کار ایجابی نمی توانند بکنند، دور تا دور خیابان‌ها را نرده بکشند، بین زن و مردها، انسان‌ها و طبقات نرده و دیوار بکشند، کارشان فقط نرده کشی است که ما هم در طول این سی سال تجربه کرده‌ایم.

بازدارندگان مسیر هم کج‌خواهان‌اند و هم فرجام امر را می پوشانند. پس [این سوره] به‌طور ویژه روی کتاب به عنوان مستمسک، روی بازگشت به سوی «او»، روی انسان‌های شایسته‌کاری که از خیل پروژه‌های فردی خودشان می گذرند و پروژه‌های جمعی و اجتماعاً لازم تعریف می کنند و نهایتاً بر مهتران و ملاء و تار عنکبوت‌بسته‌های ایدئولوژیک، تاریخی و تشکیلاتی تأکید می کند.

سرفصل‌های لوح دوم؛ روایت‌ها:

نوح؛ هود؛ صالح؛ لوط؛ شعیب؛ موسی

این سوره هم مانند سوره‌ی اعراف، شش روایت را با همان ترتیب در خودش جای می دهد. روایت نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی. دفعه‌ی گذشته هم مطرح شد؛ شش مدل، شش موضوع، شش انحراف، شش تکاپو و شش الگوی حرکت تشکیلاتی. اول، روایت نوح است که آیات ۲۵ تا ۴۸ را دربر می گیرد. کلیدآیه‌هایی که در این گزاره‌ی نوح است، اول، آیه‌ی ۲۵ است که توضیح می دهد که ما نوح را به جانب قومش روانه کردیم.

روایت نوح؛

(۲۴) راهی کردن نوح به جانب قومش

(۲۵) پرستش نکنید جز خدا راه بیم دارم بر شما از عذاب روزی دردناک

(۲۶) ملاء حق پویش: نمی بینمت جز بشری همانند خویش پیروانت جز اراذل و

فرومایگان نیستند، برای شما برتری مشاهده نمی کنیم، دروغگویان می پنداریم تان.

(۲۹-۳۱) نوح: ای قوم نخواهم از شما بر آن [پیام و تلاش] مالی را. نیست پاداش من

جز بر خدا. ای قوم من چه کسی یاری کند مرا در قبال خداه اگر برانم آنان را؟ نمی گویم

به شما که گنج خدا نزد من استه نمی گویم بر غیب آگاهم و نگویم که فرشته ام.

بنابراین نوح از خود قوم است، قوم نسبت به او شناخت داشته، وارد شده [از بیرون] بر قوم نیست، از درون قوم جوشیده و مثل چاه آرتزین، خودش تقاضا داشته، خدا هم با تقاضایش برخورد فعال کرده و او را صاحب رسالت کرده است. اولین گزاره ای که نوح در فضای مقابل مخاطبانش می پراکند، یکی از همان ترجیع بندها است که اشاره شد: «پرستش نکنید جز خدا را، بیم دارم بر شما از عذاب روزی دردناک».

در آیه ۲۷، خدا همان حادثه ای را که در سوره ی اعراف توضیح می داد، مشروح تر و مبسوط تر توضیح می دهد. مردم عادی، مردم پاک فطرت و مردمی که ممکن است فطرتشان زنگار گرفته هم باشد، ولی هنوز ته فطرتی دارند و می توانند مخاطب پیام قرار بگیرند، اجازه ی فکر کردن و دیالوگ برقرار کردن آن ها با نوح به آنان [از جانب ملاء] داده نمی شود. مقدمات این ها [مهمتران] وسط گود تاریخ می پرند. ملاء حق پویش چهار نکته را در مقابل پیام جدید مطرح می کنند. به نوح می گویند ما تو را نمی بینیم جز بشری همانند خویش. پیروانت جز اراذل و فرومایگان نیستند. برای تو و قومت و گروندگان به تو برتری ای مشاهده نمی کنیم و دروغگویان می پنداریم تان. بر نادیده انگاری نوح تصریح می کنند و می گویند ما صلاحیتی برای تو قائل نیستیم، تقاضایی هم برای تو قائل نیستیم. به هر حال یک وجه نوح، صلاحیت هایی است که کسب کرده و یک وجه اش هم تقاضایش است. خدا با تقاضایش فعال برخورد کرده و صاحب رسالتش کرده است. در اینجا مهمتران این دو [ویژگی] را نافی می شوند [و می گویند] تو نه صلاحیت داری و نه تقاضایی داری. ما در ذهن یا پس پیشانی تو تقاضایی مترتب قائل نیستیم. نکته ی دوم این است که موضع طبقاتی می گیرند. می گویند کسانی که دوروبر تو هستند - به اصطلاح امروز - لمپن هستند. یعنی نه فرهیخته اند، نه نخبه اند و نه مثل ما مهترند؛ همه ی اراذل و اوباش و لمپن ها و پرولترها و بی سروپاها را دور خودت جمع کرده ای و ما دوروبر تو جز اراذل و اوباش کسی را نمی بینیم. برای تو و آن ها یا مجموعه ی شما برتری ای مشاهده نمی کنیم و در نهایت پیامتان را قائل نیستیم. پیام را پس می زنند و کذب می شمارند.

در آیات ۲۸ تا ۳۱ نوح استدلالش را ادامه می‌دهد. نوح از پا نمی‌نشیند و قوم را مخاطب قرار می‌دهد: «ای قوم، نخواهم از شما بر آن پیام و تلاشم مالی را. نیست پاداش من جز بر خدا. ای قوم من، چه کسی یاری می‌کند مرا در قبال خدا، اگر برانم آنان را؟ نمی‌گویم به شما که گنج خدا نزد من است، نمی‌گویم بر غیب آگاهم و نگویم که فرشته‌ام». خلاصه می‌گوید که من مثل خودتان هستم. از جنس خودتان هستم، محیرالعقول نیستم، تافته‌ی جدا بافته نیستم، نه گنج خدا نزد من است، نه بر غیب آگاهم و نه گویم که ملکم. مثل خودتان هستم. فقط به پیام من توجه کنید. اینجا اکثریت قوم و مهتران در مقابلش موضع می‌گیرند.

روایت نوح؛

(۳۱) قوم: ای نوح با ما به جدال برخاستی، ستیزه‌مان افزون کردی، پس بیاور بر ما وعده [عذابت] را.

(۳۶): بگو اگر دروغش بسته باشم گناهش بر عهده من است، بیزارم از آنچه گناه می‌ورزید.

(۳۷-۳۸): بساز کشتی را تحت نظارت ما و به وحی ما می‌ساخت کشتی را و هر گاه گروهی از قومش بر او می‌گذشتند به مسخره‌اش می‌گرفتند.

(۴۰): تا زمانی که بیامد امر ما و بجوشید تنور.

(۴۸): گفته شد ای نوح فرود آی [در پناه] آرامشی و سلامتی از ما. بر کت‌هایی بر تو و بر ملت‌هایی از آنان که با تواند.

آیه‌ی ۳۱ گزاره‌ای است که ناگرویدگان قوم و مهتران با هم بیان می‌کنند: «ای نوح، با ما به جدال برخاستی». ادامه‌ی توضیح استدلالی نوح را جدال تلقی می‌کنند؛ «ستیزه‌مان افزون کردی. پس بیاور بر ما وعده‌ی عذابت را». اینجا تصریح می‌کنند که تو با ما به جدال برخاستی، حال آنکه نوح به جدال برخاسته بود و به توضیح برخاسته بود. می‌گویند «فَأُكْرِتَ جِدَالًا»؛ ستیزه‌مان را افزون کردی. یعنی ما ضد استدلال بودیم و موضع براندازانه داشتیم، با این محاجه‌ای که با ما داشتی ما را رادیکال‌تر کردی و ما دست از آنتاگونیسم بر نمی‌داریم. پس آن وعده‌ی عذابی را که می‌گویی، اگر در چنگت هست، بر ما نازل کن.

نوح باز هم حرکت استدلالی‌اش را ادامه می‌دهد. «بگو اگر دروغش بسته باشم گناهش بر عهده‌ی من است، بیزارم از آنچه گناه می‌ورزید». اینجا از نظر خدا که خودش هم شریک نوح در پیش برد این پروژه است، این دیالوگ و حرکت استدلالی دیگر پایان پذیرفته است. آن‌ها بنا نیست که چیزی را بپذیرند. از ابتدا بنا را بر تکذیب، گوش نادادن و استدلال ناشیندن گذاشته‌اند.

ما نمی‌دانیم این دوره چقدر طول کشیده، خدا خیلی فشرده و خلاصه برای ما مطرح کرده است. اما آنچه می‌دانیم این است که یک دوره‌ی نسبتاً طولانی میان نوح و مهتران و قومی که بخشی از آن‌ها ناگرویده و بخش اقلیت گرویده بودند، صرف شد.

اینجا بزنگاهی است که از نظر خدا دوران سر آمده است. آیه، آیه‌ی کلیدی و زیبایی است. در سوره‌ی اعراف هم به آن اشاره شد. خدا خطاب به نوح عنوان می‌کند «وَاضْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا». یعنی گفت‌وگو، مذاکره و مفاهمه با این‌ها کافی و بس است. مفاهمه هم مثل معاشقه و معامله دو طرف دارد. کسی نمی‌تواند با خودش عشق بورزد یا معامله کند؛ یک طرفی می‌خواهد. مفاهمه هم به همین ترتیب است. خدا تشخیص داده که آن‌ها اهل فهم کردن نیستند، چه برسد به اینکه این فهم‌ها بخواهد به هم منتقل شود. پس به نوح یک فرمان تشکیلاتی می‌دهد. کشتی را بساز، آن اقلیتی را که به تو گرویده‌اند دریاب، و از این به بعد به آن‌هایی که انسجامشان با انسجام تو و پیام پیوند خورده بیشتر برس. بیش از این برای نیروی مقابله وقت صرف نکن. به تشکیلات خودت پرداز، به انسجام آن‌ها فکر کن تا انسجام از دست نرود. کشتی را بساز و زوج‌های منسجم را از انسان‌ها و غیرانسان‌ها سوار کشتی کن. این کار تشکیلاتی تحت نظارت ما و با سیگنال‌هایی که ما به تو عرضه می‌کنیم، باشد.

در آیه‌ی ۳۸ هم خدا توضیح می‌دهد که «می‌ساخت کشتی را و هرگاه که گروهی از قومش بر او می‌گذشتند، به مسخره‌اش می‌گرفتند». در همه‌ی جوامع و همه دوره‌های تاریخی، همه‌ی انسان‌هایی که آمدند و کارهای کوچکی را شروع کردند، به نظر اکثریت آن کار کوچک غیرعقلایی و دیوانگی محض بوده است. ولی بالاخره از این کار کوچک یک حرکت بزرگ درآمده است. کم‌این‌که از این کارهای کوچک و خرد نوح که با حوصله ایام را برای ساختن کشتی صرف می‌کرد، کشتی [ای به وجود آمد] که بعداً موتور محرک تاریخ شد. زوج‌ها را سوار کرد، موتور که روشن شد و «فَأَزَلَّتْهُمْ» که آمد، همه فهمیدند چه خیر شده است! هیچ‌کس به این کارهای کوچک بها نمی‌دهد. اما به‌هرحال همین کارهای کوچک و بسیار خرد، یک سیلوی تجربی و پراتیک تشکیل می‌دهد که از درون آن یک اتفاق بزرگ درمی‌آید. او کشتی‌اش را می‌ساخت و آن‌ها هم مسخره‌اش می‌کردند که مگر می‌خواهی فیل هوا کنی؟ از این کشتی چه اتفاقی می‌خواهد متصاعد شود و پیامد ساخت کشتی تو قرار بگیرد؟

بالاخره هم صبر تاریخ و هم صبر خدا به سر می‌آید. آیه‌ی ۴۰ بزنگاه دیگری است. بزنگاه قبلی دیالوگ‌بس و مفاهمه‌بس بود. مفاهمه‌ی ناقص و کج و معوجی که فقط یک طرف سعی می‌کرد خودش را معرفی و تفهیم کند، آن طرف دیگر بر سنت پدران، بر پاشنه‌ی در و بر ارتجاع - آن که می‌خواهد در کمپ ارتجاع باقی بماند - ایستاده بود. اینجا می‌گوید تا زمانی که پیامد امر

ما و بجوشید تنور. خدا اینجا واژه‌ی مرکب زیبایی به کار می‌برد: «فَارَاتُور». یعنی صبر تاریخ فوران کرد. ظرفیت سرآمد، لبریز شد و اجل رسید و فرصت قوم نوح به ته رسید. نوح هم وقت کم نگذاشت. نهصد سالی که ما نمی‌دانیم به سال ما چقد می‌شود، وقت صرف پروژه‌اش کرد. آیه‌ی آخر، آیه‌ی ۴۸ است. بعد از اینکه کشتی ساخته می‌شوند و همه می‌فهمند برای چه ساخته شده بوده و بناست که چه نقش تاریخی‌ای ایفا کند، وقتی کشتی راه افتاد و از طوفان عبور کرد؛ «گفته شد ای نوح فرود آی [در پناه] آرامشی و سلامتی از ما. برکت‌هایی بر تو و بر ملت‌هایی از آنان که با تو اند.»

روایت نوح نشانه‌دهنده‌ی این است که اقلیتی که می‌تواند موتور تاریخ قرار بگیرد، کشتی‌ای بسازد که آن کشتی نقش موتور تاریخ را ایفا کند، خوش فرجام است؛ و آن جماعت که مقابل پیام ایستادند و اهل مفاهمه و باز کردن پس‌پیشانی خود برای راه دادن گزاره‌ها و پیام‌های نو نیستند، فرجام دیگری دارد.

روایت هود؛

(۵۲-۵۰): و به سوی عاد روانه کردیم برادرشان هود را.

هود: ای جماعت رابطه ویژه برقرار کنید با «او» و ستایش کنید، نیست شما را الهی جز «او».

ای قوم نخواهم از شما بر آن [پیام و تلاش] مالی راه، نیست پاداش من جز بر آنکه مرا آفریده است.

ای جماعت آمرزش جوئید از پروردگار خود، سپس به جانب «او» بازگشت کنید. (۵۳) قوم: نیاوردی ما را نشانه‌ای، ما ترک‌کننده خدایان خود نیستیم و ما [آنچه را می‌گوی] مبنا نمی‌گیریم.

(۵۷) هود: پس اگر روی بگردانید، به یقین آنچه را که برای آن به سوی شما فرستاده شده بودم، به شمار رسانیدم و پروردگار قومی جز شما را جانشین خواهد کرد...

(۵۸): و چون فرمان رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به گشایشی از جانب خود نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی سخت رهانیدیم.

روایت هود در این سوره که نامش از هود گرفته شده، روایت خیلی کوتاهی است. خدا تیکی زده و رد شده است. اگر در سوره‌ی اعراف، هفتاد - هشتاد آیه را به موسی اختصاص داد و در سوره‌ی طه هم ۷۲ آیه را به موسی اختصاص می‌دهد و در سوره‌ی هود هم نزدیک سی آیه را به نوح اختصاص می‌دهد، روی هود خیلی کم می‌ایستد. تیک می‌زند. آیات ۵۰ تا ۵۲، و بعد هم [تا آیه‌ی ۶۰].

«و به سوی عاد روانه کردیم برادرشان هود را». تأکید هم می‌کند که برادرشان است؛ یعنی هم طراز و هم قدشان است، ارتفاع نگرفته، باد به غبغب نینداخته، طبقه‌ی ممتازه نیست، بالای منبر آخوندی نرفته، از خودشان جوشیده، هم ارز و هم سباز و هم طراز خودشان است. هود باز همان گزاره‌ی نوح را تکرار می‌کند: «ای جماعت، رابطه‌ی ویژه برقرار کنید با "او" و ستایش کنید. نیست شما را الهی جز "او". ای قوم نخواهم از شما بر آن [پیام و تلاش] مالی را، نیست پاداش من جز بر آنکه مرا آفریده است. ای جماعت، آمرزش جوئید از پروردگار خود، سپس به جانب "او" بازگشت کنید».

در آیه‌ی ۵۳، قوم نشانه می‌خواهند. «نیاوردی ما را نشانه‌ای. ما ترک‌کننده‌ی خدایان خود نیستیم و ما [آنچه را می‌گوی] مبنا نمی‌گیریم». آن‌ها درک نکردند که این پیام نو و خود هود یک نشانه است. هم پیام خدا نشانه است و هم همه‌ی انسان‌ها نشانه‌اند. ما در تجربه‌ی فردی خودمان - چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی سیاسی و فکری - غیر از اینکه از پیام خدا انگیزه گرفتیم، از انسان‌های پیرامون خودمان هم خیلی انگیزه گرفتیم. انسان‌هایی هستند که نام، منش و روششان در سه‌کنج‌ها و پرتگاه‌ها، نمی‌گویم عیناً مانند خدا، اما در حد و اشل خودشان نجات‌بخش هستند. اینجا که این‌ها می‌گویند نشانه‌ای بر ما نازل نکردی، نه پیام را نشانه گرفتند و نه انسان صاحب‌پیام را. می‌ایستند و تصریح می‌کنند که ما بر مدار پدران خودمان ایستاده‌ایم و ترک‌کننده‌ی خدایان خود نیستیم و پشت به آینده‌ایم. این اقوام [ذکرشده در سوره‌ی هود] معمولاً همه پشت به آینده‌اند. انبیاء و انسان‌های مبشر رو به آینده‌اند، اما این‌ها پشت به آینده‌اند و [می‌گویند] ما از اول در وضع موجود بوده‌ایم و حافظ وضع موجود هستیم.

آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی هود [تصریح می‌کند]: «پس اگر روی بگردانید به یقین آنچه را که برای آن به سوی شما فرستاده شده بودم به شما رسانیدم»؛ من ابلاغم را کردم و رسالت انجام شد و صورت گرفت. «و پروردگار قومی جز شما را جایگزین خواهد کرد». اینجا هود در ادامه‌ی آموزش‌هایش تصریح می‌کند که تاریخ چرخشی دارد. قوم قبلی، قوم نوح بود که سعی نکرد پیام را بگیرد و نو شود و کپک‌زدگی خودش را خنثی کند، سرنوشت محتومش رفتن بود. [قوم نوح] نزدیک‌دست شماسست، اگر سری برگردانید و - به اصطلاح مریبان - نیم‌رخ شوید، می‌توانید قوم نوح را مشاهده کنید. سرنوشت قوم قبل از خودتان را جلدی بگیرید؛ اگر شما هم همان سنت را تکرار کنید و تجربه‌ی آن‌ها را تکراری رقم بزنید، پروردگار بعد از شما منتظر نمی‌ایستد. قومی را به جای قوم شما جانشین خواهد کرد تا سیکل و سیر تاریخ ادامه پیدا کند.

آیه ۵۸ باز از نظر خدا بزنگاهی است که مفاهمه دیگر ضرورت و کارکردی ندارد: «و چون فرمان رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به گشایشی از جانب خود نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی سخت رهانیدیم».

آیات ۶۱ به بعد، به سراغ روایت صالح می‌آید. این آیه، آیه تفصیلی و بسیار کلیدی‌ای است. آیه‌ای که از جلسه اول [بحث خدای صاحب دید تاریخی] با آن کار داشتیم و اینجا به آن می‌رسیم. تا الآن [در بحث خدای صاحب دید تاریخی] به آن استناد نشده است.

روایت صالح؛

(۶۱): **وَإِلَىٰ مُؤَدَّ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ تَتوبوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ**

و به سوی قوم نمود، برادرشان صالح را روانه کردیم. [صالح] گفت: «ای قوم من! با او» رابطه ویژه برقرار کنید. نیست شما را الهی جز او. شما را از زمین پدید آورد و آبادانی و عمران آن را بر شما و انهداد، پس، از «او» آمرزش جوئید، سپس به جانب او» بازگردید، پروردگار من نزدیک و اجابت‌کننده [تقاضا و فراخوان] است.»

(۶۲) قوم: ای صالح پیش از این مایه امید ما بودی، ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟ بی‌گمان از آنچه تو ما را به آن می‌خوانی سخت در شکیم.

(۶۳) صالح: طرح حجتی از جانب پروردگار ...

(۶۴) صالح: ای قوم! این ماده شتر خداست بر شما نشانه‌ای است. آزارش نرسانید، عذاب زودرس خدای تان می‌گیرد.

(۶۵) قوم ناقه را بی کردند ...

(۶۶) پس چون فرمان رسید صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به گشایشی از جانب خود رهانیدیم....

و به سوی قوم نمود، باز برادرشان - هم‌ارز و هم‌طراز خودشان - را روانه کردیم. صالح با ادبیات دیگری صحبت می‌کند. پروژه‌ی آدم را به یاد قومش می‌آورد. «ای قوم من! با او» رابطه‌ی ویژه برقرار کنید. نیست شما را الهی جز «او». این گزاره‌ی قبلی‌ها است. [اما] این جدید است و صالح نسبت به پیشینیان کار توضیحی جدی‌تری می‌کند: «شما را از زمین پدید آورد و آبادانی و عمران آن را بر شما و انهداد. پس، از «او» آمرزش جوئید، سپس به جانب «او» بازگردید». این تکه را هم باز قبلی‌ها گفته بودند. اما تکه‌ی آخر جدید است: «پروردگار من نزدیک و اجابت‌کننده‌ی تقاضا و فراخوان شماست».

پروژه‌ی آدم دگرگونی در زمین بود. خدا کوهی ارض را تمام و کمال به آدم داد که آدم و اعقابش با اختیار، انتخاب، ایدئولوژی، استراتژی و سازماندهی خودشان اینجا را دگرگون کنند. این واژه خیلی مهم است. «وَأَسْتَعْمَرُ فِيهَا» یعنی آن را عمران و آباد کنید. این آباد، فقط آبادی فیزیکی و به‌سازی فیزیکی نیست. هم فیزیکی است، هم عقیدتی، هم اندیشه، هم سبک، هم روش و هم منش. آزاد، بی‌مانع در اختیار شماست که این پروژه را پیش ببرید. اینجا صالح توضیح می‌دهد که شما هم ادامه‌ی پروژه‌ی آدم هستید. بنا بوده که پدر اول و مادر اول ما، دست به عمران فکری، اندیشه‌ای، ایدئولوژیک، تاریخی، تشکیلاتی و فیزیکی هم بزنند. شما هم ادامه‌ی او هستید. دیگر چه می‌خواهید، چه فرصتی، چه امکاناتی؟ این زمین، این زمان، این پیام نو، و این هم من، به عنوان پیش‌برنده‌ی پروژه در خدمت شما هستم. می‌توانیم پروژه را مشترک کنیم. من قبلاً پروژه را با «او» مشترک کرده‌ام. نه «او» خست به خرج می‌دهد و انحصار طلب است، و نه من می‌توانم پروژه را به تنهایی پیش ببرم. سفره‌ی پروژه، قابل‌گسترش است. می‌توانیم با هم این پروژه‌ی عمران چندوجهی و همه‌جانبه را پیش ببریم. آخرسر هم می‌گوید که پیش‌برنده‌ی اصلی پروژه - پروردگار من - نزدیک است. همین نزدیکی‌هاست، هم جوار است، هم سایه و کاملاً در تنیده با شماست و ضمناً اجابت‌کننده هم هست. من صاحب تقاضا بودم، با تقاضای من برخورد فعال کرد. اگر شما هم مایلید با امکانات تاریخی و امکانات ذاتی خودتان بخواهید تقاضایی را عنوان کنید، «او» می‌تواند با تقاضای شما هم پیوند کیفی برقرار کند.

آیه‌ی ۶۲، اوج آموزش صالح است. قوم تصریح می‌کنند: «صالح، قبل از این مایه‌ی امید ما بودی. ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟ بی‌گمان از آنچه تو ما را به آن می‌خوانی سخت در شکیم». اینها باز هم سنت پدران و دین و آیین گذشته و ملت گذشته و تکذیب پیام [را پیش می‌گیرند].

در آیات ۶۳-۶۴، صالح نشانه‌ای را از طرف پروردگار عرضه می‌کند. صالح شتری را وسط می‌گذارد که اصلاً چیز مقدسی نیست: «ای قوم، این ماده شتر خداست. بر شما نشانه‌ای است. آزارش نرسانید، عذاب زودرس خدای تان می‌گیرد». به قوم تصریح می‌کند به او کاری نداشته باشید و بگذارید چرایش را بکند. او هم از طبیعت سهمی دارد. طبیعت فقط سهم شما نیست. این هم نشان‌دهنده‌ی این بود که اینها چند روزی بتوانند خود نگه دارند، از جلد ذاتی خودشان که برای خودشان درست کرده بودند، خارج شوند؛ و دوم اینکه نشانه‌ی عهد است. اگر شما چند روز عهد خدا را نگه دارید، پس می‌توانید در یک پروژه هم عهد «او» باشید. اما آن‌ها دوام نیاوردند و به سرعت ناقه را به اصطلاح خدا پی کردند و قربانی کردند. آیه‌ی ۶۶ می‌گوید این سیر هم برای ما سر آمد: «پس چون فرمان رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به گشایشی از جانب خود رها کردیم».

روایت لوط؛

- (۷۷) : غمگینی لوط از در رسیدن فرستادگان جوان خوش‌سینما
- (۷۸) : هجوم قوم به سوی دو جوان، نهی لوط، عرضه دختران خود به هجوم‌آوردن‌گان، توصیه به رعایت حریم خدا
- لوط: آیا در میان شما مردی رشدیافته [و صاحب درک] نیست؟
- (۷۹) قوم: ... تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم
- (۸۰) لوط: کاش در مقابل شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم
- (۸۱): ... در پاسی از شب خانواده‌ات را کوچ ده ... بی‌گمان وعده‌گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست؟
- (۸۲): چون فرمان ما رسید، آن شهر را زیر و زبر کردیم.

به سراغ لوط می‌رویم. در دوره‌های قبل انحرافات مختلفی ایجاد شده بود، اینجا انحراف جنسی حادث می‌شود. آن‌طور که ما درک می‌کنیم، تقریباً تمام قوم از فطرت و غریزه گذشتند و به جنس موافق روی کردند. مردان، مردان فاسدی بودند، غریزه‌ی اصلی را تعطیل کرده بودند و با خودشان دوران می‌گذرانند. آیه‌ی ۷۷ آغاز روایت لوط است و خدا روایت خود را از غمگنانه بودن لوط شروع می‌کند. چرا که دو صاحب‌پیام از طرف خدا با هر مکانیسمی که خودش می‌داند، بر لوط ظهور کرده بودند که به او پیام ویژه یا سیگنالی بدهند، دیدگاهش را نو کنند، تجهیزش کنند - تجهیززی که بین لوط و خدا بوده و ما نمی‌دانیم. آن‌ها دو جوان خوش‌قد و بالا و خوش‌صورت و خوش‌سینما بودند. قوم که می‌فهمند این دو بر لوط ظاهر شده‌اند، برای تصاحب دو جوان هجوم می‌آورند. لوط هم افسرده می‌شود. در آیه‌ی ۷۷، غمگینی لوط از در رسیدن فرستادگان جوان است. لوط فهمیده که اگر این دو بیایند، چه اتفاقی می‌افتد.

در آیه‌ی ۷۸، خدا هجوم قوم به سوی دو جوان را روایت می‌کند. لوط آن‌ها را نهی می‌کند. دخترانی در خانه داشته و آن دختران را مطرح می‌کند. ولی آن‌ها هجوم می‌آورند و صبر نمی‌کنند. لوط توصیه می‌کند که خود نگه دارید، حریم خدا را رعایت کنید. لوط به آن‌ها یک جمله‌ی کلیدی می‌گوید که این جمله‌ی کلیدی هم جان‌مایه‌ی سوره‌ی اعراف و هم جان‌مایه‌ی ماجرای لوط در سوره‌ی هود است. می‌گوید: «أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ». آیا در بین همه‌ی شما که هجوم آورده‌اید، یک آدم رشدیافته‌ای که بخواهد راه رشدی را طی کند و یک پروژه‌ی اخلاقی - اصلاحی کوچک را پیش ببرد، وجود ندارد؟ آن‌ها هم جواب می‌دهند «إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَأْتِرِدٌ». با همان زبان لمپنی خودشان به لوط می‌گویند تو خودت خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم! ما نه دخترانت را می‌خواهیم و نه پیامت را. می‌دانی چه می‌خواهیم. مسئله‌ی ما آن دو جوان است.

لوط هم به خدا استغاثه می‌کند و تصریح می‌کند «کاش در مقابل شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم». اینجا یک سرفصل است. لوط به هر ترتیب نمی‌گذارد که این دو جوان مورد هجوم آن جریان منحرف جنسی قرار بگیرند. بزنگاه سر می‌رسد: «در پاسی از شب خانواده‌ات را کوچ ده... بی‌گمان وعده‌گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست؟». آیه معروف «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»؛ این صبح، صبح واقع است و صبح کاذب نیست. صبحی است که هم از شب تیره‌ی این جریان منحط جنسی رها می‌شود و هم صبح [صادقی] برای لوط و گروندگان حداقلی‌اش [فرامی‌رسد]. آیه‌ی ۸۲ [بیان می‌کند]: «چون فرمان ما رسید، آن شهر را زیر و زبر کردیم».

روایت شعیب؛

(۸۶-۸۴): و به سوی اهل مدین برادرشان شعیب را روانه کردیم.

شعیب: ای قوم من با «او» رابطه‌ی ویژه برقرار کنید و بیرستیدش، نیست شما را الهی جز او. پیمان‌ه و ترازو را مکاهید... از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. ای جماعت پیمان‌ه و ترازو را به عدل و به تمام کمال دهید، حق مردم را فرو نگذارید و در زمین فساد نکنید. اگر «او» را مینا گیرید باقیمانده بر شما نیک‌تر است و من بر شما نگاهبان نیستم.

(۸۷) قوم: ... آنچه را پدران مان می‌پرستیدند رها کنیم؟ در اموال خود به میل تصرف نکنیم؟

به روایت شعیب می‌رسیم. این دوره از تاریخ و در یک محدوده‌ی دیگر، انحراف تقلب یعنی دستکاری ترازو و پیمان‌ه پیدا شده است. آیات ۸۴ تا ۸۶: «و به سوی اهل مدین، برادرشان شعیب را روانه کردیم». اینجا هم باز بر هم طرازی تأکید می‌کند. اولین گزاره‌ای که شعیب ساطع می‌کند [این است]: «ای قوم من با "او" روابط ویژه برقرار کنید و بیرستیدش. نیست شما را الهی جز "او". پیمان‌ه و ترازو را مکاهید... از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. ای جماعت پیمان‌ه و ترازو را به عدل و به تمام و کمال دهید، حق مردم را فرو نگذارید و در زمین فساد نکنید (فساد در مقابل اصلاح). اگر "او" را مینا گیرید، باقی مانده بر شما نیک‌تر است و من بر شما نگاهبان نیستم». باز قوم موضع می‌گیرند و از او [به صورت] استفهامی می‌پرسند: «آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ در اموال خود به میل تصرف نکنیم؟». باز این‌ها به زبان خودشان می‌گویند نو نخواهیم، پدران ما را بس و بسنده و اصلاح هم برنتاییم. آیه‌ی بعدی هم کلیدآیه است:

روایت شعیب؛

(۸۸) شعیب: ...إِنْ أُبْرِدَ إِلَّا الْأَصْلَاحُ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
اراده‌ای ندارم جز اصلاح [روند] در حد توان خود و نیست موقفیتی برای من مگر به
وسيله او. به «او» اعتماد ویژه بسته‌ام و به سوی «او» بازمی‌گردم.

اینجا شعیب جان کلام یا فلسفه‌ی نبوت را مطرح می‌کند. می‌گوید من امید و اراده‌ای ندارم، نظرم بر چیزی قرار نگرفته جز اصلاح روند در حد توان خودم. من یک توان دارم، نوح یک توان دارد، موسی یک توان دارد، ابراهیم توان شگرفی دارد. همه‌ی انبیاء آن‌طور که خدا می‌گوید هم‌طرازند^۱، اما اندیشه‌ها و توان‌های تشکیلاتی متفاوت و ضریب دوران‌سازی گوناگون است. یکی مثل ابراهیم کل دوران و اعصار را تحت تأثیر قرار می‌دهد، دیگری فقط محدوده‌ی کوچکی به او سپرده می‌شود. اینجا شعیب می‌گوید من آمده‌ام که در حد توانم پروژه‌ی اصلاح را پیش ببرم. من به «او» اعتماد ویژه بسته‌ام (توکل به معنای اعتماد ویژه) و بازگشت من به سوی «او» است.

آیات ۸۹ و ۹۰ شعیب ادامه می‌دهد: «ای قوم من، سخت‌پیشگی شما با من، شما را به آنجا نکشاند که مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما نیز برسد...» این زنجیره‌ی تکان‌ناکانه‌ی تاریخ را برای آن‌ها توضیح می‌دهد. می‌گوید ممکن است شما مقابل من سخت‌پیشگی کنید و با شخص من دشمنی بورزید. ولی یک نگاه به عقب‌تان بیندازید. قبل از شما بر سر همین سخت‌پیشگی‌ها اتفاقات کیفی‌ای رخ داده است: «قوم لوط از شما چندان دور نیست. از پروردگارتان آموزش جوید و سپس به جانب "او" بازگردید. "او" نیکورفیقی است و می‌تواند در این بزنگاه به کمکتان آید. .

قوم در برابر او موضع می‌گیرد: «بسیاری از گفته‌هایت را در نمی‌یابیم و به راستی تو را در میان خود ضعیف می‌بینیم». با ادبیات امروز یعنی عددی نیستی و موجود ذره‌بینی هستی. ما با این ادبیات به خصوص در دو-سه ماه اخیر آشنا هستیم. «و اگر به خاطر خاندانت نبود، سنگسارت می‌کردیم». برای پدران و پدرت یک احترامی قائلیم، وگرنه آنتاگونیسم خود را با تو رادیکالیزه‌تر می‌کردیم. «و تو در برابر ما عزتی نداری؛ انسجامی مقابل ما نداری». انسجام ما و پدران ما جدی‌تر است. این‌ها هم بر انسجام پدران خودشان ایستادند.

۱. «لَا تَفَرُّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ زُجَلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (بقره: ۲۸۵). همچنین آیه‌ی ۱۳۶ بقره و آیه‌ی ۸۴ آل‌عمران همین موضوع را تصریح می‌کند.

در آیات ۹۳ تا ۹۵ شعیب یک جان‌مایه‌ی دیگر را مطرح می‌کند که کلیدی است. می‌گوید: «وَيَأْقُومُ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ»؛ «ای قوم، شما بر اساس امکانات خودتان عمل کنید». [بر مبنای] امکانات فکری یا انسجامی که فکر می‌کنید دارید، امکانات تاریخی، مکانت پدرانان یا امکانات تشکیلاتی دیگری که دارید، [عمل کنید] من هم با امکانات خودم عمل می‌کنم. به زودی در خواهید یافت که عذاب بر که فرود می‌آید.

[آیه‌ی ۹۴ تصریح می‌کند:] «و چون فرمان رسید، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به گشایشی از جانب خویش رهنانیدیم، فریاد مرگبار فروگرفت و در خانه‌ی خود از پا درآمدند». یعنی در محل خودشان و همان محلی که بر سنت پدران ایستاده بودند، در همان محلی که فکر می‌کردند انسجام دارند [گرفتار شدند]. عزت با ادبیات امروز یعنی بتن تمام مسلح، درز و روزن ندارد. وقتی می‌گوییم خدا عزیز است، یعنی مطلق انسجام است. این‌ها هم فکر می‌کردند مطلق انسجام دارند، ولی در همان محل خودشان که فکر می‌کردند بتن مسلح است، فرو رفتند و کن‌فیکون و زیروزبر شدند. خدا زیبا توصیف می‌کند: «در خانه‌ی خود از پا درآمدند. گویی در آن هرگز سکنی نداشته‌اند. اهل مدین از کارگشایی‌های خدا دور باشد، همچنان‌که قوم ثمود دور شدند». این خدا نیست که بین خودش و اقوام فاصله می‌اندازد. این جان‌مایه می‌خواهد این را بگوید که خودشان بعید می‌شوند، خودشان عقب‌عقب می‌روند و از آن طرف پشت‌بام می‌افتند. خودشان به جانب بندناف پدرانشان سمت پیدا می‌کنند. خدا هم در اینجا می‌گوید اهل مدین از کارگشایی‌هایی که محصول نزدیکی با ماست، دور شدند؛ همچنان که قوم ثمود قبل از آن‌ها بعید شدند و فاصله گرفتند.

خدا چون در گذشته روایت موسی را در سوره‌ی اعراف به صورت تفصیلی توضیح داده و در سوره‌ی طه هم به صورت تفصیلی توضیح خواهد داد، اینجا در روایت موسی به عنوان روایت آخر به چند آیه‌ی کوچک بسنده می‌کند. آیات ۹۶ و ۹۷ سوره‌ی هود:

عصاره‌ی روایت موسی؛

(۹۶-۹۷): «وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰی بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ * اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلَاِيْهِ فَاتَّبَعُوْا اَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا اَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيْدٍ

و براستی موسی را با نشانه‌ها و [نیز] ویژه‌نشانه‌های بس روشن روانه کردیم به جانب فرعون و [طیغ] مهترانش. پس از امر [راه و مشی] فرعون پیروی کردند و فرمان [مشی توصیه‌شده‌ی او] به [راه] رشد نبود.

اینجا خدا تصریح می‌کند که راه و مشی فرعون، راه رشد نبود و تأکید ویژه‌ی سوره‌ی هود مانند سوره‌ی اعراف تصریح و تأکید بر راه رشد است. جوهره‌ی حرکت از موجود به مطلوب و رشد، مساوی تغییر است. حالا این شش روایت را شش آب می‌کنیم تا نهایتاً ببینیم کنساتره‌ی آن چیست.

فصول مشترک روایت‌ها:

پدیداری انحراف‌های شکل‌بسته ساختار شده از فطرت و راه رشد بشر:

شریک قرار دادن

تقض عهد

انحراف جنسی

تقلب و پیمان‌کاهی

ارتفاع - فرادعا

روانه کردن صاحب خبر و انتشار پیام اصلاح

واکنش تاریخی - عقیدتی مهتران و اکثریت قوم

جذب پیام منتشر از سوی اقلیت مدار تغییر

پایان سیر استدلال و گفت‌وگو، ستیزه‌جویی سدکنندگان مسیر

رهایی اقلیت، عذاب سدکنندگان

جانشینی اجتماعی

آنچه از روایت‌های مندرج در سوره‌ی هود مقابل دیدگان و ذهن ما قرار گرفت، مقدمتاً تأکید بر پدیداری انحراف‌های شکل‌بسته‌ی ساختار شده از فطرت و راه رشد بشر است. یعنی انسان‌ها در دوره‌های مختلف، انحرافی از راه فطرت و راه رشد خودشان پیدا کردند که آن انحراف در آن‌ها ساختاری شده است. دوره‌ای شریک قرار دادن، دوره‌ای نقض عهد، یک دوره انحراف جنسی، دوره‌ی بعد تقلب و پیمان‌کاهی و دوره‌ی بعد هم ارتفاع‌گیری و ادعاهای فراتاریخی و فرادورانی فرعون و «أَتَارِكُمُ الْأَعْلَى» گونه.

این اتفاق که رخ می‌دهد، از آنجا که مشی خدا مشی اصلاح مبتنی بر فطرت و رشد است، انبیاء یا صاحبان خبر کیفی و بی‌مانند را روانه می‌کند و پیام اصلاح را انتشار [می‌دهد]. مقدمتاً مهتران و واکنش تاریخی و عقیدتی نشان می‌دهند و پی‌آیند آنان، اکثریت قوم هم دچار همین عکس‌العمل می‌شوند.

این پیام منتشره فقط از سوی اقلیتی که اقلیت مدار تغییر هستند و همراه با انبیاء تاریخ را پیش آورده‌اند [جذب می‌شود]؛ همان کسانی که قوم نوح [درباره‌ی آن‌ها] گفتند اراذل و اوباش دور خودت جمع کرده‌ای. پایان سیر استدلال و گفت‌وگو فرا می‌رسد. آن‌ها ستیزه‌جویی پیشه می‌کنند و مسیر را مسدود می‌کنند. خدا وارد پروژه و پروسه می‌شود. اقلیت را رها و اکثریت سدکنندگان را عذاب می‌کند؛ و این سیکل جانشینی اجتماعی برای اینکه اقوام بتوانند سیر تکامل خودشان را طی کنند ادامه می‌یابد. سه آیه‌ی همین سوره هست (آیات ۱۰۰، ۱۰۳ و ۱۲۰) که روایت‌ها را جمع‌بندی می‌کند. آیه‌ی ۱۰۰، کارکرد روایت روندها را توضیح می‌دهد:

جمع‌بست روایت روندها؛ کارکرد روایت روندها:

(۱۰۰) ذَالِكِ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُضَ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ

این از اخبار [کیفی] آن شهرهاست که بر تو می‌خوانیم، بعضی از آنها بر پا مانده و برخی بر خرابی رفته‌اند.

به حضرت محمد می‌گوید «این از اخبار [کیفی] آن شهرهاست که بر تو می‌خوانیم» - این گزارش دادن‌ها فلسفه‌ای دارد - «بعضی از آن‌ها (آن سرزمین‌ها یا قریه‌ها) بر پا مانده و برخی بر باد رفته‌اند». در آیه‌ی ۱۲۰ باز روی سخن با حضرت محمد است:

(۱۲۰) وَلَا تَنْقُصْ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَبَّئْتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَازِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ

و هر یک از روایت‌های پیامبران که بر تو می‌خوانیم، گزاره‌ای است که قلبت را به آن استوار می‌گردانیم و در این [گزاره]ها جان حقیقت بر تو پدیدار شده و برای ایمان‌آوردگان پند و تذکری است.

و آخر الامر اینکه:

(۱۰۳) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مُّجْمَعٌ لِّالْإِنْسِ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ
قطعاً در این خوانش‌ها برای کسی که از فرجام بیم دارد، عبرتی است. آن روز، روزی است که انسان‌ها گرد می‌آیند و تجمیع می‌شوند و آن روز، روزی مشهود است.

تصریح می‌کند که یک، ما تو را با این خوانش‌ها مجهز می‌کنیم، دو اینکه به تو طمأنینه می‌بخشیم و تو را برای پیش‌برد پروژه‌ات به لحاظ روحی و روانی مجهزتر می‌کنیم و نهایتاً فرجام را پیش روی تو و بقیه‌ی کسانی که این آیات مقابل ذهنشان قرار می‌گیرد، واقع می‌کنیم.

[...] شاید در تصور اول خدا خودش ستیزه‌جو به نظر برسد، خدا اهل سرکوب و اهل فرصت ندادن به نظر برسد، خودش توضیح می‌دهد:

جمع‌بست روایت روندها؛ استدلال انهدام‌ها و جابجایی‌ها:

(۱۰۱) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا وَمَا رَادُّوهُمْ قَبْرَ تَنْبِيْب

ما به آنان ستم نکردیم بلکه آنان به خودشان ستم ورزیدند، پس چون فرمان پروردگارت فرا رسید معبودانی که به جای خدا می‌خواندند هیچ به کارشان نیامد و جز به [فروپاشی] و هلاکتشان نیفزود.

(۱۰۴) وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ

و ما آن [فرجام] را جز تا زمان معینی به تأخیر نمی‌افکنیم.

(۱۱۱) وَإِنْ كَلَّا لَمَا يُؤْفِكُهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

و قطعاً پروردگارت اعمال هر یک را به تمام و کمال به آنان [صاحبان روندها و عمل‌ها] خواهد داد؛ زیرا («او») به آنچه انجام می‌دهد آگاه است.

نهایتاً جمع‌بندی خدا از روایت روندها در این شش آیه‌ای که مقابل دیدگانتان بود:

جمع‌بست روایت روندها؛

تجهیز به حافظه‌ی تاریخی

طمأنینه و دل‌قرصی

فرجام عمل و روند

جهان حساب‌دار

تاریخ کتاب‌دار

یک، تجهیز به حافظه‌ی تاریخی است؛ دو، طمأنینه‌آوری و دل‌قرصی ناشی از این تجهیز است. تصریح بر فرجام عمل و روند است، و نهایتاً اینکه جهان حساب و تاریخ هم کتاب دارد. آرام‌آرام به آخر بحث نزدیک می‌شویم. خدا در آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ هود، یک پرسش و یک تصریح تاریخی مطرح می‌کند. پرسش این است که:

۱. متأسفانه فیلم سخنرانی (تنها ثبت و ضبط موجود از این نشست) در این بخش دچار انقطاع کوتاهی شده و ظاهراً چند جمله ضبط نشده است.

یک پرسش استراتژیک؛ یک تصریح تاریخی

(۱۱۶) فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَهُوْنَ عَنْ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ

چه شد که در میان نسل‌های پیش از شما خردمندان [مغزیایی] نبودند که [دیگران را] از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی که از میان آنان نجات‌شان دادیم و کسانی که ستم می‌کردند به دنبال ناز و نعمت [و ویژه‌امکاناتی] که یافته بودند، رفتند و آنان مجرم بودند.

اینجا تصریح می‌کند که امکان دارد کسی بیرون از وحی هم صاحب پیام شود. آیا کسی از این اولوالالباب یا مغزیابان یا پیش‌برندگان یا خردمندان مغزیاب بین این اقوام نبودند؟ خدا بعد از اینکه این روایت‌ها را به خاتمه می‌رساند، با حضرت محمد درد دل می‌کند. البته خدا درد ندارد، به قول امروزی‌ها گپ‌وگفتی با محمد می‌کند. می‌گوید فکر کن در بین همه‌ی این نسل‌های قبل از شما، مغزیابانی نبودند که مستقل از انبیا که ما ارسال کردیم، بیایند و دیگران را از فساد در زمین بازدارند؟ جز اندکی که از میان آنان نجات‌شان دادیم. می‌گوید که بقیه برای خودشان پروژه‌های فردی تعریف می‌کردند؛ ناز و نعمت و تذلل و...؛ کار اجتماعاً لازمی، پروژه‌ی اجتماعی‌ای، پیش‌بردی، تعریفی، هسته‌ای، مداری... چیزی در کار نبود. این طور که ما از آیه درک می‌کنیم، می‌شده و می‌شود که خارج از کادر وحی هم، با تجهیزاتی که انسان خودش، خودش را می‌کند و خدا هم در او به عنوان جهازدهنده‌ی تاریخی وارد می‌شود، انسان‌ها - همان‌طور که خدا می‌گوید - می‌توانند کار اصلاحی‌ای بکنند، پروژه‌ای تعریف کنند و با انحرافات دوران خودشان برخورد فعال و دینامیک پیشه کنند. در آیه‌ی ۱۱۷ خدا کل فرجام بحث را مطرح می‌کند:

یک پرسش استراتژیک؛ یک تصریح تاریخی

(۱۱۷) وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْطَفُونَ

و پروردگارت هرگز بر آن نبوده که شهرهایی را که اهالی‌اش اصلاح‌گرند، به ستم هلاک کند.

خدا می‌گوید جاهایی که پروژه‌ی اصلاحی تعریف شده، مگر ما بیماری داشتیم یا ستم‌پیشه‌ایم که پروژه‌هایشان را به هم بریزیم و بساط را نابود کنیم؟ ما بنا نداشتیم و نداریم و هرگز هم بنا نبوده که محدوده‌هایی را که اهالی‌اش اصلاح‌گرند، به ستم خراب کنیم. در همین دوره‌ی معاصر خودمان هم هر جا پروژه‌ی اصلاحی‌ای تعریف شده و فردی بیرون از کادر وحی انبیا آمده و اصلاحاتی صورت داده، مانده و تبدیل به سمبل مبارزاتی شده که قبلاً بخشش را کرده‌ایم.

گفتیم که سوره‌ی هود متشکل از روایت، تجربه و آموزش و دوم هم در تأکیدهای سه فلسفه و نهایتاً خروجی‌های استراتژیک بود. حال که خدا سیر تاریخ را در همین سوره‌ی هود به تفصیل و با حوصله و بی‌کم‌وکاست و بدون کم‌گذاری برای محمد تعریف کرده، آخر سر از درون آن خروجی‌های استراتژیک، تشکیلاتی و تاریخی درمی‌آورد.

تجهیزهای استراتژیک، تشکیلاتی، تاریخی

در بی‌حقیقتی معبودان آنان در تردید مباش (۱۰۹)

همان گونه که فرمان یافته‌ای مقاوم باش (۱۱۲)

طغیان نکنید (۱۱۲)

به اردوی ستم‌پیشه‌گان تکیه مزیند (۱۱۳)

نماز بر پا دار (۱۱۴)

صبر بورز (۱۱۵)

بگو: بر اساس امکانات خود عمل کنید، ما هم عمل خواهیم کرد (۱۲۱)

بگو: منتظر باشید که ما نیز منتظریم (۱۲۲)

با «او» رابطه ویژه برقرار کن (۱۲۳)

بر «او» اعتماد ویژه ببندید (۱۲۳)

حال که ما این شش مدل را برای تو [حضرت محمد] توضیح دادیم، «فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَبْعُدُ هَؤُلَاءِ»؛ «در بی‌حقیقتی معبودان آنان (آن شش قوم)، در تردید مباش». اگر در بی‌حقیقتی معبودان آنان تردیدی داشتی، این بزنگاه، بزنگاهی است که تردیدت را فروبگذاری و بگذری و به سمت یقین پیش بروی.

تجهیز دوم، «فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ»؛ «همان‌گونه که فرمان یافته‌ای مقاوم باش»؛ استقامت کن و پایدار باش. دومی مقابل اولی است. تردید را کنار بگذار و پایداری پیشه کن. خطاب به حضرت محمد و مخاطبان فعال و گروندگانش تصریح می‌کند «وَلَا تَطْفَؤْا». فعل جمع به کار می‌برد. «حد خودتان را بشناسید». پیشینان شما حدناشناس بودند. حد خودشان را نشناختند. شما دیگر آن را تکرار نکنید. سمبل حدناشناسی فرعون بود، ولی اقوام هم حد خودشان را نشناختند. قوم لوط می‌توانست رابطه‌ی غریزی متعادل برقرار کند، اما روی انحراف خودش ایستاد و حد خودش را شناخت. آن‌ها هم که ترازو را دستکاری می‌کردند حد خودشان را نشناختند. همه به نوعی حدناشناس بودند، شما طغیان نکنید. حد و اندازه و قدر خودتان را رعایت کنید.

آیه‌ی ۱۱۳ خطاب به حضرت محمد و گروندگان می‌گوید: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا»؛ «به اردو یا کمپ ستم‌پیشگان تکیه نکنید». چراکه آن‌ها خودشان تکیه‌گاه مستحکم و انسجام‌آفرین و رضایت‌بخشی نداشتند؛ دلیلی ندارد که شما در همسایگی آن‌ها اردو بزیند و چادر به چادر آن‌ها شوید و بر ناداشته‌های آنان تکیه کنید.

اینجا خطاب به فرد پیامبر می‌گوید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ». نمی‌گوید «نماز بخوان»، می‌گوید «نماز برپا دار!»، یعنی هم خودت را قائم کن و هم در این قائم بودن، انسجامت را مرور کن. نماز که شاخ‌و دم ندارد. یک فرد قائم می‌ایستد، نماز نمی‌خواند. خواندن می‌تواند نشسته هم صورت بگیرد، می‌تواند خوابیده هم صورت بگیرد، می‌تواند در چشم‌گرمی یا چرت هم صورت بگیرد. فرق دارد با این قیامی که خدا می‌گوید. قیام یعنی خودت بایست، بر محور پروژه‌ات سوار باش، در پهلوانی اصطلاحی هست که می‌گویند «مرشد کهنه‌سوار»؛ یعنی مرشدی که آن‌قدر ضرب گرفته، آن‌قدر زنگ زده، آن‌قدر شاهنامه خوانده و آن‌قدر بر کسانی که داخل گودند، مسلط است، دیگر بعد از چهل - پنجاه سال، کهنه‌سوار است؛ سوار بر محیط است. نماز در اینجا یعنی فرد وسط پروژه‌ی خودش بایستد، مرشد کهنه‌سوار پروژه‌ای که تعریف کرده باشد، و در این ایستادگی، ایدئولوژی، عقیده، اندیشه و انسجامش را مرور و مستحکم‌تر کند.

نهایتاً آیه‌ی ۱۱۵: «وَأَصْبِرْ»؛ «صبر بورز». نوح نهصد سال، موسی چهل سال [صبر کردند]، ابراهیم که ۱۱۸ سال عمر کرد. الآن هر کس یک مقاله بنویسد می‌شود فعال جامعه‌ی مدنی! ابراهیم از ۱۳ سالگی تا ۱۱۸ سالگی مثل اسب تازی دویده و این خیلی فرق می‌کند که یک نفر با تشکیل یک ان‌جی‌او، یک سخنرانی و یک مصاحبه با این تلویزیون و آن تلویزیون فعال جامعه‌ی مدنی بشود! بله، استارت فعالیت را زده، [ولی صبر ورزیده‌اند]. اینجا [خدا] به محمد می‌گوید این انسان‌های قبل از تو تاختند، پروسه طی کردند، عرق ریختند، وجودشان با عرق تبخیر شد! تو هم باید صبر پیشه کنی.

آخر سر، خدا مجموعه فاکت‌هایی که اینجا به کار برده در جمع‌بندی مقابل محمد و مخاطبان دوباره به آن‌ها استناد می‌کند. قبلاً شعیب گفته بود شما بر اساس امکانات خودتان عمل کنید، من هم عمل خواهم کرد. اینجا خدا به حضرت محمد می‌گوید به جریان و کمپ مقابله و اردویی که با تو مواجه دارند، تصریح کن و بگو شما بر اساس امکانات خودتان عمل کنید. امکانات شما چیست؟ دین‌پردان و سنت‌های ارتجاعی قریش و بت‌کده‌ی جنب کعبه است. زری و زوری و تحمیلی دارید، با این امکانات خودتان عمل کنید. ما هم امکاناتی داریم. امکانات ما انرژی‌مان است، تقاضایمان است که تبدیل به پیام نو شده، پیام نو داریم، پژواک داریم، انرژی داریم، ما هم عمل خواهیم کرد. منتظر باشید، ما هم انتظار فعال پیشه خواهیم کرد.

در ادامه خدا تصریح می‌کند که ضمن اینکه پروژه‌ات را پیش می‌بری، با «او» رابطه‌ی ویژه برقرار کن و به «او» توکل کن و نهایتاً به «او» اعتماد ویژه داشته باش. در آخر خدا تصریح می‌کند که برای پیش‌برد تاریخ، برای رهبری پروژه و اصلاح روند و رشد، می‌طلبید که یقین پیشه کنی. به محمد می‌گوید که تو سرآمد همه هستی. پیش از تو ابراهیم کار را شروع کرد و استارت را زد و فنداسیون را بنا نهاد، قبل از تو هم که سیر را چند بار روایت کردیم، حال در سوره‌ی هود هم روایت پر حوصله‌تر و کیفی‌تری کردیم و چند آیه‌ی جدید هم بر تو آوردیم. یکی اینکه من اراده‌ای ندارم جز اصلاح، یکی اینکه گفت من با امکاناتم و شما هم با امکاناتتان، یکی اینکه گفت جان‌مایه اصلاح است. بالاخره به این آیات جدید هم مجهز شدی. یقین پیشه کن، تردید کنار بگذار، پایدار باش، حد بشناس، تکیه بر آن کمپ نزن، خودت را با نماز با انسجام و تجهیز جدی‌تر برپا دار، شکبیا باش، عمل متناسب بکن. یکی از انبیاء قبلاً گفته که من متناسب با توانم کار می‌کنم. تو هم در حد توانت بایست، انتظار دینامیک داشته باش و رابطه‌ی ویژه برقرار کن.

همه‌ی این عناصر، یقین، پایداری، حدشناسی، تکیه نزدن به جریان روبه‌فرسایش مقابل، صبرپیشگی، نماز کیفی، ایستاده برقرار کردن و انسجام داشتن در عقیده، عمل متناسب و... همه عناصر عقیدتی و استراتژیکی برای پیش‌برد تاریخ هستند. اینجا خدا هست که می‌نشیند و با حوصله و مادر بزرگ‌گونه در شب یلدا [برای ما وقت صرف می‌کند. خدا] فقط با محمد وقت صرف نمی‌کند؛ همین وقت را در همین شب‌ها می‌تواند با ما هم صرف کند. ما هم در کنار محمد مخاطبیم. هیچ‌کدام از ما نُخودی نیستیم. در این سی سال و به‌خصوص این ده سال، که بر هر روند اصلاحی پرشتاب تاختند، نهایتاً خواستند این را جا بیندازند که هفتاد میلیون، نخودی و بیخودی تاریخ ایرانند. مگر این طور نیست؟ قطعاً این طور نیست. این نظر خداست - خدایی که نه به خاطر خدایی‌اش، به خاطر همین ویژگی‌هایش که مشرف بر تاریخ است، ما به اشراف «او» اعتماد می‌کنیم. «او» می‌گوید که ما هم مخاطبیم و نخودی نیستیم. هم‌زمان که خدا برای محمد، برای ابراهیم، برای همه‌ی انبیا و همه‌ی کادرهای کیفی خودش صرف وقت کرده، برای ما هم در جاهایی صرف وقت کرده است.

ما شاید خیلی به خودمان و به «او» بها ندهیم. شاید فکر می‌کنیم در دوران مدرن، خدا دیگر حوصله و وقت صرف زمان‌های آن‌چنانی را ندارد. خیر؛ کتاب هست که قابل مرور است. به این اعتبار می‌گوید این کتاب فقط خواندنی نیست؛ برگش نزنید، آن را بگیرید و بچسبید. به این اعتبار است که تا به حال عموماً روشنفکری مذهبی از این کتاب غفلت کرده و تصورش این است که دوران کتاب تمام شده است، بخش‌هایی از کتاب غیرتاریخی است!

این طور نیست. کتاب، کتاب کیفی ای است. روی سخن می‌گشاید. همه‌ی عناصر دینامیک تاریخ در آن هست؛ خون و حس و مهر و نفرت بجا و... همگی ویژگی‌های خدا هستند. بیشتر گزاره‌ها، گزاره‌های مهرآگین است. جاهایی هم بالاخره نفرتش بروز می‌کند؛ بر همجنس‌بازها، بر سدکنندگان، بر انسدادکنندگان و...

اگر ما بخواهیم، می‌تواند همان وقت را کنار وقتی که برای انبیای بزرگ صرف کرده، برای ما هم صرف کند. ما هم در حد خودمان کوچک و متوسط‌هایی هستیم که می‌توانیم پیام را بگیریم. ان‌شاءالله دفعه‌ی دیگر نوبت سوره‌ی طه است. بخش مهمی از سوره‌ی طه را در یازده جلسه، در خدای استراتژیک و در پروژهی مشترک خدا و موسی در مواجهه با فرعون و مصر آن زمان بررسی کردیم. طبیعتاً آن‌ها را اشاره خواهیم کرد، آن جلسه از دوستانی که طه را در جلسات دیگر مرور کردند، تقاضا می‌کنیم که بخش مهمی از جلسه‌ی بعد دست خود بچه‌ها به صورت فردی یا جمعی باشد. من هم وقت کوچکی را اشغال می‌کنم تا در کنار بچه‌ها طه را جمعی پیش ببریم. طه میانه‌ی قرآن و مغز کاهو است. مادر من یک عمو داشت که خیلی خیلی مهربان بود. هر وقت به خانه‌شان می‌رفتیم، آن وقت‌ها کاهو در همه‌ی فصل‌ها نبود. فصل کاهو، کاهو و سکنجبین می‌آورد. در حیاط، دهانش را دم گوش ما می‌آورد و می‌گفت تا کسی نیامده و زنگ زده، این مغز را بخور! طه هم مغز کاهو است و مغز کاهو هم طبیعتاً به‌گونه‌ای نیست که یک نفر گوشه‌ای بنشیند و آن را تکی بخورد. بهتر است که بچه‌ها هم مشارکت کنند. ان‌شاءالله دفعه‌ی دیگر بچه‌های جوان تریبون را اشغال کنند. هم از چهره‌ی ما خسته می‌شوید و هم اینکه ما این جوانی را پشت سر گذاشته‌ایم و دور، دور شماس است. تا هر وقت بشود دوید، می‌دویم، اما الان گوی تاریخ دست نسل شماس است که ان‌شاءالله افسرده نباشید و عکس قلب تیرخورده که قبلاً توی کلاسورها بود، روی سر و صورت شما حک نشود. دوران، دوران شماس است. همان طور که بچه‌ها این موج سبز را راه انداختند، ان‌شاءالله با کار کیفی می‌شود امواج کیفی تری راه بیفتند. من زیادی صحبت کردم و خسته‌تان کردم. دوست جوانی بحثی را در جلسه‌ی پیش آماده کرده بودند که این جلسه بحثشان را تا حدود ده - دوازده دقیقه قبل از افطار عرضه خواهند کرد.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده‌ی اول: ضرورت پیوند با بحران‌های اجتماعی، محدودیت‌ها و کارکردها
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ضمن خسته نباشید خدمت آقای صابر و دوستان عزیز، بحثی که من می‌خواهم ارائه دهم، [ادامه بحث قبلی ام] پیش از تعطیلات بود، در مورد همان کارهایی که خانم قندهاری کرده بودند. عنوان را آقای صابر پیشنهاد داده بودند، ولی محتوایش در صحبت‌های قبلی ام [بود] مبنی بر «ضرورت پیوند با بحران‌های اجتماعی، محدودیت‌ها و کارکردها».

در آغاز صحبت‌هایم ماه رمضان را خدمت دوستان تبریک می‌گویم. امیدوارم از این ماه به بهترین نحو استفاده کنیم و بتوانیم در خط‌مشی‌ها و راهکارهای پیشین تجدید نظر کنیم و به دنبال ایده‌های نو و عمل نواز صورت نو باشیم.

قبل از شروع بحثم می‌خواستم از این فرصت استفاده کنم و در این ماه مبارک برای ملت ایران به خاطر اینکه راه دموکراسی و آزادی و رسیدن به رهایی را انتخاب کرده آرزوی توفیق کنیم و امیدواریم خون شهدایی که بر زمین ریخته می‌شود، مسئولیت ما را نسبت به تعهدات اجتماعی‌ای که داریم، سنگین‌تر کند.

بحثی که آماده کردم، یک کار علمی نیست، بیشتر از جنس یک دغدغه است که در ذهن من و احتمالاً ذهن بسیاری از دوستان وجود دارد. دغدغه‌ای که باعث می‌شود ما به دنبال راهکارهای نوینی بگردیم و احیاناً به دنبال حرکتی باشیم که در اجتماع ما تأثیرگذاری داشته باشد. پس احیاناً بر این بحث ایرادهایی وارد هست که امیدوارم دوستان بیان کنند و اگر انتظاراتشان را برآورده نمی‌کند، پیشاپیش عذرخواهی می‌کنم. این فقط یک طرح دغدغه است و من نمی‌دانم این بحث چقدر چارچوب‌های علمی را رعایت کرده و چقدر قابلیت اجرا دارد. قبل از هر چیز لازم است که به یک توافق بر سر تعریف حداقلی بحران برسیم که اصولاً بحران چیست؟ ما وقتی صحبت از بحران می‌کنیم، منظور این است که مشکلاتی که به صورت موردی برای ما به وجود می‌آید، در یک روند قرار می‌گیرد و در این روند مشمول استمرار می‌شود و نظم موجود ما را به چالش می‌کشد و آن راندمان و بازدهی‌ای را که ما در حالت عادی داریم پایین می‌آورد.

۱. این مشارکت‌کننده در بخش دوم نشست سی و یکم که به ارزیابی نشست سی ام (سخنرانی خانم قندهاری، بنیانگذار «خانه‌ی مادر و کودک») اختصاص داشت، به‌عنوان مشارکت‌کننده اول طرح بحث کرده است.

وقتی از بحران اجتماعی صحبت می‌کنیم، به روندهایی اشاره می‌کنیم که نظم اجتماعی را به چالش می‌کشند و در گستره‌ای وسیع، بخش وسیعی از جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. جامعه را از حالت تعادل خارج می‌کند و کارکردهایی که مدنظر جامعه است، ایفا نمی‌شوند؛ و انسان‌هایی که در این جامعه هستند، دستخوش مشکلات و معضلاتی می‌شوند که آن معضلات بر عدم تحقق استعدادهای انسانی تأثیرگذار می‌شود.

ما در این بحث می‌خواهیم ضرورت پیوند بحران اجتماعی را با سه مقوله بررسی کنیم: یکی مقوله‌ی عقیده، دیگری جغرافیای حرف یا شرایط زمانی و مکانی و سوم، کارکردگرایی. به این معنی که اصولاً ضرورت پیوند با بحران اجتماعی چه نسبتی با عقیده‌ی ما، به‌عنوان یک ایرانی مذهبی دارد؟ دیگر اینکه در حال حاضر این بحث چه ضرورتی دارد؟ یعنی در شرایط زمانی، مکانی و جغرافیایی که در آن قرار داریم، این بحث چه ضرورتی دارد؟ و پیوند با بحران اجتماعی در مرحله‌ی سوم می‌تواند برای ما چه کارکردهایی - در مقیاس فردی و اجتماعی - داشته باشد؟ در پایان بحث هم محدودیت‌هایی را که برای تحقق این ایده وجود دارد، با هم به بحث بگذاریم یا به صورت سرفصل اشاره کنیم.

در مرحله‌ی اول می‌خواهیم بدانیم این پیوند چه نسبتی با عقیده‌ی ما دارد؟ این طور که من می‌دانم ما در این جمع در یک حداقل‌هایی با هم اشتراک داریم؛ حداقل‌هایی که باعث می‌شود ما یک خوانش اجتماعی از مذهب داشته باشیم. این خوانش اجتماعی را می‌توانیم بر اساس سه مؤلفه استوار کنیم. این مؤلفه‌ها، یکی می‌تواند عرفان اجتماعی باشد، دومی نجات مسلمین به‌مثابه نجات اسلام و سومی فردیت در کنار اجتماع‌گرایی باشد.

همان‌طور که ما می‌دانیم شعار محوری یک مسلمان «لااله الاالله» است. وقتی می‌گوییم «لااله الاالله»، یعنی نیست مطلقاً مگر او؛ مطلقاً فراتر از نسبیتهای که در برابر تمامی مفاهیم، اشخاص و قدرت‌ها بالاتر و برتر است. ما نسبت به این مفهوم که «الله» نام دارد، یک رابطه‌ای داریم. عرفان اجتماعی این رابطه‌ی تمام‌عیار با خداوند است که در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها جاری است و در همه‌ی ابعاد انسان - چه معنوی، چه جسمی و چه اجتماعی و چه فردی - می‌تواند تأثیرگذار باشد. این رابطه بر اساس معنویتی بنیان‌گذاری شده که ما را وادار می‌کند رابطه‌مان را با خدا تنظیم کنیم. تنظیم‌گر این عرفان اجتماعی، رابطه با مخلوق‌های خداوند است؛ یعنی رابطه‌ی انسان با انسان و مخلوق با مخلوق. به این معنی که سپاسگزاری از خدا و عبادت خدا به معنی رفع مشکلات انسان‌ها در جامعه و تلاش برای رفع بحران‌های آنان است. دومین مؤلفه‌ی این خوانش اجتماعی از مذهب، نجات مسلمین به‌مثابه نجات اسلام است. یعنی ما صرفاً دغدغه‌ی دین به‌عنوان یک مجموعه مفاهیم نظری و اصولی که یا به ما به ارث رسیده یا در یک روند تحقیقی به آن‌ها رسیده‌ایم، نداریم. بلکه دغدغه‌ی اصلی ما نجات انسان‌ها از بند جهل و ظلم و ستم، و بحران‌هایی است که بر آن‌ها مترتب است.

سومین مؤلفه‌ی این خوانش اجتماعی، فردیت در کنار اجتماع‌گرایی است. به این معنی که در این خوانش اجتماعی، نه فردیت مطلق می‌شود و نه اجتماع‌گرایی. یعنی فرد در فرایندها و پروسه‌های اجتماعی ساخته می‌شود و اجتماع از افراد فعال و آگاه در امور هستی شکل می‌گیرد. به این ترتیب نه فرد فدای اجتماع می‌شود و نه اجتماع حق دارد فدای افراد شود. بلکه انسان‌ها موظف‌اند در تشکیل فرایندهای اجتماعی حضور فعال داشته باشند و مسئولیت‌هایشان را به جا بیاورند.

در این خوانش اجتماعی از مذهب، بیش از اینکه ما با اسلام حقیقت سروکار داشته باشیم، ما را با اسلام هویت درگیر می‌کند؛ اسلامی که از دل برخی توده‌های مردم برمی‌خیزد و در مدت‌زمان طولانی از طریق آداب‌ورسوم و فرهنگ عاداتی شکل گرفته است. و این اسلام حقیقت است که می‌خواهد در کنج کتابخانه‌ها به دنبال پژوهش‌های نظری برای پیدا کردن حقیقت باشد. این اسلام خاص است و قابل نقد نیست. همین اسلام خاص است که شاید در بین محدود افرادی از جامعه تجلی داشته باشد.

بر اساس آموزه‌های قرآن، اگر قبول داشته باشیم قرآن به‌مثابه کتاب آزادی است، در قرآن همواره پروژه‌های جمعی تعریف شده است. نماز در کنار زکات و انفاق و کمک به دیگران تعریف شده است. در بعضی از آیه‌های کلیدی رویکرد افراد به رویکرد اجتماعی آن‌ها وصل شده است؛ یعنی عمل هر فرد بر اجتماع تأثیر دارد. مثلاً در سوره‌ی مانده گفته شده «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مانده: ۳۲) یعنی هر کس یک انسان را بکشد، گویی مردم را کشته و هر کس یک نفر را زنده کند، گویی مردم یا جهان را زنده کرده است. یا آیه‌هایی که تغییر هر اجتماع را بر اساس خواست مردم آن اجتماع استوار می‌کند. این آیه‌های کلیدی باعث می‌شود که فردیت ما را به اجتماع‌گرایی و جمع‌گرایی پیوند بزند. در قرآن دعاهای دسته‌جمعی که در آن‌ها از کلمه «ربنا» استفاده شده، به وفور مشاهده می‌شود. به این ترتیب خوانش مذهب ما فردیت ما را به اجتماع‌گرایی پیوند می‌زند و ما را موظف می‌کند که در فرایندهای اجتماعی حضور فعال داشته باشیم.

نسبت ضرورت پیوندهای اجتماعی با جغرافیای حرف هم یک نسبت واقعی است؛ یعنی در چه زمان و مکانی ما به این ضرورت رسیده‌ایم؟ ما در زمان و مکان و جامعه‌ای به سر می‌بریم به نام ایران که گاه‌گاه بحث‌گذار از سنت به مدرنیته مطرح می‌شود. اما ما نه می‌خواهیم از سنت به مدرنیته گذر کنیم و نه می‌خواهیم مدرنیته را نقد کنیم، بلکه می‌خواهیم به یک تعامل سنت در کنار مدرنیته برسیم. یعنی حفظ سنت به عنوان قوام اجتماع و پذیرش رویکردهای مدرن. به نظر من چالش سنت و مدرنیته در جامعه‌ی ما یک چالش انحرافی است. ما هم به

سنت‌ها نیاز داریم که قوام اجتماع را تشکیل دهند و هم به رویکردهای مدرن که در کناره‌ها، برای پیشرفت و توسعه از آن‌ها استفاده کنیم. اما متأسفانه به هر دلیلی در جوامع جهان سوم به دلیل آنکه اصول و مفاهیم مثبت مدرنیته وارد نمی‌شوند، با یک پدیده‌ای به نام «ورود خزعبلات مدرنیته» مواجه هستیم. خزعبلاتی که به زوال سنت‌ها و کمرنگ شدن نقش قوام‌های اجتماعی، سست شدن اخلاق، رشد فردگرایی و انزوا در جوامع جهان سوم منجر می‌شود.

جغرافیای حرف به ما می‌گوید که ما در ایرانی زندگی می‌کنیم که بحران‌زده و آکنده از بحران‌های اجتماعی است. ایرانی که رشد اعتیاد و کاهش سن اعتیاد در آن به‌وفور مشاهده می‌شود. در ایرانی که کودکان کار به‌وفور افزایش پیدا می‌کنند. وقتی ما از کودک کار صحبت می‌کنیم، صرف آن کودک کار نیست، بلکه [مسئله‌ی اصلی] آن تأثیراتی است که پدیده‌ای به نام کودک کار بر خانواده‌های ایرانی می‌گذارد و جامعه‌ی ما را دچار بحران می‌کند. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که طبق آمار رسمی، سالانه ۴۰۰ دختر فراری در تهران توسط پلیس دستگیر می‌شوند و مسلم است که خیلی‌ها هم دستگیر نمی‌شوند. وقتی از دختران فراری صحبت می‌کنیم، بحران‌هایی مترتب بر این پدیده هست که تبعات و پیامدهای منفی آن را در جامعه می‌بینیم. این دختران در فاصله‌ی ۲۴ ساعت [از لحظه‌ی فرار] مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند یا به افسردگی دچار می‌شوند یا دیگر در خانواده قابل پذیرش نیستند. در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که سن روسپیگری به ۱۳ سال رسیده و حتی بعضی آمارها سن ۹ سال را نشان می‌دهد. این نشان می‌دهد که جامعه‌ی ما بحران‌زده است. و ما نیاز داریم که برای قوام اجتماعی، با این بحران‌ها وارد یک چالش مستقیم شویم.

ضرورت پیوند با بحران اجتماعی از منظر کارکردگرایی نیز موثر است. پیوند با بحران اجتماعی به عنوان بستری مناسب برای شرکت فعال در فرایندهای اجتماعی است. در اینجا دو دیدگاه مورد توجه ما قرار می‌گیرد: دیدگاه دولت‌محور و دیدگاه جامعه‌محور. دیدگاه دولت‌محور قصد دارد تمام تغییر و تحولات را از طریق دولت و تسخیر قدرت، محقق و توسعه را عملی کند. اما دیدگاه جامعه‌محور نسبت به قدرت بی‌اعتنا نیست، اتفاقاً برای قدرت و ساختار دولت نقش مهمی قائل است؛ منتها شرط تغییرات در جامعه و حضور مستمر در فعالیت‌های اجتماعی را ایجاد لنگرهایی در عرصه‌ی عمومی می‌داند. بر این مبنا سعی می‌کند از طریق حضور مؤثر در جامعه بر ساختار قدرت یا دولت تأثیرگذار باشد.

بر اساس این کارکردها، نیازمند طبقه‌ی متوسطی هستیم که حامل دموکراسی باشد. مطمئناً در جامعه‌ی بحران‌زده‌ای که بحران‌هایش در حال تعمیق هستند، این طبقه‌ی متوسط ما رو به

فروپاشی می‌رود و در جامعه‌ی ما به تضادهای طبقاتی منجر شود. در دوره‌های اخیر هم می‌بینیم که این تضادهای طبقاتی رشد پیدا می‌کند. پیوند با بحران اجتماعی از دو منظر مفید فایده است. یکی از منظر برون‌داد اجتماعی و دیگری از منظر تجربه‌ی اجتماعی. زیباترین مفاهیمی که در قرآن یا از سوی ادیان و مکاتبی دیگر بیان می‌شود، بدون تجربه اجتماعی می‌تواند به عنوان خطرناک‌ترین ابزارها مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. در خلال تجربه‌های اجتماعی است که توهّمات به وجود می‌آیند یا رویکردها به انفعال منجر می‌شود.

برون‌داد اجتماعی برای هر جریانی یک نیاز ضروری است؛ بدون برون‌داد اجتماعی یک جریان می‌میرد. برون‌داد اجتماعی همان الگوی عملی است که در قرآن هم به آن اشاره شده است. شرکت در بحران‌های اجتماعی می‌تواند ما را در فرایند ساختن جامعه‌ی ایران و مقابله با نیروی تخریب‌گری که روزبه‌روز سرعت آن در حال افزایش است، آشنا بکند؛ و ما را در تجارب اجتماعی کمک کند و از سوی دیگر با استفاده از ساختنی که در دل بحران‌ها صورت می‌گیرد، ما به سمت برون‌دادهای اجتماعی قابل توجه برای یک جریان با خوانش اجتماعی از مذهب حرکت کنیم. شرکت در فرایندها و بحران‌های اجتماعی می‌تواند به‌عنوان یک راهبرد مشخص سیاسی و اجتماعی مطرح شود و این نیازمند یک تغییر نگرش از شرکت در بحران‌های اجتماعی به‌عنوان یک کار ترحم‌برانگیز و دگردیسی آن به سمت یک وظیفه‌ی اساسی شهروندی است که بر اساس حقوق انسانی شکل می‌گیرد. [...]^۱

۱. متأسفانه تنها فایل ضبط‌شده از این نشست در همین جا پایان می‌یابد.

نشست سی و چهارم: تبیین: دید تاریخی؛ تحلیل تاریخی (۴)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

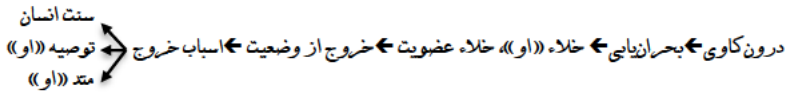
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با کسب اجازه از دوستان بزرگتر، مهندس سبحانی، دکتر پیمان و مهندس میثمی بحث را آغاز می‌کنیم. به‌طور طبیعی اگر این دوستان در جلسه حاضر باشند، دست‌کم جای بنده این بالا نیست. از این دوستان بیشتر به دو منظور شکل‌گیری بحثی جمعی و ویرایش آنچه مطرح می‌شود، دعوت شده است و هر زمان که مایل باشند، برای اصلاح و تصحیح آنچه گفته می‌شود، در خدمت ایشان هستیم. بحث را آغاز می‌کنیم:

درست یک سال قبل در هفته‌ی اول رمضان، سلسله‌جلساتی آغاز شد که تاکنون ۳۳ جلسه‌ی آن را با یکدیگر گذراندیم و امروز نشست سی و چهارم را خواهیم داشت. بحث امروزه‌ماه داشته‌ها و کارکردهای «او»، دید تاریخی - تحلیلی تاریخ است.

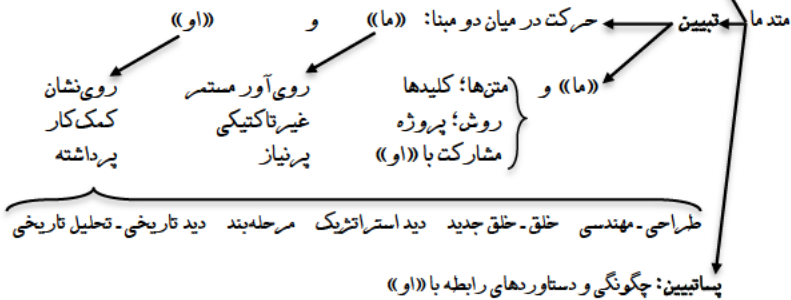
نگاهی بسیار فشرده به بحث‌های یک سال گذشته داریم. سال گذشته با بحث از بحران آغاز کردیم، چرا که پارسال این‌گونه به نظر می‌رسید که هم در درون دچار بحران هستیم و هم در بیرون؛ و بحران به‌طور مشخص، بحران رابطه با «او» و مترتب بر بحرانی بودن رابطه با «او»، مختل شدن فعالیت ما در هستی است و به هر علت نمی‌توانیم فعالی سبک‌بار در هستی باشیم. پس از اینکه همه این مسئله را پذیرفتند، شروع به کنکاش کردیم. با توجه به اینکه سنت انسان‌های پیش از ما و هم‌عصر ما این نبوده است که در بحران بن‌بست بمانند و در آن اُتراق کنند و منزل بگزینند و طبیعتاً و لامحاله از مدارهای بحرانی خارج شده‌اند، ما هم سعی کردیم همین تلاش را داشته باشیم. نگاهی داشتیم به مُتد انسان‌های پیش از خودمان که چگونه سیر رهایی را طی کردند.

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه شنبه ۲۴ شهریورماه ۱۳۸۸ است.

یک سال، یک نگاه



پیشاتبیین: وداع با یک تلقی - سلام بر یک دیدگاه: هستنده؛ فعال هستی؛ در مدار تغییر؛ اثر گذار



سپس طی چند جلسه شصت آیه از سوره‌ی آل عمران (از آیه‌ی ۱۲۰ تا آیه‌ی ۱۸۰) را به کمک دوستان جوان بررسی کردیم. در آنجا خدا درباره‌ی زمان احاطه‌ی بحران این توصیه‌ی محوری را داشت که در چنین شرایطی می‌توانیم بین دو مبنا حرکت کنیم: مبنا‌ی اصلی و بسیط که خود خداست که در همه جا حاضر است و دیگری، خودمان به‌عنوان جزئی از هستی و موجودی که با وجود کل مرتبط است و در حد و مدار خودش، واجد ویژگی‌ها و خصلت‌های «او» است و می‌تواند آن ویژگی‌ها را در خود پرورش دهد.

پس خودمان هم یک مبنا‌ی کوچکی هستیم، مانند همان سیری که ابراهیم طی کرد. ابتدا پس از آزمون و خطاها، مبنا‌ی بزرگ درون خودش و بیرون از خودش پیدا کرد و خودش را هم در ۱۳ سالگی مبنا‌ی فرض کرد و در پاگرد میان «او» و خودش قدمی زد و نهایتاً به رهیافتی دست پیدا کرد. از توصیه‌ی «او» در میانه‌ی شصت آیه و با استفاده از تجارب انسان‌های پیش از خودمان، به یک متد سه‌سطحی دست پیدا کردیم: پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین.

پیشاتبیین:

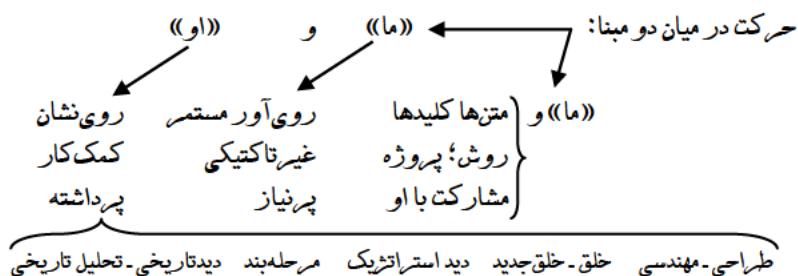
وداع با یک تلقی

سلام بر یک دیدگاه:

هستنده؛ فعال هستی؛ در مدار تغییر؛ اثر گذار

در پیشاتبیین کار را این گونه برگ زدیم زدیم که بتوانیم با یک دیدگاه تعیین تکلیف کنیم. دیدگاه سنتی آخرت گرایی که به هر علت هست از بسیط هستی و مدار حیات می گذرد و اینجا را محل هیجان و خلجان و نوسان و آزمون و خطای انسان تلقی نمی کند، برای ورود به جهان آخرتی که نه کسی آن را دیده است و نه کسی از آن برای ما تعریف مشاهده‌تی کرده است. اما از آنجا که برخورد خدا با آدم بر سر پروژه‌ی آدم، آموزشی بوده است و برای فعالیت و پیش برد پروژه آدم و همسر او و آدیبا ن پس از وی مجوز بی کم و کاست داده است، به این نتیجه رسیدیم ما هم طبیعتاً در هستی فعال هستیم و باید تک تک موانع این فعالیت را بررسی کنیم و آن‌ها را تا حد امکان کنار بگذاریم. به تبیین رسیدیم:

تبیین؛



در این سطح به چند کلید رسیدیم. از جمله اینکه «او» مبنای بزرگ است و ما مبنای کوچک و می خواهیم از این پس روابطمان را با «او» غیر مناسبتی، غیر تاکتیکی، غیر سه کنجی و همیشگی، مستمر و استراتژیک تعریف کنیم. «او» داشته‌هایی دارد و ما نیازهایی. نقطه‌ی تقاطع داشته‌های «او» و نیازهای ما که نقطه تعادل عرضه و تقاضاست، نقطه‌ی تعریف پروژه است. بعد از این که این فروض را پشت سر گذاشتیم، یک به یک داشته‌های «او» را بررسی کردیم. داشته‌ی اول «او» خلق و خلق جدید بود، داشته‌ی دوم «او» توان طراحی و مهندسی و به همین ترتیب بررسی کردیم تا رسیدیم به داشته‌ی پنجم که عبارت است از: خدای صاحب دید و تحلیل تاریخی؛ داشته‌ای که چهار جلسه است باب آن را باز کرده ایم.

تبیین ما؛

خدای صاحب دید تاریخی- تحلیل تاریخی
 من رفیقم، ره گشایم، باب بگشایم، نزد من آ
 من؛ اشراف دارم؛ مجهزت می کنم؛ منظرت می بخشم؛ دیدگاهت می دهم

به اعتباری ترجمان «من رفیقم، رهگشایم، باب بگشا، نزد من آی» در کادر خدای صاحب دید و تحلیل تاریخی برای بحث امروز ما این می‌شود که اگر می‌خواهی پروژه‌ای تعریف کنی و اگر می‌خواهی فعال هستی باشی، من می‌توانم در سرفصل و جریان پیش‌برد پروژه‌ات با این داشته‌ام که اشراف بر تاریخ است، تو را مجهز کنم، به تو منظر ببخشم و دیدگاه‌هایی کیفی به تو منتقل کنم. با این کلید سراغ ادامه‌ی تبیین آمدیم. در ادامه‌ی تبیین مان کتاب آخر را برگ زدیم: جایگاه تاریخ در چینش او.

تبیین ما؛

جایگاه تاریخ در چینش «او»:

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر

هستی

رستاخیز - فرجام

تاریخ

انسان

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر با این سطح‌بندی است که که ابتدا آیات و نشانه‌های مربوط به هستی‌شناسی را مطرح و چینش کرده است. «او» به‌عنوان یک مهندس - طراح در آجرچینی دوم، رستاخیز و فرجام و اشاعه‌ی دید استراتژیک را چینش کرده است؛ در مدار سوم تاریخ و در مدار چهارم انسان را [مطرح کرده است]. به تعبیری، در ورودی نشانه‌های کتاب آخر، ابتدا درکی را از هستی و سپس مترتب بر آن، ضرورت هستندگی فعال ما، فهم دینامسیم خودمان و دینامسیم جهان را به ما منتقل می‌کند.

در گروه دوم از آیات ما را در این موضع قرار می‌دهد اثربخشی و سیر آزمون فرد اثربخشنده (که می‌تواند خودمان یا مشابه خودمان باشد) را درک کنیم. نهایتاً ما را با یک دیدگاه استراتژیک و فرجام‌گرا تجهیز می‌کند؛ فرجام‌گرا نه به معنای آخرت‌گرایی سنتی از نوع محاوره‌ای جامعه‌ی خودمان. سوم در حوزه‌ی چینش تاریخی‌اش ما را در شرایط درک دینامسیم تاریخ قرار می‌دهد و ما را به حافظه و دیدگاه تاریخی مجهز می‌کند. و در نهایت در چینش گروه آخر آیات که گروه آیات انسان‌شناسانه هستند، ما را به این موضع می‌رساند که درک کنیم خودمان عامل تغییر و پیش‌برنده‌ی پروژه‌ها هستیم.

در تجهیز تاریخی «او» در کتاب آخر کمی به تدقیق روش‌شناسی «او» پرداختیم. ابتدا گزاره‌های خبری را مطرح و خبررسانی کیفی می‌کند؛ گزارش تاریخ را به ما و همه‌ی مخاطبان

مانند ما عرضه می‌کند؛ رخداد را نقطه‌چین می‌گذارد و مفصل‌بندی می‌کند؛ سمت حرکت را ترسیم می‌کند؛ فرجام روندی را که روایت می‌کند پیش‌روی ما قرار می‌دهد؛ آموزش‌های سیر را بیرون می‌کشد و از آن‌ها قاعده و قانون استخراج می‌کند؛ و نهایتاً روش مواجهه با آینده و پیش‌برد پروژه را مقابل ما قرار می‌دهد.

وزن تاریخ در محتواپردازی‌های «او»؛

لوح‌های فلسفه دار - حکمت دار تاریخی:

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

ما برای پیش‌برد متن، شش لوح را از یک متن انتخاب کردیم؛ لوح‌هایی که هم فلسفه‌ی تاریخ در آن‌ها مندرج است و هم به‌لحاظ تاریخی صاحب حکمت و دانش ویژه و کیفی هستند. به‌ترتیب: اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء.

یک یا دو جلسه بر اعراف توقف کردیم. جان‌مایه‌ی اعراف به‌ترتیب عبارت بود از:

جان‌مایه اعراف؛

اشراف «او» بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌اش در سیرها

ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی

از طریق مردی از درون و همچون خود

مبنا گرفتن «او»

مهران؛ سد دوران

اصلاح؛ جوهر تحولات

اصل جانشینی و وراثت

کتاب؛ موضع

خدا؛ یاور روندها، صاحب کتاب، متولی شایسته کاران

تصریح بر اشراف «او» روند تاریخ و حضور در تنیده در سیرها؛ ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی از طریق مردانی از درون قوم و همچون خود آحاد قوم؛ مینا گرفتن «او»؛ برخورد تند و شدید و غلیظ با مهران به‌عنوان سدهای دوران که تیغه‌ای طبقاتی، عقیدتی و تشکیلاتی را همیشه مقابل پیام‌های نوبه‌نو چپش کرده‌اند؛ اصلاح، جوهر تحولات تاریخ؛ تصریح بر اصل جانشینی و وراثت؛ کتاب به‌عنوان یک موضع قابل تمسک در پیش‌برد پروژه، نه صرفاً مجموعه‌ای خواندنی و برگ‌زدنی؛ و نهایتاً خدا یاور روندها، صاحب کتاب و متولی شایسته‌کاران.

هود لوح دوم بعد از اعراف بود که جان‌مایه‌اش عبارت بود از: تصریح بر اینکه در بی‌حقیقتی معبودان آنان در تردید مباش؛ همان‌گونه که فرمان یافته‌ای مقاوم باش؛ طغیان مکن، حدّ خویش بشناس؛ به اردوی ستم تکیه مزیند؛ برپاداری نماز؛ صبوری؛ بر اساس امکانات خود عمل کردن؛ انتظار دینامیک؛ برقراری رابطه با «او» و اعتماد ویژه به «او».

جان‌مایه هود؛

تجهیزهای استراتژیک، تشکیلاتی، تاریخی

در بی‌حقیقتی معبودان آنان در تردید مباش (۱۰۹)

همان‌گونه که فرمان یافته‌ای مقاوم باش (۱۱۲)

طغیان نکنید (۱۱۲)

به اردوی ستم‌پیشه‌گان تکیه مزیند (۱۱۳)

نماز بر پا دار (۱۱۴)

صبر بورز (۱۱۵)

بگو: بر اساس امکانات خود عمل کنید، ما هم عمل خواهیم کرد (۱۲۱)

بگو: منتظر باشید که ما نیز منتظریم (۱۲۲)

با «او» رابطه ویژه برقرار کن (۱۲۳)

بر «او» اعتماد ویژه ببینید (۱۲۳)

از پس «اعراف» و از پی «هود»، امروز به سراغ «طه» می‌آیم. به مدت حدود ۶۰ دقیقه بحث سوره‌ی «طه» را به‌صورت جمعی ارائه می‌دهیم. سپس ۳۰ دقیقه در خدمت آقای مهندس میثمی خواهیم بود برای ارائه‌ی دیدگاه‌هایشان درباره‌ی طه که مدت مدیدی بر روی آن کار کرده‌اند.

فلسفه‌ی طرح مشارکتی این بود که این جمع سیر یک‌ساله‌ای را طی کرده، و می‌توان گفت از جلسه‌ی سوم یا چهارم به بعد، جلسه به دو نیم تقسیم شد، در بخش اول بحث ارائه می‌شد و بخش دوم به بحث‌های منفرد و مجتمع دوستان اختصاص داشت. حدود سه ماهی هست که از دل این جمع سه جمع جوان شکل گرفته که با آن‌ها آشنا بودیم و بحث‌هایشان را ارائه کردند. گفتیم در این سرفصل که سرفصل یک‌سالگی است، بحث طه هم هست و مناسبت استراتژیک دارد و با شرایط امروزی جامعه‌ی ما خوانش و همخوانی دارد، بتوانیم این بحث را مشترک با دوستان جوان ارائه دهیم. بحثی که امروز ارائه می‌شود حاصل پژوهش مشارکتی است که پاسخی است در مقابل پیش‌برد پروژه‌های منفرد در شرایط امروزین. ارائه هم مشارکتی است. همه‌ی این‌ها تا حدودی نشان‌دهنده‌ی امکان همکاری دو نسل است. حوزه‌ی مشترک عرضه، متنی است که با یکدیگر کار کرده‌ایم و آن را عرضه می‌کنیم. حوزه‌ی کوتاه مستقلاً را هم گذاشته‌ایم برای ارائه‌ی دیدگاه‌های مستقل که شاید مشابَهتی هم با یکدیگر نداشته باشند. بحث امروز را با این چارچوب خدمتتان ارائه خواهیم کرد:

مخاطبان سوره‌ی طه (مخاطب‌شناسی)

مشخصه‌های سوره (نمایش لوح)

جایگاه سوره در کل کتاب (مکان‌یابی سوره در کل کتاب)

عنوان‌بندی نشانه‌های موجود در طه (تیتراژ محتوایی از ۱۳۵ آیه‌ی سوره)

روح عمومی حاکم بر سوره (فضاشناسی)

روش مواجهه‌ی خدا با پیامبر آخر در سوره طه (روش‌شناسی)

تأکیدهای کلیدی سوره (نمایه‌های اصلی)

جان‌مایه‌ی محتوای طه (جوهر‌کشی)

برداشته‌های مستقل دوستان

به تعبیری این لوح که ۱۳۵ نشانه را در خود جای می‌دهد، ابتدا آنالیز می‌شود و سپس پیوند میان اجزای تحلیل‌شده تا حد امکان و دانش و توان ارائه‌مان مشخص می‌شود و در نهایت به یک آنالیز پیوندی می‌رسیم. دوستان جوان بحث را ارائه می‌دهند و بنده هم از نوبت کوتاه بعدی خود استفاده می‌کنم.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان (کار گروهی)

مشارکت‌کننده‌ی اول

مخاطب‌شناسی

به نام خدا. برای داشتن تحلیلی درست از هر یک از سوره‌های قرآن بهتر است که ابتدا بررسی کنیم مخاطب آن سوره‌ی خاص چه نیاز و چه بستری از سیر پیامبر ما بوده است. چون به هر حال مخاطب اول قرآن، پیامبر بوده است که آیات متناسب با شرایط و نیازهای ایشان به ایشان وحی می‌شده است. سپس می‌توان از آن نیازها و شرایط جوهریابی کرد و بعد آن جوهر یافته‌شده‌ی خاص را به عام تعمیم داد و بعد خطاب آن آیات را نسبت به شخصی که می‌خواهد خود را مخاطب آن سوره و آیات قرار دهد و نسبت به نسل و فضای خودمان پیدا کنیم.

در درکی که از این سوره برای پیامبر می‌توان داشت، به نظر می‌رسد پیامبر در دیدگاه خودش نوعی حس مشقت و سنگینی نسبت به وحی و کلام خدا (با هر چیز دیگری که تحت عنوان قرآن برای پیامبر آمده است) در خودش حس می‌کرد. یعنی به نظر می‌رسد که در سیر این اتفاق افتاده که پیامبر حس می‌کرده‌اند که در حال سنگین شدن هستند، گویی باری به ایشان اضافه و شرایط، سخت می‌شود. خطاب خداوند در آیات این سوره، این دغدغه‌ی پیامبر است و از پیامبر می‌خواهد و تأکید می‌کند این حس را از خودش دور کند.

به نظر می‌رسد که خدا می‌خواهد پیامبر را این‌گونه خطاب قرار دهد؛ چون در دو جای دیگر این سوره هم که از شقاوت و «شَقِيٌّ» بحث شده است، در آن دو جا نیز کنار «ضَلَّالٌ» آمده است و در آنجا هم هدایت است که رهگشای این مشقت و شقاوت مطرح شده است؛ در دو آیه‌ی ۱۲۳ و ۱۱۷ هم شقاوت مطرح شده است. به نظر می‌رسد این یکی از نیازهای پیامبر است که خداوند در این سوره درصدد جواب دادن به آن است و نیاز دوم هم از بررسی سیر سوره به دست می‌آید. در بررسی سیر سوره به نظر می‌آید خداوند با دادن رهنمود و چارچوبی به دنبال کنترل شتاب و عجله‌ای بود که احتمالاً پیامبر داشته است. در دو - سه جا این مسئله مطرح شده است. از جمله در داستان موسی و سیر موسی که دقیقاً می‌بینیم موسی اساساً عجول

۱. اشاره‌ی مشارکت‌کننده به آیات ابتدایی سوره‌ی طه است: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ إِلَّا تَذَكُّرًا لِّلَّذِينَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّحْسِنُونَ الصَّالِحِينَ»؛ «قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی (۲) جز اینکه برای هر که می‌ترسد، پندی باشد» (۳).

۲. «فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ» (۱۲۳).

۳. «فَلَمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ» (۱۱۷).

است و خداوند با سیری که موسی را در آن می‌اندازد، به دنبال برخورد با شتاب‌زدگی او است. در خود آیات هم بعد از روایت موسی، همین عجله این بار درباره‌ی پیامبر نسبت به وحی و پیشی گرفتن از قرآن مطرح می‌شود.^۱ خطاب سوره بررسی این دو نیاز پیامبر است. تعمیمی که می‌شود نسبت به این قضیه داد، پس از بررسی سیر آدم و موسی که در سوره آمده، این است که به نظر می‌رسد مخاطبان سوره دغدغه‌مندانی هستند که احتمالاً این مشکلات (نظیر شتاب‌زدگی و احساس مشقت داشتن نسبت به راه، نه سرزندگی و آزادی و امکانات بخشی و توان بخشی راه) در مسیر و دیدگاه‌شان برایشان پیش می‌آید. این مشکلات ممکن است چه در نظر و چه در عمل برای افراد دغدغه‌مند به وجود آید. این سوره دنبال حل این مسئله است. مسئله‌ی کسانی که در حال تعریف پروژه و حتی پیش‌برد پروژه‌ای هستند، ولی دچار این مشکلات می‌شوند.

روایتی هم درباره‌ی این سوره از امام صادق هست که شاید در تحلیل این سوره به ما کمک کند. امام صادق می‌گویند: «طه از نام‌های پیامبر است، معنای آن یا طالب‌الحق، الهادی‌الیه؛ ای کسی که طالب حقی و هدایت‌کننده به سوی آن است».^۲ بنابراین علاوه بر پیامبر که مخاطب خاص این سوره است، کل افرادی که این دغدغه‌مندی را دارد مخاطبان این سوره‌اند. از امام صادق (علیه السلام) روایت دیگری هم هست که در تفسیر فخر رازی نیز آمده است^۳ با این مضمون که خطاب این سوره متوجه این وجه از پیامبر است که شدیداً دنبال حقیقت و گسترش و انتقال سریع آن و هدایت بوده است. به نظر می‌رسد وجه عام این سوره را این گونه بتوان دریافت کرد.

مشخصه‌های سوره

مشخصه‌های سوره عبارتند از اینکه:

- (۱) به نظر می‌رسد طه مخفف طالبان حقیقت و کسانی است دنبال هدایت خلق هستند.
- (۲) مکی است.
- (۳) سال یازدهم نازل شده است.
- (۴) سوره نسبتاً تفصیلی است و دو روایت عام و کلان آدم و موسی در آن آمده است.

۱. «وَلَا تَجْعَلْ بِالْقُرْءَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا طه: (۱۱۴)»؛ «در [خواندن] قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن، و بگو: پروردگارا، بر دانشم بیفزای».

۲. تفسیر نمونه، جلد ۱۳، صفحه ۱۵۶.

۳. در تفسیر فخر رازی (مفاتیح‌الغیب) این روایت از امام صادق آمده است: «الطه طهارة أهل البيت والهه هدايتهم» (مفاتیح‌الغیب، ج ۲۲، ص: ۶؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی).

- (۵) شامل ۱۳۵ نشانه است.
- (۶) البته نشانه‌ها مقطع و کوتاه‌کوتاه است؛ ولی به صورت ریز وارد بعضی از روایت‌های تاریخی هم شده‌است.
- (۷) تفصیلی بودن آن را از دو جهت می‌توان برشمرد: یک جهت با لحاظ کردن آیات و جهت دیگر با لحاظ کردن مطرح کردن کامل روایات. مثلاً این سوره از سوره‌هایی است که داستان موسی در آن به کامل‌ترین وجه آمده‌است.
- (۸) حروف انتهایی آیات، نشانه‌ی اعتلاست، «طه» نشانه‌ی اعتلاست برای انسانی که بخواهد سیر اعتلا را طی کند. آهنگین بودن و ختم نشانه‌ها به «آ» را هم می‌توان هم نوایی، هم مسیری و هماهنگی با مضمون اعتلابخش سوره و نوای درون انسان است که فطرتش به دنبال اعتلای وجود خود و پیرامون خودش است.
- (۹) همان طور که گفته شد روایت موسی، روایت محوری این سوره است. آن هم روایتی که علی‌رغم مقطّع بودن آیات، در آن وارد ریزترین گفت‌وگوها شده است.
- (۱۰) مضامین سوره در قالب دو روایت کلان است. این دو روایت با چسب‌هایی آموزشی و عقیدتی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. مثلاً به این صورت که گزاره‌ای عقیدتی درباره‌ی معاد و رستاخیز مطرح کرده‌است و بعد پیرامون همان گزاره‌ی عقیدتی، روایتی تاریخی از داستان موسی یا نداشتن عزم آدم آورده است که تجاربی را در اختیار پیامبر قرار می‌داده است و بدین صورت آموزش‌هایی را به پیامبر انتقال داده است.
- (۱۱) به نظر می‌رسد پردازش‌ها و چیدمان سوره هم به نحوی است که به دیالوگ‌ها اهمیت فوق‌العاده و ویژه‌ای داده شده است. گویی محور روایت، گفت‌وگوهایی است که نقل می‌شود، گفت‌وگو میان موسی و ساحران و میان موسی و فرعون و همچنین گفت‌وگو میان آدم و خدا و میان خدا و فرشتگان و غیره.
- (۱۲) لوح با اینکه قرآن برای چه آمده و برای چه نیامده (اینکه برای مشقت نیست، برای خشیت است) آغاز می‌شود و بعد یک انتظار دینامیک و مفصلی را ارائه می‌کند که هدایت به سمت شفاف شدن حرکت می‌کند و تاریخ بر حسب تجربه و وقوعش که در آن مواضع رو به شفاف شدن می‌رود، این گواهی را می‌دهد. در این آیات این اصل با عبارت «أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى» (طه: ۱۳۵) آمده است.

مکان‌یابی سوره در کل کتاب

جایگاه این سوره در کل کتاب، همان‌گونه که ابتدا آقای صابر گفتند، در دسته‌ی سوره‌های تبیینی قرار دارد؛ یعنی شامل بیان احکام و مانند سوره‌های کوتاه ابتدای وحی نیست؛ بلکه بیان

دیدگاه‌ها و چسب‌های ایدئولوژیک پیغمبر است و به دنبال تقویت آن‌هاست تا به پیامبر دید تاریخی و استراتژیک بدهد و مبنای جهشی را که پیامبر درون قومش ایجاد کرده‌است تقویت کند و آن را در جامعه‌اش رسوب دهد.

همان‌طور که گفته‌طه جزو شش سوره‌ای است^۱ که جنساً تاریخی‌اند، حاوی مضامین تاریخی و بیان‌کننده‌ی سیر تاریخی هستند. از همین روست که می‌بینیم در این سوره‌ها ابتدا داستان آدم بیان می‌شود که گویی در همه‌ی آن‌ها این داستان به نوعی مبنای قرار می‌گیرد. سپس داستان موسی را می‌بینیم، داستانی که عموماً در سرتاسر قرآن پخش است و جزء مهمترین داستان‌های قرآن است.

ویژگی دیگر این سوره، در همان راستا، بیان فلسفه‌ی تاریخ است به این معنا که درباره‌ی کل تاریخ قضاوت می‌کند. نمونه‌ای از این جنبه‌ی این سوره‌ها همین آیه‌ای است که ذکر شد «أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيَّةِ وَمَنِ اهْتَدَى» (طه: ۱۳۵) و آیه‌ای که می‌فرماید صرفاً مرور اقوال گذشتگان هدایت نیست. این آیه درصدد بیان گزاره‌ای است که آموزش عبرت گرفتن از تاریخ است.^۲ این آموزه را هم با تعبیر «ذکر» (یادآوری) بیان می‌کند؛ یادآوری چیزهایی که تو می‌توانی آن‌ها را مبنای‌گیری و با آن‌ها، پیامبر مشکلات خود را از جمله مشقت دانستن و عجز بودن را حل کند.

روش بخش هم هست. در نوع برخورد خدا با پیامبر یک روش برخورد دیده می‌شود؛ یا روش برخورد موسی و هارون در قضیه‌ی سامری؛ تصحیح‌هایی که خدا بر این روش برخوردها انجام می‌دهد و در به نظر می‌رسد که این سوره می‌تواند در روش برخوردهای انسان‌ها با انسان‌ها مفید باشد.

مشارکت‌کننده‌ی دوم

عنوان‌بندی (تیتراژ محتوایی ۱۳۵ آیه‌ی سوره)

سوره‌ی طه را بر اساس مباحث و با رعایت پایبندی به ظاهر کلام می‌توان در هجده محور این‌گونه عنوان‌بندی کرد:

۱. اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء.
۲. سوره‌ی طه: «كَذَّالِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰)». «این گونه از اخبار پیشین بر تو حکایت می‌رانیم، و مسلماً به تو از جانب خود قرآنی [ذکری] داده‌ایم. (۹۹) هر کس از [پیروی] آن روی برتابد، روز قیامت بار گناهی بر دوش می‌گیرد. (۱۰۰)»

- (۱) آیه‌ی ۱ تک‌نشانه «طه» است. در تفاسیر صحبت‌های زیاد و البته مختلفی پیرامون این آیه مطرح شده‌است ولی چستی رمز و معنای آن حقیقتاً برای ما روشن نیست.
- (۲) آیات ۲ و ۳ بیان‌گر کارکرد کتاب آخر است. این آیات می‌خواسته به پیامبر بگویند که چرا این کتاب خلق شده و وظیفه پیامبر و به تبع پیامبر، وظیفه‌ی نسل پس از پیامبر، نسبت به این کتاب چیست.
- (۳) آیات ۴ تا ۸ جایگاه صاحب کتاب را مشخص می‌کند؛ از جمله استیلای خدا بر هستی و در واقع نقطه‌ی ورود خدا به بحث‌های بعدی است. گویی خدا در این آیات می‌خواهد محمد را تجهیز و مستحکم به توحید کند و بر مبنای توحید، کارکرد کتاب را برای او مشخص کند و ظهور و بروز تاریخی آن را به محمد نشان دهد.
- (۴) آیه‌ی ۹ (وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى) : با این آیه سوره وارد داستان موسی می‌شود.
- (۵) آیات ۱۰ تا ۹۷ روایت موسی است که در سیر این جلسات به آن‌ها پرداخته شده‌است.
- (۶) آیه‌ی ۹۸ با تأکیدی بر یگانگی معبود وارد یک نتیجه‌گیری تاریخی از انباشت موسی برای حضرت محمد (ص) می‌شود.
- (۷) آیه ۹۹ و ۱۰۰ کارکرد روایت احوال گذشتگان است.
- پس از بیان این آیات به فرجام‌خواهی می‌رسد که آن هم در این دنیا نیست:
- (۸) آیات ۱۰۰ تا ۱۱۲ قیامت و شرایط قیامت را توصیف می‌کنند.
- (۹) آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ آیتی بسیار کلیدی در کتاب‌اند؛ چون به تعیین جایگاه خدا، کتاب و پیامبر می‌پردازد. مبنای آیه‌ی آغازین سوره این بود که کارکرد کتاب را نشان دهد. بعد از روایت داستان موسی و گزارش از قیامت، «تعیین جایگاه» صورت می‌گیرد. ترجمه‌ی این دو آیه بدین صورت‌اند: «و این گونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم و در آن از انواع هشدارها سخن آوردیم، شاید تقوا پیش گیرند یا پندی برای آن‌ها پدید آورد. پس بلندمرتبه است خدا، آن فرمانروای حق و در خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو پایان یابد شتاب نکن و بگوپروردگارا بر دانشم بیفزای». بدین ترتیب هم دقیقاً جایگاه کتاب مشخص شده است و هم پیامبر؛ از جمله اینکه به زبان عربی قوم است، خدا نازل کننده‌ی آن است، خدا مسئول هدایت است، محمد (ص) باید صبر کند و بر اساس صبر خود به جلو برود.
- (۱۰) آیه‌ی ۱۱۵ و ۱۱۶ روایت موسی است و به جایگاه آدم بازمی‌گردد و بیان می‌کند عزمی جدی در آدم ندید.
- (۱۱) آیات ۱۱۶ تا ۱۲۳: بعد از تلنگری که به پیغمبر می‌زند و به او می‌گویند شتاب مکن، وارد آیات هم‌بوط می‌شویم.

- (۱۲) آیه‌ی ۱۲۴ به بیان هدایت بعد از هبوط می‌پردازد. هبوط در سه سوره مطرح می‌شود: بقره، اعراف و طه. در سوره اعراف بحثی از هدایت بعد از هبوط نیست، ولی در بقره و طه هدایت بعد از هبوط مطرح می‌شود.
- (۱۳) در آیات ۱۲۴ تا ۱۲۷ سیر فرجام و بی‌اعتنایی به حقیقت مطرح می‌شود. این آیات شامل آیه‌ی معروف «معیشةً ضنکا» است و اینکه در قیامت وضعیت آن‌ها معیشةً ضنکا می‌شود و زندگی برای آن‌ها سخت و دگرگون می‌شود و در آخرت کور برانگیخته می‌شوند.
- (۱۴) در آیات ۱۲۸ و ۱۲۹، تاریخ به‌عنوان بستر تجربه و عبرت مطرح می‌شود. خدا در آیه‌ی ۱۲۹ می‌فرماید: «و اگر از جانب پروردگارت سخنی مبنی بر مهلت نگذشته بود و سررسیدی معین در کار نبود، حتماً بر آن‌ها در همین دنیا عذاب نازل می‌کردیم».
- (۱۵) آیات ۱۳۰ تا ۱۳۲ بعد از سیرهایی که طی شد، دوباره رویکرد به محمد(ص) می‌شود. توصیه به صبوری و پیوند با «او» و دوری از ظواهر و توصیه به نماز می‌شود.
- (۱۶) آیه‌ی ۱۳۳ ناظر بر بسندگی نشانه‌های متقن پیشین است. روی صحبت این آیه با اهل کتاب است. اهل کتاب در میان خود کتابی داشتند که اگر بر مبنای همان کتاب خودشان عمل می‌کردند، باید کتاب جدید را می‌پذیرفتند. اما زیربار کتاب سابق نمی‌روند و بالطبع زیربار کتاب جدید و آیه‌ها و نشانه‌های جدید هم نرفتند.
- (۱۷) آیه ۱۳۴ از آیات کلیدی این سوره است و در آن انبیاء به‌عنوان حجت تاریخی و عقیدتی معرفی می‌شوند. خدا این را حقی بر بندگان می‌داند که برای آن‌ها حجت بفرستد.
- (۱۸) آیه ۱۳۵ آیه‌ای است که نشان‌دهنده‌ی انتظار همگان از تاریخ است. تاریخ مملو است از اتفاقاتی که باید فرجام و سرانجامی داشته باشند. این آیه بیان‌گر فرجام و سرانجام تاریخ و بخشیدن شفافیتی به سیر تاریخ است که آن هم در یک کلمه خلاصه می‌شود در «شفافیت تاریخ و برملائی هدایت‌یافتگان».

فضاشناسی (روح عمومی حاکم بر سوره)

بر اساس بحث‌هایی که در سوره می‌شود، می‌توانیم به‌اندازه‌ی توان عقل خودمان یک نظم به روح عمومی سیر آیات هم ببخشیم:

- حضور «او» در پرورده‌ها و پروژه‌ها: خدا در آیات این سوره به موسی می‌گوید «أسمع و أری»؛ تو را می‌بینم و می‌شنوم. یا اینکه تک‌تک صحبت‌هایی که با موسی دارد و خواسته‌های او را اجابت می‌کند، یا ورودی که به پروژه‌ی حضرت محمد دارد و کارکرد کتاب را برای او توضیح می‌دهد.

- اصل هدایت و بیان: این سوره جزء سوره‌هایی است که واقعاً مبنایی است برای روش توضیح هدایت.
- ذکر مسئولیت توانمندان و ظرفیت‌داران: برخوردی که همان ابتدای سوره با حضرت محمد در مورد کارکرد سوره ذکر شده است؛ در واقع با ذکر توانمندی‌هایی که ایشان دارد، ایشان را توجه می‌دهد به آن توانمندی‌ها تا ایشان را بارور کند. یا با موسی برخورد می‌کند و می‌گوید ما از قبل هم بر تو منت گذاشته بودیم. یا اینکه بعد از هبوط ظرفیتی برای هدایت ذکر می‌شود. همه‌ی این‌ها در واقع تجهیز و ذکر توانمندی است.
- نمایش جهت تاریخ: ضمن اینکه این سوره نمایش جهت تاریخ هم هست. یعنی لحظه‌ای که «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْتِي» توسط ساحران به کار برده می‌شود، یا فرعون «أَشَدُّ وَأَبْتِي» را در مورد عذاب خود به کار می‌برد. بنابراین «ابقی» هم از جانب فرعون و هم از جانب ساحران در مقابل او به کار برده می‌شود؛ همین‌طور از جانب خدا در مقابل پیامبر به کار برده می‌شود (وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْتِي) و یک جهت‌دهی تاریخی قائل می‌شود.
- تجهیز تاریخی: سوره حاوی تجهیز تاریخی است که توضیح آن داده شد و من بیشتر روی آن توقف نمی‌کنم.
- تجهیز دانش استراتژیک: این سوره همچنین تجهیز دانش استراتژیک هم هست. نوع مواجهه با حضرت محمد و بحث‌هایی که در جلسات گذشته داشتیم، در واقع تجهیز حضرت محمد است.
- آرامش بخشی و امیدآفرینی: شروع این سوره بر مبنای امیدبخشی به پیغمبر است که می‌گوید مشقتی را که بر سر راه خود احساس می‌کنی، در حقیقت مشقت نیست، جای این مشقت‌ها را با خشیت عوض کن تا بتوانی راه را پیش ببری.
- گزاره‌هایی مبنی بر افزایش ایمان.

مشارکت‌کننده‌ی سوم

روش‌شناسی

بعد از موارد عنوان‌شده راجع به کلیت سوره، می‌توانیم نگاهی هم داشته باشیم به اینکه روش مواجهه‌ی خدا در این سوره چگونه بوده است - هم با افرادی که داستان‌شان در سوره آمده و ذکر شده است، هم به‌صورت کلی که ببینیم کلیت سوره هم خطابی است به پیامبر و ما برای اینکه از پند آن استفاده کنیم.

از یک منظر می‌توانیم این را بررسی کنیم که با افرادی که نامی از آن‌ها در این سوره آورده شده یا مشکلی از آن‌ها ذکر شده است چگونه برخورد شده است. دیده می‌شود که هم در کلیت سوره، با توجه به دو آیه اول سوره، مشکل پیامبر ذکر شده و کل سوره در جواب مشکل پیامبر آمده و چه در مشکلاتی که موسی در روایت در سر راه هدایتش داشته است، خداوند مسئله‌ی محوری مخاطب خودش را تشخیص می‌دهد و به رسمیت می‌شناسد و فقط آن را تصحیح می‌کند؛ به این معنا که برای مخاطب واضح می‌کند که این مشکل نباید همه‌ی دیدگاه تو را بگیرد و توانایی‌های دیگری هم وجود دارد. یعنی با مشقت پیامبر در هدایت و لکنت و ترسی که موسی برای برخورد با فرعون داشته است، این‌گونه برخورد می‌کند که اولاً آن را تخطئه نمی‌کند بلکه به رسمیت می‌شناسد؛ ثانیاً پیامبر یا موسی را به این نکته توجه می‌دهد که تنها جزئی از هستی هستند.

با آوردن آیاتی از کل جهان (آیات ابتدایی سوره تا آیه‌ی هشت) از حضور خودش در همه جا و علمش به نهان و نهان‌تر می‌گوید و اینکه دنیا خیلی بزرگتر از حیطه‌ی هدایت و مسئولیتی است که پیامبر (که اکنون در این مقطع خاص به هر دلیلی دچار یک ناتوانی و رنج در مسیر آن مسئولیت شده) دارد و پیامبر را متوجه این می‌کند که حتی او هم تنها جزئی از این دستگاه عظیم است و این دستگاه در مسیر خود در حال پیش رفتن است و توانایی‌ها و امکاناتی که پیامبر در کل جهان پیرامون خود دارد، جلوی چشم پیامبر می‌آورد. با موسی هم که صحبت می‌کند تمام امکاناتی نظیر دست (ید بیضاء) و عصا و برادر موسی و همه را توانایی‌های پیرامون موسی می‌شمارد و متذکر می‌شود که تمام این توانایی‌ها پتانسیل تغییر را دارد. ضمن اینکه خود قرآن را هم به‌عنوان پتانسیلی که می‌تواند رهنمود و پند و ذکر را برای پیامبر داشته باشد، مطرح می‌کند.

در طول کل سوره هم راه‌هایی برای برون‌رفت از وضعیت بیان می‌کند. با مثال آوردن از داستان آدم، آموزش و هدایت را بیان می‌کند. برای پیامبر در آیات اول خشیت و پندپذیری را به‌عنوان راه برون‌رفت بیان می‌کند. به موسی در جایی که موسی می‌خواسته از دست فرعون فرار کند، می‌گوید از همه‌ی مفرّها، از راه دریا و خشکی، استفاده کن، راه برون‌رفت از مشکلی که داری برای تو گشوده خواهد شد.

منظر دوم این است که روش برخورد کل سوره چگونه است. هر جای سوره که در آستانه‌ی بیان یک روایت جدید است، چه پیش از بیان روایت موسی و چه پیش از بیان روایت آدم، ابتدا تلنگری به مخاطب نسبت به کل روایت پیش رو می‌زند تا ذهن مخاطب را آماده کند و بعد به

ارائه‌ی گزارش تاریخی خود می‌پردازد. مثلاً پیش از شروع داستان موسی می‌گوید «تواز روایت موسی با خبری» و پیش از روایت آدم می‌گوید «در آدم عزم استواری ندیدم». نکته‌ی بعد اینکه به‌صورت سراسری و سریع و شتاب‌زده عمل نمی‌کند، بلکه متنی تفصیلی از هر کدام ارائه می‌دهد و گزارشی تاریخی از هر کدام بیان می‌کند تا پندپذیری مورد نظرش صورت بگیرد.

ضمن گفتن سیر تاریخی آدم و موسی خروجی‌هایی را هم برای مخاطب قرار می‌دهد. انواعی از روش‌برخوردها بیان می‌کند، تذکراهایی می‌دهد راجع به سیر داشتن و روند فراز و فرود داشتن هر چیز، با یادآوری خلقت و حضور خود به مخاطب امید و استواری می‌بخشد. بیان می‌کند درخواست‌هایی که در مقاطع مختلف بیان شده، چه از سوی موسی زمانی که یار می‌طلبد و برطرف شدن لکت زبانش را می‌خواهد، و چه موقعی که آدم توبه می‌کند و هدایت می‌خواهد، می‌گوید چنین مواردی هست و توصیه‌هایی هم می‌کند برای اینکه بتوانیم هشدارها را با تو بیان کنیم - این تو هر مخاطبی است که با قرآن مانوس می‌شود یا حتی هر مخاطبی که از قرآن صرفاً به‌عنوان یک کتاب روش برخورد و کمکی استفاده می‌کند - برای روندها و پروژه‌های خود. می‌گوید ما قرآن را عربی نازل کرده‌ایم، یعنی هم‌زبان می‌شویم با کسی که قرار است مخاطب این آیات باشد و انواع هشدارها را برای او می‌آوریم و با راه تقوا آن پندپذیری را تضمین می‌کنیم.

تأکیدهای کلیدی سوره (نمایه‌های اصلی)

در کلیت آنچه گفته شد نکته‌هایی ذکر شد، ولی اگر بخواهیم جمع‌بندی‌ای داشته باشیم از تأکیدهای ویژه‌ای که در کل سوره وجود دارد و نوعی برجستگی را در کلام سوره ایجاد می‌کند، به این نکات می‌توانیم اشاره کنیم:

- آیات ۲ و ۳ که مذمت مشقت و ضرورت خشیت را بیان می‌کند و می‌گوید قرآن با رهنمودهایش محمد را توانمندتر کرده است و این‌گونه نیست که بار مسئولیت محمد برای او محدودیت به وجود آورده باشد. این بار مسئولیت چون با رهنمودی همراه است، او را توانمندتر هم کرده است. شاید بتوان گفت آزادی و اختیار عمل فقط این نیست که آدم هر کاری را بتواند انجام دهد، بلکه اینکه انسان بتواند در انجام کاری که بر عهده‌اش هست، توانمند پیش برود، خود یک آزادی عمل است.
- احاطه و استیلای «او» بر هستی را در آیات ۵ تا ۸ می‌آورد و می‌گوید راهکارش خشیت است و خشوع در برابر آموزشی که به وجود می‌آورد. این حضور خدا هم می‌تواند باعث دلگرمی بشود و هم از طرفی اینکه می‌گوید نهان و نهان‌تر را می‌بیند، باعث مسئولیت‌پذیرتر شدن توانمندا در هر جایگاهی که هستند، بشود.

- پرستش او و موضع نماز در آیه‌ی ۱۴ بیان می‌شود. قبلاً در آیه‌ی ۸ تصریح کرده بود که همه نام‌های نیکو به خدا اختصاص دارد و اینجا هم می‌گوید خدایی جز من نیست؛ پس پرستش مخصوص او است. ولی این پرستش به صورت امری مبهم و صرفاً ایمانی ذهنی نیست، بلکه با آوردن کلمه نماز که همان قیام کردن برای برپایی ایده‌ی خیر باشد، خودش این پرستش را معنا می‌کند که هم معرفت در آن است و هم عمل.
- در آیات ۲۴ و ۴۳ هم موضع ضدظلم و ضدطغیانی را هم به موسی تأکید می‌کند. ابتدا او را از پتانسیل‌های تغییر دهنده‌ای که دارد، آگاه می‌کند. به او می‌گوید اگر چوب را می‌تواند مبدل به اژدها کند (اگر این جریان را تمثیل‌وار برداشت کنیم) قطعاً می‌تواند به‌وسیله‌ی ایمان و اعتقاد و روشی که دارد، مانع بزرگی را که سر راه مردم آن سرزمین به صورت متصلب ظاهر شده و از حدود انسانی خودش طغیان کرده نیز تغییر دهد.
- نیازهای پیش‌برنده پروژه را تأمین می‌کند که باز اینجا نشانه‌ای است از اینکه او را تنها نمی‌گذارد.
- روی اصل پرورش تأکید می‌کند. خدا به موسی می‌گوید من تو را برای خود پروراندم و اشاره به کل مسیر زندگی او می‌کند، نه فقط مسیر زندگی موسی پس از رسالت. می‌گوید از کودکی تو را پروراندیم، کاری که برای همه ما انجام داده است و ظاهراً از این طریق می‌خواهد این را عنوان کند که من همه را پرورش داده‌ام و از همه می‌توانم آن مسئولیت را بخواهم.
- حضور خودش را در آیه‌ی ۴۶ درتئیده با همه‌ی روندها بیان می‌کند. موسی بیان می‌کند که ترس دارد و خدا ریشه‌ی این ترس را بی‌اتکایی موسی می‌داند. می‌گوید اگر در هر لحظه به خدا اتکا داشته باشی، به‌واسطه‌ی حضور و ناظر بودن خدا این ترس برطرف می‌شود. البته این حضور و نظارت خدا این معنی را هم در بر می‌گیرد که روش‌های پیشنهادی خداوند را به کار ببندیم.
- نکته‌ی روشی دیگر این است که می‌گوید باید منطق مستقلی داشته باشیم و به دام منطق مقابل خود نیفتی. طرف مقابل موسی (فرعون) با منطق خود می‌خواست با کل ادعای موسی راجع به وجود خداوند مقابله کند، می‌خواهد کل منطق و هدایت طرف را تخطئه کند. مثلاً با گفتن اینکه نسل‌های قبل از او چه کار می‌کردند یا اینکه پروردگار فقط یافته‌ی آن دو تن است یا اینکه شما سحر دارید (مانند آنچه امروز در مورد علوم انسانی در جامعه گفته می‌شود) یا پرورنده‌سازی می‌کند که شما می‌خواهید ما را از سرزمینمان بیرون کنید و با این‌گونه پرورنده‌سازی‌ها می‌خواهد مقابل منطق خدا بایستد؛ ولی موسی در دام ردّ منطق او نمی‌افتد، بلکه تأکید می‌کند بر منطق خودش و درستی‌ای که خودش باور داشته است.

- نکته‌ی روشی دیگر، اصل ریزش عقیدتی است. به این معنی که وقتی ساحران در دربار فرعون کار می‌کردند، باور داشتند که فرعون فرد فوق‌العاده توانمندی است و می‌تواند نقطه‌مقابل تمام ناتوانی‌های آن‌ها را داشته باشد. فرعون تا آخرین لحظه‌ها برای اینکه موسی را در دربار خودش نگه دارد، بر روی ادعای توانمند بود خودش و ناتوانی آن‌ها دست می‌گذارد و مدام این باور را به آن‌ها تلقین کرده است که شما افراد ناتوانی هستید و مجبورید ناتوانی‌های خودتان را با ابر قدرتی مانند من جبران کنید. اما وقتی که ساحران می‌بینند که خدای موسی بسی قوی‌تر از فرعون است و آن‌ها هم می‌توانند در راه هدایت قرار گیرند و هیچ مانعی سر راه توبه و هدایتشان نیست، تکیه‌گاهشان به فرعون فرو می‌ریزد و به تکیه‌گاه اصلی می‌رسند.
- عقوبت طغیان هم در این آیات مطرح می‌شود و بیان می‌شود که فرعون با پای خودش در دریایی رفت که او را فروپوشانید. نتیجه‌ی طبیعی این حرکت فرعون در خلاف مسیر هدایت، باعث شد که به آنجا برسد.
- پرهیز از شتاب یکی از نکات دیگری است که در این سوره روی آن تأکید می‌شود. یک مورد در جایی است که به موسی گفته می‌شود که چه چیز باعث شد تو شتاب کنی و از قوم خود جدا شوی و به سمت عبادت چهل روزه بیایی که باعث شد قوم به انحراف کشیده شوند. جای دیگری هم به مخاطب وحی می‌گوید که از وحی ما به شتاب مگذر و همیشه بگو که خداوند دانش تو را اضافه کند. به نظر می‌آید این عبور سرسری از قوم و وحی بر می‌گردد به جدی نگرفتن پروژه‌ای که در دست دارد و بعد از گذشتن مقداری از پروژه، گمان کند پروژه تمام شده و تا این مرحله که پیش رفته، می‌تواند آن را رها کند. در صورتی که این‌گونه نیست و این پروژه تا هر جا که پیش رود، بار مسئولیت آن با موسی هست و نباید شتاب داشته باشد تا از سر پروژه و هر چیزی که به او محول شده بگذرد.
- اصلی هم هست برای آزمون عقیدتی که نسبت به قوم موسی آن را عنوان می‌کند و به موسی می‌گوید ما عقاید قوم تو را در نبود تو آزمودیم و دیدیم از آن آزمون سربلند بیرون نیامدند. این آزمون عقیدتی برای همه هست نه فقط برای رهبران قوم.
- بدفرجامی حقیقت‌پوشی و فرجام خوش تقوایبشگان، نکته‌ی آخر این سوره است که می‌خواهد بگوید یاد خدا زندگی را آسان می‌کند و وقتی یاد «او» را فراموش کردی، عقوبت آن که نتیجه‌ی طبیعی آن است این است که چه در این دنیا و چه در آن دنیا به زندگی تنگی برسی.

مشارکت‌کننده‌ی دوم^۱

جان‌مایه‌ی محتوای طه (جوهرکشی)

پس از بحث‌هایی که شد به بررسی جان‌مایه‌ی سوره می‌رسیم. این سوره در واقع سوره‌ی تبیین هدایت است. اگرچه قرآن تماماً هدایت است، ولی در این سوره مخصوصاً خود بحث هدایت و شکل‌گیری آن به شکل کامل و میسوط بررسی شد. در شش سوره‌ی تاریخی نامبرده، سوره‌ی اعراف شروعی مانند سوره‌ی طه دارد که بحث هدایت هم در آن بسیار مطرح است، ولی تیک‌هایی که در این سوره به بحث هدایت زده می‌شود، نسبت به سوره‌ی اعراف بیشتر است. مثلاً سوره‌ی انبیاء هم یک سوره‌ی تاریخی است، ولی مشتقات هدایت در آن یک مرتبه و در شعراء دو مرتبه آمده و در هود و مؤمنون اصلاً چیزی از مشتقات هدایت نیامده است. به همین دلیل این سوره ویژگی‌های خاص خودش را پیدا می‌کند. از جمله مشتقات هدایت می‌توان به آیات ۲ و ۳ اشاره کرد، همان آیاتی که شروع به هدایت محمد(ص) می‌کند و همچنین نوع بررسی داستان فرعون و سامری و زاویه‌ی نگاه به داستان، هدایت است. مثلاً در آیه‌ی ۷۹ می‌گوید «و فرعون قوم خود را گمراه کرد و به جایی نرساند و هدایت نکرد» (وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَاهَدَى)؛ یا آیه‌ی ۱۳۵ که با مشتقات هدایت این سوره را پایان می‌دهد و می‌گوید: «فَسَعَلَمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى»؛ «زودا که بدانند رهروان راه راست کیان‌اند و هدایت‌یافتگان کدام‌اند؟».

برای اصل هدایت می‌توانیم مرتبه و جایگاه قائل شویم. این اصل یک جایگاه و مرتبه در مرتبه‌ی الاهی، یک جایگاه در مرتبه‌ی پیامبر و یک جایگاه هم در مرتبه‌ی انسانی دارد. البته جدا کردن مرتبه‌ی پیامبر از مرتبه‌ی انسان نه از باب جدا بودن خود پیامبر از انسان است؛ بلکه از مرتبه‌ی حامل وحی است که مرتبه‌ی پیامبر از مرتبه‌ی انسان جدا می‌شود. به این شکل است که ظهور و بروز هدایت در تاریخ شکل می‌گیرد.

چهار آیه‌ی کلیدی در این سوره راجع به جایگاه خداوند و هدایت است که یک هدایت دائم را متذکر می‌شود. آیه ۵۰ اعطای خلق و در پس آن هدایت را مطرح می‌کند:

(۱) «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»؛ «پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیز را به آن عطا و سپس آن را هدایت کرده است». نوعی ممزوج بودن هدایت و خلق و توأم بودن آن دو با هم در این آیه مطرح شده است.

۱. در این بخش همان دوست مشارکت‌کننده که به عنوان نفر دوم طرح بحث کرد، مجدداً محورهایی را مورد بحث قرار می‌دهد.

(۲) آیهی ۴۷ سلام خدا بر هدایت‌یافتگان است: «وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی»؛ «درود بر آن کسی که از هدایت پیروی کرد». این آیه متأسفانه در زیر اعلامیه‌هایی به کار می‌رود که بخواهند طرف مقابل را بکوبند و در مقابل شخصی به کار می‌برند که حالت فرعون‌ی داشته باشد؛ به‌نوعی تحریف از کلام صورت می‌گیرد و استفاده‌ی ابزار صورت می‌گیرد؛ چون در کسی که این آیه در مقابل او به کار برده می‌شود، دافعه ایجاد می‌شود، چون آیه در مقابل فرعون گفته شده است. در حالی که این آیه سلام خداست بر همه؛ می‌تواند شامل فرعون بشود، حضرت محمد و دیگران هم می‌توانند شامل آن شوند.

(۳) آیهی بعد (آیهی ۱۲۳) حاوی فرستادن هادی بعد از هبوط است: «فَاَمَّا يَاۤئِيۡنٰكُمْ مِّنۡیْ هُدٰی فَمَنْ اتَّبَعَ هُدٰی فَاِلَّا ضِلًّا وَّلَا يَشْعٰی»؛ «پس اگر از جانب من برای شما رهنمودی برسد، هرکس از راهنمایی من پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت». گفتیم که در این سوره و سوره‌ی بقره است که بحث هدایت بعد از هبوط مطرح می‌شود.

(۴) آیهی دیگر، آیهی ۱۳۴ است که خدا می‌فرماید: «وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنَا هُمۡ بَعْدَ اٰیٰتِنَا لَوْلَا اَرْسَلْنَا رَبًّا سُوۡلًا فَنَتَّبِعَ اٰیٰتِكَ مِنَۢ قَبْلِ اَنْ نَّذِلَّ وَّنَحۡزٰی»؛ «و اگر ما آنان را قبل از [آمدن قرآن] به عذابی هلاک می‌کردیم قطعاً می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم». خداوند در این آیه حق انسان می‌داند که از خدا مطالبه‌ی ارسال رسول کند. البته حقی تکوینی نه حقی که ما بخواهیم برای خدا به‌عنوان وظیفه قائل شویم.

«جایگاه پیامبر و هدایت» در این سوره مشخص می‌شود که آن ابلاغ وحی و نه وکالت است. آیات ۲ و ۳ این مسئله را تبیین می‌کند. آیهی ۱۳۲ در سیری که پیغمبر می‌دهد می‌گوید: «پیامبر! این ما هستیم که به تو روزی می‌دهیم، تو به ما روزی نمی‌دهی».

جان‌مایه‌ی بعدی، «عمل به وحی» است. اصلاً سبک آیهی ۹ و نوع گویشی که در داستان موسی با پیامبر صورت می‌گیرد، بیانگر این انتظار است که حضرت (محمد) بر مبنای آن «عمل» بکند.

جان‌مایه‌ی دیگر، «تذکر» و «یادآوری فراموش‌شدگان» است که الان هم خیلی جای آن خالی است. چندین واژه‌ی کلیدی در قرآن و در این سوره است.

نکته‌ی دیگر این است که در این جایگاه، «انتظار از انسان در مقابل هدایت» مطرح می‌شود که پیامبر هم شامل این جایگاه می‌شود. این انتظار چیزی نیست جز پذیرش وحی (هدایت بعد از هبوط)، گسترش وحی و پایداری بر وحی. انتظار موسی از بنی اسرائیل چیست؟ وقتی موسی به کوه طور می‌رود، انتظار موسی این است که آن‌ها بر هدایت و وحی‌ای که آمده، پایدار باقی بمانند.

در مقابل، تقدیس ساحران به سبب پایداری شان است. فرعون به ساحران می گوید من دست و پای شما را خلاف هم قطع می کنم و به درخت نخل می آویزم (بدن را در شاخه های بیرونی درخت نخل فرو می کرده اند). ولی ساحران مقاومت و پایداری می کنند و در سوره ی طه مورد تقدیس قرار می گیرند.

راه هدایت مشکلاتی هم در پی دارد؛ هم برای پیامبر و هم برای انسان ها. هم پیامبر در مرتبه ی پیامبری خود مورد آزمون قرار می گیرد و هم انسان ها. آنچه به پیامبر گفته می شود این است که محمد نباید انتظار بیش از حد از خودش داشته باشد و مشقت نابجا به جان خود بخرد و تعجیل و فرصت سوزی هم نباید بکند؛ در آیه ۱۱۴ می فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ «در [خواندن] قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن و بگو پروردگارا بر دانشم بیفزای.»

برای مدار انسان ها، داستان بسیار زیبای سامری است که نحوه ی ظهور و بروز خرافه در طول تاریخ را به نمایش می گذارد. قوم بنی اسرائیل وابستگی هایی از گذشته با خود آورده بودند؛ یکی محموله ها و زیورهای مادی که با خودشان آورده بودند و دیگری، دو محموله ی اعتقادی که یکی گوساله پرستی بود که هنوز با آن مانوس بودند و دیگری صدای گاو بود که در حقیقت جلوه ای از سحر بود که آن هم به جامانده از ایدئولوژی زمان گذشته بود.

داستان سامری آراستن نفس را هم به نمایش می گذارد. وقتی موسی از سامری می پرسد چرا این کار را کردی؟ سامری پاسخ داد نفسم این کار را بر من آراست. خدا می گوید هر کسی بر نفس خودش بصیر است.

مسئله ی بعدی، برتری طلبی فرعون است. ما اصولاً وقتی قرآن را می خوانیم خودمان را جای انسان های خوب می گذاریم و کمتر سعی می کنیم جای فرعون یا ملاء و مترف و مهتران بگذاریم! چون نمی خواهیم جایگاهمان دچار خدشه شود.

آیه ی ۱۱۵ هم نشناختن جایگاه را مطرح می کند: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِ الْجَنَّةِ كُلُوا شَرَابًا وَلَا تُصَلُّوا عَلَیَّ وَلَا تَبْجُلُوهُ عَزْمًا»؛ «ما از پیش به آدم سفارش کردیم ولی فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم». این آیه می خواهد بگوید انسان باید موقع و جایگاه خودش را درک کند و این عدم درک جایگاه است که انسان را از هدایت خارج می کند. شیطان هم از این راه وارد شد؛ یعنی خلط جایگاه ها و از طریق وعده دادن جایگاه ملک شدن و خالق شدن انسان را فریفت. این ها می تواند مشکل انسان بر سر راه هدایت باشد.

هدی صابری: متشکرم از دوستان. وقت به انتها رسیده است. من از بحث خودم صرف نظر می‌کنم که آقای مهندس میثمی بتواند بحثشان را در حد وقتی که به ایشان اختصاص داده شده، تمام و کمال بیان کنند. الان دوستان هر کدام در حد یک دقیقه درک و دریافت کلان خود از سوره را بیان می‌کنند.

مشارکت‌کننده‌ی اول: یکی از موضوعاتی که هنوز جای کار دارد و در بحث ما به آن کم بها داده شد، این است که بتوانیم رابطه‌ی عنوان‌ها با هم را نیز تبیین کنیم. بالاخره حکمتی بوده که خدا می‌آید از خلقت می‌گوید، بعد داستان موسی را بیان می‌کند، بعد رستاخیز را طرح می‌کند، بعد وارد داستان آدم می‌شود، بعد دو توصیه می‌کند و دو درس تاریخی می‌دهد و توصیه‌اش به پیامبر را می‌گوید و آخر بحث هم انتظار از انسان را بیان می‌کند. اگر بشود تبیین کرد با چه منطقی این‌ها کنار هم قرار گرفته‌اند، می‌تواند بحث را تکمیل کند.

مشارکت‌کننده‌ی دوم: با توجه به شرایط جدیدی که پیش آمده و بحث «جریان‌های سیاسی بی‌سر» که به صورت خوجوش جلو می‌رود، مطرح شده و به نوعی، یک گاردی (موضع تدافعی و سلبی) در مقابل هدایت هست، به نظرم این سوره می‌تواند تفاوت بین هدایت و قیومیت را مشخص کند و این جاری کار جدی در سوره دارد.

سخنرانی مهندس میثمی درباره‌ی سوره‌ی «طه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با تشکر از دوستان به ویژه آقا هدی. دم افطار است می‌خواهیم میانبر بزنیم. در این داستان سوره‌ی طه، آنچه من را جذب کرد و خیلی با آن انس گرفتم، آیات ۱۳ و ۱۴ سوره‌ی طه بود که خدا خطاب به موسی بعد از آنکه از پیش شعیب می‌آید و با خانواده‌اش به طرف مصر می‌رفته و داستان مشاهده‌ی آتش برایش پیش می‌آید و از صورتی به سیرتی متحول می‌شود، می‌گوید: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴)». این به نظر من تنها آیه‌ایست که وحی را خوب عریان نشان می‌دهد؛ بدون اینکه اختلاف گرامری و صرف و نحوی روی آن باشد. در آیه‌ی ۱۱۰ سوره کهف می‌گوید «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَٰهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» که در فهم آن اختلاف هست و غالب مترجمان و مفسران می‌گویند «ما بشری مثل شما هستیم» جز اینکه "به ما وحی می‌شود". درحالی‌که همه‌ی کفار بشر بودن انبیا را قبول داشتند: «وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا». این نگاه به وحی، به یک گمراهی‌هایی منجر می‌شود که بگویم وحی یک پدیده‌ی خاص و حوزه‌ی دست‌نیافتنی و غیرقابل استدلال است و چون ما مذهبی‌ها به وحی اعتقاد داشتیم، اگر قبول کنیم حوزه‌ای است که استدلال ندارد و دست‌نیافتنی و پدیده‌ی خاص و مدرکات ویژه‌ی هست، از حوزه‌ی استدلال عقل خارج می‌شود و می‌تواند حکومت دیکتاتوری و شعبان‌بی‌مخ‌پروری از درون آن بیرون آید - چون حوزه‌ای است که استدلال و پاس‌خگویی در آن نیست.

ولی این آیه کاملاً تکلیف را روشن می‌کند؛ به موسی می‌گوید: «خوب گوش‌هایت را باز کن و بین چه چیزی به تو وحی می‌شود؛ من تو را (براساس رجحان‌ها و امتیازاتی که داری) اختیار کردم». بعد می‌گوید که جایگاه من چیست؟ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا»؛ «جایگاه من این است که من خدا هستم، خدایی هم جز من نیست». بعد می‌گوید «فَاعْبُدْنِي». فاء در این آیه، فای نتیجه و تفریع است؛ یعنی پس بنده‌ی من باشید، بندگی و عبادت کنید. به موسی می‌گوید جایگاه تو بندگی است. اینجا به نظر من یک استدلال توحیدی مطرح می‌شود که رابطه‌ی خدا و انسان را بیان می‌کند و این خیلی مهم است؛ جایگاه من خدایی کردن است و جایگاه تو بندگی کردن است و این افتخار را به تو می‌دهم که بنده‌ی زر و زور و تزویر نشوی؛ بنده‌ی اربابان متفرق نشوی؛ بنده‌ی خدا باشی و این اساس رشد بشر است. وحی هم این‌طور تعریف می‌شود؛ یعنی خدا می‌گوید این دره‌ی منطقی که بین خدا و بنده ایجاد می‌شود، با هیچ چیز پر نمی‌شود - هر چند یکی موسی و دیگری خدا باشد؛ بالاخره این خداست و این موسی.

این رابطه‌ی انسان و خدا رابطه‌ی بسیار سریعی است. اگر سرعت سیر صوت را ۳۴۰ متر در ثانیه و سرعت نور را ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه بگیریم، رابطه‌ی انسان و خدا اصلاً زمان‌بردار نیست؛ یعنی ما یک رابطه‌ی وجودی و بندنافی با خدای خالق داریم. اگر درک وحی به این رابطه‌ی خالق و مخلوق برسیم، بسیاری از مشکلاتمان حل می‌شود. ما در فرهنگ جاری خدا را اثبات می‌کنیم؛ در واقع خدا را خلق می‌کنیم و این خدا مخلوق می‌شود؛ و این می‌شود که، آقای کردان بعد از سی سال که در این نظام آموزشی غوطه‌ور بوده، می‌گوید من سه بار با خدای خود خلوت کردم؛ ولی همزمان دروغ هم می‌گوید. چرا که این خدای خالقش نیست، خدای عالم نیست، خدای سمیع و بصیر نیست؛ خدایی که دیالوگ بین قلب و ذهن آدم است، نیست. این خدای خالق خیلی مشکلات را حل می‌کند و اگر ما این را هسته‌ی مرکزی این سوره و قرآن بگیریم، من یک بررسی کردم، دیدم ده - پانزده مورد چالش‌های بزرگ ایران و جهان را می‌تواند حل کند. از جمله اینکه این روش خدانشناسی قرآن موجب می‌شود که ما از نود درصد بحث‌های کلامی که برای اثبات خدا در نظام آموزش جاری ما آن هم با پول نفت مردم انجام می‌شود، نجات پیدا کنیم. نود درصد بحث‌های کلامی ما اثبات خداست؛ ولی قرآن این را قبول ندارد؛ می‌گوید اگر اثبات خدا برای آگاهی بیشتر است، شیطان که خدا و خالقیت خدا را قبول دارد؛ پدر همه‌ی منکرین و منافقین و مشرکین هم هست، همه خدا را قبول دارند، پس چرا باید خدا را اثبات کنیم؟

مسئله‌ی دیگر اینکه این درک از وحی و رابطه‌ی انسان و خدا، یک زبان مشترک ایجاد می‌کند که این زبان هم می‌تواند محلی باشد، هم منطقه‌ای باشد و هم جهانی. وقتی شیطان خالقیت خدا را قبول دارد، فرعون خالقیت خدا را قبول دارد، نمرود قبول دارد، بت‌پرستان قبول دارند (چهار آیه داریم که بت‌پرستان می‌گویند خالق آسمان‌ها و زمین خداست^۱؛ نمرود در مقابل این استدلال بهت زده شد) می‌توان به زبان مشترکی برای گفت‌وگو رسید.

این زبان مشترک خیلی چالش‌ها را حل می‌کند. ما اصلاً کلید فهم‌هایمان متفاوت است یکی با پارادایم ارسطویی وارد قرآن می‌شود، دیگری با کلید فهم دیالکتیک یا هرمونیک یا علم یا برخی با دیدگاه‌های طبقاتی به قرآن ورود می‌کنند. از بدو امر کلید فهم‌هایمان فرق می‌کند. ولی این کلید فهم که قرآن مطرح می‌کند، یک زبان مشترک است که تئوری طبقات را در هم می‌نوردد. وقتی که خدا به موسی می‌گوید برو با فرعون برخورد کن، می‌گوید با وی با قول لَئِن سَخِرَ بَكَو. قول لَئِن چیست؟ «إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (شعراء: ۱۶). ما رسول خدای

۱. «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَنَحَرَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» (عنکبوت: ۶۱). آیات با مضمون مشابه عبارتند از: آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی لقمان؛ آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی زمر؛ آیات ۹ و ۸۷ سوره‌ی زخرف.

پرورش دهنده‌ی بشریت هستیم. هدف از این سخن موسی و هارون این است که فرعون نتواند ادعای خدایی کند. ظاهرش ساده است، ولی بعد از اینکه موسی این را به فرعون گفت، فرعون به اطرافیانش می‌گوید: «الْأَشْتَمُونَ» (شعراء: ۲۵). یعنی خوب گوش دهید: این خط برانداز است! ولی اطرافیان فرعون متوجه نبودند که ربوبیت فرعون نقض می‌شود و یک خط واقعاً برانداز است. به هر حال، موسی با این زبان مشترک با فرعون هم می‌تواند دیالوگ کند. در سوره‌ی غافر روایت شده که وقتی فرعون می‌خواسته موسی را بکشد، یک رجل آل‌فرعونی می‌آید به فرعون می‌گوید به چه دلیل می‌خواهی موسی را بکشی؟ «أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» (غافر: ۲۸). تو چه کسی را می‌خواهی بکشی؟ کسی که می‌گوید رب من الله است. تو هم که الله خالق آسمان و زمین را قبول داری، پس ربوبیتش را هم بپذیر. منطق وحی را به این سادگی و راهبردی و کاربردی بیان می‌کند. می‌گوید آقای فرعون تو خدا را قبول داری. خدا خالق آسمان و زمین است. تقابل بر سر این است که می‌گویی من رب هستم؛ «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴). بعد می‌گوید همان خالق آسمان‌ها و زمین را رب هم بگیر و این منطق وحی است.

جوهره‌ی این منطق همان است که خداوند به حضرت محمد می‌گوید: «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» یعنی بخوان و بفهم؛ خوانش این‌گونه باشد؛ به نام پروردگار. کدام پروردگار؟ همان که خالق است. یعنی رابطات با خالق را به ربوبیت هم ارتقاء بده. اگر که ما رابطه‌ی خدا و انسان را رابطه‌ی خالق و مخلوق بگیریم، این امر زبان مشترکی به ما ارزانی می‌دارد که می‌توانیم به وحدت ملی، وحدت محلی و وحدت جهانی و یونیورسال هم برسیم. این زبان، زبان تمام ادوار طبقاتی است؛ در تمام ادوار، این زبان، مشترک بوده است و نتیجه‌ی مهم آن هم جدال احسن است.

ما در آموزش‌های جاریمان وقتی که می‌گوییم جدال احسن بکنیم، در بهترین حالت می‌رویم تضادهای آن قوم یا حزب یا فرد یا دشمن را کشف می‌کنیم و بعد تضادهایش را کف دستش می‌گذاریم و به دلیل این تضادها با او برخورد می‌کنیم و به اصطلاح عامیانه، «رویش را کم می‌کنیم!» ولی جدال احسنی که قرآن مطرح می‌کند، ناشی از این زبان مشترک است. موسی به فرعون می‌گوید که من می‌خواهم با تو بحث و دیالوگ کنم؛ ولی بر اساس اعتقاد و نقطه‌قوت تو می‌خواهم با تو برخورد کنم؛ نمی‌خواهم تضادهایت را کشف کنم و کف دستت بگذارم. مؤمن آل‌فرعون هم به فرعون می‌گوید «أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ». تو الله را قبول داری؛ این نقطه‌قوت توست، ربوبیت خدای خالق را هم بپذیر و موسی را هم نکش. به همین دلیل فرعون از خط کشتن موسی منصرف می‌شود.

ما به دلیل رسوب فرهنگ طبقاتی در خودمان، اصلاً این برخورد را قبول نداریم. مگر می‌شود با فرعون برویم برخورد کنیم! مگر می‌شود استدلال ما اثرپذیر باشد! اما واقعیت این است که اثر دارد. چرا؟ چون با نقطه‌قوت فرعون برخورد می‌کنیم که آن هم در برابر این پرسش که آسمان و زمین را چه کسی خلق کرده، می‌گوید الله. چیزی دیگری ندارد. ما روی این زبان مشترک کار نکرده‌ایم. علت این بوده است که ما بشر را از هستی‌های قبل او جدا می‌کنیم و این بشری که صاحب ذهن شده یک ایدئولوژی‌ای را برای اثبات خدا استخدام می‌کند. این است که معرفت‌شناسی از هستی‌شناسی جدا می‌شود؛ ولی قرآن این کار را نمی‌کند.

از شیخ شلتوت رئیس اسبق جامع الازهر مصر پرسیدند که نظرت در مورد دعای کمیل چیست؟ گفت بهترین روش دیالوگ با خداست. حال ما وقتی که به زندان می‌رویم، ارتباطات زیادی داریم. درب اول و دوم و درب سلول را که می‌بندند، انگار که تنها هستیم؛ ولی راه پیوند و دیالوگ با خدا تازه شروع می‌شود. دعای کمیل، راه دیالوگ با خداست. موسی کلیم الله است. دیالوگ با خدا را مطرح می‌کند؛ یعنی دائم با خدا حرف می‌زند.

ولی ما فکر می‌کنیم که خدا یک پدیده‌ی خاص متافیزیک یا ماوراء الطبیعه یا سوپرنیچر است و اصلاً نمی‌شود با او «حرف زد». درحالی‌که موسی این راه را به ما نشان می‌دهد. می‌گوید هستی که هست و گذری در نیستی ندارد؛ تو می‌توانی با این هستی رابطه‌ی مستقیم داشته و دیالوگ کنی. اگر در سیر این دیالوگ به نیستن‌انگاری رسیدی، می‌توانی بگویی نه؛ این راه غلط است و دیالوگ را ادامه بدهی. مثلاً حضرت علی به خدا می‌گوید که عذاب نیست، رفت و مهربانی است؛ «كُتِبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ» (انعام: ۱۲). من عذاب را از کجا بیرون بکشم؟ عذاب از ذات خدا بیرون نمی‌آید. اصلاً نمی‌تواند عذاب را در بیاورد. بعد به صفات فعل خدا می‌رسد. می‌گوید آیا آدم فاسق با آدم مؤمن برابر است؟ نه، برابر نیست. بنابراین عدل الهی ایجاب می‌کند که جهنم و بهشتی باشد، مکافات باشد، حساب و کتابی باشد.^۱

۱. اشاره به این فراز از دعای کمیل است: «أَفْتَرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا أَلْهِي وَيَحْمَدُكَ لَسْمَعُ فِيهَا صَوْتُ عَبْدٍ مُسْتَلِمٍ سَبِيحٌ (بَسْبُحٌ) فِيهَا مَخْلَقَتُهُ وَذَائِقُ طَعْمٍ عَذَابِيهَا بِعَيْبَتِهِ وَحُسْبٌ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَهُوَ يَصْخُرُ إِلَيْكَ صَبِيحٌ مُؤَمِّلٌ لِرَحْمَتِكَ وَبِنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرَبِّهِ بَيْنَكَ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ يَبْقَى فِي الْعَذَابِ وَهُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَتْ مِنْ حِلْمِكَ أَمْ كَيْفَ تُوَلِّئُهُ النَّارَ وَهُوَ يَأْمَلُ فَضْلَكَ وَرَحْمَتَكَ أَمْ كَيْفَ يَحْرِفُ لَهَيْبَتِهَا وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَتَرَى مَكَانَهُ أَمْ كَيْفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ أَمْ كَيْفَ يَتَقَلَّبُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ أَمْ كَيْفَ تَرْجُوهُ رَبَّائِيَّتِهَا وَهُوَ يَنَادِيكَ يَا رَبُّهُ أَمْ كَيْفَ يَرْجُو فَضْلَكَ فِي عَيْبَتِهِ مِنْهَا فَتَتَرَكُهُ (هَتَرَ كَدَهُ) فِيهَا هَيْبَاتٌ مَا ذَلَّتْ الظُّنُّ بَكَ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ وَلَا مِثْبَةُ لِمَا عَامَلْتَ بِهِ الْمُؤَحَّدِينَ مِنْ رَبِّكَ وَإِحْسَانَاتِ قِبَالِيْقِينَ أَفْطَحَ لَوْلَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْدِيْبِ جَاحِدِيْكَ وَقَضِيَّتِ بِهِ مِنْ إِخْلَاقِ دِمْعَانِدِيْكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كَلْهَاتٍ بَرْدًا

اینجاست که به این می‌رسد که هر بشری که عذاب خودساخته و خودخواسته دارد، مستحق این است که عذاب ببیند. عذاب نتیجه‌ی کار بشر است؛ نه کار خدا. این است که از این دیالوگ می‌شود به یک استدلال رسید.

نکته‌ی بعدی اینکه بگوئیم وحی یک پدیده‌ی خاص است و استدلال ندارد، با سخن خدا در سوره‌ی طه همخوانی ندارد. اینجا می‌گوید «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» (طه: ۱۴). استدلال را مطرح می‌کند. در آیه‌ی ۱۰۸ سوره‌ی انبیاء می‌گوید «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنبِيَآئِ الْإِلَهِ وَوَاحِدٌ». بگو به من وحی می‌شود که خدا واحد است. جوهر وحی، خدای واحد است. اگر ما خدای واحد را از وحی برداریم و به تقدم وحی بر خدا برسیم، مشکلاتی که تاکنون داشتیم - این جنگ‌ها و دیکتاتوری‌های مذهبی - نتیجه می‌شود. بر اساس وحی‌ای که اصلاً استدلال ندارد، هر کس می‌تواند برود در راس حکومت قرار بگیرد و بگوید زیر چتر من و دنبال من بیاید مسئول هدایت شما هستم، هیچ استدلالی هم نیست، هیچ سؤال هم نکن و هیچ چیزی هم نپرس و هیچ جوابی هم نخواه!

مهمترین پیامی که در سوره‌ی طه من را جذب کرد این است که اینجا می‌گوید «فَأَسْمِعْ لِمَا يُوحَىٰ»، استدلالی را مطرح می‌کند و این استدلال در سرتاسر این سوره هم وجود دارد. یک نتیجه‌ی آن زبان مشترک بود؛ یک نتیجه‌ی آن هم جدال احسن بود.

همه‌ی انسان‌ها حق طلب هستند؛ همه‌ی انسان‌ها بنده‌ی خدا هستند و رابطه‌ی بندنافی با خدا دارند. ما باید این رابطه را فعال کنیم. «ذکر» یعنی بیدار کردن این رابطه؛ انبیا کارشان ذکر بود. انبیا کارشان این بود که خدا را وارد معادلات بکنند و به‌صورت ذکر در بیاورند، نه اینکه بخواهند خدا را اثبات کنند.

اگر ما خدا را وارد وحی بکنیم و خدا نسبت به وحی تقدم پیدا کند، واقعاً چالش‌های بزرگی را در جامعه‌مان حل می‌کند. نتیجه‌ی دیگری هم از این آیه گرفتیم، بحث اخلاق بود. همین که می‌گوید «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي»، یعنی تو بنده باش. وقتی قبول کردی که مخلوق هستی و آگاه به مخلوق بودن خودت می‌شوی، عبد می‌شوی. عبد کسی است که به مخلوق بودن خودش آگاه می‌شود؛ به نفسش آگاه می‌شود؛ نفسش را می‌شناسد که مخلوق خداست. «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»؛ کسی که بشناسد مخلوق خداست، هم‌زمان خدا را شناخته است.

وَسَلَامًا وَمَا كَانَ (كَانَتْ) لِأَحَدٍ فِيهَا مَقَرًّا وَلَا مَقَامًا (مَقَامًا) لَكَيْكَ تَقَدَّسَتْ أَنبِيَآؤُكَ أَقْسَمْتُ أَنْ تَمْلَأَ مِنْ الْكَافِرِينَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَأَنْ تَحُلِدَ فِيهَا الْمُعَابِدِينَ وَأَنْتَ جَلَّ تَنَاؤُكَ قُلْتَ مُبْتَدَأًا وَتَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعَامِ مَتَكْرَمًا: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ».

اینجاست که اساس اخلاق به وجود می‌آید: ما مخلوق خداییم، عین ربط با خداییم، رابطه‌ی وجودی با خدا داریم. می‌گوییم این خدایی که خالق است، هسته‌ی اصلی است. بعد از خدای خالق به چه چیزی می‌رسیم؟ «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ» (ملک: ۱۴)؟ آیا آن کسی که خلق می‌کند، علم ندارد؟ من سر چاه نفت بودم، می‌دانستم سه هزار متر زیر زمین چه می‌گذرد؛ چون آن را طراحی کرده بودم. یک قفل‌ساز می‌داند مکانیزم درون قفل چیست؛ چون خالق قفل بوده است. خدای خالق به تمام درونیات ما آگاه است و علم دارد. وقتی که به علم خدا برسیم، می‌بینیم کسی که علم دارد، یعنی شنوا نیست، سمیع نیست، بینا نیست، بصیر نیست؟ اگر ما به این برسیم که خداوند خالق، علم دارد، سمیع، بصیر، دانا، شنوا و بینا است، این بزرگترین دستاورد اخلاقی ماست؛ چون با علم به این امر، ما خدا را همیشه ناظر می‌دانیم. من یادم هست مادرم گفت قند نخور. وقتی که مادرم نبود، قند می‌خوردم! مسئله این بود که او را بینا و عالم نمی‌دانستم.

حضرت یوسف وقتی در آن محمصه قرار می‌گیرد، به برهان رب می‌رسد. برهان رب چیزی نیست جز همین که خدا را ببیند. خدا ناظرش باشد. می‌گوید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَجَاءَ بُرْهَانَ رَبِّهِ» (یوسف: ۲۴). آن خانم پارچه‌ای روی بت انداخت و گفت این نبیند من چه می‌کنم. یوسف گفت خدای خالق مگر نمی‌بیند؟ همین بینش یوسف را نجات داد. همین که ما بدانیم خدا می‌بیند و ناظر است، این اساس اخلاق است. از این مسائل در قرآن زیاد است. بعضی متفکران ما می‌گویند که اخلاق از دین قابل استخراج نیست و از عقلانیت به دست می‌آید. دو ادعا هست: اولاً می‌گوییم دین هم یک عقلانیت دارد؛ مبنای عقلانیت دین این است که خدا می‌گوید من جایگاه خدایی کردن است و جایگاه شما بندگی کردن است؛ رابطه‌ی انسان و خدا و رابطه‌ی بندنافی با خدا، اساس استدلال است و خیلی مهم است. دوم اینکه از این استدلال که دینی است، اخلاق هم در می‌آید و همین که ما خودمان را مخلوق و فقیر محض بدانیم و این را در خودمان نهادینه کنیم، خاضع و خاشع بودن از آن نتیجه می‌شود که این‌ها اساس اخلاق الهی است.

یادم می‌آید سال ۴۸ عضو گروهی را در حال خروج از کشور در مرز گرفته بودند؛ آنجا دستگیرکننده گفته بود هدف شما این است که در تاریخ اسمتان ثبت شود؛ اما من همین‌جا دفت می‌کنم، هیچ‌کس هم نمی‌داند. همانجا آن فرد سست شده بود و یک گروهی لو رفت. ولی ما می‌بینیم امام موسی بن جعفر در زندان چنین نکرد.

ما گاندی را دیدیم که گفت که من سی سال با نفسم مبارزه کردم تا اینکه با انگلیس بتوانیم برخورد برنامه‌ریزی شده بکنیم؛ یعنی بر اساس کینه و یا یک کار عکس‌العملی انجام ندهیم. یا

مرحوم مصدق وقتی بقایای را می‌دید آن کار کثیف را در سفر به هلند کرده بود، شروع به گریه کردن کرد و گفت: خدایا ما با امپریالیسم انگلیس درگیر هستیم، با چه افرادی داریم کار می‌کنیم؛ ولی این را حتی به رخ بقایای هم نکشید؛ با اینکه بقایای بعدها دشمن قسم خورده‌ی مصدق شد، هیچ‌وقت از این نقطه‌ضعف او استفاده نکرد. آقای منتظری مثلاً فرزندش (محمد منتظری) را می‌کشند؛ از قاتلش که اسیر هست دفاع می‌کند و بزرگترین مقامش را هم از دست می‌دهد. این‌ها اخلاقیات الهی است. اگر هستی محور و معادباور نباشیم، ما به این اخلاقیات نمی‌توانیم برسیم؛ این‌ها نیاز ما هست.

یک نکته‌ی دیگری که من از این آیات ۱۳ و ۱۴ طه الهام گرفتم و در جای جای سوره هم خودش را نشان می‌دهد، خود تعریف بشر و حقوق بشر است. من نظرم این است که اینجا خداوند بالاترین مقام را به بشر می‌دهد که تو مخلوق هستی. تعریفی از بشر می‌کند که جایگاه بشر در کل هستی کجا است؟ ما اگر بخواهیم الینه و از خودبیگانه نشویم و حرکت خودبه‌خودی انجام ندهیم، اولین کار این است که جایگاهمان را در تکامل و کل هستی بدانیم. وقتی معلوم می‌شود که جایگاه بشر، مخلوق بودن است، مجاز نیستیم از مدار بشر بودن خارج شویم. در تشهد نماز می‌گوییم «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُهُ»؛ شهادت می‌دهم محمد اول عبد است، به مخلوقیت خود آگاه شده، بعد یک رابطه‌ی وجودی و بندنافی با خدا برقرار کرده و بعد هم رسالت روی این سوار می‌شود. رسالت امر محیرالعقولی نیست؛ مولوی می‌گوید:

از عبادت نمی‌توان آنه شد می‌توان موسی کیم آنه شد

سوره‌ی طه به ما نشان می‌دهد یک بشر که حتی قتل (غیرعمد) هم مرتکب شده و در پروسه‌ی غم افتاده، می‌تواند پیامبر بشود «وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ» (طه: ۴۰). این گونه يك موقع ما کسی را می‌کشیم، می‌گویند دیه دارد، رهایش کن! اصلاً در غم نمی‌افتیم و ناراحت نمی‌شویم. ولی موسی وقتی در پروسه‌ی غم افتاد، خدا گفت «فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ»؛ «تو را از اندوه رهانیدیم». سعدی می‌گوید: «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند». این تعریف بشر به‌عنوان مخلوق است که می‌تواند نفی نژاد، نفی جنسیت کند، تضاد زن - مرد و تضادهای نژادی را حل کند؛ تمام امتیازات طبقاتی و دیگر امتیازها با این تعریف از بشر گرفته می‌شود. این مزیتی است که تعریف بیولوژیک بشر ندارد. اما بشر به‌عنوان مخلوق خدا، جایگاه واقعی بشر در کل هستی را مطرح می‌کند.

نکته‌ی دیگر اینکه دین تکامل محور است و عنصر زمان در دین جایگاه بزرگی دارد. آقای طالقانی در بحث «محکم و متشابه» مطرح می‌کنند که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند مانند جامعه‌ی

دیگر باشد. زمان می‌خواهد تا جوامع سیری را طی کنند. اگر خرمان از پل گذشت و در گذشته سنتی بودیم و حال نواندیش شده‌ایم، باید این زمان را به دیگران هم بدهیم؛ فکر کنیم همه مثل خودمان هستند. این است که جایگاه زمان در متن دین مهم است. این دو امتیازی است که سوره‌ی طه و در کل، قرآن دارد و به نظر من مکمل حقوق بشری است که در اثر تجربه به دست آمده است.

هدی صابری: خیلی متشکر از صرف وقت همه و بحثی که آقای مهندس میثمی ارائه دادند.

نشست سی و پنجم: تبیین: دید تاریخی؛ تحلیل تاریخی (۵)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با سلام و عصر به خیر، کسب اجازه از دوستان و تبریک عیدی که دو روز بیشتر با آن فاصله نداریم. ان‌شاء‌الله چشم‌انداز خوبی پشت این عید باشد و جامعه‌ی ایران روی خوش و آسایش، آرامش، امنیت و آزادی را ببیند.

کماکان در مدار تبیین هستیم. داشته‌ها و کارکردهای «او» را بررسی و امروز هم آخرین روز از تابستان ۸۸ را با هم سپری می‌کنیم. از سال گذشته در پی ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، همه‌گامی، مستمر و استراتژیک با «او» بودیم. قدم‌هایی پیش آمدیم. ان‌شاء‌الله که قدم‌های خوش‌تری برداریم و این بحث‌ها برای خودمان و پیرامونمان در بر داشته باشد.

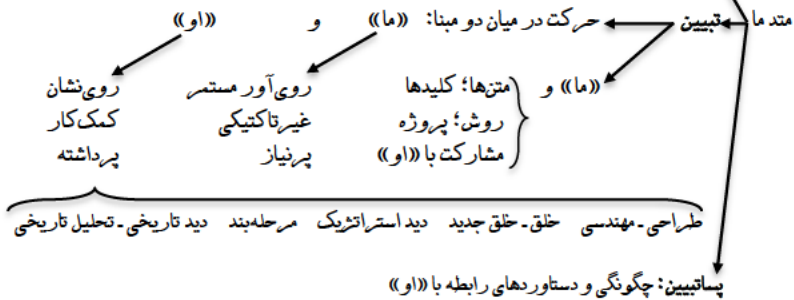
نمودار، تکرار مقدمه‌ی همیشگی جلسات است. نشان‌دهنده‌ی این است که از درون خودمان شروع کردیم. بحران را مورد کنکاش قرار داده و سعی کرده‌ایم راه‌حل پیدا کنیم. راه‌حل، پیشاتبیین، تبیین و پس‌اتبیین بود. الان در تبیین و بین دو مبنا حرکت می‌کنیم؛ مبنا‌ی بسیط، «او» و مبنا‌ی کوچک، خودمان. اگر بنا باشد که بخواهیم از بحران‌ها عبور کنیم و فعال هستی شویم و پروژه تعریف کنیم، در موضع تقاضا هستیم و یکی از وظایف «او» که منتشر در هستی است، وظیفه‌ی عرضه و پاسخگویی است. «او» که در موضع عرضه است، داشته‌هایی دارد؛ طراح و مهندس عالم بود. اهل خلق و خلق جدید هست و بود. دید استراتژیک به ما منتقل می‌کند. مرحله‌بندی را به ما می‌آموزد و دید و تحلیل تاریخی را به ما منتقل و مجهز می‌کند. امروز در ادامه‌ی بحث‌های گذشته، بر «خدای صاحب دید تاریخی و صاحب تحلیل تاریخی» متمرکز می‌شویم.

۱. تاریخ برگزاری این نشست ۳۱ شهریورماه ۱۳۸۸ است.

یک سال، یک نگاه

درون کاوی ← بحرانیابی ← خلاء «او» ← خلاء عضویت ← خروج از وضعیت ← اسباب خروج ← توصیه «او» ← سنت انسان
متد «او»

پیشاتبیین: وداع با یک تلقی - سلام بر یک دیدگاه: هستنده؛ فعال هستی؛ در مدار تغییر؛ اثر گذار



ترجمان «من رفیقم، ره‌گشایم، باب بگشا، نزد من آ»؛ برای بحث این روز ما که با بحث‌های گذشته پیوند دارد، این است که اگر ما در این وادی بخواهیم درب «او» را بزنیم و باب بگشاییم، «او» می‌تواند ما را با توجه به این که بر تاریخ اشراف دارد، در این حوزه مجهز کند. به ما منظر تاریخی ببخشید و دیدگاه تحلیلی - تاریخی را منتقل کند. در کادر تبیین ما، جایگاه تاریخ را در چنین «او» در کتاب آخر بررسی کردیم.

جایگاه تاریخ در چنین «او»:

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر

- ✓ هستی
- ✓ رستاخیز- فرجام
- ✓ تاریخ
- ✓ انسان

در ترتیب داده‌ها در کتاب آخر، گروه آیات هستی‌شناسانه، اول آمد. گروه آیات استراتژیک و فرجام‌گرا پس از آن ارسال شد. گروه آیاتی که دید تاریخی را به ما منتقل می‌کند در مدار و آجرچین سوم، قرار داشت و آخرالامر هم مدار انسان بود. به تعبیری در این چنین مهندسانه و هنرمندانه، «او» ابتدا آغاز هستی را پیش روی ما باز می‌کند و بعد پایش را.

تاریخ هم حدفاصل ابتدا تا انتها هست و انسان هم - که ما و پیشینیان باشیم - عامل تغییر است. ما به این جهان آمدم که خود و پیرامونمان را تغییر دهیم. آغاز عالم، غلغله، پایان عالم، ولوله، مابین این دو، ما به عنوان عامل تغییر هستیم. روشی که می توانیم از تجهیز تاریخی «او» در کتاب آخر استخراج کنیم:

روش‌شناسی تجهیز تاریخی «او»

خبررسانی کیفی

نقطه‌چین‌زنی رخداد

ترسیم سمت

فرجام روند

آموزش

قاعده - قانون

روش مواجهه با پیشاروی

ابتدا در این سوره‌هایی که ما بررسی کردیم خبررسانی کیفی می‌کند. رخداد را نقطه‌چین می‌زند. سمت آن حرکت و واقعه را پیش روی ما قرار می‌دهد. فرجام آن، آموزش‌هایی از آن واقعه، قاعده و قانونی و نهایتاً در این سیر ما مجهز خواهیم شد. به عبارتی، واقعه توضیح داده می‌شود. جهت آن ترسیم می‌شود. پایان آن توسط «او» مورد مشاهده‌ی ما قرار می‌گیرد و آموزش، قاعده و قانون از آن درمی‌آید و به این ترتیب، تاریخ برای رهنمونی است و ارتباطی دارد با هدایت «او» که شامل همه‌ی ما می‌شود. شش لوح را از یک متن پرو پیمان انتخاب کردیم؛ لوح‌هایی که حاوی فلسفه و حکمت تاریخ‌اند:

۶ لوح از یک متن؛

لوح‌های فلسفه‌دار - حکمت‌دار تاریخی

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

حکمت به مفهوم دانش باردار است. دانشی که حامله است از عناصر، عوامل و آگاهی‌ها. این شش سوره عبارت بودند از اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء. با اینکه این شش سوره را انسان‌ها نام‌گذاری کرده‌اند، اما همگی به گونه‌ای هستند که باردار و واسع به نظر می‌رسند. هم طول دارند و هم عرض و بُعد که میدان وسیعی از تحول را به ما نشان می‌دهند و از آموزش‌ها سرریزند. «اعراف» هم عریض است و هم طویل. زمانی که چشممان را می‌بندیم می‌گوییم «هود»، به نظر می‌رسد خدا اتوبان استراتژیکی را مقابل ما قرار داده که ابتدا و انتها و دالان‌های پیچ‌درپیچی دارد که قاعده و قوانینی از آن درمی‌آید. «طه» معنای ارتفاع می‌دهد؛ فواره‌ی بلند تاریخ و هستی که موسی آن را سامان و تدارک داد و «انبیاء» باز یک شاهراه را پیش روی ما می‌گذارد. «مؤمنون» ما را به عمق می‌برد و «شعراء» هم میدان وسیع و مداری است که می‌توان در آن به شعور رسید. لذا همه‌ی این سوره‌ها که نشانه‌های حکمت‌دار و فلسفه‌دار تاریخی را در خود جای داده‌اند، هم عرصه دارند هم اعیان، هم ایوان دارند و هم چشم‌انداز، هم ما را به عمق می‌برند. هم نقب می‌زنند، هم فواره باز می‌کنند که همه‌ی این زیر و زبرها نشان‌دهنده‌ی این است که خدا بناست از دل این شش لوح از یک متن تاریخی به ما هم آموزش عقیدتی بدهد و هم استراتژیک و تا حدودی هم تشکیلاتی. اعراف را در جلسه‌ی اول دید تاریخی - تحلیل تاریخی بررسی کردیم. جان‌مایه‌هایی در حد فهم خود از آن استخراج کردیم:

جان‌مایه اعراف؛

اشراف «او» بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌اش در سیرها
 ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی
 مبنا گرفتن «او»
 مهتران؛ سد دوران (عقیدتی، تشکیلاتی، طبقاتی)
 اصلاح؛ جوهر تحولات
 اصل جانشینی و وراثت
 کتاب؛ موضع
 خدا؛ یاور روندها، صاحب کتاب، متولی شایسته‌کاران

سطح اول آن حاوی اشراف «او» بر روندهای تاریخی بود. «وماکناغائین»: ما در روندهایی که رقم می‌زنید، غائب نیستیم؛ ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی؛ تأکید بر این که «او» را مبنا بگیریم. عمده کردن تضاد با مهتران به‌عنوان سد دوران که هم لایه‌ی عقیدتی دارند هم تشکیلاتی و هم طبقاتی.

در این سه - چهار ماه، ما مهتران را تجربه کردیم که واکنش خونینی از خود نشان دادند. ویژگی آن‌ها این است که زمانی که پیام نویی می‌آید، پیش از آن که مردم بتوانند روی آن پیام نو فکر کنند، از اول، آن پیام را باطل شده تلقی می‌کنند و نمی‌گذارند به آرام‌پز ذهن توده‌ها برسد. اما خوشبختانه در این سه - چهار ماه به آرام‌پز ذهن‌ها رسید و کسی هم جلو دار آن نیست. قدرت‌ها اگر خود را قَدَر و در موضع مهتران، فرض کنند و سد دوران باشند، هر چه قدر هم که قطور و عریض و طویل باشند، بالاخره پیام از آن‌ها عبور می‌کند؛ کما این‌که در دوران موسی، هود، نوح، صالح و لوط و... عبور کرد. این دوران هم خارج از قواعد دوران‌های پیشین نیست. خدا به شدت با مهتران که قشر اول هستند و فقط از وجودشان کپک و تعفن بیرون می‌زند و مانع نو شدن و تحول هستند، برخورد جدی‌ای دارد که در اعراف شاهد آن بودیم. هر جا که پیامی آمد، خدا پس از آیات و نشانه‌های مربوط به انزال و ارسال آن پیام، موضع مهتران را توضیح داده که سعی می‌کنند، سدی باشند بین پیام‌آور - صاحب خبر کیفی - با جامعه‌ای که مخاطب خبر کیفی است.

در اعراف تأکید می‌کرد که همه‌ی تحولات به خاطر اصلاح است و برگشت انسان به روش، منش و فطرت پاکش که ودیعه‌ی منزهی است که «او» نزد ما قرار داده است. تأکید دیگر این است که این سیکل ادامه دارد. جوامع و انسان‌ها دوره‌به‌دوره جانشین هم می‌شوند که بتوانند کاروان نوبه‌نویی تاریخ را به جلو ببرند. پیام یا جان‌مایه‌ی ماقبل آخر اعراف که در لوح سفید، مقابل دیدگانتان قرار دارد، تأکید بر این کتاب است. کتاب نه به‌عنوان مجلدی که فقط حاوی برگ‌هاست. [بلکه کتاب حاوی] پیام‌هاست و مستمسک و موضع است، می‌شود روی آن ایستاد، راه رفت، وجد داشت و پروژه اجرا کرد. به این مفهوم «موضع» است، دست‌یافتنی و قابل تمسک است. اگر این اتفاق بیافتد و ما «او» را مشرف بر تاریخ بدانیم و از پیام‌های نوبه‌نوی «او» استقبال کنیم، خودمان هم در حد فهم خودمان پیام‌آور و صاحب خبر باشیم، «او» را مینا بگیریم، با مهتران در حد توان خود، مواجهه داشته باشیم و جوهر تحول تاریخ را که اصلاح و بازگشت به متن اصلی و سرچشمه‌ی پاکیزه‌ی هستی و گوهر هستی است، درک کنیم و خود را جانشین انسان‌های پیش از خود بدانیم و کتاب را هم موضع و مینا تلقی کنیم، «او» یاور روند ما خواهد بود و به‌عنوان صاحب کتاب می‌تواند کمک‌کار ما فرض شود.

هود: تجهیزهای استراتژیک، تشکیلاتی، تاریخی

در بی‌حقیقتی معبودان آنان در تردید مباش

همان گونه که فرمان یافته‌ای مقاوم باش

طغیان نه؛ حد خویش بشناسید

به اردوی ستم‌پیشه‌گان تکیه مزینید

بر پا داری نماز

صبوری

بر اساس امکانات خود عمل کنید

انتظار دینامیک

رابطه ویژه با «او»، اعتماد ویژه به «او»

جان‌مایه‌های هود، استراتژیک، تشکیلاتی و تاریخی بود. تصریحات پرپژواکی را مقابل دیدگان و ذهن ما قرار داد؛ در بی‌حقیقتی معبودان آنان در تردید مباش. همان‌گونه که فرمان یافته‌ای مقاوم باش - «فاستقم کما امرت» - طغیان نکنید. حد خود بشناسید. به اردوی ستم‌پیشگان تکیه مزینید. نماز را برپا دارید - که نماز مثل کتاب خواندنی نیست، [بلکه] برپا داشتنی است. صبوری پیشه کنید. با امکانات خود جدی برخورد کنید. در سخت‌ترین شرایط، صاحب امکانات، امکانات خود را باور کنید. همان‌طور که آن‌ها بر امکانات خود عمل می‌کنند، شما هم بر امکانات خود، عمل کنید. انتظار دینامیک پیشه کنید نه صبر منفعلانه. رابطه‌ی ویژه با «او» برقرار کنید و اعتماد ویژه به «او» برنندید.

حال، طه از پس اعراف و از پس هود است. از جلسه‌ی گذشته سعی بر این بود که بحث مرکبی ارائه شود. دوستان جوان بیشتر از این فرصت استفاده کردند و بعد هم آقای میثمی دیدگاه‌های خودشان را روی طه ارائه دادند.

چارچوب ارائه؛

مخاطبان طه

مشخصه‌های سوره

جایگاه سوره در کل کتاب

عنوان‌بندی طه

روح عمومی

روش مواجهه «او» با نبی در طه

تأکیدهای کلیدی سوره

جان‌مایه محتوایی طه

کارکرد طه

چارچوبی که مشترک با دوستان جوان، درآمده بود این بود که ابتدا این ۱۳۵ نشانه را به عنوان یک لوح پژوهشی تلقی کنیم. آن را مخاطب شناسی کنیم که مخاطب آن چه کسانی هستند؟ مشخصات این ۱۳۵ نشانه چیست که در قالب یک سوره به ما ارائه شده اند؟ جایگاه این سوره در کل کتاب چیست؟ بخش بندی و عنوان بندی و تیتراژ محتوایی را بررسی کردند. روح عمومی منتشر در سوره مورد دقت قرار گرفت. مواجهه‌ی خدا با نبی در طه روش شناسی شد. فهرست تأکیدی‌های سوره مقابل جمع قرار گرفت. جان‌مایه‌های محتوایی و کارکرد طه [بررسی شد].

مخاطبان طه؛

مخاطب اول: پیامبر

کتاب و رهنمود، رافع مشقت

متناسب با شرایط و نیازها

پرهیز از شتاب

مخاطبان هم‌زمان:

طالبان حقیقت و تجهیز به تجارب تاریخی

آغازگران

تعریف‌کنندگان و پیش‌برندگان پروژه

امروز ادامه‌ی بحث هدایت، غفلت و استراتژی را مطرح می‌کنیم اما پیش از آن مروری بر جلسه‌ی قبل می‌کنیم. دوستان عنوان کردند که مخاطبان طه مثل بقیه‌ی سوره‌های قرآن، هم فرد پیامبر است و هم همه‌ی کسانی که با او هم‌زمان بودند و همه‌ی ماهایی که با او هم‌زمان نیستیم. مخاطب اول، پیامبر بود که پرنیاز و پرتقاضا بود و تقاضای خود را با خدا مطرح کرده بود. خدا هم در طه مطابق با شرایط و نیازهای او - محمد صاحب خبر، امین، پاک و پرتقاضا - با او برخورد متناسب را داشت. آن‌چنان که از آیه‌های اول سوره برمی‌آید، محمد در مشقت افتاده بود و خدا تصریح کرد که کتاب و رهنمودهای مندرج در آن رافع مشقت است و ظاهراً شتابی در ابلاغ داشته که خدا هم در سه چهار آیه‌ی کلیدی او را از شتاب پرهیز می‌دهد و به صبوری دعوت می‌کند. به همین دلیل هم، روایت موسی که عجز کرده و آدم را - به عنوان انسان اول و پدر و نیای اول - که از موسی هم عجز تر بوده به صورت مبسوط برای محمد در مشقت افتاده، مطرح می‌کند. اما این ۱۳۵ نشانه، مخاطبان آن‌زمانی داشته و مخاطبان این‌زمانی هم دارد که می‌توانیم ما باشیم؛ طالبان حقیقت و نیازمندان به تجهیز به تجارب تاریخی، آغازگران، تعریف‌کنندگان و پیش‌برندگان پروژه همه می‌توانند مخاطب طه باشند.

مشخصه‌های سوره؛

عنوان برگرفته از: یک گمانه؛ طالب حقیقت

مکی

سال نزول: یازدهم

به طور نسبی تفصیلی: ۱۳۵ نشانه، ۱۲۴۱ کلمه، ۵۲۴۲ حرف

طول نشانه‌ها: مقطع و نیمه‌مقطع

حروف انتهایی نشانه‌ها: یاء با صوت اعتلایی «آ»

کاملاً آهنگین

روایت محوری: روایت موسی (۹۸-۹)

روش ارائه روایت: گزارش‌گری ریزنگار

مضامین سوره: روایی، تحریری، آموزشی

نوع پردازش: سرجمع گفت‌وگوها + اخبار زمینه‌ساز گفت‌وگوها

آغاز لوح: کارکرد کتاب

پایان لوح: انتظار دینامیک و هدایت

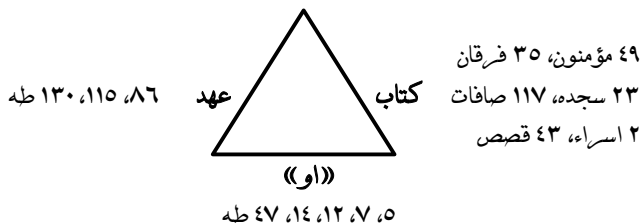
«طه» کلمه‌ای مرکب است به معنای طالب هدایت. گمانه است که این کد نشان‌دهنده‌ی طالبان هدایت است. سوره، مکی بوده و در سال یازدهم ساطع شده است. نسبتاً تفصیلی است. ۱۳۵ نشانه با ۱۲۴۱ کلمه که ۵۲۴۲ حرف را در خود جای می‌دهد. طول نشانه‌ها مقطع و نیمه‌مقطع است و حروف انتهایی نشانه‌ها، «یاء» است با صوت اعتلایی «هاء». کاملاً آهنگین است و صدای پای غزال را می‌دهد؛ غزال تیزتک تاریخ که موسی است، تمثیل طه است. روایت محوری آن از آیات ۹ تا ۹۸ روایت موسی است. روش ارائه‌ی روایت از طرف خدا، گزارش‌گری ریزنگار لحظه‌به‌لحظه است. مضامین سوره، روایی، تجربی و آموزشی است. نوع پردازش، کیفی است. بخش مهمی از ۱۳۵ نشانه، دیالوگ‌ها هستند؛ دیالوگ‌های انسان‌ها با هم، انبیاء با انسان‌ها، فرعون با موسی؛ مشحون از گفت‌وگو است. کاری که خدا می‌کند، [این است که] بین گفت‌وگوها ظاهر می‌شود، اخباری را منتشر می‌کند که زمینه‌ساز گوش به زنگ شدن ما برای شنیدار دقیق گفت‌وگوهای تعیین‌کننده‌ی تاریخی است. آغاز لوح با کارکرد کتاب شروع می‌شود و پایان لوح هم انتظار دینامیک را توصیه می‌کند و تصریح بر هدایت دارد. طه میانه‌ی میانه‌ی قرآن است.

لایه به لایه‌ی آن را که کنار بز نیم، مخمل سبز طه برای جست و خیز ذهن ما و ان شاء الله پیشبرد پروژه پهن است.

جان‌مایه‌های محتوایی طه :

«او»، آموزش، پروژه

کتاب و عهد بر قاعده‌ی «او»



هفته گذشته دوست تصریح کرد که یکی از جان‌مایه‌ها هدایت است. ما هم همین اعتقاد را داریم. بحث خودم را به بحث دوست در هفته‌ی گذشته وصل می‌کنم. همچنان که از پژوهش ۱۳۵ آیه برمی‌آید، یکی از جان‌مایه‌های محتوایی طه، حول «او»، آموزش و پروژه بر یک مثلث، دور می‌زند. قاعده‌ی مثلث خیلی مهم است. همه به دو ضلع توجه می‌کنند، خصوصاً اگر مثل این مثلث متساوی‌الاضلاع باشد. اگر قاعده نباشد، اضلاع، چسبی ندارند که به هم وصل بشوند. قاعده و مبنا از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. قاعده، «او» هست. دو پهلو هم که با هم برابرند، یک وجه آن کتاب و وجه دیگر، عهد است. نشانه‌های ۵، ۷، ۱۲، ۱۴ و ۴۷ طه بر «او» دور می‌زند و بر محور «او» استوار است. آیه‌های ۸۶، ۱۱۵ و ۱۳۰ طه بر «عهد» تأکید می‌کند و آیاتی هم درون و هم بیرون طه که در کادر روایت موسی و فرعون است، مثل ۴۹ مؤمنون، ۳۵ فرقان، ۲۳ سجده، ۱۱۷ صافات، ۲ اسراء^۱ و ۴۳ قصص بر «کتاب» و جایگاه و کارایی آن تصریح می‌کند. پنج نشانه‌ای که مربوط به «او» هست، خیلی کلیدی است. آیه‌ی ۵؛ «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». آیه‌ی ۷؛ «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى». آیه‌ی ۱۲؛ «این منم در وادی مقدس طوی^۲». آیه‌ی ۱۴؛ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ». آیه‌ی ۴۷؛ «لَا تَحْزَنْ إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى». اولی [آیه‌ی ۵] بر حضور فرازین پروردگار، استیلائی «او» بر عرش، چیرگی بر هر آنچه هست و تسلط از فراز تأکید می‌کند. آیه‌ی هفتم تأکید می‌کند که «او» دانای کامل بر نهان‌ها و لایه‌ی نهانی نهانی است. [هر دو نشانه] عمق احاطه را می‌رساند؛ اولی عمق احاطه بر فراز و دومی عمق احاطه بر فرود یا دورن.

۱. در سخنرانی آیه‌ی ۱۲ ذکر شده که آیه‌ی مرتبط، ۲ اسراء است.

۲. «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاعْلَمْ تَعْلِيكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه - ۱۲)

آیه‌ی ۱۲ خیلی کلیدی است. می‌گوید این منم در صحرای سینا در طور و در وادی مقدس طوی. پیش توأم، مرا حس کن، لمس کن و نعلین از پا درآور، راحت باش، جست‌وخیز کن و من بستری برای تو فراهم کرده‌ام که می‌توانی در این بیابان یک دوی ماراتن استراتژیک را سامان بدهی. آیه‌ی ۱۴، مکمل آیه‌ی ۱۲ است؛ من این‌جا پیش تو هستم، منم من؛ خدا! در حضور و غیابی که خدا انجام می‌دهد، خود را حاضر جلوه می‌دهد و حضور قطعی و منتشر و همه‌جایی [خود را اعلام می‌کند]. آیه‌ی ۴۷ اعلام حضور در پروژه‌ی موسی و هارون است زمانی که می‌ترسیدند؛ [خداوند] اعلام می‌کند «لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَتَمَّعُ وَأَرْى» بیم نکنید، همراه و هم‌سیرتان هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

در حقیقت این پنج نشانه می‌خواهد همه‌جایی بودن خدا را برساند. مشرفم از فراز، احاطه دارم از درون و در هم تنیده‌ام با شما. در دشت هستم، همین‌جا هستم، در صحنه هستم، در پروژه هستم. در فرازم، زیرم، بمم. در دروتتان هستم. پیشم و پسم و با پروژه سیر می‌کنم. جایی نیست که «او» نباشد.

آیات مربوط به کتاب: در آیات ۴۹ مؤنون، ۳۵ فرقان و ۲۳ سجده یک آیه است که عیناً تکرار شده؛ «همانا به موسی کتاب دادیم». این مهم است. از آن‌جا که خدا اهل تکرار نیست، هر چه که تکرار شده نشان‌گر اهمیت آن است. همان‌طور که می‌گوید ما جهان را به لعب نیافریدیم، حتماً حکمتی دارد که در سه سوره، سه جا تأکید می‌کند؛ همانا (تأکیدی است) ما به موسی کتاب دادیم. در آیه‌ی ۱۱۷ صفات^۱ می‌گوید؛ «آن دو (یعنی موسی و هارون) را کتاب روشن عطا کردیم».

آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی جاثیه می‌گوید «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ»؛ سه عنصره است. می‌گوید به بنی اسرائیل که موسی رهبر و سران‌هاست و هارون هم که معاون و کمک‌کار او و وزیر اوست، وازر است و تاحدی بار (وزر) موسی را حمل می‌کند، هم کتاب دادیم، هم حکمت - که هم دال بر دانش کیفی است و هم دال بر حکم تغییر (استراتژیک) است - و نبوت یعنی خبر کیفی دادیم؛ کتاب و حکم و دانش و توصیه‌ی تشکیلاتی و خبر کیفی همه با هم [به] آن‌ها داده شده است.]

آیه‌ی ۲ اسراء^۲ باز تأکید می‌کند که به موسی کتاب کارساز عطا کردیم. آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی قصص^۳، کارسازی این کتاب را خوب باز می‌کند؛ کتابی که شامل بصیرت‌ها، تنویرها،

۱. «وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ»

۲. «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَنَجُّدُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا»

۳. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَدَمَّا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَالَمِينَ تَذَكَّرُونَ»

رهنمودها و سرریز رحمتی برای مردم است. پس پهلوی سمت راست مجموعه آیات عطف به کتابی است که به موسی، قوم او و معاون او داده و مندرجات کتاب را به طور کلی می‌گوید: بصیرت، دید استراتژیک و تنویر (روشنگری) رهنمود (رهنمونی) و سرریز از رحمت و برکت و کیفیت و خجستگی.

سه آیه هم در همین سوره [طه] (۸۶، ۱۱۵ و ۱۳۰) است که تأکید بر عهد دارد. آیه ۱۸۶^۱، معطوف به عهد موسی و قومش است. آیه ۱۱۵^۲؛ عهد شکست‌شده و ترک‌خورده‌ی آدم و ۱۳۰^۳؛ عهدی که محمد(ص) باید بر سر پروسه و پروژه‌اش مبتنی بر عهد اول با «او» ببندد.

جان مایه‌های محتوایی طه :

حضور

همه‌مکانی

همه‌زمانی

همه‌مداری

مبنای:

آموزش (کتاب)

عهد (پروژه - استراتژی)

این مثلث، به ویژه قاعده‌ی آن می‌خواهد بر حضور همه‌مکانی، همه‌زمانی و همه‌مداری حول «او» که همه جا هست تأکید کند؛ [او که] بی‌زمان، بی‌مکان و بی‌مدار است؛ در عین حال همه‌ی مکان‌ها، همه‌ی زمان‌ها و همه‌ی مدارها را در اختیار خود دارد.

ما کلاس پنجم - ششم دبستان بودیم. آن سال، سال پرسپولیس بود که همه‌ی جام‌ها را برای خود می‌گرفت و شعاری مردمی درآمد با عنوان «همه‌جا پرسپولیس». این چند آیه‌ی طه هم بر همه‌جایی خدا تأکید دارند. همه‌جایی پرسپولیس تنها روی چمن سبز بود و فقط زمانی به چشم می‌آمد که پیروز بود. اما خدا همه جا هست و مشی «او» پیروز است؛ بالا، پایین، عرش، بین شما و قلبتان و جداره‌ای که خیلی فرض آن مشکل است.

۱. «فَرَجَّحَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي»

۲. «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَتْنَىٰ وَرَبُّنَا لَعَنَ عَزْمًا»

۳. «فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُوْنَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا وَمِنۡ ءَاثَانِ الْاَيْلِ فَسَبِّحْ وَاَطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰی»

حال می خواهد این نتیجه را بگیرد که اگر «ما» را مبنا فرض کنید، مثلثی برایتان به نجار تاریخ می دهیم تا بترشد که یک ضلع آن، آموزش کتاب است و ضلع دیگرش، عهد. یعنی آن نجار هم خودتان هستید. این مثلث، به جایی سفارش داده نمی شود. خودتان اراه ای. سمباده ای و تراشی به دست می گیرید. چوب پایه و مبنایش ما هستیم. اگر بدانید که ما همه جا هستیم و منتشریم، یک پهلوی می شود آموزش و کتاب، یک پهلوی هم عهد. عهد ازدواج (قبلت التزویج) هم ترجمه ی رمانتیک همین است؛ پاسخ همیشگی در فراز و فرودها به یک زندگی و زیست مشترک و استراتژی یک و «بلی» پاسخی است به فرازها و فرودهای مشترک بین زوج.

حال این جا عهدی که بر سر پروژه و استراتژی بسته می شود، خیلی جدی تر و محترم تر از عهد دو نفر است. نه این که عهد ازدواج محترم نیست. او احترامش در حوزه ی خصوصی و این در حوزه ی عمومی است؛ این پروژه می تواند یک پروژه ی علمی، فکری، سیاسی، اجتماعی و... باشد؛ ولی به هر حال انسان با بیش از یک نفر پیوند می خورد. «او» تأکید می کند، چوب مبنا با ما، ولی تراش آموزش - که کتاب است - و عهد - که پروژه و استراتژی است - با شما. به اصل قضیه می رسیم؛ از طه می شود این نمودار را حول این جان مایه ی محتوایی ترسیم کرد:

جان مایه های محتوایی طه؛

غفلت عقیدتی - بدعهدی : خوره پروژه، آفت استراتژی

دو گزاره، دو سر ریز تجربی - آموزشی

۱۲۳-۱۱۵ طه

۹۸-۸۳ طه

بدعهدی

غفلت آموزشی

اغوا

شکاف در انسجام نوین

دورافتادگی

بازگشت عقیدتی

تنزل موقع

ره گم کردگی

این طور که از سوره بر می آید خدا می خواهد تصریح کند که غفلت عقیدتی، خوره ی پروژه هاست و بدعهدی، آفت استراتژی است. دو گزاره را مطرح می کند که حاوی دو سر ریز تجربی و آموزشی اند. ۸۳ تا ۹۸ از طه، غفلت آموزشی از سوی موسی، شکاف در انسجام نوینی که خود موسی به کمک خدا پایه گذار آن بود، بازگشت عقیدتی قوم و نزدیکانش و ره گم کردگی [را بیان می کند]. ۱۱۵ تا ۱۲۳ طه دال بر بدعهدی آدم، اغوا، دورافتادگی از مسیر اولیه و تنزل موقع است.

شان نزول آیات ۸۳ تا ۹۸، این است که خدا طرحی را مطرح می کند و آن اینکه موسی برای گرفتن تورات به طور برود و طیفی از بنی اسرائیل هم با او همراهی داشته باشند. خدا بر سر

زمان همراهی چیزی نگفته، به موسی و افراد کیفی قوم خود واگذار کرده بود. بنا بوده که موسی به همراهی بخشی از افراد کیفی قومش برای گرفتن تورات بروند؛ یک فراز جدید آموزشی است. پیام‌ها هم که از قبل آمده بودند و این‌جا بناست که آموزش وارد فاز جدید خود شود. موسی خودش شتابان می‌رود. از قبل هم شتاب داشته و اینجا هم شتابش بیرون می‌زند. در جای‌جای قرآن، خدا با این شتاب موسی برخورد کرده است. خدا که به موسی می‌رسد به او می‌گوید؛ «ای موسی چه چیز تو را بر آن داشت که شتاب ورزی و از قومت پیشی گیری؟» موسی گفت؛ «اینان در پی من هستند و من ای پروردگار به سویت شتافتم تا خشنود شوی». خدا می‌گوید «در حقیقت ما قوم تو را پس از فاصله گرفتنت آزمودیم - و به آزمایش درافکنندیم - و سامری آن‌ها را راه‌کج و مسیرگم‌گشته کرد. (اینجا خدا وضعیت موسی را روایت می‌کند) آن‌گاه موسی خشم‌گنانه و افسوس‌خورانه به جانب قومش بازگشت و گفت: «ای قوم، آیا پروردگارتان در آغاز مسیر و در جریان آن به شما وعده‌ای نیکو نگذاشت و عهدی نیست؟ آیا به گماتان این عهد طولانی شد یا خواستید روابطتان با "او" مکدر شود که در قرارتان با من خلاف کردید؟» قوم گفتند: «ما به اختیار خود با تو وعده بر هم نزدیم. از زر و زیور خود، بارهای سنگین بر دوش داشتیم و آن‌ها را افکنندیم و سامری زر و زیور را در کوره‌ی پخت انداخت». خدا دیالوگ را روایت می‌کند و توضیح می‌دهد: «پس (سامری) برای آن‌ها جسم گوساله‌ای ساخت که بانگی هم‌چون گاو داشت. آنگاه گفتند؛ این خدای شما و خدای موسی است. پس عهد را فراموش کرد».

خدا توضیح می‌دهد: «مگر نمی‌بینند که گوساله پاسخ سخن آنان را نمی‌دهد و به احوالشان نه سودی دارد و نه زبانی و در حقیقت امر، هارون پیش از این به آن‌ها گفته بود؛ ای قوم من به وسیله‌ی این گوساله به آزمون درافتاده‌اید. پروردگار شما مهرریز و ره‌گشاست. پس پیروی کنید مرا و داوطلب طرح من باشید (یعنی پروژه‌ی موسی). قوم گفتند؛ هرگز. ما عاکفیم. بر پرستش آن، پایداریم تا موسی به سوی ما بازگردد. موسی گفت: یا هارون! وقتی ره‌گم کرده‌شان دیدی چه چیز تو را مانع شد تا از مسیر من پیروی کنی؟ آیا بر طرح من عصیان ورزیدی؟ هارون گفت؛ ای پسر مادرم. نه ریشم بگیر و نه موی سرم را (یعنی دقت کن چه اتفاقی افتاده. برخورد مکانیکی پیشه نکن. به کنه مشکل پی ببر). من بیم داشتم که بگویی میان قوم تفرقه انداختی و پیام را پاس نداشتی». موسی خطاب به سامری گفت؛ «تو قصدت چه بود؟»

خدا همه‌ی دیالوگ‌ها (دیالوگ موسی با قوم، با برادرش که در غیاب او ادامه‌دهنده‌ی پروژه بوده و با سامری - کسی که انسجام را به هم‌ریخته) را می‌آورد و بعد از آن نتیجه‌گیری می‌کند. پاسخ سامری خیلی کیفی است. «سامری گفت؛ به چیزی که دیگران به آن پی نبردند، ره یافتم و

بخشی از خاک رد پای رسول را برداشتم. پس آن را به کوره انداختم و نفسم شرایط را برابرم این چنین آراست. موسی گفت؛ پس دور شو که نصیب تو در زندگی این باشد که بگویی به من دست نزنید و با من تماس نگیرید و اکنون به آن خدایی که پیوسته معتکفش بودی (گوساله) بنگر. آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش را در دریا فرومی‌پاشیم».

اگر بخواهیم آیات ۸۳ تا ۹۷ را به زبان امروزی برگردانیم، زمانی که خدا به موسی می‌گوید چرا این قدر با شتاب حرکت کردی؟ چرا با قومت حرکت نکردی؟ چرا مقدار اندکی از آن‌ها پیشی نگرفتی؟ پیشتازی این نیست که فرسخ‌ها فاصله بگیری و بخواهی خودت را به من برسانی! موسی می‌گوید که من برای خوشنودی تو آمدم. درحالی‌که خوشنودی خدا پیش‌برد آن پروژه بوده است. پیش‌برد آموزش و انسجام قوم بر مدار پیام‌رهای بخش اول بوده است. برای همین خدا می‌گوید که چه خبر بوده؟ چرا عجله؟ چرا شتاب؟ موسی خوش‌خیالانه با خدا برخورد می‌کند و خدا خیلی زیبا این را بازگو می‌کند. از زبان موسی می‌گوید؛ «عَلَىٰ أَثَرِي» یعنی آن‌ها دارند خط مرا ادامه می‌دهند، طرح مرا پی می‌گیرند و رد طرح مرا می‌زنند و به زبان امروز تشکیلاتی، می‌گویند آن‌ها سمپات من هستند، هوادار من هستند و جای نگرانی نیست. ولی خدا شوکی به او وارد می‌کند و می‌گوید؛ غافلگی که چه شده؟ در غیاب تو سامری کار خود را کرده و از این شکاف آموزشی که تواز آن غفلت کردی، حداکثر بهره‌برداری را کرده و قوم تو را به ارتجاع اولش برده است - حال خواهیم دید ارتجاع اول چیست. موسی در اینجا دچار برآشتگی و وائسفا می‌شود. موسی هم مثل ما انسان است که وقتی فرصت‌ها را از دست می‌دهیم، در پی آه و کاش و افسوس هستیم. در این‌جا هم موسی از انحراف عقیدتی قومش و فروگذاردن پروژه افسوس می‌خورد و می‌فهمد که چرا خدا این قدر با شتاب او برخورد می‌کند و شتاب چرا این قدر بد است و تزریق زمان به پروژه چرا این قدر مهم است؟ موسی آشفته می‌شود و می‌فهمد که قومش هم ضربه‌ی عقیدتی و هم ضربه‌ی استراتژیکی خورده است.

خدا خیلی زیبا توصیف می‌کند؛ «فَأَخْرَجَ لَهُمْ جِثًا جَسَدًا» ببینیم سامری در آن کوره‌ی پخت چه می‌ریزد که خروجی آن کوره، یک جسد گوساله بوده است؟ زر و زیور، خاک رد پای موسی که کسی به آن توجه نکرده بوده و چیزهای دیگر را در کوره ریخته و آنچه از کوره بیرون می‌آید، ترکیب مرکب محصول پخت و فرآوری سامری است: خرافه‌های پیشین را بیدار می‌کند. زر و زیور قوم موسی و بنی اسرائیل؛ در مصر فراغنه‌ای که فوت می‌کردند جسدشان را مومیایی کرده و زر و زیور و... را در تابوتش جای می‌دادند. سامری خرافه‌ی قوم را با زر و زیور بیدار می‌کند و آن‌ها به موسی می‌گویند این زر و زیور بار سنگینی بر دوش ما بود که سامری آن را گرفت و در کوره ریخت. چیزی که درآورد مرکب است؛ جسمی که قبلاً قوم می‌پرستید؛ شکل گوساله

داشت، صدای گاو داشت. یعنی همه‌ی چیزهایی که قبلاً قوم بر پرستش ارتجاعی آن پای می‌فشرد. حال یک عنصر نو هم اضافه کرد که به جای پیام آموزش موسی، خاک پای او بود که آن هم عنصری خرافی بود. لذا خروجی آن فراوری شده بود.

به عبارتی سامری از آن شکاف زمانی که بین آموزش‌های اولیه در قوم [در اثر غیبت موسی] پیش آمده بود، از قطع آموزش و غیبت حداکثر استفاده را کرد و انسجام خود را جانشین انسجام موسی کرد. هر چه را که خوشایند خرافی و ارتجاعی قوم بود فراهم کرد و هنرمندانه چیزی بیرون آورد و در آخر پیرامونیان سامری گفتند که این خدای ما و موسی است. درست هم بود. خدای قبلی آن‌ها بود و ردپایی هم از موسی داشت و خدا می‌گوید مخرج مشترک آن (فَأَخْرَجَ لَهُمْ خَيْلًا جَسَدًا)، ملغمه‌ای بود که بیشتر حاوی ارتجاعیات و اسرائیلیات بود. جالب است که «عاکفین» را هم در مورد قوم موسی که منحرف شده‌اند، آورده و هم در مورد خود سامری. قوم موسی، زمانی که هارون به آن‌ها نهیب می‌زند که پروژه را پی بگیرد و از همان پیام پیشین که پیام موسی است پیروی کنید، می‌گویند که ما عاکفین هستیم. عاکفین یعنی گوشه‌گیران. موسی اگر می‌خواست گوشه‌گیر باشد که پروژه تعریف نمی‌کرد، جمعیت را به صحنه نمی‌آورد و خودش در محور و هسته‌ی پروژه قرار نمی‌گرفت. این‌ها عاکف شده و از متن و از حنیف بودن خارج شدند، رفتند نیف و حاشیه‌نشین شدند و گوشه‌ای نشستند. حافظ می‌گوید:

صبح امید که شد مختلف پروهی غیب

کو برون آیی که کار شب تا آخر شد

یعنی صبح امید هم گاهی اوقات عاکف می‌شود. از صحنه خارج شده و به امید خورشید گوشه‌ای می‌نشیند. به او بگو که خورشید آمد و کار شب تا آخر شد.

موسی هم زمانی که سامری را طرد می‌کند می‌گوید که تو با همین گوساله‌ی سامری عاکف شدی. عاکف این جا هم برای قوم می‌آید و هم برای سامری. از خدای متن و منتشر که هم در فراز و هم در فرود و هم در پروژه و هم در پروسه است، همه‌جا هست و منتشر است، غافل شده و به گوساله و آن خروجی‌ای که او بیرون آورده است، دلخوشی ایدئولوژیک بسته‌اید. نهایتاً خدا در توصیف‌ها می‌گوید که موسی عامل شکاف را طرد می‌کند. اما طرد عامل شکاف کافی نیست و خدا او را به کتاب رجوع می‌دهد. موسی مرتکب غفلت آموزشی شد و نتیجه‌ی آن شکاف در انسجام، بازگشت عقیدتی قوم و ره‌گم‌کردگی بود.

اگر کل نشانه‌ها را در هم بریزید و لگوی آن را مرتب کنید، کل روایت موسی و فرعون شکل می‌گیرد. بعد از این واقعه، برخلاف موسی که عامل تفرقه و مخدوش شدن انسجام را طرد

می‌کند و می‌گوید که تو دور باش که کسی با تو تماس نگیرد و فکر می‌کند که با قرنطینه کردن این عامل عقیدتی و با به محفظه فرستادن کسی که انسجام را به هم زده، مسئله حل می‌شود و آن شکاف، مثل زخمی که سر باز کرده سر جای خودش می‌آید. ولی خدا راه حل کیفی خود را مثل همیشه وسط می‌گذارد:

راه کار رفع انحراف: بازگشت به مسیر؛

آموزش بر موضع کتاب (موسی)
هدایت آموزشی (آدم)

الواح را برگیرید (خطاب به موسی)
فرآوری مجدد

کتاب را به جد بگیر (خطاب به موسی و قوم)
هدایت نوین

کتاب را به جد بگیرید
استمرار رهنمونی
پس از هبوط

راه حل های خدا همیشه از راه حل های کیفی ترین انسان های همان عصر، جلوتر است. موسی هم کیفی ترین عنصر دوره ی خودش بوده اما راه حلی که به ذهنش می رسد، بازگشت به آموزش نیست، طرد عنصر تفرقه افکن و محل انسجام پیشین است. ولی خدا در سه جا [آموزش بر موضع کتاب را توصیه می کند]. یک بار به موسی می گوید الواح را برگیرید. بار دیگر خطاب به موسی می گوید کتاب را به جد بگیر. و باز خطاب به موسی و قوم می گوید کتاب را به جد برگیرید. خدا موسی را که لیدر است، به کتاب بازگشت می دهد و موسی و مخاطبان و جامعه ی هدفش را هم مشترکاً به کتاب ارجاع می دهد. پس پادزهر، باز آموزش و کتاب است. بار دیگر سراغ آیات ۱۱۵ تا ۱۲۳ می آییم. چون قبلاً بحث آن را کرده ایم، اشاره ای می کنیم و رد می شویم. ادبیات خدا در این جا قشنگ است؛ ادبیاتی انتقادی است با لطافت ها و زبری های خاص خودش. در آیه ی ۱۱۵ با محمد (ص) سخن می گوید. محمدی که قبل از [نزول] طه به مشقت افتاده و ظاهراً ادامه، برایش پیچیده شده است - نه این که سخت شده، چون او هیچ گاه کار را زمین نگذاشته است؛ بلکه پیچیدگی های خاص خودش را پیدا کرده است. او هم انسان بوده اما انسان کیفی. خدا با او از «عهد»، صحبت می کند؛ «و به یقین پیش از این با آدم، پیمان بستیم اما آن را فراموش کرد و ما برای آدم، عزمی استوار و پابرجا نیافتیم».

سپس برای محمد(ص) توضیح می‌دهد که [آدم] بدعهدی کرد، اغوا شد و حوصله‌ی استراتژیک به خرج نداد و از اصل توافق دور افتاد و موقع‌اش [موقعیتش] تنزل پیدا کرد. در این‌جا بحثمان پیوند می‌خورد با بحثی که دوستان هفته‌ی پیش عنوان کرد؛ هدایت آموزشی آدم. [خدا باز هم به آدم] فرآوری مجدد را تأکید می‌کند که مثل دور اول، ما تو را مورد اجتناب و اصطفاء و فرآوری به لحاظ آموزشی قرار می‌دهیم. هدایت نوینی بر تو ساطع خواهد شد و بعد از هیوط هم رهنمونی ادامه دارد و در شکل خاص خود به تو و به اعقاب تو خواهد رسید. گفتیم که در این شش لوحی که بررسی می‌کنیم، روش‌شناسی برخورد خدا این است که ابتدا واقعه را توضیح می‌دهد که یک گزاره می‌آید که روایت موسی به تو رسیده یا روایت نوح را شنیده‌ای؟ و ذهن را برای جذب، آماده می‌کند؛ بعد نقطه‌چین می‌گذارد. با حوصله ریزنگاری صورت می‌دهد. بعد گزارش لحظه‌به‌لحظه بدون ترک صحنه، سپس آموزش‌هایش و در نهایت، جمع‌بندی [انجام می‌دهد]. جمع‌بندی خدا از روایت‌های آدم و موسی برای صاحب‌خبر آخر، دو آیه‌ی کلیدی است:

جمع‌بندی «او» از دو روایت برای پیامبر آخر

هشدار کلیدی:

فراموش کردن نشانه‌ها، فراموش کردن فراموش‌کار در

فرجام (۱۲۶)

روی‌گردانی از یاد مینا؛ تنگنای حیات و معیشت (۱۲۴)

یکی از دو آیه‌ی کلیدی، آیه‌ی ۱۲۶ طه است که نشان می‌دهد «فراموش کردن نشانه‌ها، فراموش کردن فراموش‌کار در فرجام را به دنبال دارد». دیگری هم آیه‌ی ۱۲۴ [که در آن می‌گوید] «روی گردانی از یاد مینا (که همان چوب پایه است قاعده‌ی مثلث)، تنگنای حیات و معیشت و فرجام را مقابل قرار می‌دهد». خدا برای محمد(ص) توضیح می‌دهد که در فرجام که پایان این جهان با همه‌ی تلاطم‌هایش است، این چنین خدا در روز آخر با انسان‌هایی که سیر فراموشی را طی کرده‌اند، برخورد می‌کند: «این چنین آیات ما به تو هم رسید». به نوع انسان می‌گوید تو هم از مدار و دایره‌ی پژواک و تشعشع این پیام‌ها که به هم‌عصران تو رسید، [بهره‌مند شدی] و این نشانه‌ها به تو هم رسید، ولی تو هم آن‌ها را به باد فراموشی سپردی. نه روی آن پژوهش کردی، نه به آرام‌پز ذهن سپردی، نه تدقیقی نه عنایتی و در مجموع با پیام‌ها بی‌اعتنا برخورد کردی.

[...] «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى» (طه - ۱۲۴). این جا هم تأکید می‌کند که روی گردانی از یاد مبنا باعث می‌شود که هم به تنگنای حیات و معیشت روزمره دچار شوید و هم در فرجام با مشکلات کیفی مواجه خواهید شد. پس از این دو هشدار کلیدی که معطوف به غفلت عقیدتی یا عهدشکنی‌های پیشین یاد شده از طرف خداست، چند توصیه از جمع‌بندی‌ای که برای صاحب‌خبر آخر از دو روایت ارائه می‌دهد بیرون می‌آید:

جمع‌بندی «او» از دو روایت

برای پیامبر آخر

توصیه به پیامبر آخر

رابطه مستمر (۱۳۰)

پرهیز از شتاب، صبوری (۱۳۰)

موضع صلاه (۱۳۲)

کتاب؛ نشانه‌های آشکار (۱۳۳)

در آیه ۱۳۰ به محمد(ص) که در مشقت هم افتاده بوده تصریح می‌کند که رابطات را با ما غنی و کیفی‌تر کن؛ در مفصل‌های گردش شبان روز، قبل از برآمدن شمس و قبل از فروکشیدن شمس، سر قرار با ما بیا. این قرار هم عقیدتی است، هم استراتژیک و هم تشکیلاتی و حکمتی دارد. چند جا به او تأکید می‌کند که «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ»؛ هم پرهیز از شتاب [را در خود دارد]، هم صبوری پیشه کردن و هم سر قرار حاضر شدن با نشانه‌ی خورشید.

[سپس] موضع صلات است که این جا تصریح می‌کند که هم نماز را برپا دار و هم بر آن پایداری پیشه کن. در این جا هم نماز موضع است. مثل کتاب در سوره‌ی اعراف که نه خواندنی است نه برگ‌زدنی، نه فال حافظ است و نه تفأل. صلات هم همین طور است. تأکید می‌کند که کتاب و صلات «موضع» است. با صلات خودت و پیرامونت را برپا دار و این برپا داشتن هم پایدارانه و ماندگارانه باشد. آخر سر هم جمع‌بندی آن با عنوان «کتاب؛ نشانه‌ی آشکار»، تمام می‌شود. پس ما می‌توانیم از طه در حد فهم متوسط خودمان پژواکی بگیریم:

پژواک «طه» برای ما

غنیمت حضور «او»؛

مبنای آموزش

موضع کتاب

عهد

تعریف پروژه

غنیمت حضور «او» در این دوران دود و دم و ماشین و سلطه‌ی استبداد و سرکوب و رنگ خون پاشیدن بر مخمل سبز و... برای کسانی که می‌گویند بالاخره خدا کجاست، خدا را کجا می‌شود دید، حضور دارد. همچنان که در این سه چهار ماه اخیر، همه حس کردند، جامعه‌ی ایران رشد و رویکرد نسبی به معنا داشته و از خودش بیرون زده است [می‌توان حضور خدا را حس کرد]. قبلاً صحبت کردیم که انسان‌های کیفی انسان‌هایی هستند که یک وجب از خود بیرون بزنند و به پیرامون ببندیشند. جامعه‌ی ایران بالاخره از خودش بیرون زد، همه به پیرامون اندیشیدند و می‌اندیشند. این رشد، محصول حمایت‌های «او» از همین پروژه‌ای است که جامعه‌ی ایران، تعریف کرده، اما کاستی‌های جدی‌ای دارد و ان‌شاءالله کاستی‌های آن هم آرام‌آرام با تزریق زمان و نه انفجاری و شتابان و عجولانه رفع شود؛ آرام‌آرام مانند همان باران مدرار (بر وزن ادرار) که بر زمین فرو می‌رود و حوضچه‌های زیرزمینی از آن تشکیل می‌شود و این حوضچه‌های زیرزمینی هم منشاء تزریق طراوت بیرونی خواهد بود. درک کنیم که «او» هم‌چنان‌که در دوران ابراهیم و انبیاء اولوالعزم [مشارکت داشته، اکنون هم مشارکت دارد]. انبیاء اولوالعزم هم انسان‌های ویژه و محیرالعقولی نبودند، بلکه اینکه خدا اولوالعزم را برای آن‌ها به کار می‌برد، به این اعتبار است که عزم لب‌لبایی داشتند و پای پروژه ایستادند. یونس هم که ترک میدان کرد، باز خدا او را مجاب کرد و با او کار توضیحی کرد و آموزش مجدد به او داد و او به پروژه برگشت. آدم هم که ترک پروژه کرده بود، پس از هبوط، این طور که از آیات برمی‌آید بر سر پروژه ایستاد. انحراف با فرزندان آدم ایجاد شد نه خود آدم و این مهم است. ولی حس کنیم که خدای منتشر از دوران آدم تا الان وجود دارد و کاری به ماشین و دود و دم و استبداد مذهبی و غیرمذهبی و... هم ندارد و منتشر است، حضور منتشر «او» غنیمت است و این غنیمت می‌تواند مبنای آموزش در دوران جدید قرار بگیرد. این کتاب را جدی بگیریم. الان حرکتی ایجاد شده اما متن مرجع ندارد. نه متن مرجع تجربی دارد، نه متن مرجع چندان عقیدتی. نه این که هیچ چیز ندارد؛ حداقل‌ها را دارد اما [در عین حال که] وجه مثبت این حرکت

اجتماعاً لازمی که پیش آمده، این است که اجتماعی است، متن مرجعی می‌خواهد که می‌تواند همین متن باشد که به قول قدیمی‌ها داریم آن را می‌جوئیم. متنی که شاخ و دم ندارد. کتاب کیفی است. به اعتبار عقلانیت و آموزش‌هایش و رهنمونی‌اش و «عهد» است و تعریف پروژه‌ای است در درون پروژه‌های بزرگ تر. مولوی کارکرد طه را تشخیص داده است:

کارکرد طه؛

روش عشق، روش بخش بود بی‌پا را

تشخیص‌های مولوی خیلی کیفی است نه [فقط] در خصوص طه که در خصوص خود کتاب؛ «روش عشق، روش بخش بود، بی‌پا را...».. موسی خودش عاشق بود، اما عاشق عجول و سراسیمه و شتابان. خدا او را در طه روش مند کرد. پای استراتژیک موسی لنگ بود، اما وقتی کامل شد، خدا به صورت تمثیلی به او گفت، دیگر صاحب دو پا شدی، نعلینت را درآور، می‌توانی مارتن بدوی، این جا دیگر زمین، زمین بازی توست.

ان‌شاءالله در این دوره هم که جامعه‌ی ایران از دوران تنفرها و کینه‌ی صرف، عبور کرده و به یک عشقی ممزوج شده، این کتاب هم که میانه‌ی میانه‌ی آن و نگین انگشتری‌اش طه است، بتواند برای ما هم «روش عشق، روش بخش بود بی‌پا را...» قرار بگیرد.

ان‌شاءالله در یک یا دو جلسه‌ی آینده سعی می‌کنیم که [بحث] «انبیاء» و «شعراء» و «مؤمنون» را فشرده‌تر کنیم، چون وجوه مشترکی با «طه» و «اعراف» و «هود» دارد، هم‌پوشانی‌های آن را صرف نظر کنیم و ممیزه‌های آن را بگیریم. احتمالاً دو جلسه‌ی دیگر بحث «خدای صاحب دید و تحلیل تاریخی» تمام شود و بتوانیم از سه هفته‌ی دیگر به‌عنوان جدید، «خدای صاحب ایده»، پردازیم و جلسه را از این حالت در بیاوریم که فاصله‌ای بین بحث بچه‌های جوان با بحث‌های این‌جا نباشد و بچه‌ها بتوانند از سه هفته‌ی دیگر برای ورنانداز خدایی که صاحب ایده است، آمادگی پیدا کنند.

ما سعی کرده‌ایم خدا را با این که مرئی و دیدنی نیست، از زوایای گوناگون ورنانداز کنیم. وقتی که همه جا حاضر است، ما می‌توانیم با فهم خودمان «او» را ورنانداز کنیم اما [به‌صورت] غیر توصیفی و غیرمشاهداتی و ورنانداز در پس پیشانی. از این منظر ورناندازش کنیم که در کجاها ایده آورده و ایده‌هایش منجر به چه تحولاتی شده و روش انتشار ایده‌ی «او» به چه ترتیب است. اگر از سه هفته‌ی دیگر دوستان آمادگی پیدا کنند به خصوص آن‌ها که جمع هستند برای آوردن بحث‌ها، دیگر بحث‌ها به‌روز می‌شود و می‌توان بدون تنفس همگی روی یک مدار، حرکت کنیم.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان (کار گروهی)

مشارکت‌کننده‌ی اول: مقدمه

به نام خدا. ما در حسینیه‌ی ارشاد با پنجاه سال سابقه‌ی هم‌نویسی با جامعه‌ی ایران هستیم؛ انسان‌هایی چون شریعتی که با کلامشان از این مکان ما را به پویایی و تحرک در جامعه واداشتند. در اسناد ساواک سال ۱۳۴۹ از زبان مخالفان دکتر شریعتی درباره‌ی ایشان این‌طور ثبت شده است که: «دکتر شریعتی فردی است ملی، طرفدار سوسیالیسم اسلامی. از مجموع نظریات وی این‌طور استنباط می‌شود که او معتقد به حرکت است نه سکون و می‌گوید جوانان را بایستی به تحرک واداشت و آن‌ها را با مطالب نو و تازه آشنا نمود. "تاریخ بیهقی" و فلان تاریخ قرن ششم و هفتم که وقایع را بدون ذکر علل بازگو می‌کنند نمی‌توانند به مسیر اندیشه‌ی آن‌ها کمک کنند. بلکه باید کاری کرد که او جستجوگر شود. زیرا وقتی که برای طلب چیزی بجنبد، خودبه‌خود به آن می‌رسد».

ما هم طالب استفاده از داشته‌های خدا و خلق او برای رفع بحران‌ها هستیم.

مشارکت‌کننده‌ی دوم: نگاهی ریشه‌ای به واژه‌ی خلق در قرآن

با سلام خدمت دوستان. پیش از ارائه‌ی کار گروهی مان می‌خواهیم نگاهی ریشه‌ای به کلمه‌ی «خلق» در قرآن داشته باشیم. این کلمه با مشتقاتش ۲۴۳ بار در قرآن به کار رفته است. برخی از مشتقات خلق در قرآن عبارت‌اند از خَلَقَ در سوره‌ی حجر، خالِق در سوره‌های انعام، رعد، حجر، فاطر، زمر، غافر و الفجر، اختلاق در سوره‌ی ص، مخلقة در سوره‌ی حج و خُلِقَ در سوره‌های شعراء و فلک. نحوه‌ی پخشانی کلمه‌ی خلاق در قرآن به این ترتیب است که این کلمه در ۷۵ سوره‌ی بزرگ قرآن آمده است و ۳۹ سوره‌ی فاقد این واژه و مشتقات آن از سوره‌های کوچک قرآن به شمار می‌آیند؛ ولی این کلمه به‌صورت پخشانی در سوره‌های متعدد از قرآن تکرار شده است.

مشارکت‌کننده‌ی سوم: بررسی آیات خلق جدید در قرآن

به نام خدا. گروه روی آیات خلق در قرآن کار کرده است. وسعت آیات خلق در قرآن بسیار زیاد است؛ به‌قول آقای صابر، پخش و پاشانی آن خیلی زیاد است. در فحص پیشین به یک سری داشته‌های خدا نظر داشتیم و در نهایت به خدای طراح - مهندس رسیدیم و اکنون در بررسی آیات خلق در قرآن، خدا را خالق‌ی تدبیرگر نسبت به خلق خودش یافتیم. آیات خلق در قرآن بسیار جالب‌توجه است. هم در جاهایی صحبت از آن رفته است که انتظار آن می‌رود و هم در جاهایی که انتظار آن نمی‌رود و در ظاهر آیات قبل و بعد ربطی به خلق ندارند.

این بسامد استفاده از خلق یک «چرا؟» برای انسان ایجاد می‌کند. مطمئناً هدف یک شاخ‌وشانه کشیدن الهی برای انسان نبوده، بلکه دعوتی است از انسان برای نگاه به ساحت پیرامونی خودش که در قرآن به‌عنوان ساحت خلق - هم ساحت درونی و هم ساحت بیرونی انسان - مطرح شده است. نکته‌ای که در بررسی این آیات مهم است این است که انسان این استفاده از خلق را بیهوده تلقی نکند و به بازی نگیرد، بلکه با آن رابطه‌ی جدی برقرار کند و بداند هدفی پشت این به‌کارگیری پربسامد است.

دسته‌ای از آیات خلق، اشاره‌گر به مسئله‌ی خلق جدید هستند. وقتی به آیات اشاره‌گر به خلق جدید نگاه کنیم - که در هشت آیه و در هفت سوره آمده‌اند - در نظر اول استنباط می‌شود آیات نابه‌جایی هستند و آیات پیرامون آن‌ها آیه مدنظر را پشتیبانی نمی‌کنند. ولی نکته اینجاست که این آیات دو مطلب را بیان می‌کنند:

۱. توصیف زبان ناباوران و حیرت‌زدگان نسبت به دعوت پیامبران که پیامبران آن‌ها را به خلق جدید دعوت کرده‌اند، ولی مخاطبان به دیده‌ی ناباوری و انکار و تعجب به این دعوت نگاه می‌کنند. آیا وقتی ما حیاطمان را از دست دادیم و زیر خاک پوسیده شدیم، دوباره این بدن یکپارچه می‌شود و در یک خلق نو ظاهر می‌شود؟

۲. منطق متعصبان این بود که بر روش گذشتگانشان اصرار کنند و در رد صحبت پیامبران بگویند تو بشری هستی مانند خود ما، تفاوتی با ما نداری، چرا باید روش گذشتگانمان و منافعمان - که ما را رهنمونی می‌کنند - را رها کنیم و دعوت تو را بپذیریم؟

واکنش آیات پیرامونی نسبت به آیات خلق جدید از نوع اول این است که شروع به پاسخگویی کرده است، ولی نه با منطق مخالفان و نه با منطق رایج ما (که پاسخ را به‌شبهه‌ای مستقیم می‌خواهیم بدهیم)، بلکه با منطق خودش. شروع به باز کردن عرصه‌ها و ساحت‌های جدید مقابل انسان کرده است و خودش را عامل تغییر و تحول در آن ساحت‌ها دانسته است. خدا در این آیات خودش را مالک و جوهر حیات پیرامونی دانسته است، هم حیاتی که به انسان داده است به‌عنوان زمان و هم حیاطی که پیرامون انسان به‌صورت فرصت و عرصه‌ای برای خلق گشوده شده است.

واکنش آیات پیرامونی نسبت به آیات خلق جدید از نوع دوم این است که پیامبران در آن‌ها می‌گویند می‌پذیریم، ما هم بشری مانند شما هستیم ولی با باور دیگری؛ و از باور شما پیروی نمی‌کنیم. پاسخ دیگر یادآوری هاست. خدا به پیامبران می‌گوید به این قوم بهره‌ها و نعمت‌هایی را که نداشته‌اند و اکنون دارند، یادآوری کنید و برایشان برشمارید.

مثلاً در سوره‌ی ابراهیم به بنی‌اسرائیل می‌گوید به یادآورید که فرعون در میان شما بود و زندگی شما را به عذابی تبدیل کرده بود، پسرانتان را سر می‌برید و زنانتان را به اسارت می‌گرفت، اما اکنون فرعون نیست و این نعمت کنونی را فراموش نکنید. برای آن‌ها مثال می‌آورد از سرگذشت پیشینیان نشان که به عامل و جوهر تحول ایمان نداشتند و منطقتشان همین منطق تعصب و اصرار بر منش گذشتگان بوده است که این منطق در نهایت راه جامعه را به سمت نابودی برده و اثری از آن‌ها باقی نمانده است.

به ذهن گروه رسید این پاسخگویی‌ها را در سه دسته و حوزه و سطح جای دهد:

۱. آیاتی که به حیات‌بخشی و خلق نوبه‌نو در درون انسان اشاره می‌کردند. از جمله آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی فاطر که به خلق انسان از خاک اشاره می‌کند^۱ خدا خودش را آگاه به سیر درونی انسان می‌داند. خدا خودش را در این حیات‌بخشی به‌عنوان عنصر آگاه داخل می‌کند. آیه‌ی دیگر آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی ق است: «و ما او [انسان] را خلق کرده و از نفس او آگاهیم و ما از شاهرگ گردنش به او نزدیک‌تریم.»^۲ شاید اگر آیه به تمثیل سخن گفته باشد، این‌گونه بتوان برداشت کرد که انسان را بدون مغز نمی‌توان تصور کرد، چراکه تمام فعالیت‌های اصلی در مغز اوست؛ حال این شاهرگ تنها مجرای خون‌رسانی و حیات‌رسانی و خلق نو در ذهن انسان است.
۲. قرآن منکرین امکان خلق جدید در قیامت و کسانی را که بر این گمان بودند انسان با مرگ تبدیل به خاک می‌شود، به زمین و آسمان پیرامونشان و تدبیر در کیفیت خلق آن‌ها ارجاع می‌دهد. تأکید می‌کند بر اینکه خلق جدیدی که شما به آن ناباورید، خلق همین مکانیسمی است که پیرامون شما را حیات‌بخشی می‌کند.
۳. آیاتی که به خلق جدید و تحولی که در اجتماع پدید آمده، برمی‌گردد؛ آگاهی از اقوام گذشته و روش‌های گذشته و مسیرهایی که باعث نابودی یا عذاب یا گمراهی اقوام شده و پویایی را از آن‌ها گرفته بوده است.

۱. «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا خُلِمْ مِنْ نُثْىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»: «و خدا [ست که] شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، آن گاه شما را جفت‌جفت گردانید، و هیچ مادینه‌ای بار نمی‌گیرد و بار نمی‌نهد مگر به علم او. و هیچ سال‌خورده‌ای عمر دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود، مگر آنکه در کتابی [مندرج] است. در حقیقت، این [کار] بر خدا آسان است.»

۲. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْنَا مَأْتَسُونَ بِهِ نَفْسَهُ نُحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.»

در هر سه دسته، دو طیف آیات هستند که خیلی تأثیرگذار بودند. در عرصه‌ای که به‌عنوان عرصه‌ی طبیعت مقابل انسان است، عالمان را کسانی می‌داند که فارغ از یک تعصب مذهبی از همه به این عرصه آگاه‌ترند. (سوره‌ی سبأ آیات ۶ و ۹ که آیات میانی هم به خلق جدید پرداخته است).^۱

جمع‌بندی این‌که قرآن در همین هفت آیه‌ی خلق جدید از یک تمثیل استفاده کرده است. در سوره‌های فاطر و رعد دو مثال می‌آورد و انسان را به جوهر و ذات افسون‌بخشی و وسعت‌دهی و امکان‌دهی خدا توجه می‌دهد: «ای مردم شما به خدا نیاز مندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است».

تمثیلی می‌آورد از وجود درختان با ریشه‌های مختلف ولی با یک آب سیراب می‌شوند و دارای محصولات گوناگون می‌شوند؛ گویی در سطح گوناگونی را می‌پذیرد، ولی می‌گوید در ریشه این حیات‌بخشی در تحول یک قاعده دارد. مقابل این تمثیل، مثال کافران را می‌آورد، کسانی که ناباورند و اعمالشان مانند خاکستری است که بادی در آن می‌وزد و آن خاکستر را می‌برد. گویی پذیرفته است که کافران هم دستاوردی دارند، ولی بهره‌ای از آن نمی‌برند و در نتیجه باور به جوهری که به آن‌ها استواری برای تحول بدهد، پیدا نکردند.

مشارکت‌کننده‌ی دوم: ویژگی‌های انسان‌های خلاق

در مباحث گذشته که آقای صابر مطرح کردند، یکی از داشته‌ها و کارکردهای خدا، خالق بودن و خلق جدید «او» مطرح شد. این مطلب دو سؤال در ذهن من ایجاد کرد:

۱. آیا انسان می‌تواند خالق باشد و اگر می‌تواند این خالقیت متعلق به انسان‌های خاصی است یا همه‌ی انسان‌ها؟
۲. ما به‌عنوان انسان چگونه می‌توانیم به این داشته‌ی خدا نزدیک شویم و دچار جمود نشویم؟

۱. «وَرَبِّی الَّذِینَ أَوْفُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقُّ وَ یَهْدِی إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ»؛ «و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده [صفات] راهبری می‌کند» (۶).

«أَلَمْ یُرُوا إِلَى مَا بَیْنَ أَیْدِهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنْ نَشَاءُ نَحْیِفُهُمْ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَیْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ فِی ذَلِکَ لَآیَةٌ لِّکُلِّ عَبْدٍ مُّنبِتٍ»؛ «آیا به آنچه- از آسمان و زمین- در دست‌رسان و پشت‌سرشان است ننگریسته‌اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم، یا پاره سنگ‌هایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم. قطعاً در این [تهدید] برای هر بنده توبه‌کاری عبرت است» (۹).

یکی از مشتقات خلق که در قرآن به کار رفته است، واژه‌ی خَلَقَ است: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»^۱. به این نتیجه رسیدم صفت خالقیت انسان با همین وصف خلاقیت او محقق می‌شود. از همین رو می‌خواهم تعریفی از خلاقیت داشته باشم. خلاقیت یعنی به‌کارگیری توانایی‌های ذهنی برای به وجود آوردن اندیشه، فکر و مفهوم جدید یا آوردن چیزی جدید به مرحله وجود. در پاسخ سؤال اول هم به این نتیجه رسیدم که خلاقیت مخصوص انسان‌های خاصی نیست. هر انسانی در هر سطحی از علم، شرایط اقتصادی و اجتماعی می‌تواند از خلاقیت درونی‌اش بهره‌بردار شود. کما اینکه در جلسات «باب‌بگشا»، سیر زندگی افراد را که مورد بررسی قرار دادیم، علی‌رغم تفاوت در سیر زندگی، دیدیم همگی به‌وضوح از این خلاقیت در وجودشان استفاده کردند.

در پاسخ سؤال دوم سعی کردم از طریق توجه و مشاهده ذهنم را معطوف کنم به زندگی کسانی که به نوبه‌نویی در لحظه ایمان داشتند و تلاش کردند حس حیات و حس بودن را در خود و جامعه‌شان به حرکت‌اندازند. در نهایت به این نتیجه رسیدم که همه‌ی این افراد ویژگی‌های مشترکی دارند؛ از جمله این‌که اهل تفکر و اندیشه‌اند و زمانشان را مدیریت می‌کنند و هدر نمی‌دهند. کلماتی مانند «دریغ»، «ای کاش» و «افسوس» را هم کمتر از آن‌ها می‌شنویم؛ چون کمتر فرصت‌هایشان را هدر می‌دهند. دل‌بسته به مادیات نیستند، نه به این معنی که برنامه‌ی اقتصادی ندارند، بلکه به این معنا که تن به مصرف‌گرایی نمی‌دهند. کلیشه‌ها را در ذهنشان می‌شکنند و این توانایی را دارند که از چارچوب‌ها خارج شوند. ذهن و ادراکشان انعطاف‌پذیر است. در تاریخ هم می‌بینیم تحول زمانی رخ داده است که فرد یا افرادی ذهنشان را از پیش‌فرض‌های باطل رها کرده‌اند و از افکار اشتباهشان دفاع نمی‌کردند. این افراد رستگاری را در نام و آوازه جستجو نمی‌کنند. مایل‌اند حرف‌ها و اندیشه‌های تازه را پشت سر هم مطرح کنند و موانع آن‌ها را دچار رکود نکنند. این افراد در هر پدیده‌ای چیز نویی پیدا می‌کنند، دید گسترده و ذهن جستجوگر دارند. استعداد نقد و نوآوری دارند و در ارائه‌ی اندیشه‌هایشان اغلب متفاوت هستند؛ افراد دنباله‌روی نیستند، صاحب سبک و روش‌اند. نمونه‌ی بارزش هم سبزمینی کاران مازندرانی بودند که آقای صابر توضیح دادند و صاحب سبک بودند. پیچیدگی را به‌سادگی ترجیح می‌دهند. از چالش‌های جدید استقبال می‌کنند.

اما افرادی که خلاق نیستند، اصلاً سراغ سختی‌ها نمی‌روند، مسئولیت‌های سنگین و پیچیده را اصلاً قبول نمی‌کنند و همیشه راه‌های قبلاً طی شده را انتخاب می‌کنند. افراد خلاق به ریشه‌ها می‌پردازند و با شاخ‌وبرگ‌ها سرگرم نمی‌شوند. چیزهای ساده آن‌ها را قانع نمی‌کند.

۱. «زیرا پروردگار تو همان آفریننده داناست» (حجر: ۸۶).

مابه‌ازای عینی‌اش ماجرای آزر و ابراهیم است. آزر با اینکه می‌دانست ابراهیم به بت‌ها ایمان ندارد، ولی از ابراهیم خواست که بت‌ها را بفروشد و آن‌ها را به کار بگیرد. ابراهیم به‌عنوان یک فرد خلاق می‌دانست صرفاً با فروختن بت‌های آزر، مسئله حل نمی‌شود. به‌همین دلیل در ظاهر اقدام به فروختن بت‌ها کرد، ولی نزد خودش دنبال حل ریشه‌ای مسئله‌ی بت‌پرستی بود. اندیشه‌های تازه خودش را که با پیش‌فرض‌های موجود جامعه در تضاد بود، به‌طورجدی بیان کرد. برای مثال وقتی بت‌ها را با خود به کوچه و بازار می‌برد، می‌گوید چه کسی هست که این بت‌ها را که هیچ سود و زبانی ندارند از من بخرد؟ ناتوانی بت‌ها را که اصل قضیه بود با مردم در میان گذاشت، نه اینکه صرفاً از فروختن بت‌ها امتناع کند.

افراد خلاق ذهنشان را معطوف اهداف مهم و والا می‌کند، ولی افراد غیرخلاق این‌طور نیستند. افراد غیرخلاق سراغ زمینه‌های متعدد می‌روند، لذا در هیچ زمینه‌ای موفق نیستند؛ پراکنده‌کاری نتیجه‌ی ذهن پراکنده است. افراد خلاق از سلامت روانی کامل برخوردارند. روانشناسان انسان‌گرا معتقدند خلاقیت زمانی بروز می‌کند که فرد تعارض درونی نداشته باشد و کاملاً وحدت داشته باشد. افراد خلاق به خودشان ایمان دارند، چون معتقدند نماینده‌ی خدا روی زمین‌اند؛ به همین دلیل خودشان را دست‌کم نمی‌گیرند و سعی می‌کنند احساس توانمندی را در خودشان رشد دهند و از امکانات موجود هم کمال استفاده را بکنند.

مشارکت‌کننده اول: خلاقیت و شناخت خدا

می‌دانیم که قرآن آدمی را خلیفه خودش روی زمین قرار داده است و گفته از روح خودم در تو دمیدم. پس ویژگی‌های خلق جدید خودش را هم در انسان قرار داده است و می‌توانیم از این ویژگی استفاده کنیم؛ همان‌طور که گذشتگان ما هم از آن استفاده کردند و به نتایج اجتماعی علمی زیادی هم رسیدند. اقبال می‌گوید «شناسایی طبیعت، شناسایی رفتار و سنت خداست. یعنی هستی کتاب مقدس است و قوانین هستی آیات خداوند هستند. هستی‌شناسی هم یعنی آیه‌شناسی و خداشناسی». در قرآن هم آمده است: «مرگ و حیات را برای آن آفریدیم تا شما در این میان شکوفا شوید و به استعدادهای شگفت وجودی خودتان دست پیدا کنید». قرآن با «انظروا»، «کیف» ها و ... به ما می‌گوید درباره‌ی جهان و طبیعت پیرامونتان فکر کنید و بنگرید. این نگرستن با شناسایی مکانیسم‌ها و فرایند تحقق این پدیده‌ها ما را به خداشناسی می‌رساند.

سال ۲۰۰۹ به‌عنوان سال جهانی نجوم نام‌گذاری شده است و گفته شده سراسر جهان را انسان باید بشناسد و شعار «جهان برای کشف، از آن تو [انسان] مطرح شده است؛ و این به مناسبت

چهارصدمین سالگرد مشاهده‌ی نجومی گالیله است. اختراع اولین تلسکوپ به دست گالیله و کشف کرویت زمین، گرچه از طرف کلیسا در دادگاه‌های تفتیش عقاید محکوم شد، ولی در طول تاریخ به دست انسان‌های خلاق افتاد و گسترش و تکامل یافت تا به نیوتون رسید که به دنبال شناخت جهان بود.

تلقی نیوتن از جهان این بود که علوم طبیعی و ریاضیات می‌توانند عامل شناخت ما از جهان و حتی خدای ما شوند. آن زمان چنین تلقی‌ای در اروپا شکل گرفته بود که ریاضیات و علوم جدید مسیر شناخت جهان هستند. این روند هنوز ادامه دارد و هنوز باعث شکوفایی علمی جهان است. عقب‌ماندگی ما هم به این علت است که چنین تلقی‌ای از قرآن نداریم و برداشتمان بسیار قشری است. مرحوم مهندس بازرگان هم نداشتن این نگاه و داشتن تلقی قشری را عامل عقب‌ماندگی و مانع پیشرفت ما می‌دانستند. ایشان در دفاعیات سال ۱۳۴۳ گفتند: «بنده در حاشیه‌ی وظایف تحصیلی‌ام مهم‌ترین مأموریت و رسالت خویش را این می‌دانستم که به هم‌وطنانم بفهمانم اروپای متمدن مرفقی و واقعی، اروپای سینما نیست. اروپا با شاپو و کروات مردان و زلف و ماتیک خانم‌ها اروپا نشده است. اروپا معنویت، مذهب و ایده‌آل دارد، فعالیت اجتماعی دارد، تقوا و روح اجتماعی دارد».

مشارکت‌کننده‌ی چهارم: نگاه خداوند به خلاقیت در اجتماع و شکوفایی انسان

همان‌طور که آقا ایمان [مشارکت‌کننده‌ی سوم] گفتند نوزایی در اجتماع انسانی یکی از بسترهایی است که خداوند در جواب کسانی که باور به خلق جدید ندارند، باز می‌کند. من بحثم را در همین راستای نگاه خداوند به چگونگی تحولات یا خلاقیت در اجتماع و شکوفایی انسان مطرح می‌کنم.

یکی از بحران‌های جامعه، در ایستایی و قناعت به وضع موجود، عدم نوآوری، عدم راهگشایی راه‌های جدید و بکر و ندیدن خلاقیت قابل توجه در خود و پیرامون - روشنفکر، سیاستمدار، نسل نو - نهفته است. در مقدمه‌ی بحث «باب‌بگشا» مطرح شد که یکی از بهترین راه‌حل‌ها، تن دادن به توصیه‌ی خداست.

توصیه‌ی خدا به ما، نگاه به داشته‌ها و کارکردهایی است که خدا به ما داده است که یکی از آن‌ها خلق و خلق جدید است. رویکرد ما به این داشته باید معطوف به حل همان بحرانی باشد که اول بحث گفتم یعنی عدم مشاهده خلاقیت جدی در زندگی خود، جامعه، سیاسیون، روشنفکران و نسل نو... است. پس بحث در اینجا به این برمی‌گردد که در قرآن آنچه می‌تواند انسان را به آفرینش و خلاقیت و نوبه‌نویی به خصوص در یک شاکله‌ی اجتماع برساند، چه

چیزی و چگونه بوده است؟ در داستان‌های پیامبران در قرآن دیده می‌شود که پیامبران با خلاقیت به خرج دادن، گره‌ای هم از کار خودشان باز می‌کند هم از جامعه‌شان. ایستایی ندارند. به نظر من جواب این سؤال را با کنکاش در مفهوم خلق، خلق جدید، جعل، فطر و هدایت طلبیدن در قرآن می‌توان یافت. [...]^۱

۱. متأسفانه تنها ضبط موجود از این جلسه از دقیقه‌ی جاری به بعد با پرش و مشکل در صوت مواجه است که سبب ناقص ماندن بحث مشارکت‌کننده شده است.

نشست سی و ششم: تبیین: دید تاریخی؛ تحلیل تاریخی (۶)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با شب‌به‌خیر حضور دوستان و با اجازه‌ی جمع، بحث را آغاز می‌کنیم. به نام همراه یاری‌گری که اگر حرکتی را آغاز کنیم، «او» خود را موظف برای یاری و سرویس‌رسانی تلقی کرده است، بحث را آغاز می‌کنیم. نشست سی و ششم هستیم. کماکان در گریه‌ور وسیع تبیین قدم می‌زنیم و عجله‌ای هم نداریم که از آن بیرون بیاییم. جامعه‌ی ما به اندازه‌ی کافی عجول و پرشتاب است و همه می‌خواهند زود به یک دستاوردی برسند؛ منتها به نسبتی که زودتر به دستاورد برسیم، به همان نسبت هم امکان فرار بودنش وجود دارد. بحثمان را ان‌شاء‌الله آرام، نه خیلی کند و نه خیلی تند، پیش می‌بریم.

در چارچوب تبیین، بحث داشته‌ها و کارکردهای «او» هست. ذیل تیترو فرعی «دید تاریخی و تحلیل تاریخی»؛ یعنی، خدایی که در ادامه‌ی داشته‌های قبلی، یکی از داشته‌های کلیدی «او» دید تاریخی و تحلیل تاریخی است که اگر ما طالب باشیم به ما منتقل خواهد شد.

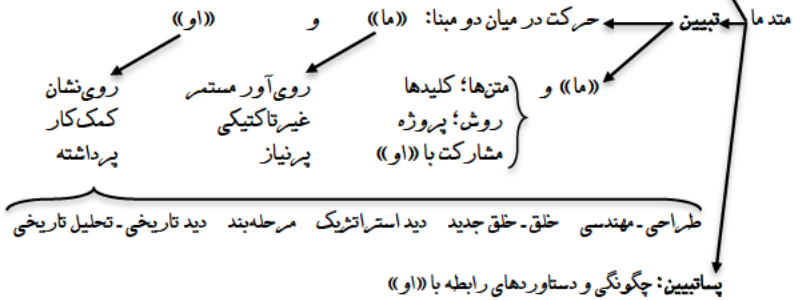
باب‌بگشا به مفهوم برقراری رابطه‌ی صاف‌دلانه، بی‌شیله‌پیله، همه‌گامی، مستمر و استراتژیک با «او» است. دوستان زحمت کشیده‌اند از سه جلسه‌ی گذشته به این طرف، بحث‌هایی را که از رمضان سال گذشته مشترکاً شروع کردیم و به رمضان امسال رساندیم و از رمضان هم عبور کردیم، یک در چارچوبی آورده‌اند. این مطالب به‌صورت مجزا نیز آورده شده تا سریع از آن بگذریم و آن را برای دوستانی که جدید آمده و امروز به ما پیوسته‌اند، توضیح دهیم.

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۷ مهر ماه ۱۳۸۸ است.

یک سال، یک نگاه

درون‌کاوی ← بحران‌یابی ← خلاء «او» ← خلاء عضویت ← خروج از وضعیت ← اسباب خروج ← توصیه «او» ← سنت انسان
متد «او»

پیشاتبیین: وداع با یک تلقی - سلام بر یک دیدگاه: هستنده؛ فعال هستی؛ درمدار تغییر؛ اثرگذار



سال گذشته از ضرورت درون‌کاوی خودمان شروع کردیم. از درون‌کاوی به یک بحران مرکزی رسیدیم که هم در درون و هم در بیرون ماست. اگر این بحران مرکزی را ترجمان درونی روحی و روانی کنیم، خلاء «او» است؛ خلاء «او» در بیرون و درون ما. حس نمی‌کنیم بر ما ناظر و با ما شریک و رفیق است و این عدم احساس شریک و رفیق بودن و نهایتاً خلاء «او» باعث شده که خللی در عضویت ما در هستی به وجود بیاید و در نتیجه به هر علت یک عضو فعال و بالنده و جستان و خیزان هستی نیستیم. ضروری است که از این وضعیت خروج کنیم. این خروج اسباب و اثاثیه‌ای می‌خواهد - نه خیلی مجلل؛ نمی‌خواهیم یک کاخ را فرش کنیم؛ می‌خواهیم یک منزلگاه کوچک را که خودمان در آن جای می‌شویم و آرمانمان در آن گنجانده می‌شود، مجهز کنیم و بتوانیم با هم ارتباط فعالی از آن منزلگاه برقرار کنیم.

اسباب این خروج، سنت انسان است؛ سنت رهایی، سنت شاخ زدن، سنت کرگدن‌وار عمل کردن، در بن‌بست نماندن و در پيله نماندن، سنتی است که از آن روش بیرون می‌آید. «او» هم توصیه‌های کیفی دارد. ما هم بر اساس سنت انسان خروج‌کننده و بن‌بست‌شکن و توصیه‌های «او» می‌توانیم برای خودمان متدی را به‌عنوان اسباب تسهیل خروج تدارک ببینیم.

متد ما

پیشاتبیین؛ تبیین؛ پساتبیین

این متد، پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین دارد. پیشاتبیین، تعیین تکلیف با وضع موجود خودمان و با وضعیتمان در هستی بود. تبیین یعنی ایستادن در این مدار گسترده و بزرگ و پردامنه و دامن پرپیلی؛ اگر ما در نقطه‌ی تقاضا باشیم، «او» در نقطه‌ی عرضه است. هر انسان صاحب تقاضایی چه مذهبی چه غیرمذهبی، آن‌چنان‌که با هم در بحث تاریخ و بحث «باب بگشا» دیدیم، خدا از عرضه به او دریغ نکرده است. به نسبتی که فرد به یک تلقی شفاف، عقیق‌وار و غسل‌وار از هستی رسیده، خدا بیشتر برای او گشایش ایجاد کرده است. اگر ما در موضع تقاضا باشیم، «او» در موضع عرضه است. عرضه‌ی «او» هم ناشی از داشته‌هایش است. داشته‌ها را یک‌به‌یک بررسی کرده و امروز به داشته‌ی تاریخی «او» رسیده‌ایم. یک پساتبیین نیز هست به این معنی که اگر ما نقطه‌ی تعادل خودمان را با «او» تنظیم کنیم و تقاضای خودمان با عرضه‌ی «او» به یک نقطه‌ی سربه‌سر برسد، خروجی آن چه خواهد بود؟

پیشاتبیین:

وداع با یک تلقی

سلام بر یک دیدگاه:

هستنده

فعال هستی

در مدار تغییر

اثرگذار

پیشاتبیین ما، وداع با یک تلقی آخرت‌گرا است. تلقی‌ای که هم در حوزه‌ی عیسوی ده قرن میانی وجود داشت و هم در حوزه‌ی هزارساله‌ی خودمان نیز ده قرن طول کشیده است، برای ما هم تا اکنون ده قرن، طول کشیده و ببینیم به کجا خواهد رسید و چه‌قدر شرایط بقاء - بقای فکری و نه بقای فیزیکی - برای آن در این شرایط، فراهم است؟ ان‌شاء‌الله از درون این‌ها چیز نویی بیرون بیاید که هم برای خودشان و هم برای مردم مفید باشد. فعلاً بارقه‌ای غیر از یک رگه‌های محدود نیست.

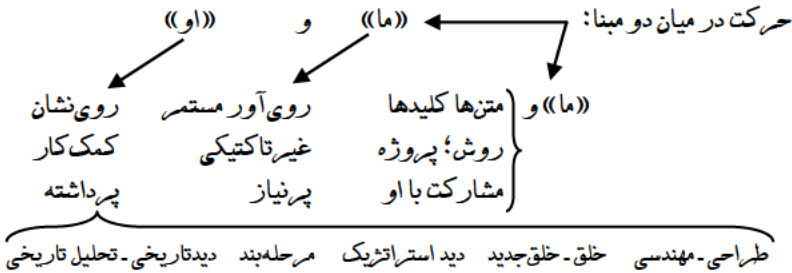
این تلقی، یک تلقی آخرت‌گرا است. به‌رغم این‌که هم کلیسا در آن سوی جهان و هم روحانیت در این سوی جهان، اغلب به‌شدت چسبنده به تاریخ و قدرت‌اند و به‌شدت اهل تحقیر دیگران و ارتقاء خود در ذهن هستند، اما توصیه‌ی آن‌ها برای جامعه، گذر از جهان و گذر از زمان و چسبیدن به آخرت و... است که در فایل‌های ذهن ما از آموزش‌های دوران کودکی تا الان پر

است - البته دست‌بردار هم نیستند. علی‌رغم ویژگی ژنتیک خودشان که چسبیدن به جهان و سخت دل کندن از قدرت است، همواره آخرت را تجویز کرده و می‌کنند. اگر این تلقی در ذهن ما برود، اختاپوس وار همه‌ی دالان‌های ذهن ما را اشغال می‌کند و ما را به تصاحب خود درمی‌آورد و این دیدگاه که ما هستنده و فعال هستی هستیم و در مدار تغییر سیر می‌کنیم و اثرگذاریم، کاربردی ندارد.

لازم نیست که در تاریخ جای پاهای بزرگ باقی بماند. ما هم در حد انگشت شستمان این توانایی را داریم که ردپایی باقی بگذاریم. پیشاتبیین ما وداع با تلقی آخرت گراست. نه این‌که آخرت، فرجام و حساب‌و‌کتاب نیست، بلکه تا در جهان هستیم، اهل زندگی هستیم؛ تا روزنی هست، می‌خواهیم زندگی کنیم و فعال هستی باشیم.

سلام بر این دیدگاه که هستنده‌ایم و با حس هستنده بودن، فعالیم. می‌خواهیم وضع موجود را تغییر دهیم. وضع موجود هم الزاماً تغییر سر این حاکمیت و آن حاکمیت نیست. به‌اندازه‌ی کافی این اتفاق‌ها افتاده است. باید تغییراتی شکل بگیرد که آن سرها و این تسلط‌ها نتواند بر ما به قول کشتی گیرها خیمه‌اش را پهن کند و نهایتاً اثرگذاری کند. این بحث‌ها را دو سه ماه پیش آوردیم و به تبیین رسیدیم:

تبیین؛



تبیین متدی به ما می‌دهد که برگرفته از متد ابراهیم است. ابراهیم هم به‌خاطر این عناصر در تاریخ ماندگار شد و خدا سفره‌اش را پهن کرد و برکت ابراهیم را در نسل‌های مختلف تا زمان ما پاشاند و پخشاند. متد ابراهیم حرکت در میان دو مبنا، بود. یک وجودی در خودش حس کرد. حس آدمیت که ادامه‌ی آدم بود. پروژه‌ی آدم را ادامه می‌داد و یک وجودی را حس کرد که هم در جهان بیرون از خودش و هم درون خودش منتشر است. خدا این روش ابراهیم را توصیه می‌کند و می‌گوید اگر در بن‌بست گیر کردی یا اگر از بن‌بست نیز خارج شدی، [به آن توجه

کن. غیر تاکتیکی بودن اینجاست که اگر از بن بست نیز خارج شدی، به «او» رویکرد داشته باش. اگر آدم در انفرادی و سه کنج باشد، غیر از رفت و آمد کاری ندارد؛ اگر بخواهد ازدواج کند، غیر از نجوای شبانه کاری ندارد. اگر بخواهیم پروژه‌ی فردی خودمان را پیش ببریم، رویکرد [انسان به خدا] طبیعی است؛ اما مهم بعد از آن است. «او» می‌گوید ابراهیم هم در تنگناها و هم در فراخی‌ها بین ما و خودش گام برمی‌داشت. ما به عنوان یک وجود و یک پایگاه هستیم و «او» هم یک وجود و پایگاه جدی‌تر از ما است.

حال اگر ما مثل ابراهیم در موضع تقاضا باشیم، «او» هم در موضع عرضه است. مقدمتاً در تبیین، عرضه‌ها و داشته‌های «او» را بررسی کردیم. دو جلسه توان طراحی و مهندسی «او» را مورد واکاوی قرار دادیم. در مورد توان شگرف خلق و ادامه‌ی خلق «او» بحث کردیم. دیدیم که هم در بنیان‌گذاری هستی، هم در بنیان‌گذاری انسان و هم در رهنمونی تاریخ صاحب دید استراتژیک است. چون دید استراتژیک دارد، مرحله‌بند است، عجول نیست، خم رنگریزی تاسیس نکرد و در ادامه‌ی این ویژگی‌ها، صاحب دید تاریخی و تحلیل تاریخی هم هست.

تبیین ما؛

خدای صاحب دید تاریخی - تحلیل تاریخی

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

من؛

اشراف دارم

مجهزت می‌کنم

منظرت می‌بخشم

دیدگاهت می‌دهم

اگر که ما «او» را رفیق، ره‌گشا و باب‌بگشا بدانیم و دعوت «او» که می‌گوید نزد من آید، در پس پیشانیمان منتشر شده باشد، این [ندا] در گوشمان صدا می‌زند و می‌گوید که اگر بخواهید تأثیرگذاری تاریخی داشته و اهل تغییر باشید و وضع موجود را برنتابید، من می‌توانم در ابتدای راه و در جریان کار، اشرافی را که به تاریخ دارم به شما منتقل کنم، به دید تاریخی مجهزتان کنم و صاحب منظرگاهتان نمایم.

تبیین ما؛

جایگاه تاریخ در چینش «او»:

ترتیب داده‌ها در کتاب آخر

✓ هستی

✓ رستاخیز - فرجام

✓ تاریخ

✓ انسان

اگر مجموعه عناصر و عوامل محتوایی داخل کتاب آخر را به نشانه‌های هستی‌شناسانه، فرجام‌شناسانه، تاریخ‌گویانه و انسان‌یابانه تقسیم کنیم، هندسه‌اش را این‌گونه می‌بینیم که به ترتیب اول انسان را در کتاب آخر با هستی، بعد با فرجام، سپس با تاریخ و بعد هم با خودش که انسان است، آشنا می‌کند.

روش‌شناسی تجهیز تاریخی «او»

خبررسانی کیفی

نقطه‌چین‌زنی رخداد

ترسیم سمت

فرجام‌روند

آموزش

قاعده - قانون

روش مواجهه با پیشاروی

روشی دارد؛ هیچ‌جایی روش نیست و در روش تجهیز تاریخی هم بسیار مهندسانه و هنرمندانه عمل کرده است: ابتدا ذهن ما را برای دریافت یک خبر و واقعه‌ی بسیار جدی آماده می‌کند و سپس آن واقعه را آرام‌آرام با شیوه‌ی گزارشگری، نقطه‌چین می‌زند و به ما منتقل می‌کند. سمت، معاد و فرجام واقعه را ترسیم می‌کند. از دل این نقطه‌چین‌زنی، برای ما آموزشی را روی تخته‌ی سبز تاریخ قرار می‌دهد. از آموزش‌ها قاعده بیرون می‌کشد و آخرسر، آدم فکر می‌کند که وزن مخصوص‌اش افزون شده و به لحاظ تاریخی به‌نوعی، مجهز شده است.

۶ لوح از یک متن؛

لوح‌های فلسفه‌دار - حکمت‌دار تاریخی

اعراف

هود

طه

انبیاء

مؤمنون

شعراء

برای این که ببینیم این تعین و مصادیق این روش به چه ترتیب است، از کل این کتاب، شش لوح را برگزیدیم که در این لوح‌ها هم فلسفه و هم حکمت تاریخ هست؛ حکمت به معنای دانش کیفی و وزین است: اعراف و هود و طه و انبیاء و مؤمنون و شعراء. گفتیم به نظر می‌رسد که همه‌ی این‌ها طول دارند، دالانی را به روی ما باز می‌کنند و هم عریض و نامحدود هستند که ما را می‌چرخانند؛ اما از آن چرخاندن، سرگیجه متصاعد نمی‌شود، بلکه ما را به درک و دریافت‌های جدید و جدی تاریخی می‌رساند. اعراف که یک جلسه بر آن ایستادیم، روشن‌گر این مضامین بود:

جان‌مایه‌ی اعراف؛

اشراف («او») بر روند تاریخ و حضور در تنیده‌اش در سیرها

ارسال پیام‌های نوبه‌نو برای رفع انحراف‌های دورانی

مبنا گرفتن «او»

مهران؛ سد دوران (عقیدتی، تشکیلاتی، طبقاتی)

اصلاح؛ جوهر تحولات

اصل جانشینی و وراثت

کتاب؛ موضع

خدا؛ یاور روندها، صاحب کتاب، متولی شایسته‌کاران

«او» به ما تأکید می‌کند من بر روندهای تاریخی مشرفم و در طول تاریخ منتشرم. دوم این که در این اتوبان، من نوبه‌نو پیام ساطع کرده‌ام تا انسان به فطرت خود بازگردد و به پروژه‌ی آدم بازگشت کند. تصریح می‌کند که من را مبنا بگیرید، ایمان بیاورید. من بهترین مستمسک این عالم هستم. رویکردتان رو به من باشد.

تضادش را با مهتران عمده می‌کند. مهتران؛ سد عقیدتی، تشکیلاتی و طبقاتی دوران هستند. جوهر پیش‌روندگی و درافتادن با مهتران و سدهای دوران را اصلاح می‌داند و نه انتقام و نه صرفاً جایگزینی و نه قدرت‌طلبی. در این چارچوب، سیکل جانشینی و وراثت را مطرح می‌کند. از کتاب می‌گوید و تأکید می‌کند که اگر اهل هستید و از اهالی مدار تغییرید، کتاب صرفاً خواندنی نیست، موضع است و اگر این اتفاقات بیفتد و شما به سرفصل و سرموضع تقاضا برسید، من می‌توانم در هر محدوده‌ای که خودتان برای پیش‌برد پروژه‌تان تعریف می‌کنید، یاور روندتان باشم، من که صاحب کتابم و می‌توانم با شما ولایت یا رفاقت ممزوج پیشه کنم.

هود: تجهیزهای استراتژیک، تشکیلاتی، تاریخی

در بی‌حقیقتی معبودان آنان در تردید مباش

همان‌گونه که فرمان یافته‌ای مقاوم باش

طغیان نه؛ حد خویش بشناسید

به اردوی ستم‌پیشه‌گان تکیه مز نید

بر پا داری نماز

صبوری

بر اساس امکانات خود عمل کنید

انتظار دینامیک

رابطه‌ی ویژه با «او»، اعتماد ویژه به «او»

هود مثل شیپوری با صدای بی‌پایان است. سیاهان بیشترین نفس را برای شیپور زدن دارند. ساز اصلی سیاهان ترومپت است که حدود سه دقیقه رکورد آن هست. بیشتر از آن یا جداره‌ی شکم پاره می‌شود یا حنجره ترک برمی‌دارد؛ مکانیسم انسان بیشتر از آن را اجازه نمی‌دهد. اما هود که از اسمش هم پیداست، شیپوربست که انسان - چه سیاه، چه سرخ و چه سفید باشد - خوش‌نفس این شیپور را می‌نوازد. نام پسر یکی از دوستانی که اینجا می‌آمد هود بود که اسم قشنگی است.

هود از دل این شیپور خطاب به محمد و به ما - که پس از او هستیم و حق داریم که مخاطب وحی باشیم - تصریح می‌کند در بی‌حقیقتی معبودان آنان در تردید مباش و در ادامه بیان می‌دارد که «فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتُ»؛ مأمور هستی - نه مأموریت اداری، یک مأموریت ژنتیک داری - که بر پیامی که دریافت کرده‌ای بایستی و مقاوم باشی، طغیان نکنی و حد خودت را بشناسی، به

اردوی ستم‌پیشگان با همه‌ی امکاناتشان تکیه‌نرزی، نماز را برپا داری، صبوری پیشه کنی، اجازة بدهی تاریخ و زمان به پروژه‌ات تزریق بشود. آن‌ها بر اساس امکانات رانتهی خود عمل می‌کنند، شما بر اساس امکانات کیفی خود که مبتنی بر آموزش‌های من است، عمل کنید. انتظارتان دینامیک باشد، صبر داشته باشید. و پروژه‌ای اگر تعریف کردید، در ابتدا و در جریان و فرجام آن، رابطه‌ی ویژه با «او» برقرار نمایید و به «او» به‌طور ویژه اعتماد کنید. آخرین لوح مورد بررسی طه بود که جلسه‌ی گذشته به آن اختصاص پیدا کرد:

جان‌مایه‌های محتوایی طه؛

غفلت عقیدتی - بدعه‌دی:

خوره‌ی پروژه

آفت استراتژی

دو‌گزاره، دو سر ریز تجربی - آموزشی

۱۱۵-۱۲۳ طه

۸۳-۹۸ طه

بدعه‌دی

غفلت آموزشی

اغوا

شکاف در انسجام نوین

دورافتادگی

بازگشت عقیدتی

تنزل موقع

ره‌گم کردگی

جان‌مایه‌ی طه پرهیز از غفلت عقیدتی و بدعه‌دی و بدمیثاقی است. غفلت عقیدتی که دیدیم خوره‌ی پروژه است - و الان هم می‌توانیم مشاهده کنیم - و بدعه‌دی آفت استراتژی است. طه دو‌گزاره با دو سر ریز تجربی - آموزشی در مقابل دیدگان ما قرار داد: آیات ۸۳ تا ۹۸ که مربوط است به غفلت آموزشی موسی که باعث شکاف در انسجام قومش شد و بازگشت ارتجاعی قومش را در غیاب او رقم زد و منجر به ره‌گم‌کردگی موقت آن‌ها شد. بدعه‌دی هم در آیات ۱۱۵ تا ۱۲۰ طه در روایتی از آدم بیان می‌شود. آیه‌ی ۱۱۵ را با این شروع می‌کند که ما در آدم عزم استواری نیافتیم. به دلیل بدعه‌دی‌اش اغواء شد. از پروژه‌ی اولیه‌اش که بنا بود جهان را تکان دهد، دور افتاد و موقع‌اش تنزل پیدا کرد. اما علی‌رغم غفلت موسی از آموزش و اغوای آدم و دست برداشتن از پروژه و عهد اصلی، خدا راهکار جلوی پای آن‌ها می‌گذارد.

راه کار رفع انحراف

بازگشت به مسیر؛

آموزش بر موضع کتاب هدایت آموزشی
(موسی) (آدم)

الواح را بر گیرید فرآوری مجدد

(خطاب به موسی) هدایت نوین
کتاب را به جدّ بر گیر

(خطاب به موسی و قوم) استمرار رهنمونی پس از هبوط
کتاب را به جدّ بر گیرید

به موسی، به موسی و برادرش، به موسی و قومش تأکید می کند که راه، برخورد مکانیکی نیست. حال این که سامری آمد و انسجام قوم تو را بر هم زد، مشکل، درون تو و نه بیرون تو است. ریش و موی هارون را - که جانشین تو بود و نتوانست پروژه ات را پیش ببرد - نگیر، بیا محکم، الواح و کتاب را بگیر که اگر استحکامی در گرفتن کتاب به عنوان موضع، توسط تو و قوم تو باشد، راه باز می شود. آموزش، مبتنی بر موضع کتاب است. به آدم می گوید، اشکالی ندارد، بالاخره اغواء شدی، اما من مجدداً فرآوری ات می کنم، مشمول هدایت نوین خواهی شد و رهنمونی به تو و به فرزندان، پس از هبوط، ادامه خواهد داشت. از این شش لوح، سه لوح می ماند؛ انبیاء و مؤمنون و شعراء.

سه لوح در یک

انبیاء

مؤمنون

شعراء

(سوره هایی در میانه)

به دلیل این که این سه هم پوشانی های جدی با اعراف و هود و طه دارند، این هم پوشانی ها را کنار می گذاریم و به ممیزه ها می پردازیم. این هر سه سوره، سوره هایی در میانه [ی کتاب] هستند، از نظر خدا میانه ها اهمیت دارند. خدا توصیه های لقمان به پسرش را چون کیفی بوده،

کد می‌کند. الزاماً همه‌ی آموزش‌ها توسط خود خدا نیست. انحصارطلب نیست که بگوید صرفاً منشاء آموزش من هستم. هر کسی هر آموزشی داشته، «او» از آن‌ها در آموزش عمومی خود استفاده کرده است.

لقمان به پسرش چند توصیه می‌کند؛ یکی از این توصیه‌ها، اقتصاد است. مقتصد باشید، میانه‌رو باشید. نه چپ‌روی و نه مرحله‌سوزی، نه راست‌روی و نه ارتجاعی‌گری، [هیچ‌یک پیشه نکنید]. این است که میانه خیلی مهم است. اقتصادی که خدا به نقل از لقمان خطاب به پسرش می‌گوید - «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» - [بدین معناست که] مشی تو مشی متعادل باشد و شرایط، آن را مواج نکند، محافظه‌کار و رادیکال افراطی نشوی، رادیکالیسم‌ات را عقلانی کن. توصیه این است که رادیکالیسم‌ات را عقلانی و محاسباتی کن. محاسباتی نه به مفهوم محافظه‌کارانه‌اش به مفهوم این که دستاوردی شکل بگیرد و آن دستاورد، حفظ شود.

این سه سوره مثل طه در میانه هستند؛ این است که مدام پرده‌پرده [باید مضامین سوره‌های قبلی را] پس بزنیم و به یک میانه برسیم. در دوران ما در اوایل دهه‌ی چهل، تازه جشن تولد، باب شده بود. برخی‌ها هم بداعت‌هایی داشتند؛ مثلاً، می‌خواستند کادو ببرند، یک کارتی را می‌گرفتند و آن را کاغذ کادو می‌کردند. فرد فکر می‌کرد داخل کاغذ کادو چیزی هست! کاغذ کادو را که باز می‌کردند داخل آن کارتن، یک قوطی کوچک‌تر بود و داخل آن هم همین‌طور. در این بین بعضی‌ها اهل شوخی بودند و بعضی مواقع در داخل آن قوطی کوچک سوسک یا موشی بیرون می‌پرید! اما از این زورق‌هایی که خدا به این کتاب بسته - زورق‌هایی که برعکس کاغذ کادو شفافند - [اگر عبور کنیم] در وسط‌وسط این کتاب، طه، مؤمنون، انبیاء و شعراء قرار دارند. سوسک و موش و حشره و گودزیلا از وسط آن بیرون نمی‌پرد که بقه‌ی ملتی را بگیرد.

انبیاء

مشخصه‌ها :

سوره‌ی ۲۱

۱۱۲ نشانه

طول نشانه‌ها: متوسط - کوتاه

حرف نمایان پایان نشانه‌ها : ن

آهنگین با یک ترجیع‌بند

انبیاء چند مشخصه دارد. سوره‌ی بیست و یکم است. ۱۱۲ نشانه را در خود مرتب کرده و طول نشانه‌ها متوسط کوتاه است. اگر طه با «اء» تمام می‌شد، انبیاء اکثراً با «نون» تمام می‌شود؛ حرف پایان، حرف فرجام، حرف آخرت، حرف استراتژیک، حرف طمانینه و آهنگین با یک ترجیع بند است.

انبیاء

مشخصه‌ها :

روایت محوری : روایت ابراهیم (۷۴-۵۱)

مضامین سوره: روایی، تجربی، آموزشی

آغاز لوح: حساب و غفلت

پایان لوح: تقاضای داوری از «او»

روایت محوری آن روایت ابراهیم است. حدوداً ۲۵ نشانه را به ابراهیم اختصاص می‌دهد. مضامین سوره مثل سه سوره‌ای که بررسی کردیم، روایی، تجربی و آموزشی است. آغاز لوح، نشانه‌ی اول، از حساب و غفلت صحبت می‌کند. پایان لوح هم تقاضای داوری از «او» هست. اگر بخواهیم این هم‌پوشانی‌ها را برداریم و به اختصاصیات «انبیاء» در مقایسه با طه و هود و اعراف که سه‌گانه‌های قبلی بودند برسیم، چند جان‌مایه‌ی کلیدی به ما می‌دهد:

جان‌مایه‌های انبیاء

جهان، جدی

معبود یگانه

کتاب مرزبند؛ فرقان

تضاد دینامیسم - فیکسیسم

اجابت

نجات

جهان، جدی و معبود، یگانه است. کتاب، مرزبند و فرقان است. تضاد ماهوی در هستی و تاریخ، بین دینامیسم و فیکسیسم وجود دارد. دو مورد اجابت و نجات، سرگل جان‌مایه‌های انبیاء است. تأکید می‌کند در تاریخ و در پروژه‌ها، من محیب هستم؛ اهل اجابت و اهل نجات هستیم. ان شاء الله اجابت و نجات را جلوتر باز می‌کنیم.

ابتدا در آیه‌ی شانزدهم تلنگری جدی می‌زند. این جا هم روی سخن بیشتر با حضرت محمد است. سوره‌های میانی، سوره‌هایی هستند که تجهیز روحی، روانی، تاریخی و استراتژیک پیامبر آخر را خدا به عهده دارد. الواح تنها متعلق به موسی نبوده است؛ این برگ‌های ما و یادداشت‌های شما هم الواح هستند، کتاب آخر هم الواح است. شش مورد از این الواح، سفره‌های کاملاً بزرگ و کیفی و پروپیمان است و اختصاص به تجهیز روحی، روانی، شخصیتی، تاریخی و استراتژیک حضرت محمد دارد.

این جا در آیه‌ی شانزدهم تلنگری جدیست که جهان جدی است؛ «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا عَيْنًا»؛ «و ما آن چه را در زمین و آسمان و میان آن‌هاست به بازی و سخره نیافریدیم». جهان جدی است و چون جهان جدی است، پروژه‌ای هم که تو انتخاب کرده‌ای جدی است و شوخی نیست. مثل یونس زمین نگذارید یا مثل آدم، بدعه‌دی نکنید. [محمد] اگر می‌آمدی سالی دو ماه تحنف می‌کردی، حنیف بودی، پاک‌نهاد بودی و تقاضا می‌کردی که ما تو را از حاشیه به متن بیاوریم، حالا ما تو را از حاشیه به متن آورده‌ایم. این از حاشیه به متن آوردن، محصول تلاش چهل ساله‌ی جدی تو بود. نمی‌توانی از متن دوباره به حاشیه بروی. جدی است! پس خوب بشنو، جهان جدی و معبود هم یگانه است. خیلی دچار اغتشاش و تشویش نباش. پیشینیان تو تا آن جایی که معبودها را متعدد، تلقی کردند، دچار تشویش فکری، روحی روانی و استراتژیک شدند. نتوانستند جابایی در این تاریخ باقی بگذارند. اما آن‌هایی که پیش از تو بودند و معبود را یگانه تلقی کردند، به اعوجاج نیفتادند، تکلیفشان با هستی و منشاء هستی و خودشان روشن بود، توانستند پیش از تو منشاء اثر بشوند. به محمد و به ما می‌خواهد این‌ها را بگوید.

معبود یگانه؛ «لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^۱. به پیامبر می‌گوید تکلیف را باید نوع انسان‌هایی مثل تو روشن کنند. تو روشنی، رویکردت به ما جدی بوده، اما بدان که معبود، یگانه است.

در روایت موسی کتاب را مرزبند و فرقان تلقی می‌کند؛ «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ»^۲. فرقان در لغت عرب به معنای جدایی انداز، فاصله‌گذار و عامل تمییز است. لذا، این جا که بحث تاریخی است و خدا دید و تحلیل تاریخی‌اش را به محمد و به ما منتقل

۱. «اگر در آن‌ها [زمین و آسمان] جز خدا خدایانی [دیگر] وجود داشت قطعاً [زمین و آسمان] تباہ می‌شد. پس منزّه است خدا پروردگار عرش از آنچه وصف می‌کنند». (انبیاء: ۲۲)

۲. «و در حقیقت به موسی و هارون فرقان دادیم و [کتابشان] برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است». (انبیاء: ۴۸)

می‌کند، تأکید می‌کند که هم در عنصر تاریخ جدی و هم در جهان جدی، در ذات هر دو مرزبندی وجود دارد و عامل این مرزبندی هم کتاب است، فرقان است که هم ما به تو دادیم هم قبلاً به هارون و موسی عطا کرده بودیم. تأکید می‌کند، کتاب، بین تو و مشوشان جدایی انداز است؛ همچنان که بین هارون و موسی و طیف فرعون که مشوش بودند [جدایی اندازی کرد]. در ظاهر این گونه به نظر می‌رسد کسانی که صاحب قدرتند - چه قدرت ایدئولوژیک، چه قدرت تاریخی، چه قدرت طبقاتی، چه قدرت سیاسی و تشکیلاتی - از طمأنینه و استواری برخوردارند و همه چیز را آن‌ها سامان می‌دهند. اما این جا به موسی و هارون می‌گوید این کتاب است که فاصله می‌اندازد. تو یک قطبی که متصل به قطب هستی، هستی، او [فرعون] هم فکر می‌کند که یک قطب است؛ این کتاب، امکان مرزبندی دقیق و ضیاء (روشن) و ذکر (یادآورانه) را بین تو با او فراهم می‌آورد.

پس تا این جای کار می‌خواهد به محمد(ص) بگوید که جهان جدی و معبود، یگانه است و تو که در حال انجام کار تاریخی هستی، درک کن که جهان شوخی و رفت‌وبرگشتی نیست. نمی‌شود مدام به حاشیه بروی و به متن برگردی! آمدی به متن، معبود یگانه است، این کتاب هم مستمسک و موضعی است که می‌توانی روی آن بیاسی و با پیرامونت مرزبندی کنی.

وجه بعدی هم در آیات ۶۳، ۶۵، ۶۶ و ۶۷ [بر تضاد دینامیسم - فیکسیسم] تصریح می‌کند که همه به نقل از ابراهیم هستند که استوارساز و استوانه‌ی توحید فکری و عملی است. در آیات ۶۳ تا ۶۷ منهای ۶۴، ابراهیم روی تریبون تاریخ رفته است نه روی منبر تاریخ؛ موعظه‌ی آخوندی نمی‌کند. در تریبون، بعد از اینکه بت‌ها را شکسته، خطاب به قومش می‌گوید، اگر این‌ها (بت‌ها)، سخنور و ناطقند، از خودشان بپرسید. قوم به ابراهیم می‌گوید: «تو خود آگاهی که اینان نه سخنورند». ابراهیم پاسخ می‌دهد؛ در این جا خدا از این دیالوگ در آموزش‌هایش استفاده می‌کند؛ خودش دیالوگ سازی نمی‌کند بلکه دیالوگی هست و چه اصراری است که خودش بسازد؟ آن را مقابل ما و محمد قرار می‌دهد. ابراهیم ادامه می‌دهد «آیا با چیزی غیر از "او" رابطه‌ی ویژه‌ای برقرار می‌کنید که نه برای شما نفعی دارد و نه به شما زیان می‌رساند؟». در آیه ۶۷ می‌گوید: «أف و افسوس بر شما و بر آنچه جز "او" می‌پرستید. مگر اندیشه نمی‌ورزید». این [عبارت] «مگر اندیشه نمی‌ورزید»، جمع‌بندی خدا در طرح تضاد دینامیسم و فیکسیسم است.

این جا تصریح می‌کند و به ما و محمد می‌گوید، هستی مواج، پرتالو، پرتشعشع، بی‌خواب، پردغدغه و پرهیجان است و هر گوشه‌اش یک ولوله و غلغله‌ای برپاست. تاریخ هم که صاحب دینامیسم و فرود و فرازها است و این به آن فن و یکی به دیگری بدل می‌زند. خدا از دور ناظر

است، خدا از نزدیک، وارد کار می‌شود. تاریخ هم که خواب و خور ندارد و انسان هم که دینامیک و عامل تغییر و پیش‌برنده‌ی تاریخ است. در این هستی مواج و از این تاریخ متموج و انسان اهل تموج، که در همه‌ی آن‌ها موج است و جان جهان و منشاء تموج هم «او» هست، پس چرا بر فیکسیسم بایستیم؟ استدلال ابراهیم با زبان امروزی این است، چرا بر همین فیکسیسم خودتان می‌ایستید؟ آیا از این‌ها برای خودشان و برای شما کاری ساخته است؟ به دینامیسم دعوتشان می‌کند. هستی دینامیک است، تاریخ دینامیسم دارد و خودتان هم که دغدغه و خلجان درونی دارید. این دعوت‌هایی است که از دل دیالوگ ابراهیم با قومش بیرون می‌آید.

بعد به «اجابت‌ها» می‌رسد. آیات ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۸۴، ۸۸ و ۹۰ همه واجد موسیقی متن یکسان است. ممکن است از طه یک موسیقی متن بیرون بیاید؛ صدای پای غزال؛ ولی انبیاء پرملودی است. موزیسین‌ها عنوان می‌کنند که هنر نث‌ساز این است که دو یا چند نت غیرهمجنس و غیرمتجانس را با هم ترکیب کند و از آن یک قطعه درآورد. خدا هنرمندانه این کار را در انبیاء کرده است. نثی را که در آیات ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۸۴، ۸۸ و ۹۰، به هم می‌مالاند، اجابت و نجات است. ایجاب و رهایی است.

در آیه‌ی ۶۹ می‌گوید، «سرد و سلامت کردیم آتش را بر ابرهیم». آیه‌ی ۷۱: «وَجَبَّهٖ وَّلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ»؛ «و ما ابراهیم و لوط را رهانیدیم و به زمین بردیم و منتقل کردیم که در آن برای عالمیان برکت‌های سرریز قرار دادیم». آیه ۷۶: «و پیش از این نوح و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم»؛ «وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَعَجَبْنَا لَهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ». آیه‌ی ۸۴ در مورد [ایوب] است «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَسَفْنَا مَا يَبِئْسَ الْفُؤَادُ لِلْإِنسَانِ إِذْ أَنْسَبَ إِلَىٰ ذُنُوبِهِ وَكَانَ خَائِبًا وَكَانَ الْإِنسَانُ كَذَابًا». آیه‌ی ۸۸ در مورد یونس و همه‌ی کسانی است که بر سر پیش‌برد پروژه‌شان در سه‌کنج قرار گرفته‌اند: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَجَعَلْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَّاكِ النَّجِيِّ الْمُؤْمِنِينَ». آیه‌ی ۹۰ در مورد زکریاست: «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ...».

همه‌ی کسانی که پادشاه‌های تاریخ بودند، به وسط تاریخ و در متن آمدند، حنیف بودند، پروژه‌ای با «او» تعریف کردند و سر پروژه‌شان ایستادند (اگر یونس هم یک مدت از پروژه‌اش دور شد، خدا او را مجاب کرد که سر مسئولیت و عهد آغازینش برگردد) [مشمول ایجاب و اجابت خدا قرار گرفتند]. خدا در این جا یک دوقلو یا به عبارتی سه‌قلو تعریف می‌کند: ایجاب، کشف، رهایی. ایجاب یعنی اگر هر کس «او» را چه درون پروژه و چه بیرون پروژه بخواند، «او» می‌شود و به خوانش جواب می‌دهد. فردی که صاحب تقاضاست، الزاماً و در ذات خود، صاحب خوانش هم هست. «او» نیز می‌گوید همه‌ی موجودات خواننده‌اند، پر مسئله‌اند و ما

هم هر روز در کاری هستیم.^۱ خوانشی صورت می‌گیرد و فراخوان «او» به پروژه انجام می‌شود. «او» هم ایجابی برخوردار می‌کند و مشکل را کشف می‌کند. کشف به مفهوم پرده‌برداری، رفع و تشخیص از مشکل، غامض و تنگنا؛ و آخر سر هم رهایی است. یعنی این شش آیه که هم ابراهیم، هم نوح، هم یونس، هم زکریا و هم ایوب را در دستور کار قرار می‌دهد و از آن سیر برای ما آموزش بیرون می‌آورد، همه‌شان در سیر خودشان خوانش داشتند، خدا با آن‌ها فعال و ایجابی برخوردار می‌کند، مسئله‌شان را کشف می‌کند و تشخیص می‌دهد و پرده‌برداری و رفع و از سه کنج رهایشان می‌کند. این آموزش، در سوره‌ی انبیاء، برای ما که می‌خواهیم از «او» آموزش تاریخی اخذ کنیم، این است که در دالان تاریخ و در کشاکش پروژه از سه کنج‌ها و تنگناها و پرت‌گاه‌ها، هم چنان که انبیاء را رها نیدم، شما را هم می‌رهانم. این آیات انبیاء می‌گوید که خدا مؤید، حامی، ناجی و رقم‌زننده‌ی بزرگ‌های تاریخی است. به سراغ سوره مؤمنون می‌رویم.

مؤمنون

مشخصه‌ها:

سوره‌ی ۲۳

۱۱۸ نشانه

طول نشانه‌ها: کوتاه

حرف نمایان پایان نشانه‌ها: ن

آهنگین

مؤمنون، بیست و سومین سوره و کماکان، میانه‌ی کمی و کیفی قرآن است. ۱۱۸ نشانه را حمل می‌کند. طول نشانه‌های آن کوتاه است. از سوره‌ی قبلی (انبیاء)، کوتاه‌تر است. حرف نمایان پایان نشانه‌ها، نون است. مهم است قرآن در مهندسی آواشناسی خودش از «اء»ها - آن فواره‌ی بلندی که در طه و مریم و در سوره‌ی قبلش باز کرده - فواره آرام‌آرام پایین کشیده می‌شود و انسان را در «نون» می‌برد. «نون» جایی است برای نشستن، تعمق و یافتن «چه باید کرد؟»ها. کاملاً آهنگین است. خود مؤمنون را اگر کسی که صدای خوبی دارد، بخواند، در دستگاه حجاز است؛ از پائین شروع می‌شود، اوج می‌گیرد و به یک کفی می‌رسد.

۱. «يَسْتَلْهُمْنَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»؛ «هر که در آسمان‌ها و زمین است، از او درخواست می‌کند. هر زمان، او در کاری است» (رحمن: ۲۹).

مؤمنون

مشخصه‌ها:

روایت محوری: روایت نوح و روایت موسی

مضامین سوره: تجربی، توضیحی، آموزشی

آغاز لوح: بشارت به مومنان

پایان لوح: تقاضای بخشایش و مهرورزی از «او»

روایت محوری آن، روایت نوح و روایت موسی است. داستان نوح، محوری است و از شش لوح، سه لوح را به خود اختصاص می‌دهد. روایت محوری‌تر و گوهری‌تر، روایت موسی است که در همه‌ی شش لوح وجود دارد. مضامین سوره، تجربی، توضیحی و آموزشی است. آغاز لوح، شوک مثبت وارد می‌کند: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»؛ بشارت به مومنان. پایان لوح، مثل لوح قبلی، تقاضای بخشایش و مهرورزی از «او» است.

جان‌مایه‌های مؤمنون

نشانه‌های مبناداران (مؤمنون)

معبود یگانه

خلق جدی

نشانه‌های پیشتازان (مشفقون)

ملاء

تشکیلات

اولین جان‌مایه‌ی مومنان، نشانه‌های مبناداران است. مؤمنون یعنی کسانی که به ذات هستی ایمان آوردند و ذات هستی را مینا گرفتند. [جان‌مایه‌های دیگر عبارتند از] معبود یگانه مثل قبلی^۱، خلق جدی مثل قبلی - هرچند با یک ادبیات و شان نزول دیگر. این‌جا پنج - شش آیه هست که خدا نشانه‌های پیشتازان یا مشفقون را باز می‌کند. روی ملاء مانور می‌دهد و در روایت نوح به ضرورت کار تشکیلاتی مشترک با «او» می‌رسد.

آیات ۱ تا ۱۱، در آغاز با شوک مثبت شروع می‌شود. بشارت به کسانی می‌دهد که ذات هستی را مینا گرفته‌اند. نشانی و آدرس مؤمنون را می‌دهد؛ رستگاری و فروتنان در نمازند، فاصله‌داران

۱. سوره انبیاء که پیش از این سوره بررسی شد.

از لغوند، دینامیسم بهشت دارند، اهل زکاتند، شرم و حیا و پرده‌های معقول دارند، البته نه این‌که خجالتی‌اند و از عرق شرم بی‌مورد خیس می‌شوند. حافظان امانت‌اند و حافظان نماز جدی یا رابطه‌ی کیفی با «او» هستند. در نماز عاشق‌اند؛ نمازشان از سر کسالت و با خمیازه و اداری و آخروقت و تنگی کلاغ‌پر نیست و سر وقت سر قرار می‌آیند. با ما رابطه‌ی پرتراوتی برقرار می‌کنند و خاشع‌اند. خاشع، صرفاً ترسو و ترسا بودن نیست، بلکه نشاط و وجد دارد. به سمت «او» و به سمت قرار می‌روند.

در خاطرات صمدیه لباف^۱ می‌بینیم، صمدیه اهل زندگی بوده است. آدم دووجهی مثل ابراهیم، اسحاق و یعقوب بوده که خدا به آنان قسم یاد می‌کند: «أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»^۲؛ هم اهل بصیرت‌اند و کار استراتژیک می‌کنند؛ هم دست‌وپا دارند و نمی‌خواهند روشنفکری [محض] کنند که دستشان چیزی را لمس نکند. ضمن این‌که فکر روشنی دارند، می‌خواهند این فکر روشن را در بوته‌ی آزمون هم بگذارند و مسئله‌ای از مسائل پیرامون و مردم را حل می‌کنند و در پیلای خود درنتنند. صمدیه این‌گونه بوده است.

ما کلاس دهم بودیم؛ در اردیبهشت ۵۴ صمدیه به تلویزیون آمد و سر موضع خودش بود. آن‌جا گفت که من خیلی تیپ فکری سازمان نبودم و تیپ پراتیک بودم. خودش را توضیح می‌داد. خاطراتی که از صمدیه تعریف می‌شود می‌گویند آن‌قدر به صمدیه و به خلوص و به سر قرار آمدنش اعتماد بوده که آن‌ها که می‌خواستند به سر قرار او بیایند، سیانور زیر زبانشان نبوده است. مطمئن بودند صمدیه سر قرار می‌آید و سر عهد است.

در این نشانه هم که می‌آید: «فروتانه در نماز»؛ نماز سمبلیک است؛ یعنی هر نمازی و هر قراری، به‌خصوص سر قرار کیفی «او» رفتن. پنج نوبت که سر قرار می‌روی، با طراوت بروی. خوش‌وجد و خوش‌عطر بروی. بنخواهی با «او» گفت‌وگو کنی و از گفت‌وگوی بعد از نماز، چیزی به دست آوری. صمدیه مثال روز است و مثال تاریخی هم زیاد است.

۱. مرتضی صمدیه لباف متولد سال ۱۳۲۵ در اصفهان و دانشجوی مهندسی فیزیک دانشگاه صنعتی اصفهان بود که قبل از سال ۱۳۵۰ به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد. وی در شاخه‌ی لطف‌الله میثمی در سازمان فعال بود و در عملیات‌های بسیاری مشارکت داشت. صمدیه در روز ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ در جریان تسویه‌های درون سازمانی به سبب اصابت گلوله و انتقال به بیمارستان دستگیر شد. پس از ماه‌ها زندان، بازجویی، پرونده‌سازی و شکنجه در کمیته مشترک ضدخرابکاری به اعدام محکوم شد و همراه با ۸ تن دیگر از اعضای سازمان مجاهدین خلق، در روز چهارم بهمن ۱۳۵۴ به جوخه مرگ سپرده و شهید شد.

۲. «وَأَذْكُرُ عِبَادَتَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ» (ص: ۴۵).

[مومنان و مبناداران] فروتنان در نماز هستند و از لغو فاصله دارند. جهان جدی است، مناسبات جدی هم دارد. حنیف نژاد تعریف‌هایی دارد که از سن و دوره‌ی خودش، جلوتر بوده است. لغو به مفهوم تخمه شکستن و تخته نرد بازی کردن و شطرنج بازی کردن نیست. لغو به مفهوم فاصله گرفتن و عدم تمرکز بر روی کاری است که می‌باید بر آن تمرکز داشت. به همین خاطر [حنیف نژاد] آن دوره به کسانی که بیرون از مسئله‌ی اصلی فعالیت می‌کردند، انتقاد می‌کرد. در این جا خدا ویژگی بعدی مومنان و مبناداران را فاصله از لغو عنوان می‌کند. از وقتشان حداکثر استفاده‌ی کیفی را می‌کنند و با لغو مرز دارند؛ چون جهان را جدی تلقی می‌کنند. اهل دهش هستند. «وَالَّذِينَ هُمْ لِذِكْرِ وَعِلْمٍ»؛ استمراری است. اهل زکاتند و زکات هم فقط یک ششم و یک هفتم و یک هشتم اشیاء تسعه نیست! از هر چیزی که کسب می‌کند، دهش دارد و بر این دهش هم، «فاعلون» است؛ «فاعلون» یعنی یک فعل خستگی ناپذیر انجام دادن. اگر آموزش به تو می‌دهند، تو منتقل می‌کنی. سرمایه‌ای می‌اندوزی، بخشی از آن را سرمایه‌ی دیگران قرار می‌دهی و... به خلق مستمر می‌پیوندی. این ویژگی‌ها را برای مومنان تعریف می‌کند و آخر سر در آیه‌ی یازدهم می‌گوید «آنان وارثانند». این‌ها هم وارث تاریخ‌اند، هم وارث پروژه‌اند و هم وارث پروسه. آن‌ها ارث‌برندگان ماوای کیفی آخری هستند. پس در شوک اول، نشانی‌های مبناداران را می‌دهد.

در شوک دوم که ترجیع‌بند مؤمنون است (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ الْإِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ) و در آیات ۲۳ و ۳۲ می‌آید، پی‌آیند تأکید در چهار سوره‌ی قبل است که معبود، یگانه است. در این جا باز خلق جدی است؛ آن‌جا [سوره انبیاء] از خلق جدی جهان صحبت کرد و این جا از خلق جدی انسان می‌گوید: «الْحَسْبُكُمْ إِنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَتَّكُمْ إِلَّا لِآثَرِ جَعُونَ» (مؤمنون: ۱۱۵) یعنی، تصور می‌کنید که بیهوده آفریده شده‌اید؟ می‌خواهید کل زندگی را به لغو بگذرانید؟ به پروژه‌ای و عهدی تن ندهید؟ خدا در این جا روی این موارد مانور می‌دهد.

نهایتاً روی نشانی‌های پشت‌ازان می‌رود. ابتدای سوره از آیات ۱ تا ۱۰، نشانی‌های میناگیران را می‌دهد و در میانه‌ی سوره، آیات ۵۷ تا ۶۱، نشانی‌های مشفقون را می‌دهد: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ* وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ* وَلِلَّكَ يَا رَجْعُونَ فِي الْحَيَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ». بحث سرعت و سبقت و پیش‌برد است. این جا در آیات ۵۷ تا ۶۱ خدا یک چیز کیفی‌ای را توضیح می‌دهد. پشت‌از کسی است که ضمن این‌که به رشد خود بها می‌دهد، به رشد پیرامونش هم بها می‌دهد. به نسبتی که خودش به درک و دریافت‌های جدیدتر و جدی‌تری می‌رسد، این درک و دریافت‌ها را بر بقیه پرتوافکن می‌کند و این تضمینی است که خیلی فاصله نگیرد. مثل موسی نشود که فرسنگ‌ها

در دانش و آگاهی و شناخت و هستی‌شناسی از قوم فاصله بگیرد و برای خشنودی خدا [به سمت «او» بشتابد]. خدا آن سرعت موسی را محترمانه و دوستانه نقد می‌کند. برای چه این قدر عجله به خرج دادی؟ یکی - دو قدم از قومت که جلوتر بودی، کافی بود. در این جاذمن این که روایت موسی را بیان می‌کند، هم برای نوع موسی، هم برای حضرت محمد و هم برای ما آموزشی دارد. ارتقاء پیدا کنید و به رشد بها بدهید، اما خیلی فاصله نگیرید. در این جا می‌گوید که پشتاز کسی است که اهل شفقت است. اهل شفقت پرتوافشان و پرتوافکن است و داشته‌های خود را به دیگران منتقل می‌کند. ابتدا از زکات، صحبت کرد؛ زکات فقط کشمش و گندم و برنج و ... نیست، بلکه هر چیزی را که کسب کردی، سیر دهش آن را باز می‌کنی. «مشفقون» هم پیوند با آن مبناداران، که یکی از ویژگی‌هایشان دهش است، همه‌ی یافته‌های خود را در مکانیسم دادوستد می‌برند؛ دهش و گرفتن [وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا]. این سرعت و سبقت را خدا تأیید می‌کند؛ اگر گفتیم خدا مؤید - حامی است، مؤید این نوع سرعت و سبقت است و از این نوع سرعت و سبقتی که مشفقون پیش گرفتند، حمایت می‌کند.

در آیات ۳۳ و ۴۶ به ملاء می‌پردازد. یعنی، در این موزیک متن، همیشه یک ساز اصلی، ساز ملاء است که خدا آن را در هر شش سوره، کوک کرده است. دست آخر هم در برخورد با نوح، در سوره‌ی هود، «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا» را مطرح کرد که در آیه‌ی ۲۷ مؤمنون توضیح بیشتری روی آن می‌دهد: «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا». آموزشی بس کیفی است. می‌گوید زوج‌زوجهایی پیرامون تو هستند که با ایده‌ی تو به انسجام رسیدند و از اهالی و پیرامون تو (أَهْلُكَ)، کسانی هستند که آن‌ها هم با ایده‌ی تو هماهنگ‌اند، وحدت دارند و منسجم‌اند. تو همه‌ی این منسجم‌ها را سوار کشتی کن و از معرکه خارج کن. انسجام‌دارها را بردار، ما شما را به منزل مبارکی می‌رسانیم. سپس آیه‌ی قشنگی آمده است؛ نوح قبل از طوفان، دعا کرده که خدا او را به منزل مبارکی برساند.^۱ جایی که جای نزول و استقرار و پربرت هم هست و از آن کیفیت سرریز می‌شود. مثل هفت حوض نارمک که سرریز دارد، از آن منزل هم کیفیت سرریز می‌شود. جان‌مایه‌ی آخر مؤمنون، وجه تشکیلاتی دارد که این زوج‌زوجه‌ها و حلقه‌ی پیرامونیت را که با تو به وحدت و انسجام رسیده‌اند، بردار و دعایت مستجاب شده است. خواستی که تو را از این معرکه به منزل مبارک فرود بیاوریم؛ اگر این کشتی را به وحی و اشاره‌ی ذهنی ما بسازی، دعایت مستجاب می‌شود و این تشکیلات تو تحت نظر ما عینیت پیدا می‌کند.

۱. «وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مَنزِلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ» (نوح: ۲۹)

سوره مؤمنون در ابتدا، میانه و در انتها تأکید می‌کند: یکم بر نقش مبناداران و دوم بر نقش پیش‌برندگان تاریخ. مخاطب در همه‌ی این‌ها عموماً حضرت محمد است که خدا دارد او را تجهیز می‌کند. به شعراء می‌رسیم.

شعراء

مشخصه‌ها:

سوره ۲۶

۲۲۷ نشانه

طول نشانه‌ها: بس کوتاه

حرف نمایان پایان نشانه‌ها: ن

کاملاً آهنگین با چند ترجیع‌بند

شعراء سوره‌ی بیست و شش و باز میانه و بسیار پر است. آکاردئون خدا در آن موسیقی متن کاملاً جمع می‌شود. ۲۲۷ آیه را کاملاً فشرده می‌کند. طول نشانه‌ها بس کوتاه است و می‌شود گفت کوتاه‌ترین نشانه‌ها در بین سوره‌های مطول قرآن، در شعراء نهفته است و خواب نشانه‌ها در سوره‌ی شعراء بسیار بسیار فشرده است. حرف نمایان پایان نشانه‌ها عموماً در این ۲۲۷ نشانه با «نون» تمام می‌شود با همان ویژگی‌هایی که برای نون عنوان شد. کاملاً آهنگین است با چند ترجیع بند؛ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» چند بار تکرار می‌شود. «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ ترجیع بند دوم است. سومی «وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»؛ چهارمی «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ». پنجمی «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» هستند. در این موسیقی بسیار آهنگین و ریتمیک که وجد خدا و وجد تاریخ و وجد هستی را می‌رساند، می‌توان گفت که در این پیش‌درآمد، آخر سر آهنگ کاملاً ریتمیک می‌شود. کسانی که می‌خواهند تجوید را آموزش بدهند، سوره‌ی شعراء را انتخاب می‌کنند؛ به این دلیل که بسیار، آهنگین و مقطع است و مطول هم نیست.

شعراء

مشخصه‌ها:

روایت محوری: روایت موسی

مضامین سوره: روایی، تجربی، آموزشی

آغاز لوح: کتاب روشنگر

پایان لوح: فرجام اردوگاه ستم

روایت محوری آن روایت موسی است. مضامین سوره روایی، تجربی، آموزشی است. آغاز لوح، کتاب روشنگر و پایان لوح، فرجام اردوگاه ستم است. این پنج ترجیع‌بند در کل سوره، خیلی تعیین‌کننده هستند.

جان‌مایه‌های شعراء

پیام نو، کتاب نو

ردپای انبیاء

پروا - رابطه نرم

پرسش‌های استراتژیک

تضاد دینامیسم - فیکسیسم

آیه ۵ خیلی کلیدی است: «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَانِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَأَنَّهُمْ مُّغْرِبِينَ». تأکید می‌کند که «و هیچ آیه‌ی تازه‌ای از طرف خدای مهربان، بر ایشان نازل نمی‌شود مگر آن‌که از آن روی‌گردان باشند». تأکید می‌کند در طول تاریخی که ما الان داریم شرح آن را به تو می‌دهیم و جان‌مایه‌ی آن را به تو منتقل می‌کنیم، دوره‌به‌دوره، مرحله‌به‌مرحله، مفصل‌به‌مفصل، و به قول دوچرخه‌سواران، طوقه‌به‌طوقه و رکاب‌به‌رکاب، پیام نو و کتاب نو آورده‌ایم. محدث است؛ یعنی تازه‌احداث، نواحداث است؛ پیام نواحداث، کتاب و آرمان نواحداث را آورده‌ایم که کاروان تاریخ در گِل گیر نکند. در سوره‌ی شعراء اول این [نکته] را به حضرت محمد، توضیح می‌دهد. وجه بعدی، ردپای انبیاء را مثل پنج سوره‌ی قبلی که به‌لحاظ تاریخی حکمت‌دار و فلسفه‌دار است، پیش روی محمد قرار می‌دهد: موسی، ابراهیم، هود، صالح و شعیب. ردپای عناصر جدی، عهددارها، حرکت‌کنندگان در پیشاپیش و با فاصله‌ی محدود [از جامعه] را مقابل روی حضرت محمد قرار می‌دهد. ترجیع‌بند اصلی، «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» است. یک وجه آن «فَاتَّقُوا اللَّهَ» است، یعنی رابطه‌ی پرواگرایانه با «او» برقرار کردن و حریم «او» را رعایت کردن و نه ترسیدن از «او». وجه دیگر «أَطِيعُوا» است؛ یعنی، هر پیامبری که آمده گفته از پیام ما و نه از خود ما، اطاعت کنید و پیام جدید را داوطلبانه (با طوع و رغبت) قبول کنید. این‌جا روی پروا و رابطه‌ی نرم و داوطلبانه با «او» برقرار کردن، دست می‌گذارد.

به‌خصوص از میانه‌ی سوره به بعد، چند پرسش استراتژیک را مطرح می‌کند که همه به انحراف از فطرت و انحراف از متن معطوف‌اند. پرسش‌ها از ساده به عالی میل می‌کند. خطاب به هم‌جنس بازهای قوم لوط عنوان می‌کند: «همسرانی که خدا برایتان آفریده است، ترک

می‌کنید؟». خطاب به هم‌عصران شعیب عنوان می‌شود: «آیا نمی‌پرهیزید؟». خطاب به قوم [محمد(ص)] تصریح می‌کند: «در رسیدن عذاب شتاب دارید؟»^۱.

چند پرسش کیفی را هم مطرح می‌کند؛ چه سود؟ چه کیف؟ چه کم؟ چه مسیر؟ این‌جا خدا با شعراء مسئله دارد. شعرابی که برخلاف خود خدا که شاعر اصلی است و از شعرش شعور و آهنگ متقاعد می‌شود - خدا اهل روکم‌کنی نیست، هیچ‌وقت اهل روکم‌کنی نیست. ولی هیچ قطعه‌ای نیست که پنج ترجیع‌بند داشته باشد. اگر در ادبیات خودمان همه‌ی شعرها را نگاه کنید، غیر از یک ترجیع، چیزی ندارد؛ غیر از یک بندی که شاعر به آن رجوع می‌دهد. اما خدا در این‌جا پنج ترجیع‌بند می‌گذارد. خدا در تکنیک و توزین و تشخیص و صنعت شعر، شعرابی را که آن‌زمان روشنفکران بی‌مسئولیت دوره‌ی خود بودند، جا می‌گذارد و می‌گوید این‌ها بافنده‌اند و می‌بافند. قطعه‌ای می‌آورد که ۲۲۷ مصراع دارد که مشحون از پنج ترجیع‌بند است؛ هیچ قطعه‌ای نیست که پنج ترجیع‌بند داشته باشد.

وجه بعدی استفهام‌ها و پرسش‌هایی است آهنگین در آخر؛ چه سود؟ چه کیف؟ از عمل و عمر و حیاتان، چه سودی به خودتان و پیرامونتان رسانده‌اید؟ چه کیفیتی از شما متساع شد؟ چه کمیتی را از خودتان باقی گذاشتید؟ و نهایتاً در این‌گوش شعرگونه چه مسیری را رفتید؟ آخری هم که تضاد دینامیسم و فیکسیسم است. در آیات ۷۳ و ۹۳، یکی به نقل از ابراهیم و است و در دیگری خود خدا وارد ادبیات می‌شود. ابراهیم پرسش می‌کند: «أَوَيْتَعُونَكُمْ أَوْ يُزُونَ؟» [آیا بت‌ها] (شما را سودی دارند یا زیانی می‌رسانند؟) و خود خدا می‌گوید: «مِنْ دُونَ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصُرُونَ؟» [آیا شما را یاری می‌دهند و خود را یاری می‌رسانند؟]. در این‌جا بر تضاد دینامیسم و فیکسیسم در هستی، تاریخ و در درون انسان و ترجیح دینامیسم - که خود خدا هست - بر فیکسیسم، تأکید می‌کند.

بحث را جمع می‌کنیم. در این شش لوحی که از اعراف شروع شد، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء را در برگرفت، هنری هم نهفته است. هم حاوی فلسفه و هم حاوی حکمت هستند. از سوره‌های مطول قرآن هستند. به‌لحاظ مهندسی عددی از اول تا آخر طول سوره‌ها و آیه‌ها از مطول، آکاردئون خدا جمع می‌شود تا به شعراء می‌رسد. اولی اصلاً آهنگین نیست. آرام‌آرام آهنگ پیدا می‌کنند تا به سوره‌ی شعراء می‌رسد که ریتمش مثل نوعی رقص آذربایجانی‌ها است که خیلی پرنرزی و طولانی است و حدود ۲۵-۲۰ دقیقه طول می‌کشد و یک لحظه طرف سرپا نیست.

۱. «أَفَعَدَابُنَا لَسْتَعْمَلُونَ» (شعراء: ۲۰۴)

[ریتم آهنگین] شعراء هم این گونه است؛ یعنی مخاطب که می‌توانیم ما باشیم به یک انسجامی از داده‌های تاریخی («او») می‌رسیم، به یک وزن مخصوصی از حکمت‌ها و فلسفه‌های تاریخی که خدا به ما منتقل می‌کند، نائل می‌شویم که با آن انرژی و انسجام، می‌شود روی مدار تغییر و پیش‌برد پروژه یک رقص از این نوع کرد.

از مطول به کوتاه‌کوتاه می‌رسد؛ از غیرآهنگین به آهنگین و ریتم کامل می‌رسد و با این روش، ابتدا ذهن را برای پذیرش دور تند آخر آماده می‌کند که این دور خیلی مهم است. خدا انسان را کوک نمی‌کند که آخر سر به در و دیوار بخورد و خون‌دماغ شود. آخر سر، در شعراء که پایان تجهیز تاریخی حضرت محمد است، با صبوری تمام می‌شود. بعد از این که محمد را روی دور تند تاریخ می‌برد، خیلی سریع برای او مرور آخر می‌کند که این مرور آخر برای حضرت محمد در چینش، سوره‌ی شعراء است. از ابراهیم و موسی و... که به خود حضرت محمد می‌رسد، او را در پایان کار و پایان این رقص به صبوری و توکل می‌رساند.

در کتاب «درآمدی بر تاریخ علوم قرآن» آقای حاجتی کرمانی که کاری پژوهشی است، حالات و احوال حضرت محمد را بعد از وحی توضیح می‌دهد. در آخر به‌خصوص در مقاطعی که مدت نزول طولانی و تعداد نشانه‌ها زیاد است، [حضرت محمد] به نفس‌نفس می‌افتد، عرق می‌کند، پیراهنش خیس می‌شود و انگار یک ماراتن را دویده است. این‌جا خدا بعد از اعراف و هود و طه و مؤمنون و شعراء و پایان ماراتن، عرق محمد را درمی‌آورد. برخی مری‌ها هستند که خیلی عاقلند و از هستی کمک می‌گیرند. پس از یک تمرین فشرده و طولانی، در آخر نرمش‌هایی می‌دهند که فرد، احساس خلسه و آرامش بکند و حس نکند این همه انرژی را روی زمین ریخته است. در آخر برخورد خدا با حضرت محمد این گونه است. دوان‌دوان او را پای آکاردئون شعراء می‌آورد و آخر سر با صبوری و توکل او را آرام می‌کند؛ این‌که تاریخ پیش از تو دوان‌دوان آمده، تو هم به دوان‌دوانی رسیدی و بعد از تو هم تاریخ سیر خود را خواهد رفت؛ پس زیاد عجله نکن. اول هم می‌گوید؛ این قدر از جانت نگاه. خدا می‌گوید این پیام را برخی نمی‌خواهند بگیرند، چه زوری است؟ تو وکیل آن‌ها نیستی که بخواهی این پیام را به آن‌ها تزریق کنی. پیام را بخش کن، او که بخواهد بگیرد و اهل گرفتن و همراهی با تو است، خواهد گرفت. در آخر خدا پس از این شش سوره‌ای که به او آموزش می‌دهد، او را آرام می‌کند.

ان‌شاءالله جلسه‌ی آینده روی مشترکات شش لوح بحث خواهیم کرد. شش لوح در میانه‌ی قرآن هستند و بعد از این جستجو در میانه، ببینیم که تکلیف ما با تاریخی که خدا آموزش می‌دهد، با قواعد، مبنایگیری، پیام، سازمان‌دهی و رابطه با «او» و پیش‌برد پروژه چه خواهد بود.

۱. «لَمَّا بَايَعُوا نَفْسَكَ الْاَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعراء: ۳)

جلسه‌ی آینده خدای صاحب دید و تحلیل تاریخی را تمام می‌کنیم. از جلسه‌ی بعد، وارد بحثی کیفی‌تر می‌شویم و به سراغ داشته‌های اساسی‌تر خدا می‌رویم؛ عنوان «خدای صاحب ایده و ایده‌پرداز» است. دو هفته فرصت است که هر که خواست، داوطلبانه سراغ این کتاب برود و ببیند ایده‌هایی که مبتنی بر این ایده‌ها جهان بنا گذاشته شده و ما به وجود آمده‌ایم، کجاها هست و بیرون از کتاب (کمک‌درسی‌ها) هم به سراغ ایده‌هایی برود که محصول انسان با الهام از «او» است. در تاریخ هر کس که صاحب ایده‌ای بوده - چه در ریاضی، یا اجتماع، یا فلسفه یا هنر - منبع الهامی در درون آن روشن بوده و تلنگری از جایی خورده است. ادیسون با این که آدم ایدئولوژیکی نیست و خیلی اهل فکر سیاسی و عقیدتی و... نبوده اما جمله‌ای بسیار کیفی دارد: «نبوغ عبارت است از یک درصد الهام و نود و نه درصد عرق». یعنی، فرد از جایی تلنگری خورده، ملهم شده و برای آن نود و نه درصد عرق ریخته و به نبوغ رسیده است. بچه‌هایی که علاقمند هستند idea را جست‌وجو کنند و ببینیم انسان این ایده را چه‌طور پیش برده و به سرمنزله رسانده و و خدا چه نقشی داشته است؟ آیا خدا می‌تواند در این سیری که ما پیش گرفته‌ایم کمک‌کار ایده‌پردازی ما باشد؟ پیش از این اتفاقات^۱ همه فکر می‌کردند که ایده در ایران ماسیده است. نه؛ [این‌گونه نیست]، بالاخره ایده‌های خردی وجود دارد که در سطح جامعه آمده است. ان‌شاءالله با سیری که خدا در تاریخ به ما می‌دهد و مجهز مان می‌کند، ایده‌ها عقلانی‌تر و پرحوصله‌تر بشود و خودش به خودش ترکه بزند. خیلی متشکر؛ خسته نباشید. بعد از تنفس، دو نفر از دوستان در نوبت [ارائه‌ی بحث] هستند. ان‌شاءالله دوستان حضور داشته باشند که بتوانیم از بحث آن‌ها استفاده کنیم.

۱. مقصود حوادث و رویدادهای پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ است.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

هدی صابر: یکی از دوستان روی سوره طه کار کرده و یکی از دوستان هم خلاصه‌اش را تهیه کرده است؛ دوستان زحمت توزیع آن را می‌کشند.

مشارکت‌کننده‌ی اول: استراتژی کامیاب مندرج در طه

با عرض سلام خدمت دوستان و با کسب اجازه از همگی. با توجه به تناسب موقعیت زمانی ابتدائاً خضوع می‌کنم نسبت به سبزه‌های با خط سرخ و نسبت به شهدا و ایثارگران و قربانیان جسمی و جنسی و ذهنی و روانی جنبش سبز و همچنین در تناسب با موقعیت مکانی خضوع می‌کنم نسبت به روح سترگ و اهورایی علی شریعتی که بغض‌های ما را سرود و ما نام و پیام حسینیه را از کلام ایشان شنیده‌ایم.

گشایشی که برای متن انتخاب کرده‌ام سخنی از حضرت امیر است که می‌گوید «از خدا میخواهید که از غوغای جهان برکنار بمانید». در پچه‌ی ورود به متن قرآن، به باور ما معظوف به عمل است، هم امام علی می‌گوید و هم اقبال در ابتدای کتاب «احیای تفکر دینی» این موضوع را بیان می‌کند. این کتاب، کتاب مردان متن، کتاب سرمستانی به‌مانند امام حسین و مولوی و کتاب روش و مدل زیست ویژه است.

موضوع بحث «استراتژی کامیاب مندرج در طه» است. آیات مورد اشاره هم آیات ۱ تا ۸۰ این سوره است. ممکن است بحث من تازگی نداشته باشد و روی آن خیلی کار شده است. اما پیشینه‌ی بحث به حدود هفت ماه پیش بر می‌گردد که چیزهایی به آن اضافه کردم.

ابتدا یک تعریف عام از استراتژی ارائه می‌کنم. استراتژی مجموعه اصولی است که قابلیت اجرایی دارد که در آن با به‌کارگیری روش‌هایی می‌شود مسیر را از وضع موجود به وضع مطلوب مورد نظر سیر داد. استراتژی از چگونگی بحث می‌کند، نه نسخه است، نه فرمول. راهبردی هدفمند است که یک سری موارد را باید در آن لحاظ نمود که «ابزار پیش‌برد» مهم است، «فاعل استراتژی» آن یا به تعبیر یاسر عرفات «سربازهای چهارفصل» و «میزان توانایی» در آن مشخص است. در طراحی استراتژی، «شناسایی وضع موجود» خیلی مهم است و مهم‌ترین بحثی که باید در استراتژی لحاظ شود این است که مجریان و طراحان به الزامات استراتژی تن بدهند.

شان نزول آیات را که دوستان اشاره کردند^۱ شان نزول طه، هم کلان است و هم دورانی و موردی است؛ یعنی هم کل قرآن است و هم موردی است که من اشاره می‌کنم.

۱. در نشست سی و چهارم، بحثی گروهی در مورد سوره‌ی طه ارائه شده است.

به‌طور کلی شان نزول موردی آن به این معناست که به پیامبر در آیات ابتدایی سوره‌ی طه و اعراف اشاره می‌شود که پیغمبر خودت را به تنگنا نینداز. چون سوره، سوره‌ی مکی هم است، شرایط مکه طوری بود که پیغمبر پرکار بوده، ولی کارش اثربخش نبوده است، از این جهت پیغمبر به تنگنا افتاد؛ خدا نیز در اینجا از محمد (ص) تیمارداری می‌کند. خدا در سوره‌ی طه پیغمبری را برایش مثال می‌زند که با بحران زاده شده است. به نظر من هر جا در قرآن سخن از موسی به میان می‌آید، سه نکته مورد اشاره است. یکی بحث از امیدواری، دیگری از افزایش ظرفیت است (در سوره‌ی کهف و مسئله‌ی خضر و موسی که به طور خیلی بارز و روشن به این افزایش ظرفیت اشاره شده؛ در سوره‌ی قصص نیز به این موضوع اشاره شده است)، دیگری هم تأکید به ایمان درازمدت می‌کند. چون موسی ویژگی زودخواهی داشته است.

اگر گریزی به گذشته بزنی و از آینه‌بغل مرکب طه به عقب نگاه کنیم - زیرا طه مرکبی است برای پیش‌برندگی - پیشینه‌ی جریان‌ی سابقه‌ی کاری موسی را مرور می‌کنیم. بحثی که می‌خواهیم ارائه کنیم در قرآن در موارد زیادی مورد اشاره قرار گرفته است؛ چه در قصص و چه در غافر و در نمل. موسی انگیزه‌ی مبارزه خیلی زیادی داشته و با تبعیض درافتاده، ولی احساساتی بوده و حذف فیزیکی می‌کرده است. به دلایل امنیتی هم از مصر خارج می‌شود و در مدین با شعیب آشنا می‌شود. آن‌جا آموزشی را درواقع از شعیب می‌گیرد؛ به رفاه حدقلی و زندگی زناشویی می‌رسد. گرچه درآمد و زندگی زناشویی ممکن است وابستگی بیاورد، موسی خطری می‌کند و به وضع موجود نمی‌تواند بچسبد.

یک نکته‌ای هم هست کلاً پدیده‌ی موسی و موسی‌ها چه پدیده‌ای است. در طرح‌اندازی کلام پروردگار که پیش‌برنده‌ی رشد است، سفیرانی هم خودانگیخته و هم خدا-انگیخته با ره‌آورد کاغذ اخبارهای هم روشنگرانه و هم رهایی‌بخش برای عبور از تلقی‌ها و باورهای تاریخی روانه می‌شوند، این در واقع جزو وظایفی است که خدا برای خودش قائل شده است. من الان بحتم را بر متن استراتژی ادامه می‌دهم.

مرحله‌ی اول استراتژی را که بنده استنباط کردم این است که ابتدائاً پی و زیربنا و اصول استراتژی که باید سایر مراحل بر آن سوار شود، چه مواردی است؟ آن‌ها را به‌صورت نکته‌ای می‌خوانم. یکی تجزیه و تحلیل شرایط و شناسایی اولیه است. موسی در اندرونی فرعون بزرگ شده یعنی شناختش عینی و ملموس است. آن‌چنان‌که در قرآن هم آمده و در قصص هم آمده خود نظام فرعون‌ی نظامی آپارتاید بوده است. آپارتاید معنی جدایی خودی و غیرخودی داشته، طبقاتی بوده و استضعاف می‌کرده است؛ یعنی ضعیف‌نگه داشتن غیرخودی‌ها و کشتن زنان و اسیر کردن پسران را به دنبال داشته است. تنگنای ویژه‌ای بوده که محصول خودبزرگ‌پنداری

فرعون بوده و کلاً قبل از این مسئله، در مصر هم رهایی مطالبه بوده است. مسئله‌ی رهایی در تورات هم آمده خدا می‌گوید: «موسی مردم مرا به استغاثه خواندند». از ناحیه‌ی جمع یک مطالبه‌ای در خود مصر هم بوده است.

نکته‌ی دوم عزم آزاد شدن و کندن از شرایط پیشین است. برای کارهای بزرگ مسئله‌ی کندن از وضع موجود و خویشتن خیلی مهم است. کندن برای کارهای بزرگ باید با همه‌ی وجود باشد؛ مثل ایلیاتی‌ها که با همه چیزشان است، مثل کندن اصحاب کهف. اشاره شد موسی در شهر تحت تعقیب بوده و شرایط خطرناکی پیش رو داشته، ولی موسی به خود نمی‌پیچد و در خود فرو نمی‌رود، بلکه او، «سرشار از انگیزه، پربار از آموزه و هدف‌دار در روند» در مسیر گام می‌نهد.

نکته‌ی بعدی که باید لحاظ شود یافتن روش و جهت در مسیر روند یعنی جهت‌یابی و راه‌یابی است. استراتژی روشنند، هم در حین کار و هم در حین درگیری پدیدار می‌شود؛ در شرایط سکون و بی‌حرکتی تولید نمی‌شود. موسی در حال تکاپو و پویش است. از مسیر مدین به مصر می‌آید. در ادبیات قرآنی می‌گوید «بروم پاره‌آتش را برای شما بیاورم و یا از آن به جایی راه بیابم» (طه: ۱۰). البته شرح دقیق‌تر و واضح‌تری از مسئله در آیه‌ی ۸ سوره‌ی نمل است که می‌فرماید: «چون موسی به آتش نزدیک شد، او را ندا کردم آن‌کس که در آن اشتیاق این آتش است و یا به گردش در طلب است، مقدمش مبارک». به نظر من یک مسئله‌ی سمبلیک است. از مشعل در زمان قدیم برای راه‌یابی استفاده می‌شده است. به نظر من خدا چشم به راه موسی بوده است. باز هم در تورات به مسئله‌ی نوح اشاره می‌کند - البته شاید ادبیاتش برای ما پسندیده نباشد. در تورات آمده که خداوند از آفرینش هستی پشیمان شده و به استقبال نوح می‌آید که سالک و در مسیر رونده است و این مضمون، مضمون درستی است. به نظر من خداوند در این جا به انگیزه‌ی موسی احترام می‌گذارد و به استقبال موسی می‌آید و مسیر را برای قدم زدن موسی چراغانی می‌کند. در این جا یک تلاقی بین حرکت موسی و راهبرد خدا اتفاق می‌افتد که دغدغه‌های مبنای اصلی با مبنای جزئی با هم چفت می‌شود. خدا «قاصم الجبارین» است، درهم‌کوباننده‌ی خودکامگان است؛ موسی هم ضدظلم است؛ این هم‌پیمانی اتفاق می‌افتد. آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی عنکبوت این را وظیفه خدا دانسته که «هرکس که در راه ما پوینده و پویا باشد، ما راه‌های خود را به او نشان می‌دهیم». موسی استارت می‌زند و خداوند هم مسیر را نورافشانی می‌کند و راهنما می‌شود.

نکته‌ی بعدی، حس وضعیت جدید برای پیش‌برد یک استراتژی است. این به نظر من جزو الزامات است که باید حس وضعیت جدید هم به وجود آید. بدین معنا که برای پیشبرد پروژه‌ی

جدید حتماً باید یک حس جدیدی از وضعیت به وجود آید. در آیه ۱۲ می‌گوید «من پروردگارم، تو نعلین از پای خود به دور کن، اکنون در وادی مقدس طوایی». خدا از این طریق به موسی می‌گوید: موقعیت، موقعیت جدیدی است پای پوشی را که راه‌های قبلی را با آن طی کرده‌ای، از خود دور افکن؛ از شرایط پیشین فاصله بگیر، آماده‌ی وضعیت جدید شو، سبک‌بارتر، پرنرتری‌تر. طوی صرفاً یک مقام جغرافیایی نیست، یک وضعیت است. خدا آن‌جا وضعیت جدید را به موسی القاء می‌کند که برای الزامات مسیر آماده بشود.

نکته‌ی بعدی، کیفیت و شایستگی فاعلین و آمادگی استراتژیک است. اگر اشاره به تیپ کلی موسی بکنم:

- موسی جست‌وجوگر است. یکی از ویژگی‌های اساسی او جست‌وجوگری است. همین بازگشت از مدین به مصر یکی از نشانه‌هاست. وقتی هم در پی خضر نیک‌پی می‌رود - آنچه در سوره‌ی کهف آمده - آن‌جا هم روح جست‌وجوگری موسی را نشان می‌دهد.
- نکته‌ی دیگر هم اینکه حساسیت بسیار بالایی نسبت به حق دارد؛ چه در داستان خضر و موسی که در کهف است و چه در ستمی که بر قوم او رفته که در قصص روایت شده است.
- یکی زودخواه است. رابطه‌اش که با خدا چفت‌وبست می‌شود؛ صریح به خدا می‌گوید من می‌خواهم ببینم. خیلی سریع خودمانی می‌شود که خدا می‌گوید «لن ترانی»؛ «هرگز نخواهی دید». یعنی کلاً ویژگی او زودخواهی است.
- یکی کلیم الله است؛ رابطه‌اش هم مستمر است.
- جنس موسی از جنس شور در هستی است؛ بسیار پرنگیزه است.
- یکی هم در جلسه‌ی قبل آقای صابر گفتند که اولوالعزم است. به این معنا که دارای عزم بسیار قوی است.
- موسی در صحنه هم هست. به پیشینه‌ی قبلی‌اش هم اشاره شد.
- سنش از زمانی که از مصر آمده، هفت - هشت سال بالا رفته، طبیعتاً تجربه‌اش هم بیشتر شده و به‌طور کلی می‌شود گفت موسی از تقاء پیدا کرده و برای رهایی قوم هم خیز برداشته است.

نکته‌ی بسیار مهم تعیین استراتژی‌ها و جهت‌گیری‌های پایه‌ای است. آیه ۱۴ سوره‌ی طه اشاره می‌کند: «ما را پرستش کن و نماز مخصوص ما را به پای دار». مسئله‌ی توحید (توحید بر وزن تعحیل باب مشارکت است) از آقای میثمی شنیدم که گفته بود که وحدت امر جزیی با امر عالی است. به نظر من هم به همین معنی است. خدا در آیه ۱۴ اشاره می‌کند: با ما باش؛ در پیوند با ما باش.

در «حلیة المتقین» هم در رازگویی‌های خدا با موسی خیلی جالب است که می‌گوید «ای موسی تا نبینی من برکنار شده‌ام به کس دیگر پناه مبر». این رابطه، رابطه‌ای بوده که در آن موسی با خدا پیوند استراتژیکی داشته است. آیه‌ی بعدی (۱۵) اشاره می‌کند که بازگشت کلان همگان به سوی ماست. البته در هر حرکت بلندمدت و استراتژیکی حقیقتاً زیر پای آدم نباید لیز باشد؛ به این معنا که مثلاً وقتی کوه که می‌روید هم از بالا دست شما باید یک استحکامی داشته باشد، هم زیر پای شما لغزان نباشد و این هم امر بسیر مهمی است.

بعد از پی‌ریزی برای تدوین استراتژی، نوبت به «پیکره‌بندی و طرح‌ریزی» می‌رسد. طرح‌ریزی دو پایه‌ی اساسی دارد یکی «مشخص بودن فاعل استراتژی» است که خدا به موسی می‌گوید ما تو را اختیار کردیم پس به گوش باش، گوش به زنگ باش. به نظر من پیامبران قبل از این که از جانب خدا مبعوث شوند، ابتدائاً از جانب خودشان مبعوث می‌شوند. خودانگیخته هستند. تا خودانگیختگی نباشد، به نظرم برانگیختگی از طرف خداوند هم اتفاق نمی‌افتد. از این جا خدا همکار موسی می‌شود و به موسی می‌گوید تو همکار ما هستی و گزینشت کردیم. مسیری که تا اینجا آمده و سیر کرده، می‌شود گفت مصداقی از این شعر احمد شاملو است:

جستن

یافتن

و آن‌گاه به اختیار برگزیدن

و از خویشتن خویش بارویی بی‌افکندن.

سیر از جستن و یافتن و اختیار نمودن از موسی یک "بارو" ساخته است.

مسئله‌ی بعدی «اعلام مأموریت و متن استراتژی» است. یکی از مشکلات عصر اصلاحات این بود که مشخص نبود چه چیز را می‌خواهند اصلاح کنند. در متن استراتژی باید مشخص باشد چه چیز را می‌خواهی انجام دهی؟ در آیه‌ی ۲۴ خدا به موسی اشاره می‌کند و می‌گوید «برو به سوی فرعون که سخت طغیان کرده». هم مأموریت را مشخص کرده، هم تضاد اصلی را بیان می‌کند که فرعون از حدود مرز انسانی عدول کرده و استکبار هم به همین معنی است. مرحله‌ی بعدی «سازماندهی و پیکربندی پیش از اجرا به تعبیری سازواره» است. ابتدائاً نکته‌ی اول که من لحاظ کردم یا برداشت من از قرآن بوده «فراهم نمودن ابزار پیش‌برد اقناعی» است. مطابق آیات ۱۶ تا ۲۹، این ابزار پیش‌برد یکی عصای کار راه‌انداز موسی است که احتمالاً به خاطر تناسب با تکنولوژی دورانی که نخبگان دوران موسی صاحب آن بودند و به کار حل آن مسئله می‌آمده از آن استفاده شده است. یکی هم دست درخشان، یکی هم وعده‌ی تجهیز بیشتر در آینده می‌دهد. در واقع موسی را اشباع نمی‌کند و در انتظار تجهیز بیشتر امیدوار می‌کند.

به نظر من کلاً این تجهیز، تجهیز اجرایی نیست، تجهیز عقلانی است جهت تکمیل ایده‌هایی تئوریکی که از جانب موسی بیان شده است. بعد کلاً مسئله‌ی تجهیز در دعای جوشن کبیر هم هست. اشاره‌ای هست که خیلی هم جلب نظر می‌کند. می‌گوید «یا ممکن مزین»؛ یعنی «ای امکان بخش آرایش دهنده». خداوند هم تسهیلات می‌بخشد و هم آرایش و چینش می‌کند که این چینش و آرایش، ممکن است ایدئولوژیک، تشکیلاتی یا سامان‌بخشی باشد.

مسئله‌ی بعدی هم «برآورد توان اجرایی» است. با اینکه خداوند این تجهیزات را در اختیار موسی می‌گذارد، موسی نه دچار جوزدگی و نه دچار توهم در توان و قدرت خودش می‌شود. برآورد توان اجرایی یک مسئله اساسی است. امام علی (ع) در چهار یا پنج جا در نهج البلاغه اشاره می‌کند «برای نادانی تو همین بس است که قدر خود را نشناسی و بار بیشتر از توان خود برداری». «لَا يَكْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا» هم مؤید همین معنا است. موسی توان و موجودی خودش را می‌سنجد، قد و وزن خودش را در نظر می‌گیرد، تسهیلات را متناسب با قدرت و توانش و قدر قدرتی فرعون درخواست می‌کند و سپس لیست درخواست‌های خود را از خدا مطرح می‌کند. اینجا یک نکته‌ی اساسی هم وجود دارد که موسی از کلمه‌ی «رب» استفاده می‌کند. یعنی مکانیکی و به شکل تزریق آمپول نیست که خدا این چیزها را در واقع سریع در اختیار موسی قرار بدهد. چون از واژه‌ی رب استفاده کرده است، صبغه‌ی پرورشی پیدا می‌کند؛ مسئله‌ی مکانیکی نیست. لیست مطالبات از این قرار است: می‌گوید قوت روحی می‌خواهد؛ بار، بار سنگینی است، امکان اجرایی می‌خواهد («يَسْرُلِي أَمْرِي»); دستیابی به ادبیات توده‌فهم برای طرح ایده می‌خواهد؛ درخواست یک کادر کاربلد فنی هم می‌کند. اینجا موسی یک بدعتی هم می‌کند؛ پیامبران یگانه عموماً آمده‌اند، ولی موسی تیم پیامبری تشکیل می‌دهد.

مسئله‌ی بعدی یک «تجهیز اجرایی» است که در آیه‌ی ۱۶ آمده است. خدا به موسی می‌گوید آنچه خواستی به تو عطا کردیم. خدا به موسی نه سرکوفت می‌زند، نه درخواستش را روی زمین یا لای کشوی میز می‌گذارد! تدارک می‌بیند و برآورد می‌کند و پاسخ مثبت می‌دهد.

نکته‌ی بعدی «انسجام درونی و وجودی طراح و فاعل استراتژی» است که در آیات ۳۷ تا ۴۴ به آن اشاره شده است. خدا یک یادآوری می‌کند که تا حالا این کارها را برای تو کردم و از غم نجاتت دادم، آخر سر اشاره می‌کند من تو را این‌کاره بار آوردم. تو را برای استراتژی خویش پروراندیم. این که اجزا و ارکان استراتژی، که فاعل و طراح آن هستند، این‌طور با هم چفت‌وبست می‌شوند.

نکته‌ی بعدی «تعبیه‌ی محرک‌های تشویقی یا تزریق خونی تازه» است که آیات ۴۲، ۴۳، ۴۴ و ۴۶ نیز به این امر اشاره دارد. این کار بازدهی و راندمان کار را بیشتر می‌کند. می‌گوید من

تجهیزت کردم، اقدام کنید، رخوت نورزید. موسی آن جا ترس از فرعون را عریان مطرح می‌کند. یعنی شفاف بیان کردن تنگناها امر مهمی است. خدا محرک عقیدتی برای موسی می‌فرستد؛ می‌گوید من همکار، همراه و همدل با شما هستم، می‌شنوم، دیدبانی می‌کنم و مواظب کارتان هستم. آیه‌ی ۴۶ این را می‌گوید. رابطه‌ی خدا با اصحاب کهف هم دقیقاً همین طور بوده که می‌گوید ما قلب‌تان را استوار می‌کنیم. ترجمان این نکته در ادبیات نهج البلاغه هم هست که علی(ع) به محمد حنیفه می‌گوید «کوه‌ها بجنبند و تو معجب! دندان‌هایت را محکم روی هم بفشار! پاهایت را به مانند ستون بر زمین میخ کن! مجموعه‌ات را به عاریت به خدا بسپار و نگاهت را بر اقصای سپاه دشمن بینداز! آن‌گاه کار را تمام کن».

نکته‌ی بعدی «پیاده‌سازی و عملیاتی کردن استراتژی» است. من چند نکته را در این باره می‌گویم. یکی اینکه خدا متن استراتژی را تکرار می‌کند که قابل درک و شفاف باشد. روش اجرا گام‌به‌گام است و روح روش بنیادین است به این معنی که روش به‌نحوی است که همگان در معرض تعیین تکلیف با آن قرار می‌گیرند. مشی متغیر سیال است با سیر از نرمش مشفقانه تا رهایی‌بخشی. چرایی مشی هم مبنایی است - متد خدایی است - و هم اقتضایی - انطباقی با جوهره‌ی ارتقایی و با توجه به توان و فرصت موسی است. مبنایش هم عقیدتی است. البته مبنای عقیدتی را فقط خدا لحاظ نمی‌کند؛ بلکه بعضی انسان‌های صاحب رسالت در هستی به مانند نلسون ماندلا وقتی از زندان آزاد می‌شود می‌گوید «من فهمیدم که رسالت من، هم نجات ظالم است و هم نجات مظلوم». روش خدا هم دقیقاً بر همین مبنا است که سعی می‌کند راه اصلاح و نجات را برای فرعون باز کند، ولی فرعون هم انعطاف به خرج نمی‌دهد. نکته‌ی بعدی قبل از پرداختن به خود متن، «آمادگی عملیاتی» موسی است. اما مراحل اجرای گام‌به‌گام و روشمند خود استراتژی عبارتند از:

(۱) مرحله‌ی اول «اعلام موضع و عرض‌ی حجت» است. آیه‌ی ۴۷ به این موضوع اشاره دارد. در این آیه خودش روش دارد. یعنی اگر باز شود، روش در آن هست. یکی تعریف جایگاه از خود می‌کند و می‌گوید ما دو رسول پروردگار هستیم که از جانب خدا آمده‌ایم. یکی اعلام مأموریت می‌کند و می‌گوید دست از قوم به بنی اسرائیل بردار و کارش را به ما واگذار. یکی هم نشانه‌هایی برای ارائه‌ی حجت و اقتناع می‌دهد و یکی هم تعامل مثبتی برقرار می‌کند. حتی وعده‌ی تشویقی هم به فرعون می‌دهد که «وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی»؛ سلام حق بر کسی هست که از طریق حق پیروی می‌کند.

(۲) مرحله‌ی دوم، «اجرای گام‌به‌گام، برگزیدن مشی و دیالوگ نرم» است. به پیشنهاد خدا موسی به دنبال حذف آبی و فوری و تقابلی و مشی تقابلی نیست؛ مشفقانه و محترمانه

است. هدفش آگاه‌سازی است. کارتوضیح می‌کند و نقش‌های خدا را بیان می‌کند. خروجی این مرحله خیلی مثبت نیست و می‌توان گفت خروجی ندارد. فرعون روی برمی‌تابد، فرافکنی می‌کند و موسی را به اقدام علیه امنیت ملی متهم می‌کند.

(۳) مرحله‌ی سوم هم «آوردگاه عرصه‌ی عمومی» است. آیات ۵۸ تا ۷۳ را اگر بازخوانی کنیم، گفتمانی که موسی آغاز می‌کند، جواب نمی‌دهد و دستاورد ندارد. در مرحله‌ی بعد، استراتژی فرعون «تکاپوی برای بقاء» است. موسی را متهم به شعبده‌بازی می‌کند و علیه او سم‌پاشی می‌کند و موسی را تهدید به مقابله‌به‌مثل می‌کند؛ ولی موسی عقب نمی‌کشد. بعد جالب است تغییر فاز از جانب خود فرعون اتفاق می‌افتد. یعنی یک فرصتی فراهم می‌کند که موسی از این فرصت - حداقل از نظر زمان‌بندی - درست استفاده کند. اول اینکه روزی که میتینگ عمومی و ملی را که روز «زینت» است، انتخاب می‌کند. دوم اینکه آرایش صف‌بندی مقابل هم می‌کند. خدا اینجا دوباره به موسی تزریق می‌کند که «ترس! عصا بپنداز! پیروزی از آن توست». ترس موسی از دو چیز بوده است: یکی از شکست بوده، دیگری از شبیه بودن ابزار کار بوده است. پیروزی موسی و ریزش نیروهای نظام فرعون اتفاق می‌افتد. من این مرحله را جمع‌بندی کنم. موسی در این مرحله دستاورد دارد. پیام خود را به عرصه‌ی عمومی می‌رساند. پیروزی روحیه‌بخش، ریزش نیرو از طرف مقابل و بحران یکپارچگی در نظام فرعون رخ می‌دهد. استفاده‌ی کارآمد از موقعیت و استقامت نوگروندگان در آن است. افزایش نفوذ ایده‌ی موسی است که اکثریت نظام فرعون در معرض فروپاشی قرار می‌گیرد و تثبیت حقانیت ایدئولوژی موسی است. این مرحله مرحله‌ای است که موسی به دستاورد می‌رسد. بعد از مرحله‌ی یک و دو، موسی ناگزیر از آن بود که به مرحله‌ی سوم قوام بدهد. کسب دستاورد در مرحله‌ی سوم خیلی مهم است.

(۴) مرحله‌ی چهارم هم «فرمان هجرت همگانی با روش مخفی رمز شبانه» است که خدا وعده‌ی پیروزی در آن می‌دهد؛ مقالید و مفتاح و قفل شکن‌ها و شاه‌کلیدها در دست خدا است. این بارور موسی هم بوده است. در سوره‌ی قصص آمده که فرعون تصمیم به قتل موسی می‌گیرد. خدا به موسی می‌گوید: «آخرین گلوگاه است، آن را پشت سر بگذار! سرآمد بحران است، نگران نباش». خدا خودش یک نغمه‌ی «سر اومد زمستون» برای موسی سر می‌دهد و هلاکت فرعون و یارانش اتفاق می‌افتد.

همیشه روندها در ایران این‌طور بوده که محصول نداشته است؛ ولی این‌جا محصول هست، نجات و نعمت هست و استراتژی تحصیل‌داری هست.

- آموزه‌ها و بهره‌ی سخن را فهرست‌وار به‌عنوان جمع‌بندی عرض کنم:
۱. اطلاعات و شناسایی وضع موجود، مبنای اقدام است.
 ۲. عزم جدی عازم شدن برای انجام و اقدام، پیش شرط اساسی است.
 ۳. حس وضعیت جدید، پیش شرط اقدام استراتژیک است.
 ۴. خطرپذیری و کندن از وضع موجود، پیش شرط است.
 ۵. داشتن چشم‌انداز و دورنمای حداقلی، پیش شرط کار است.
 ۶. یک مبارز طراز یک بین انتخاب آرامش و رفاه خانواده و نجات بخشی اجتماع، حتماً باید نجات اجتماع را انتخاب کند. موسی، ماندلا، حسین (ع) و ...؛ حتی فیلم جومونگ - با این این که فیلم تبلیغاتی بود، باز هم این نکته در آن لحاظ شده بود.
 ۷. اصل پیشبرد پروژه برای آن‌هایی که خدا را دخیل می‌دانند، استتار استقبال است.
 ۸. مشخص کردن فاعل استراتژی خیلی مهم است. شما وقتی استراتژی طرح کنید و فاعل نداشته باشد، عملاً استراتژی روی هواست.
 ۹. لحاظ کردن ملاحظات عملی و توان و قدر نیروها خیلی اهمیت دارد.
 ۱۰. ترس از خودکامگی واقعی است، ولی چیرگی بر آن امکان‌پذیر است. ماندلا حرف زیبایی دارد؛ می‌گوید «شجاع آن کسی نیست که نمی‌ترسد؛ کسی است که ترس دارد، ولی بر آن چیره می‌شود».
 ۱۱. لحاظ کردن آمادگی عملیاتی خیلی مهم است؛ چرا که بخشی از استراتژی، در طرح شما نیست و اقتضایی پیش می‌آید.
 ۱۲. استفاده‌ی بهینه از فرصت‌ها مهم است.
 ۱۳. فرصت و مهلت‌دهی در قالب مشی اصلاحی به موانع کار باید لحاظ شود.
 ۱۴. مشخص نمودن گلوگاه‌ها و تدبیر برای برون‌رفت
 ۱۵. مشخص نمودن عینی مأموریت‌ها
 ۱۶. تعیین ارزش‌های بنیادی
 ۱۷. تزریق خون تازه در حین اقدام
 ۱۸. کسب انگیزه‌ی لازم
 ۱۹. لزوم انسجام درونی اجزاء و ارکان
 ۲۰. انگاره‌ی دیده‌بانی خدا، استحکام بخش قلب و روان است.
 ۲۱. طرح شفاف و عریان تنگناهای مسیر
 ۲۲. طرح و اجرای مرحله‌مند

۲۳. پرهیز از حس انتقام

۲۴. اتخاذ مشی اثربخش

۲۵. اهمیت کسب دستاورد

۲۶. یک نکته‌ای که در واقع امام علی اشاره می‌کند «سبک بار باشید تا برسید». منظور این که بخشی از این کنندن کفش موسی، مسئله‌ی سبک باری است.

۲۷. یکی هم این که عدالت کور نیست، راه خود را درمی‌یابد.

۲۸. عیان کردن ایده به صورت عمومی الزامی است؛ چرا که همگان با آن می‌توانند تعیین تکلیف کنند.

در آخر می‌شود گفت که گاه یک سیستم ستمگر را نمی‌شود اصلاح کرد؛ یعنی انعطاف به خرج نمی‌دهد. سیستم آپارتایدی افریقای جنوبی انعطافی نشان داد؛ با این که تنگنای ویژه‌ای بود، ولیکن انعطاف را در مقابل ماندلا به خرج داد تا اصلاح اتفاق افتاد و جواب داد. گاه سیستم را نمی‌شود اصلاح کرد؛ مثل نظام فرعونی. بلکه باید آن را دور انداخت. بحث من تمام شد.

هدی صابر: خسته نباشید. چند بار طه را خواندید؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: من همان جلسه‌ی حدوداً هفت ماه پیش، چهار - پنج مرتبه طه را خواندم؛ ولی حدوداً می‌شود گفت سه هفته از یک ماه پیش، ذهنم به این مسئله مشغول بود.

هدی صابر: درکت بعد از اینکه در دور اول طه را خواندی چگونه بود و در دور آخر که خواندی، چه تفاوتی رخ داده بود؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: خیلی فرق کرد. من روشی که داشتم این بود که آیات را تا جایی که امکان داشت سعی می‌کردم به ذهن بسپارم. بعد وقتی که به ذهن بسپاریم، ذهن آدم درگیر می‌شود. روشی که من در یک ماه گذشته داشتم، همیشه ذهنم به مطلب مشغول بود. همچنان که شما اشاره کردید، طه مغز قرآن و مغز کاهو است و شاید اگر بشود بیشتر کار کنم. خداوند هر آیه و هر مرحله‌ای که لحاظ کرده، آن‌جا روش‌های بسیار عمیق و کیفی که راه‌گشای عصر کنونی ماست، ارائه کرده است. یکی از انگیزه‌های شخصی بنده برای رجوع کلی به قرآن و نه فقط طه، بحث دیکتاتورهای خاورمیانه است که این‌ها به اصطلاح بند نافشان را به قرآن وصل کرده‌اند و باید شفاف‌سازی بشود. انگیزه‌ی اصلی بنده به غیر از باورهای اعتقادی، حداقل در بعد کارکردی، این مسئله است.

هدی صابر: این پژوهش برای خودت چه دستاوردی داشت؟ بعد از اینکه روی طه کار کردی، درجه‌ی تغییرت چقدر بوده است؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: طبیعتاً در مرورهای دوم و سوم، انسجام ذهن کلاً بیشتر شد. یعنی مثلاً وقتی پروژه‌ای را تعریف می‌کنی - چه فردی، چه جمعی و چه سیاسی و مذهبی و شغلی و ... - ذهن انسجام بیشتری پیدا می‌کند. در متن کاری خودم، انسجام بیشتر ذهنم را برای حل مسئله، حداقل خودم حس و لمس می‌کنم. هم کمک‌کار شخصی است و هم کمک‌کار ایدئولوژیک - اعتقادی. موسی یک امام و الگوی همه‌دورانی است؛ از این جهت که کلاً پروژه‌ی موسی مدام در بحران بوده است و جامعه‌ی ایران هم در صد و چند ساله‌ی اخیر مدام در بحران بوده است؛ هرچند عبور از بحران هم داشته است. در چنین شرایطی، مسئله‌ی موسی هم یک مسئله‌ی جذاب و هم راه‌گشا است.

هدی صابر: در سوره‌ی طه بیشتر حس مشهود بود یا عقل و مهندسی؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: جنس خود موسی از جنس شور و انرژی است، خود خدا هم همین‌گونه است. خود خدا هم شور است. ولی عقلانیت و مهندسی‌ای در این سوره هست که کم‌نظیر است. مثلاً من روی پدیده‌ی موسی در سوره‌ی کهف در رابطه‌ی آموزشی که با خضر داشت، کار کردم. درجه‌ی مهندسی در سوره‌ی طه خیلی بیشتر از سوره‌های دیگری بود که حداقل من کار کردم. البته در آن سوره‌ها هم هندسه هست، اما یکی از علت‌های این تلقی شاید این باشد که من بیشتر روی طه کار کرده‌ام.

هدی صابر: می‌توانی بحث را کامل کنی؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: تصمیم هست که کاملش کنم و بسط دهم؛ مثلاً از آیات ۵۶ تا ۷۳ در این جلسه فقط یک نکته را مطرح کردم. ولی بحث خیلی گسترده است و تصمیم دارم روی آن کار کنم.

هدی صابر: خیلی متشکر.

مشارکت‌کننده‌ی دوم: نقد نگاه عملیاتی به تحولات اجتماعی و عواقب ساختار دادن به اصول خلقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. تیتیر بحث من «نقد نگاه عملیاتی به تحولات اجتماعی و عواقب ساختار دادن به اصول خلقت» است. داستانی در تورات بیان شده که فکر می‌کنم ذکر آن بد نیست. در یکی از نیش‌دارترین داستان‌های تورات در سفر داوران، فصلی به کودتایی اختصاص داده شده که طی آن، فرزند نامشروع جدعون با دسته‌هایی از مردمان فقیر و ولگرد که توسط او اجیر و مسلح شده بودند، قدرت را تصاحب کرد. در ادامه داستانی را بیان می‌دارم مبنی بر این که روزی درخت‌ها تصمیم می‌گیرند برای خود رهبری انتخاب کنند. برای این کار پیش درخت زیتون می‌روند و به او می‌گویند فرمانده ما باش! درخت زیتون در جواب می‌گوید می‌خواهید وادارم کنید که از طبیعت خودم که تولید روغن و مورد احترام مردم و خدایان است، دست بردارم و مدام دوره بیفتم و بر شما ریاست کنم؟ در پی شنیدن این سخن، به سراغ درخت انجیر می‌روند و می‌گویند بیا رئیس ما باش! انجیر در جواب می‌گوید می‌خواهید وادارم کنید که از شیرینی و از میوه‌ی خوب خودم دست بکشم و آواره‌ی راه و بیراهه شوم و از صبح تا شب به کار سیاست پردازم؟ بعد از شنیدن این سخن، درختان به سراغ درخت تاک می‌روند و به او می‌گویند تو بیا و حاکم ما باش! تاک هم در جواب می‌گوید می‌خواهید از تولید انبوه که آب آن مردم و خدایان را تسکین می‌دهد، دست بردارم و فقط حرف بزنم؟ بالاخره درخت‌ها سراغ بوته‌ی خار می‌روند و از او می‌خواهند که حکمران آن‌ها باشد. خار بی‌تامل در جوابشان به آن‌ها می‌گوید اگر می‌خواهید من شاه شما باشم باید زیر سایه‌ام پناه بگیری و گرنه بگذار آتش از خارهای من بیرون بزند و همه‌ی آن‌ها را بسوزاند و خاکستر کند. بوته‌ی خار فرمانروایی بر درختان دیگر را می‌پذیرد، چون کاری بهتر از این از دستش بر نمی‌آید. این داستان، هم داستان جالب و زیبایی است و هم به تصورم قابل تامل است.

داستان دیگری نیز که در ارتباط با این موضوع به ذهن من می‌رسد، نقلی از جواهر لعل نهرو در مورد روش گاندی در مواجهه با دشمنانش است. نقل آن است که گاندی در مواجهه با دشمنان کارهای عجیبی می‌کرد؛ به این صورت که ما اصلاً متوجه نبودیم و ایراد می‌گرفتیم. گاندی معتقد بود که در مواجهه با دشمن ما حتی در آخرین سرفصل مواجهه هم یک راه بازگشت برای دشمن می‌گذاریم تا برگردد. حداقل نقدی که به حاکمیت‌ها وارد است این است که در عملکرد آن‌ها، روش گاندی به طور جدی دیده نمی‌شود. این روش در خودش منطقی دارد و یک نگاهی دارد که به نظرم در این کلاس‌ها [باب بگشا] هم دیده نمی‌شود، یا یک مدلی است که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

می‌توان با دو روایت جلوتر برویم و وارد اتفاقات اجتماعی بشویم. من احساس می‌کنم که تحولات اجتماعی یا بهتر بگویم جنبش‌های اجتماعی، از تئوری‌های اجتماعی متفاوت هستند. یعنی تبیین و تحلیل آن‌ها به این سادگی‌ها نیست. باز در این رابطه یک عضو حزب کمونیست ایتالیا نویسنده‌ای بوده به نام «ایناتسیو سیلونه» متولد ۱۹۰۰ که در ۱۹۷۸ فوت کرده است. او علیه رژیم فاشیستی زیاد مبارزه می‌کرده است. او را تبعید کردند. خاطراتی از سرگذشت خودش در کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایتالیا دارد. معمولاً آدم‌هایی که خاطرات می‌نویسند، در صفحات آخر خاطرات، خودشان آن شیرابه و چکیده‌ای را که دغدغه‌ی ذهنی‌شان است و برای مخاطب سؤال است، سعی می‌کنند بیاورند. آن نویسنده‌ی ایتالیایی در پایان خاطرات داستانی دارد به اسم «خروج اضطراری» که توسط انتشارات ماهی در ایران نیز منتشر شده است. آن‌جا سیر خودش را مطرح می‌کند و می‌گوید به نظر من، ما جنبش‌ها و ارزش‌های سوسیالیستی داریم نه سوسیالیسم به عنوان علم (که البته خود نویسنده مارکسیست بوده، ولی ما به باورش کاری نداریم). ولی به‌طورکلی منظور من این بوده است که هر قدر که تئوری‌های سوسیالیستی علمی‌تر باشند و بیشتر ادعای علمی بودن کنند، به نظر من دیوانه‌وارتر به جامعه ضربه می‌زنند. ولی آنچه مهم است ارزش‌های فراگیر سوسیالیستی است که در طول تاریخ همیشه بوده است. این یک نقد به روشنفکران جهانی و روشنفکران ایرانی است که تحولات اجتماعی و نقاط عطف اجتماعی را به اصطلاح فنی می‌شمارند. در واقع احساس می‌کنند به قلمی رسیده‌اند؛ قله که نمی‌شود گفت؛ نقاطی که در عرصه‌هایی به لحاظ زیستی در سطح جهان یک صلاحیت‌هایی داشته است.

با تبیینی که از سوره‌ی طه شد و از بیاناتی که [آقای صابر] فرمودند، ما به‌عنوان مخاطب احساس می‌کردیم فرعون یک تشکیلاتی داشته یک صلاحیتی داشته که توانسته چهل سال دوام بیاورد. این در ذهن ما همیشه هست. تیپ‌هایی بوده‌اند که در طول تاریخ اتفاقاً خیلی گردن‌کشی کردند و مدت زیادی قدرت را در دست داشتند؛ از قبیل هیتلر، موسولینی، ناپلئون. می‌گویند که هیتلر در ۱۸ سالگی دوبار در آزمون آکادمی هنر رد می‌شود. بعد اتفاقاً در دوران قدرتش تمام انتقام خودش را از هنر مدرن می‌گیرد. هیتلر خیلی آدم ناتوانی بوده، چون اگر می‌توانست [به زندگی خود] ادامه می‌داد؛ به لحاظ روحی هم آدم خیلی ضعیف‌النفسی بوده است. موسولینی هم همین وضعیت را دارد. می‌گویند که وضعیت موسولینی در دوران جوانی - به لحاظ روانی و درونی - پر از اغتشاشات فکری بوده است؛ کتاب «چنین گفته زرتشت» نیچه را خوانده و سپس فکر کرده به درکی از فلسفه و هستی رسیده و شروع کرده به نوشتن کتاب و می‌گویند کتاب او، پر از مطالب پرت‌ویلا است و هیچ ارزشی ندارد. ناپلئون هم همین

طور کتاب ژان ژاک روسو را خوانده و شروع کرده به نوشتن یک سری مطالبی که طنزواره است. یعنی هیچ کدام صلاحیتی نداشته‌اند که زمینه‌ی مشخصی داشته و برای خود یک مبنا یا تکیه‌گاهی داشته باشند. یعنی به لحاظ اعتقادی و تکیه‌گاه هیچ پشتوانه‌ای نداشته‌اند. از جنبه‌ی تشکیلات هم همه می‌گویند هیتلر هر روز پیوندهای خود با سندیکاها و اصناف سوسیالیستی را عوض می‌کرده و با این‌وآن بندوبست می‌کرده است. هیتلر نماد دودوزه‌بازی در عرصه‌ی سیاسی بوده است. موسولینی هم همین‌طور؛ در عرض شش سال، پنج بار از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱ تغییر موضع و برنامه می‌دهد و بدنه‌ی حزب فاشیست ایتالیا را تغییر می‌دهد. بنابراین اگر فکر کنیم این‌ها خطی یا برنامه‌ای داشتند، با این شواهد و مستندات که از تاریخشان در دست است، چنین چیزی دیده نمی‌شود.

این‌که این‌ها چه تیپ‌هایی بودند، قابل تامل است. بیشتر این افراد بر وجه ناسیونالیستی خودشان تأکید داشتند. گفته می‌شود هیتلر علاقه داشته نازی‌ها اصلی‌ترین و بیشترین نژاد جهانی باشند؛ درحالی‌که هیتلر اصلاً خودش متولد اتریش بوده و آلمانی نبوده است. موسولینی هم در واقع در محله‌ای بین فرانسه و ایتالیا زاده شد، و ناپلئون هم اصلاً در فرانسه به دنیا نیامده است. مصطفی کمال آتاتورک هم اصلاً متولد محله‌ای بوده که مشخص نیست و ظاهراً بین آلبانی و مقدونیه بوده است. محمدرضا شاه ایران نیز همین‌طور بوده است. اگر منطقه‌ی پل ورسک را دیده باشید، نزدیکی‌های سوادکوه سوابق، محله‌ای است به نام آلاشت که کسی نمی‌تواند از آن جا بگوید من ایرانی هستم و خودش را بر همه برتری بدهد؛ ولی شاه این کار را کرد و عنوان پهلوی را برای خودش انتخاب کرد، به نحوی که بگوید من ایرانی‌ام. یعنی عقده‌هایی را از گذشته داشتند.

هدف از بیان این موارد و ذکر نمونه‌ها این است که به‌طورکلی این افراد هم به لحاظ روحی و هم از جنبه‌ی رفتاری دچار نقیصه‌های بسیاری بوده‌اند و هرگونه که نگاه کنیم حتی تشکیلاتشان هم به این معنا که تشکیلات و حزبی محکم داشتند، زیر سؤال می‌رود. یعنی این افراد هیچ‌چیز مشخص و پایداری نداشته‌اند.

به نظر من دو مسئله‌ی مهم در گذشته‌ی تاریخی است؛ یکی جریان مذهبی در تاریخ ما و دیگری سوسیالیست‌ها در جریان‌های خارج از ایران است. اکثراً معتقدیم مهندس بازرگان پیشگام نواندیشی دینی بوده و خیلی خدمت کردند. انجمن‌های اسلامی را راه‌اندازی کرد. بچه‌های انجمن اسلامی در واقع حاملان و باربردارانی در عرصه‌ی تاریخ بودند و بعد سازمان [مجاهدین خلق] را تشکیل می‌دهند و تحول‌زا می‌شوند. بازرگان معتقد بوده که همه‌چیز را باید علمی کرد. یعنی در نسبت مذهب و علم، بازرگان درصدد چسب و پیوند این دو با هم بوده

است. کار خیلی خوبی هم بوده است. همین نگاه علمی بودن سبب شد که نسل بعدی به این نتیجه برسد که مبارزه یک علم است و این نسل به سمت علمی تر شدن مبارزه حرکت کند. سازمان مجاهدینی که بچه‌ها در آن پرورش یافتند، مسلمانانی با همین گرایش بودند؛ یعنی دنبال ارائه‌ی قرائت نوی بودند که با علم دوران سر تضاد نداشته باشد. با این نگاه اگر بخواهیم علمی محور و تئوری محور برویم، باید بپذیریم که به هر حال وقتی هشتاد درصد اعضای سازمان تغییر ایدئولوژی می‌دهند و مارکسیست می‌شوند، برای آن‌ها چیزی تازه‌گی داشته است؛ همچنان که شهرام در جزوه‌ی سبز [بیانیه‌ی اعلام مواضع و تغییر ایدئولوژی] از جهش مترقیانه مارکسیسم سخن می‌گوید. یعنی این که نگاهشان علمی بوده و این علمی بودن حسن بوده است. ولی شما قول صمدیه و وجه اخلاقی مسئله را بیان کردید که جامعه‌ی ایران آن را قبول دارند؛ یعنی آن ارزش اخلاقی پایدار مهم است [نه نفس مبارزه یا علمی بودن آن].

باز از نویسنده‌ی کتابی که قبلاً راجع به آن صحبت شد، نقل می‌کنم. سیلونه - همان نویسنده‌ی ایتالیایی - در جایی از خاطرات خود از سفر به مسکو می‌گوید. همه در جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست نشسته بودند و نماینده‌ی حزب کمونیست انگلستان می‌گوید که حزب سندیکایی ما به همه‌ی اقلیت‌های کارگری گفته باید به ما ملحق شوید وگرنه از مزایای ما محروم می‌شوید. نماینده‌ی حزب کمونیست انگلستان می‌پرسد چه کار کنیم؟ نماینده‌ی روسیه جواب می‌دهد شما این کار را قبول کنید، ولی در عمل خلاف آن را انجام بدهید. نماینده‌ی انگلستان می‌گوید یعنی دروغ بگوییم؟! موج خنده و قهقهه بوده که به هوارفته است. نماینده‌ی انگلستان سپس می‌گوید به هر ساختمان و به هر جا در روسیه که این ماجرا را گفتیم، آن‌ها هم خندیدند و مسخره کردند. ظاهراً حزب برایشان چنان اولویت و نفعی داشت که هر سؤالی در این باره تمسخر آور به نظر می‌رسیده است. به لحاظ تئوریک کسی تأیید نمی‌کند منافع هر جا بود، توهم همان جا بروی؛ ولی وقتی آرمان و اصول و ارزش‌هایی که اساساً انسان برای تحقق آن‌ها تلاش می‌کند، زیر سؤال می‌رود، منفعت طلبی توجیه پیدا می‌کند.

به نظر من در بحث طه، فرعون واقعاً دارد ضربه می‌زند و با یک توانایی خاصی، حقوقی را سلب می‌کند و محکوم به از بین رفتن است. مرحوم آیت الله طالقانی در ابتدای برنامه‌ی «با قرآن در صحنه» (که لوح فشرده‌ی آن منتشر شده) در تفسیر طه می‌گوید که همه‌ی کارها و خرابی‌های این طغیان‌گرها مشخص است؛ مثلاً جنگل نابود را کردند، دریا را آلوده کردند، کوهستان را خراب کردند، به لحاظ اقتصادی ضربه زدند؛ اما یک چیز این آدم‌های طغیان‌گر غیرقابل شمارش است و آن این که این‌ها استعدادهایی را که توان بالقوه‌ی شکوفایی داشتند، از بین بردند. یعنی اصل مسئله این نیست که ضربه زدند، این خرابی‌ها همه قابل شمارش است.

علت اصلی آمدن انبیاء، آزاد کردن انسان‌هاست؛ در این دایره با این مبنا خود فرعون است که راه رهایی را بر خود بسته است. این که گاندی می‌گوید من در مواجهه با دشمن خودم آخرین روش بازگشت را برای وی باقی می‌گذارم، یا ماندلا که می‌گوید من دشمنان را می‌بخشم، شاید یک عده بگویند رمانتیک بوده است. عده‌ای ممکن است بگویند واقعیت این‌گونه نیست. اما یک ایده‌ای بوده که گاندی این حرف را می‌زند. یا همین بیانی که مرحوم طالقانی در مورد طغیان‌گران دارد، به نظر من قابل‌درنگ و قابل‌تفکر است.

آخرین قسمت از این بحث که به نظر می‌رسد مهم باشد، تفکیک واژه‌ی مهندسی و استفاده از واژه‌ی مهندسی ایده‌پردازی است؛ که البته دغدغه‌مان است و مهم است - چون به‌هرحال همه‌ی ما می‌خواهیم زندگی کنیم و خدا را در پروژه‌هایمان بشناسیم و از او مدد بگیریم. به‌قول مولانا که «بگذار سلام سرسری را»، [نمی‌خواهیم به خدا سلام سرسری کنیم، بلکه] می‌خواهیم «یا‌علی» بگوییم و دست مردانه به «او» بدهیم. ولی در درون واژه‌ی مهندسی، ساخت به مفهوم عملیاتی کردن مندرج است و فرق مهندس با پژوهشگر در این است. مثلاً یک زمین‌شناس کلی اطلاعات زمین‌شناسی کسب می‌کند و پیش یک مهندس می‌گذارد؛ ولی آن مهندس که می‌خواهد سد بسازد، دنبال خلاصه و ساده کردن هرچه سریع‌تر ساخت سازه‌هاست. در موضوعات مرتبط با دنیای غیر مهندسی، خلاصه کردن اطلاعات و این روند، از نظر ما حُسن نیست، ساده‌سازی است؛ یعنی در آن خلقت و خلق دم‌به‌دم دیده نمی‌شود. [نگرش مهندسی] می‌خواهد یک چیزی را سریع عملیاتی بکند و در این مسیر تخمین زده می‌شود و عدم قطعیت وجود دارد. مثلاً در ساختمانی برای طراحی یک ستون، یک حداقل ضریب به مقدار یک تا دو برای باری که قرار است آن ستون تحمل کند، در نظر می‌گیرند؛ با هدف اینکه آن ساختمان ضریب ایمنی داشته باشد. در سایر رشته‌های مهندسی هم همین است. همه‌ی رشته‌های مهندسی به همین کار گرایش دارند که چیزی را سریع بسازند. ولی با این نگاه به سراغ خلقت رفتن شاید باعث شود تاحدی با مانع مواجه شویم.

خوب است که [بر اساس نگاه مهندسی] یک الگویی دریابید یا تحقیقی و ملموس شود، اما اگر می‌گوییم خلق دم‌به‌دم، این برای ما جا نیفتاده [که چگونه با مهندسی سازگار است]. در مهندسی از مرحله‌ی اول به مرحله‌ی دوم می‌رویم، سپس به مرحله‌ی سوم و چهارم و ... اگر اتفاقی افتاد و مسیر عوض شد چه کار باید بکنیم؟ در مورد خدا قضیه متفاوت است؛ اما ما که به همه‌چیز اشراف نداریم. به‌قول مهندس میثمی بر اساس هستی‌محوری، همه‌چیز را در نکتز پذیریم. اگر تغییر مسیر رخ داد، تنها یک راه برای مواجهه با آن نیست، بلکه راه‌های مختلفی هست.

مسئله‌ی دیگر اینکه بحث‌هایی در مورد سیر از پله‌ی اول به پله‌ی دوم و سوم و ... شد؛ اما به نظر من از قبل از پله‌ی اول، رسیدن به پله‌ی اول توجه نمی‌شود. چون ما انسان هستیم و با دیدگاه و گرایش‌های انسانی نمی‌توان از پیش این سیر را ترسیم کنیم. با هر زمینه‌ای که داشته باشیم و برای یک هدف بخواهیم به پله‌ی اول برویم، نمی‌توانیم از پیش بگوییم از پله‌ی اول به این ترتیب تا آخر باید برویم.

به نظر می‌رسد که در این بحث‌ها باید پیرامون زمان بیشتر صحبت شود. زمان را هم باید ببینیم. نگاهی که در آن بحث‌ها نسبت به زمان بوده، به نظر من قابل‌درنگ است. زیاد حرف زدم اگر هم منسجم نبود و همه‌اش نقل قول بود، ببخشید. خودم خیلی چیزی نداشتم، معذرت می‌خواهم.

هدی صابر: دست شما درد نکند می‌توانی بر اساس باورهای خودت روی طه کار کنی؟ نقدی که به بحث این جا [توسط شما مطرح] شد، یک ساختاری دارد - حال نه ساختار مهندسی که به آن نقد داری. می‌توانی بگویی از طه چه چیزی گرفتی؟ می‌توانی کار کنی و بحثی بیاوری که رفع‌کننده‌ی این سه نقیصه هم که می‌گویی باشد؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: عرض کنم که من سعی خودم را می‌کنم. ما که می‌آییم این جا - من خودم را می‌گویم - نه نظریه‌پرداز هستیم نه احساس می‌کنم که در آینده باید متفکر شویم. فقط بر اساس نیاز وجودی و درونی به این سلسله‌بحث‌ها می‌آییم.

هدی صابر: استعداد فکری - نظری را که همه‌ی ما داریم.

مشارکت‌کننده‌ی دوم: ولی قرار نیست نظریه‌پرداز بشویم. این بحث‌ها به ذهنم رسید. در مورد آن فکر می‌کنم؛ ولی نمی‌توانم قولی بدهم.

هدی صابر: فکر می‌کنی می‌توانی [بحث] ایجابی هم داشته باشی یا فعلاً فقط می‌خواهی که در فاز نقد باشی؟ مثلاً بحثی بیاوری که تبیینی بر باورهای خودت باشد؛ ضمناً نقد باورهای دیگران هم باشد. می‌توانی این کار را بکنی؟ مثلاً به نظرت هیچ نظمی از هستی یا هیچ استراتژی‌ای از طه در نمی‌آید؟ هر باوری داری، می‌توانی بیاوری؛ بعد بحث قبل خودت [بحث‌های طرح‌شده در بخش‌های اول نشست] را هم نقد کنی.

مشارکت‌کننده‌ی دوم: تلاشم را می‌کنم. می‌کوشم راجع به مسئله‌ی زمان یک بحث مستقل ایجابی ارائه بدهم. احساسم این هست که این قرائتی را که از زمان ارائه شد، می‌توان [نقد کرد]

و به شکل دیگری دید. به قول ماکسیم گورکی از بچگی که دبستان بودم فکر می‌کردم باید یک کندوی عسل باشم؛ یعنی هرچه برای من می‌آورند، می‌خواهم تبدیل به عسل کنم؛ ناخالصی‌هایش را کنار بگذارم و چیزهای مفید را بگیرم. شاید با این نگاه ما نه متفکر و نه نظریه‌پرداز شویم.

هدی صابر: ما هم که اینجا هستیم ادعای تفکری نداریم. به اصطلاح باورهایمان را به هم منتقل می‌کنیم. شما هم باورت را بیاور و مستقل از دیدگاه‌های قبل از خودت، آن را طرح کن. شما اگر خودت بخواهی طه را تحلیل کنی چه کار می‌کنی؟ زمان و هندسه و نظم را در آن چگونه می‌بینی؟

مشارکت‌کننده‌ی دوم: من احساس می‌کنم که باری بر روی دوش خودمان نگذاریم.

هدی صابر: اینجا یک منزل است که باور خودت را طرح کنی. دوستان دیگر همین کار را کردند. جلسات قبل هم همین طور بود؛ مثلاً دوستان که بحث خودشان را آوردند و [نقد] بحث این جا هم بود. شما هم اگه چنین کاری بکنید، جمع هم می‌تواند درک کند که در مورد زمان و هندسه و نظم و مرحله چگونه فکر می‌کنی و چطور نقد می‌کنی. خیلی متشکر. زحمت کشیدید.

نشست سی و هفتم: تبیین: دید تاریخی؛ تحلیل تاریخی (۷)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با سلام و عصر به خیر خدمت دوستان، بحث را آغاز می‌کنیم. نشست سی و هفتم هستیم. عنوان جلسه، «تبیین ما، داشته‌ها و کارکردهای او» است. دید تاریخی و تحلیل تاریخی‌ای را که «او» به ما منتقل می‌کند، بررسی می‌کنیم. سیر بحث را چون همه‌ی دوستان در جریانش بوده‌اند و نفر جدید کمتر داریم، تا حدودی از آن صرف‌نظر می‌کنیم. ابتدای کار را که از سال ۱۳۸۷ آغاز شد، از بحران شروع کردیم. سعی کردیم که بحران خودمان را شناسایی کنیم، بر آن فائق بیاییم و به این منظور به متدی نیاز داشتیم که آن را در سه سطح، تعریف کردیم؛ پیشاتبیین، تبیین و پساتبیین.

الآن در مرحله‌ی تبیین هستیم که چند کلید را در این مرحله بررسی کردیم. یکی این‌که ما در موضع تقاضا هستیم. اگر بخواهیم با خود و دیدگاه‌های پیشینمان تعیین تکلیف کنیم و خود را در مدار تغییر فرض کنیم، طبیعتاً تقاضایی داریم و «او» هم با اتکای به داشته‌های سرشارش در موضع عرضه است. این داشته‌ها را بررسی کردیم و جلو آمدیم و خدای مهندس - طراح، خالق، صاحب دید استراتژیک و الآن به این رسیدیم که یکی از داشته‌های کیفی و کارکردی «او» که اگر کسی بخواهد پروژه‌ای را تعریف کند و پروسه‌ای را بر آن رهنمون شود، دید تاریخی و تحلیل تاریخی «او» است که می‌تواند به ما منتقل شود.

در هفت جلسه‌ی گذشته، چند لوح را بررسی کردیم. الواح شش‌گانه؛ اعراف، هود، طه، انبیاء، مؤمنون و شعراء. الواحی که هم حکمت تاریخی و هم فلسفه‌ی تاریخی در آن نهفته بود. گزارش‌های تاریخی را خدا از نوح به بعد یا به عبارتی از آدم به بعد، در این شش لوح تاریخی حکمت‌دار و فلسفه‌دار به ما منتقل کرد.

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۱۴ مهر ماه ۱۳۸۸ است.

آرام آرام که یافته‌های شش لوح را که با هم مرور کردیم و خود بچه‌ها هم در یکی دو جلسه در آن مشارکت داشتند، می‌خواهیم به سرفصل ارزیابی نهایی برسیم که ان‌شاءالله با استفاده از فرصت یک‌ساعته‌ی امشب و هفته‌ی آینده، بحث خدای تاریخی یا دید تاریخی - تحلیل تاریخی را به پایان برسانیم و از دو هفته‌ی دیگر بحث خدای صاحب ایده و ایده‌پرداز را با کمک خود بچه‌ها شروع کنیم. دوستان، لوحی را مقابل دیدگانتان باز می‌کنند با تیترا «ما و او» که ما در مدار تقاضا و «او» در جایگاه عرضه‌ی سرریزانه.

«او»؛	و	«ما»
در جایگاه عرضه سرریزانه		در مدار تقاضا
امکان بخش		امکان خواه
موزع		سهم جو

بر اساس بحث‌هایی که یک سال قبل داشتیم، اگر بخواهیم پیرامون خود را - از پیرامون کوچک تا پیرامون بزرگ - به سمت تغییر و تحول پیش ببریم - در حد توان و اندازه‌های خودمان و روی توان و اندازه‌مان نه متوهم باشیم و نه خودکم‌بین - ما در چرخه‌ی تغییر قرار می‌گیریم. اگر این اتفاق بیفتد و از چرخه‌ی تفسیر و توصیف خارج شویم، دغدغه‌های درونی داریم که می‌خواهد تعین بیرونی پیدا کند. اگر این اتفاق بخواهد رخ دهد، انسان، صاحب تقاضا می‌شود. اگر در مدار تقاضا قرار بگیریم، «او» در جایگاه عرضه‌ی سرریزانه است؛ سرریزانه به اعتبار داشته‌های متعدد و نامحدودش است. در مدار تقاضا، ما خواهان امکانیم و «او» امکان بخش است؛ ما سهم جو هستیم و «او» موزع است. در رابطه‌ی خودمان با «او» می‌توانیم دقیق‌تر و عمیق‌تر شویم.

«او»	با	«ما»
طلب	-	تعظیم
خوانندگی		درک عظمت‌پاشان - فراگیران
خواهندگی		انعطاف وجودی - خیزان
طلب‌کنندگی		رعایت حریم

بخوان!

بخواه!

بطلب!

در نزدیکی ام، در تنیده‌ام، خویشاوندم

از آنچه در شش جلسه‌ی گذشته ذیل بحث «خدای صاحب دید و تحلیل تاریخی» جلوا آمدیم، می‌توانیم به یک رابطه‌ی دوجانبه یا یک فرمولاسیون دوعنصره با خدا برسیم. وجه اول که مهم‌تر است، وجه تعظیم است و وجه دوم، طلب است. تعظیم به این مفهوم که عظمت «او» را که پاشان و فراگیران است و در عالم پخش کرده، درک کنیم - درک عظمت، نه تعظیم تقلیدی و تعظیم بدون فلسفه و حکمت. اگر با اتکاء به بحث‌هایی که خودتان آوردید و این‌جا عرضه شد، به این رسیده باشیم که عظمت «او» پوشاننده‌ی همه‌ی عالم است، که از درون ما شروع می‌شود و به کل بیرون‌مان سرایت پیدا می‌کند، در رابطه‌ای که با «او» تنظیم می‌کنیم، وجه اول تعظیم، درک عظمت پاشان و فراگیران «او» است.

وجه دوم اینکه باید یک انعطاف وجودی داشته باشیم که در آن مقابل «او» خمان باشیم و خیزان؛ رابطه‌ای که ابراهیم با «او» تعریف کرد. خمان به این مفهوم که در مقابل عظمت - نه در مقابل پادگان و ولایت و نه در مقابل حکومتی که تصور می‌کند قدر قدرت و قوی شوکت است و تا آخر تاریخ، حکومت خواهد کرد و به پسران و نوادگان‌شان خواهد رسید و یک سلطنت نو را می‌خواهد تعریف کند - انعطاف وجودی داشته باشیم. یعنی همان‌طور که خودش در تفسیر و تعمیم واژه‌ی عبد تعریف می‌کند، آن قدر این رابطه نرم باشد که بتوان خمان و خیزان شد؛ خمان مقابل «او» و عظمت و داشته‌هایش. فلسفه‌ی رکوع و سجده، هم در نماز ما و هم در ادیان مختلف و هم در عمل هر کسی که اصلاً به دینی پایبند نیست (اهل نجوا و ورد و سجده است و حال خودش می‌داند با چه کسی صحبت کند، در مقابل چه کسی خم و مسجود می‌شود؛ این را خودش می‌داند و معبودی که با او طرف است) [همین خمان و خیزان بودن است]. آن خمان، انرژی را در انسان متراکم می‌کند که می‌شود با آن خیزهایی را سامان داد. وجه دوم تعظیم، انعطاف وجودی خمان و خیزان‌دار از نوع ابراهیمی با «او» است.

نهایتاً رعایت حریم «او» است. اگر درک عظمت پخشان و پاشان و فراگیران «او» تحقق پیدا کند و مترتب بر آن، انعطاف وجودی توامان خمان و خیزان، سامان پیدا کند و حریم «او» هم رعایت شود، در وجه دوم، انسان می‌تواند در موضع طلب قرار بگیرد با چند وجه؛ خوانندگی مستمر «او» که خودش می‌خواهد این کار را انجام دهیم؛ نه خوانندگی از سر بی‌تفاوتی و یا کسالت. در همان حالت خمان و خیزان، خوانش صورت می‌گیرد؛ خوانندگی و طلب‌کنندگی. انسان‌هایی که در پروژه‌ها رفتند مثل موسی از این نوع هستند. زمانی که او پروژه‌ای را تعریف می‌کند و بعد خدا در طول دو دهه، پروژه‌ی او را وسیع، تعریض و تطویل می‌کند و عرصه‌ای را به روی موسی باز می‌کند، موسی در سرفصل آن عرصه که قرار می‌گیرد، از خدا مطالبه‌جویانه عناصر و امکاناتی را می‌طلبد.

زمانی که فرد، صاحب تقاضاست، خدا هم تقاضای او را تقویت می‌کند و عرصه‌ی او را از نقطه، باز و بازتر می‌کند و یک میدان وسیع را در مقابلش قرار می‌دهد، این قدر که ما می‌فهمیم، آن انسان حق دارد در موضع مطالبه‌ی جدی قرار بگیرد. خودش هم مکرراً در قرآن، لفظ «بخوان و بخواه و بطلب» را به کار برده که مفهومش این است که من نزدیکم، درتنبه‌ام و خوشاوندم. اگر با همین درک‌های ساده بتوانیم این رابطه را تعریف کنیم، هم عظمتش را درک وجودی کنیم و پس از آن در موضع مطالبه از «او» قرار بگیریم. جلوتر که می‌آییم، جنس تقاضا خیلی مهم است.

جنس تقاضا؛

«کم»ی خواهی	«کیف»ی خواهی
تملیک	تجهیز
تمکین	تحویل
تثبیت	تدبیر
توسعه	فرصت

خودمان در موضع تقاضا هستیم. حال آن‌شاءالله که تقاضاهای فردی و کمی ما بتواند آرام‌آرام به سمت تقاضاهای کیفی راه برد. تقاضاها را با توجه به تجارب شخصی خودمان و گزارش‌هایی که «او» در کتاب آخر به ما داده و در کنار آن هم کمک‌درسی‌های تاریخ را مطالعه کنیم، [می‌توان در دو گونه پیش رو داشت: کمی خواهی و کیفی خواهی].

می‌شود گفت کسانی که مقداری ارتفاع گرفته و شاخص شده‌اند و در موضع تقاضا قرار گرفته‌اند، بخشی‌شان کمی خواه بودند و بخشی کیفی خواه. کمی خواهان ذیل مدار انبیاء هستند که تملیک و تمکین از خدا خواسته‌اند، همچنین تثبیت و توسعه. به عبارتی خواسته‌اند که مالک و صاحب چیزی شوند، به مکتبی برسند، خود و دانایی‌هایشان را اثبات کنند، ظرفیت‌هایشان را به پیرامونشان ثابت کنند یا خواهان گسترش و توسعه بودند. عموماً پروژه‌های فردی به این شکل هستند که فرد در مدار تثبیت فردی خود از خدا می‌خواهد. خدا هم نه خسیس است و نه ناخن خشک و بخیل. خودش تصریح می‌کند، کسانی را که اهل خواستن کمی هم هستند و می‌خواهند زندگی‌شان را در این جهان توسعه دهند و خود را اثبات کنند، ما از آن‌ها دریغ نمی‌کنیم؛ اما تصریح می‌کند که این خواسته‌ی خیلی برجسته‌ای نیست و مقداری نازل است.^۱

۱. به عنوان نمونه: «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ» (هود: ۱۵) و نیز: «وَمَنْ يَرِذْ تُؤَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يَرِذْ تُؤَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَعَى الْمُتَّكِرِينَ» (آل عمران: ۱۴۵). همچنین توبه: ۶۹.

اما انسان‌هایی که در مدار تغییر گام برداشته‌اند و در گزارشی که خدا داده، نام‌دارها و بی‌نام‌های آن را تا حدودی به ما معرفی کرده، انسان‌هایی بوده‌اند که کیفی‌خواه بودند. به این معنا که در سرفصلی قرار گرفته‌اند که برای پیش‌برد پروژه‌شان و طی پروسه‌شان، نیاز به مطالبات و امکانات و فرصت‌های کیفی داشته‌اند. کیفی‌خواهان از خدا خواسته‌اند که تجهیز شوند، تحویل شوند - حال خودشان و حال پیرامونشان، دگرگون و متحول شود - از خدا تدبیر و فرصت طلب کرده‌اند. به عبارتی، امکانات و خواسته‌های آن‌ها کیفی بوده که در کادر تعریف کارهای دورانی برای طراحی به قصد پیش‌برد به منظور تفصیل معنی می‌داده است. این نوع انسان‌های کیفی‌خواه در مدار تغییر بوده‌اند. حال خواست خدا در دهس را ببینیم:

ترجیح «او» در دهس؛

«کیف»ی طلبی: توفیق کیف بر کم

ضریب ماندگاری «کیف»

«کیف» دو جانبه از کیف

به هر حال خدا اهل دهس است و جاهایی هم بی‌محابا امکانات را سرریز می‌کند. خودش از آیاتی که قبلاً مرور کردیم، توصیه می‌کند که اهل کیفی طلبی باشید و به عبارتی، توفیق کیف بر کم را توصیه می‌کند. نشان و آدرس این ترجیح خدا این است که بر ضریب ماندگاری کارهای کیفی تأکید می‌کند و به عبارتی نوع مواجهه‌ای که خدا با انبیاء دارد، به آن‌ها تصریح می‌کند که خود را توسعه دهید، ظرفیت‌هایتان را افزون کنید، صلاحیت‌های جدید کسب کنید، صبورتر باشید و خودتان را صاحب فرصت و امکانات جدید کنید.

این‌طور که از خود خدا و ادبیاتش در کتاب آخر برمی‌آید، وقتی فرد که در موضع تقاضاست از خدا مطالبات کیفی دارد، و خدا هم این مطالبات کیفی را به او منتقل می‌کند، [کیف دو جانبه از کیف شکل می‌گیرد]. همان‌که در طه و شعراء هم دیدیم که وقتی خدا موسی را در سرفصل رسالت قرار می‌دهد، موسی یک لیست طویل و بلندبالا از خواسته‌ها مقابل خدا قرار می‌دهد. می‌خواهد که هارون، معاونش که سلیس صحبت می‌کرده و سخنران بوده، مکملش شود. موسی لکنت و در صحبت کردن، اضطراب داشته است. هفت - هشت خواسته‌ی جدی دارد که خدا همه‌ی آن‌ها را برآورده می‌کند. این‌طور که ما درک می‌کنیم و در جاهایی هم مولوی رابطه‌ی خدا را با کیفی‌خواهان توصیف می‌کند، هم مطالبه‌جو و هم کسی که مطالبه را تأمین می‌کند، هر دو از آن کیفیت‌هایی که وسط قرار گرفته، کیف می‌کنند. هم خدا کیف می‌کند و هم کسی که از «او» تقاضا داشته است.

تقاضاهای کیفی، عرضه‌ی کیفی؛
خودانگیخته‌های متقاضی تجهیز
تجهیز؛ جلوه‌ای از هدایت - آموزگاری
آغازگری - خوانندگی
آرایندگی ملزومات؛ «ممکن‌المزین»

به این ترتیب، تقاضاهای کیفی، عرضه‌های کیفی را هم در دل خود و مترتب بر خود دارد. به تعبیری کسانی که خودانگیخته‌اند - دوستی که در جلسه‌ی قبل، بحث خیلی زیبایی را مطرح کرد^۱ و گفت کسانی که از طرف خدا مبعوث شدند، موقدمتاً خودشان مبعوث شده بودند، در درون خودشان برخاسته بودند و خودانگیخته بودند، متقاضی تجهیز شده بودند - خدا هم تجهیز کیفی‌تری را نصیبشان می‌کند و این تجهیز به افرادی که خودانگیخته‌ی متقاضی تجهیز هستند، می‌شود گفت که جلوه‌ای از هدایت و آموزگاری «او» است. به عبارتی، آغازگران، استارترها و خواننده‌ها، زمانی که تقاضای خودشان را مطرح می‌کنند، «او» ملزوماتی را مقابل رویشان آرایش می‌دهد.

واژه‌ی مرکب «ممکن‌المزین» را از بحث جلسه‌ی قبل دوستان عاریت گرفتیم؛ او هم از دعای جوشن کبیر عاریت گرفته بود. خدا امکانات را، هم می‌بخشد و هم آرایش می‌دهد. به این ترتیب که افراد استارتر یا آغازگران یا کسانی که یک تقاضا را درون خود، پرورده بودند یا آن تقاضا را وسط می‌گذارند و روی آن تقاضای محدود، از خدا امکانات نامحدود می‌طلبند، ابتدا به یک کیفیت اولیه می‌رسند، آن را فرآوری می‌کنند، خدا روی آن کیفیت اولیه به آن‌ها امکان می‌بخشد و فرصت نصیبشان می‌کند. این سیکل مدام ادامه پیدا می‌کند، خدا و متقاضی در یک دالان پیچ‌درپیچ تقاضا - عرضه می‌روند؛ تا آن پروژه به سرفصل مشخصی برسد. حال به خودمان می‌رسیم که این بحث‌ها به چه کار ما می‌خورد؟

ضرورت تجهیز تاریخی «ما»؛

«آگاهی»؛ پیش‌نیاز آغاز

انباشت تجربی

درک قواعد - قوانین

الزامات مسیر - پروژه

۱. بحث مشارکت‌کننده‌ی اول در نشست سی‌وششم با عنوان «استراتژی کامیاب مندرج در طه» مدنظر است.

آن قدر که از کتاب آخر درک می‌کنیم و «او» این ادراک را مقابل ما قرار می‌دهد، ضرورت‌هایی که پیش‌اروی ما قرار می‌گیرد برای این‌که ما هم مثل دیگران، به دیدگاه و تحلیل تاریخی مجهز شویم، یکی آگاهی است که پیش‌نیاز آغاز است. این آگاهی اولیه را وقتی ابراهیم، کسب کرد، خدا در میدان دومیدانی کاران به لاین ابراهیم آمد.

شما اگر در پیست دومیدانی بخواهید بدوید، لاین یک برای کسانی است که مستمر و استقامت می‌دوند. در فرهنگ دومیدانی، لاین یک ناگفته متعلق به کسانی است که می‌خواهند به‌طور مستمر بدوند. کسی که می‌خواهد در پیست قدم بزند، نرم و کم بدود، بدود و بایستد، خودش لاین هفت و هشت را انتخاب می‌کند. کسانی که لاین یک را انتخاب کردند - از نوع ابراهیم و موسی که روی خط یک ایستادند - خودشان، آگاهی‌های اولیه داشتند.

این کتاب آخر، در بحث ضرورت تجهیز تاریخی پیش‌اروی ما که می‌توانیم ادامه‌ی ابراهیم و آدم باشیم، اولین آئینی که مطرح می‌کند، آگاهی به‌عنوان پیش‌نیاز آغاز است - کم‌این‌که ابراهیم پس از آزمون و خطاهایی که طی کرد، آگاهی اولیه‌ای پیدا کرد که «وجودی» هم در درون و هم در بیرون از خود ابراهیم هست.

وجه دوم، انباشت تجربی است که اگر فردی در سر پیست قرار بگیرد و بخواهد طی مسیر کند، خدا توصیه می‌کند که به انباشتی از تجربه مجهز شود. بتواند از آن انباشت تجربی قواعد و تجاربی را درک کند که خدا خود این کار را در کتاب آخر سهل کرده، و ما باید این قوانین و قواعد را فرآوری کنیم. نهایتاً الزامات مسیر و پروژه را درک کنیم که حوصله، تزریق زمان، صبوری، مرارت و... است؛ آن‌چه در روایت‌های نوح و ابراهیم و موسی و هود و... در این چند هفته مرور کردیم.

پس از دیدگاه ما و برای ما در عصری که به سر می‌بریم، ضرورت تجهیز تاریخی این است که تکه‌ای از زمان و برشی از زمان متعلق به ماست؛ برشی که باید آن را قاچ بزنیم. نوبت، نوبت ماست. همه‌ی تاریخ به موسی و ابراهیم و سایزدرشت‌ها و large-ها اختصاص ندارد. ما هم با این سایز small خودمان می‌توانیم قاچی را به خودمان اختصاص دهیم و نوبت خودمان را رقم بزنیم و تلقی کنیم که دوران، دوران ما و عرصه، عرصه‌ی ماست و ما هم از این جهان بزرگ و زمان‌کش‌دار، سهمی داریم. آرام که جلو برویم، ببینیم که ما این نیازها را برای تجهیز داریم، جایگاه «او» برای تجهیز ما چیست؟

جایگاه «او» برای تجهیز «ما»؛

مشرف

منتشر

بایگان - حافظ:

فرعون: کارو بار گروه‌های پیشین چیست؟ سرنوشت پیشینیان چه؟
موسی: دانش آن نزد پروردگار من است؛ نه خطا می‌کند نه فراموش.

ارتقاءدهنده

منظر بخش

ارتقاءدهنده

بنخواهیم بحث‌های هفته‌ی گذشته را مرور کنیم، «او» بر کل تاریخ، مشرف است. خودش تصریح می‌کند که ما از هیچ روندی غائب نبودیم؛^۱ دورن و بیرون همه‌ی روندها بودیم؛ هم ناظر آن بودیم و هم در درون آن. لذا اشراف کاملاً صلاحیت‌دارانه نصیب «او» است. مشرف است.

وجه بعدی این است که همه‌جا حاضر است. پنج آیه‌ی کلیدی در سوره‌ی طه^۲ بود که روی آن بحث کردیم؛ درون ما هست، در عرش هست، در لایه‌های عمیق‌تر است. در مجموع، منتشر، همه‌جا حاضر و در دسترس همگان است.

اما شاید یکی از مهم‌ترین [شاخص‌های جایگاه «او»] که در دیالوگ موسی و فرعون به آن راه می‌بریم این است که خدا بایگان، آرشیویست و حافظ کل تاریخ است؛ یعنی هیچ گزاره‌ی تاریخی نیست که در آرشیو «او» موجود نباشد. وقتی در دیالوگ اول که موسی و هارون نزد فرعون می‌روند و با روشی که خدا به آن‌ها می‌گوید، «لین» برخورد می‌کنند و کار توضیحی با مضمون استدلالی می‌کنند، موسی اول از هستی شروع می‌کند. ما هم قبلاً بحث کرده بودیم که خدا در چینش گزاره‌ها در کتاب آخر، از هستی شروع می‌کند. موسی هم با تاسی به روش خدا در برخورد با فرعون، از هستی شروع کرد. وقتی ذهن فرعون را روی هستی فعال کرد، فرعون سؤالی کیفی از او می‌کند. این سؤال کیفی نشان‌دهنده‌ی این است که کیفیت می‌توانسته نصیب فرعون هم بشود. خود او از کیفیت گذر کرد و به کمیت و توسعه و ارتفاع اندیشید؛ می‌خواست توسعه پیدا کند و مرتفع شود؛ نمی‌خواست بین عرض و ارتفاع، کیفیتی را قرار

۱. «فَلْتَقَنَّ عَلَيْهِمْ بَعْلُهُ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ» (اعراف: ۷).

۲. آیات ۴ تا ۸ سوره‌ی طه.

دهد؛ چسب عرض و طول و ارتفاع را کیفیت قرار نمی‌داد، قدرت قرار می‌داد. زمانی که موسی از هستی برای فرعون توضیح می‌دهد، او حساس می‌شود. او خیلی راحت به موسی می‌گوید «کار و بار گروه‌های پیشین چیست؟». «بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى» را مطرح می‌کند (طه: ۵۱). تکلیف و سرنوشت پیشینیان ما چیست؟ موسی هم پاسخی کیفی به او می‌دهد: «دانش گذشتگان، دانش سرنوشت پیشینیان و قرون گذشته و پس سر ما، نزد پروردگار من است».

موسی در گفت‌وگویی که باب آن را برای فرعون باز می‌کند، دو ویژگی را برای پروردگارش مطرح می‌کند: او نه خطا می‌کند و نه فراموش‌کار است. ما خودمان در گویش تاریخ خطا می‌کنیم. ممکن است تاریخ یا اسامی را اشتباه بگویم یا فراموش کنیم؛ تمایلات خودمان را دخالت بدهیم؛ یا اتفاقی همین امروز برایمان رخ داده که برایمان فرّار است، یا در گذشته اتفاق‌های مکرری برایمان افتاده که هم آنی و هم در روند خیلی از جزئیات آن را فراموش کرده‌ایم. موسی به فرعون می‌گوید که دانش نزد «او» است و تو مطمئن باش که نه خطا می‌کند [و نه فراموش‌کار است]. حافظه‌ی «او» کیفی است و مثل انسان اهل فراموشی و نسیان نیست. این دیالوگ فرعون و موسی برای ما این خروجی آموزشی را دارد که خدا بایگان و آرشویست و حافظ کل تاریخ است.

ویژگی بعدی در تعریف جایگاه «او» این است که ارتفاع‌دهنده است. هر کس را بخواهد طی مسیری کند و پروژه‌ای تعریف کند و نقش تاریخی ایفاء کند، خدا او را یک مقدار بالا می‌آورد. با تجهیز تاریخی که برای او فراهم می‌کند، او را ارتفاع می‌بخشد، منظر به او اختصاص می‌دهد و ارتقاء می‌دهد.

حال ربط ما و «او» را در عرصه‌ی تجهیز در لایه‌ای عمیق‌تر ببینیم که چیست؟

ربط «ما» و «او» در عرصه‌ی تجهیز؛

جزء متصل کل منتشر

کوچک متقاضی عظیم پاسخ «ده»

عقل جزو ازل پذیرا نیستی

گر تئاتر بر تئاتر نیستی

اگر از بحث‌های سال گذشته که حدود یک سال و دو ماه را از آن فاصله گرفته‌ایم، [نکاتی را] درآوریم: ما یک جزء متصل و بخشی از هستی هستیم. هستی مستقل از ما نیست، ما هم مستقل از هستی نیستیم. وجود ما تا وقتی که هستیم، جزء لاینفک هستی است. وقتی هم که

نیستیم، باز تا دوره‌ای در هستی، فعل و انفعال داریم؛ خاک می‌شویم، از خاکمان، رسوبی پدید می‌آید و از رسوبمان، گیاهی متصاعد می‌شود و تا حد امکان، بعد از وداع با هستی در درون هستی، فعل و انفعالی داریم. خودمان نیستیم بلکه هستی ما را به فعل و انفعال وامی‌دارد. لذا حداقل تا زمانی که هستیم، جزء متصل موقت هستیم و «او» هم کل منتشر نامحدود است. ما یک کوچک متقاضی و «او» یک عظیم پاسخ‌ده است. پاسخ‌ده به این مفهوم که هم می‌توانیم با «او» دیالوگ برقرار کنیم، بگوئیم و بشنویم؛ و هم «او» مطالبات ما را پاسخ می‌دهد. پاسخگویی «او» دو وجهی است. برخلاف «او»، قدرت‌های مستقر که ما سی سال در این طرف [انقلاب] و چندین دهه، آن طرف، ما و پدرانمان، تجربه کرده‌ایم، حاضر به پاسخگویی نیستند؛ نه حاضر به رابطه‌ی برابر و برقراری دیالوگ‌اند، نه حاضر به پاسخ‌دهی برای مطالبات ما و نوع انسان‌هایی که در این کشور زندگی می‌کنند، هستند. اما خدا با این که جلال، جبروت، عرش، فرش و کل امکانات در دست «او» است، در هر دو حالت، پاسخگو است. وقتی ابراهیم، نیاز به دیالوگ دارد [خدا پاسخ می‌دهد] - حال خودشان می‌دانند با هم چه طور صحبت کرده‌اند یا وقتی موسی آن قدر سرریز است، آن قدر سرریز است که خدا برای سرریزی او فکری می‌کند، به این دلیل که نمی‌خواهد ظرفیت‌ها هدر رود، حس می‌کند که او ظرفیتی دارد که می‌تواند با خدا وارد گفت‌وگو شود، او را موسی کلیم‌الله می‌کند؛ اهل تکلم با خدا. پاسخ‌گویی او چندوجهی است. هم پاسخ موسی را می‌دهد و با او دیالوگ برقرار می‌کند و هم به موسی فرصت و امکان می‌بخشد و به مطالباتش پاسخ می‌دهد.

بیتی است از قطعه‌ی بلندی که مولوی، رابطه‌ی عرضه و تقاضا را به‌درستی ترسیم می‌کند. این عرضه و تقاضاهایی که ما درک کردیم، مقداری کلیشه‌ای است. دوسده قبل، زمانی که اقتصاد سرمایه‌داری غرب، فاز اول بحران خود را سر کرد، آدام اسمیتی^۱ پیدا شد که فرد کیفی‌ای بود. شعار تاریخی‌ای فرانسوی‌ها دادند که «لسه‌پاسه لسه‌فر»^۲، بگذار همه چیز آزاد باشد. آدام اسمیت با این پارادایم آمد و گزاره‌ای را مطرح کرد با این عنوان که عرضه و تقاضا را اگر در اقتصاد، آزاد بگذاریم و اگر دولت در اقتصاد دخالت نکند و همه چیز را در اختیار صاحبان سرمایه و ابزار (صاحبان نیروی کار، خیلی مدنظر نبود) بگذارد، این عرضه و تقاضا در نقطه‌ی خودش به تعادل می‌رسد.

۱. آدام اسمیت (۱۷۲۳ - ۱۷۹۰) فیلسوف اسکاتلندی است که از او به عنوان پیشگام در اقتصاد سیاسی و «پدر علم اقتصاد مدرن» یاد می‌شود.

۲. *laissez faire, laissez passer*: رویکردی اقتصادی است که طبق آن دادوستد میان افراد باید خالی از هرگونه دخالت حکومت باشد. از این روست که «لسه‌فر» از مبانی فکری اقتصاد آزاد و لیبرالیسم کلاسیک محسوب می‌شود.

مولوی از زاویه‌ای وجودی، عرضه و تقاضا را بررسی می‌کند؛ تقاضا بین موجودین در هستی و عرضه از طرف پاسخگوی اصلی. بیتی هست از این قطعه‌ی بلند که با بحث ما و بحث‌هایی که از سال گذشته با هم داشتیم، هم‌خوانی دارد؛

عقل جزء از کل پذیرا نیستی گر تقاضا بر تقاضا نیستی

مولوی می‌خواهد بگوید که ما جزئی که صاحب اندیشه و عقل هستیم، نمی‌توانیم با کل، رابطه‌ای کیفی برقرار کنیم مگر بر اساس تقاضا - آن هم تقاضا نه یک بار و در یک نقطه و در سه‌کنج؛ تقاضایی که نوبه‌نو می‌شود، افتان‌وخیزان است و به یک نقطه، بسنده نمی‌کند. این گزاره‌ی مولوی گزاره‌ای کیفی است که می‌تواند جوهر رابطه‌ی ابراهیم و خدا، جوهر رابطه‌ی موسی و خدا، جوهر رابطه‌ی گاندی و خدا و جوهر رابطه‌ی همه‌ی انسان‌های اهل تغییر را که در پیرامونمان می‌بینیم، برای ماترجمان امروزی کند.

اگر انسان یا هر موجود، در موضع تقاضا نباشد، نمی‌تواند رابطه‌ی کیفی با «او» که در موضع عرضه است، برقرار کند. اگر ما تقاضایی نداشته باشیم، دلیلی ندارد «او» بر ما خدایی کند. خدای در سطح کف، بله [بدون تقاضا هم عرضه می‌کند]؛ تنفس و زی و زیست و خورد و خواب و تذلذها که «او» امکانش را برای ما سرریز می‌کند. اما این کف کار است. زمانی هست که ما افقی خوابیده باشیم، جهان پیرامونمان هم بگردد، ما هم بخواهیم افق خودمان را حفظ کنیم، نه عمود و نه افتان و خیزان شویم و نه اهل درگیری و اصطکاک باشیم و به پیرامون هم کاری نداشته باشیم. اما اگر ما به موضع تقاضا برسیم، آن‌زمان است که می‌توانیم درک کنیم که خدایی است که عرضه‌گر است و با مطالبات ما، کیفی و دینامیک برخورد می‌کند. لذا اگر ما جزئی از این هستی باشیم که صاحب عقل و درایت و اندیشه و صاحب توان پیشبرد هستیم، نمی‌توانیم با «او» رابطه‌ی کیفی و تنگاتنگ برقرار کنیم، مگر در مبادله‌ی عرضه و تقاضا. حال، بین ما و «او» کتابی هم هست.

کتاب «او»؛

«دست» مایه

«ذهن» مایه

«جان» مایه

همه‌ی رابطه‌ی ما با او، با این کتاب، تعریف نمی‌شود، اما این کتاب اگر ویژگی‌هایی را هم که قبلاً بحث شده متمرکز کنیم، سه مایه در اختیار ما می‌گذارد؛ دست‌مایه، ذهن‌مایه و جان‌مایه.

دست‌مایه این است که به‌عنوان یک کتاب و پلات‌فرم تغییر، می‌تواند هندبوک ما قرار بگیرد؛ کم‌این که در دهه‌ی بیست، هندبوک حاج یوسف شعار و آقای کهنمویی در تبریز قرار گرفت؛ بعد [راهنمای] مهندس بازرگان که او هم آذری بود و بعد هم حنیف‌نژاد دهه‌ی چهل که اتفاقاً او هم آذری بود. آذری‌ها در ایران این کتاب را هندبوک کرده‌اند. بعد همه یاد گرفتند که این کتاب می‌تواند هندبوک باشد. این کتاب قرآن کوچک معزی^۱ که حنیف‌نژاد آن را توزیع کرد، [بدل به کتاب راهنما شد]. در دوره‌ی حنیف‌نژاد، برخی پاسور توزیع کردند؛ کار او هم توزیع بود، اما توزیع کیفی. به دست همه در اتوبوس و تاکسی و خوابگاه کوی دانشگاه و... هندبوکی داد. آن هندبوک هم در پارادایم کتاب‌های جیبی بود. در همان دهه‌ی سی و اوایل دهه‌ی چهل، انتشارات امیرکبیر در پی بدعتی کیفی، انتشارات جیبی را راه‌اندازی کرد. کتاب‌هایی در قطع نیم‌وجب و نه‌چندان قطور منتشر کرد که باعث شد خیلی‌ها کتاب‌خوان بشوند؛ در حال پیاده‌روی، روی صندلی پارک شهر، در اتوبوس از مجسمه تا فوزیه^۲، در خانه و در همه‌جا می‌توانستند این کتاب‌های جیبی را ببرند. یکی از اقوام ما که شاید مثال خوبی هم نباشد، از فرصتی که به سرویس بهداشتی می‌رفت، استفاده می‌کرد و یا جدول حل می‌کرد یا کتاب جیبی می‌برد! آن چهار فرد تورک هم آمدند قرآن را کتاب جیبی کردند که کیفی‌تر از همه‌ی آن‌ها حنیف‌نژاد بود که هم خودش تا عمق رفت و هم آن شعاع قرآن را روی دیگران هم تاباند (مشفقون که هفته‌ی پیش، بررسی کردیم). برخی‌ها چراغ‌قوه دست می‌گیرند و شب در چشم افراد می‌اندازند که زمین بخورند! حنیف‌نژاد چراغ‌قوه‌ای دست گرفت که در چشم کسی نینداخت؛ با کتاب، کسی را آزار نداد. در این سی سال با کتاب، همه را آزار بسیار دادند. سر شکنجه هم کتاب گذاشتند؛ سر اعدام هم کتاب گذاشتند! اما حنیف‌نژاد کتاب را نگرفت نوک تیز آن را در چشم و گوش و ذهن این و آن بکند! شفقتی با کتاب برقرار کرد و همه را با آن قرآن معزی هندبوکیزه کرد.

وجه دوم، ذهن‌مایه است؛ یعنی ملاتی برای ذهن‌هایی که فایل ذهنشان را آرام‌پز می‌کنند. این کتاب، نشانه‌هایی دارد که اگر ما آن را به آرام‌پز ذهن بسپاریم، آرام‌آرام لعاب می‌اندازد که از آن لعاب هم خودمان منتفع می‌شویم و هم می‌توانیم به پیرامونمان در حد صلاحیتیمان، سود ببخشیم. آخر هم جان‌مایه است؛ یعنی عصاره‌هایی برای تحول و تغییر. پس این کتاب هم دست‌مایه است، هم ذهن‌مایه و هم جان‌مایه.

۱. نام یکی از ترجمه‌هایی است که از قرآن انجام گرفته و ترجمه در آن، سبک واژه‌به‌واژه دارد.

۲. میدان انقلاب تا میدان امام حسین (ع) کنونی.

تجهیز و تجهیز تاریخی در کتاب «او»؛

هستی

فرجام

تاریخ: جریان سیال جاندار خوندار روحدار محصول کار انسان
انسان

به تعبیری که در جلسه‌های قبل مطرح شد، وجه مهمی از تجهیز و تجهیز تاریخی خدا در کتاب آخر هست که گفتیم از «هستی» شروع می‌کند، به «فرجام» می‌رسد، فاصله‌ی هستی تا فرجام، «تاریخ» است؛ تاریخی که «انسان» رقم زده است. اگر فقط سوره‌ی طه را هم وسط بگذاریم، درک خدا از تاریخ این است که جریان سیال جاندار خوندار روحدار محصول کار انسان‌هاست. آرام‌آرام بحث را پیش می‌بریم تا به سرفصل اتصال این جلسه با جلسه‌ی بعد برسیم. در همین کتاب آخر، قبلاً صحبت از چینش مهندسانه‌ی «او» کرده بودیم. دوست جوانی آمد و در بحث خودش این مهندسی خدا را که این‌جا مطرح شده بود، به نقد کشید.^۱ شاید گویش و ارائه‌ی ما شکلی بوده که به ذهن برخی از دوستان، این رسیده که این مهندسی که ما مطرح می‌کنیم، از نوع انسانی است و نمی‌تواند مضمون خدا شود. به خصوص در ایران، به محض این‌که اسم مهندسی می‌آید، دوزنقه و لوزی و مقطع و استوانه و پایه و تقاطع و... به ذهنمان خطور می‌کند؛ یعنی یک فیزیک هندسی نوک‌تیز پرچ‌نشده. اما آنچه می‌توانیم از مهندسی خدا درک کنیم که خودش توضیح می‌دهد [از این قرار است]:

چینش مهندسانه «او»؛ مهندسی:

آمیزش، فرآوری و آرایندگی هنروانه‌ی عناصر خام

سیر از «خام» بی به «لعب» بی

عالم موزون بی ترازو:

نه خط‌کشی ما

نه حساب ما

نه سنجش ما

مهندسی «او»

۱. اشاره به بحث ارائه‌شده در بخش دوم نشست سی و دوم توسط یکی از مشارکت‌کنندگان با عنوان «طرح نکاتی در ارتباط با بحث نگرش روندی، سامان مرحله‌ای» است.

مهندسی خدا، آمیزش، فرآوری و ترکیب، فرآوری و آرایندگی هنرورانه‌ی عناصر خام است. وقتی خودش توضیح می‌دهد که ما وقتی خواستیم جهان را خلق کنیم، عنوان می‌کند که عناصر را خوانش کردیم. زمین را خواستیم، آسمان را هم خواستیم. گفتیم ما می‌خواهیم که دست به خلقت نویی بزنیم. هستید؟ خدا توضیح می‌دهد که آسمان و زمین هر دو گفتند که هستند و با طوع هم گفتند که ما هستیم؛ طوع یعنی پذیرش داوطلبانه. آسمان را ما تصور می‌کنیم که سقف آبی است. مولکول‌ها به قدر در هم در تنیده شده‌اند که با لنز چشم ما که برخورد می‌کنند، توده‌ی انبوهی به نظر می‌رسند که ما آن را آبی تصور می‌کنیم. تراکمی از امکانات ریز ریز ریز هستند. زمین هم همین‌طور که تراکمی از ذرات ریز ریز بنیادین قابل لمس و قابل اصطکاک است؛ برخلاف ذرات بنیادینی که در فضا و جو قرار دارد و آسمان را پیش چشم ما به رنگ آبی ترسیم می‌کند. این که چه ذرات بنیادین ملموس و چه ذرات بنیادین غیرملموس، هر دو گفتند ما اهل مشارکت داوطلبانه و به میل در این خلقت مهندسانه‌ی تو هستیم. به عبارتی خدا مجموعه‌ی عوامل و اسباب یا مجموعه‌ی امکانات خام و نیمه‌خام را ترکیب می‌کند؛ آمیزش، فرآوری، آرایندگی هنرورانه. و نهایتاً مهندسی خدا به مفهوم سیر از خامی به لعاب است. یعنی هستی، کهکشانی، دریا، انسان، جامد و نبات و... این‌گونه است. مواد خامی بوده که خودش توضیح می‌دهد که «او» آن‌ها را مرحله‌به‌مرحله از خامی به لعاب تبدیل می‌کند. لعاب اوج پختگی یک عنصر است.

در تجربه‌ی خودمان بعضی از عناصر هستند که اهل لعاب دادن نیستند. انسان‌هایی که نمی‌خواهند وجود خودشان را سرریز کنند که پیرامون هم از آن‌ها استفاده کند. فرض کنید که لوبیاچیتی که اهل لعاب است، حال در آن قلم [گوشت] هم نیندازید، ماهیچه و قارچ و هیچ پروتئین مکملی را هم قاطی آن نکنید، نیم‌ساعت، سه‌ربع روی اجاق بماند، در آن را هم باز بگذارید و با حوصله به آن نگاه کنید، آرام آرام کف می‌دهد، کف سیاه آن را بگیرید، شفاف‌تر می‌شود و آن کف، آرام آرام تبدیل به لعاب می‌شود تا حدی که لعاب را می‌شود از لوبیا چیتی، مستقل جدا کرد. ولی شما لوبیا قرمز یا سفید را صد بار بجوشانید، هیچ لعابی از آن متصاعد نمی‌شود. اهل لعاب دادن نیست. لذا خدا، هم خودش لعاب داده که لعاب آن ما و هستی و امکانات هستی هستیم؛ هم با مجموعه انسان‌هایی که اهل لعاب دادن هستند [برخورد فعال می‌کند]. به عبارتی انسان‌هایی هستند که وجود خودشان را تبدیل به شیره می‌کنند و تراوش می‌کنند، بیرون هم از آن‌ها خیر می‌بینند. گانندی در هند این کار را کرد. از لعاب گانندی روسپی‌های هند هم متنفع شدند و توانستند در پروسه‌ی رهایی از استعمار بریتانیا قرار بگیرند.

۱. «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت: ۱۱).

خدا هم این کار را می‌کند. اسم سیر از خامی تا لعاب را می‌توانیم «مهندسی» بگذاریم. مهندسی این نیست که خدا هم مثل ما شابلون دستش بگیرد. اگر قبلاً توضیحات ما جور بود که این از آن متبادر می‌شود، اشکال از ما و توضیحات ما بوده است.

باز از مولوی کمک می‌گیریم. مولوی می‌گوید هر چه به عالم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که همه چیز آن موزون است، اما ترازویی در آن نمی‌بینیم. مولوی می‌گوید «عالم موزون بی‌ترازو». مولوی تعجب می‌کند از اینکه همه‌چیز تراز است، اما ترازویی در کار نیست. مهندسی «او»، ترازو و شاغول... که انسانی مثل ما از آن استفاده می‌کند، نیست. لذا مهندسی «او» نه خط‌کش ما را دارد، نه حساب ما و نه کتاب ما را دارد. مهندسی، مهندسی «او» هست.

پیرامون خودمان هم انسان‌هایی را می‌بینیم که بدون مُدّرج - چه متر، چه قپون، چه ترازو - اهل اندازه‌گیری هستند. آشپزهایی را می‌بینیم که دستشان پیمانه است و دیگر لازم نیست پیمانه در برنج کند؛ آن قدر ممارست کرده که دستش پیمانه شده است. خیاط خانم یا آقایی را می‌بینیم که قواره را که می‌اندازد، دیگر با سانت و متر، کاری ندارد. صابون را می‌کشد و قیچی را می‌زند؛ یا بعضی‌ها که خیلی کیفی‌اند، دیگر صابون هم نمی‌زنند. قیچی را می‌گذارند، قواره‌ات را نگاه می‌کند، می‌تواند برایت مانتو قیچی کند. قواره‌ات را نگاه می‌کند، می‌تواند برایت کت بدون آستین ببرد. لذا انسان‌هایی هم که روی پروژه‌ی خودشان دقیق و عمیق می‌شوند، وقت می‌گذارند، دغدغه دارند و وجودشان با پروژه درتیده می‌شود، از نوع خدا می‌شوند. انسان‌هایی که پیرامون ما مهندس‌اند، انسان‌هایی هستند که با خط‌کش و تراز و... سروکار دارند؛ اما انسان‌هایی هستند که وجودشان میکسر است؛ ترکیب می‌کنند، زمان تعیین می‌کنند و... لذا مهندسی این نوع انسان‌ها که شاید استثناء باشند، از نوع مهندسی «او» هست. پس مهندسی‌ای که از این به بعد ما از آن صحبت می‌کنیم و امروز هم خودمان را تصحیح کردیم، همین عالم موزون بی‌ترازویی است که مولوی می‌گوید و سیر از خامی به لعاب.

تجهیز تاریخی مهندسانه «او»؛

خبررسانی کیفی

نقطه‌چین‌زنی رخدادها

ترسیم سمت

فرجام روند

آموزش

قاعده - قانون

روش مواجهه با پیشاروی

حال این تجهیز تاریخی مهندسانه‌ی «او» در گزارش دهی در کتاب آخر که قبلاً بحث آن مطرح شد، شامل خبررسانی کیفی، نقطه‌چین‌زنی رخدادها، ترسیم سمت‌ها و فرجام‌روندها، آموزش استخراج کردن و قاعده و قانون بیرون آوردن و روش مواجهه با پیش‌ارو مقابل ما قرار دادن هست. حافظ شعری دارد که برگرفته از جهان‌بینی اوست؛

چه جای جور و شکایت ز نقش نیک و بد است

چو بر صحیفه‌ی هستی، رقم نخواهد ماند

حافظ این‌طور تلقی می‌کند که ردپایی خیلی در این صحیفه‌ی هستی برقرار نیست. یکی می‌آید، عمل شر یا خیری دارد. گذرا است و چون جهان هم در حال عوض شدن و هیچ ردپایی هم بر صحیفه‌ی هستی باقی نمی‌ماند، دلیلی ندارد ما اهل جور و شکایت باشیم! اما تلقی خدا این نیست. تلقی خدا این است که هر عملی به هر نسبت کوچک، متوسط و بزرگ که از انسان‌ها یا اجتماعات کوچک و متوسط و بزرگ سر می‌زند، نقش و نگاری در این هستی دارد و تلقی خدا این است که چون نقش‌ها ماندگارند، قواعد برگرفته‌شده از این نقش‌های ماندگار را باید استخراج کرد. حال این نقش‌های ماندگار چه متعلق به گمنامان باشد یا انبیاء و هر کسی در هر سایز و میزانی از تأثیرگذاری، خدا نقطه‌ی مقابل دیدگاه حافظ را دارد که نقش‌ها - ریز و درشت - ماندگارند. ما می‌توانیم این نقش‌های ماندگار را ترسیم کنیم و از آن قاعده و قانون درآوریم. به همین دلیل است که از ۱۱۴ لوح، شش مورد از طویل‌ترین لوح‌ها را به نقطه‌چین ردپاهای گذشتگان اختصاص داده است؛ از اول کار، آدم تا آخرین پیام‌دار که پس از او دیگر ضرورتی نبوده که پیام‌داری بیاید. وجهی از کتاب «او» گزارش تاریخی از آدم به بعد است.

وجهی از کتاب «او»؛ گزارش تاریخی از آدم به بعد؛

گزارش کار	گزارش:
خودانگیزخته‌های برانگیزخته	حلقه
گروندگان	اغوا
مانعان - مهتران	هبوط
ناپذیرایان	هدایت نو
(متعدد گونه، الگو، روش)	

یک وجه از این گزارش که در همه‌ی آن شش لوح در اعراف و هود و طه و مؤمنون و انبیاء و شعراء، تکرار شد، داستان خلقت، اغواء، هبوط و هدایت نو است. اما وجه دیگر که شاید مهم‌تر از داستان خلقت باشد، گزارش کار چهار گروه است؛ کسانی که خودشان خودانگیخته شدند و خدا آن‌ها را برانگیخت (گزارش کار انبیاء)؛ سیر یا گزارش گروندگان به انبیاء؛ مانعان و مهتران؛ ناپذیرایان پیام انبیاء. در این گزارش از صاحبان خبر و گروندگان به صاحبان خبر، از مهتران مانع انتشار خبر کیفی، از ناپذیرایان خبر کیفی و ... داده، متعدد گونه و الگو و روش، پیش روی مآقرار داده است.

گزارش‌گری تاریخی ریزنگار؛

الواح

واسع عریض سرریز

پخش داده‌ها در ۶ لوح:

پازلی برای «ما»

میدان چینش مهندسی «ما»

هندسه، درک، تحلیل

«ما»؛ سهم‌بر از استعداد «او»

گزارش‌گری تاریخی ریزنگار «او» در الواحی آمد که واسع، عریض و سرریز بود که همان شش لوح است؛ پخش داده‌ها در شش لوح. اگر خدا و جهان کلاسیک بودند و اگر کتاب، کلاسیک بود [داستان انبیاء در آن پخش نمی‌شد] - مثل همه‌ی کتاب‌های کلاسیکی که ما در دبستان و دانشگاه و پیرامون خودمان خواندیم و نوشتیم و شاید هم خودمان در خواندن و نوشتن آن در دوره‌های خودمان مشارکت داشتیم، یک بار داستان نوح یا هود را به‌عنوان یک فصل می‌گفت! چرا پخشش می‌کند؟ چرا در شش سوره، جاپای نوح را پیش ما قرار می‌دهد و در سوره‌های دیگر هم رده‌پای کوچک‌تر آن را مقابل دیدگان و ذهن ما قرار می‌دهد؟ این کار را می‌کند که پازلی برای ما فراهم شود که ما بتوانیم با آن پازل، توان چینش و هندسه‌ی خودمان را به کار بیندازیم و زمانی که این پازل را بچینیم، وقتی از طه و اعراف و ... کل داستان موسی را بتوانیم بیرون بیاوریم و آن را سر هم کنیم و تا آن جا که فهم ما اجازه می‌دهد حس کنیم که پازل کامل است، آن‌جا نوبت مهندسی به ما هم می‌رسد. خودش مهندس است، همه‌ی عوامل را با هم ترکیب کرده و چینش هنروانه‌ای راترسیم کرده، که ما هم می‌توانیم این کار را بکنیم؛ حال در حد «او» نه، بلکه در حد خودمان. ما نه ناپدیدیم و نه موجود میکروسکوپی.

در حد خودمان می‌توانیم با امکانی که «او» در این شش لوح به ما داده، پازلی از نوح و ابراهیم و موسی و هود و ... فراهم کنیم که این پازل میدان چپ‌نشین مهندسی برای ما هست و می‌توانیم هندسه (به همین مفهومی که امروز عنوان شد) و درک و تحلیل از آن درآوریم. به اعتباری ما سهم‌بری از استعداد «او» هستیم؛ اگر «او» استعداد مهندسی دارد، ما هم چون جزئی از «او» هستیم، این استعداد را داریم.

ما در پیش‌روی خودمان با دو نوع اصلی منابع مواجه هستیم. یکی منابع همین روحانیت خودمان است. منبع اصلی آن در مواجهه با جامعه، نه در مواجهه با خودشان - بین خودشان ادبیات خاص دارند، «مکاسب» می‌خوانند، «جامع‌المقدمات» می‌خوانند، سطح می‌خوانند، بین خودشان دیالوگ دارند اما با جامعه نه - [رساله‌ی عملیه است]. آنچه با جامعه دارند، رساله است، «تحریرالوسيله» است؛ هزار و چهارصد و اندی مسئله است که هیچ فردی از خوانندگان نمی‌تواند از آن تخطی کند! روش خدا اگر روش حوزوی کلاسیک ما بود، «او» هم به جای قرآن، یک حل‌المسائل به ما می‌داد! مسئله‌ای به ما می‌داد که تا آخر عمر، تکلیف‌مان با آن بر سر مسائل مختلف، روشن است. اما «او» با ما این‌طور برخورد نکرد.

دوره‌ای که ما دانش‌آموز بودیم، حل‌المسائل بود. مثلاً! ششم دبستان، مسئله‌ها سخت بود و حل‌المسائل داشت و بچه‌ها از روی حل‌المسائل، مسئله‌ها را حل می‌کردند. «تحریرالوسيله» هم این‌طور است. یکی از دوستان ما همیشه مسائلش را درست حل می‌کرد. بچه‌ی خیلی زرنگ و توداری بود. یک بار که ما با هم خودمانی شدیم، من گفتم چه کار می‌کنی؟ پدرت کمک می‌کند؟ رشته‌ی پدرش هم حقوق بود و درکی از مسائل ریاضی نداشت. بعد از چند وقت به من گفت که شماره تلفنی است که ۱۲۶ بود. هیچ‌کس هم نمی‌دانست. اگر به آن شماره، مسئله می‌دادی، برایت حل می‌کرد، جوابش را هم می‌داد!

خدا این برخورد را با ما نکرده است. نه ۱۲۶ باز کرده و نه حل‌المسائل و نه تحریرالوسيله‌ای نه رساله‌ای داده است! این مواد و داده‌های تاریخی را این‌قدر بین این شش لوح و بین سوره‌های دیگر پخش کرده، تا ما که این توان و درک و درایت را در حد خودمان - نه خودکم‌بینانه و نه متوهمانه - داریم، بتوانیم آن را چپ‌نشین کنیم.

دوست جلسه‌ی قبل‌مان در حد دانش خودش این کار را کرد، در جلسات قبل هم بچه‌ها همین کار را کردند. لذا ما برای مهندسی بی‌جوهر نیستیم و می‌توانیم با این روشی که خدا پیش روی ما قرار داده، این داده‌های تاریخی را ترکیب و تحلیل کنیم و از آن تدبیری امروزی بیرون آوریم.

توصیه‌های کیفی «او»؛

اندیشه‌ورزید

تعقل کنید

به کنه راه برید

مغزیاب شوید

توصیه‌های کیفی «او» برای این‌که ما مجهز شویم، این است که مکرر اندیشه‌ورزید؛ تعقل کنید؛ به کنه، راه برید؛ مغزیاب شوید. انسان‌های کمک‌کار «او» هم چون جزئی از وجود «او» هستند و استعداد او را دارند، همین توصیه را به ما دارند. حکمت ۹۴ از نهج‌البلاغه [تدوین‌شده توسط] فیض [الاسلام] این گزاره‌ی کیفی است که حضرت علی مطرح می‌کند و برای امروز ما و همین مرحله‌ای که در آن هستیم، خیلی مفید است:

توصیه‌ی کمک‌کار «او»؛

اغْقَلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلًا رِعَايَةً لَا عَقْلًا رِوَايَةً فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَاةُ قَلِيلٌ

آن‌گاه که داده‌ای [خبری] به شما رسید آن را بر مبنای تدبیر، تعمق و اندیشه دریافتید [جذب کنید]، نه از روی نقل لفظ آن. زیرا نقل‌کنندگان آگاهی بسیارند و اندیشه‌ورزان در آن، اندک.

در این سه چهار ماه گذشته که جامعه‌ی ما به فاز خبری جدید و جدی‌ای وارد شد، همه‌ی ما - ناخودآگاه یا بخشی از ما ناخودآگاه - در فاز خبر مانده‌ایم. از ماهواره، روزنامه، دانشجویی و... خبری می‌گیریم و آن را نقل می‌کنیم. هم خود خدا می‌گوید در مدار نقل، نایستید؛ برخلاف حوزه که خودش در مدار نقل است و همه را هم توصیه می‌کند در مدار نقل بایستد؛ حوزه‌ی عیسوی هم همین بود، حوزه‌ی ما هم همین است؛ هزارسال دیگر هم اگر روش و اسلوب فکر این‌ها، این باشد، فقط به نقل می‌اندیشند! نه خودشان بداعتی دارند و نه اجازه‌ی بداعت به دیگران را می‌دهند. آن‌هایی هم که بداعتی داشته‌اند، کسانی بودند که از آن اسلوب بیرون آمده‌اند. از شر آن اسلوب نقلی خودشان را رها کرده‌اند و عقلی شدند و از عقل در خدمت نقل هم کمک گرفته‌اند. حضرت علی هم همین را می‌گوید. جامعه‌ی ما در حال حاضر، نیاز به تحلیلی کیفی دارد. کم در این چند ماه گذشته، تحلیل بیرون آمده است - به‌ویژه پس از ۲۲ خرداد. خبر و داده خوب است، اما به‌اندازه‌ی کافی ناقل خبر وجود دارد. انسان‌های حدافلای معدودی باید باشند که کار فرآوری این خبر را بر عهده بگیرند.

لذا این شش لوح هم پیش روی ماست و به قول مولوی؛

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس حواس اهل دل

مولوی می گوید از عناصری که اهل نطق هم نیستند، ما می توانیم از نطقشان با دیده‌ی دل بهره بگیریم، جهان را تحلیل کنیم. از سخنگویی آب و گل و خاک و... می شود به یک تحلیل حسی وار از جهان رسید. حال، استعداد و قابلیت های این مواد و مصالحی که خدا در این شش لوح - و پراکنده در الواح دیگر - مقابل دیدگان ما قرار داده، خیلی بیشتر از آب و خاک و گل بدون نطق هست؛ این الواح همه ناطق اند و چون عنصر ناطق و تاریخی هم هستند، می توانیم با آن کیفی تر برخورد کنیم.

توان «ما» در مواجهه با «داده»ها؛

چینش معقول

درک

تحلیل

کار بست

حال توان ما در مواجهه با داده ها، چینش معقول است. با داده هایی که «او» به ما داده، فال ورق نمی خواهیم بگیریم! داده ها را از سر عقل به ما داده، ما هم از سر عقل، آن ها را بچینیم و درک و تحلیلشان کنیم و آن ها را به کار ببندیم. ما هم مثل خود خدا و جزئی از «او» هستیم؛

باده از ما هست شد، فی ما ازو

قالب از ما هست شد، فی ما ازو

شش لوح را بررسی کردیم که چند مشخصه‌ی کمی داشت که ما با این مشخصه ها می توانیم آن ها را تحلیل کیفی کنیم: تعداد نشانه های آیات، تعداد کلمات و حروف کل سوره، طول و آهنگ آیات.

تعمقی بر الواح؛

مشخصه‌ها

شعراء	مؤمنون	انبیاء	طه	هود	اعراف	لوح مشخصه
۲۲۷	۱۱۸	۱۱۲	۱۳۵	۱۲۳	۲۰۶	تعداد نشانه
۱۲۹۶	۱۰۴۵	۱۱۶۸	۱۳۴۱	۱۹۱۵	۳۳۲۱	تعداد کلمه
۵۵۴۲	۴۸۰۲	۴۸۹۰	۵۲۴۲	۷۵۶۷	۱۴۳۱۰	تعداد حرف
بس کوتاه	کوتاه	متوسط کوتاه	متوسط	بلند نسبی	بلند	طول نشانه‌ها
بس تند آهنگین	تند آهنگین	آهنگین	آهنگین	متوسط آهنگین	ملازم آهنگین	آهنگ نشانه‌ها

سیر از بسط به قبض

سیر از تطویل به تلخیص

سیر از کند آهنگی به بس تند آهنگی

این هندسه‌ی خدا در این جا معنی می‌دهد. الواح تاریخ از اعراف شروع می‌شود و به مؤمنون ختم می‌شود (شعراء را مقداری فاصله می‌دهیم و بعداً در مورد آن صحبت می‌کنیم). تعداد نشانه‌ها از ۲۰۶ به ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۱۲، ۱۱۸ می‌آید و کاهنده است. تعداد کلمات کاملاً کاهنده است که از ۳۳۲۱ به ۱۰۴۵ می‌رسد. تعداد حروف از ۱۴۳۱۰ به ۴۸۰۲ می‌رسد.

طول نشانه‌ها در اعراف بلند است؛ آیات، مبسوط است. [طول نشانه‌ها در] هود نسبتاً بلند است و کوتاه‌تر از اعراف است؛ طه متوسط است؛ انبیاء متوسط - کوتاه است و مؤمنون، کوتاه است. آهنگ نشانه‌ها در اعراف ملازم آهنگین است؛ هود، متوسط آهنگین؛ طه آهنگین است؛ انبیاء آهنگین است و مؤمنون، تند آهنگین است. اما در شعراء، طول نشانه‌ها کاملاً کوتاه است و بس هم تند آهنگین است.

لذا از این درک می‌کنیم که خدا در توضیح تاریخ به ما سیری را در گزارش دهی از بسط به قبض طی می‌کند. مبسوط آغاز می‌کند و مقبوض آن را تمام می‌کند. آخر سر، شعراء است. سیر از تطویل به تلخیص. طول آیات سوره‌ی اعراف بسیار دراز است؛ به طول آیات سوره‌ی شعراء می‌رسد که بسیار بسیار کوتاه و مقطع است و از تطویل به تلخیص می‌رسد.

در شناخت موسیقیایی، از کندآهنگی اعراف به بس تندآهنگی شعراء می‌رسد. به عبارتی تعداد کلمات کاهنده است؛ تعداد حروف، کاهنده است؛ طول نشانه‌ها کوتاهنده و آهنگ نشانه‌ها دهنده است. از آرام در اعراف شروع می‌کند و به تندآهنگ در شعراء ختم می‌کند. اگر بخواهیم این شش لوح را - که خدا به لحاظ تاریخی می‌خواهد ما را با آن‌ها تجهیز کند - ترجمان تاریخی کنیم، ابتدا می‌توان گفت که اعراف یک پیش‌درآمد یا *overture* است؛ اما شعراء ریتم بسیار دینامیکی را به ذهن و هوش ما متبادر می‌کند. سازها در اعراف کوک می‌شوند، در هود و طه گرم و در شعراء کاملاً ریتمیک می‌شوند. اگر بر این الواح تعمقی محتوایی کنیم:

تعمقی بر الواح؛

محتوا: فلسفه‌ی تاریخ؛ حکمت تاریخ؛ توضیح پروژه؛ قوانین پروژه

محتوای آن‌ها فلسفه و حکمت تاریخ، توضیح پروژه‌های قبل از ما و قوانین پروژه‌هاست که ما بر آن‌ها مسلط و مجهز شویم. تعمقی از زاویه‌ی دیگر بر الواح کنیم:

فلسفه‌ی خوانشِ روایت‌ها:

عهد	آدم
زمان	نوح
درایت، رفاقت، بداعت	ابراهیم
مرارت	موسی
	احاطه بر گذشته
	کمیت محدود باربرداران
	عبر: شیطان - اغوا؛ فرعون - ارتفاع

فلسفه‌ی خوانش روایت‌ها این است که ما بر گذشته احاطه پیدا کنیم و حس کنیم که قبل از ما کسانی که بار تاریخ را بر دوش کشیده‌اند، در گذشته، کمیتشان کم بوده، عبرتی هم مقابل روی ما قرار داده است. داستان شیطان و اغواء و آدم و داستان فرعون و ارتفاع در همه‌ی شش لوح آمده است. خدا روی دو چیز خیلی حساس است؛ اغواء و ارتفاع. از روایت‌های آدم، ابرهیز از [بدعه‌ی را می‌آموزیم؛ از نوح، به زمان، از ابراهیم به درایت و رفاقت و بداعت و از موسی به مرارت پی می‌بریم. اگر ما در سرفصل یا استارت یا سرخط پروژه قرار بگیریم، می‌توانیم از بدعه‌ی آدم، به عهد فکر کنیم؛ از نوح به ضرورت تزریق زمان؛ از ابراهیم به نرمی رابطه و بداعت و خلاقیت و از موسی هم به مرارت، پی ببریم.

تعمقی برالواح؛

مرحله‌بندی:

توضیح مرحله‌به‌مرحله: ف؛ ثم

با مضمون عقلی، حکمتی، درایتی

نه پلکانی نه مکانیکی

حای

اصل زمان

اصل قوام

قوام بر بستر زمان

حای، محمول‌گرداند تورا حای، مقبول‌گرداند تورا

تعمق دیگری که بر الواح کنیم، [بحث] مرحله‌بندی است که دوست هفته‌ی گذشته هم نقدی بر آن کرد.^۱ این مرحله‌بندی هم به مفهوم مرحله‌ی مکانیکی نیست. خود خدا متعدد «ف» می‌آورد به مفهوم پس؛ «ثم» می‌آورد یعنی مرحله‌ای تمام و مرحله‌ای شروع شد. این مرحله هم به مفهوم این‌که یک دوره‌ایست که موردنیاز یک سطح از پیشبرد پروژه است. در پخت‌وپز هم این هست؛ برنج پاک می‌شود، خیس می‌شود، آن را دم می‌کنند، دم‌کنی سر آن می‌گذارند، می‌پزند و آخر سر هم آن را در دیس می‌کشند. در این پخت‌وپز آگاهانه و معقولانه اگر زمان درست تزریق شود، آن چلو دانه‌درشت و دانه‌اش هم زنده است. عکس این هم وجود دارد که اگر زمان رعایت نشود، کف بیرون می‌زند، گاز خاموش می‌شود، جزغاله می‌شود، کل آن ته‌دیگ می‌شود و همه‌ی محل از بوی سوخته‌ی آن به عذاب می‌آیند! مثل پروژه‌هایی که بخشی از آن در این سی سال اجرا شده و وجود و کل ذهن یک ملت از این بوی تعفن و سوختگی آسیب می‌بیند. اما پروژه‌ای هم هست مثل گاندی که در دوره‌هایی که خیلی‌ها با سرعت کار می‌کردند، آمد و با درایت کار کرد.

اگر از زاویه‌ی دیگر به این الواح نگاه کنیم، مرحله‌بندی دارد؛ توضیح مرحله‌به‌مرحله. مضمون آن عقلی، حکمتی و درایتی است؛ پلکانی و مکانیکی نیست. خدا نمی‌خواهد ما را به‌صورت مکانیکی و پله‌پله در تاریخ، بالا ببرد.

۱. اشاره به بحث مشارکت‌کننده دوم در نشست سی‌وششم با عنوان «نقد نگاه عملیاتی به تحولات اجتماعی و عواقب ساختار دادن به اصول خلقت».

ابراهیم را مقابل ما قرار می‌دهد که برای طی پلکان عجله نداشت. می‌خواست که عقلی به وجود برسد، عقلی با وجود رابطه برقرار کند و توحید را هم با عقل و هم با دل و حس، بنیان بگذارد. این الواح مجموعاً حاوی مرحله‌بندی است که می‌خواهد به ما تصریح کند که زمان، اصل است. اصل زمان و اصل قوام [را گشوزد کن]؛ و این‌که قوام در بستر زمان شکل می‌گیرد. بحث در این جا تمام می‌شود و ان‌شاء‌الله بحث این هفته را بتوانیم به بحث هفته‌ی آینده متصل کنیم که جمع‌بندی نهایی «خدا با دید تاریخی و تحلیل تاریخی» است.

نشست سی و هشتم: تبیین: دیدتاریخی، تحلیل تاریخی (۸) ^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ

ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با سلام و عصر به خیر خدمت دوستان و کسب اجازه، بحث را شروع می‌کنیم. نشست سی و هشتم هستیم. عنوان این جلسه، برگرفته از جلسات قبل، «تبیین ما» است که متمرکز بر روی داشته‌ها و کارکردهای اوست. هشتمین جلسه است که روی داشته‌ی دید تاریخی و تحلیل تاریخی خدا متمرکز هستیم. ان‌شاءالله این جلسه، برگ آخر خدای تاریخی و صاحب دید خواهد بود. از جلسه‌ی آینده بحث بیشتر در عمق خواهد رفت تا برسیم به خدای صاحب ایده، ایده‌پرداز و ایده‌آموز که اگر به دید و تحلیل تاریخی مجهز شویم، ایده هم پیدا کنیم و از بقیه‌ی داشته‌های «او» هم کمک بگیریم، در حد توان خودمان می‌توانیم یک «او»ی کوچک شویم. «او» خست به خرج نداده و واسع است و ویژگی‌های خود را پخشان و پلایان کرده و ما می‌توانیم از این پخشان و پلایان‌ها استفاده کنیم و ان‌شاءالله خودمان را برای روزهای جدی‌تر و حرکت‌های کیفی‌تر مجهز کنیم. باب‌بگشا، ذیل عنوان «ضرورت رابطه‌ی صاف دلانه، مستمر، همه‌گامی - نه تاکتیکی و مناسبتی - و استراتژیک با خدا» است.

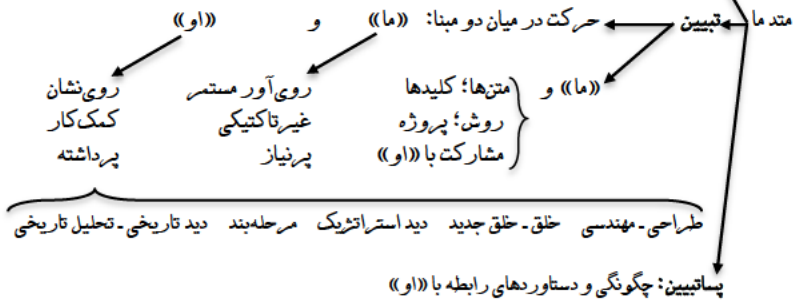
بیش از یک سال را با هم سر کردیم و در این یک سال از بحران‌های درون خودمان شروع کردیم. سعی کردیم مفری پیدا کنیم. برای خروج از آن مفر، نیاز به بار و بنه‌ای داشتیم که وجه اول آن بار و بنه، «روش» بود. سعی کردیم روش را از پیشینیان و هم‌عصران‌مان، از توصیه‌های «او» در کتاب آخر و از قابلیت‌های خودمان درآوریم و از ترکیبی که از سه عنصر «او»، «هم‌نوعان» و «خودمان» به دست آمد، به یک متد سه‌سطحی مطابق رسیدیم؛ پیش‌نیازها (پیشاتبیین)، تبیین و پساتبیین. الان مدت طولانی است که در مدار تبیین ایستاده‌ایم که اگر از این مدار، ما و هر انسانی خوش عبور کند، امیدی هست که رهنمون شود و از خروجی‌ای سر بیرون آورد.

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۲۱ مهرماه ۱۳۸۸ است.

یک سال، یک نگاه

درون کاوی ← بحران یابی ← حلاء «او»، حلاء عضویت ← خروج از وضعیت ← اسباب خروج ← توصیه «او»
 سنت انسان
 متد «او»

پیشاتبیین: وداع با یک تلقی - سلام بر یک دیدگاه: هستنده؛ فعال هستی؛ در مدار تغییر؛ اثرگذار



تبیین، خیلی مهم و به این مفهوم است که «او» در موضع آموزگاری است و ما در موضع یاد گرفتن و شاگردی هستیم. اگر بتوانیم از تبیین «او» که از داشته‌های اصلی اوست و جلوه‌های مختلفی [اعم از] ایده، روحی، روانی و دید تاریخی دارد، استفاده کنیم، در این مدار تبیین بار خودمان را بسته‌ایم. [سعی کنیم] در این مدار تبیین شتری بشویم. قبلاً هم صحبت شد، واحد شتر، نفر است، واحد انسان هم نفر است. مشترک و منطقه‌ی هاشور خورده‌ی این «نفر»، این است که شتر از کوهانی برخوردار است که ذخیره‌های کیفی را در آن انباشت می‌کند، لذا می‌تواند در دل کویر برود. بی‌قطب‌نما و بی‌آب و خواب و خور هم برود. می‌تواند سه چهار ماه از آن ذخیره استفاده کند. این انباشتی که ما از آن صحبت می‌کنیم، صاحب یک کوهان شدن است. کوهانی که در آن حافظه‌ی تاریخی، ایده و آمادگی روحی و روانی باشد. در هر سه کنج یا کویر فراخی برویم چه باریک‌ترین معبر، چه فراخ‌ترین معبر، می‌توانیم از آن بیرون بیاییم؛ لذا شتر در مدار تبیین، گشت زده است.

مولوی در مثنوی، در دیالوگ بین الاغ و شتر، یادآوری می‌کند که الاغ به شتر می‌گوید که من نزدیک‌بینم و نمی‌توانم دور را بینم، استراتژ و برنامه‌ریز نیستم، دم‌به‌دم هم زمین می‌خورم و پاهایم زخمی است. تو چرا این‌طور نیستی؟ شتر ویژگی‌هایش را توضیح می‌دهد که من ارتفاع گرفتم، [اما] نه ارتفاع فرعون‌ی. می‌توانم از بالکنی به جلو نگاه کنم و افق را بینم. افق را که بینم، مسیر را هم می‌بینم، خودم را با مسیر و افق تنظیم می‌کنم.

مولوی در یک قطعه‌ی سی و چند بیتی یا کمتر، این منازعه را خیلی خوب پردازش کرده است و به خوبی به تفاوت انسان‌های ریزین و غیراستراتژ با انسان‌های دورین و برنامه‌دار و صاحب‌ایده در دیالوگ الاغ و شتر پرداخته است.

ان‌شاءالله ما هم نغری مثل شتر شویم و کوهانی را در درون خودمان داشته باشیم - نه برجسته و نمایان. نمی‌خواهیم گوژپشت بشویم و روشنفکری محض، پیشه کنیم. بعضی از روشنفکران گوژپشت‌اند. آنقدر کتاب روی خود سوار کرده و ذهنشان را پیچیده کرده‌اند که نه خیری به خودشان و نه خیری به پیرامونشان می‌رسد. خدا هم در سوره‌ی جمعه تصریح می‌کند که انسان‌هایی هستند که بار کتاب بر خودشان حمل می‌کنند^۱ اما شیرابه‌ی این کتاب نه در درون خودشان رفته و نه بیرونشان را آب‌پاشی می‌کند ولو آب‌پاشی قطره‌ای. ان‌شاءالله ما هم بتوانیم مثل شتری باشیم که در مدار تبیین، خوش، ارتزاق کنیم و از این ارتزاق دریابیم.

این مدار تبیین، طولانی است. اشکالی هم ندارد. ما از طه آموختیم که شتاب، خیلی مسئله‌حل‌کن نیست و اصل، ماراتن است. در ماراتن می‌توانیم به سرعت بدویم، اما این‌که بخواهیم صد متر بدویم و آخر سر انرژی‌مان هدر برود و به دستاوردی نرسد و فقط دل‌مان خوش باشد که نوار صدمت‌را پاره کرده‌ایم، فی‌نفسه اتفاقی رخ نمی‌دهد. لذا در تبیین می‌توانیم اطراق کنیم، [البته] نه اطراق ابدمدت. بلکه بتوانیم خودمان را با این داشته‌های خدا مجهز کنیم. اگر خلاق است، طراح - مهندس است، استراتژ و مرحله‌بند است و تکنیک‌های متناسب با مرحله را به کار می‌برد، تحلیل تاریخی دارد و ایده‌پرداز است و باقی ویژگی‌هایی که بعداً می‌بینیم، ما هم می‌توانیم بخشی از این داشته‌های خدا را چنگ بزینیم، در آن کوهان بریزیم و ان‌شاءالله بیرون برویم و بعد از تبیین، بینیم پساتبیین چیست؟ و در این وانفسا ما در حد وزن و قد و طول خودمان چه می‌توانیم بکنیم؟ از این بحث عبور می‌کنیم و آرام‌آرام به بحث امروز، «جایگاه "او" برای تجهیز ما» می‌رسیم.

جایگاه «او» برای تجهیز «ما»؛

مشرف

منتشر

بایگان - حافظ

ارتفاع‌دهنده

منظر بخش

ارتقاءدهنده

«او» از جایگاهی برخوردار است که توانایی مطلق این تجهیز را دارد. کم‌وکاستی ندارد. اشراف ویژه بر تاریخ دارد. در کل هستی منتشر است و به دلیل اشراف و انتشارش همه چیز را دیده و حس کرده و از آگاهی مطلق نسبت به همه چیز برخوردار است.

در یکی از این الواح شش‌گانه‌ای که با هم بررسی کردیم، از دیالوگ موسی و فرعون، دو ویژگی دیگر هم برای خدا آموختیم؛ یکی این که بایگان تاریخ است و دیگر این که حافظ تاریخ است. دیالوگ، دیالوگ بسیار کیفی‌ای است. زمانی که موسی باب گفت‌وگوی کیفی را باز می‌کند، فرعون حساس می‌شود و می‌گوید مضمون آنچه می‌گویی چیست؟ ما در پرانتز، اضافه می‌کنیم که با توجه به این چیزهایی که می‌گویی، سرنوشت و سیر پیشینیان چه می‌شود؟ موسی به او استدلالی جواب می‌دهد که این سؤالی که می‌کنی در لوحی نزد «او» محفوظ است و «او» خدای من و خدای تو، نه خطا می‌کند و نه فراموش‌کار است. لذا اگر بخواهیم با ادبیات امروز صحبت کنیم، [خدا] بایگان و آرشیویست و حافظ تاریخ است. پس می‌توانیم از این ویژگی «او» هم برای تجهیز خودمان استفاده کنیم. [ویژگی‌ای که] که ما را ارتقاع می‌دهد، منظر می‌بخشد و اگر ما ارتقاع پیدا کنیم - نه ارتقاع فرعونی [بلکه] ارتقاع استراتژیک که صاحب منظر شویم - طبیعتاً ارتقاء هم پیدا خواهیم کرد.

امروز، می‌خواهیم آن چه را که از این شش لوح «اعراف» و «هود» و «انبیاء» و «طه» و «مؤمنون» و «شعراء» برگرفتیم به هم بزنیم. به قول حضرت علی، داده‌ها را به هم بزنیم مانند شیری که در مشک می‌ریزند. آن‌قدر با حوصله آن را به هم می‌زنیم که کره‌ای خوش‌عطر و کیفی از آن درآید. کار تبیین همین است. اگر صرفاً داده‌ها را کنار هم بگذاریم، چیزی به ما نمی‌دهد. [بلکه] ترکیب داده‌هاست که از آن یک خروجی مانند شیرابه و عسل شفابخشی در حد فهم خودمان بیرون می‌آید. جایگاه «او» را با لوحی که از جلسه‌ی قبل عاریت گرفته بودیم، مرور کردیم. «او» به غیر از جایگاه، مداری هم دارد:

مدار واسع «او»؛

احاطه بر هستی

اشراف بر تاریخ

آفرینش جهان جدی

خلق هدف‌دار انسان

پیام نوبه‌نو

اصلاح: جان‌مایه تحولات

رشد: مقصود آموزش

مدار «او» بسیار بسیار واسع است. قبلاً بحث شد که [خدا] احاطه بر هستی و اشراف بر تاریخ دارد و جهان را «جدی» خلق کرده است. آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی انبیاء^۱ [می‌گوید] جهان نه به لعب است، نه به بازی، نه از سر تفنن و نه راه تجربه و آزمون و خطا را طی می‌کند، بلکه بسیار جدی است. جدی به معنای زبر و خشن نیست، به معنای این است که قاعده و قانونی دارد، سمت و فلسفه و حکمتی دارد و بیهوده خلق نشده است، چون خود «او» بیهوده نیست. خلق هستی جدی است، خلق انسان هم هدف‌دار است. از انسان می‌پرسد آیا تصور می‌کنید به عبث تو را آفریدیم؟^۲ نه؛ تو هم هدف‌دار در این مدار آمدی. [باید] هدف‌های خودت را نقطه‌چین بزنی و در سمت‌دهی و هدف‌داری این جهان پرتکاپو مشارکت کنی.

وجه بعدی، «پیام نوبه‌نو» است. آیه‌ی ۵ سوره‌ی شعراء^۳ که دو جلسه^۴ پیش با هم مرور کردیم، تصریح می‌کند که ما دوره‌به‌دوره و عرصه‌به‌عرصه، هر زمان که نیازی به خلق پیام جدید بود، [پیام را] ساطع کردیم و بستگی دارد که چه کسانی از سر نیاز این پیام ساطع شده را بگیرند؟ فلسفه‌ی پیام نو هم «اصلاح» به‌مثابه جان‌مایه‌ی تحولات تاریخ بود [که آن را] در آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی اعراف^۵ و آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی هود^۶ دیدیم. زمانی که اتفاق تاریخی‌ای رخ می‌دهد، انبیاء به نقل از خدا به مخاطبان نشان تصریح کرده‌اند: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»؛ بعد از این که یک روند اصلاحی سامان گرفت، جهان نو شد، عناصر نو شدند، کریستال‌های جدید و مترقی فکری بسته شد، سعی نکنید که بازی را به هم بریزید و این روند اصلاح را منکوب کنید و باز کپک از خودتان منتشر کرده و جریان اصلاح را فاسد کنید.

در همین ده - پانزده سال اخیر، این گفته‌ی خدا را تجربه کرده‌ایم. به همین دلیل است که می‌گویم گفته‌ها و گزاره‌های خدا تمام‌دورانی است و تاریخ مصرف ندارد. نه خودش فاسدشدنی است و نه گزاره‌های «او» فاسدشدنی و دارای تاریخ مصرف‌اند. لذا تصریح می‌کند که پس از این که اصلاحی صورت گرفت، جهان و دیده‌ها نو شدند و سپهر نویی روی سر شما شکل گرفت، سعی نکنید که آن را منکوب کنید و بازی را به هم بزنید.

۱. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ»

۲. «الْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مومنون: ۱۱۵)

۳. «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ مُخَدَّثًا إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ». در سخنرانی، آیه ۳ شعراء ذکر شده است که مرتبط با این بحث نیست.

۴. در نشست سی و ششم ذیل عنوان «جان‌مایه‌های شعراء» به این موضوع پرداخته شده است.

۵. «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْحَسِنِينَ»

۶. «...إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

در آیهی ۸۸ سورهی هود دیدیم که شعیب این گزاره را به کار برد: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَلْطَعْتُ»؛ بر فلسفه‌ی رسالتش [مبنی بر این] که من اراده‌ای جز اصلاح ندارم، تأکید می‌کند. روند رو به فساد است و با فطرت انسان و با مشی هستی فاصله گرفته است، من آمده‌ام که در حد استطاعت و توانم این روند زنگار بسته را بزدایم و مسیر اصلاح را به‌عنوان یک مشی اتخاذ کنم. سپس به «او» اعتماد ویژه می‌بندد تا کمکش کند که در حد توان، مسیر اصلاح را هموار کند. پس هر نبی‌ای که آمده - چه نبی‌ای که در کادر وحی است و چه انبیایی که صاحب‌خبرند و در کادر وحی نبودند - همه آمدند که اصلاحی را صورت بدهند. انبیاء را که با هم مرور کردیم، در دوران خودمان هم کسی مثل گاندی آمده استقلال و هویت ملی را سامان بدهد و کسی مثل ماندلا برابری نژاد را؛ هر کسی از خبرداران بیرون از کادر وحی که خدا هم به آنان قدرت مانور و پر و بالی داده، جز اصلاح، مسیری نداشتند.

وجه بعدی «رشد» است که محصول آموزش بوده و دلایل و تناقض و درون‌به‌درون اصلاح، برمی‌تراود. خدا در آیاتی تاریخی اعم از آیات ۹۶ و ۹۷ سورهی هود، آیهی ۵۱ سورهی انبیاء^۲ و آیه‌ای دیگر^۳ بر سه سطح از رشد، دست می‌گذارد. یکی رشد عمومی است که مثال «او»، مثال‌فرعون است. در پایان آیات ۹۶ و ۹۷ سورهی هود که دو آیهی دوقلو و مکمل هستند، تأکید می‌کند: «وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ». از قبل از طه که به انبیاء [و دیگر سوره‌های اشاره شده] برسیم، می‌بینیم که به هر حال، فرعون صاحب فرصت و امکاناتی بوده که از آن برای رشد قومش استفاده نکرده است. خودش تا آن‌جا که می‌توانسته و تکنولوژی آن دوره به او اجازه می‌داده، در ارتفاع بالا رفته است. ساخت‌وسازهای فیزیکال مرتفعی انجام داده و دیدگاه او فقط ارتفاعی است. به هامان می‌گوید نردبانی با این گل و خشت بساز که ما بالای بالا برویم، ببینیم خدا هست یا نه؟ اهرام که یادگار فرعون است [مشخص می‌کند که] همه به ارتفاع فکر می‌کردند، اما هیچ کدام در عمق نرفتند و فرعون هم در عمق نرفت. در عرض هم نرفت؛ فقط در طول تاریخ رفت.

در ورزش‌های تیمی می‌بینیم تیم‌هایی که یک بازیکن فکور دارند از تمام عرض زمین استفاده می‌کنند. ولی تیم‌هایی که فقط ولع دارند و نتیجه‌خواه‌اند، از اول بازی می‌خواهند [فقط] در طول بدونند. اما تیم‌هایی که یازده نفرشان را هم در عرض شرکت می‌دهند و هم در طول و یک فرد فکور پاسور توپ‌پخش‌کن دارند، الزاماً موفق‌اند. حتی اگر نتیجه را واگذار کنند در کیفیت و لذت بخشی و آموزش، موفق هستند.

۱. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ* إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَأَتٰبَهُمُؤْمَرُ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ»

۲. «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرٰهِيْمَ رُشْدًا مِنْ قَبْلِهِ وَكُنَّا بِهٖ عَلِيمِيْنَ»

۳. با توضیحی که در ادامه می‌آید، منظور آیهی ۱۰ سورهی کهف است: «إِذْ أَوْىءَ الْقَيْتِيَّةَ إِلَى الْكَهْفِ فَكَلِمًا وَرَبَّنَا إِنَّا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةٌ وَهِيَ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشْدًا».

انبیاء هم همین طورند. ممکن است تعدادی از انبیاء صاحب‌خبر کیفی در کادر وحی بوده باشند که خودشان هم اعتراف به شکست کرده باشند - مانند نوح که آخر سر می‌گوید، «بریدم» و بعد خدا او را نجات می‌دهد و دوران جدیدی را به رویش می‌گشاید - اما [این انبیاء] در طول و عرض بازی کردند. فرعون نه در عمق و عرض، که فقط در ارتفاع رفت و خدا تصریح می‌کند - و ما می‌توانیم از صراحت‌هایش بفهمیم - که فرصت‌هایی در اختیار فرعون قرار گرفته و یا فرعون خودش این فرصت‌ها را برای خودش ایجاد کرده، اما فقط به ارتفاع اندیشیده و انسانی که فقط به ارتفاع بیندیشد، در ذهن هم متوهم می‌شود و خودش هم از بقیه ارتفاع می‌گیرد.

نیروهای زیادی را در ایران دیده‌ایم که این گونه فکر می‌کنند. افراد زیادی را دیده‌ایم و می‌بینیم که متوهم‌اند و مدام فکر می‌کنند که خودشان بالا می‌روند و بقیه خرده‌ریز و زیر دست‌وپا هستند و قابل مشاهده نیستند. [در نتیجه] گپ عمیقی بین آن‌ها و توده‌ی مردم می‌افتد؛ کم‌این‌که بین فرعون و توده‌ی مردمش افتاد. پس خدا روی رشد جمعی دست می‌گذارد. خدا روی رشد یک هسته هم دست می‌گذارد؛ هسته‌ای مثل اصحاب کهف بودند که تعدادشان معلوم نیست و خدا هم این را مکتوم می‌گذارد. آن‌ها پیرامون دقیانوس، امکانات و فرصت‌هایی داشتند و این‌طور که ما می‌فهمیم، مشاوران اول و قشر یک او بودند. مانند مهران یا ساحرانی که گرد فرعون بودند، این‌ها هم گرد دقیانوس بودند. هیچ چیز کم نداشتند، اما از وضعیت موجود خودشان بیزار می‌شوند، بیرون می‌روند و به غاری پناه می‌برند و اگر دیالوگ آن‌ها را با خدا خلاصه کنیم، به خدا می‌گویند ما از آن امکانات که برایمان رشدی در بر نداشت، صرف نظر کردیم، از تورشدی می‌طلبیم. خدا هم رشد متوسط را به آن‌ها عرضه می‌کند.

پس رشد، حق جامعه است. هسته‌های کیفی هم حق رشد دارند. برای انسان‌های منفرد که خدا آن‌ها را برمی‌گزیند - چه در کادر وحی و چه بیرون از وحی - رشد جزء حقوق اساسی است. آیه‌ی «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدًا» [یعنی] ما به ابراهیم بنا به صلاحیت‌ها و تقاضاهایش رشد متناسب با او را اعطا کردیم. پس ابراهیم به‌عنوان یک فرد می‌تواند صاحب رشد باشد. اصحاب کهف به‌عنوان یک هسته‌ی بیرون‌زده از چنبره‌ی گذشته‌شان و پناه‌برده به خدا برای ورود به دوران کیفی، می‌توانند صاحب رشد باشند. قوم فرعون هم می‌توانند صاحب رشد باشند. اما فرعون نه برای خودش رشدی تقاضا کرد و نه برای قومش.

احاطه بر هستی و اشراف بر تاریخ و آفرینش جدی جهان و انسان، پیام نوبه‌نو برای یک جهان جدی و انسانی جدی‌تر، اصلاح و نهایتاً رشد؛ این مدار واسعی است که هستی، تاریخ، آموزش، اصلاح و رشد در آن است که سرجمع آن‌ها نشان می‌دهد هیچ عنصر کیفی‌ای خارج از این پنج مدار باقی نخواهد ماند. به همین دلیل مدار خدا، برخلاف مدار ما که کوچک است، حداکثری است؛ واسع است و واسع است و واسع است.

میدان وسیع انسان «خودانتخاب»؛

پروژه‌ی آدم - آدمیان

هدایت مستمر؛ پشت‌قباله پروژه

«خبر» داران

طیف‌های «خبر» داران:

گروندگان

باربرداران

عاکفان

پیرو سنت پدران

مہتران

ارتفاع‌گیران

به میدان وسیع «انسان خودانتخاب» می‌رسیم. اگر خدا واسع است، انسان هم وسیع است. خدا واسع و وسیع است چون هم خودش توسعه‌ی حداکثری و بی‌کم و کاست دارد و هم جهان را که فقط برای ما نیست، توسعه‌ی حداکثری داده است. هم خود واسع و وسیع است و هم خلق عالم امکانش واسع و وسیع.

انسان مثل خدا واسع نیست، اما وسیع است و خودانتخاب. می‌توانیم تیرهایی که قبلاً بیرون آوردیم را مرتب کرده و بحث جدی‌تری روی آن داشته باشیم. میدان وسیع انسان خودانتخاب، با پروژه‌ی «آدم» تعریف شده است. انسان اول که با زوجش حوا پیوند می‌خورد و این دو استارت تغییر را می‌زنند. پروژه‌ی آدم است، اما برای همه‌ی آدمیان است و ما ادامه‌ی آدم هستیم - هم به اعتبار این که ادامه‌ی آدم هستیم، آدمیم و هم به اعتبار این که عضو هستی هستیم آدمیم و آدمیت برای ما حقوق ویژه‌ای به همراه می‌آورد.

در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی هود^۱، خدا این پروژه را تنها در یک آیه «تصریح» می‌کند و در آیه‌های دیگر، «تلویح» است: «شما را از زمین پدید آورد و آبادانی و عمران آن را به شما وانهاد». اگر با ادبیات امروزی بخواهیم صحبت کنیم، آبادانی و عمران به معنای توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی زمین است که با انسان هست. توسعه‌ی جهان با خداست، چون «او» واسع است و ما وسیع. وسعت ما در حد این زمینی است که به ما دادند، اما وسعت «او» بی‌انتهاست و حتی بسیار برتر از عالم امکانی که به وجود آورد.

۱. «هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ كُرْسِيَّهَا»

پس این پروژه، پروژهی ماست [که] با آدم شروع شده و به ما رسیده است. ما هم از زمین پدید آمدیم، ما هم در همین مملکت خودمان حق توسعه‌ی حداکثری داریم؛ حال چه فکری، چه سیاسی، چه اقتصادی و... [این توسعه] حق ماست نه حق حاکمیت موجود. حق ماست که در این مدار توسعه چرخان و بالان و فعالان شویم. [خدا] یک نوع خودکفایی را برای توسعه‌ی همه جانبه‌ی زمین به انسان بخشیده است.

وجه دیگری که دریافتیم [این است که] در این میدان وسیع که برای انسان رقم خورده، هدایت مستمر، پشت قباله‌ی پروژه است. یعنی از منظر خدا هر انسانی از آدم تا الان ما، یا [حتی] نوزادی که همین لحظه به دنیا آمده، پشت قباله‌ی او و درونش [هدایت مستمر است]. زمانی قباله‌ی ازدواج وجود دارد که بیرون خودمان است و همه هم می‌گویند چه کسی داده و چه کسی گرفته است؟ ممکن است هزاران سکه و مایملک درون آن رقم بخورد. اگر کسی هم بگیرد، برایش چه قدر ثمربخش است و چه قدر مؤثر برای کسی که می‌دهد؟ این هدایت مستمر پس از هبوط است. [خدا همان‌طور که می‌گوید] «خلق فسوی، قدر فهدی»؛ خلق می‌کند، آرایش می‌دهد، اندازه می‌گیرد و در آخر هم هدایت می‌کند. هدایت در ذات پروژه‌ی آدم و از خود آدم به بعد است.

وجه بعدی، صاحبان خبر و کسانی است که اخبار ویژه دارند. انبیاء اخبار ویژه دارند. آن‌طور که از شش لوح یا سوره درک کردیم، طیف‌هایی مخاطب این انبیاء صاحب‌خبر هستند. بخشی از این طیف‌ها می‌گروند، باور می‌کنند و ایمان می‌آورند. بخشی از آن‌ها یک مدار بالاتر می‌روند؛ هم می‌گروند، ایمان می‌آوردند و خدا و پیام را مبنا می‌گیرند و هم به درشک‌های تاریخ می‌گروند. [بنابراین] گرویدن، دو وجهی است؛ هم در ذهن و هم در دل و [کسانی که به دل می‌گروند] عنصر تاریخی و باربردار می‌شوند و به کمک انبیاء می‌آیند تا این بار را حمل کنند. بخش دیگر، عاکفان هستند. یعنی [کسانی که] به ذهن، چیزی را می‌پذیرند، اما به دل نمی‌پذیرند. گوشه‌ای [می‌مانند و] سعی می‌کنند به باورهای خود، دل خوش باشند. مرد متن و مرد مدار تغییر نیستند. در پیست و در پشت‌بام مشرف بر ورزشگاه حاشیه و تماشاچی‌اند و حوصله ندارند که وسط بیایند و میدان را از آن خودشان کنند. خدا در دو جای قرآن - که بررسی کردیم^۲ - با عاکفان موضع انتقادی دارد؛ [آن‌ها کسانی‌اند که] دلشان خوش است و گوشه‌ای نشسته‌اند و با ایمانی که فکر می‌کنند عمیق است، عشق‌بازی می‌کنند؛ اما این ایمان نه خودشان را جلو می‌برد و نه پیرامون و جامعه‌شان را.

۱. آیات ۲ و ۳ سوره‌ی اعلی: «الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»

۲. در نشست سی و پنجم توضیح داده شد که خداوند در سوره‌ی طه، «عاکف» را هم در مورد قوم موسی به کار می‌برد و هم در مورد سامری.

از این که پایین تر بیاییم به «پیرو سنت پدران» می‌رسیم. آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی هود^۱ و آیاتی که قبلاً بررسی کردیم، [نشان می‌دهد که گروهی از مخاطبین] با انبیاء چنین برخورد می‌کنند که ما پدرانمان انتخاب اول را کرده‌اند و دیگر دلیلی ندارد که خودانتخاب باشیم. اما خدا این میدان وسیع را برای انسان خودانتخاب زده است. آن‌ها از انتخاب خود، صرف‌نظر می‌کنند و می‌خواهند هم به خدایان خود و هم به سنت پدرانشان وفادار بمانند. این گروه هم این نقش انقباضی را از خود بروز می‌دهند.

وجه بعدی «مهتران» اند؛ [گروه] صاحب امتیاز طبقاتی و فکری و... که سد و مانع رسیدن پیام و انتشار آن به دیگران هستند و در آخر هم «ارتفاع گیران»ی از نوع فرعون و مشابهان فرعون که در تاریخ پنخس بوده‌اند و هستند.

پس خیرداران، با این شش گروه مواجه‌اند؛ گروندگان، باربرداران، عاکفان، پیرو سنت پدران، مهتران و ارتفاع گیران که هیچ چیز را بر نمی‌تابند. جایگاه و مدار «او» را بررسی کردیم. میدان وسیع خودمان را هم مرور کردیم و [اکنون] به «او» و انسان خودانتخاب می‌رسیم.

مجموعه رهنمودهایی که «او» در مواجهه با انسان خودانتخاب دارد، در سه سطح، قابل طبقه‌بندی است؛ «تأکید»، «تصریح» و «توصیه». غیر از این سه، چیز دیگری وجود ندارد و نهایتاً همگی از جنس توصیه است. بعضی توصیه‌ها موکد می‌شود، بعضی به صراحت می‌آید و بعضی هم شدت کمتری دارد.

«او» و انسان خودانتخاب؛

تأکیدها:

پیوند با «او» نه غیر «او»

ربط عمل با فرجام

کتاب: منبع یاد مبناداران

توصیه‌ها:

پذیرش «خبر»

زیست متعادل

عملکرد شایان

تصریح‌ها:

سرآمدی فردی و اجتماعی

نیک‌فرجامی

بدفرجامی

۱. «قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّ لَنَا فِي شِكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مَرِيبٌ»

تأکیدها عبارت‌اند از: اول؛ «ای جماعت مردمان با "او" پیوند خورید و "او" را عبادت کنید. نیست برایتان الهی جز "او"». به عبارت دیگر، با «او» پیوند بزنید و نه با غیر «او». تأکید دوم، ربط عمل با فرجام است و تأکید سوم؛ کتاب، [که] «منبعی است ذاکر و یادآور برای کسانی که گرویده‌اند و ما را مبنا فرض کرده‌اند».

تصریحات این است که هم نوع انسان و هم جامعه‌ی انسان، «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ»^۱ است و سرآمد و فرجه‌ای دارد و ابدمدت نیست. در پایان این فرجه، بخشی نیک فرجام‌اند و بخشی نافرجام. توصیه‌های «او» بسیار مقتصدانه است و اقتصاد و تعادل در آن رعایت شده است. توصیه‌ی اول این است که با این اخبار، جدی برخورد کنید، نه این‌که کورکورانه قبول کنید. فکر کنید، پیروانید و در آرام‌پز ذهن‌تان بیاندازید و برایتان مشغله‌ای باشد و [سپس] آن را بپذیرید. زیست متعادلی داشته باشید و نه محافظه‌کار باشید، نه رادیکال افراطی. نه سر به در و دیوار بزنید و نه در خانه بخوایید. با زیست متعادل در مدار تغییر، اگر خبرها را هم بپذیرید، می‌توانید عملکرد شایانی را از خودتان به جا بگذارید.

آرام‌آرام سراغ رابطه‌ی خدا با خیرداران ویژه می‌رویم که مبشر تحول تاریخ‌اند. آنچه از مرور شش لوح تاریخی صاحب حکمت و فلسفه می‌فهمیم، این است که انبیاء مبشرند. خودشان در درون، صاحب بشارت شدند و به بیرون خودشان هم بشارت می‌دهند که جهان نوشده و برخیزد. خدا هم آن‌ها را این‌طور برمی‌خیزاند؛ به آخرین‌شان که پیغمبر ماست، تصریح می‌کند که از زیر ملحفه بیرون بیا. لباس و رختخواب را دور و بر خود نیچ^۲. دوران نوشده و توفیق‌داری در نوشدن دوران، نقش موتور محرک را ایفا کنی. [خدا به انبیاء] بشارت می‌دهد و آن‌ها هم به ابناء بشر که مخاطبان‌شان هستند، از قول خدا بشارت می‌دهند. حال ببینیم خدا به این انبیا‌یی که در درون مبشرند و در بیرون وظیفه‌شان انتشار امید و آرمان و نخواستگی است، چه چیزهایی داده است؟

انبیاء بشر تحول تاریخی؛

داده‌ها به انبیاء :

پروژه؛ مسئولیت؛ تجربه؛ حکمت - حکم

دانش؛ کتاب؛ شوق تغییر

۱. آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی اعراف

۲. اشاره به آیات ابتدایی سوره‌ی مدثر: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ...»

داده‌های خدا به انبیاء داده‌های پرو پیمانی است که ما هم می‌توانیم در حد خودمان همه‌ی آن داده‌ها را بگیریم. اول کار، خدا به آن‌ها پروژه‌ای می‌دهد. آن‌ها متقاضی‌اند، اهل هستی هستند، با وضع موجود دوران خودشان، مرز دارند، در درون خودشان به ضرورت پروژه رسیده‌اند و تقاضای اولیه دارند و خدا آن‌ها را صاحب پروژه می‌کند.

وجه بعدی، [این است که] خدا اهل مناقصه و مزایده نیست که برای فروش چیزی مزایده بگذارد و برای خلق چیزی مناقصه [برپا کند] تا ببیند چه کسی به قیمت پایین‌تر می‌خرد. هر کسی که صاحب تقاضا است، [خدا] متناسب با داشته و توانش به او پروژه می‌دهد. حال اگر پروژه‌ی ابراهیم، تمام‌دورانی است و تمام عرصه را در بر می‌گیرد، ناشی از این است که ابراهیم ظرفیت‌های توسعه‌ی بسیار زیادی در خودش ایجاد کرده است. حال برخی افراد در حد خانواده و عشیره‌ی خودشان صاحب‌خبرند. آن‌ها صاحب توسعه‌ی محدود درونی‌اند. لذا پروژه متناسب با مدار و مساحت تقاضا [به انسان داده می‌شود].

وجه بعدی «مسئولیت» است، یعنی همه‌ی صاحبان خبر، هم در قبال تقاضای خودشان، هم در قبال «او» و هم در قبال مخاطبان‌شان مسئول هستند. این که شاعر می‌گوید «قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند»^۱، باری است که به لحاظ مسئولیت روی دوش صاحبان خبر اصلی قرار می‌گیرد، [و این] قرعه‌ی آگاهانه‌ی کار است.

ما که بچه بودیم، کوروس سرهنگ زاده^۲ ای بود که شعرهایی کیفی می‌خواند. او در یکی از ترانه‌هایش می‌خواند؛ «از زمره‌ی صاحب‌نظرانم، دیوانه‌ی با نام‌نشانم...»^۳. انبیاء هم این گونه‌اند. می‌توانستند در لاک خود بمانند و در غار خود بنشینند اما صاحب نظر و ایده شدند

۱. «آسمان بار امانت نتوانست کشید / قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند». دیوان حافظ، غزل ۱۸۴.
۲. کوروس سرهنگ‌زاده، متولد ۱۳۱۶ شهرستان پاریز استان کرمان. وی به مدت ۱۳ سال با حبیب‌الله بدیعی همکاری کرد و اشعاری از برخی از ترانه‌سرایان آن دوران مانند معینی کرمانشاهی، تورج نگهبان و ایرج نیری را اجرا کرد. علاوه بر بدیعی، سرهنگ‌زاده آهنگ‌هایی از مجید وفادار و منوچهر لشگری را نیز اجرا کرده است. او جزء خوانندگانی است که در سال ۱۳۸۸ پخش صدایشان از رادیوی دولتی ایران ممنوع اعلام شد؛ اما در پاییز ۱۳۹۲ یکی از آهنگ‌های وی به عنوان تیتراژ پایانی برنامه رادیو هفت پخش و نام وی در تیتراژ ذکر گردید. در آخرین بخش برنامه ۸ اسفند ۱۳۹۲ از رادیو هفت بار دیگر آهنگی از او به نام «ای کاروان» که توسط بامداد فلاحتی باز خوانی شده بود نیز پخش شد.
۳. ترانه «شبگرد» که سرهنگ‌زاده در بخشی از آن می‌خواند: «من مستم و مدهوشم / شبگرد قدح‌نوشم / از طایفه بی‌خبرانم / دیوانه با نام و نشانم / من قصه نمی‌دانم / افسانه نمی‌خوانم / دُرْدی کش میخانه عشقم / در حلقه صاحب‌نظرانم»

و دیوانه‌ی با نام و نشان شدند. همه‌ی قوم آن‌ها فکر می‌کنند که آن‌ها دیوانه و ساحرند و به خُلیت و چلیت رسیده‌اند، لذا خدا مدام تصریح می‌کند که تو نه خُلی، نه چلی، نه ساحری، نه محنونی و خودت هستی. صاحب تقاضا و ظرفیتی و پیرامون تو هم باید این ظرفیت تو را بپذیرند.

کسانی که با حنیف‌نژاد بودند، می‌گفتند که او همیشه این شعر را می‌خوانده که «آسمان بار امانت نتوانست کشید، قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند». این قرعه‌ی کار، اتفاقی و قرعه نیست که خدا هم با آن مخالف است. یکی از سنن جاهلیت عرب، قرعه کشی بود که چیزی به تیر می‌بستند و سنگ می‌زدند و به اصطلاح، دارت آن موقع را بازی می‌کردند. [نوعی] قرعه‌کشی پراتیک که خدا با آن برخورد منفی می‌کند.^۱ اما این قرعه نیست، [امری] داوطلبانه و آگاهانه است. در کنار پروژه‌بخشی و مسئولیت اعطا کردن، آن‌ها را صاحب تجربه می‌کند و در کنار تجربه هم حکم می‌دهد و هم حکمت. حکمت، دانش ویژه و حکم هم حکم تشکیلاتی است. یعنی این پروژه را «باید» پیش ببری. عضوگیری‌ات را بکنی و سمپات‌های خود را رقم بزنی؛ [بنابراین] هم حکم است و هم حکمت. هم دانش ویژه‌ی استراتژیک و فکری است و هم حکم تشکیلاتی برای پیش‌برد [پروژه].

[خدا به آنان] دانشی، کتابی و شوق تغییری عطا می‌کند. و نهایتاً انبیاء و صاحبان خبر که عموماً خصلت جمع‌کنندگی و فراخوانی دارند، پروژه و مسئولیت و تجربه و حکم و حکمت و دانش و این مجموعه‌ی چمدان پرو پیمان که لبریز و سرریز است، می‌تواند آنان را رهنمون باشد. خدا در مقابل این داده‌ها از انبیاء انتظاراتی هم دارد و روابط به تدریج دو طرفه می‌شود. [وقتی خدا] دهش دارد، انتظار هم دارد.

انبیاء بشر تحول تاریخی؛

انتظار از انبیاء:

عهد؛ آموزش؛ پیش‌برد

توصیه به انبیاء:

صبوری؛ رابطه ویژه - مستمر - همه‌گامی

اعتماد ویژه؛ حدشناسی

۱. «وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فُتْنٌ»؛ «بر شما حرام شده است: ... قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه این [کارها همه] نافرمانی [خدا] است (مانده: ۳).

انتظار «او» از انبیاء در سه حوزه است؛ «عهد»، «آموزش» و «پیش برد». عهد این [است] که بر سر تقاضا، پروژه و مسئولیت‌شان بایستند. همه عاهدند و این طور نیست که فقط خانم‌ها نُه ماه و نُه روز، بار حمل کنند. انبیاء و صاحبان خبر کیفی و ذیل انبیاء - چه خانم باشند و چه آقا - باربردارترین و حامله‌ترین عناصر تاریخ‌اند. نه سقط می‌کنند - که یک بار هم اگر مثل یونس، سقط کند خدا دوباره او را بارور می‌کند - و نه سزارین. تا آخر خط با حوصله می‌روند. نوح، نهصد سال، موسی چهل سال، محمد، بیست و سه سال و... حامله‌هایی هستند که تا آخر خط باید بار را حمل کنند و [نسبت به آن] عاهدند. انتظار دیگر این است که آموزش‌هایی را که گرفتند، منتقل کنند و در جامعه‌ی خودشان هم روابط آموزشی برقرار کنند و پروژه را پیش ببرند. توصیه‌هایی هم که خدا به انبیاء می‌کند، کمک‌کار این سه است؛ صبور باشید، مرارت پیشه کنید، رابطه‌ی ویژه، مستمر و همه‌گامی با من داشته باشید. به محمد می‌گوید صبح و شام به آهستگی و فروتنی و خشیت پروردگارت را در درون خود بخوان.^۱ خیلی قشنگ است. یعنی خودت را با این خوانش، تجهیز می‌کنی. [دیگر توصیه‌ها] اعتماد ویژه و نهایتاً حدشناسی است. خدا رابطه‌ی جدی و تشر زانه هم با انبیاء دارد:

رخ به رخ با انبیاء؛

✓ بدعه‌دی

✓ گریز از متن

✓ شتاب

✓ غفلت از آموزش

اکسیر:

آموزش بر موضع کتاب

عمل به امکانات

تشکیلات

با بدعه‌دی، گریز از متن، شتاب و غفلت از آموزش، برخورد جدی کرده [است]. خدا خبرهایی به آدم که نبی اول و صاحب‌خبر اول است، داده که موجودات قبلی نداشتند.

۱. «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»

وقتی موجودات قبلی گفتند ما از این موجود جدید، برتر هستیم، خدا [به آدم] گفت؛ تو خبرهای کیفی را که به تو آموختیم، به این‌ها بگو تا ممیزه‌ی خودشان را با تو حس کنند و وقتی که آدم گفت: همه‌ی آن‌ها به سجده افتادند، غیر از یک نفر. لذا خدا از فردی که در قدم اول او را به کلمه و کلیدواژه‌ها مجهز کرده بود، انتظار بدعهدی نداشت. اما در آیه‌ی ۱۱۵ سوره‌ی طه^۱ باب انتقادی به نبی و صاحب‌خبر اول می‌گشاید [و می‌گوید] که «ما در آدم، عهد و عزم استواری نیافتیم». با بدعهدی آدم برخورد می‌کند.

با گریختن یونس از متن [برخورد می‌کند]. یونس که چهل سال، بار خبررسانی را بر عهده داشت و فکر کرد که دیگر نمی‌تواند با جامعه‌ی سوژه و هدفش برخورد کیفی کند، حوصله‌اش سر رفت و گریخت؛ اما خدا او را در سه کنج قرار داد که معجز شد عمل خطایی انجام داده و به پروژه‌اش برگشت. گریز از متن، مثال یونس است و در جایی تلنگری به محمد می‌زند که سعی کن رویه‌ی یونس را در پیش‌نگیری؛ همه‌ی مرارت‌ها را به جان بخر تا مثل یونس نشوی که یک‌باره بخواهی سزایین یا سقط‌جنین کنی.^۲ بالاخره مادری که باردار شده، اجازه ندارد که سقط‌جنین کند یا سوزن و سنگ به شکم بزند که جنین بیرون بیاید.

وجه بعدی شتاب است. [خدا] با شتاب موسی و خودخوری محمد برخورد می‌کند و یکی از تندترین برخوردارها را با داود دارد. خدا میدان وسیعی را به داود می‌دهد؛ داود تیپ چندوجهی است. آن زمان، زره می‌بافته، اهل صنعت و سمبل صنعت بوده است. کسانی که از مواد اولیه‌ی طبیعی به مصنوع جدید می‌رسند، همه اهل تغییرند. دلال واسطه که وسیله‌اش موبایل است و در کار معاملات ملکی [مشغول است]، خیلی در چرخه‌ی تغییر نیست. اما او که مهندس است، ولو این که مفتول تولید کند، ولو این که سوزن خیاطی تولید کند، فولاد منتشر در هستی را گرفته، فرآوری کرده، در کوره انداخته و تولیدی به تولیدات هستی اضافه کرده و [بنابراین] اهل تغییر است. پس خدا داود را اهل تغییر می‌کند و او را در موضع صنع و صنعتگری قرار می‌دهد. [اعلاوه بر این] داود دانش حقوقی هم داشته و ضمن نبی بودن، اهل قضاوت هم بوده است. [به طور کلی یک تیپ] چند وجهی و به‌اصطلاح دهه‌ی چهل، کادر همه‌جانبه است.

۱. «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلِ فَنسَىٰ وَرَجَعْنَا لَهُ عِزْمًا»

۲. «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْخَوَاتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ» (قلم: ۴۸).

داود دو خطای کیفی می‌کند؛ یکی این که در قضاوت، جانبداری می‌کند و رای به حق نمی‌دهد^۱ و دوم این که فرمانده‌ای به نام اوریا داشته که او همسر و جیهی داشته، داود به همسر او نظر پیدا می‌کند و خدا دو تشر جدی به او می‌زند و داود هم سریع به خود می‌آید. درست است که خدا به انبیاء دهش دارد و آن‌ها را تجهیز ویژه می‌کند، اما هم انتظار دارد و هم تشر [می‌زند]. با خودخوری حضرت محمد هم برخورد می‌کند و یکی از تندترین برخوردها را با موسی بر سر غفلت از آموزش دارد. موسی از قوم فاصله می‌گیرد و در غیاب او معاون یا وزیرش، هارون، برای تعمیق آموزش ناامکان و ناتوان بوده است. سامری‌ای پیدا می‌شود که از این شکاف آموزشی که رقم‌زننده‌ی آن موسی و هارون بودند استفاده می‌کند و در شکاف، فعال می‌شود و جامعه‌ی تحت آموزش موسی را که به دوران نورنمون شده بودند، به اعماق می‌برد. [مانند این‌که] کش را رها می‌کند و آن‌ها هم به جای اول خودشان بر می‌گردند. غفلت از آموزش را در آیات ۸۳ تا ۹۸ سوره‌ی طه با هم مرور کردیم. موسی خوش‌خیالانه، زمانی که خدا به او می‌گوید چرا قومت را جا گذاشتی، به خدا می‌گوید که آن‌ها سمیات من هستند (علی‌اثری) و دنبال من می‌آیند. تو نگران نباش. خدا شوک وارد می‌کند که سامری از شکافی که محصول غیبت تو و ناتوانی و ناامکانی برادرت بوده استفاده کرده و قومت را تغییر داده [است]. لذا خدا با بدعهدی و گریز از متنی و شتابندگی و غفلت از آموزش انبیاء و سایر مواردی که گفتیم، برخورد جدی‌ای دارد.

[خدا] اکسیر بازگشت انبیاء به مسیر و پروژه‌ی اصلی‌شان را آموزش بر موضع کتاب و عمل به امکانات می‌داند. شعیب دو کلیدگزاره می‌دهد؛ یکی این که انبیاء برای اصلاح آمده‌اند. دوم که در آیه‌ی ۹۳ سوره‌ی هود^۲ [بیان شده، این است که] شعیب، وقتی دیگر نمی‌تواند همه‌ی قومش را هدایت کند، به آن‌ها می‌گوید که شما بر اساس امکانات خود عمل کنید و من هم بر اساس امکانات خودم عمل می‌کنم. خدا همین را به حضرت محمد در دوران مرارت و در شرایط [دشوار] مکه می‌گوید. همه‌ی این شش سوره هم مکی هستند؛ یعنی استارت پروژه [محمد] زده شده است. هیچ کدام مدنی و در دورانی که حکومت می‌خواهد شکل بگیرد نیستند. به محمد هم می‌گوید به کسانی که نمی‌گروند بگو بر اساس امکانات خود عمل کنید،

۱. آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره‌ی ص به این واقعه اشاره دارد.

۲. «وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ لِي يُعْلَمَ لَكُمْ إِنِّي عَابِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَن هُوَ كَاذِبٌ وَ اذْ تَبۡوَأُ إِلَىٰ مَعۡكُمۡ رَقِيبٌ»

ما هم عمل خواهیم کرد.^۱ لذا خدا جریان غیرگرونده را که بر سنت پدران می ایستند و مهتر و ملاء و... هستند، از امکانات خودشان محروم نمی کند. می گوید شما با امکانات خود مشغول باشید و پروژه‌ی خود را پیش ببرید، ما هم که می خواهیم کار کیفی کنیم، پروژه‌ی خودمان را پیش می بریم.

نکته‌ی دیگری هم که در کنار آموزش بر موضع کتاب و عمل به امکانات، اکسیر است، تشکیلات است. خدا به همه‌ی انبیاء سفارش تشکیلاتی می کند. به نوح [سفارش می کند] کشتی تشکیلاتی خود را بساز و هر کسی را که به تو گرویده، سوار کن و برو و معطل گرویدن بقیه نباش که اگر می خواستند بگروند، حتی همسرت^۲ که نزدیک‌ترین [کس به تو] است، می گرویدند. زوج‌های صاحب انسجام را که با تو وحدت دارند، سوار کن و برو. یا به حضرت محمد می گوید: در قدم اول، طیف خودت را مجهز کن (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) اما یکی از حرف‌های کیفی را به موسی می زند و [آن اینکه] خانه‌هایتان را قبله قرار دهید^۳؛ [یعنی] کار تشکیلاتی کنید.

همین گزاره که خانه‌ها را قبله قرار دهید در بیانیه‌ی ۱۱ آقای موسوی [هم] آمده بود^۴؛ این توصیه‌ای بسیار کیفی به موسی است. خانه محل انسجام است. درست است که در آن گاهی زدو خورد هم هست و گاهی دمپایی هم به در و دیوار می خورد، اما محل انسجام است و [توصیه‌ی خدا این است که] خانه‌ی خود را انسجام‌گاه کنید. خدا خودش استادکار تشکیلاتی

۱. آیات ۱۳۵ انعام، ۱۲۱ هود و ۳۹ زمر حاوی این مضمون خطاب به پیامبر است.

۲. در سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۱۰، خداوند مثال همسران نوح و لوط را برای کسانی که ایمان نیاوردند و خیانت ورزیدند می زند. البته نوح همسر دیگری نیز داشت که جزو اولین پیروان و ایمان‌آوردگان بود که به واسطه پیرویش از نوح متحمل سختی‌های فراوانی شد.

۳. آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی یونس: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ الْقَوْمَ كَمَا مِصْرَ نِيوتًا وَاجْعَلُوا لِيوتِكُمْ قِبْلَةً وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

۴. این بخش از بیانیه‌ی ۱۱ میرحسین موسوی که در تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۸۸ صادر شده، بدین ترتیب است: «اولین قدم در راه حل پیشنهادی اینجانب آن است که ما ایرانیان، در هر کجای جهان که هستیم، باید این هسته‌های اجتماعی را در میان خود تقویت کنیم. باید خانه‌هایمان را رو در روی یکدیگر بسازیم؛ به تعبیر قرآن خانه‌های خود را قبله قرار دهیم، یعنی به این هسته‌های اجتماعی که واحدهای بنیادین جامعه ما هستند بپردازیم، اهمیت آنها را بشناسیم و بیش از پیش به آنها رو کنیم تا قدرت‌های نهفته‌ای که دارند برای ما ظاهر شود. خانه‌های خود را قبله قرار دهیم؛ یعنی اگر تا پیش از این هر دو ماه یک بار همدیگر را ملاقات می کردیم اینک هفته‌ای دو بار گرد هم جمع شویم. قدرت شبکه‌های اجتماعی ما در این امر است.»

است و هر پروژه‌ای هم که به کسی داده، توصیه‌ی تشکیلاتی‌اش را کرده است. گرد مسیح، دوازده نفر خصیصین بودند که کار تشکیلاتی او را انجام می‌دادند. گرد محمد، هسته‌ای کیفی و کیفی‌ترینشان حضرت علی بود و گرد نوح هم به همین ترتیب. گرد ابراهیم، ساره و لوط بودند. گرد موسی هم برادرش بود و علاوه بر آن، خدا تأکید می‌کند که جدا از برادرت، بین کسانی که به هم نزدیک هستید، خانه‌های خودتان را قبله قرار دهید و در آن با هم به انسجام برسید.

پس اکسیر نقد انبیاء در حوزه‌های بدعهدی و گریز از متن و شتاب و غفلت از آموزش، یکی «آموزش بر موضع کتاب» است که [خدا] خطاب به موسی می‌گوید که الواحی که ریخته بر زمین و خرد خاکشیر شد، دوباره برگیر و به لحاظ محتوایی آن را جمع کن و پخش کن و آموزش بده. [اکسیر دوم] «عمل به امکانات» است و سوار کردن تشکیلات.

رخ به رخ با انبیاء؛

✓ اجابت

✓ امامت

رخ به رخ با انبیاء، خدا اجابت کننده‌ی انبیا و جلودار قراردهنده‌ی آن‌هاست: «اجابت و امامت».

در هشت آیه از سوره‌ی انبیاء (آیات ۸۳ تا ۹۰) این رخ‌به‌رخی دیده می‌شود. هر کسی از صاحب‌خبران اصلی هر خواسته‌ی کیفی داشته، خدا به او داده است. خدا سه تن [از انبیاء] را [در این خصوص] برجسته و کُند می‌کند؛ «ایوب»، «یونس» و «زکریا». ایوب، به شدت گرفتار بوده و بیماری ویژه‌ای داشته که او را در سه‌کنج قرار داده است. [به گونه‌ای که] خود را زیان‌دیده و مغبون حس می‌کرده و از خدا می‌خواهد که زیانش را رفع کند. یونس، پروژه ترک کرده، در سه‌کنجی قرار گرفته و در دل ماهی قرار گرفته است. با خشکی و نور، ارتباط ندارد و از خدا می‌خواهد که او را از سه‌کنج خارج کند. و زکریا که از خدا می‌خواهد او را از انفراد و تنهایی بیرون بیاورد.

زیان‌دیدگی، در سه‌کنج قرار گرفتن و ایزوله شدن، [منجر به] دعا‌های کیفی شده که از جانب ایوب و یونس و زکریا به طور مستقیم با خدا مطرح می‌شود و خدا اجابت می‌کند. خدا می‌خواهد [خطاب به ما] پیام بدهد که اگر شما هم پروژه‌ای تعریف کرده و زیان‌دیده‌اید و تَرک برداشته‌اید و در سه‌کنج رفته و تنها و ایزوله شدید، این امکان هست که همچنان که به یونس و زکریا و ایوب هم کمک ویژه رسید، به شما هم کمک ویژه برسد.

در دوران اخیر دیدیم خیلی از جوان‌ها بودند، یکی دو ماه به زندان رفتند که اگر چه به نظر طولانی می‌رسد، اما آن‌ها را آب‌بندی می‌کند و [موجب می‌شود آن‌ها] با تجربه‌هایی [مانند] تجربه‌ی بازجویی، زندگی فردی، خدای کلوزایی مجهز شوند و بیرون آیند. دوره‌ی ایزوله شدن، ترک برداشتن و انفراد، کوتاه است. هر کدام از ما در پروژه‌ای با تنگنا مواجه شویم، این شامل حال ما می‌شود.

وجه بعدی امامت است که با دوران جدید هم هم‌خوانی دارد. الان همه تصور می‌کنند که این حرکت خودش دارد پیش می‌رود و یک شبکه [خودجوشی] است. درست است که اجتماعی شده و ایده‌ها مشارکتی شده و این مثبت است، اما خدا هم چنان که روی اصل هدایت و نبوت، دست می‌گذارد، روی اصل امامت هم دست می‌گذارد. بخشی از انبیاء صاحب‌خبر اصلی، هم صاحب‌خبر بوده‌اند و هم جلودار. در لغت عرب به آنچه جلو است، «امام» می‌گویند. «عمامه» - که الان جزو البسه‌ی روحانیون است - چیزی است که در جلوی سر قرار می‌گیرد. [در واقع] عمامه نیست [و درست آن] امامه است. یا معلم عرب وقتی شاگردش را می‌خواهد پای تخته صدا کند می‌گوید: «امام السبورة»؛ یعنی جلوی تخته بیا. بنابراین، امام یعنی جلودار. خدا در دو آیه ۷۲ و ۷۳ در سوره‌ی انبیاء^۱ در مورد ابراهیم توضیح می‌دهد: «واسحاق و یعقوب را به فزونی به او [ابراهیم] هبه کردیم». «هبه» یعنی دهش توام با عشق و رضایت. خدا از سر سیری چیزی را توزیع نمی‌کند و از سر کسالت چیزی را به کسی نمی‌دهد. به‌خصوص به کسانی که با «او» رابطه‌ی کیفی برقرار کرده‌اند، از سر شوق عرضه می‌کند و هبه یعنی دهش توام با عشق. [خدا می‌گوید] «اسحاق و یعقوب را به فزونی به او هبه کردیم و همه‌شان را شایسته‌ی کار گردانیدیم و آنان - ابراهیم و اسحاق و یعقوب - را جلودار و امام قرار دادیم که به امر ما مردم را هدایت کنند و به آنان وحی کردیم که بر خیر، تمرکز ورزند». لذا این جلوداری، جلوداری صلاحیت‌دارانه است؛ نه سلطنت است و نه چیز دیگر. این صلاحیت، هم عقیدتی است و هم استراتژیک و هم تشکیلاتی. در این دوران هم یک جمع، هسته یا فردی باید سر مسئله قرار بگیرد تا این حرکت هم به عقلانیت و رهبری کیفی رهنمون شود.^۲

۱. «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ • وَجَعَلْنَا لَهُمُ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَتَّاعِبِينَ»

۲. اشاره‌ی شهید صابر به این حرکت، جنبش سبز است.

مردان تاریخ، تنها مردان درشت‌استخوان و یال‌وکوپال‌دار نیستند. کنار آن‌ها - نه ذیل آن‌ها - کسانی هم هستند که در حوزه‌ی خودشان شاید دستاوردی در حد انبیاء داشته باشند. خدا برای دیگر صاحب‌خبران یا ناجیان بیرون وحی هم یک فایل جدی باز کرده است.

دیگر صاحب «خبر»ان؛

ناجیان بیرون وحی

مبناگیران

پیشتانان

ناجیان بیرون وحی؛ در آیه‌ی ۱۱۶ سوره‌ی هود^۱، خدا به مردان صاحب‌خرد ناهی [از فساد] اشاره دارد. از پیغمبر می‌پرسد مگر بین اقوام قبلی مردی - رجل را به کار برده که هم می‌تواند مرد باشد و هم زن - انسان رشید رشدیافته‌ی صاحب‌خردی پیدا نمی‌شد که این‌ها را از انحراف از مشی هستی و از انحراف از فطرتشان نهی کند؟ در جای دیگری^۲ هم خدا به مؤمن آل‌فرعون اشاره می‌کند که خیلی مهم است. این‌طور نیست که آل‌فرعون همه یک‌دست و یکپارچه و سقوط کرده باشند. خدا این واژه را مخصوصاً می‌آورد. یعنی در آل‌فرعون هم فردی هست که حقیقت هستی را دریافته و با آن پیوند برقرار کرده است. می‌بینیم که وقتی از طرف فرعون و ملاء و مهتران بحث ترور موسی پیش می‌آید، این مؤمن آل‌فرعون است که با فرعون و پیرامونش باب گفت‌وگو را باز می‌کند و کار توضیحی می‌کند و آن‌ها را به هر علت از ترور فیزیکی و محتوایی موسی منصرف می‌کند. پس در بیرون از کادر وحی هم ناجیان وجود دارند. [حتی] در منحط‌ترین جوامع که آل‌فرعون بودند و مثل خود فرعون چشم درون بر پیام نوبستند، مومنی بوده که کار کیفی می‌کرده و راهگشا بوده است.

[به این ترتیب] دیگر صاحب‌خبران هم ناجیان بیرون وحی و مبناگیران هستند که در آیات ۱ تا ۱۰ سوره‌ی مؤمنون خدا برای آن‌ها ویژگی قائل است و آدرسشان را می‌دهد. [کسانی که] در رابطه با «او» فروتن‌اند، از لغوفاصله دارند، دهش مستمر دارند، حریم خدا را رعایت می‌کنند، هم حافظ هم امانت‌اند و هم نماز و خدا خیلی قشنگ تمام می‌کند که این‌ها وارث‌اند. زمین، محل مانور این‌هاست. یک زمانی زمین، محل شلتاق و شلتاق تخته انداختن قدرت است و

۱. «فَلَوْلَا كَلِمَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَعَثْتُمْ عَنْ الْقَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا بِهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ»

۲. آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره‌ی مومن (غافر)

خاکی هوا می‌کند که اول در چشم پیرامون می‌رود و آخر هم صددرصد در چشم خودش می‌رود؛ مفری نیست. یک سری هم هستند که وارث [زمین‌اند]؛ می‌آیند که اینجا کار کیفی کنند، آموزش بدهند، سامانی، طراحی‌ای، ایده‌ای و اثری [ایجاد کنند].
وجه بعدی پیشتازان هستند که خدا آدرس آن‌ها را در آیات ۵۷ تا ۶۱ سوره‌ی مؤمنون می‌دهد. در میان شش لوحی که دیدیم، سوره‌ی مؤمنون، سوره‌ی آدرس‌دهی خداست. آدرسی که دقیق است و انسان را با آن به سرمنزل دوست می‌برد. کتاب اول خدا، سوره‌ی مؤمنون است. پیشتازان، اهل مراعات خدا و مشفق هستند؛ هم به رشد خود و هم به رشد پیرامون فکر می‌کنند. هم «یسارعون فی الخیرات» هستند و هم «سابقون» و اهل مسابقه در خیرات^۱.
خدا با دیگر صاحب‌خبران هم رخ به رخ می‌شود. یعنی هم چنان که انبیاء را به حال خودشان واگذار نمی‌کند، این صاحب‌خبران را هم به حال خود وانمی‌گذارد. به این دلیل که این‌ها هم در حد خودشان به خدا اعلام تقاضایی کرده‌اند. خدا هم آن‌ها را ملهم کرده و وحی متناسب رسانده، اهل دهش به این‌ها بوده و [بنابراین آن‌ها را] رها نمی‌کند.

رخ به رخ با دیگر صاحب «خبر» ان؛

✓ آزمون عقیدتی

✓ موضع ضدظلم

✓ موضع ضدطغیان

کتاب برگیری

نماز برپایی

[خدا خطاب به دیگر صاحب‌خبران] تصریح می‌کند که شما هم آزمون عقیدتی دارید، هم چنان که انبیائی چون آدم، یونس، موسی و... آزمون عقیدتی داشتند. [پس] موضع ضد ظلم و ضد طغیان اتخاذ کنید. نه خودتان طغیان کنید و نه با طغیان کنار بیایید و حد خودتان را بشناسید.

۱. آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی مؤمنون: «أُولَئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهُمْ سَابِقُونَ»؛ «آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنانند که در انجام آنها سبقت می‌جویند».

وجه بعدی «کتاب برگیری» است که هم [آن را] به انبیاء توصیه می‌کند و هم به صاحبان خبری که بیرون از مدار وحی هستند؛ «كِتَابُ أَخْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فَضَّلَتْ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»^۱ این کتاب - هر کتابی - تفصیلی، فصل به فصل و روشنگر است. در آیات ۱۴۴، ۱۴۵ و ۱۷۰ سوره‌ی اعراف [به کتاب برگیری] تصریح می‌کند. در آیه‌ی ۱۴۴^۲ خطاب به موسی و قومش [می‌گوید]؛ «با موسی آن چه را به تو داده‌ام نیک بگیر و از شاگردان باش». این کتاب را به کار ببند و شکر بگذار. در آیه‌ی ۱۷۰^۳ کسانی را توصیف می‌کند که «يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ» هستند. یعنی کتاب را موضع دستگیره قرار می‌دهند، [چرا که] کتاب قابل تمسک است و از آن تجهیز و دانشی بیرون می‌آید که انسان‌های مدار تغییر را مجهز می‌کند.

در آیه‌ی ۱۴۵^۴ که از همه کامل‌تر است، [خدا] خطاب به موسی و قومش [می‌گوید]؛ «ما برای او در الواح، از هر گزاره مکتوب کردیم که پند و جان‌مایه باشد و بیان هر گزاره، فصل به فصل. ای موسی به جهد و نیرو آنچه را به تو داده‌ایم به جد بگیر و به قوم خود امر کن تا کیفی‌ترین گزاره‌ها را فراگیرند». کتاب‌گیری و برپایی نماز [دو وظیفه آنان است].

موضع نماز، رابطه‌ی فعال کیفی روزی پنج نوبت سر قرار «او» رفتن [است]. نماز که صرفاً خم‌وراست شدن نیست. [وقتی] هر زمانی و در هر جایی - حتی در آبریزگاه - که ما اراده کنیم، خدا با ما ارتباط برقرار می‌کند، آیا «او» حق ندارد [که انتظار داشته باشد] ما حداقل روزی پنج نوبت سر قرار «او» برویم؟ حال [نماز می‌تواند] هر نمازی [باشد]. یکی سجده‌ی طولانی می‌رود، یکی گاندی است و نماز خاص خودش را دارد. برای ما که می‌خواهیم پایبند این کتاب باشیم، ترکیب فرم و محتوا مهم است، اما خدا بیشتر روی محتوا که رابطه را برپا دارید، تأکید دارد.

رخ به رخ با پیام‌ناپذیران - تحول‌ناگرایان؛

✓ عقاب

✓ عقوبت

✓ قاطعیت

۱. آیه‌ی ۱ سوره‌ی هود

۲. «قَالَ يُوسَىٰ إِنِّي اضْطَيْقُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي فَخَذْنَا مِنْكَ وَالْمَنَافِعِ مِنَ الشَّكِرِينَ»

۳. «وَالَّذِينَ يَمْسُكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُطْلِقِينَ»

۴. «وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَوْحَانِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذْنَاهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكُمُ بِأَخْذِهَا بِحَسَنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ»

خدا در کنار انبیاء و صاحبان خبر کیفی بیرون از مدار وحی، با کسانی که پیام نمی‌پذیرند و تحول را بر نمی‌تابند هم [در سه وجه] عقاب، عقوبت و قاطعیت رخ به رخ می‌شود. خدا همه‌ی ویژگی‌هایی که ما می‌گوییم را دارد اما خودش به خودش، «منتقم» و «سریع الحساب» و «شدیدالعقاب» هم می‌گوید. یعنی خدا را در کلیت‌اش باید دید.

در این هفت - هشت سال با خدا تنها برخورد رمانتیک شده که خدا منشاء خیر است. بله، اصل خدا [همین] خیر و رحمت و بخشش و فرصت است. اما در جایی هم فرصت (اجل) تمام می‌شود و هر کاری که کرده‌ای، [فرصت‌ات] تمام [است]. نمی‌گوییم دو روی سکه، اما [خدا] وجوه دیگری هم دارد که از آن عقاب و عقوبت و قاطعیت برمی‌خیزد.

اگر مجموعه آیه‌ای را که بررسی کردیم را در این حوزه مورد بررسی قرار دهیم، تصریح اول آن در این است که این قوم یا هر قوم دیگری که نمی‌خواهد پیام را بپذیرد و تحول‌پذیر باشد [باید با خدا رخ‌به‌رخ شود]. فاکت آن را از قوم لوط می‌آورد که منحط‌ترین [قوم] بودند و از امکانات غریزی طبیعی [هم] صرف‌نظر کرده و به لواط [گرفتار شده] بودند. [این قوم] خطاب به لوط می‌گویند؛ «إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ»؛ [یعنی] خودت می‌دانی ما چه می‌خواهیم، پس دیگر خیلی با ما سروکله زن. آنچه را ما می‌خواهیم و اراده می‌کنیم، هم عزمش را داریم و هم دیدگاهمان است. پس دیگر نمی‌شد با آن کاری کرد. قوم روی خدايان قبلی و پدران می‌ایستند و خدا در سوره‌ی هود، علت انحطاط اقوام را توضیح می‌دهد؛ «ما به آنان ستم نکردیم - مثل قوم لوط بلکه آنان خودشان به خودشان ستم ورزیدند. پس چون فرمان پروردگارت فرارسید، معبودانی که به جای خدا می‌خواندند، هیچ به کارشان نیامد و جز به فروپاشی و هلاکتشان نیفزود».

جلوتر که بیاییم در آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی هود^۱، خدا موضع می‌گیرد. شعیب به نقل از خدا به قومش می‌گوید؛ شما منتظر عقوبت باشید، من هم منتظر عقوبتم. خدا به حضرت محمد هم می‌گوید، به اطرافیان خودت که مثل قوم لوط هستند و نمی‌خواهند تحول پیدا کنند، بگو منتظر باشید، ما هم منتظریم. این انتظار خود را در آیه‌ی کلیدی ۴۰ هود، نشان می‌دهد. قبل از [پرداختن به آن به آیه‌ی دیگری اشاره می‌کنیم که] آیه‌ی قشنگی است؛ «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»؟ «آیا صبح، نزدیک نیست؟». از این آیه همه استفاده‌ی رمانتیک می‌کنند؛ در [دوره‌ی] اصلاحات هم خواننده‌ای [ترانه‌ای را با همین مضمون] خواند. اما باید دید این آیه

۱. آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی هود.

۲. «وَأَنْتَظِرُونَ أَلَا مَنظُرُونَ»

۳. آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی هود

کجا نازل شده است؟ [خدا] خطاب به لوط می گوید؛ بار خودت را ببند و برو. این قوم، دیگر جای کار آموزشی ندارد. تو تا صبح برو، صبح نزدیک است. موعد این‌ها صبح است و ما تا صبح، تکلیف‌شان را تعیین خواهیم کرد. در آیه ۴۰ سوره ی هود خدا می گوید: «فَارَأَيْتُمُ» [یعنی] تنور جوشید و فواره زد. همه‌ی اتمام حجت‌ها شده بود، پیام‌ها آمده و استدلال و آموزش جواب نداده بود.

اگر همه‌ی این‌ها را در رخ‌برخ شدن خدا با پیام‌ناپذیران و تحول‌ناگرایان جمع کنیم، آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی انبیاء است که در فلسفه‌ی تاریخ، جای جدی‌ای دارد. یعنی خدا در جایگاه خودش اهل تصفیه است. آیه‌ای هست با این مضمون که اگر ما اقوامی را توسط اقوام دیگر به چالش وانی داشتیم و تصفیه نمی‌کردیم، این جهان را تا به حال گند، فرا گرفته بود.^۱ لذا اقوامی حق‌گرا می‌آیند که با قوم قبل از خود درگیر می‌شوند. این پالایش و تصفیه از [زمان] هابیل و قابیل ادامه داشته و بعد از این هم ادامه خواهد داشت. آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی انبیاء^۲ تصریح می‌کند: «بلکه ما حق را ظاهر می‌سازیم و بر باطل می‌افکنیم تا آن را در هم شکند و فرو ریزد و ناگاه باطل نابود شود و وای بر شما از آن چه می‌گویید».

لذا [خدا] در مواجهه با انبیاء یک رویکرد دارد و در مواجهه با صاحبان خبر بیرون از مدار انبیاء واکنشی دیگر. عاکفین را نصیحت می‌کند و خیلی با آن‌ها کاری ندارد، اما با کسانی که مهترند، سد هستند و در هستی شلتاق می‌کنند، با عقاب و عقوبت و قاطعیت برخورد می‌کند.

پیام به همگان؛

مشارکت

به «قدر» و سع

یک پیام همگانی هم دارد که در عین خلاصه بودن، خیلی عمیق است؛ به قدر و سع خودتان در این چرخه‌ی تغییر جهان مشارکت کنید. «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا أَلْوَسَهَا»^۳ پیش از این که به این آیه بپردازیم، آیه‌ای در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی ۱۰۲) است [که در آن خدا] زمانی که روایت تاریخی را مطرح می‌کند و از اکثریت حرف می‌زند به حضرت محمد می‌گوید: «وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ»؛ «در بیشتر آنان (مخاطبان انبیاء پیش از تو)، عهد

۱. «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَا كَرِهَ اللَّهُ ذُوقَ ضَلِّ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: ۲۵۱).

۲. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ»

۳. آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی مومنون

پیداری نیافتیم و اکثر آنان را نافرمان یافتیم». خدا می خواهد بگوید، می توانستند حقیقت را جدی تر درک کنند، به چرخه‌ی تغییر بپیوندند و پروژه‌های خرد و ریز خانوادگی، محلی و... را تعریف کنند، اما حال و حوصله و عزم جدی برای این کارها را نداشتند.

در آیات ۵۷ تا ۶۱، توصیف پیشتازان را کرده و در آیه ۶۱ می گوید: «أُولَئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهُمْ سَابِقُونَ» این‌ها اهل ماراتن رفتن‌اند، خسته نمی‌شوند، مسابقه‌ی سرعت در عمل خیر گذاشته‌اند. حال چه عمل فکری باشد، چه استراتژیک و چه تشکیلاتی؛ و بلافاصله بعد از آن، «وَلَا يُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» را می‌آورد. خدا بسیار بسیار عقلائی بر خورد می‌کند. این کتاب، مقابل عقل نیست و خدا [هم] مقابل علم نیست. در سال‌های اخیر، روشنفکران به شکل غیرمسئولانه و غیرپژوهشی گزاره‌هایی را [دال بر اینکه خدا مقابل عقل و قرآن مقابل علم است] پخش کردند. ما [حتی اگر] ارزشی هم برای این کتاب قائل نباشیم، می‌توانیم آن را آنالیز کرده، ببینیم عقلانیتی در آن هست یا نه؟ زمانی که خدا در آیه ۵۷ تا ۶۱، ویژگی‌های پیشتازان، تمام‌قدان و تمام‌قامتان را [برمی‌شمرد]، به بقیه می‌گوید؛ شما هم به سبب خودتان [تلاش کنید]. ما نمی‌گوییم همه موسی باشند، همه گاندی و ماندلا و چه‌گوارا باشند. وقتی [خدا] خوش‌نفسان و تمام‌قامتان را مثال می‌زند، به بقیه می‌گوید؛ شما هم در حد خودتان وسعی دارید و می‌توانید بدوید و تکاپو کنید.

چه‌گوارا آسم داشت و از بچگی چنان سرفه‌هایی می‌کرد که خانواده‌اش می‌گویند زمین را گاز می‌زد. اما [همین] کسی که آسم دارد، سی و نه سال خوش‌نفس، دوید. خیلی مهم است. با موتور و پیاده و با اسب و استر دوید و دوید و دوید تا بالاخره به ته خط خودش رسید. به آن‌جا که رسید تازه حیات جدیدی شروع شد که بعد از خودش همه فهمیدند که او کیست.

خدا برای «همه» راه می‌گشاید و [این راه‌گشایی] تنها برای پیشتازان نیست. بعد از این که پیشتازان را توضیح می‌دهد، می‌گوید که بقیه هم در سبب و اندازه‌ی خودتان [تلاش کنید]. سفره که حتماً لازم نیست از سر پل تا جوادیه انداخته شود. سفره می‌تواند در حد دستمال خودتان باشد. ظهر که خورشید که وسط می‌آید، چوپانی هست که دستمالی که خانمش برایش پیچیده، باز می‌کند که [همان سفره‌اش می‌شود] یک و جب است. می‌گفتند بعضی فوتبالیست‌ها [هستند که اگر] روی زمین، فضا و مساحتی اندازه‌ی یک دستمال گیر بیاورند، دربیل را زده‌اند. یک فوتبالیستی هم هست که می‌خواهد ۱۱۰ متر، زمین در اختیارش قرار بدهند، همه تماشاچیان هم ببینند و همه‌ی جهان هم ببینند و چهار - پنج تا شل‌ویل هم پیدا شود که او دربیل‌شان بزند! یکی می‌گوید؛ نه، یک دستمال هم پیدا کردی، سفره را پهن کن، یک سوراخ هم پیدا کردی، شوتت را بزن. یک فرصت هم پیدا کردی، در حلقه‌ی بسکت، هجوم هم بکن و همیشه به دفاع فکر نکن.

[خدا] خیلی قشنگ و بسیار عقلانی وقتی انبیاء و بعد، مؤمنان و پیشتازان را توضیح داد، برای این که بقیه‌ی ابناء بشر، خودکم بین نشوند، [تصریح می‌کند هر کس به وسع خود کوشش کند]. یکی از انتقاداتی که در بحث تاریخ می‌شد این بود که در کل بحث تاریخ فقط به سراغ استخوان‌درشت‌ها رفتیم. ما ممکن است این اشتباه را کنیم، اما خدا بعد از توضیح استخوان‌درشت‌ها به همه می‌گوید: «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» - می‌گوید شما هم به سایز و اندازه‌ی خودتان، پروژه را پیش ببرید. سپس خدا به همگان بشارت تاریخی می‌دهد:

بشارت تاریخی «او» به همگان؛

✓ وراثت

✓ رد پا

✓ فلاح

در آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی اعراف^۱ به همگان بشارت وراثت می‌دهد؛ این زمین متعلق به خداست و مالکیتش از آن اوست اما «يُورِثُهَا مَن يُشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»؛ هر انسانی که در موضع اراده و انشاء (پیشاء) قرار بگیرد، این زمین و همه‌ی امکاناتش از آن اوست برای ساخت، برای ساز و برای این که مدل کوچکی مثل ما (خدا) را اجرا کند. [بنابراین] وراثت به شما هم خواهد رسید، رد پای خود را جا بگذارید و نهایتاً رستگار شوید. خدا وجه تاریخی هم دارد. آن چه که ما از سوره‌های شش گانه و محتوای تاریخی‌شان درک می‌کنیم، این است که «او»ی تاریخی برای همه، [از] انبیاء، مبشران بیرون از کادر وحی، استخوان‌درشت‌ها، مؤمنون، پیشتازان و سفره‌کوچک‌ها و... هادی است.

مضمون آیه‌ی ۱۹۶ سوره‌ی اعراف این است که پروژه را تعریف کنید، هدایتش با من. اگر پروژه را تعریف کردید و ما هدایت نکردیم، ما مسئولیم. [خدا] سه جا در قرآن برای خودش واژه‌ی «مسئول» یعنی کسی را که مورد سؤال قرار می‌گیرد، به کار برده است. البته نه از جنس مورد سؤال قرار گرفتن ما؛ خدا در سه کج نمی‌رود و مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد، اما مورد پرسش است. اگر هر کدام از ما پروژه‌ای برای خودمان تعریف کنیم و به قاعده هم حرکت کنیم، می‌توانیم روزی از خدا پرسیم پس امکان و آورندگی تو چه شد؟ «او» هادی و رفیق است:

«او»ی تاریخی؛

هادی؛ رفیق؛ شفیق؛ میسر

۱. «قَالَ مَوْسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْعَبُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

آیه‌ای در سوره‌ی توبه^۱ در مورد چهار گروه [نبیین]، صدیقین، شهداء و صالحین است که خدا این [تعبیر] را برای آن‌ها به کار می‌برد؛ «حَسَنٌ أُولَئِكَ رَفِيقًا». آن‌ها نیکو رفیقانی بودند برای خدا. [همچنین] به ابراهیم لقب دوست را می‌دهد. خدا هم دوست جمع‌ها هست و هم دوست هسته‌هایی مثل اصحاب کهف و هم دوست ابراهیم که رابطه‌ی تنگاتنگی با او برقرار می‌کند؛ هادی، رفیق و شفیق است و خودش پیشتازی است که تمایل دارد دیگران هم رشد کنند و میسر، امکان آفرین و اهل جهاز ترتیب دادن برای انسان است.

ما و «او» در چرخه‌ی «تاریخ»؛

«او»	«ما»
پاشنده	متقاضی
«واسع»	به قدر «وسع»
لجستیک تغییر	در مدار تغییر
مؤید - مصحح	عامل
نوبت‌گردان	نوبت‌خواه

بحث را به لوح آخر می‌بریم: «ما در چرخه‌ی تاریخ». بالاخره ما «هستیم». به اعتبار خودمان و به اعتبار «او» دارای وجودیم. «او» هم هست. در چرخه‌ی تاریخ ما متقاضی هستیم و «او» پاشنده‌ی امکانات و فرصت‌ها. ما به قدر وسع می‌توانیم عمل کنیم و «او» آن قدر واسع است که همه را به قدر وسع - از کسانی که پارچه، دستمال و سفره [می‌آورند تا] ابراهیم که سفره‌ی او دورانی است و همه را سر سفره دعوت می‌کند - توسعه دهد. خودش توسعه‌یافته‌ی مطلق است. ما هم اگر پروژه تعریف کنیم، می‌توانیم روی پروژه‌ی خودمان توسعه پیدا کنیم. انسان‌هایی را دیدیم که پیرامون خودمان بودند و در پروژه‌ی خودشان، هم خودشان توسعه پیدا می‌کنند، جدی‌تر و عمیق‌تر می‌شوند و هم پیرامون‌شان را توسعه می‌دهند.

اگر در مدار تغییر قرار داشته باشیم، خدا هم لجستیک و پشتیبان تغییر است و ما هم عامل تغییر. «او» مؤید و مصحح است. از انبیاء و پیشتازان تا کوچک‌سفره‌ها را هم تأیید و هم تصحیح می‌کند و آخر سر هم آیه‌ای در یکی دیگر از سوره‌های غیرتاریخی دارد که ما این چرخه را نوبت به نوبت بین همه می‌گردانیم.^۲

۱. آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی توبه: «وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»

۲. «تِلْكَ الْأَيَاتُ لِقَاءِ رِجَالِكُمُ الَّذِينَ آمَنُوا وَخِذْنَا مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» (آل عمران: ۱۴۰).

[اکنون] نوبت به ما رسیده است. حق داریم که نوبت خواه باشیم و «او» هم نوبت گردان است. ما از حقوق خودمان صرف نظر کردیم که این اتفاق‌ها رخ داده است. اگر جامعه‌ی ایران در سرفصل انقلاب روی حقوق خودش می ماند و گروه‌ها و افراد، پروژه‌هایشان را تعریف می کردند و از آن‌ها کوتاه نمی آمدند و از تنگنا هراس نمی کردند، این اتفاق‌ها نمی افتاد که فرد این چنینی ریاست جمهوری را به عهده بگیرد که اصلاً حرف می زند، بحران ایجاد می شود؛ راه که می رود، آتش می بارد! مشکل این است که افرادی که ما را هم شامل می شود، از نوبت دوران صرف نظر کردیم.

حال در این حرکت، نسل شما هم آمد و گفت که ما هم صاحب نوبت هستیم. اگر به قاعده‌ی هر نسلی که آمده به نوبت خود عمل کند، «او» هم نوبت گردان است و وضعیت به این گونه نخواهد ماند.

[هنگامی که] این شش - هفت سوره، به ویژه طه را می بینیم، همه ترجمانی از توصیه‌های خدا به این دوران است. همه‌ی آن [پیام‌ها] خطاب به محمد و موسی و... نیست. موسی شتابی داشت. خدا می خواهد در سوره‌ی طه بگوید سه عنصر وجود دارد که اگر آن را به کار ببندی می توانی پروژه‌ی خود را به فرجام برسانی؛ «زمان»، «قوم» و «امتزاج زمان و قوم». کل سوره‌ی طه می خواهد این را بگوید.

ان شاء الله در این دوره، نسل شما بتواند به متنی برسد که می تواند ترجمان امروزی طه باشد. شاید کسی تحت تاثیر این سی سال یا تهاجمی که اعراب به ما کردند، از زبان عربی یا حتی قرآن خوشش نیاید؛ حق هم دارد. اما بالاخره می تواند از این متن استفاده‌ی آموزشی کند. استفاده‌ی آموزشی طه می تواند به دوران جدید سرریز شود. زیاد صحبت کردم، عذر می خواهم.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

هدی صابر: دو هفته پیش توسط دوستان یک بحث انتقادی مطرح شد، صحبت بر سر این شد که بالاخره انتقاد هم برای پس انداز کردن که نیست و برای ارائه است. منتها بچه‌ها ترجیحاً ضمن بحث انتقادی که می‌آورند، دیدگاه خودشان را هم همین جا پشت همین تریبون بیاورند. بعد قرار شد که در این فاصله دوست مثل کاری که روی طه کردند، کار کنند و عرضه کنند. قبل از اینکه این بحث دوستان شروع شود، از هفته‌ی دیگر بحث «خدای ایده‌پرداز» است که به نظر من بحث راهگشایی است. اگر درک کنیم که خدا هم خودش ایده دارد و هم به کسانی که صاحب ایده‌ی اولیه هستند، برای پخته‌تر شدن و قوام آن ایده کمک می‌کند، در این دوران که خیلی ایده‌ای نمی‌جوشد، خیلی کمک‌کار ما می‌تواند باشد.

اگر از هفته‌ی دیگر بحث‌ها هم‌زمان شود، خیلی بهتر است؛ یعنی افراد ایده‌هاشان را روی بحث بگویند. ان‌شاءالله دفعه‌ی بعد تا دو-سه جلسه به خدای ایده‌پرداز بپردازیم؛ بعد می‌رویم سراغ بحث خدای منشاء الهام، یا بعداً، خدای منشاء عشق یا خدای موظف، خدای مسئول؛ همین چیزهایی که با دوره‌ی ما و با ادبیات امروز هم خیلی همخوانی دارد. اگر افراد ان‌شاءالله دفعه‌ی بعد بحث بیاورند - چه جمعی و اگر جمعی نبود، ایده - ان‌شاءالله نصف جلسه هم‌زمان همین بحث باشد و نصف آن هم بحث متوسط ما خدمتتان ارائه می‌شود.

مشارکت‌کننده‌ی اول: طه تجربه اجتماعی برای پیامبر اسلام^۱

دو هفته پیش بحثی انتقادی به سوره‌ی طه و سطح و تیتربندی‌ای که شده بود، طرح کردم. این بحث من هم در واقع، به آن صورت برداشت نیست. یک موقع یکی برداشتی می‌کند هم صلاحیتش را دارد و هم برجستگی‌های متعدد دارد و هم هوش دارد و هم تجربه اجتماعی دارد هم غیره؛ که به نظر من اگر همه‌ی آدم‌ها سراغ قرآن بروند، از این نظر تفسیرهای بسیار ارزنده‌ای هم هست. پس این یک برداشت نیست یک تلقی است. یک نگاه است به درون سوره‌ی طه است.

به نظرم رسید اسم این بحث را «طه تجربه اجتماعی برای پیامبر اسلام» بگذارم. یادم است در دوران بچگی اولین باری که سوره‌ی طه برای ما خوانده شد، قصص انبیاء بود. البته در کتاب «درس‌هایی از قرآن» کلاس سوم دبیرستان، طه را جزء دروس بود. منتها قبل آن، من روایت طه را در قصص انبیاء شنیده بودم. آن موقع روایت فریدون و ضحاک هم تقریباً همین داستان

۱. این مشارکت‌کننده در نشست سی‌وششم بحثی با عنوان «نقد نگاه عملیاتی به تحولات اجتماعی و عواقب ساختار دادن به اصول خلقت» به عنوان مشارکت‌کننده‌ی دوم ارائه کرده است.

را دارد؛ آن هم خوانده شده بود، ولی هم من و هم برادرم احساسمان این بود که موسی همه کارهایش به کمک خدا انجام می‌شده و مگر می‌شود انسان چنین کارهایی انجام دهد؟ چون فریدون را در همین راستا باهم خوانده بودیم، احساسم این بود که فریدون بهتر و خودکفتر و قابل دسترسی‌تر است.

داستان طه در این کلاس خوانده شد؛ حدود صد و سی و چند آیه دارد. بخش زیادی از آن درباره‌ی داستان موسی است. به نظرم رسید که این طوری نگاه نکنیم. اگر ده بار هم سراغ سوره‌ی طه بروم، باز هم نمی‌توانم خیلی ریز مسائل را بررسی کنم [مانند آنچه در جلسه ارائه شد]. به همین خاطر است که می‌گویم بحثم، «برداشت» نیست، [یک «تلقی» است].

به نظرم من طه مثل یک فیلم است. نگاه می‌کنم می‌بینم خداوند در سوره‌ی طه موسی را مثل پیامبر نقل کرده است؛ یعنی طه یک کادری درون کادری است؛ یعنی یک کادر داستانی برای پیغمبر اسلام است، و ما هم خواننده‌ی این داستان هستیم. از این منظر، پیام این سوره برای غیر از محمد - ما و پیروان اسلام در قرون بعد - چه می‌تواند باشد؟ من فکر می‌کنم طه چیزی نمی‌تواند باشد حداقل جز یک تجربه‌ی اجتماعی برای پیامبر. از این نظر یک داستان است و خوبی داستان و رمان همین است. من خودم خیلی رمان نمی‌خوانم، افرادی که رمان می‌خوانند معتقدند که رمان در تصمیم‌گیری برای آینده به آن‌ها دید می‌دهد و در مواجهه با مسائل متعدد تجربه‌ی دو سه زندگی را داشته‌اند - هم تجربه‌ی پدرشان و هم تجربه‌ی آقای ایکس در فلان داستان را دارند و ... از این نظر، طه یک تجربه اجتماعی بوده که برای پیامبر گفته می‌شود.

دو هفته پیش بر روش تأکید شد، من هم دغدغه اصلی‌ام [روش] است. این جا اظهار شده کتاب [قرآن] موضع دارد و همه‌ی ما دوست داریم بفهمیم که چه می‌گوید؟ کسی در واقع بهترین کار را انجام می‌دهد که کتاب قرآن را به‌روز کند. از این نظر، من حرفی برای گفتن ندارم.

اما به نظر من تجربه‌ی اجتماعی که در سوره طه برای پیامبر گفته شده، برای برون رفتن پیامبر از بحران کمک‌کننده بوده است و مقدم بر روش‌های تحقق و تحولات، همین تجربه‌هاست. یعنی خدا می‌توانست برای پیامبر فرمی بچیند که ریز ریز شهرها [را تسخیر کند]؛ از مدینه برود و مکه را فتح کند و به بغداد و یمن و همه‌ی شهرها برود! ولی تجربه‌ی یک داستان را بر عهده‌ی پیامبر می‌گذارد. از این نظر، رسالت پیامبر به بیرون معطوف می‌شود.

در طه دو کلید - اگر از این واژه استفاده کنیم - خطاب به پیامبر است. یکی اول داستان طه در مورد موسی است که برای پیامبر خوانده می‌شود؛ دیگری هم انتهای داستان. اول آن می‌گوید: «أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (طه: ۲۴) که مسئولیت را برای پدیده‌ی بیرونی [فرعون] به عهده‌ی [موسی] می‌گذارد. اواخر داستان موسی هم که موسی به سمت خدا شتابان می‌آید و از قوم فاصله می‌گیرد، خدا به او می‌گوید: «وَمَا أَجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى» (طه: ۸۳).

پس به نظر من روش تحقق خدا، نسبت نزدیکی با تحولات بیرونی و تجربه‌های اجتماعی دارد. چند جلسه قبل درباره‌ی خدای طراح - مهندس بحث شد؛^۱ یک تصحیح هم جناب آقای صابر هفته‌ی گذشته داشتند که منظور از مهندسی، ستون و دوزنقه و این قدر شکلی و ظاهری نیست؛ منظور از مهندسی هندسه داشتن و مرور و این موارد است.^۲ این که خدا به موسی محول می‌کند که به دنبال تحولات بیرونی برود، به نظر من، [معنایش این نیست که] موسی مسئله اصلی بوده باشد. حتی برای یک کشاورز که بذری را می‌کارد یا کفاشی که کفشی درست می‌کند، وقتی به یک تحول دست می‌زند، آن هم یک پدیده‌ی بیرونی است و از این نظر، او هم فرقی با نبوت ندارد. از این نظر، مهندسی هم به همین اعتبار، تفکیک پروژه‌ی کل اجتماع به ریزترین جزئیات و تحلیل و مدل‌سازی با استفاده از نتایج برای کلی‌ترین سطح، از کل به جزء و از جزء به کل است. یک طراح سیستم کل شهری هم برای توزیع بهداشتی و لوله‌های شهری و آب شرب شهری، در اولین مرحله لیست انشعابات شهری را بررسی می‌کند؛ یعنی جزئی‌ترین و ریزترین مسائل را بررسی می‌کند و بعد آن‌ها را از کل به جزء و از جزء به کل مدل‌سازی می‌کند.

این رسالت که روی مسائل موردی و کوچک دست گذاشتند که گفته شد که نباید پنداشت که مسائل ریز بی‌مورد هستند، خیلی هم مهم است؛ این جا تمام بحث‌هایی که می‌شود عمدتاً بر این است که پروژه تعریف کن، خدا با تو می‌آید؛ عصاره‌ی بحث‌ها و تأکید این است که [خدا می‌خواهد بگوید] شما استارت را بزنید من تا آخر با شما هستم.

با این نگاه، در طه که داستان موسی برای محمد گفته می‌شود، اهمیت برون‌نگری - به قول آقای مهندس میثمی هستی محوری - را [می‌خواهد بیان کند] که در تحولات اجتماعی، تمام درنگ‌ها به بیرون باید باشد. به نظرم می‌رسد عقلانیتی که در قرآن گفته می‌شود یا صحبت آن را می‌کنیم، ناخودآگاه دایره‌مان با یک نگاه خاص بسته می‌شود. اما وقتی با همین نگاه بحث می‌شود مثال‌ها از گاندی است یا چه‌گوارا یا ماندلا و غیره.

به همین منظور این تجربه‌ها برای پیامبر خیلی هم مهم است. دقیقاً همه‌شان در کادر همین وحی قرار می‌گیرند. طه در پایان روایت موسی برای حضرت محمد آیه ۹۹ می‌گوید: «كَذَّالِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا». این گونه از اخبار مهم گذشته برای تو حکایت می‌کنیم و همانا از طرف خود به تو ذکری داریم.

۱. اشاره به آورده‌ی یکی از مشارکت‌کنندگان در بخش دوم نشست سی و دوم است.

۲. تصریح شهید صابر در مورد این بحث در نشست سی و هفتم و ذیل عنوان «چینش مهندسانه‌ی او» مطرح شده است.

خدا تأکید دارد این ذکر خیلی مهم است؛ این حکایتی که برای محمد می‌کند، مهم و اساسی است. آنچه خواندم ترجمه‌ی آقای بهرام‌پور بود؛ اما در ترجمه‌ی الهی قمشه‌ای روی ذکر خیلی تأکید می‌کند و می‌گوید ذکر ممیزه‌ی تو با بقیه است. من احساس می‌کنم اگر هم در طه وارد این فضا [داستان موسی و فرعون] می‌شویم، سریع از آن [روایت موسی و فرعون] بیرون می‌آیم؛ کما اینکه برای حضرت محمد همین داستان و روایت مشخص شد.

مسئله‌ی دیگر، روش است که تأکید زیادی بر آن می‌شود. به نظر من کسی نمی‌تواند ادعا کند که یک روش خاصی را از قرآن استخراج می‌کنیم. انسان‌هایی که روش‌مند بودند این‌طور نبودند. می‌شود انسان وارد قرآن شود و ساعت‌ها در روز با آن مشغول باشد [و روشی هم بیرون بیاورد]. علمای ما تقریباً همین تپه هستند و دروس سطح و خارج با هم دارند، ولی در اجتماع که می‌رسند، حرفی برای گفتن ندارند. به نظر من می‌شود انسان‌ها با هر فرم و هر بینشی، ساعت‌ها بحث کنند و ایده بگیرند و آیات را بهتر در مورد موسی و در مورد همه‌ی آیات صحبت کرد. ولی افراد روشمند، این‌گونه نبودند؛ یعنی در جزئی‌ترین نکته‌ها و در آن لحظه‌ها خیلی دقیق بودند. کتابی به نام «راز مانا» منتشر شده که خاطرات محمدرضا شجریان است که گفته من اصلاً فکر نمی‌کردم خواننده بشوم، فقط دوست داشتم آواز بخوانم. همه‌ی خوانندگان موسیقی سنتی ایران [ردیف را در موسیقی مدیون مرحوم قوامی هستند. قوامی حساسیت داشته که کسی چیزی از او یاد بگیرد. شجریان ضبط را به ماشین خود (پژو ۵۰۴) بدون اینکه دیگر سرنشینان بدانند، وصل کرده و [آواز قوامی را هنگامی که در ماشین وی بوده ضبط کرده و] از ریزترین چیزهایی که کسی احساس نمی‌کرده، آواز یاد گرفته است.

هدی صابر: فاخته‌ای هم یک متن آموزشی بوده برای شجریان بوده است؛ از تکنیک‌های فاخته‌ای روش می‌گرفته است. روش را که انسان فقط خودش خلق نمی‌کند. این متن [قرآن] هم کنار متن‌های دیگر؛ روش که الزاماً از درون قرآن استخراج نمی‌شود؛ هر فرد و آموزشی هم می‌تواند متن تلقی بشود، روی این هم فکر کن.

مشارکت‌کننده: بسیار خوب. من احساس می‌کنم که همه‌ی انسان‌ها حتی به حد افراط دوست داشتند خودشان را به بیرون وصل کنند و با طبیعت پیوند برقرار کنند. من دو-سه مثال به نظرم می‌رسد. ما با شما کلاس تاریخ داشتیم، آنجا از مشروطه صحبت شد؛ ولی هیچ وقت حرفی از عارف قزوینی نشد. عارف خیلی آدم مبارز و آزادی‌خواهی بوده است؛ هم ساز می‌زده، هم آواز می‌خوانده و هم جزء مبارزان مشروطه بود. شفיעی کدکنی شعری دارد با عنوان «به یاد عارف»؛ در آغازش می‌گوید:

هنر ساز و سر آواز سرودی دگری

آفرین بر تو که مجموعه چندین هنری

آخرش می گوید این قدر عارف نسبت به تحولات بیرونی جوشش داشته که:

زین صراحت که تو داری بره کینه و مهر

عجبی نیست پس از مرگ هم ار دره دری

من احساس می کنم همه مثال هایی که [در قرآن] گفته می شود، نگاه آن ها در نهایت به تحولات بیرونی انعکاس پیدا می کند. مهندس میثمی یک لفظ خوبی دارند: «هستی محوری». با این مفهوم، هم به لحاظ فلسفی خدا را خیلی خوب طرح می کنند و هم سیر فلسفه را خیلی جالب تبیین کرده اند که جهت گیری فلسفه هم به سمت پذیرش هستی محوری است.

مثال هایی که گفته می شود همه افراد این تپیی هستند؛ مثلاً گاندی، ماندلا. وصیت نامه ی رهبر فقید انقلاب را با وصیت نامه ی جواهر لعل نهرو مقایسه کنید. من هر دو را ورق زده ام. وصیت نامه ی جواهر لعل نهرو یک صفحه است؛ چیز زیادی هم نیست. ما در اسلام داریم جسد باید جذب خاک شود، هندوها معتقد به سوزاندن جسد و نگاه داشتن خاکستر آن هستند. نهرو می گوید بخشی از جسد من را در رودخانه ی گنگ (رودخانه ای که در زادگاهش بوده) بریزید؛ بقیه را هم با هواپیما در دشت های الله آباد (مزارش) بپاشید که جذب گیاه و توسعه ی کشاورزی کل هند شود، این قدر آدم احساس می کند که نهرو با بیرون است. ولی ما وقتی تاریخ را نگاه می کنیم، تمام انسان ها خودشان هویت پیدا می کنند [و ارتباطشان را با هستی و بیرون می گسلند].

قسمت قبلی کلاس هم در مورد سال ۵۷ به درستی اشاره شد که تا قبل از این اتفاقات خوب بود؛ اما همان نقطه ی اولی که رهبر یا پیشوا به این علاقه پیدا می کند که هویتش با هویت مردم یکی بشود - یعنی دیگر رهبر مساوی ملت بشود و ملت مساوی رهبر شود - سرفصل سقوط همه ی جنبش هاست و ان شاء الله در جنبشی که الان شکل گرفته این طور نشود و تکرر حفظ شود. کشورهایی مثل هند که کامیاب شدند، این گونه بودند.

آخرین جمله ام را در مورد «خدا در اجتماع» بگویم. دغدغه ی همه ما است که ما با قرآن انس پیدا کنیم، حشرونشر داشته باشیم؛ ما نسبت به کسانی که قرآن را به روز کردند، تعلق خاطر شدید داریم - از مرحوم بازرگان، حنیف نژاد، مرحوم طالقانی.

داستانی است بین معلم و شاگردانش. معلم به بچه‌ها که همه کوچک بودند، می‌گوید می‌دانید لیوان آب چه رنگی هستند؟ بچه‌ها می‌گویند بی‌رنگ. معلم می‌گوید وقتی کنار هم قرار می‌گیرند چه رنگی می‌شوند؟ بچه‌ها می‌گویند مثل دریا آبی می‌شوند. معلم می‌گوید چرا؟ بچه‌ها می‌گویند چون آسمان این رنگی است. معلم می‌گوید انسان‌ها تک‌تک رنگ ندارند، وقتی با هم جمع می‌شوند چه رنگی دارند؟ بچه‌ها می‌گویند رنگ همدیگر را می‌گیرند؟ معلم می‌گوید نه، رنگ خدا را می‌گیرند. یعنی اینکه هر جا که جمع باشد، خدا هم آنجاست. تا قبل از این اتفاقات شخصا چنین بینشی نداشتم. ولی وقتی جمعی دیدیم با عظمت میلیون که همه‌ی اصول انسانی را رعایت می‌کنند، [بینش عوض شد]. به قول بزرگی، ملت ایران که تمرین دموکراسی نکرده بود، به جهان درس دموکراسی داد.

نمایه ها

فہرست اشخاص

- ابن عربی (محلّی الدین)، ۲۷، ۴۲
 ابوطالب مکی، ۴۲
 ابی لہب، ۶۸
 احمدزادہ (سید کمال)، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۸
 احمدزادہ (خانم)، ۱۲۶
 ادیسون، ۳۱۷
 ارسطو، ۳۶
 اقبال (علامہ محمد)، ۲۷، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۲۹۰، ۳۱۸
 الہی قمشہای (مہدی)، ۳۹۲
 امام حسن، ۱۵۵، ۲۰۲
 امام حسین، ۳۲۶
 امام علی، ۶۱، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۲، ۲۰۲، ۲۶۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷
 ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۷۸
 اوریا، ۳۷۶
 اوشو، ۴۶
 ای۔ اچ۔ کار، ۲۰۳
 ایان باربور، ۳۶
 ایزوتسو (توشیہیکو)، ۳۱
 ایناتسیو سیلونہ، ۳۳۰، ۳۳۲
 آدم اسمیت، ۳۴۶
 آزر، ۶۱، ۹۲، ۲۹۰
 بازرگان (مہدی)، ۷۱، ۷۲، ۱۴۴، ۲۹۱، ۳۳۱، ۳۴۸، ۳۹۳
 برگسون، ۴۰
 بہرام پور (ابوالفضل)، ۳۹۲
 پدیدار (مہندس)، ۱۱۶
 پورجواہریان، ۱۱۳
 پیمان (حبیب اللہ)، ۲۳۵
 جدعون، ۳۲۹
 جعفری (محمد تقی)، ۴۴، ۴۵
 جوادی آملی (عبداللہ)، ۱۴۴
- جواہر لعل نہرو، ۳۲۹، ۳۹۳
 جومونگ، ۳۲۶
 چہ گوارا، ۳۸۵، ۳۹۱
 حافظ (شمس الدین محمد)، ۱۰، ۲۴، ۴۷، ۶۳، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۲، ۳۶۳
 ۳۶۴، ۳۷۲
 حجاریان (سعید)، ۱۹۰
 حاجتی کرمانی (محمد جواد)، ۳۱۶
 حضرت ابراہیم، ۳، ۴، ۵، ۲۱، ۲۲، ۴۵، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۷۷، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۷
 حضرت اسحاق، ۵، ۳۱۰، ۳۷۹
 حضرت ایوب، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۷۸
 حضرت آدم، ۱۴۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۵۸، ۳۷۵
 حضرت خدیجہ، ۶۷
 حضرت خضر، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۸
 حضرت داود، ۳۷۵
 حضرت زکریا، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۷۸
 حضرت شعیب، ۵۶، ۵۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۵۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۸۳
 حضرت صالح، ۱۶، ۳۳، ۳۴، ۵۶، ۵۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۱۸، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵
 حضرت عیسیٰ، ۴، ۲۶، ۳۴
 حضرت لوط، ۵۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۶۹، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴

نمایه‌ها ۳۹۷

حضرت هارون، ۶۱، ۹۳، ۱۷۲، ۲۴۵، ۲۵۹،
 ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۴۱،
 ۳۴۴، ۳۷۶
 حضرت هود، ۵۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶،
 ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۱۴، ۳۵۳،
 ۳۵۴
 حضرت یحیی، ۱۸۸
 حضرت یعقوب، ۵، ۳۱۰، ۳۷۹
 حضرت یونس، ۲۸۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۷۴، ۳۷۵،
 ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱
 حکیم‌زاده (محمدرضا)، ۱۰۹
 حنیف‌نژاد (محمد)، ۶۴، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰،
 ۲۰۴، ۳۱۱، ۳۴۸، ۳۷۳، ۳۹۳
 دهخدا، ۳۵
 رزاز (پهلوان حاج سید حسن)، ۲۰۹
 رضایی (امیر)، ۳۸، ۴۰
 زیدین مالک، ۳۸
 ژان ژاک روسو، ۳۳۱
 ساره، ۳۷۸
 سامری، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹،
 ۳۰۲، ۳۶۹، ۳۷۶
 سحابی (عزت‌الله)، ۱۹۰، ۲۳۵
 سرهنگ زاده (کوروس)، ۳۷۲
 شاملو (احمد)، ۱۷۴، ۳۲۲
 شبستری (شیخ محمود)، ۴۲
 شجریان (محمدرضا)، ۳۹۲
 شریعتی (علی)، ۳۶، ۴۰، ۱۸۳، ۲۸۵، ۳۱۸
 شفیع کدکنی (محمدرضا)، ۳۹۲
 شهرام (تقی)، ۳۳۲
 شیطان، ۹۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۵۵، ۲۵۸، ۳۵۸
 شینا ماکینو، ۳۱
 صمدیه (مرتضی لیباف)، ۳۱۰، ۳۳۲
 صوفی‌نژاد، ۹۹، ۱۰۰
 طالقانی (سید محمود)، ۲۲، ۱۹۳، ۲۶۳، ۳۳۲،
 ۳۳۳، ۳۹۳
 طباطبایی (محمدحسین)، ۶۹، ۱۴۴
 عارف قزوینی، ۳۹۲

حضرت محمد، ۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۵۹،
 ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹،
 ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۲،
 ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶،
 ۲۲۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳،
 ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۵،
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶،
 ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۷۴،
 ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۸۴،
 ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱
 حضرت موسی، ۴، ۲۲، ۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴،
 ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۹۳، ۹۷، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳،
 ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳،
 ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶،
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰،
 ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶،
 ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹،
 ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵،
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۱، ۳۴۳،
 ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴،
 ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶،
 ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵،
 ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲
 حضرت نوح، ۵۶، ۵۷، ۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۶۹، ۲۸۱، ۳۰۷،
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۴۳،
 ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۷،
 ۳۷۸

لاهیجی (عارف)، ۴۴	عثمان طه، ۶۷
لقمان، ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۵۸	عرفات (یاسر)، ۳۱۸
مارکس (کارل)، ۱۴۸، ۳۵	فتوت (احمد)، ۱۱۹
ماکسیم گورکی، ۳۳۵	فرعون، ۵۲، ۶۳، ۹۷، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۴، ۱۷۵
ماندلا (نلسون)، ۱۵۰، ۱۸۶، ۳۲۴، ۳۲۶	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵
۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۵، ۳۶۶، ۳۲۳، ۳۲۷	۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲
محمد حنیفه، ۳۲۴	۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰
محمدرضا شاه، ۳۳۱	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۱۹
محمدی گرگانی (محمد)، آ، ۹۸، ۱۶۴	۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲
مصدق (محمد)، ۶۵، ۱۵۰، ۲۶۳	۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷
مصطفی کمال آتاتورک، ۳۳۱	۳۷۰، ۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۲
ملاصدرا، ۳۵، ۴۱	فواد عبدالباقی، ۹
موسولینی، ۳۳۰، ۳۳۱	فیض الاسلام، ۳۵۵
موسوی (میرحسین)، ۳۷۷	قدس (سعیده)، ۹۸، ۱۳۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰
مولوی، ۲۷، ۳۸، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۸۹، ۹۵	۱۶۱، ۱۸۷
۲۸۴، ۳۳۳، ۳۵۶	قنبری (نرگس)، ۳۶، ۴۲
مؤمن آل فرعون، ۲۵۹، ۳۸۰	قندهاری (اشرف)، ب، ۷۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۷
میثمی (لطف‌الله)، ۱۹۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۵۶	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵
۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۰، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۹۱	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵
۳۹۳	۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۷، ۱۵۹
نایپتون، ۳۳۰، ۳۳۱	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۷
نمرود، ۹۲، ۲۵۸	قوامی (حسین)، ۳۹۲
نیچه، ۳۳۰	قونوی (صدرالدین)، ۴۲
نیوتن، ۲۹۱	کدیور (محسن)، ۱۹۳
وایتهد، ۳۵، ۳۶، ۳۷	کلود برنارد، ۷۹
هایدگر، ۳۹	کهنمویی (سید حسن)، ۳۴۸
هراکلیتوس، ۳۵	گالیله، ۲۹۱
هوشی مین، ۱۴۹	گاندی (مهاتما)، ۶۴، ۱۸۶، ۲۶۲، ۳۲۹، ۳۳۳
هیتلر، ۳۳۰، ۳۳۱	۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۸۲، ۳۸۵
یوسف شعار، ۱۴۴، ۳۴۸	۳۹۱، ۳۹۳
	گوته، ۴۱

فهرست سوره‌ها

رعد، ۲۸، ۳۳، ۲۸۵، ۲۸۸
 روم، ۲۰، ۳۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۷۰
 زمر، ۳۴، ۲۵۸، ۲۸۵، ۳۷۷
 سبأ، ۲۸۸
 سبأ، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۷۰
 سجده، ۱۹، ۲۷۳، ۲۷۴، ۳۳۹
 شعراء، ۵۲، ۵۶، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۷،
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۶،
 ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۷،
 ۲۶۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳،
 ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۳،
 ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵
 شمس، ۳۷، ۲۸۲
 ص، ۲۸۵، ۳۷۶
 صاد، ۲۸
 صافات، ۳۴، ۲۷۳، ۲۷۴
 ضحی، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰
 طلاق، ۲۸
 طه، ۲۰، ۵۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۷، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹،
 ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۳،
 ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۹،
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵،
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱،
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱،
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۲،
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲،
 ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۶،
 ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۸،
 ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱،
 ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۵۷،
 ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۵،
 ۳۷۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲
 عصر، ۱۵۲، ۱۶۹

ابراهيم، ۲۹، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۹۱، ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۷۰،
 اعراف، ۱۴، ۱۶، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۵، ۶۶،
 ۶۷، ۷۰، ۷۷، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴،
 ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰،
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰،
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،
 ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱،
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۶۷،
 ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۹،
 ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۳۷،
 ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۵،
 ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶
 اعلی، ۲۱، ۳۱، ۵۵، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۳۶۹
 الرحمن، ۲۷، ۲۸، ۲۷۳
 انبياء، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۳۰، ۵۵، ۵۶، ۶۵، ۶۶، ۶۷،
 ۷۰، ۷۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۶،
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۳۹، ۲۴۵،
 ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲،
 ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵،
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۷،
 ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵،
 ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴
 انعام، ۲۸۵
 انفال، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۷۷
 آل عمران، ۵۰، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۹،
 ۲۳۶، ۳۴۰، ۳۸۷
 بقره، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۹۲،
 ۱۹۳، ۲۴۷، ۲۵۴، ۳۸۴
 تغابن، ۱۶، ۳۲
 تکویر، ۶۵، ۶۶، ۶۹
 جائیه، ۲۷۴
 حج، ۱۶، ۱۷، ۷۱، ۲۸۵
 حجر، ۲۸۵، ۲۸۹
 رحمان، ۳۶

مؤمنون، ١٨، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٢، ٣٣، ٥٦، ٦٥،	علق، ٦٧، ٦٥
١٧٣، ١٧٠، ١٥٤، ١٥٣، ٧٧، ٧٠، ٦٧، ٦٦	عنكبوت، ٣٤، ٢٥٨، ٣٢٠
١٩٠، ٢٠١، ٢٠٦، ٢٣٢، ٢٤٥، ٢٥٣	غافر، ٢٧، ٢٥٩، ٢٨٥، ٣١٩، ٣٨٠
٢٦٧، ٢٦٨، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٨٤، ٢٩٩	فاطر، ٢٨، ٣٠، ٣١، ١٥٥، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٨
٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣	فتح، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩
٣١٥، ٣١٦، ٣٣٧، ٣٥٣، ٣٥٧، ٣٦٤	فجر، ٢٨٥
٣٦٥، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٤	فرقان، ٢٨، ٢٧٣، ٢٧٤، ٣٠٤، ٣٠٥
نحل، ٢٧، ٣٤	فصلت، ٨، ٩، ١٠، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٨، ١٥٤، ٣٥٠
نساء، ٣٤، ٦٥، ٦٧، ١٩٣	فلق، ٢٨٥
نصر، ٣٤	ق، ٢٨٧
نمل، ٨، ٩، ١٢، ١٥٣، ٣١٩، ٣٢٠	قریش، ١٥٢، ١٦٩، ١٧٠
نوح، ١٤، ١٦، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩، ١٧٠	قصص، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩، ٢٧٣، ٢٧٤، ٣١٩
نور، ٣٠، ٢٥٨	٣٢١، ٣٢٥
هود، ٣٣، ٥٦، ٥٧، ٥٩، ٦٠، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٧٠	قلم، ٦٨، ٦٥
١٤٤، ١٤٥، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٦٩	قمر، ٦٥، ٦٦، ٦٩
١٧٠، ١٧٣، ١٧٨، ١٨٦، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٦	کهف، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩، ١٧٠، ١٩٢، ٢٥٧
٢٠٧، ٢٠٨، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢١	٣١٩، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٨، ٣٦٦
٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٥، ٢٥٣	لقمان، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩، ١٧٠
٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٨٤، ٢٩٩	لیل، ٣٠، ٣١، ٤٦، ٦٥، ٦٦، ٦٩، ٧٠
٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣١٢، ٣١٦	مائده، ٣٤، ٧٤، ٧٧، ١٩٣، ٢٣١، ٣٧٣
٣٣٧، ٣٤٠، ٣٤٣، ٣٥٣، ٣٥٧، ٣٥٨	محمد، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩، ١٧٠
٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٨، ٣٧٠، ٣٧٦	مدثر، ٦٥، ٦٨، ٣٧١
٣٨٠، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤	مریم، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩، ١٧٠
یاسین، ١٥٢، ١٦٩، ١٧٠	مزمّل، ٦٨، ٦٥
یوسف، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩، ١٧٠	مسد، ٦٥، ٦٨
یونس، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٩، ١٧٠	

فهرست کتاب‌ها

- احیای فکری دینی در اسلام، ۳۸
 از تاریخ پیاموزیم، ۲۰۳
 اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۶۹
 اظهار در خلق مدام، ۳۶، ۴۲
 المعجم، ۹
 آفرینش و رستاخیز، ۳۱
 تاریخ بیهقی، ۲۸۵
 تحریر الوسیله، ۳۵۴
 تورات، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۲۰، ۳۲۹
 جامع المقدمات، ۳۵۴
 چگونه خدا را بشناسیم، ۸۱
- چنین گفته زرتشت، ۳۳۰
 حلیة المتقین، ۳۲۲
 درآمدی بر تاریخ علوم قرآن، ۳۱۶
 درس‌هایی از قرآن، ۳۸۹
 راز مانا، ۳۹۲
 علم و دین، ۳۶
 کشف اصطلاحات فنون، ۳۵
 مفتاح الغیب، ۴۲
 مکاسب، ۳۵۴
 نهج البلاغه، ۱۵۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۵

فهرست نهادها

- اداره‌ی ارشاد بم، ۱۲۷
 انجمن ANA، ۱۵۹
 انجمن خیریه امام زمان، ۹۹
 آسایشگاه کهریزک، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴
 بهزیستی، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۵
 حزب فاشیست ایتالیا، ۳۳۱
 حزب کمونیست انگلستان، ۳۳۲
 حزب کمونیست ایتالیا، ۳۳۰
 خانه‌ی مادر و کودک، ب، ۷۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴
- دانشگاه سوربن فرانسه، ۸۵
 دانشگاه کلمبیای آمریکا، ۸۵
 کانون پرورش فکری بم، ۱۲۷
 کمیته‌ی امداد، ۱۰۰، ۱۰۶
 مجتمع خیریه‌ی رعد، ۱۲۴
 محک، ب، ۹۸، ۱۳۲، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴
 وزارت کشاورزی، ۱۱۵
 هلال احمر، ۱۰۶

باب بکشا...

مادر هستی که قادر آمده ایم؟
تا پایان حیات، ما آرام و حیرانیم؟
ما به خود و پناهده چرخ می خوریم؟
ما بی بار، بی تیار، بی کمک کاریم؟
خالق ما دور از دسترس است؟
ظلم را بطلد ما او توان شکست؟
با او به کفایت و کوبتوان نشست؟

تو از منی، خویشاوند منی، نه رعیتی و نه ابواب جمعی ام
احترام از سرترت نخواهم
رابطه مستعلاذات نطلبم
رویکرد کابکارانذات برتابم
مذای طالبانذ، قدم رفیقانذ، خویش صافلانذ مسترت را نخواهم
به سمت من آ، فرایم خوان، ...
حسام بر سیسرت، بروش ات و بر فرجات
به دغدغه ات، به محالوایی درونت، به سیرت تحقق ایده ات، به وحدت و عوتم کن
در روند تحقق ایده یاری ات رسانم، در سرخط کینیت قرارت دهم
بر امکانات ات بپنژایم، بشادرت شوم
به مدار تفسیر، بنمونت سازم، در کب دستاورد بهجسرت کنم
من رفیقم رکحشایم، باب بکشا ترند من آ

با او خیل داشتند، ما ما انودتاشانند
بکشایم با او باب کفایت و کوبتوان فرزند فرودند، در مسرتحقق ایده